

مجموعه ای از نوشته های من در دو دهه گذشته

این مجموعه هم دیدگاه و موضع من در مورد برخی مسائل اجتماعی را و هم مختصری از تاریخ اجتماعی ایران و مسائل مطرح در این جامعه در دو دهه گذشته را به تصویر میکشد.

من این یادداشت ها و نوشته ها را، که قبلا در سایت ها، فیسبوک و دیگر پلتفرم های مدیای اجتماعی، و همچنین نشریاتی چون ژورنال، سهند و انترناسیونال منتشر شده اند، و همچنین متن برخی ویدئوکلیپ ها و چند تا از نوشته های ناتمام خود را یکبار دیگر بتربیب تاریخ شان، در این مجموعه منتشر میکنم. (برای برخی از نوشته ها و یادداشتها که قبلا بدون عنوان منتشر شده بودند، در این مجموعه يك عنوان اضافه کرده ام)

خواندن این مجموعه را به علاقمندان توصیه میکنم.

جلیل جلیلی

لندن ۱۷ مارس ۲۰۲۴

دست مذهب از زندگی کودکان کوتاه

(بمناسبت روز جهانی کودک)

یکی از مشکلات اجتماعی در دنیای امروز تأثیرات مخرب مذهب در روابط بین انسانها است. مذهب انسانها را نه تنها از تفکر و تفحص علمی باز میدارد بلکه آنها را متنفر از هموعان خود بار می آورد.

مذهب به انسانها یاد میدهد که ذهن و شعور آنها از درك حقایق دنیا عاجز و قاصر است و تلاشش برای درك و كشف حقایق مربوط به حیات و زندگی خود بیهوده و بی ثمر. مذهب تلاش میکند انسانها را در جهالت نگه بدارد و از آنها میخواهد که به جهالت خود افتخار کنند و آنها بیپرستند. مذهب به پیروان خود میگوید که شما نمیدانید و چون نمیدانید باید بیپرستید. پرستش مذهبی در واقع چیزی جز پرستش نادانی و جهالت خود انسان نیست. مذهب پیروان خود را نه تنها در جهالت بلکه آنها را همیشه در شرم و خجالت از خود نگه میدارد. مذهب اعتماد بنفس انسانها را ضعیف میکند و بجای آن احساس ضعف، خطا و گناه دایمی را مینشانند. مذهب انسانها را از تلاش برای تغییر و بهبود شرایط زندگی خود باز میدارد و آرزوهای آنها برای دستیابی به آسایش و آرامش را به دنیای موهوم؛ به "دنیای دیگر" حواله میدهد.

ادیان و مذاهب انسانها را از خصائل و احساسات جهانشمولشان جدا میکنند، آنها را به دستجات و گروه های وابسته به مذاهب گوناگون تقسیم میکنند و نسبت بهم بدبین و متنفرشان بار میاورند. در دنیای امروز رؤسای ادیان و مذاهب پیروان خود را به سربازان بی اراده و به ابزار قتل و ترور انسانهای دیگر تبدیل میکنند. حاملین بمب و مواد منفجره به رستورانها، دیسکوتک ها، اتوبوسها، قطارها و هواپیماها کسانی هستند که ذهن، افکار و احساساتشان بوسیله دستگاه های مذهبی مهندسی شده است.

کودکان ضعیفترین و اولین قربانیان مذاهب واقع میشوند. برای مصون داشتن کودکان از مسمومیت مذهبی و محروم کردن دستگاه مذهب از شستشوی مغزی آنها باید اقدامات زیر را در دستور گذاشت:

مذهب فوراً باید امر خصوصی افراد اعلام شود، هیچ کودکی نباید قربانی تعصبات و باورهای دینی والدین و بزرگسالان خود واقع شود. تبلیغ مذهب و باورهای دینی در پیش کودکان، حتی در خانواده، سوء استفاده از کودکان و کودک آزاری است، به این کودک آزاری باید پایان داده شود. به هرگونه دخالت مذهب در آموزش و پرورش فوراً باید خاتمه داده شود. ترویج و تبلیغ مذهبی در مدارس و اماکن عمومی باید ممنوع اعلام شود. تمام کودکان باید در مدارس عمومی و بوسیله مربیان سکولار و غیر مذهبی آموزش ببینند. هیچ کودکی نباید بخاطر باورهای دینی والدینش از لذت بردن از رقص، موسیق، ورزش، شنا و سایر تفریحات کودکان محروم شود. پوشاندن سمبل و علائم مذهبی برای کودکان باید ممنوع اعلام شود. ۷ آگوست ۲۰۰۵

"خطرات جدی"

(بررسی انتقادی يك نکته در نوشته فاتح شيخ تحت عنوان "مردم! خطر كاملا جدی است")

بيست و هفت سال است كه يك جنگ تمام عيار و نابرابر به وسعت ايران، و حتى خارج از مرزهای ايران، بين كارگران، زنان، جوانان و همه مردم محروم ايران با جمهوری اسلام در جریان بوده است.

در طول اين جنگ، با تمام فراز و نشیب ها، شكست و پیروزیها و نکات ضعف و قدرتشان، كارگران و مردم آزاديخواه ايران يك چیز را یاد گرفته اند؛ راه رسیدن به رفاه و آزادی سرنگونی جمهوری اسلامی است. و تامین آزادی و برابری در گرو کوتاه کردن دست استثمارگران از مقدرات زندگی اجتماعی و سازمان دادن چنان مناسباتی است كه حاصل كار و تلاش آنها صرف بهتر و بهتر کردن زندگی شان شود. در يك كلام سرنگونی جمهوری اسلامی باید به قدرت گیری طبقه كارگر و به اجرا گذاشته شدن فوری قوانینی منجر شود كه آزادیهای بی قيد و شرط سیاسی، رفاه عمومی، برابری كامل حقوق زن و مرد، حقوق کودکان و برابری تمام شهروندان کشور در برابر قوانین و برخورداری از امکانات عمومی را تضمین کند.

كارگران کمونیست و حزب طبقه كارگر میتوانند تاکتیک هایشان را بر اساس شرایط سیاسی انتخاب و یا عوض کنند ولی مضر و خطرناك است اگر آنها تاکتیکی را اتخاذ کنند كه اهداف شان را زیر سؤال ببرد و بدتر از و خطرناكتر از آن اين است كه خواست تحقق فوری اين اهداف را، به بهانه های مختلف و با برجسب انگه های مختلف بایکوت كرد. اين نوع تاکتیک و اين نوع بایکوت کردن اهداف طبقه كارگر در نوشته فاتح شيخ تحت عنوان "مردم! خطر كاملا جدی است" بچشم میخورد.

فاتح شيخ بدرستی مردم را فرا خوان میدهد كه، برای پایان دادن به كشمکش اتمی، جمهوری اسلامی را سرنگون کنند. ولی وقتی چند سطر پایین تر میگوید كه "در وسط معرکه درگیری نظامی آمریکا با جمهوری اسلامی" نباید "انقلاب سوسیالیستی برپا كرد"، چرا كه "هر عقل سلیمی با مشاهده واقعیات امروز میتواند بفهمد كه تصاعد جدال كنوانی بر سر مساله اتمی میتواند حتی سازمان دادن اعتصابات ساده كارگری را با مشكلات بیشتر روبرو كند چه رسد به بسیج انقلابی كارگران و مردم!"

وقتی كه این گفته ها را کنار هم میگذاری به این نتیجه میرسی كه فاتح شيخ:

با گفتن اینکه "در وسط معرکه درگیری نظامی آمریکا با جمهوری اسلامی نمیتوان انقلاب سوسیالیستی برپا كرد"، چرا كه "هر عقل سلیمی با مشاهده واقعیات امروز میتواند بفهمد كه تصاعد جدال كنوانی بر سر مساله اتمی میتواند حتی سازمان دادن اعتصابات ساده كارگری را با مشكلات بیشتر روبرو كند چه رسد به بسیج انقلابی كارگران و مردم!"، در واقع دارد به كارگران می گوید كه در وسط دعوا نرخ تعیین نکنند و منتظر باشند تا این "غانله" بخوابد. معنی این گفته ها برای كارگران کمونیست كاملا روشن است. معنی این گفته ها این است كه الان وقت دعوا بر سر بهتر کردن شرایط زندگی نیست، الان وقت دعوا برای افزایش دستمزدها نیست، الان وقت تلاش برای تصرف قدرت سیاسی به منظور پایان دادن به استثمار و نابرابریها نیست، الان باید فقط جمهوری اسلامی را سرنگون كرد، مهم نیست كه بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی چه بر سر شما می آید.

تعریف دیگری از شعار "آزادی و برابری" ارائه میدهد؛ تعریفی نا معلوم.

منصور حکمت در توضیح این شعار میگوید: "در مقابل همه این تکاپوها و توطئه‌ها برای خواباندن صدای انقلاب و قیچی کردن روند انقلابات و بحرانهای انقلابی پی در پی، کارگران انقلابی ایران یک شعار را مطرح میکنند، شعاری که گویای حضور پیگیر طبقه کارگر ایران در تمام سیر پر تحول و پر افت و خیز جاری و آتی تا تحقق اهداف نهایی است. شعاری که انگیزه و نیروی محرکه حرکت رو به جلوی مبارزه طبقاتی و انقلابی در ایران را در یک عبارت کوتاه بیان میکند."

و در توضیح محتوای این شعار ادامه میدهد:

"آزادی یعنی رهایی کامل از قدرت و حاکمیت اقتصادی، سیاسی و فرهنگی سرمایه و سرمایه داری، یعنی رهایی از کلیه روابط، مناسبات و نهادهای اسارت آور و سرکوبگر جامعه بورژوازی، یعنی رهایی از جنگال بردگی مزدی، رهایی از انقیاد طبقاتی، رهایی از سرکوب ماشین دولتی بورژوازی، رهایی از بی حقوقی سیاسی و انقیاد فرهنگی، رهایی از پبله مذهب و پندارها و قوانین و ارزش های خرافه آمیز و عقب مانده جامعه موجود، رهایی از ستم های مذهبی، قومی و جنسی، رهایی از فقر و فلاکت، جهل و خرافه و کل تبعیضات و مصائب جامعه بورژوازی."

"برابری یعنی نه فقط برابری حقوقی و قانونی، نه فقط برابری شهروندان جامعه از هر قوم و نژاد و جنسیت، بلکه برابری در امکانات مادی، در دسترسی به ابزارهای ارتقا و شکفتن استعدادهای فردی و اجتماعی، برابری در تولید و در زیست، برابری در اعمال اراده در سرنوشت اقتصادی، سیاسی و اداره جامعه خود - برابری در بهره مندی از محصولات مادی و معنوی کار و تلاش اجتماعی و برابری در مبارزه برای فایق آمدن بر هر عقب ماندگی و کمبود - برابری ای که تنها با در هم کوبیدن مالکیت خصوصی بورژوازی بر وسایل تولید و مبادله، از میان بردن بردگی مزدی و قرار دادن وسایل تولید و ثروت جامعه در مالکیت جمعی و اشتراکی کلیه انسانهای سهیم در فعالیت اجتماعی حاصل میشود."

اگر از نظر فاتح شیخ محتوای شعار آزادی و برابری همان است که در بالا آمد، در این صورت این چیزی جز فرا خواندن کارگران برای "برپا کردن انقلاب سوسیالیستی" حتی "در وسط معرکه درگیری نظامی آمریکا با جمهوری اسلامی" نیست. بنابراین مجاز هستیم نتیجه بگیریم که فاتح شیخ شعار آزادی و برابری را از محتوی خود خالی میکند و توضیح دیگری هم نمیخواهد بدهد که منظور ایشان از آزادی و برابری چیست.

در آخر لازم میدانم به این نکته اشاره کنم که از قرار معلوم فرق ما با فاتح شیخ و فرق حزب کمونیست کارگری با حزبی که ایشان نمایندگی اش را میکنند در داشتن یا نداشتن "عقل سلیم" نیست. و در این هم نیست که گویا ایشان "میتواند بفهمد که تصاعد جدال کنونی بر سر مساله اتمی میتواند حتی سازمان دادن اعتصابات ساده کارگری را با مشکلات بیشتر روبرو کند" و ما نمیتوانیم بفهمیم، بلکه فرق اینجاست که ما نمیخواهیم از سازمان دادن و هدایت اعتراضات کارگران و مردم محروم جامعه برای بهبود زندگیشان و سازمان دادن و هدایت طبقه کارگر برای بدست گرفتن قدرت سیاسی، بخاطر "مشکلات بیشتر" دست برداریم ولی بنظر میرسد که ایشان، متأسفانه، دارند این کار را میکنند.

لازم میدانم اینرا هم اضافه کنم که نوشته نامبرده از طرف فاتح شیخ، این را بوضوح نشان داد که "بی مسئولیتی خطرناک" در این نیست که "رهبری حزب کمونیست کارگری" "پرچم بسیج انقلابی کارگران و مردم را در هوا تکان میدهد" (ما به این افتخار میکنیم) و "در وسط معرکه درگیری نظامی آمریکا با

جمهوری اسلامی انقلاب سوسیالیستی برپا میکند"، بلکه در این میتوانست باشد که، اگر اجازه داده میشد که خط انقلاب دو مرحله ای و دولت موقت کورش مدرسی بر حزب کمونیست کارگری حاکم شود. ولی چنین نشد. و ما امروز به این هم افتخار میکنیم. ۱۵ سپتامبر ۲۰۰۵

زنده باد جوانان کمونیست!

بعد از خواندن نشریه "جوانان کمونیست" شماره ۲۱۹، اولین چیزی که از ذهنم گذشت و بر زبانت جاری شد "زنده باد جوانان کمونیست" بود. بعد به مسائل مختلفی در مورد سازمان جوانان کمونیست فکر کردم. به هر جنبه ای از مسئله فکر میکردم بلافاصله با خودم میگفتم: "زنده باد جوانان کمونیست و زنده باد کمونیست های جوان." اگر چه پراکنده، ولی به نکات متنوعی فکر کردم. از جمله به این فکر کردم که خوش به حال جوانان و کمونیست های جوان این دوره در ایران که به نشریه ای مثل "جوانان کمونیست" دسترسی دارند. نشریه ای که به همت سر دبیر و سایر همکارانش، و از جمله به همت کمونیست های جوانی مثل شما، بطور مرتب انتشار یافته است. همینجا میخواهم بگویم زنده باد مصطفی صابر، زنده باد سامان احمدی، زنده باد روشنگ نظری، زنده باد یاشار سهندی، زنده باد آرش سرخ، زنده باد آروین برومند، زنده باد روژان امید، زنده باد نوید مینایی، روزبه، مهران عظیمی، ایرج، سعید، زیبا، ش.خ، و همه کمونیستهای جوانی که برای این نشریه مطلب مینویسند و یا آنرا میخوانند و پخشش میکنند. و جا دارد همینجا بگویم زنده باد منصور حکمت. چرا که وجود نشریه ای چون نشریه جوانان کمونیست واقعا مدیون اوست.

نگاهی گذرا به تمام شماره های تا به حال منتشر شده، نشان میدهد که "جوانان کمونیست" نشریه ای پیگیر و موفق در ترویج افکار و اندیشه های پیشرو و فرهنگی مترقی در بین جوانان و یکی از پر طرفدارترین و پر خواننده ترین نشریات بوده است. یاد دوره ای می افتم که جوان بودم و شیفته اندیشه های مترقی، و متنفر از نابرابری های اجتماعی. همیشه دنبال پاسخی برای چه باید کرد بودم. دنبال این بودم که چگونه میتوان به تبعیض و نابرابری پایان داد. آن موقع نمیدانستم که تمام آن تبعیضات و نابرابری هایی که من ازشان متنفر بودم، از سیستمی آب میخورد به اسم سیستم سرمایه داری. با تنفر به ستمگران و مزدورانشان نگاه میکردم ولی زور و قدرتشان را هم میدیدم و میترسیدم. نمیدانستم که راه فایق آمدن به قدرت آنها متشکل شدن است. در آن موقع گروه های زیادی بر علیه رژیم وقت مبارزه میکردند. ولی هیچ کدام تعریف قانع کننده ای از علل تبعیضات و نابرابری های اجتماعی و برنامه ای روشن برای پایان دادن به این ستمها نداشتند. و شاید هم به همین خاطر نه نقاط اشتراکشان و نه نقاط افتراقشان، حتی برای خودشان هم، روشن نبود. ما، به این لحاظ، دوره سختی را گذرانیم. دوره ای که، برای من و خیلی از همدوره ای های من فقط با تشکیل حزب کمونیست کارگری به پایان رسید. پایان دوره ای و آغاز دوره ای دیگر. شما در این دوره با ما شریک هستید. دوره ای که حزبی مثل حزب کمونیست کارگری، با برنامه ای مثل برنامه یك دنیای بهتر و با سازمانی مثل سازمان جوانان کمونیست، در صفوف اول مبارزه برای پایان دادن به استثمار و تمام تبعیضات و نابرابریهای اجتماعی در صحنه و در دسترس شماست. در دوره ای که من جوان بودم چنین حزبی وجود نداشت. به این حزب و به سازمان جوانانش بپیوندید تا دست در دست هم رفاه، آزادی و شادی را از آن هر انسانی کنیم که در این دنیا زندگی میکند.

زنده باد حزب کمونیست کارگری! زنده باد سازمان جوانان کمونیست! زنده باد شما جوانان کمونیست!

۱۱ نوامبر ۲۰۰۵

چه کسی باید از چه کسی معذرت خواهی کند؟

شخصی به اسم ف. بختیار در يك یادداشت ای میلی، خطاب به علی جوادی، اعلام کرده که ایشان يك معذرت خواهی به او مقروض هستند. دلیل ف. بختیار این است که علی جوادی تقسیمات قومی در ایران را انکار کرده است. ولی بنظر او تقسیم جامعه ایران به اقوام واقعی است انکار باپذیر.

راستی شما به کدام قوم وابسته هستید؟ البته ببخشید این سوال من نیست از شما خونندگان این سطور، بلکه سوالی است که کسانی مثل ف. بختیار میتوانند، بدون اینکه احساس کنند شاید عده ای برایشان بخندند، از شما بکنند.

خنده دارتر این است که ف. بختیار حکم "تقسیمات قومی واقعی است انکار ناپذیر جامعه ایران است" را برای دفاع خود از فدرالیسم صادر میکند. و میگوید: "از زمان سیروس شاه فدرالیسم در ایران وجود داشت. دولت و رئیس قبايل وجود همدیگر را برسمیت میشناختند." و ادامه میدهد: "عدالت اجتماعی و برابری هم از طریق فدرالیسم بدست می آید." این گفته های ف. بختیار تنها نشانه کم اطلاع بودن او از تاریخ و یا نفهیندن معنی برابری و عدالت اجتماعی نیست، بلکه در واقع تصویر جامعه ای است که طرفداران فدرالیسم در ایران هر روز خوابش را میبینند؛ جامعه ای تقسیم شده بر اقوام و قبايل و یا ملیتها که در راس این تقسیمات رئیس قبايل، رئیس اقوام و رئیس ملیتها از طریق اجتماع در مجلس شورای رئیس قبايل یا رئیس ملت ها، جامعه ۷۰ میلیونی ایران را در صلح و صفا اداره میکنند. در شناسنامه افراد قید می شود که آنها به کدام قوم و یا ملتی وابسته هستند تا خونشان را در خط کشی های تقسیمات فدرالی مورد استفاده قرار دهند. و هر رئیس قوم یا رئیس ملتی که تعداد وابستگان قوم و ملتش بیشتر باشد حقوق بیشتری از خزانه داری مرکزی برداشت میکند. و این یعنی عدالت اجتماعی در بین اقوام. مردم کجای این تصویر قرار دارند؟ خوب مردم دیگر شهروندان متساوی حقوقی نیستند که هر جایی که خواستند بتوانند با خیال راحت زندگی کنند. بلکه آنها وابسته به فلان قوم یا فلان ملت محسوب میشوند و حقوق اجتماعی و امنیت جانی شان هم میتواند بیشتر یا کمتر از همسایه دیوار به دیوارشان باشد. (البته اگر وابستگان اقوام یا ملت های مختلف هنوز بتوانند همسایه های دیوار به دیوار باقی بمانند. اگر خواب فدرالیست های ایران جامه عمل بپوشد رئیس اقوام و ملت ها در وجه به وجه محدود فدرالی خود خون وابستگان به قوم یا ملت دیگر را بر زمین خواهند ریخت)

همینجا لازم میدانم خدمت ف. بختیار عرض کنم که تقسیم جامعه ایران به اقوام را قبل از اینکه علی جوادی و هم چنین نویسنده این سطور، انکار کنند، تاریخ و تحولات عظیم و انکار ناپذیر اجتماعی در ایران به گذشته ها سپرده و "انکار" کرده است. و این ایشان هستند که به خاطر وابسته نشان دادن ۷۰ میلیون مردم ایران به اقوام، يك معذرت خواهی بزرگ به همه مردم ایران و به علی جوادی و به نویسنده این سطور مقروضند. ۲۱ نوامبر ۲۰۰۵

اسامی نه تقصیری دارند و نه دین و مذهبی

اگر اطلاعات نادقیق و دانش غلط دلیلی بر قضاوت نادرست و صدور احکام غلط باشد، يك نمونه این را در قضاوت فردی که اسمش را از مهدی به فرهاد تغییر داده میشود ملاحظه کرد.

این فرد در يك یادداشت ای میلی که برای من فرستاده، گفته است که اسامی علی جوادی و اصغر کریمی اسلامی هستند. و اضافه کرده که اگر ایشان و دیگر یارانشان در مبارزه با دین و مذهب صادقند چرا اسمها ایشان را عوض نمیکنند. او همچنین میگوید که خودش اسمش را از مهدی به فرهاد تغییر داده است.

در جواب به چنین استدلالی لازم میدانم بگویم که این اسامی نه مذهبی هستند و نه اسلامی. اگر فرهاد فعلی هم فکر میکند که اسم قبلی اش اسلامی بوده است اشتباه میکند. اسمهایی از جمله مهدی، عل، اصغر، کبری، سعید، سعیده و امثالهم نه مذهبی هستند و نه اسلامی. یکی میتواند بگوید که این اسامی عربی هستند. ولی اینکه بگوییم این اسامی عربی هستند يك چیز است و اینکه بگوییم این اسامی اسلامی هستند يك چیز دیگر. این اسامی و اسمهایی نظیر اینها قبل از پیدایش دین اسلام، و عمدتاً در منطقه ای که امروز به خاورمیانه معروف است و بیشتر در میان مردم عرب زبان رایج بوده است. حتی خود محمد هم قبل از اینکه مسلمان شود این اسم را با خود داشت و بعد از اینکه خود را پیغمبر و دینش را اسلام اعلام کرد اسم "غیر اسلامی" خود را عوض نکرد. علی هم وقتی به محمد پیوست و اسلام آورد اسمی را که پدر غیر مسلمانش بر او نهاده بود، از خود دور نکرد. یا مثلاً یوسف اسمی است که قبل از اختراع دین یهود در بین مردم رایج بوده است و این اسم هم نه یهودی است و نه مذهبی.

من میتوانم این را قبول کنم که اسمهایی مثل عبدالله، یدالله، ماشاءاله، مسلم، الله وردی، اسلامزاده و امامزاده ریشه مذهبی و اسلامی دارند ولی اینجا هم اسامی اسلامی و اسامی مذهبی با هم یکی نیستند. مثلاً اسمهایی مثل عبدالله و یدالله، باوجوداینکه در بین مسلمانان بیشتر رواج دارند، ریشه مذهبی دارند ولی نه الزاماً ریشه اسلامی. چون حتی کلمه الله هم، و آنهم قبل از اختراع شدن اسلام، اسم یکی از بت های مکه، و یکی از بزرگترین آنها، بوده است که برخی آنرا پرستش میکردند. (شاید این بت هنوز هم داخل خانه کعبه موجود است. ما که نمیدانیم و هیچ کس هم اجازه ندارد بدانند که داخل آن خانه چه چیزی قرار دارد. و شاید هم بیربط نباشد که اسم کعبه یا آن خانه مکعبی شکل را بیت الله یعنی خانه الله مینامند.)

بنابراین، فرهاد عزیز، داشتن اسمهایی مثل علی جوادی، اصغر کریمی و یا اسم من که بالای این مطلب ملاحظه میکنید، تنها نشانه این است که این افراد در گوشه ای از این دینا متولد شده اند که این نوع اسامی در بین ساکنین آن مناطق رایج بوده است و نه نشانه مذهبی یا اسلامی بودن آنها. این اسامی نه تقصیری دارند و نه دین و مذهبی. ۲۳ نوامبر ۲۰۰۵

گزارشی به خرسندی

چندی پیش هادی خرسندی، در نوشته کوتاهی در رابطه با حزب کمونیست کارگری ایران، سئوالاتی را، از جمله اینکه این حزب مخارج رادیو و تلویزیون ۲۴ ساعته و سایتها و نشریاتش را از کجا تامین میکند، مطرح کرد. ایشان همچنین، ظاهراً چون میدانند که این مخارج از کجا تامین میشود، براحتی و با وجدان راحت ما را متهم به این کرد که از اسرائیل و آمریکا پول میگیریم. من میخواهم با این یاد داشت کوتاه به این سئوال هادی خرسندی جواب دهم.

من عضو حزب کمونیست کارگری ایران هستم که، مثل هر عضو دیگری، ماهانه ۱۰ پوند حق عضویت پرداخت میکنم. علاوه بر این، در یکسال گذشته ۲۱۰۰ پوند از درآمد شخصی خودم به حزب کمک مالی پرداخت کرده ام. در جریان کمپین یکماهه جمع آوری کمک مالی در ماه سپتامبر ۲۰۰۵، من با مراجعه به دوستان زیادی، که عضو حزب هم نیستند، توانستم مبلغ ۵۲۱ پوند کمک مالی جمع آوری کنم. (همینجا لازم میدانم که یکبار دیگر از این دوستان تشکر کنم)

حالا هادی خرسندی میتواند با یک محاسبه سر انگشتی، یا با یک ماشین حساب کوچولو، حساب کند و بفهمد که اگر از کل اعضای حزب یک هزار نفرشان مثل من، علاوه بر پرداخت منظم حق عضویت، به این حزب کمک مالی کرده باشند و از دوستان و آشنایان خود کمک مالی جمع کرده باشند، در یکسال گذشته این حزب چقدر میتواند درآمد داشته باشد.

البته قبول دارم که این میزان فقط میتواند درصد کوچکی از مخارج حزبی به وسعت حزب کمونیست کارگری ایران و با این گستردگی از فعالیتهایش را تامین کند، بخصوص اگر فعالین و گردانندگان این عرصه ها حقوق دریافت میکردند. این فعالیتهای بوسیله اعضا و کادریایی پیش میرود که خلاصی از استثمار، پایان دادن به تبعیض و دستیابی به آزادی، برابری و رفاه عمومی را مسئله خودشان میدانند و ساختن یک دنیای بهتر را از طریق متشکل شدن در صفوف این حزب دنبال میکنند.

من هیمجا از همه کسانی که از استثمار انسان از انسان، از نابرابریها و تبعیضات اجتماعی و از تحقیر انسانها متنفر اند و خواهان ساختن یک دنیای بهتر هستند، و از هادی خرسندی هم، میخواهم که به حزب کمونیست کارگری ایران بپیوندند، به این حزب کمک مالی کنند و از اهداف این حزب حمایت کنند.

۱۱ زانویه ۲۰۰۶

تسلیمه را نباید تنها گذاشت

تسلیمه نسرین، زنی که بر علیه ارتجاع اسلامی و بر علیه تحقیر زنان از طرف مذهب و خرافه پرستان بپا خاسته و با انتشار مقالات و کتابهای متعددی در دفاع از حقوق زنان و بر علیه تحقیر انسان بیوقفه مبارزه کرده است، این روزها بیش از پیش از طرف رهبران گروه های اسلامی مورد تهدید و آزار قرار گرفته است.

هر جا که عده ای خرافه پرست اسلامی دور هم جمع میشوند، بر علیه این زن مبارز و آزادیخواه فتوی صادر میکنند. هر جا که يك فاشیست اسلامی عده ای را دور خود جمع میکند و خود را رهبر مذهبی آن جمع میخواند تمرین صدور فتوی بر علیه تسلیه نسرین را بخشی از وظایف کثیف خود تعریف میکند.

اخیرا تقی رضا خان، رهبر یکی از این گروه های فاشیست اسلامی به اسم "شورای ابتهد هندوستان" در فتوایش بر علیه تسلیه نسرین، اعلام کرده است که برای کسی که عمل قتل یا نابودی تسلیه را به انجام برساند جایزه خواهد داد. این فرد اضافه کرده است که این فتوی تنها زمانی میتواند ملغی شود که تسلیه معذرت خواهی کند و کتابهای خود را بسوزاند. او در مورد تسلیه همچنین گفته است که "این زن زبان فاسدی دارد که با آن شریعت اسلام را مورد حمله قرار داده است و با نوشته هایش آبروی مسلمانها را برده است."

هر انسان آزاد اندیشی که اندک آشنایی با اسلام و گروه های اسلامی داشته باشد و یا مدتی در کشور های اسلام زده زندگی کرده باشد، در عین حالی که به ادعاهای این چنینی میخندد، نفرتش از صادر کنندگان چنین فتواهایی صد چندان میشود و به دروغ بودن ادعاهای دولتهای به اصطلاح سکولار بیشتر پی میبرد. آنچه در قرن ۲۱ موجب شرم بشریت است، نه زبان و قلم نویسندگانی مثل تسلیه نسرین بلکه وجود کثافتهایی مثل همین تقی رضا خان و پرستیده شدن کتابهای خرافی مثل قرآن، تورات و انجیل است؛ کتابهایی که سرتاسر پر است از توهین و بی حرمتی به انسان، شعور و عقل انسان. اگر قرار است چیزی به عنوان شرم بشریت امروز در تاریخ ثبت شود نفوذ و گسترش صنعت مذهب، امکان دخالت مذهب در زندگی خصوصی و اجتماعی مردم، گسترش گانسترهای مذهبی، حمایت دولتها از گروه های مذهبی و تدریس مذهب و معیارهای مذهبی در مدارس و موسسات آموزشی است؛ معیارهایی که وجود تبعض و نابرابری بین انسانها را امری طبیعی؛ پرستش خرافه را امری لازم و تلاش انسانها برای رهایی از این ذلت را امری عبث جلوه میدهند.

از تسلیه نسرین و تلاشهای با ارزش او برای روشن کردن افکار انسانهایی که قربانی خرافات مذهبی هستند، باید حمایت کرد. باید علاوه بر نوشتن نامه های حمایتی، کانونهای حمایت از تسلیه نسرین را در سراسر دنیا سازمان داد و سازمانهای بین المللی و دولتهای به اصطلاح سکولار را برای قطع حمایت شان از سازمانهای اسلامی مورد فشار قرار داد. قانون و دولتها باید به صادر کنندگان چنین فتواهایی به مثابه قاتلین برخورد کند.

تسلیه نسرین، در سخنرانی خود در سمیناری که بمناسبت روز جهانی زن، تحت عنوان "حقوق زنان، حجاب و قوانین اسلامی و مذهبی"، از طرف کمپین دفاع از حقوق زنان در ایران، بتاريخ ۸ مارس ۲۰۰۷ در انگلستان برگزار شده بود، گفت: "انسانها بدلیل اعتقادات کور به مذهب، از کشتار و خونریزی، نفرت از همدیگر، جهالت، بیسوادی و فقر و بیعدالتی رنج میبرند. . . . من رویای يك دنیای زیبا را دارم، دنیایی که در آن وجود انسانها نه پر از نفرت، بلکه پر از عشق است. من برای تحقق چنین دنیایی مینویسم. . . . ما زنان نباید بیشتر از این در خلوت خود به آرامی گریه کنیم. . . . من از چیزهایی که تا بحال نوشته ام به هیچ وجه پشیمان نیستم. هر چه پیش آید، من به مبارزه خود بر علیه افراتیون و بنیاد گرایان بدون هیچگونه سازشی تا آخر عمرم ادامه خواهم داد."

مبارزه تسلیه نسرین برای تحقق آرزوهایش، تحقق يك دنیای بهتر و زیباتر، به بار خواهد نشست. جنبش قوی مترقی، آزادیخواهانه و برابری طلبانه مردم ایران با بزیر کشیدن جمهوری اسلامی و

استقرار جمهوری سوسیالیستی به عمر یکی از مهم ترین منابع تغذیه اسلام سیاسی و جهالت در دنیای امروز پایان خواهد داد. امروز نه تسلیمه نسرين و تسلیمه نسرين ها، بلکه تقی رضا خان و تقی رضا خان ها هستند که باید کتابهای خود را بسوزانند و خود را جایی مخفی کنند. آن روز دور نیست.

۱۹ مارس ۲۰۰۷

جمهور اسلامی و جشن سال نو در لندن

آکسیون افشاگرانه مخالفین جمهوری اسلامی در مقابل ساختمان شهرداری محله کنزینگتن لندن، مراسم برگزار شده از طرف سفارت جمهور اسلامی را به محلی برای برجسته کردن جنایتهای جمهوری اسلامی تبدیل کرد.

ساعت شش بعد از ظهر اول فروردین برابر با ۲۱ مارس، علاوه بر پلاکارهایی که روی آنها شعارهایی از جمله "مرگ بر جمهوری اسلامی" نقش بسته بود، پلاکارد دیگری که رفتار دوگانه جمهوری اسلامی در داخل و خارج ایران را به نمایش می گذاشت، نظر عابری را به خود جلب کرده بود.

زنی که برای شرکت در این مراسم وارد سالن شده بود بلافاصله از ساختمان خارج شد و گفت: "من فکر میکردم که آدم ها در این مراسم هستند." زن دیگری بعد از دو دقیقه حرف زدن با ما و دیدن زنهای محببه و مردان ریشویی که وارد ساختمان میشدند از وارد شدن به ساختمان و شرکت در مراسم صرف نظر کرد. يك زن انگلیسی زبان که راهی شرکت در يك جلسه دیگری بود، بعد از دیدن پلاکاردی که جنایات جمهوری اسلامی در ایران و ریاکاری اش در خارج را نشان میداد، ضمن ابراز حمایت اش از اقدام افشاگرانه ما، گفت که خبر اعتراض ما بر علیه مراسمی که از طرف سفارت جمهوری اسلامی برگزار شده را در جلسه شان مطرح خواهد کرد و در مورد کرایه داده شدن سالن ساختمان شهرداری برای برگزاری این مراسم از نماینده مجلس سؤال خواهد کرد.

اگر چه تعداد شرکت کنندگان در این پیکت افشاگرانه اندک بود، ولی این آکسیون توانست پیام خود را به گوش عابری و همینطور، بگوش شرکت کنندگان در این مراسم، که بنظر نمیرسید تعداد شان چیزی بیشتر از تعداد کارکنان و وابستگان سفارت جمهوری اسلامی در لندن باشد، رساند؛ سران و نمایندگان جمهوری اسلامی نمیتوانند بدون ترس از افشاگریهای فعالین حزب کمونیست کارگری ایران در مجامع عمومی ظاهر شوند.

لازم به یادآوری است که يك خبر نگار بی بی سی از این پیکت گزارش تهیه کرد و با شرکت کنندگان در این پیکت افشاگرانه مصاحبه کرد. ۲۲ مارس ۲۰۰۷

اولین اول ماه مه بعد از قیام ۵۷ در تبریز

مراسم ها، تجمعات و راهپیمائی های اول ماه مه در سال ۱۳۵۸، اولین اول ماه مه بعد از قیام ۵۷، بیشک بمثابه پرشکوه ترین و به یاد ماندنی ترین حرکات کارگری تاریخ معاصر در ایران ثبت شده اند. یادی از اول ماه ۵۸، و مروری بر حوادث و اتفاقات مربوط به آن روز، مروری بر تجربیاتی است که بکارگیری آنها میتواند کمکی باشد به هرچه باشکوه تر برگزار شدن این مراسم در سال جاری.

از هفته ها مانده به اول ماه مه سال ۵۸ جنب و جوش وسیعی در میان فعالین کارگری در جریان بود. در باره شیوه های برگزاری مراسم های اول ماه آنسال بحث ها و نظرات متفاوتی در میان رهبران و فعالین کارگری وجود داشت. با وجود اینکه تعداد زیادی از کارگران کمونیست میدانستند که در انقلاب سرشان کلاه رفته و دولت تازه بقدرت رسیده کاری را ادامه خواهد داد که حکومت شاه نتوانست به انجام برساند، ولی هنوز توهم و ناروشنی به آن دولت در میان نه تنها بخش زیادی از کارگرن بلکه در میان شماری از رهبران کارگری هم مشاهده میشد. در چنین اوضاع و احوالی بود که کارگران کارخانه ها و مراکز تولیدی در تبریز خود را برای برگزاری مراسمهای اول ماه آماده میکردند.

این اولین تجربه برگزاری مراسم اول ماه بشکل علنی برای نسل آنروز کارگران ایران بود.

مراسمهای اول ماه تا قبل از سال ۵۸ عمدتا در محافل و جمع های محدود کارگری، و بشکل مخفی و دور از کنترل و دسترس پلیس امنیتی حکومت پهلوی برگزار شده بودند. کسی از رهبران جوان کارگری در آن دوره تجربه ای از برگزاری مراسم های علنی، پرشکوه و ده ها و صدها هزار نفری نداشت. از همین رو رهبران و فعالین کارگری با شرایطی کاملا جدید روبرو بودند. بهار ۵۸ اولین بهاری بود که از دیکتاتوری ۵۰ ساله پهلوی در آن خبری نبود. دولتی سر کار بود به اسم دولت موقت، که هنوز نتوانسته بود اوضاع را تحت کنترل خود درآورد. حکومت اسلامی، اگر چه حملاتش را بر علیه کارگران شروع کرده بود ولی هنوز نتوانسته بود انقلاب را کاملا سرکوب کند و توقعات کارگران را پائین بیاورد. کارگران که در بر اندازی حکومت شاه و سلطنت پهلوی نقش مهمی بازی کرده بودند، انتظار داشتند که زندگی بهتر و آزادتری داشته باشند. انتظار داشتند که در اول ماه آنسال مراسم های پرشکوه، کاملا مستقل از دخالت دولت و بدون ترس از حملات پلیسی برگزار کنند.

با نزدیکتر شدن اول ماه زمزمه های دخالت دولت و برگزاری مراسم های دولتی شنیده شد. وقتی که تدارکات برای برگزاری مراسم اول ماه در تبریز شروع شد معلوم بود که دو گروه برای این مراسم دست بکار بودند. از یکطرف کارگران کمونیست، که نفوذ وسیع و قدرتمندی در میان کارگران داشتند و تلاش داشتند که مراسمی کاملا مستقل از دولت و مستقل از دخالت سازمانهای اسلامی برگزار کنند. دیگری عوامل دولتی و سازمانهای اسلامی از جمله سازمان مجاهدین خلق بودند که تلاش میکردند مراسم اول ماه را به یک مراسم دولتی و اسلامی تبدیل کنند. هرچه به اول ماه نزدیکتر میشدیم سمپاشی های عوامل دولتی و فعالین انجمن های اسلامی و سازمان مجاهدین خلق علیه کمونیستها و تهدید کارگران کمونیست از طرف آنها بیشتر بگوش میرسید. انتظار عمومی بر این بود که مراسم باشکوهی در باغ شمال، استادیوم ورزشی شهر، برگزار شود. عوامل دولتی، فعالین انجمن های اسلامی و سازمان مجاهدین خلق، که در آنروزها کاملا از دولت موقت دفاع میکردند، هنوز مکان دیگری را برای مراسم اول ماه اعلام نکرده بودند. تنها چند روز مانده به اول ماه بود که اعلام شد اسلامی ها مراسم اول ماه را در دانشگاه برگزار خواهند کرد و دکتر عبدالکریم سروش سخنران این مراسم خواهد بود.

از اولین ساعات روز اول مه کارگران کارخانه های مختلف تبریز، از جمله ماشین سازی، تراکتورسازی، لیفت تراک سازی، کبریت سازی، سیمان سازی، کوکاکولا و . . . در باغ گلستان و خیابانهای اطراف این پارک تجمع کردند. از پرچم های سرخ رنگ و از وجود شعار های متنوع کارگری از جمله "آزادی تشکل، آزادی بیان، آزادی اعتصاب"، "حقوق برابر برای کارگران زن و مرد"، "پرداخت بیمه بیکاری برای همه بیکاران"، "زنده باد اول مه روز همبستگی جهانی کارگران"، که بر پلاکاردها نوشته شده بودند، آشکار بود که دست اندر کاران و رهبران مراسم های اول مه عمدتاً کارگران کمونیست بودند و اسلامی ها و طرفداران حکومت اسلامی در اقلیت بودند. صفوف هزاران نفری کارگران با سر دادن شعارهایی چون "یاشاسین ۱ می" (زنده باد اول ماه مه)، "کارگرین حقی وئرلیسین" (حقوق کارگر باید پرداخت شود)، "نان، مسکن، آزادی"، . . . و با برافراشتن پرچمهای قرمز رنگ و پلاکاردهائی که بر روی آنها شعارهائی چون "کارگران جهان متحد شوید"، چاره رنجبران اتحاد و تشکل است"، "زن و مرد برابرند" . . . از باغ گلستان به مقصد باغ شمال، استادیوم ورزشی، به حرکت در آمد.

مسیر راه پیمایی چنین تعیین شده بود که صفوف کارگران بعد از خارج شدن از باغ گلستان، از طریق خیابان پهلوی، که امروز خیابان امام نامیده میشود، بطرف میدان ساعت و از آنجا از طریق خیابان شاپور جنوبی، که امروز ارتش جنوبی نامیده میشود، بطرف باغ شمال، یعنی میدان ورزشی شهر تبریز، که امروز ورزشگاه تختی نامیده میشود، راه پیمائی خواهند کرد و در آنجا مراسم سخنرانی اجرا خواهد شد.

کثرت جمعیت شرکت کننده در این مراسم و وجود پرچم ها و پلاکاردهای رنگارنگ در دست کارگران نشانه شکوه و عظمت این مراسم و عزم کارگران برای برگزاری قدرتمند مراسم اول مه بود.

صفوف کارگران در میدان ساعت با جمعیتی از حزب الهی های چماق بدست روبرو شد که در ابتدای ورود به خیابان شاپور جنوبی صف بسته بودند و از ورود کارگران به این خیابان جلوگیری میکردند. آنها مسیر خیابان پهلوی بطرف دانشگاه را باز گذاشته بودند و مدام از کارگران میخواستند که بطرف دانشگاه بروند. اعتراضات سازماندهندگان مراسم اول مه و نمایندگان کارگران بر علیه این قلدری آشکار اسلامی ها و عوامل دولتی به جایی نرسید. صفوف کارگران دو شقه شد. بخشی از آنها بطرف دانشگاه رفتند و بخشی دیگر همچنان به رفتن به باغ شمال پافشاری کردند. بتدریج بر تعداد کارگرانی که همچنان میخواستند بطرف باغ شمال بروند افزوده تر شد. کارگران توانستند صف حزب الهی ها را در هم شکنند و مسیر خود را بطرف باغ شمال باز کنند. در این موقع حزب الهی ها با سر دادن شعار "مسلمان دانشگاه، کمونیست باغ شمال" به کارگران حمله کردند و پلاکاردهای آنها را در هم شکستند. با وجود این تعداد زیادی از کارگران با جنگ و گریز و از طریق کوچه پس کوچه ها، راه خود را بطرف باغ شمال ادامه دادند.

(من در این روز در صف کارگران اخراجی و بیکار بودم. کارگران اخراجی و بیکار در تبریز مدتها بود که در محوطه يك مدرسه در خیابان شاپور شمالی و نزدیک به میدان ساعت، در تحصن بودند. من هم با شرکت در جلسات این تحصن، از این حرکت حمایت کرده بودم. همچنین شب قبل از اول مه، به کمک یکی دیگر از رفقای کمونیست (ی)، یکسری پلاکارد در حمایت از تظاهرات اول مه، تهیه کرده بودم.)

حزب الهی هایی که در میدان ساعت جمع شده بودند ترکیبی بودند از دانشجویان مسلمان طرفدار خط امام، و دانشجویان طرفدار سازمان مجاهدین، تعدادی از کارگران وابسته به انجمن های اسلامی و عده ای از لمپن های شهر تبریز. در میدان ساعت تا مدتها این دو شعار بگوش میرسید: "کارگر، کارگر متحد" و "مسلمان دانشگاه، کمونیست باغ شمال". تعداد زیادی از کارگران از طریق کوچه پس کوچه ها خود را به باغ شمال رسانده و تجمع نسبتاً بزرگی را در آنجا بوجود آوردند. شنیدم که حزب الهی ها به تجمع کارگران در باغ شمال نیز حمله کرده و مراسم کارگران را بر هم زدند. و بدین ترتیب اولین اول مه بعد از قیام به یک صحنه جنگ و دعوا بین کارگران و عوامل دولتی در خیابانهای تبریز تبدیل شد.

مسلمانا از آن سال تا بحال خیلی چیزها تغییر کرده است. نسل جدیدی از رهبران کارگری وارد میدان شده اند؛ نسلی با اعتماد بنفس و با توقعات بالا. نسلی که میداند برای پایان دادن به زندگی فلاکتناک موجود باید به حاکمیت طبقه سرمایه دار پایان داده شود. نسلی که در مقابل خود نه رژیم تازه بقدرت رسیده بلکه رژیم درمانده و به بن بست رسیده جمهوری اسلامی را دارد. نسلی که حزب دارد. نسلی که صدایش در دنیا شنیده میشود. نسلی که توانسته است حمایتهای بین المللی را جلب کند. ...

نسل جدید رهبران عملی جنبش کارگری امروز بدون حزب نیست. حزب کمونیست کارگری صدای اعتراض کارگران ایران را رساتر و حمایتهای موثر بین المللی از این اعتراضات را سازمان داده است. حزبی که بخش قابل ملاحظه ای از این رهبران را در صفوف خود متشکل کرده است. حزبی که میخواهد با سرنگونی جمهوری اسلامی قدرت سیاسی را بدست بگیرد و به جهنم موجود در ایران پایان دهد.

اول ماه مه امسال باید پیام کارگران کمونیست را در سراسر ایران طنین افکن کند. اول مه امسال باید به همگان نشان دهد که تحقق آزادی و برابری، برقراری يك زندگي شاد و انسانی و فراهم کردن رفاه و آسایش برای عموم امری است قابل دسترس، و دسترسی به آن امری است آسان. راهش پیوستن هر چه بیشتر رهبران عملی جنبش کارگری و سایر جنبش های آزادیخواهانه اجتماعی به صفوف حزب کمونیست کارگری ایران، گرد آمدن جنبش سرنگونی زیر پرچم این حزب، سرنگون کردن جمهوری اسلامی و اعلام جمهوری سوسیالیستی است.

یازده اردیبهشت ۵۸ در تبریز يك روز با شکوه و بزرگ و تاریخی بود. تجربه اولین اول مه بعد از قیام بار دیگر به کارگران یادآور شد که:

- رهائی کارگران، رهائی جامعه، به دست خود کارگران ممکن است،
- رهائی کارگران بدون بدست گرفتن قدرت سیاسی ممکن نیست،
- کسب قدرت سیاسی از طرف طبقه کارگر بدون متحد شدن و متشکل شدن کارگران حول يك پرچم واحد امکان پذیر نیست،
- کسب قدرت سیاسی با گرد آمدن و متحد شدن کارگران و پیشروان جنبش کارگری در يك حزب کمونیست کارگری ممکن خواهد شد.

زنده باد اول ماه مه! مرگ بر جمهوری اسلامی! زنده باد سوسیالیسم!

۱۰ آوریل ۲۰۰۷

مسائل انقلاب ایران

جامعه ایران آستان يك تحول انقلابی است. انقلاب آتی ایران پاسخگوی چه مسائلی خواهد بود یا پاسخگوی چه مسائلی باید باشد. "مسائل انقلاب ایران" سلسله گفتارهایی خواهد بود که مسائلی از جمله ضرورت و زمینه های شکل گیری انقلاب در ایران، افشار و طبقات اجتماعی در گیر در انقلاب، احزاب سیاسی در گیر در انقلاب، ماهیت انقلاب آتی ایران، انقلاب دموکراتیک یا سوسیالیستی، عوامل باز دارنده انقلاب کدام ها هستند، پیروزی انقلاب به چه معنی است، انقلاب در ایران چگونه میتواند به پیروزی برسد، چه مسائلی میتواند بلافاصله پیشروی انقلاب پیروزمند در ایران قرار گیرد، برای حفظ و گسترش پیروزیهای انقلاب در ایران چه اقداماتی لازم خواهد شد و مسائل دیگری که ضمن این سلسله بحث ها احتمالا مطرح خواهد شد.

يك نگاه گذرا به اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران حکایت از تلاطمات عظیم اجتماعی میکند. جنایتهای ۲۸ ساله جمهوری اسلامی نتوانسته است توقعات مردم ایران برای يك زندگی بهتر را پائین بیاورد و تلاش آنها برای دست یابی به يك زندگی بهتر را متوقف کند. مردم ایران در تلاش و مبارزه روزمره شان برای بهتر کردن شرایط زندگی شان همیشه رژیم جمهوری اسلامی را چون سدی در مقابل خود دیده اند. مردم هیچ امیدی برای بهبود زندگی شان تحت حاکمیت جمهوری اسلامی ندارند. مردم ایران تجربه بر اندازی دیکتاتور ترین حکومت ها را دارند. اینکه ما میتوانیم انقلاب کنیم و حکومت را بر اندازیم به شعور عمومی مردم ایران تبدیل شده است. نسلی که حکومت شاه را انداخت هنوز زنده است. نسل جوانی که تحت حاکمیت حکومت جمهوری اسلامی بزرگ شده است این رژیم و این حکومت را دشمن تمام آمال و آرزوهای انسانی خود میداند.

کارگرانی که به گلوله بسته شدن همکارانشان در سال ۵۷ از طرف این رژیم را بیاد دارند، کارگرانی که حملات وحشیانه به تشکل های مستقل خود و از هم پاشیده شدن اتحادیه های شان از طرف این رژیم را تجربه کرده اند، کارگرانی که اذیت و آزار رهبران شان توسط این حکومت را هر روز می بینند، دارند صفوف خود را برای رهائی خود و کل جامعه از شر این رژیم آماده میکنند.

زنانی که این رژیم را بعنوان يك رژیم اسید پاش، رژیم سنگسار، رژیم تجاوز، رژیم آپارتاید و ضد زن شناخته اند، با مبارزات هر روزه شان رژیم جمهوری اسلامی را به زوزه کشیدن انداخته اند. رژیمی که زندگی اش را با پاشیدن اسید به روی زنان شروع کرد و آنها را ناقص العقل خواند، اکنون در چنگ اعتراضات گسترده زنان به دست و پا افتاده است. زنان ایران دارند مهر خود را به انقلاب آتی ایران میزنند.

معلمانی که صدای اعتراض شان در گلو خفه شده بود، امروزه در صفوف ده ها هزار نفره و در اعتصابات سراسری شان شعار "سوسیالیسم بپا خیز برای رفع تبعیض" سر میدهند.

پرستارانی که حقوق شان براحتی تضعیف میشد، امروزه یکی از معروفترین و مبارزترین بخش طبقه کارگر معروف شده اند.

دانشگاه هایی که روزی سکوت در آنها حکم فرما بود، امروزه به مراکز مهم اعتراض بر علیه جمهوری اسلامی و سنگرهایی در حمایت از مبارزات کارگران و زنان تبدیل شده اند.

جوانانی که وجود جمهوری اسلامی برای آنها معنایی جز محرومیت از شادی و محرومیت از لذت های دوران جوانی نداشته است، سران این حکومت را به فغان انداخته اند. نسلی که می خواهد حد اقل مثل جوانان در کشورهای اروپایی زندگی کند، اولین آرزویش رفتن این رژیم است.

جمهوری اسلامی لاشه خود را روی دریائی از نفرت و دریائی از خشم نگه داشته است. این خشم و نفرت دارد می ترکد. صدای انقلاب در ایران به گوش میرسد. ۲۹ آوریل ۲۰۰۷

علی جوادی به نفع چه طبقه ای حرف میزند

علی جوادی، که تا یکسال پیش یکی از فعالین و سخنگویان حزب کمونیست کارگری بود، و این حزب را، بدست، امید کارگران و مردم ایران برای خلاصی از جهنم جمهوری اسلامی میدانست، چند ماهی است که سیاست دیگری را در پیش گرفته است. ایشان دیگر مردم را نه به پیوستن به صفوف حزب کمونیست کارگری بلکه برای جدا شدن از این حزب تشویق میکند.

قبل از هر چیز لازم میدانم تاسف عمیق خود را نسبت به وضعیتی که علی جوادی امروز به آن دچار شده اعلام کنم. تاریخ یکساله علی جوادی به روشنی نشان میدهد که آدم ها در سیاست میتوانند از کجا به کجا منتقل شوند یا "سقوط" کنند.

در جامعه ای که در تب و تاب يك تحول عظیم اجتماعی است، مردم به جان آمد از ۲۸ سال فلاکتی که بوسیله جمهوری اسلامی بر آنها تحمیل شده است، امروز به حرکت در آمده اند و در این میان حزبی را که مدام مبارزات آنها را تقویت کرده، به آنها قوت قلب داده و صدایشان را منعکس کرده است، بعنوان تنها حزب امید بخش و یار و یاور خود یافته اند. پژواک صدای یا جمهوری اسلامی یا حزب کمونیست کارگری، دارد بلند تر و بلند تر به گوش هر آدم تیز بین سیاسی میرسد.

امروز کارگرانی که برای خلاصی از استثمار و دست یافتن به زندگی لایق انسان روز شماری میکنند، زنانی که دیگر تاب تحمل تحقیر بیش از این را ندارند و جوانانی که آرزوی خلاصی فوری از شر جمهوری اسلامی را در خیابانها فریاد میزنند دوست و دشمن خود را میشناسند. میدانند که آینده ایران یا باید سوسیالیسم و جامعه ای بری از فقر و ستم و نابرابری باشد یا جامعه ای مثل عراق امروز و در بهترین حالت، ادامه وضع موجود.

مردم ایران دارند فریاد میزنند که ادامه وضع موجود را نمیخواهند، آنها تصویرشان از آینده را در پلاکاردهائی که در تظاهراتهایشان به هوا بلند میکنند، در قطعنامه های اول مه، ۸ مارس و ۱۶ آذر بیان میکنند. صدای این مردم با صدای حزب کمونیست کارگری یکی میشود. این مردم این حزب را در کنار خود، در خانه خود و در قلب خود می یابند.

علی جوادی يك فعال سیاسی دخیل در جامعه ایران است. او در چنین اوضاعی سیاست دیگری را در پیش گرفته است. ایشان فریاد میزنند که ای مردم به حزب کمونیست کارگری نپیوندید. علی جوادی انتظار دارد از زنی که بخاطر اعتراض به حجاب اسلامی سر و صورتش را خون آلود کرده اند، از کارگری که هر روز هنگام وارد شدن به خانه خود احساس شرمندگی میکند، از جوانی که می خواهد این

حکومت يك روز بیشتر سر کار بماند چه بشنود، آیا انتظار ندارد که این مردم به او بگویند آقای جوادی شما دارید با اینکارتان، به جمهوری اسلامی خدمت میکنید؟ و در بهترین حالت بگویند آقای جوادی شغل جدیدتان "مبارک"؟

هیچ ایرادی ندارد اگر علی جوادی، مثل هر فعال سیاسی مدعی سوسیالیسم، مردم را برای پیوستن به حزب تازه تاسیس خودش فرا بخواند. علی جوادی هر چه بگوید مرگ بر جمهوری اسلامی، هر چه بگوید زنده باد آزادی زن، هر چه بگوید نابود باد استثمار، هر چه بگوید زنده باد سوسیالیسم من به صدایش صدا خواهم داد و بر او آفرین خواهم گفتم. ولی وقتی که سرگردنه راهش را کج کند و علیه تنها حزبی که به امید مردم تبدیل شده، حزبی که دارد کارگران را برای گرفتن قدرت سیاسی سازمان میدهد، حزبی که با تمام قدرت در مقابل جمهوری اسلامی ایستاده است تبلیغ کند آنوقت من به او خواهم گفتم تو دیگر در کنار ما نیستی، "خدا حافظ رفیق." ۶ جون ۲۰۰۷

در اعتراض به حضور جمهوری اسلامی در سازمان جهانی کار

(متن پیاده شده مصاحبه جلیل جلیلی با رادیو شراره ها)

(این مصاحبه در تاریخ دهم جون برابر با بیستم خرداد انجام گرفته و همانروز از رادیو شراره ها پخش شده است)

جمشید اطمینانی: با شب بخیر به شما رفیق عزیزم آقای جلیلی

جلیل جلیلی: شب شما هم خوش سلام عرض میکنیم خدمت شما و شنوندگانتان

جمشید اطمینانی: من دورا دور بهر حال جمعه، خبرها و شاهد بهر حال از طریق چه مستقیم و ارتباطی که با شما داشتم کم و بیش و دوستان دیگر، رفقای دیگر شاهد فعالیتهای بسیار پیگیرانه شما و تعداد زیادی از رفقا از نیروهای مدافع جنبش طبقه کارگر و کمونیستها بودم. اگر ممکنه بفرمائید که روز جمعه چه اتفاقی افتاد و چه کردید؟

جلیل جلیلی: روز جمعه میدونین که کنفرانس سالانه آی ال او بود، کنفرانس جهانی سازمان جهانی کار، کنفرانس سالانه اش بود، که از ۲۹ مه شروع شده و تا ۱۵ جون ادامه خواهد داشت. روز هشتم، یعنی جمعه گذشته، قرار بود در مورد گزارشات بین المللی بحث بکنند که از نمایندگان کشورهای مختلف گزارش میدادند از اوضاع کاری در کشور خودشان. و ما فکر کردیم که روز مناسبی است که ما اعتراض خودمون رو علیه حضور جمهوری اسلامی در مجامع بین المللی اعلام بکنیم و خواهان اخراج جمهوری اسلامی و نمایندگانش از مجامع بین المللی بشیم. بهمین خاطر ما روز جمعه تعدادی از فعالین حزب کمونیست کارگری رفتیم داخل ساختمان یو ان، که قرار بود سازمان جهانی کار جلساتشو اونجا

برگزار بکنند، یعنی برگزار کرده بود و ادامه داشت. ما کارت ورودی گرفتیم برای داخل ساختمان و تونستیم بریم تو سالن کنفرانسی که جلسه دایر بود شرکت بکنیم.

قبل از اینکه بریم تو سالنی که جلسه آنروز آنجا دایر بود، رفتیم يك سالن ديگه، یعنی سالن اصلی کنفرانس سازمان جهانی کار، که پرچم کشورهای مختلف آنجا بود. ما اعلامیه های مختلف آنجا پخش کردیم و باضافه اینکه پرچم جمهوری اسلامی را من آوردم پایین و گذاشتم زمین بعنوان نشانه اعتراض و بعنوان يك کار سمبلیک، به حضور جمهوری اسلامی در مجامع بین المللی. و بعد رفتیم سالنی که بعد از ظهر ادامه جلسه بود، ادامه جلسه گزارشات بین المللی شان. اونجا نشستیم تا ببینیم کی نوبت جمهوری اسلامی، نماینده جمهوری اسلامی همیشه که حرف بزنه. که فکر کنم روزهای قبل گزارش داده بودند یا اونها توی لیست نبودند. ما تا ساعت هفت نشستیم که آخرین گزارشات داده شد. بعد از اینکه آخرین گزارشات داده شد من پا شدم و با صدای بلند، میکروفونی دم دستم نبود، اعلام کردم و خطاب به نمایندگان گفتم که میدانم که شما همه خسته هستید و از صبح اینجا هستید، ولی فکر نمیکنم که وجدانتان راضی باشه از این سالن خارج بشین و برین خونه هاتون بدون اینکه دو کلمه حقیقت در مورد ایران شنیده باشید. و این توجه آنها را جلب کرد و من گفتم که من از ایران آمده ام، از همانجائی که نمایندگان جمهوری اسلامی آمده اند، منتهی از دو مسیر مختلف، آنها پرواز کرده اند به اینجا ولی من رودخانه ها را پشت سر گذاشته ام و کوه ها را پشت سر گذاشته ام و از دست اینها فرار کرده ام تا به اینجا رسیده ام، و بهمین خاطر دوست دارم حقایق را از زبان من بشوید در مورد ایران. و گفتم که نامه هائی ما از ایران داشتیم از طریق کارگران از جمله کارگران ایران خودرو که خواهان اخراج جمهوری اسلامی از مجامع بین المللی شده اند و اعتراض کرده اند به حضور نمایندگان جمهوری اسلامی بعنوان نماینده کارگران و گفته اند که اینها نماینده کارگر نیستند. صحبتیم را که تا همیجا تونستم ادامه بدم آمدند جلوی مرا گرفتند و گفتند که ما جلسه مان تمام نشده و جلسه مون را بهم نزن. و بهر صورت اجازه نداند حرف بزنم و من نشستم. و قبل از اینکه بشینم رفتم و پرونده ای دادم دست رئیس جلسه و گفتم که این پرونده نامه های کارگران است، نامه های کارگران ایران خودرو و باضافه کارگران ديگه که خواهان اخراج جمهوری اسلامی از مجامع بین المللی شده اند. و باضافه متن سخنرانی خودم را بهشان دادم و به رئیس جلسه گفتم که این را ضمیمه پرونده تان بکنید. بعد نشستیم تا يك نفر ديگه صحبت کرد که بعد از او فکر کردم جلسه تمام شد، دوباره پا شدم و چند کلمه حرف زدم و گفتم که ما خواهان اخراج جمهوری اسلامی از مجامع بین المللی هستیم. که آمدند و مامور آوردند و گفتند که شما باید اینجا را ترك کنید. منتهی ما تونستیم تو اون مجمع صدای اعتراض کارگران را نمایندگی بکنیم و منعکس بکنیم. کارگران ایران که خواهان اخراج جمهوری اسلامی از آی ال او و سازمان جهانی کار هستند، ما آنجا این صدا را منعکس کردیم و نمایندگان از کشورهای مختلف که آنجا حضور داشتند این را دیدند و ملاحظه کردند که عده ای هستند اینجا و به حضور جمهوری اسلامی در مجامع بین المللی اعتراض دارند. - ما این کار را تونستیم بکنیم.

جمشید اطمینانی: بلی خسته نباشید و تبریک میگم بهتون بخاطر بهر حال این فعالیتی که کردین و طبیعتاً با توجه به صحبتی که آنجا کردید و شناختی که از جمهوری اسلامی هم دارم و اطلاعیه هایی که یا پرونده ای که در اختیار آنها گذاشتید تونسته تاثیر خودش رو بزاره، یعنی بیشتر از این هم نمیشد اساساً کاری کرد، اما واکنش خود حصار چه بود آیا بعد از پایان جلسه ارتباطی با شما برقرار شد و تونستید ارتباط بگیرید یا خیر؟

جلیل جلیلی: نه، به آنصورت ارتباطی برقرار نشد. فقط دو نفر مامور دم در که ما را بدرقه و اسکورت کردند تا بیرون بیائیم، از ما پرسیدند که جریان چی بوده و من بهشان توضیح دادم و گفتم که جریان این بود که همین الان که من دارم با شما حرف میزنم در ایران از آزادی و احترام در محیط کار و حقوق کارگر خبری نیست. گفتم که تو ایران همین چند روز پیش کارگران افغانی را از ساختمان، یکیشو از ساختمان انداختند پائین. و بهشون گفتم که مثلا همین الان تو ایران کارگران افغانی بچه هاشون اجازه رفتن به مدرسه را ندارند و از آموزش و پرورش محروم شده اند و گفتم که نمایندگان کارگران توی زندان هستند، از جمله صدیق کریمی و شیث امانی و محمود صالحی، (خوشباختانه مثل اینکه صدیق کریمی آزاد شده و امید وارم که محمود صالحی و شیث امانی هم به این زودی آزاد بشن) بهر صورت من اینها را به آنها گفتم و آنها با سمپاتی خیلی زیاد با ما برخورد کردند و گفتند که متاسفیم که با شما اینجوری برخورد کردند و من هم نوشته خودم را که متن سخنرانی خودم بود را به ایشان دادم و گفتم که اینها را بخونید که وضعیت ایران چه جوری هست. این سمپاتی را دربانها و نگهبانها به ما نشان دادند. منتهی ما فرصت بیشتری نداشتیم و میبایستی ساختمان را ترک میکردیم. علاوه بر این بیرون ساختمان تعداد زیادی از مخالفین جمهوری اسلامی حضور داشتند که اطلاعیه های مختلف پخش میکردند و اعتراض میکردند به حضور جمهوری اسلامی در مجامع بین المللی. من در بیرون حضور نداشتم نمیدانم چی گذشت دقیقا ولی شنیدم که تلفن زدند و به من گفتند که اینجا عده ای حضور دارند و به حضور جمهوری اسلامی در مجامع بین المللی اعتراض دارند.

جمشید اطمینانی: درسته، پس بنابراین شما در کنفرانسی که حضور داشتید، در سالن که بودید، نماینده ای از جمهوری اسلامی در آنجا صحبتی سخنرانی ای چیزی نکردند؟

جلیل جلیلی: نه. منتهی موقعی که ما اونجا بودیم من از یکی از نمایندگان پرسیدم که آیا صبح نمایندگان جمهوری اسلامی گزارش داده اند یا نه، او گفت که مثل اینکه نداده اند. ولی تا آخر جلسه که ما نشستیم اونجا از نمایندگان جمهوری اسلامی در خواست نشد که گزارش بدن. شاید گزارش داده بودند روزهای قبل یا صبح گزارش داده بودند نمیدانم.

جمشید اطمینانی: درسته، در سال گذشته سندیکای اتوبوسرانی شرکت واحد بصورت رسمی رسماً ثبت کرد خودش را در آی ال او، آیا در این کنفرانس سوالی مطرح نشد مبنی بر اینکه چرا نماینده هایی از شرکت واحد در این کنفرانس حضور پیدا نکردند با توجه به اینکه اینها به لحاظ قانونی ثبت شده اند در سازمان جهانی کار؟

جلیل جلیلی: ببخشید صدای شما ضعیف بگوش من میرسه يك بار ديگه اگه ممكنه سئوالتان را لطفا مطرح کنید.

جمشید اطمینانی: خواهش میکنم، عرض کردم در سال گذشته به همت مبارزاتی که کارگران اتوبوسرانی شرکت واحد کردند، اینها تونستند خودشون را ثبت کنند در سازمان جهانی کار، بعنوان يك نهاد کارگری مستقل در ایران، و اینها رجیستر گرفتند، یعنی شماره ثبت گرفتند. آیا در این کنفرانس طرح نشد که چرا نماینده هایی از شرکت واحد اتوبوسرانی از سندیکای شرکت واحد اتوبوسرانی در این کنفرانس حضور پیدا نکرده اند؟ از طرف خود هیئت مدیره یا از طرف جمع کسی اساسا این مسئله را آنجا کنجکاو نکرد؟

جلیل جلیلی: نه، همچون چیزی مطرح نشد. کسانی که گزارش میدادند از کشورهای مختلف، هیچ کس سئوالی مطرح نمیکرد در مورد گزارشش. فقط ده تا پانزده دقیقه حرف میزدند نمایندگان مختلف از کشورهای مختلف و گزارش را میداد و تمام میشد و نوبت نفر بعدی میشد. در مورد اینکه از ایران گزارش داده شده بود یانه و چه شده بود میدانم ولی معمولاً در مورد گزارشات کشورهای مختلف سئوالاتی آنجا مطرح نمیشد.

جمشید اطمینانی: بهر حال خسته نباشید و دست تان دارد نکند.

جلیل جلیلی: خیلی ممنون، فقط این را هم اشاره کنم که گزارش این حرکت ما در سایت روزنه است که شنوندگان شما میتونند سر بزنند و عکسهائی از این حرکت در سایت روزنه و سایت حزب کمونیست کارگری هستش و دو تکه فیلم هم ما گرفتیم که احتمالاً فردا یا پس فردا آماده بشه که در سایت روزنه و سایت حزب کمونیست کارگری به نمایش گذاشته بشه از این حرکت.

جمشید اطمینانی: خیلی متشکرم و آرزوی شب خوبی دارم و موفقیت در ادامه فعالیتها.

جلیل جلیلی: خواهش میکنم، برای شما هم همینطور. ۲۱ جون ۲۰۰۷

"جنایت پنهان"

داستانی از زندگی زیر سیطره اسلام

اسمش هم جایی ثبت نشده است. او به امید ادامه زندگی اش در جایی امن، با پشت سر گذاشتن کوه ها و دره ها، رودخانه ها و دریا ها خود را به جایی رسانده بود که فکر میکرد خواهد توانست زندگی جدیدی را در آنجا شروع کند. ولی بعد از ماه ها دوندگی از این اداره به آن اداره و تماس گرفتن با این وکیل و آن وکیل موفق به گرفتن اجازه زندگی در کشور آلمان نشده بود.

خبر ابتلای او به بیماری ایدز، قبل از خود او، به اردوگاه آوارگان فلسطین در لبنان رسیده بود. تابویی وارد اردوگاه شده بود. او میدانست که آنجا جایی نبود که او بتواند زندگی کند. او میبایستی از آنجا فرار میکرد. هر جا که میرفت با انگشت مورد اشاره قرار میگرفت، تحقیر میشد و به مرگ تهدید. آنجا که مردم متمدن و سکولار هنوز نتوانسته اند جهل و خرافه را در جامعه به عقب برانند، جهالت حکم میراند و قاتلین و جنایتکاران در خیابانها رژه میروند.

او همیشه زیر نگاه های تحقیر آمیز و تهدید آمیز قرار داشت. نمیتوانست جایی فرار کند. هر جا میرفت عده ای که خود نیز قربانیان جهل و خرافه بودند، بدنبالش راه می افتادند و او را "ایدزی، ایدزی" خطاب میکردند. گروه های اسلامی حکم قتل او را صادر کرده بودند. روزی که میخواست از قسمت مسلمان نشین اردوگاه به قسمت مسیحی نشین فرار کند از طرف سه مرد نقابدار مورد شلیک تفنگهای کلاشینکف قرار میگردد.

خبرش جایی درج نمیکنند. شاید هم درج کرده ولی کسی اهمیتی به آن نداده. حالا ده سال از این واقعه گذشته است، ولی هنوز هم که هنوز است، ترس و وحشت از کشته شدن بدست گروه های اسلامی، جسم و فکر بعضی از شاهدان عینی این صحنه را آزار میدهد.

امروز برای ملاقات یکی از کلینت های خودم، که از بیماری افسردگی و دپرسیون رنج میبرد، رفته بودم. او بعد از اینکه من وارد اتاقش شدم، رادیو اش را که صدای بلند قرآن از آن پخش میشد، خاموش کرد. بعد از اینکه مقداری از اتفاقات چند روز گذشته حرف زدیم او از من خواست که به بیمارستان زنگ بزنم و برایش ملاقات آزمایش خون بگیرم. وقتی ازش پرسیدم که به چه دلیلی میخواهد آزمایش خون بدهد، با اکره گفت که نگران این است که ایدز داشته باشد. بعد از اینکه به خاطر تصمیم اش برای دادن آزمایش خون تشویق اش کردم، او شروع کرد به پرسیدن اطلاعاتی در مورد بیماری ایدز و اینکه اگر دولت انگلستان بداند او بیماری ایدز دارد آیا پاسپورت او را پس میگیرد، و یا آیا او را دیپورت میکنند. بعد از اینکه با توضیحات من قانع شد که او را به خاطر ابتلا به بیماری ایدز دیپورت نمیکنند و یا پاسپورتش را پس نمیگیرند، شروع کرد به گلایه کردن از فرهنگ حاکم بر جوامع اسلامی و تابو بودن ایدز در این جوامع. ولی باوجود این، او تنها بعد از توضیحات من بود که قانع شد که سلامتی خود را مقدم بر هر چیز دیگری بداند و مراجعه به بیمارستان را به بعد از ماه رمضان موکول نکند.

وقتی از این کلینت خودم پرسیدم که چرا او بیش از اینکه نگران خود بیماری باشد، نگران این است که حتی برادر و خواهرش متوجه این مسئله نشوند، او داستان "جنایت پنهان" را برایم تعریف کرد و گفت که وقتی به بیماری ایدز فکر میکند جنازه آن فرد در اردوگاه که جلو چشم او بزمین افتاد، در ذهنش مجسم میشود. ۲۸ جون ۲۰۰۷

شما کاری نکنید که راه فراری از دست مردم برایتان نماند!

سران و کار بدستان جمهوری اسلامی، این جانیمان و جنایتکاران، این آدمکشان و خونخواران که عاملان کشتار صدها هزار انسان، عاملان شلاق و شکنجه، عاملان سنگسار و اعدام و عاملان اعتیاد، فحشا، بی خانمانی، گرسنگی و فقر و فلاکت میلیونها انسان در ایران هستند، چنان نفرتی را بر علیه خود انباشته کرده اند که بدر بردن جانیشان در فردای قیام مردم و در فردای سرنگونی حکومتشان امری محال بنظر میرسد.

درست است که ما تلاش میکنم بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی چنان حکومتی را تشکیل دهیم که اعدام انسانها را، حتی سران جمهوری اسلامی را هم، غیر قانونی اعلام کند، ولی این جلادان و قاتلان انسان با ادامه جنایتهایشان امکان زنده ماندنش و حضورشان در دادگاه های علنی و عادلانه را هم از خود سلب میکنند.

حدود یکماه است، که بفرمان این جانیمان، تعداد زیادی از دانشجویان بازداشت، شکنجه و زندانی شده اند. خانواده های این دانشجویان حق مسلم خود میدانند که به این بازداشت ها و شکنجه ها اعتراض کنند و خواهان آزادی فوری عزیزانشان شوند. این وظیفه مسلم هر مقامی که بر این سرزمین حکم میراند است

که نه تنها امکان دسترسی این زندانیان به رسانه های گروهی و وکلای مستقل را، بلکه امکان ملاقات آنها با خانواده هایشان را بی قید و شرط فراهم کند. ولی بنظر میرسد که داشتن حتی چنین انتظاری هم از این جانبیان غیر واقعی است. این را اخیرا یکی از نمایندگان مجلس اسلامی در دیداری که با خانواده های دانشجویان داشته بنمایش گذاشته است. آقای محمدی، نماینده کمیسیون مجلس اسلامی، روز سه شنبه با حضور در جمع خانواده های دانشجویان زندانی، این خانواده ها را تهدید نمود و گفت که "کاری نکنند تا در اتهامات فرزندانشان شریک شوند."

آقای محمدی با این گفتارش چه آینده ای را برای خود رقم میزند. آیا این گفتار ایشان و رفتار حکومت متبوعشان با خانواده های زندانیان سیاسی، شانس حتی زنده ماندن فیزیکی ایشان و همدستانشان را در فردای سرنگونی حکومتشان ضعیف نمیکند؟ و اگر هم جان سالم ببرند، آیا این پرونده اتهامات ایشان و همدستانشان را در دادگاه هایی که بلافاصله بعد از سرنگونی حکومت متبوعشان تشکیل خواهند شد، سنگین تر نخواهد کرد؟ مسلم است که چنین خواهد شد.

جمهوری اسلامی حق بازداشت، شکنجه و زندانی کردن هیچ کس را که بر علیه شرایط زندگی در آن مملکت اعتراض میکند، ندارد. دانشجویان زندانی و تمام زنان سیاسی باید بلافاصله و بدون هیچ قید و شرطی آزاد شوند. ۳۰ دسامبر ۲۰۰۷

مرد دامدار و همکار مسلمان من

دو روز پیش در صفحه سوم روزنامه مترو لندن عکسی چاپ شده بود از يك دامدار که او را در حال انجام حرکات جودو و کونگفو در مقابل گاوهایش نشان میداد. در توضیح این عکس نوشته شده بود که این مرد با انجام این حرکات در مقابل گاوهایش موجب آرامش روحی آنها و در نتیجه موجب افزایش میزان شیر دهی گاوهایش میشود.

از این بگذریم که آیا این حرکات، یا حرکاتی از این قبیل، میتواند موجب افزایش میزان شیر دهی این گاوها بشود یا نه، و از این هم بگذریم که آیا این دامدار با انجام این حرکات موجب آرامش روحی خودش میشود یا گاوهایش. اینها نکاتی نیست که من میخواهم توجه شما را به آن جلب کنم.

همان روز وقتی وارد دفتر محل کارم شدم یکی از همکارانم را در حال خواندن آن صفحه از روزنامه یاد شده دیدم. این همکارم، که باورهای اسلامی دارد، به محض دیدن من به طرفم آمد و در حالیکه خنده تمسخر آمیزی بر چهره اش داشت، با نشان دادن صفحه روزنامه خطاب به من گفت: "تو را خدا نگاه کن، چقدر مسخره است. آخر چطور این مرد با این حرکاتش موجب افزایش میزان شیر دهی این گاوها میشود؟ این گاوها که اصلا نمیفهمند که این مرد داره چه کار میکند، شاید هم این قدر با این گاوها زندگی کرده که خودش هم مثل این گاوها فکر میکند."

من در جواب این همکارم گفتم: "این مرد با این حرکاتش، نه مستقیم بلکه از طریق غیر مستقیم، با این گاوها ارتباط برقرار میکند." (البته فعلا به من خرده نگیرید که این چه حرفی است که من در جواب او گفتم)

همکارم در جواب من گفت: "آخه چطور میشه با این حرکات مسخره با حیوانات ارتباط برقرار کرد؟" من گفتم: "این مرد با این حرکاتش در واقع يك نوع نیایش میکند و از طریق این حرکات نیایشی با خدایش ارتباط برقرار میکند و از طریق خدایش با گاوهایش ارتباط برقرار میکند. همکار من با شنیدن این حرفها از دهان کسی که میدانست به خدا معتقد نیست، یه نگاهی به من کرد و بعد از کمی مکث گفت: "تو فکر میکنی با این حرکات مسخره چطور میشه با خدا ارتباط برقرار کرد؟"

(الان دیگه وقتش بود یه چیزی بهش بگم و) گفتم: "تو چطور میتونی با دولا شدن و راست شدن، سر به زمین و کون به هوا کردن با خدا ارتباط برقرار کنی ولی این یارو با این حرکات ورزشی نتواند اینکار را بکند؟ وجدانا بگو کدامش مسخره تر است؟"

همکارم چیزی نگفت. بعد از مدتی سکوت گفت: "در موردش فکر خواهم کرد." ۱۷ آوریل ۲۰۰۸

هنر چشم بسته حرف زدن

(در نقد نوشته محمد فتاحی)

ابتدا لازم میدانم توضیح کوتاهی در مورد تیتز این نوشته بدهم.

محمد فتاحی نوشته ای را در رابطه با فیلم فتنه در نشریه پرتو بچاپ رسانده و در قسمت پایانی آن، حزب کمونیست کارگری را متهم به دفاع از این فیلم کرده است. ایشان اسم این نوشته اش را گذاشته: "سکولارهای پشت جبهه پناگون". من بعد از خواندن نوشته آقای فتاحی بار دیگر بیانیه حزب کمونیست کارگری در باره فیلم فتنه را مرور کردم. آنچه که در این بیانیه دیده نمیشود این ادعای محمد فتاحی است. (همین جا خوانندگان این سطور را به خواندن دوباره آن بیانیه رجوع میدهم) بهمین خاطر حدس زدم که آقای فتاحی شخصا بیانیه مورد بحث را نخوانده است ولی خواسته چیزی در مورد آن بگوید. بنابراین، چون من نمیخواهم ایشان را "سکولار پشت جبهه اسلام سیاسی" خطاب کنم، دوست دارم بگویم که ایشان، حد اقل این بار، چشم بسته حرف زده است. و به این دلیل من عنوان این نوشته را میگذارم هنر چشم بسته حرف زدن.

اما ببینیم بیانیه حزب کمونیست کارگری در رابطه با فیلم فتنه و تحولات پیرامون آن، که بتاريخ اول آوریل ۲۰۰۸ صادر شده است، چه میگوید تا بعد از آن، شاید براحتی، بتوانیم دریابیم که، حتی اگر ایشان این بیانیه را شخصا خوانده هم باشد، چرا محمد فتاحی حزب کمونیست کارگری را "سرباز آقای ویلدرس" خطاب میکند.

بیانیه حزب کمونیست کارگری، بطور روشن و واضح - چنان واضح که فکر نمیکنم آقای فتاحی متوجه آن نشده باشد - فیلم فتنه را بخشی از "جهاد مشترک اسلام سیاسی، دول غرب و راسیسم اروپا محور" معرفی میکند. و مردم جهان را فرامیخواند تا با تمام قوا در مقابل این جهاد مشترک اسلام سیاسی، دول غرب و راسیسم اروپا محور بپاخیزند.

این فشرده بیانیه حزب کمونیست کارگری در رابطه با فیلم فتنه است. صداقت سیاسی ایجاب میکند که آدم با آنچه که مخالف است صراحتا اعلام کند. هر فردی که وجدان سیاسی خود را قاضی کند متوجه

میشود که این بیانیه ذره ای از اهدافی که پشت این فیلم است دفاع نکرده است. این بیانیه از حق نمایش این فیلم دفاع کرده است نه از محتوای آن. از نظر ما و طبق سیاستهای روشن حزب کمونیست کارگری هر کسی حق دارد و باید آزاد باشد تا هر نظری انتقاد کند. فکر نمیکنم که توضیح این نکته برای آقای فتاحی لازم باشد که دفاع از آزادی عقیده و بیان و دفاع از آزادی بیان بی قید و شرط به معنی دفاع از آن عقیده معین و آنچه که بیان میشود نیست. و بهمین روشنی دفاع از آزادی بیان آقای ویلدرس به معنای دفاع از آنچه که آقای ویلدرس میگوید نیست.

سؤال من هنوز این نیست که محمد فتاحی آیا وجدان سیاسی خود را زیر پا گذاشته است یا نه. بلکه هنوز دنبال این هستم که نکته ای را در بیانیه پیدا کنم که احتمالاً مخالفت ایشان با آن نکته، محمد فتاحی را وامیدارد که چشم خود را ببندد و دهان خود را باز کند و ما را "سرباز آقای ویلدرس" و "سکولارهای پشت جبهه پنتاگون" بخواند. و آن نکته این است که بیانیه حزب کمونیست کارگری سرنوشت آزادی بیان در این دعوا را مسئله ای مربوط به خود، مسئله ای مربوط به کارگران و مسئله ای مربوط به مردم دنیا دانسته و اعلام کرده است که: "این یک جهاد هماهنگ علیه جریان سکولار، چپ و آزادیخواه است که در چند سال گذشته، بویژه در غرب، سر بلند کرده است. این یک تعرض بی سابقه به ارزش هایی است که جنبش سوسیالیستی و آزادیخواهانه در غرب چند نسل برای آن جنگیده است. این قبل از هر چیز یک حمله بیشرمانه به حق آزادی بیان است."

دقیقا همین نکته است که محمد فتاحی با آن مخالف است. بنظر ایشان این آزادی بیان نیست که در این میان قربانی میشود، و اگر هم بشود از نظر ایشان این ربطی به کارگران و اکثریت مردم جهان ندارد. از نظر ایشان این دعوائی است بین خودشان، بین اسلام سیاسی و راست غرب، با همدیگر دعوا دارند و به هم امتیاز میدهند و از هم امتیاز میگیرند، بگذار آنها همدیگر را بزنند ما را که نمیزنند، این که به ما ربطی ندارد، کارگران باید کلاه خودشان را بچسبند. (یک موقعی یکی از این نوع سیاستمداران از کارگران انتقاد کرده بود که چرا کلاه خودشان را چسبیده اند)

ولی اگر آقای فتاحی احساس نکنند، مردم جهان فشار این دعوا را روی خودشان احساس میکنند و میبینند که در این میان آنها هستند که از دو طرف زیر فشار قرار میگیرند و آنها هستند که حقوقشان را که سالها برایش جنگیده اند از دست میدهند.

این آزادی بیان است که رو به قبله سر بریده میشود. ۱۸ آوریل ۲۰۰۸

چه حکومتی را باید به جای جمهوری اسلامی نشاناد!

جو سیاسی داخل ایران حکایت از این دارد که جمهوری اسلامی دیگر رفتنی است. این را هم سران و کار بدستان جمهوری اسلامی، و هم هفتاد میلیون مردم متنفر از این رژیم میدانند. نبرد بین میلیونها مردمی که دیگر حکومت اسلامی نمیخواهند، دیگر فقر و بیحقوقی و بیکاری نمیخواهند، دیگر تحقیر و بیحرمتی نمیخواهند، و حکومتی که بانی و حافظ این شرایط است بطور آشکار در کوچه ها و خیابانها، در کارخانه ها و ادارات و در مدارس و دانشگاهها در جریان بوده است. سران جمهوری اسلامی از این وضعیت به وحشت افتاده و مانند اسبهایی که در سربالائی ها همدیگر را گاز میگیرند، به جان هم

افتاده اند؛ این یکی تقصیر را به گردن آن یکی و آن یکی تقصیر را به گردن این یکی میاندازد؛ این یکی دزدیهای آن یکی را و آن یکی دزدیهای این یکی را آشکار میکنند. ولی هدف مشترکشان نجات اسلام و جمهوری اسلامی است. مردم گوششان به این حرفها نیست. آنها آزادی های وسیع و بدون قید و شرط میخواهند، مسکن و رفاه مناسب میخواهند، کار و زندگی انسانی میخواهند، آزادی بیان و آزادی تشکل میخواهند، رهائی از دخالت مذهب در امور خصوصی و امور اجتماعی شان را میخواهند. مردم میدانند که وجود این حکومت با این خواستها مغایر است. این حکومت باید کنار زده شود. سرنگونی جمهوری اسلامی اولین شرط لازم برای دستیابی به خواسته های انسانی مردم در ایران است. این شرط لازم است ولی هنوز کافی نیست. آنچه که تحقق خواسته های مردم را میتواند ضمانت کند در حله اول بقدرت رسیدن يك حزب کمونیستی کارگری است؛ حزبی که سالها است که بعنوان سخنگو و نماینده واقعی کارگران، زنان، جوانان و همه معترضین به تبیضات و بی عدالتیهای اجتماعی نقش ایفا کرده است. و در حله دوم ایجاد چنان شکلی از حکومت است که امکان دخالت واقعی مردم در "سرنوشت" سیاسی و اجتماعی خود را فراهم کند. من در این نوشته بحثم را روی نکته دوم، یعنی سیستم حکومتی و سیستم اداری کشور متمرکز میکنم.

- چه نوع حکومتی؟

اینجا بحث بیشتر نه بر سر اسم حکومت آینده بلکه در باره شیوه و سیستمی است که امکان دخالت واقعی مردم در امورات حکومتی، قانونگذاری و اداری کشور را فراهم میکند. این را نه فقط حکومتهای استبدادی فردی و سلطنتی، که بیشتر در کشورهای آسیایی، آفریقایی و کشورهای جنوب قاره آمریکا سر کار هستند، بلکه حتی حکومتهای پارلمانی هم، که بیشتر در کشورهای اروپایی و آمریکای شمالی سر کار هستند، برآورد نمیکنند. دوران معاصر زندگی بشر در همه جای جهان نشان داده است که دخالت مردم در حکومتهای پارلمانی امری ظاهری، غیر واقعی و فریبکارانه بوده است.

حتی در دموکراتیک ترین حکومتهای پارلمانی این نمایندگان طبقات مرفه، وکلا و جیره خواران کمپانیهای خصوصی، فرماندهان نیروهای نظامی و پلیسی و نمایندگان کلیساها و مساجد و معابد بودند و هستند، که به اسم نایبین و نمایندگان مردم و با توسل به قدرت مالی و قدرت تبلیغاتی شان، پارلمانها را پر کرده و پر میکنند و از روز ورود به پارلمان تا پایان دوره نمایندگی شان، که پنج تا شش سال طول میکشد، برفع طبقات استثمارگر، برفع سرمایه داران و صاحبان شرکتها و کمپانیها و برفع فرماندهان ارتش ها و سران کلیسا هایشان قانون وضع میکنند، برای محکم کردن جای خود و دور نگهداشتن مردم از دخالت واقعی در امر حکومت و مسئله قانونگذاری ماده و تبصره میگذرانند و هر جا که خشم مردم بالا گرفت پلیس و نیروهای انتظامی شان را بجان آنها میاندازند. و اگر بعد از پنج یا شش سال نتوانند دوباره رای مردم را بخرند همکاران و همکیشان دیگر شان در هیئت احزاب رنگارنگی چون حزب دموکرات، دموکرات مسیحی، سوسیال دموکرات، لیبرال دموکرات، جمهوری خواه، حزب مام وطن، حزب ملت و غیره آماده اند که قدرت را دست بدست کنند و برای دوره ای دیگر اکثریت مردم را به صلابه بکشند، استثمارشان کنند و در فقر و محرومیت نگهشان بدارند.

نمایندگان واقعی کارگران و مردم تحت ستم به این نوع پارلمانها راه نمی یابند. چون قدرت تبلیغاتی سرمایه داران را ندارند، و یا اگر هم بعضا راه یابند کاری از دستشان ساخته نیست. هم تجربه نزدیک به ۵۰۰ سال دموکراسی پارلمانی و هم منطق قوانین بازی در دموکراسی های پارلمانی اثبات کرده است

که شکل پارلمانی شکل حکومت طبقات استثمارگر است. و جامعه ای که بخواهد دخالت توده وسیع مردم را در حکومت و در تصویب و اجرای قوانین و سیاستها تضمین کند نمیتواند بر پارلمان و سیستم دموکراسی نیابتی استوار باشد.

ما، بنابراین، خواهان آنچه شکل از حکومت هستیم که امکان دخالت واقعی و مستقیم تمام مردم در تصمیم گیریها و اداره امور زندگی شان را فراهم کند. این نوع حکومت فقط میتواند یک حکومت متکی بر شوراهای مردم باشد. در این نوع حکومت اعمال حاکمیت در سطوح مختلف، از سطح محلی تا سراسری، باید توسط شوراهای خود مردم انجام شود، شوراهایی که هم بمثابة قانونگذار و هم بمثابة مجری قانون عمل میکنند.

- مشخصه های کلی حکومت شورایی

در این نوع حکومت تمام افراد بالای ۱۶ سال میتوانند در تمام سطوح انتخاباتی رای بدهند و خود را برای کلیه مقامات و پست ها کاندید کنند.

هر زمان که اکثریت انتخاب کنندگان بخواهند میتوانند نمایندگان خود را، به همان شکل که انتخاب کرده اند به همان شکل هم، عزل کنند.

حقوق نمایندگان نباید بیشتر از حقوق متوسط کارگران باشد.

تمام کاندیدها باید بتوانند به یک اندازه از وسایل ارتباط جمعی برای معرفی خود و برنامه هایشان برای مردم استفاده کنند.

در این نوع حکومت هیچ قرارداد محرمانه و مخفی با هیچ دولتی بسته نمیشود.

هیچ نماینده و مقام دولتی در هیچ سطحی مصونیت قانونی ندارد، یعنی آنها هم مانند تمام شهروندان کشور مشمول تمام قوانین از جمله قوانین جزایی هستند.

- ساختار سازمانی حکومت شورایی و شیوه انتخابات شوراهای

• شوراهای محلی

هر جا که تعدادی مردم در کنار هم زندگی میکنند، اگر برای اداره هر بخشی از امورات زندگی شان، نیاز به نمایندگانی داشته باشند، میتوانند مجمع عمومی خود را تشکیل بدهند و نمایندگان خود را برای اداره امورات معینی انتخاب کنند. مجمع عمومی محل میتواند در مورد تعداد نمایندگان لازم برای يك مسئله معین تصمیم بگیرد. تمام افراد بالای ۱۶ سال میتوانند در انتخابات شورای محل شرکت کنند، هم رای بدهند و هم خود را بعنوان نماینده کاندید بکنند. هر وقت که اکثریت انتخاب کنندگان از شیوه کار نمایندگان خود ناراضی باشند میتوانند، به همان شکلی که آنها را انتخاب کرده اند به همان شکل هم آنها را عزل و نمایندگان جدیدی را بجای آنها انتخاب کنند.

• شورای شهر

شورای شهر برای اداره امورات مختلف شهر، از جمله نظارت بر اجرای قوانین در سطح شهر، تصمیم گیری در مورد شیوه و میزان تخصیص بودجه برای عرصه های مختلف در سطح شهر، بررسی، ارزیابی و برآورد نیروی انسانی لازم برای خدمات مختلف شهری، نظارت بر جریان امور در محدوده شهر و هر مسئله دیگری که لازم تشخیص داده شود تشکیل میشود. هر فرد بالای ۱۶ سال میتواند در انتخابات شورای شهر شرکت کند، هم رای بدهد و هم کاندید شود. انتخابات شورای شهر میتواند در دو مرحله انجام شود؛ سراسری در سطح شهر و محلی در محلات شهر. یعنی بدین صورت که اگر برای یک شهر یک میلیون نفره لازم باشد که یک شورای یکصد نفره انتخاب شود، ۵۰ نفرشان در مرحله اول از میان کاندیدهایی که خود را در سطح شهر معرفی کرده اند و ۵۰ نفر دیگر در مرحله بعدی بعنوان نمایندگان محلات مختلف شهر انتخاب و به شورای مرکزی شهر معرفی میشوند. دوره نمایندگی این نمایندگان نیز غیر قابل تغییر نیست. هر وقت که اکثریت انتخاب کنندگان از هر کدام از نمایندگان خود رضایت نداشته باشند میتوانند او را عزل و بجایش نماینده دیگری را انتخاب کنند. تعداد نمایندگان لازم برای شوراها در هر دوره میتواند بررسی و به رای گیری گذاشته شود. شورای شهر میتواند از میان خود هیئت هایی را برای نظارت، بازرسی و یا سرپرستی امورات مختلفی که از وظایف شورای شهر میباشند، انتخاب کند.

• شورای کشوری

شورای کشوری برای تصویب قوانین سراسری و نظارت بر اجرای صحیح و دقیق این قوانین، اداره و نظارت بر امورات مختلف کشوری، ارزیابی و تخصیص بودجه و نیروی انسانی لازم برای عرصه های مختلف، مثل آموزش و پرورش، بهداشت عمومی، تفریح و مسافرت، فعالیت های هنری و فرهنگی، تحقیقات علمی و غیره انتخاب میشود. در شورای کشوری نیز، مانند شوراها، هر فرد بالای ۱۶ سال میتواند هم برای انتخاب نمایندگان رای بدهد و هم بعنوان نماینده انتخاب شود. نمایندگان شورای کشوری نیز در دو مرحله انتخاب میشوند؛ در مرحله اول ۵۰ درصد نمایندگان از میان کسانی که خود را در سطح سراسری کاندید میکنند، انتخاب میشوند و ۵۰ درصد بقیه از میان کسانی که خود را در سطح محلی یا منطقه ای کاندید میکنند، انتخاب میشوند. نمایندگان شورای کشوری نیز هر موقع که اکثریت انتخاب کنندگان اراده کنند، یعنی حتی قبل از اینکه دوره عادی نمایندگی شان به پایان برسد، قابل عزل میباشند. منتهی در حالت عادی انتخابات همه شوراها بعد از یک دوره چهار ساله یا پنج ساله باید دوباره تجدید شود. تعداد نمایندگان کشوری نیز میتواند قبل از هر دوره انتخاباتی به رای عمومی گذاشته شود. برای کشوری مثل ایران با جمعیت هفتاد میلیونی، شاید یک شورای کشوری هفتصد نفری مناسب باشد.

• شورای کشوری چه قوانینی را باید فوراً تصویب کند؟

اولین قوانینی که باید تصویب شوند قوانینی هستند که ارتقاء فوری سطح رفاه عمومی را هدف قرار دهند. این قوانین باید خروج کنترل نیازهای اولیه، از جمله مسکن، خوراک، پوشاک، درمان و بهداشت و وسایل ارتباط جمعی را از انحصار بخش خصوصی یعنی سرمایه داران، دلالان و محتکران امکان پذیر کند. قوانینی که بر خورداری همه ساکنین کشور را از جمله از مسکن تغذیه، بهداشت و آموزش و پرورش مناسب، تضمین کنند. کسی نباید گرسنه بماند. همه باید از بهداشت و درمان مناسب برخوردار

باشند. نباید کسی بخاطر نداشتن پول، از استفاده از وسایل ارتباط جمعی و وسایل ایاب و ذهاب محروم شود. این قوانین باید آزادی های بی قید و شرط سیاسی، آزادی عقیده و بیان و تشکل را تضمین کنند، ممنوعیت هر گونه تبعیض، مثل تبعیضات جنسی، قومی، ملی، مذهبی، زبانی، سنی و عقیدتی را اعلام کنند، برابری کامل حقوقی تمام شهروندان کشور در مقابل قوانین، تضمین حقوق کودکان و ارتقای سطح بهداشت، دانش و فرهنگ عمومی را در دستور بگذارند.

قوانینی که در شوراها به تصویب میرسند، چه شوراهای کشوری چه شهری و چه شوراهای محلی، تاثیرات فوری و مستقیمی در زندگی همان مردمی که این قوانین را تصویب میکنند خواهد داشت. اجرای قوانین مصوب شوراها میتواند زندگی مردمی را که مشمول این قوانین هستند بهتر کند یا بدتر کند. میتواند زندگی را بر عده ای راحتتر و بر عده دیگری مشکلتر کند. میتواند بنفع همه کسانی باشد که مشمول این قوانین هستند یا بنفع عده قلیلی باشد. این تماما بستگی به این دارد که در شوراها چه نوع قوانینی به تصویب میرسند.

از آنجا که در مجامع عمومی شوراها، چه شوراهای محلات، چه شوراهای محل کار و چه شوراهای سراسری، هر فردی که به سن قانونی بلوغ رسیده است میتواند قانونی را برای تصویب پیشنهاد کند، اگر کارگران و مردم زحمتکش هشیاری لازم را نداشته باشند و یا درایت کافی بخرج ندهند شورا یا مجمع عمومی مربوطه میتواند بند و یا قانونی را بتصویب برساند که در صورت اجرا به ضرر کارگران، به ضرر اکثریت مردم و حتی به ضرر همه مردمی که مشمول آن قوانین میشوند تمام شود. بنابراین هر بیانیه، بند، ماده و قانونی که برای تصویب در هر مجمع عمومی مطرح یا پیشنهاد میشود باید از طرف کارگران و همه کسانی که خواهان آزادی و برابری انسانها هستند بدقت و در جزئیات مورد بررسی قرار گیرد. اگر کارگران و مردم زحمتکش هشیاری لازم را نداشته باشند و یا درایت کافی بخرج ندهند شورا یا مجمع عمومی مربوطه میتواند نماینده ای را برای شرکت در شوراهای بالاتر انتخاب کند که منافع کارگران و اکثریت مردم را نمایندگی نکند. بنابراین کارگران و همه کسانی که خواهان رسیدن به يك دنیای بهتری هستند باید در انتخاب نمایندگان خود دقت و هوشیاری کافی بخرج دهند.

در قسمتهای بعدی بحث را در مورد قوانینی که لازم است از طرف شوراها مورد تصویب قرار گیرند، و شیوه های طرح و تصویب آن قوانین ادامه خواهیم داد. امیدوارم که خوانندگان در مورد نکاتی که در این نوشته مطرح شده اند و یا در نوشته های بعدی مطرح خواهند شد نظر خود را با ما در میان بگذارند.

۱۸ جولای ۲۰۰۸

آغاز يك دوره

(گزارشی از يك تظاهرات در لندن)

در آستانه گردهمایی سران دولتهای ۲۰ کشور بزرگ اقتصادی، ده ها هزار نفر از مردم در لندن از چهار نقطه مختلف و با بلند کردن پرچمها و پلاکاردهایی که بر آنها شعارهایی مانند: "ما برای تغییر جهان هنوز به مارکس نیاز داریم"، "آیا ما میتوانیم دولت را سرنگون کنیم؟ آری میتوانیم". "پول باید

از بین برود"، "برای حل بحران تان دست در جیب مردم نکنید"، "دموکراسی توهم است" . . . نوشته شده بود، بطرف بانک مرکزی انگلستان براه افتادند.

محوطه جلوی بانک مرکزی و خیابانهای منتهی به این بانک بمدت چندین ساعت به محلی برای ابراز خشم و نفرت مردم از سیاست های اقتصادی دولتهای سرمایه داری تبدیل شد. طنین شعارهای ضد سرمایه داری، شعارهایی بر علیه جنگ، بر علیه سلاحهای اتمی و سلاحهای کشتار جمعی، شعارهایی بر علیه گرانی، بر علیه پایین بودن دستمزدها و بالا رفتن قیمت مایحتاج عمومی آغاز عصر جدیدی در تحولات اجتماعی در سطح جهان را نوید داد. صدها خبرنگار از این تظاهرات خبر و گزارش تهیه کردند و تصاویر آن از طریق برنامه های مختلف تلویزیونی در سراسر جهان پخش شد.

بنظر من، پیام روشن این تظاهرات به کنفرانس سران دولتهای ۲۰ کشور بزرگ اقتصادی جهان این بود: تاریخ سرمایه داری به پایان میرسد و تاریخ دیگری در زندگی مردم آغاز میشود. ۲ آوریل ۲۰۰۹

صدای زندگی و اعتراض به اعدام در میدان ترافالگار لندن

(گزارشی از لندن)

در جواب به فراخوان کمیته بین المللی علیه اعدام، تعدادی از آزادیخواهان و مخالفین اعدام در يك حرکت سمبوليك صدای اعتراض علیه اعدام و صدای اعتراض علیه متاخرترین احکام اعدام در ایران را به گوش مردم رساندند.

امروز شنبه ۱۰ اکتبر، روز جهانی علیه اعدام، سخنرانان متعددی در اعتراض به مجازات اعدام بطور کلی و علیه احکام اعدام در ایران بطور مشخص در میدان ترافالگار لندن حرف زدند:

"در ایران زنان و مردان بخاطر داشتن رابطه جنسی خارج از ازدواج سنگسار میشوند."

"جوانان بخاطر اعتراض به محدودیتهای اجتماعی و بخاطر رعایت نکردن قوانین اسلامی اعدام میشوند. . . ."

"اگر فردا يك روز عادی و روز استراحت برای شما است، ولی برای بهنود این روز میتواند روز پایان زندگی اش باشد. . . ."

"ایران زیر حکومت اسلامی بالاترین سطح اعدام نسبت به جمعیت اش را دارد. . . ."

"ما از دولت انگلیس و تمام دولتها میخواهیم که ارتباطشان را با حکومت اسلامی ایران قطع کنند و از حمایت از قاتلین مردم ایران دست بردارند. . . ."

"ما از شما مردم آزادیخواه انتظار داریم که به صدای آزادیخواهی مردم ایران ندا دهید."

"سرنگوی جمهوری اسلامی در ایران میتواند موجب افزایش امنیت در جهان شود. . . ."

"باید جمهوری اسلامی ایران را زیر فشار بین المللی مجبور به توقف اعدام ها و پایان دادن فوری به احکام اعدام کرد. . . ."

"با امضا کردن طوماری که بالای آن نوشته شده است، اعدام ها را در ایران متوقف کنید، اسمنان را در تاریخ مبارزه علیه اعدام ثبت کنید. . . ."

اینها گزیده هایی از جملاتی است که در سخنرانی سخنرانان متعددی از جمله جلیل جلیلی، شیوا محبوبی، بهار میلانی، پتی دیونیتاس، سعید پرتو و رضا مرادی تکرار شدند. عکسهایی از اعدام شدگان در ایران و محکومینی که منتظر اعدام هستند به نمایش گذاشته شد و صدها نفر از مردم با امضای طومار و ابراز احساسات شان حمایت خود را از صدای آزادیخواهانه مردم و اعتراض خود را علیه اعدام ها در ایران نشان دادند. ۱۰ سپتامبر ۲۰۰۹

حکومت در حال سرنگونی و جامعه در حال انقلاب

از برجسته ترین ویژگیهای حکومتی که در آستانه سرنگونی است این است که کاربرد ابزارهای عادی اش از بین میرود و به ابزارهای متناسب با این دوره، یعنی به خشن ترین ابزارها متکی میشود. برای منسجم کردن صفوف خود به هر دری میزند ولی انسجام صفوف خود را بیش از پیش از دست میدهد. لمپن ترین و مغز شسته ترین نیروهای خود را به خیابانها میریزد و به هرگونه خشونتی دست میزند.

از برجسته ترین ویژگیهای يك جامعه در حال انقلاب این است که تاکتیکها، ترفندها و ابزارهای سرکوب حکومت یکی پس از دیگری بی اثر میشوند. عزم مردم معترض برای سرنگون کردن حکومت هر روز آشکارتر از روز پیش به نمایش در میآید. سمبل ها، تصاویر و ارزشهای مقدس حکومت در خیابانها زیر پای مردم له میشوند.

در سطح بین المللی چشم مردم جهان به تحولات این جامعه دوخته میشود. منابع خبری هر روز گزارشاتی از تحولات این جامعه به همه جای جهان مخابره میکنند. مردم جهان در همبستگی با و حمایت از مبارزات مردم این جامعه به اقدامات متنوعی دست میزنند. حکومتهای جهان رابطه خود را با حکومت در حال سرنگونی باز تعریف میکنند و در روابط خود با این حکومت تجدید نظر میکنند.

این ها هم ویژگیهای حکومت شاه و جامعه ایران در اواخر سال ۵۷ شمسی و اوایل سال ۷۹ میلادی بود و هم ویژگیهای حکومت اسلامی و جامعه ایران در اواخر سال ۸۸ شمسی و اوایل سال ۲۰۱۰ میلادی است.

مردم ایران دارند حکومت اسلامی را سرنگون میکنند.

سرنگون باد جمهوری اسلامی! برقرار باد يك حکومت انسانی! زنده باد جمهوری سوسیالیستی!

فروپاشی جمهوری اسلامی

جمهوری اسلامی در حال فروپاشیدن است. این کاخ ظلم و ستم باید کاملاً فرو ریزد. هیچ بخشی از این جنایتکاران و مفتخوران ۳۰ ساله نباید بر مسند قدرت باقی بمانند. باید کاری کرد که دیگر کسی امکان بر پا کردن کاخی از ستم و استثمار در آن جامعه را نداشته باشد.

در این شرایط حساس نقش کارگران کمونیست، نقش جوانان سوسیالیست، نقش زنان آزادیخواه و نقش مادران و خانواده‌های جانبختگان راه آزادی و برابری تعیین کننده است. زنان و مردانی که آرزوی زیستن در یک جامعه آزاد و برابر و انسانی را دارند باید نقش خود را در این شرایط جدی بگیرند. باید کاری کرد که نتیجه سرنگونی جمهوری اسلامی و پایان حکومت مفتخوران و استثمارگران آغاز ساختن جامعه‌ای باشد که در آن استثمار ممنوع است، اثری از تبعیض جنسی نیست، به قوانین و سنت‌های عقب مانده مذهبی امکان دست درازی به زندگی خصوصی و اجتماعی انسانها داده نمیشود، شکنجه و اعدام برچیده میشود و در یک کلام همه انسانها در رفاه و شادی زندگی میکنند.

شما آزادیخواهان، شما برابری طلبان و شمایی که ساختن یک چنین جامعه‌ای را در سر دارید باید انقلابی را که شروع کرده اید برای رسیدن به اهداف اش هدایت کنید. شما ها باید کسانی باشید که بلافاصله بعد از تسخیر صدا و سیما خواستهای فوری مردم را از پشت میکروفن ها و دوربین ها اعلام کنید. شماها باید کسانی باشید که خلع سلاح پادگانها را هدایت کنید و کاری کنید که این اقدامات با کمترین تلفات و خونریزی صورت گیرد. افرادی را که کور کورانه در صفوف نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی قرار گرفته اند به ترک این صوف فراخوانید و به آنها اطمینان دهید که در صورت ترک صفوف سرکوبگران و پیوستن به صفوف مردم صدمه‌ای به آنها نخواهد رسید. بلافاصله بعد از تصرف صدا و سیما و پادگانها و مراکز انتظامی مردم مسلح را برای بازداشت سران و فرماندهان جنایتکار جمهوری اسلامی هدایت کنید. کاری کنید که این جنایتکاران و تبهکاران امکان فرار و خارج کردن ثروت جامعه را نداشته باشند.

به امید پیروزی انقلاب مردم ایران علیه حکومت جنایتکار اسلامی! ۲۸ دسامبر ۲۰۰۹

انقلاب ایران و دیوار برلین

"زمان آن فرار رسیده که ببینیم آیا تنش های موجود در ایران، به یکی از لحظات به یاد ماندنی نظیر فروپاشی دیوار برلین تبدیل میشود یا خیر." (تایمز آنلاین، ۲۸ دسامبر ۲۰۰۹)

گذشته از اینکه تایمز آنلاین، مثل دیگر رسانه های بورژوایی، خیلی اصرار دارد که انقلاب جاری در ایران را "جنبش سبز" بنامد، و گذشته از اینکه تایمز آنلاین در مقایسه انقلاب جاری در ایران با فروپاشی دیوار برلین چه پارامترهایی را مد نظر دارد، این مقایسه از حقایق و واقعیتهای غیر قابل انکاری حکایت میکند؛ هم فروپاشی دیوار برلین یک واقعه مهم با تاثیرات جهانی بود و هم انقلاب جاری در ایران؛ هم

فروپاشی دیوار برلین حکایت از پایان يك دوره و آغاز يك دوره دیگر در تاریخ جهان داشت و هم پیروزی انقلاب ایران پایان يك دوره و آغاز دوره جدیدی در تاریخ جهان را رقم خواهد زد.

ولی هم پدیده و دوره ای که پایانش با فروپاشی دیوار برلین اعلام شد، با پدیده ای که پایانش با انقلاب جاری در ایران اعلام میشود متفاوت است و هم دوره ای که آغازش با فروپاشی دیوار برلین اعلام شد با دوره ای که میتواند با پیروزی انقلاب در ایران آغاز شود تفاوت دارد؛ اگر فروپاشی دیوار برلین از یکطرف شکست نوعی از سرمایه داری - سرمایه داری دولتی - را در مقابل نوع دیگر سرمایه داری - سرمایه داری بازار آزاد - و پایان دوره ای را که به دوره جنگ سرد معروف است، اعلام کرد و از طرف دیگر آغاز دوره عربده کشی های علنی سرمایه داران و مفت خوران بر علیه کارگران و مردم زحمتکش و دوره له شدن حرمت و حقوق جهانشمول انسان زیر پای گروه های مذهبی، قومی و ملی را، ولی پیروزی انقلاب ایران میتواند آغاز پایان تمام این دوران ظلمت و تاریکی و شروع دوره ای را بشارت دهد که در آن انسانها حرمت انسانی خود را باز می یابند و اختیار خود را خود بدست میگیرند؛ دورانی که در آن نه از استثمار خبری باشد نه از فقر، نه از اعدام، نه از شکنجه، نه از زندان و نه از تبعیض. آری این دوران میتواند تنها با پیروزی انقلاب جاری در ایران شروع شود. و سرنگونی کامل جمهوری اسلامی میتواند بشارت دهنده این پیروزی باشد.

مقاله تایمز آنلین به این حقایق هم، البته با شیوه خاص خود، اشاره کرده است: "نکته ای که به همان اندازه اهمیت دارد، این است که یک قدرت مردمی جدید در گروهی از کشورهای تحت حاکمیت رژیم های خودکامه در حال شکل گرفتن است. انقلاب سی سال پیش ایران، با پایان دادن به حکومت سلطنتی و معرفی اسلام به عنوان نگرش سیاسی مدرن، عالم سیاست را در قلمروی خاورمیانه تغییر داد. پر شدن خیابان های ایران این بار با درخواست پایان دادن به خودکامگی ها و نیز مطالبه حقوق پایه نظیر آزادی بیان، آزادی مطبوعات و احترام به آرای مردم، دوباره همان مسیر را در پیش گرفته است."

آری پیروزی انقلاب ایران نه تنها تاثیرات منطقه ای بلکه تاثیرات عظیم جهانی خواهد داشت. پیروزی این انقلاب امید و اعتماد بنفس مردم جهان را به اینکه میشود به حاکمیت مشتی انگل و استثمارگر بر سرنوشت بشریت پایان داد، تقویت خواهد کرد. پیروزی انقلاب ایران دست اسلام سیاسی و تروریسم اسلامی را از دخالت در زندگی مردم جهان قطع خواهد کرد، به گردنکشی گروه های اسلامی در منطقه خاور میانه پایان خواهد داد، به يك موج وسیع سکولاریستی در منطقه خاور میانه دامن خواهد زد و مردم این منطقه، مخصوصا زنان و کودکان را از یوغ گروه های لمپن و قلدر قومی و مذهبی نجات خواهد داد. زنده باد انقلاب مردم ایران. ۳۰ دسامبر ۲۰۰۹

دوستان و دشمنان انقلاب

انقلابی که در ایران در جریان است بطور آشکار سرنگونی جمهوری اسلامی را هدف گرفته است. پیروزی این انقلاب میتواند به عمر سی سال جنایت در ایران خاتمه دهد. پیروزی این انقلاب میتواند زنان را در آن جامعه از موقعیت فرودست بودن برهاند، جوانان را از تباه شدن زیر فرهنگ ارتجاع اسلامی نجات دهد، دست آیت الله های میلیاردر و باندهای تبهکار را از تصاحب ثروت عظیمی که در

آن جامعه تولید میشود قطع کند، به زندگی زیر خط فقر میلیونها انسان پایان بگذارد و بلافاصله استانداردهای زندگی مردم آن جامعه را ارتقا دهد.

پیروزی انقلاب ایران به مردم منطقه خاور میانه در مبارزه شان برای خلاصی از شر گروه های قومی و مذهبی امید و اعتماد بنفس خواهد داد و جنبش های سکولاریستی، آزادیخواهانه و برابری طلبانه در منطقه را تقویت خواهد کرد.

پیروزی انقلاب ایران میتواند آغاز پایان دوره تاریکی باشد که در آن انسان در مذهب و قومیت و ملیت مسخ میشود، روابط انسانها با همدیگر بر پایه "جنگ تمدنها" و با انکار حقوق جهانشمول انسان و با تئوری های عقب مانده "نسبیت فرهنگی" تعریف و بازتعریف میشود.

دوستان بلافصل این انقلاب مردمی هستند که با اعتراضات و تظاهراتهای قدرتمند خود و لوله به لانه قدرت جمهوری اسلامی انداخته اند. دوستان این انقلاب زنانی هستند که خود را برتر از آن میدانند که در حجاب اسلامی پیچیده شوند. دوستان این انقلاب جوانانی هستند که نمیخواهند جوانی و غرورشان مورد تجاوز اسلام و مرتجع ترین و عقب مانده ترین سنتها قرار گیرد. دوستان این انقلاب طبقه کارگری است که با اعتصابات و اعتراضات خود خواب راحت از چشم استعمارگران و مفتخوران ربوده است و سرنگونی جمهوری اسلامی را فرصت مناسبی برای اعلام ممنوعیت استعمار در آن مملکت میداند. دوستان این انقلاب میلیونها ایرانی پناهنده در چهار گوشه جهان هستند که مجبور به فرار از آن مملکت شده اند. دوستان این انقلاب ایرانیان فراری از جهنم جمهوری اسلامی هستند که در طول ماه های گذشته در حمایت از مبارزات مردم در ایران در جلو سفارتخانه ها و کنسولگریهای جمهوری اسلامی به تظاهرات پرداخته اند. دوستان این انقلاب احزاب و سازمانهای سیاسی هستند که برای تقویت و به پیروزی رساندن آن شبانه روز تلاش میکنند.

دوستان این انقلاب، همچنین، مردم خاورمیانه هستند که رفتن جمهوری اسلامی را ضربه ای مهلك بر پیکر گروه های مرتجع مذهبی و قومی میدانند که زندگی آنها را به تباهی کشانده اند. دوستان این انقلاب مردمی هستند که در چهار گوشه جهان در حمایت از مبارزات مردم ایران ترانه و سرود میخوانند، ندا را سمبل آزادیخواهی در جهان معرفی میکنند، سازمانهای حمایت از مبارزات مردم ایران درست میکنند و دولتهای کشورشان را برای قطع ارتباط سیاسی با جمهوری اسلامی و محکوم کردن جنایات این حکومت مدام زیر فشار قرار میدهند.

دشمنان بلافصل این انقلاب گردانندگان ماشین سی ساله جنایتی است به اسم جمهوری اسلامی. سکانداران فعلی این دستگاه جنایت از علی خامنه ای و محمود احمدی نژاد گرفته تا رئیسای مجلس و دادگاه های اسلامی، از فرماندهان نیروهای امنیتی تا نیروهای نظامی و انتظامی همه در کنار هم و با تمام قدرت در مقابل امواج توفنده انقلاب سنگر گرفته اند. اینها بر سر پست هایشان عربده میکشند، در خیابانها به روی مردم گلوله شلیک میکنند، بازداشت شدگان را شکنجه میکنند، به زندانیان تجاوز میکنند و برای سرکوب مردم و خاموش کردن این انقلاب به هر جنایتی دست میزنند. اینها آشکارترین دشمنان انقلاب مردم ایران هستند.

دشمنان دیگر انقلاب مردم ایران دولتهای مرتجع منطقه خاورمیانه، گروه های تروریست اسلامی و دیگر گروه های مرتجع مذهبی و قومی در منطقه میباشند. گروه های تروریست اسلامی در جهان و رهبران گروه های اسلامی در کشورهای اروپا از جمله دشمنان انقلاب مردم ایران هستند.

انقلاب مردم ایران علاوه بر دشمنان آشکارش، دشمنان پنهانی هم دارد. دشمنانی که در ظاهر با مردم ولی در حقیقت در کنار جمهوری اسلامی هستند. اینها طیف وسیع و رنگارنگی را شامل میشوند. از جناح یا باند به اصطلاح مغضوب حکومت اسلامی و بال دیگر رژیم گرفته تا تئوریسین ها و نظریه پردازان "اصلاح طلب"، از "نمک شناس های حکومت اسلام"، از "نان به نرخ روز خور" های کلاش، تا شاگردان "حقوق بشر" منتظری. اینها از یکطرف از "گشتار های بی رویه" دولت احمدی نژاد انتقاد میکنند و از طرف دیگر مردم را به آرامش و "عدم خشونت" فرا می خوانند. این ها بال دیگر حکومت اسلامی هستند که پایان جمهوری اسلامی پایان حیات سیاسی اینها هم خواهد بود. اینها خشونت رژیم علیه مردم را به "خشونت مردم" علیه رژیم ترجیح میدهند. اینها خیزش مردم برای سرنگون کردن حکومت اسلامی و انقلاب مردم ایران را خشونت مینامند و مردم را به دست کشیدن از اقدامات "خشونت آمیز" فرا میخوانند.

انقلاب مردم ایران باید پیروز شود و پیروز خواهد شد. پیش شرط دست یابی مردم به آزادی، رفاه و شادی در این مملکت سرنگون کردن جمهوری اسلامی و رها شدن از شر این حکومت است. مردم ایران قدم های بزرگی برای تحقق این هدف برداشته اند و خود را برای برداشتن قدمهای بعدی آماده میکنند. صفوف دوستان و حامیان انقلاب مردم ایران در حال گسترش، و صفوف دشمنان این انقلاب در حال از هم پاشیدن است. در حالیکه با سرنگون شدن جمهوری اسلامی عمر سیاسی خیلی از دشمنان انقلاب مردم ایران به پایان میرسد، با پیروزی این انقلاب افق تازه ای برای دست یافتن به آمال و آرزوهای انسانی در سراسر جهان باز خواهد شد. انتظار بحق مردم ایران از تمام آزادیخواهان در هر جای دنیا این است که از انقلاب آنها برای سرنگونی جمهوری اسلامی دفاع و حمایت بکنند. زنده باد انقلاب مردم ایران! ۱۵ ژانویه ۲۰۱۰

خامنه ای در کربلا

این روزها اوضاع سیاسی ایران و اینکه تحولات به کدام سو حرکت میکنند از زوایای مختلف و با اشاره به اتفاقات ویژه و یا با اشاره به بیانات خود مقامات و سران حکومت اسلامی مورد ارزیابی قرار میگیرد. خیلی از مفسران سیاسی وضعیت امروز جامعه ایران را با اوضاع سیاسی ایران در سال ۵۷ مقایسه میکنند و نتیجه میگیرند که موقعیت جمهوری اسلامی اکنون شبیه موقعیت حکومت شاه در زمستان سال ۵۷ میباشد. جالب اینجاست که به این حقیقت نه تنها مفسران سیاسی بلکه حتی بالاترین مقامات جمهور اسلامی، البته با زبان اسلامی مخصوص خود، اذعان میکنند. یکی از اینها خامنه ای رهبر الدنگ جمهوری اسلامی است که موقعیت خود را با موقعیت امام سوم شان در جنگ عاشورا مقایسه میکند و سرنوشت خود را با آنچه که به امامشان گذشت یکی میداند.

طبق روایاتی که کم و بیش خیلی از خوانندگان این سطور با آنها آشنا هستند، امام سوم شیعیان در جنگ موسوم به جنگ کربلا از رقیبان خود شکست میخورد. خامنه ای در سخنرانی خود در دیدار با مسئولان

شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی و روئسای ستادهای دهه فجر در روز سه شنبه ۲۹ دیماه، موقعیت خود را بدرست به موقعیت امام سومشان در آن جنگ تشبیه میکند. ایشان از نتیجه "جنگی" که امروز در ایران جریان دارد کاملا آگاه است. جنگی که يك طرف آن مردم ایران و طرف دیگرش کل دم و دستگاه رژیم اسلامی و در راس آن خود خامنه ای است. او شکست خود را در این جنگ محتوم میدانند. به هوادارانش اخطار میدهد که "لحظه و نیاز" را بشناسند و مثل "توابعین" کوفه عمل نکنند. جمله خود ایشان کاملا گویا است: "برخی از اهالی کوفه که با عنوان «توابعین» چند ماه بعد از حادثه عاشورا قیام کردند و به شهادت رسیدند، به امام حسین (ع) ایمان داشتند و ان شاء الله در نزد خداوند هم ماجور هستند اما آن وظیفه‌ای را که باید عمل می‌کردند، انجام ندادند زیرا «لحظه» و عاشورا را نشناختند."

علی خامنه ای يك نکته را بدرست تشخیص داده است. انقلابی که در ایران براه افتاده است کل دم و دستگاه جنایت اسلامی و در راس آن خود آیت الله را به زباله دان تاریخ خواهد انداخت. و این کار بزودی انجام خواهد گرفت. ولی نکته ای که ایشان تشخیص نمی دهد، و یا وانمود میکند که تشخیص نمی دهد، این است که چند ماه بعد از "عاشورا"ی ایشان، "قیام"ی برای "اهل کوفه" ایشان در کار خواهد بود. چرا که این "اهل کوفه" از خیلی وقت پیش بار و بندیل شان را بسته اند و اگر توفیق شان دست بدهد و به چنگ مردم نیافتند، قبل از حضرت ایشان از "کربلا" در خواهند رفت. شاید جا داشته باشد همینجا نصیحتی به علی خامنه ای بکنم؛ میدانم که میدانی جایی در این دنیا برای شما پناهنده‌گی نخواهند داد؛ میدانم که میدانی وقتی دست این مردم به تو برسد چه دماری از روزگارت در خواهند آورد. بنابراین کاری کن که زنده بمانی و ایران بعد از جمهوری اسلامی را تجربه کنی.

اگر شما خود را تسلیم کنید ما شما را همراه "اهالی کوفه"تان در دادگاه های علنی و بطور عادلانه محاکمه خواهیم کرد ولی اعدام تان نخواهیم کرد. در جمهوری سوسیالیستی ایران اعدام ممنوع خواهد بود. ۲۱ ژانویه ۲۰۱۰

نفس ها برای ۲۲ بهمن در سینه ها حبس میشوند!

فضای سیاسی ملت‌ه‌ب، چهره های نگران، چهره های مصمم، چهره های وحشت زده، چهره های امیدوار- گروهی در فکر فرار و گروهی در فکر بازگشت. گروهی در فکر ادامه خونریزی، گروهی در فکر ساختن آینده ای بهتر- گروهی در فکر حفظ نظام و حفظ خود در کنار آن و گروهی در فکر شکافتن و طرحی نو در انداختن: زنان خشمگین از ۳۰ سال تباهی و امیدوار به آینده ای روشن، جوانانی منتفر از زمان و مکان و چشم امید دوخته به آینده ای روشن، نسل جوانی که میخواهد آینده خود را بدست گیرد، نسلی که نميخواهد بیشتر از این تباہ شود، نسلی که بپا ميخيزد تا کاخ ستم را در ایران فرو ریزد.

این فقط توصیف مختصری است از آنچه که در ایران میگردد. يك جامعه ۷۰ میلیونی دارد بپا ميخيزد تا حق خود را برای داشتن يك زندگی انسانی بدست آورد. يك صف ۳۰ میلیونی از زنان مدعی برای پایان دادن به موقعیت فرودست خود پا به میدان گذاشته است. صفوف میلیونی جوانان برای خلاصی فرهنگی دقیقه شماری میکنند. میلیونها کارگر خود را برای پاره کردن زنجیر های بردگی و استثمار آماده میکنند. آتشفشانی در حال فوران است. خس و خاشاکی به اسم جمهوری اسلامی میخواهد دهانه این آتشفشان را مسدود کند.

۳۰ سال پیش مردم ایران برای خلاصی از يك حكومت مستبد و با امید دست یافتن به يك زندگی بهتر قیام کردند. دشمنان آشکار مردم نتوانستند آنها را به عقب نشینی وادار کنند. دشمنان دیگری وارد میدان شدند و انقلاب مردم را به اسم انقلاب به شکست کشاندند. این کار با کشمکش در دانشگاه ها، در کارخانه ها، در خیابانهای تهران و شهرهای بزرگ ایران و چند سالی بیش در کردستان و با خونریزی های فراوان به ثمر رسید. هیولایی به اسم جمهوری اسلامی متولد شد. جمهوری اسلامی توانست از نسلی که جرات کرده بود و با ادعای خلاصی از خفگان، فقر، بیکاری و بی مسکنی و با امید رسیدن به يك زندگی بهتر پا به میدان گذاشته بود انتقام بگیرد. ده ها هزار نفر از کمونیستها و آزادیخواهان بدست جلادان تازه بقدرت رسیده به قتل رسیدند و نظام سرمایه داری زیر حکومت اسلامی به حیات خود ادامه داد. مرتجعین از گور برخاسته خود را به سلاح های مدرن مجهز کردند. صفوف خود را سازمان دادند. بخشی کراوات زدند و کتابهای حقوق بشر خواندند و بخشی خود را به شمشیر علی مجهز کردند. حاصل ۳۰ سال جنایت و استثمار انباشته شدن ثروتی عظیم در دست عده ای آیت اله مفتخور و فقری عمیق و گسترده در میان اکثریت عظیم آن جامعه شد.

اکنون نسل جوانی که در عصر اینترنت و تکنولوژی مدرن چشم به جهان گشوده پا به میدان گذاشته است. این نسل نمیتواند قبول کند که عده ای باید بر عده ای دیگر برتری داشته باشند. نمیتواند قبول کند که سرنوشتش در آسمانها رقم زده شود. نمیتواند قبول کند که عده ای ارباب و عده ای رعیت باشند. نمیتواند قبول کند که ثروت تولید شده بدست انسانهای کار کن به وسایلی برای تحمیل بردگی باز هم بیشتر بر آنها تبدیل شود. این نسل مصمم است به این وضعیت پایان دهد. این نسل مصمم است که مسببین این وضعیت را از اریکه قدرت پایین بکشد. این نسل مصمم است به هیچ سازشی با جانینان و جنایکاران ۳۰ ساله تن ندهد. این نسل مصمم است يك زندگی بهتر و لایق انسان برای خود بسازد. زنده باد انقلاب زنان و جوانان ایران! ۳ فوریه ۲۰۱۰

نفر بعدی قدم بعدی

امروز مردم مصر اولین پیروزی خود را جشن گرفتند. . . . پیروزی در قدم های بعدی انقلاب برای مردم مصر، اما سازمانیافتگی و هوشیاری سیاسی خیلی بالاتری را نیاز دارد. . . . زمزمه های ادامه انقلاب با طرح خواستهایی چون آزادی فوری زندانیان سیاسی، محاکمه حسنی مبارک و مصادره اموال او بطور پراکنده از زبان مردمی که هنوز میدان آزادی قاهره را ترك نکرده اند طرح میشوند. بنظر میرسد که انقلاب مردم مصر از يك کمبود رنج میبرد؛ نبود يك حزب سیاسی که خواستهای مردم را در سطح سیاسی نمایندگی و آنها را در قدم های بعدی برای رسیدن به پیروزی کامل رهبری کند.

قدم بعدی چه خواهد بود؟ بعد از مبارک نوبت کدام دیکتاتور است؟ اینها بیشك امروز از مطرح ترین سئوالها در سطح جهان بودند. ۱۲ فوریه ۲۰۱۱

گزارشی از يك اقدام بين المللی در دفاع از جمال صابری

در ادامه کمپین بین المللی برای آزادی جمال صابری، روز دوشنبه ۱۵ مارس جلیل جلیلی و پتی دبونیتاس با مراجعه به سفارت ژاپن در لندن، اعتراض حزب کمونیست کارگری ایران و فدراسیون سراسری پناهندگان ایرانی را نسبت به بازداشت جمال صابری از طرف اداره مهاجرت ژاپن به اطلاع سفیر این کشور در انگلیس رساندند.

در این اقدام اعتراضی نامه پتی دبونیتاس، مسئول کمپین برای آزادی جمال صابری، خطاب به سفیر دولت ژاپن در انگلیس و به همراه آن نامه اصغر کریمی در خطاب به وزیر دادگستری دولت ژاپن، اطلاعیه مطبوعاتی فدراسیون پناهندگان ایرانی و عکسهایی از جمال صابری بشکل يك پرونده تحویل سفارت دولت ژاپن در لندن داده شد. همچنین در دیداری که بین نمایندگان کمپین با یکی از کارمندان سفارت ژاپن انجام گرفت، پتی دبونیتاس خلاصه ای از اقدامات جهانی تا کنونی و برنامه های آتی برای آزادی جمال صابری را به اطلاع ایشان رساندند و اعلام کردند که دولت ژاپن، در صورت دپورت جمال صابری به ایران، شريك جرم جنایات جمهوری اسلامی اعلام خواهد شد.

کمپین دفاع از جمال صابری ۱۵ مارس ۲۰۱۰

راه پایان دادن به فضای جنگی

راه جلوگیری از وقوع جنگ و یا حمله نظامی به ایران سرنگون کردن جمهوری اسلامی و اعلام يك حکومت مردمی در ایران است؛ حکومتی که برنامه های اتمی و سیاست های جنگ طلبانه جمهوری اسلامی را بلافاصله ملغی خواهد کرد و اعلام خواهد کرد که این حکومت سر جنگ با دنیا را ندارد.

۲۳ ژانویه ۲۰۱۲

سنگسار از راه دور

بعد از اقدام سمبلیك گلشیفته فراهانی، صفی از مخالفین و موافقین این اقدام در جامعه ایرانیان، چه در داخل و چه در خارج، شکل گرفت. تعداد زیادی در مخالفت و تعداد زیادتری در موافقت از این اقدام سخن گفتند و مقاله نوشتند. صفی به سنگسار او نشست و صفی به حمایت از او و اقدام او برخاست.

تن عریان گلشیفته، و همزمان تن های "پوشیده" بسیاری از زنان و مردان که يك عمر زیر يك حکومت مرتجع اسلامی زجر کشیده اند، ضربه های سنگهای پرتاب شده را احساس کردند؛ سنگهای بزرگ و زمخت و سنگهای کوچک و "ظریف"، ولی به يك اندازه درد آور. روی سنگها جملاتی بچشم میخورد از این قبیل: "این فحشا است"، "جامعه ایران اسلامی و سنتی است"، "جامعه ایران آمادگی پذیرش این رفتارها را ندارد"، "هنوز این کارها زود است"، "این کارها به جنبش ضربه میزند." عده ای در صفوف اول سنگسار کنندگان و عده ای پشت سر آنها، عده ای در یونیفرمهای رسمی خود با زبان زمخت

و بدون رعایت ادب و نزاکت و احترام فردی و عده ای هم در لباس دوست و با زبان "نرم" تئوری و "رعایت" نزاکت، کوری را تشکیل دادند و پیام شناخته شده ای را رله کردند.

تن عریان گلشیفته، ولی با دیوار محکمی که انسانهای مبارز و تشنه شادی و آزادی ساختند، حمایت شد. گلشیفته این را احساس کرد. گلشیفته دید که اقدام او بعنوان يك حرکت اعتراضی علیه يك فرهنگ ارتجاعی، علیه يك فرهنگ عقب مانده و مرد سالار مورد حمایت و پشتیبانی قرار گرفت. جواب زبانهای خشن و تئوری های عقب مانده داده شد. سنگها در آسمان خورد شدند. گلشیفته و اقدام گلشیفته موفق شد و این حرکت در تاریخ مبارزات زنان و همه مردم ایران برای آزادی ثبت شد. ۲۸ ژانویه ۲۰۱۲

"مورچه و سنگسار"

(در جواب به سعید صالحی نیا)

بعد از اقدام سمبولیک گلشیفه فراهانی مبنی بر انتشار يك عکس برهنه از تن خود، تعداد زیادی از فعالین عرصه های مختلف اجتماعی، سیاسی و فرهنگی و حتی آدمهای غیر فعال در چنین عرصه هائی، در این مورد ابراز نظر کردند. این عکس العمل گسترده در مقابل این اقدام برای خیلی ها قابل پیش بینی بود. به این دلیل ساده که گلشیفه فراهانی نه "همسایه ۷۰ ساله ما که تابستانها لخت میشه تو باغ مشترک با همسایه و آفتاب میگیره" (۱) بلکه يك هنرپیشه معروف سینمایی در ایران، يك زن بزرگ شده در جامعه تحت کنترل يك حکومت اسلامی است که همزمان با انتشار عکس، خود در چندین مصاحبه تلویزیونی هم علیه فرهنگ و سنت حاکم بر ایران سخن گفت و ابراز نظر کرد. گلشیفته میدانست که دارد چه کار میکند و این اقدامش بر له یا علیه چه چیزی خواهد بود. همینطور همه کسانی هم که در این رابطه اظهار نظر کردند و یا آلهایی که به تلفن های گرداننده برنامه رجا نیوز جواب ندادند (۲) میدانند که چکار میکنند.

برای من و برای خیلی های دیگر، معنی این اقدام گلشیفته يك نوع "اعلام علنی انزجار از فرهنگ و اخلاقیات زن ستیز و فرهنگ ضد زن اسلامی" (۳) و "جلوه ای موثر و توجه برانگیز از اعتراض علیه یک دوره سیاه و یک قهقرا در تاریخ بشر" (۴) بوده است. ما، بنابر این، هم از آزادی و حرمت شخصی گلشیفته و هم از اقدام او حمایت کردیم. خیلی های دیگر اما، علاوه بر توهین های شخصی علیه او (۵) این کار گلشیفته را اقدامی تجاری، "حرکتی انتزاعی و پروژه ساختگی برهنگی برای ورود به عالم هنر هالیوودی" (۶) تقلیل دادند و حمایت کنندگان از حرکت گلشیفته را "راه گم کردگان" (۶) نامیدند.

من در ضمیمه نوشته کوتاهی تحت عنوان "سنگسار از راه دور" (۷)، سعید صالحی نیا را با آوردن خلاصه ای از نوشته ایشان در این زمینه، در ردیف مخالفین اقدام گلشیفته فراهانی گذاشتم. سعید صالحی نیا از این جدول بندی دلگیر شده و در نوشته ای که لینک آنرا در دیوار فیسبوک من هم قرار داده است، به نکاتی اشاره کرده است که دوست دارم توضیحاتی در مورد برخی از این نکات بدهم.

هر کسی که خود را يك لحظه در موقعیت گلشیفته تجسم کند احتمالا با من هممنظر خواهد شد که نه تنها توهین های لمپنی کسانی مثل فرج الله سلاشور، بلکه شانناژ شدن این اقدام و تقلیل داده شدن آن به يك "اقدام تجاری"، "نالازم"، "بیربط"، از طرف حتی کسانی که خود را طرفدار آزادی و مخالف فرهنگ

حاکم بر ایران معرفی میکنند، چنان آزار دهنده بود و هست که میشود این رفتار آنها را با سنگسار مقایسه کرد و اسمش را "سنگسار از راه دور" گذاشت. من میدانم که سعید صالحی نیا بارها علیه سنگسار فیزیکی آدمها مقاله نوشته و در اعتراضات خیابانی علیه احکام سنگسار شرکت کرده است. ولی متأسفانه در مورد گلشیفته و اقدام او نظراتی را روی کاغذ آورده که هر خواننده ای به خود حق خواهد داد که بیان کننده آن نظرات را جزو "سنگسار کنندگان سیاسی" گلشیفته قرار دهد. انصافاً ماهیت گفته های آشکارا لمپنی و اسلامی فرج الله سلحشور که گفت: "سینما ساخته شده برای عیاشی و برای مبارزه با حیا و حجاب و این خانم هم این تئوری را عمل کرده است"، و تئوری بافیهای سعید صالحی نیا که گفت: "ونها که با صنعت حرفه ای سینما در غرب آشنائی از دور دارند می دانند که متأسفانه چه بلائی بر سر زن آورده می شود تا برسد به استودیوهای بزرگ هالیوودی، برای ورود به عالم هنر هالیوودی همه خانمها خصوصاً خانمهای جوان باید از مراحل بگذرند. هالیوود صنعت فروش سکس و خشونت است. زن در فیلمهای هالیوودی تقریباً امکان ندارد که از تنش استفاده مالی نشود، در طی مراحل رسیدن به یک هنرپیشه هالیوودی، خانم گلشیفته فراهانی، کارش رسید به پروژه برهنگی. . ."، چه فرقی با هم دارند؟

اگر سعید صالحی نیا به این اعتراض دارد که چرا اسم ایشان در ستون مخالفین این اقدام قرار گرفته است، باید بگویم، دلیل اش این است که ایشان این نوع اقدامات و حرکات سمبولیک و تابو شکنانه را علناً یک نوع فاحشگی قلمداد میکند. هم گفته های فرج الله سلحشور: "سینما ساخته شده برای عیاشی و این خانم هم این تئوری را عمل کرده است"، و هم نوشته سعید صالحی نیا: "هالیوود صنعت فروش سکس و خشونت است و در طی مراحل رسیدن به یک هنرپیشه هالیوودی، خانم گلشیفته فراهانی، کارش رسید به پروژه برهنگی. . ."، هر دو توهین آشکاری است، نه تنها به گلشیفته فراهانی بلکه حتی به زنانی که در صنعت فیلم و سینما کار میکنند.

سعید صالحی نیا، تلویحاً، مرا متهم به این کرده که چون با دیگر نظرات ایشان مخالف هستم او را در لیست مخالفین اقدام گلشیفته قرار داده ام. لازم میدانم تاکید کنم که چنین نسیت. من نه بخاطر مخالفت با نظرات ایشان بلکه بخاطر نوشته توهین آمیزشان و شباهت زیاد نوشته ایشان با گفته های فرج الله سلحشور بود که آنها را در یک ستون قرار دادم.

نه، سعید عزیز، من شما را به حامی سنگسار و مورچه "تقلیل" نداده ام. متأسفانه این شما بودید که با نوشتههایتان در این رابطه خود را در کنار سنگسار کنندگان شخصیت انسانهای معترض به فرهنگ ارتجاعی و ضد زن اسلامی قرار دادید. اگر هم قرار باشد که وجدان کسی مشکلی پیدا بکند این وجدان شماست. من نمیتوانم به خاطر هم حزبی بودن با کسی در مقابل نوشته های این چنینی سکوت کنم یا تخفیف بدهم. و اگر این کار را بکنم وجدانم مشکل پیدا خواهد کرد.

ایشان همچنین میپرسند که "سنگسار از راه دور" چه صیغه ای است. واضح است که این عنوان آن نوشته من بود. و این "صیغه" را هم به این خاطر انتخاب کردم که کاملاً به مسئله ربط دارد. من بعد از خواندن نوشته هایی چون نوشته سعید صالحی نیا و شنیدن گفته های کسانی چون فرج الله سلحشور، احساس کردم که گلشیفته فراهانی، و همراه او کسان دیگری هم که دست به چنین حرکات سمبولیک میزنند

و حتی کسانی که از این حرکات و اقدامات دفاع میکنند هم، دارند از راه دور "سنگسار" می شوند؛ سنگسار سیاسی و شخصیتی.

قبل از اینکه سعید صالحی نیا بپرسد که "مورچه و سنگسار" دیگر چه صیغه ای است، اجازه می‌خواهم همینجا اشاره کنم که "صیغه" ای است که من برای تیتراژ این نوشته ام انتخاب کرده ام. "سنگسار" اش از ادعای من مبنی بر اینکه نوشته شما (۶) يك نوع سنگسار شخصیتی افراد است، و "مورچه" اش هم از داخل اعتراضنامه شما در آمده است که ترکیب آنها "صیغه" جالبی هم شده برای عنوان این نوشته.

نوشته من در دفاع از حرمت و شخصیت انسانها و دفاع از اشکال متنوع اعتراض آنها علیه ارتجاع اسلامی است و نه يك "شگرد ارزان"، نه يك "شعبده بازی" و نه برای "قول زدن" کسی است. و این شاید "ته دل" انسانهایی که از حرمتشان دفاع میشود را "گرم کند". من منکر این نیستم و کاش نوشته من چنین تاثیری هم داشته باشد. ۳ فوریه ۲۰۱۲

منابع و پانویس

(۱) یکی از دوستان فیسبوکی من که در آلمان زندگی میکند در زیر نوشته من تحت عنوان {"سنگسار" از راه دور} کامنتی به این شکل گذاشته: "بابا گلشیفته داره تو فرهنگ خارج زندگی میکنه. پیشنهادی از يك سازمان گرفته برای عکس گرفتن قبول کرده، خیلی هم عادی است اینجا همسایه ۷۰ ساله ما تابستون لخت میشه تو باغ مشترك همسایه آفتاب میگیره. . ."

(۲) جواد حسینی از رجا نیوز در برنامه ای که به این مناسبت تهیه کرده، به تلفن های چندین بازیگر سینمایی زنگ میزند تا نظر آنها را در این مورد جویا شود ولی اینها آگاهانه در این مصاحبه شرکت نمیکنند و به این تلفنها جواب نمیدهند. برای شنیدن این برنامه میتواند به این لینک مراجعه کنید.

<http://www.youtube.com/watch?v=zCXoSbvAeMA>

(۳) گلشیفته های ایران علیه ارتجاع اسلامی بیخاسته اند. مینا احدی

<http://www.youtube.com/watch?v=0UOn5RkRExI&feature=share>

(۴) مصطفی صابر: از علیا المهدی تا گلشیفته فراهانی "انقلاب زنانه" در قرن ۲۱

<http://rowzane.com/fa/articles-archiev/42-mostafa-s/8843-b.html>

(۵) گفته های فرج الله سلحشور در مصاحبه با رجا نیوز

<http://rowzane.com/fa/articles-archiev/42-mostafa-s/8843-b.html>

(۶) سعید صالحی نیا: "آیا گلشیفته فراهانی، "قهرمان انقلاب زنانه" است؟"

<http://rowzane.com/fa/articles-archiev/80-saeed-salehi/8855-1390-11-2-22-15-53.html>

(۷) جلیل جلیلی: "سنگسار از راه دور"

<http://rowzane.com/fa/articles-archiev/92-jalil-j/8910-b.html>

جواب کوتاهی به سعید صالحی نیا

در رابطه با برخورد به اقدام گلشیفته فراهانی، تعداد زیادی از زنان و مردان آزادخواه چه در داخل و چه در خارج از ایران، این را يك نوع اعتراض علیه سنت ها و فرهنگ و قوانینی که جمهوری اسلامی بر ایران حاکم کرده است دانستند و این حرکت و فرد گلشیفته را مورد حمایت قرار دادند. عده ای، با دفاع از "حق انتخاب پوشش" گلشیفته و حد اکثر با اعلام اینکه این يك امر شخصی و خصوصی است و ربطی به مبارزات زنان ندارد، يك موضع "میانی" گرفتند. (البته برخی از این افراد این حرکت را کاملا بایکوت کردند که من اگر فرصت داشته باشم در آینده نقد خودم را به این نوع تحلیل ها و مواضع سیاسی بیان خواهم کرد) و اما عده ای دیگر با ربط دادن این حرکت به "انگیزه های تجاری"، "سکسی"، "ورود به عالم سینما و هالیوود" و غیره بشکل زمخت دست به توهین های شخصی زدند.

سعید صالحی نیا در دو مکان ظاهر شد. يك جا نظر سیاسی مطرح کرد و تلاش کرد که ثابت کند این حرکت و حرکتی از این قبیل بخشی از مبارزات مردم ایران نیست، شکل مناسبی از مبارزه نیست و به مبارزات مردم ایران ضرر میزند. خوب این يك موضع سیاسی است که یکی میتواند با این نظر و این نوع تحلیل از اتفاقات موافق باشد یا مخالف. و من هم در نوشته های قبلی ام در رابطه با این نوع تحلیل و نظر سیاسی ایشان چیزی نگفتم. بنابراین ادعای سعید مبنی بر اینکه من به خاطر مخالفت با نظرات سیاسی ایشان او را در لیست مخالفین اقدام گلشیفته قرار داده ام ادعای نا روا، بی پایه و بی ربط است.

ولی مکان دیگری که سعید صالحی نیا درش ظاهر شد، جایی بود که صداهای خشن و توهین آمیزی چون صدای گردانندگان رجا نیوز و فرج الله سلحشور بگوش میرسید. و بهمین خاطر بود که من آنها را، بدون توجه به اینکه از دهان و قلم چه کسی روان شده بودند، در يك ردیف قرار دادم. درك این مسئله که نکته اشتراك گفته صالحی نیا و سلحشور در کجاست کار سختی نیست. فرج الله سلحشور گفت که سینما برای عیاشی است و این خانم هم این را عملی کرد. و سعید صالحی نیا گفت که هالیوود جای فحشا است و گلشیفته فراهانی هم برای ورود به عالم هنر هالیوودی این کار را انجام داده. و این از نظر من يك توهین آشکار به آدمها است. تشخیص آن ساده است و اثباتش احتیاجی به بحث و استدلال زیادی ندارد. ولی مثل اینکه تلاش برای پوشاندن و ماست مالی کردن این توهین احتیاج به این دارد که سعید صالحی نیا به منبر برود و در مورد "چپ سنتی"، "برخوردهای مجاهدینی"، "مبارزه درست حزبی" و غیره مطلب بنویسد و دیگران را نصیحت کند. این یقه ایشان را خلاص نخواهد کرد. ایشان يك معذرت خواهی صاف و ساده به، حد اقل، گلشیفته فراهانی بدهکار است. همین و بس.

۵ فوریه ۲۰۱۲

منابع:

(۱) جلیل جلیلی: "مورچه و سنگسار"

<http://rowzane.com/fa/articles-archieiv/40-hamid-t/8980-morochevasangsar3feb11.html>

(۲) گفته های فرج الله سلحشور در مصاحبه با رجا نیوز

<http://rowzane.com/fa/articles-archieiv/42-mostafa-s/8843-b.html>

(۳) سعید صالحی نیا: "آیا گلشیفته فراهانی، "قهرمان انقلاب زنانه" است؟"

<http://rowzane.com/fa/articles-archieiv/80-saeed-salehi/8855-1390-11-2-22-15-53.html>

يك نمونه

(جنبه های انسانی و مشترك مبارزه ما در حاشیه کنگره)

ساعت حدود ۱۰ شب است و عده ای از ساکنین هتل برای سپری کردن اوقاتی از شب در بار طبقه پایین هتل روی صندلی ها و دور میزها نشسته و در حال نوشیدن آبجو، شراب و یا نوشیدنی های دیگر هستند. دوزن در میان دیگر حاضرین در این بار "غریبه" بنظر میرسند. من هنگام رد شدن از کنارشان به آنها نگاه میکنم و با لبخندی بر لب برایشان آرزوی اوقات خوشی را میکنم. و این شروع يك گفتگوی نسبتاً طولانی بین من و آنها در رابطه با برخی از جنبه های مشترك زندگی انسانها و ایجاد يك رابطه دوستی بین ما میشود.

یکی از آنها میگوید روابط دوستانه و صمیمی ما و از اینکه همه با هم خیلی راحت حرف میزنیم و میگوییم و میخندیم آنها را از یکطرف به تعجب واداشته و از طرف دیگر به شکل غریبی به وجد آورده است و دوست داشتند بدانند که ما کی هستیم.

من در جواب سؤال آنها میگویم که اغلب ما متولد ایران هستیم و برای شرکت در يك کنگره از کشورهای مختلف جهان به اینجا آمده ایم. آنها میگویند که اهل بلژیک هستند و برای گذراندن تعطیلات آخر هفته شان به اینجا آمده اند.

من خلاصه ای از تحولات جامعه ایران در سی و چند سال گذشته را به آنها میگویم و اشاره میکنم که ما برای تبادل نظر و بررسی راه های ایجاد يك تحول عظیم اجتماعی در ایران و همینطور در جهان در اینجا جمع شده ایم. صحبت ما بلافاصله به اوضاع اقتصادی و فشارهای مشترك زندگی که مردم در همه جای جهان از آن رنج میبرند کشیده میشود. کتی، که عضو و فعال اتحادیه محل کار خود میباشد، گفته های من مبنی بر امکان ایجاد تحول در اوضاع جهان به نفع "۹۹ درصدی ها" را تایید میکند ولی کارلین میگوید که این کار سختی است.

کتی میگوید که آنها در يك کارخانه تولید دارو کار میکنند، و کارلین اضافه میکند کارخانه تولید ویاگرا. من به شوخی میگویم که تا بحال ویاگرا استفاده نکرده ام ولی شاید ده سال دیگر مجبور به استفاده از این دارو بشوم. هر سه با هم میخندیم.

در ادامه حرفهای ما، کارلین از اینکه به یادش آورده شد که او هم مثل من و میلیونها انسان دیگر در این جهان به اجبار کار میکند و تنها بخش خیلی کوچکی از ثمره کارش به او برگردانده میشود، از اینکه او هم مثل میلیونها نفر از کارکنان و تولید کنندگان ثروت جهان استثمار میشود، از اینکه میبیند محصول کار او نه صرف آسایش و راحتی بیشتر او بلکه، و علیرغم میل، او صرف سخت تر شدن شرایط کارش و صرف کلفت تر شدن کیف پول میلیاردرهای جهان و صرف ایجاد خشونت، نا امنی، جنگ و کشتار

میشود، از اینکه به یادش آورده شد که او هم مثل میلیون‌ها کارگر دیگر از اولین ساعات شروع کار روزانه تا پایان آن چشمش به ساعتش است که کی کارش تمام خواهد شد تا زندگی اش را شروع کند، و از اینکه او هم مثل میلیون‌ها و میلیون‌ها نفر دیگر از مردم جهان احساس میکند که نه داوطلبانه بلکه به اجبار به کار گرفته میشود، میبیند که در اداره دنیایی که در آن زندگی میکند بی اختیار است، از اینکه بوسیله مناسبات حاکم به افراد و تنهایی رانده میشود، وجدانش علیه نیازهای انسانی خودش تحریک میشود و از برقراری ارتباطات گستره با دیگر مردمان جهان ترسانده میشود و . . . اشک در چشمانش حلقه زد.

من آنها را به سالنی که صدای موزیک از آن بگوش میرسید دعوت کردم. آنها در میان زنان و مردانی که میخندیدند و میرقصیدند بلافاصله احساس خودمانی کردند، قاطی جمع شدند و تا پاسی از شب در میان ما رقصیدند و خود را بخشی از ما احساس کردند.

در کنگره حزب کمونیست کارگری که در روزهای شنبه ۲۵ و یکشنبه ۲۶ فوریه برگزار شد، علاوه بر نمایندگان کنگره تعداد زیادی از اعضا و دوستداران حزب، ایرانی، سوئدی، ترک، افغانی، عراقی، آذربایجانی، ایتالیایی، آلمانی و فرانسوی شرکت کرده بودند. علاوه بر بحثها و نظرات مطرح شده در کنگره، علاوه بر مصوبات کنگره و علاوه بر پیام‌های شور انگیز همبستگی از جاهای مختلف دنیا، خود این ترکیب بیانگر این بود که نسل ما میتواند دنیایی فارغ از تعصبات ملی، فارغ از صلیقه‌ها و باورهای شخصی، فارغ از ریشه‌های متفاوت نژادی و زبانی، دنیایی شاد و انسانی برای "۹۹ درصدی ها" و همه مردم جهان ایجاد کند. راهش متحد و متشکل شدن این "۹۹ درصدی ها"، زیر یک پلاتفرم سیاسی برای خلع ید کردن از "۱ درصدی ها" و بدست گرفتن اداره امور جامعه بدست خود و تبدیل "هیچ بودگان" و "خس و خاشاک" به "همه کارگان" و اداره کنندگان امور خود است. ۲۷ فوریه ۲۰۱۲

لحظه ای درون قطار

امروز عصر هنگام برگشت از کار، در یکی از ایستگاه‌ها تعداد زیادی سوار قطار شدند. هوای لندن، به شکل غیر منتظره ای گرم بود. وقتی سرم را از روی روزنامه ای که در حال خواندنش بودم، بلند کردم متوجه شدم قطره ای که روی روزنامه چکیده بود، عرق پیشانی زن جوانی بود که در حال باد زدن صورت خود بود. مرد جوانی جای خود را به این زن داد. زن جوان روی صندلی کنار من نشست و از مردی که جایش را به او داده بود تشکر کرد. زن جوان دیگری که سر پا ایستاده بود، از داخل کیف دستی اش بادبزن را آورد و آن را به زنی که هنوز عرق از پیشانی اش میریخت، داد. زن بادبزن را گرفت و با آن خودش را مقدار خنک کرد. من هم از داخل کیفم دو تکه دستمال کاغذی به او دادم تا عرق پیشانی اش را خشک کند. او از همه ما تشکر کرد. ۷ سپتامبر ۲۰۱۲

قهرمان بورژوازی

مارگارت تاچر امروز درگذشت. سخنگویان رنگارنگ بورژوازی، از رهبری حزب کانسرواتو، لیبر و لیبرال دموکرات انگلیس تا رئیس‌جمهور و نخست‌وزیران کشور های مختلف، از ملکه انگلیس گرفته تا دیگر پادشاهان او را بعنوان یک قهرمان ستودند. ولی کارگران و توده‌هایی که از امکان دخالت در

اداره امور جامعه محروم شده اند او را بعنوان کسی که به اتحادیه های کارگری حمله کرد، سطح حقوق کارگران را پایین آورد و محرومیت های بیشتری به مردم تحمیل کرد توصیف کردند. مارگات تاچر قهرمان طبقات دارا و میلیاردر ها بود. ۸ آپریل ۲۰۱۳

درسهایی از انقلاب مصر

حرکت ده ها میلیونی و قدرتمند مردم مصر توانست مرسی را از قدرت ساقط کند، به امید اخوان المسلمین برای اسلامی کردن جامعه مصر خط بطلان بکشد و نمایندگان طبقات حاکم مصر را در وحشت از هم پاشیده شدن کل سیستم شان به دست و پا زدن بیاندازد. این ولی هنوز به معنای پیروزی انقلاب مردم مصر نیست. انقلاب مردم با اقدامات فوری انقلابی از طرف خود مردم به پیروزی میرسد. اگر نمایندگان طبقات حاکم، ”۱۰۰ درصدی ها“، میتوانند و به خود حق میدهند که بجای حکومتی که به قدرت انقلاب مردم ساقط شد، حکومت دیگری، حکومت موقت، اعلام کنند مردم انقلابی هم، صد البته، میتوانند حکومت ”موقت“ دیگری را در میدان تحریر اعلام کنند. نمایندگان ”۹۹ درصدی ها“ باید بلافاصله اعلام کنند که:

- * دولت از مذهب کاملاً جداست. دولت نباید هیچگونه بودجه ای در اختیار سازمانهای مذهبی قرار دهد.
- * زن و مرد از حقوق کاملاً متساوی برخوردار هستند.
- * باید بهداشت و درمان مناسب مجاناً در اختیار همه مردم قرار داده شود.
- * همه مردم کشور باید از امکانات یک زندگی مرفه و انسانی برخوردار باشند.
- * تمام بیکاران باید بلافاصله از بیمه بیکاری مکفی برخوردار شوند.
- * مسکن مناسب برای همه کسانی که احتیاج به مسکن دارند باید بلافاصله تامین گردد.
- * حقوق همه کارکنان باید بلافاصله افزایش یابد. (حقوق بالاترین مقامات دولتی نباید بیشتر از یک و نیم برابر حقوق سایر کارکنان جامعه باشد)

این حکومت موقت انقلابی همچنین باید به همه کارکنان کشور فراخوان تشکیل فوری شوراهای محل کار، به همه مردم کشور فراخوان تشکیل شوراهای محل زیست و انتخاب نمایندگان خود برای اداری امور کشور را صادر کند.

...

تنها با چنین اقداماتی، مردم مصر میتوانند توطئه سران ارتش و نمایندگان رنگارنگ طبقات حاکم مصر را باطل و پیشروی انقلابشان را تضمین کنند. ۴ جولای ۲۰۱۳

شما چه فکر میکنید؟

دیروز بعد از بالا و پایین رفتن بحث من و دوست استرالیایی، که خود را سکولار و آتئیست میداند، هر دو لازم دیدیم که ابتدا نکات مورد توافق مان را بطور روشن بیان کنیم. ایشان گفتند که از موضع من مبنی بر جدایی کامل دین از دولت دفاع میکند. ولی در ادامه صحبت‌هایمان ایشان گفتند که ادیان جنبه های خوب هم دارند. ایشان به اخلاقیات اشاره کردند. من گفتم که اخلاقیات در جریان زندگی جمعی انسانها شکل گرفته و بخشی از آموخته طبیعی آنها بوده است و ربطی به دین ندارد. ایشان در رد نظر من گفتند که انسان اولیه بطور انفرادی زندگی میکرد و بنابراین اخلاقیات هم نمیتوانست بطور طبیعی در بین انسانهای اولیه شکل بگیرد. من گفتم که انسان هیچ زمان بطور انفرادی زندگی نکرده و نمیتوانست هم بطور انفرادی زندگی کند. انسانها همیشه گروهی زندگی کرده اند، چه گروه های خانوادگی و چه گروه های قومی یا قبیله ای. و ادامه زندگی گروهی نیاز به همکاری، همکاری، اشتراک مساعی و همفکری داشت. زندگی گروهی از هم میپاشید اگر افراد گروه به هم دروغ میگفتند. بنابراین یاد گرفتن و دانستن اینکه دروغ مفید نیست و میتواند به ضرر جمع تمام شود از همان زمان شکل گیری زندگی انسانها بعنوان یک معیار اخلاقی خوب پا به عرصه وجود گذاشت. و معیارهای اخلاقی دیگر در ادامه گسترش جوامع انسانی شکل گرفتند. بنابراین اخلاقیات قبل از پیدایش ادیان و مذاهب در زندگی انسانها معنا داشت.

این دوست من به فکر فرو رفت و گفت که این برایش قابل فکر است.

شما چی فکر میکنید؟ آیا آنچه که امروز اخلاقیات نامیده میشوند بطور طبیعی در جریان زندگی انسانها پیدا شده اند و پا به پای گسترش زندگی اجتماعی گسترش یافته اند یا اینکه بعدا بوسیله متفکرین اجتماعی و یا بنیانگذاران ادیان وارد جوامع انسانی شده اند؟ ۲۴ سپتامبر ۲۰۱۳

فرق بین آتئیستها و مذهبیها

آتئیستها فکر میکنند ولی مذهبی ها باور میکنند،

آتئیستها سؤال میکنند ولی مذهبی ها سؤال را گناه میدانند،

آتئیستها طرفدار گسترش علم و دانش هستند ولی مذهبیها علم و دانش را شیطانی قلمداد میکنند،

آتئیستها طرفدار جستجو برای شناخت بیشتر از دنیای پیرامون خود هستند ولی مذهبیها آنرا لازم نمیدانند،

آتئیستها میدانند که خدا چیست و از کجا پیدا شده ولی مذهبی ها باور دارند که انسان قادر به شناخت خدا نیست،

آتئیستها چیزی را نمیپرستند ولی مذهبیها خدای "غیر قابل شناخت" را میپرستند. آنها در واقع جهالت خود را میپرستند و به آن افتخار میکنند،

آتئیستها فکر میکنند که تمام اتفاقات و تغییر و تحولات طبیعی و اجتماعی ناشی از قوانین قابل شناخت طبیعی و اجتماعی هستند و قابل پیش بینی و گاهی قابل پیشگیری ولی مذهبیها ایمان دارند که تمام اتفاقات

و تغییر و تحولات طبیعی و اجتماعی ناشی از اراده غیر قابل شناخت خدا هستند و غیر قابل پیش بینی و غیر قابل پیشگیری،

کاشفان و مخترعین از میان آتئیستها برمیخیزند و پیامبران از میان مذهبها،

اومانیستها و مصلحین اجتماعی عمدتاً از میان آتئیستها برخاسته اند و دیکتاتورها و آدم کشان بزرگ عمدتاً از میان مذهبها،

آتئیستها نیازهای طبیعی انسان را تحقیر نمیکنند و حقیر جلوه نمیدهند ولی مذهبها نیازهای طبیعی انسان را برای خود شرم آور میدانند،

آتئیستها از برآورد نیازهای طبیعی خود لذت میبرند و لذت خود را پرده پوشی نمیکنند ولی مذهبها نیازهای طبیعی خود را با احساس شرم و گناه برآورد میکنند،

آتئیستها وقتی مریض میشوند به دکتر و بیمارستان مراجعه میکنند ولی مذهبها وقتی مریض میشوند به ؟ چی شد؟ کجا مراجعه میکنند؟ به مسجد و کلیسا؟ نه. آنها هم وقتی مریض میشوند به دکتر و بیمارستان مراجعه میکنند! ۴ نوامبر ۲۰۱۳

یادداشت روز

از زمانیکه دانش من نسبت به دنیای پیرامونم غلبه کرد به باورم به خدا، ترسم فرو ریخت و اعتماد به خود و قدرت انسان برای تغییر شرایط زندگی خود بیشتر شد.

باور به خدا یعنی حمل يك ترس دائمی در وجود خود و به این معنی، باور به خدا یعنی نوعی خودآزاری.

۱۵ دسامبر ۲۰۱۳

خاطره

۳۵ سال از آن روز میگذرد. روز ۱۱ بهمن از تبریز به طرف ارومیه حرکت کردم. بخاطر بسته شدن جاده بین مرند و خوی، بوسیله روستائینی که هنوز از شاه طرفداری میکردند، اتوبوس مسیرش را تغییر داد و من و دیگر مسافرین مجبور شدیم شب را در مسافرخانه کوچکی در شبستر بمانیم. همه جا حرف از آمدن خمینی به ایران بود. از چهره های مردمی که در قهوه خانه جمع شده بودند و به اخبار رادیو بی بی سی گوش میدادند، میشد نگرانی آنها از آینده را تشخیص داد. احساس بدی به من دست داده بود. نگران بودم. احساس ناامنی میکردم. فردای آنروز، یعنی صبح روز ۱۲ بهمن، صبحانه ام را با يك احساس ترس خوردم. اخبار از ورود هواپیمای حامل خمینی به آسمان ایران حکایت میکرد. برای من، که هر روز در تظاهرات خیابانی در شهرهای تبریز، ارومیه و سلماس، و قبل از آن در تظاهراتهای دانشجویی علیه حکومت شاه، شرکت کرده بودم، ورود خمینی به ایران به معنی قدرتمند شدن جریان اسلامی و شروع يك دوره تاریک و ترسناک بود. چنین احساسی مدتی پیش از این هم به من دست داده

بود. یعنی زمانی که در يك تظاهرات وسیع خیابانی در ارومیه شعار "ارتش برادر ماست، خمینی رهبر ماست" که از پشت بلندگو های قوی پخش میشد، شعار "مرگ بر شاه" را ساکت کرده بود. (شاه سمبل دیکتاتوری در ایران بود) تلاش ما برای تشویق مردم به تکرار شعار "مرگ بر شاه" به جایی نرسیده بود. همچنین یاد این افتادم که چطور من و یکی از دوستانم چندی پیش، شب تا صبح بیدار مانده بودیم و اعلامیه ای با این مضمون که "مردم مواظب باشید از چاله به چاه نیافتید، حکومت اسلامی یعنی ارتجاع و فاشیسم، یعنی بدتر از حکومت شاه . . ." و آنرا در يك تظاهرات خیابانی در شهر سلماس، با وجود ترس از اسلامیهستها، پخش کرده بودیم. روز ۱۲ آبان، با يك احساس دوگانه، از یکطرف خوشحال از اینکه توانسته بودم با عوض کردن مسیرم از خطر حمله روستائیان طرفدار شاه در امان باشم، و از طرف دیگر ناراحت از اینکه هواپیمایی که در بالای سرم بطرف تهران در حرکت بود، داشت سمبل ارتجاع مذهبی را به ایران حمل میکرد، از شبستر بطرف سلماس و از آنجا بطرف ارومیه براه افتادم.

۷ فوریه ۲۰۱۴

نگاهی اجمالی به انقلاب ۵۷

اکنون ۳۵ سال از آن سال میگذرد؛ سال تحولات عظیم اجتماعی در يك کشور بزرگ در منطقه خاورمیانه؛ سال ۱۳۵۷ شمسی؛ سالی که هم به سلطنت ۵۷ ساله خاندان پهلوی پایان داد و هم مخلوقی را به جامعه ایران عرضه کرد که اکنون ۳۵ سال از عمر آن میگذرد؛ حکومت اسلامی.

جمعیت جوان جامعه امروز ایران نه خاطره ای از آن روزها دارند و نه احتمالا اشتیاقی به شنیدن خاطرات نسلی که در آن انقلاب نقش بازی کردند. ولی با وجود همه اینها، از آنجا که انقلاب ۵۷ چنان تاثیرات عمیقی بر جامعه ایران بر جای گذاشته است که زندگی نسل جوان امروز را هم رقم میزند، لازم است نگاهی گذرا به آن سال ها و زمینه های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی شکل گیری انقلاب ۵۷ بیاندازیم.

دهه ۵۰ شمسی در ایران، دهه گسترش و شکوفایی سرمایه داری در این کشور بود. کارخانه ها و مراکز تولیدی در اطراف شهرهای بزرگ گسترش یافته بود و نیروی کار ارزان خود را با کشاندن روستائیان به طرف شهرها و اسکان آنها در محله های محروم از امکانات مناسب شهری، به اسم خارج از محدوده، تامین میکرد. مدارس و دانشگاه ها در حال گسترش بود. از يك طرف، جمعیت ۳۵ میلیونی ایران بسرعت با علم و دانش آشنا میشد و توقعاتش از زندگی بالا میرفت، و از طرف دیگر شاهد يك سیستم خفقا آفرین سیاسی و تبعیضات وسیع اقتصادی و اجتماعی در جامعه بود. همراه با گسترش مراکز تولیدی آگاهی کارگران به حق و حقوق صنفی و سیاسی شان بالا میرفت و همراه با گسترش مراکز آموزشی بحث در مورد جوانب مختلف زندگی اجتماعی از دانشگاه ها به محلات کشیده میشد. مردم داشتن يك زندگی بهتر و مرفه تر از آنچه که بورژوازی و طبقه حاکم در اختیار آنها میگذاشت را، حق خود میدانستند و برای دست یافتن به آن صدای اعتراض شان را بلند میکردند. قشر روشنفکر و تحصیل کرده جامعه و مخصوصا دانشجویان، حق داشتن آزادیهای سیاسی را در تجمعات و اعتصابات شان بیان میکردند. همه این توقعات و خواستها با سد يك حکومت دیکتاتور و سرکوبگر روبرو میشد.

اولین اعتراضات علنی و جمعی در مقابل فشارهای اقتصادی و خشونت‌های اجتماعی حکومت پهلوی، مقاومت حاشیه‌نشینان و مردم آلونک نشین محله خاک سفید تهران در شهریور سال ۵۶ بود. ساکنین این محله در اعتراض به ویران شدن خانه‌ها و آلونک‌های شان بوسیله ماموران شهرداری، دست به یک تظاهرات وسیع زدند. این اعتراضات جرعه‌های اولیه انقلابی را زد که به قیام ۵۷ منجر شد. تظاهرات‌های دانشجویی گسترش بیشتری یافت. اعتراضات مردم علیه تبعیضات مختلف اجتماعی در شهرهای مختلف رو به افزایش گذاشت. رفتارهای وحشیانه نیروهای سرکوبگر حکومت شاه نه تنها نتوانست این اعتراضات را خفه کند بلکه مردم را در بیان خواسته‌های رفاهی و اجتماعی شان جری‌تر ساخت. سال ۵۷ با تظاهرات‌های باز هم گسترده‌تر آغاز شد. تظاهرات‌های وسیع خیابانی در شهرهای مختلف ایران براه افتاد و روز بروز گسترده‌تر شد. مردم هر روز به نیروی جمعی خود بیشتر پی می‌بردند و اعتماد شان به اینکه می‌توانند حکومت را به عقب‌نشینی وادار کنند، بیشتر میشد. در واقع چنین هم بود؛ در ۱۴ مرداد سال ۵۷ شاه در پیامی گفت: "ما به اندازه ممالک دموکراتیک اروپایی آزادی خواهیم داشت ... ما آزادی اجتماعات خواهیم داشت، آزادی گفتار و آزادی قلم نیز مطابق قانون مطبوعات خواهد بود." ولی مردمی که آن روی حکومت شاه را دیده بودند و سالیان سال زیر این حکومت زجر کشیده بودند، نمیتوانستند به چنین وعده‌هایی باور کنند و به خانه‌هایشان برگره‌اند. مردم میخواستند، و باور داشتند که می‌توانند، حکومت شاه را سرنگون کنند. تعداد شرکت‌کنندگان در تظاهرات‌ها و راه‌پیمایی‌ها در شهرهای بزرگ به صدها هزار نفر رسید. حکومت شاه به عوض کردن مهره‌های خود ادامه داد. در ۵ شهریور جمشید آموزگار استعفا داد و شریف امامی نخست وزیر شد. او ۱۱ روز بعد از اعلام کابینه اش که آنرا "دولت آشتی ملی" نامیده بود، در ۱۱ شهر بزرگ کشور حکومت نظامی اعلام کرد. مردم به اعتراضات و تظاهرات خود ادامه دادند. در ۱۹ مهر ماه ۴ هزار تن از کارکنان روزنامه‌های کیهان و اطلاعات اعلام اعتصاب کردند. در حمایت از این اعتصابات، خیابانهای شهرهای بزرگ شاهد تجمعات صدها هزار نفری شد. اعتصاب در هر مرکز کار و تولید، اعتصابات حمایتی سایر مراکز و توده‌های وسیع مردم را بدنبال داشت. خواست آزادی زندانیان سیاسی در همه تظاهرات‌ها و تجمعات و اعتصابات مطرح میشد. دوم آبان ماه هزار و یکصد و بیست و شش زندانی سیاسی از زندانهای شاه آزاد شدند. هشتم آبان ماه کارکنان شرکت نفت آبادان اعتصاب قدرتمندی را شروع کردند. "کارگر نفت ما، رهبر سخت ما" به یکی از شعارهای اصلی تظاهرات‌ها تبدیل شد.

دولت "آشتی ملی" شریف امامی بعد از ۷۰ روز جای خود را به دولت نظامی ارتشبد از هاری داد. همزمان با اعلام حکومت نظامی در ۱۵ آبان، شاه در سخنرانی خود گفت: "من نیز صدای انقلاب شما ملت ایران را شنیدم." ولی تظاهرات‌های میلیونی مردم ادامه یافت. اعتصاب کارگران شرکت نفت از جنوب به سایر بخشها و مراکز کار و تولید گسترش می‌یافت. سربازان زیادی از تیراندازی بطرف تظاهرکنندگان خودداری کردند و یا از پادگانها فرار کرده و به صفوف مردم پیوستند. و همه اینها حکومت نظامی را زمین‌گیر کرد. بازرگانان از طرف خمینی ماموریت یافت که برای پایان دادن به اعتصابات کارگران شرکت نفت دست به کار شود. او، همراه هیاتی، روز ۸ دیماه با هلی‌کوپترهای رژیم شاه از تهران به آبادان می‌رود. روز ۹ دیماه حکومت نظامی پایان می‌یابد و بختیار به نخست‌وزیری منصوب میشود. ولی شعار "بختیار، نوکر بی‌اختیار" در تظاهرات‌های خیابانی طنین انداز میشود. مردم کنترل چندین شهر، از جمله شیراز و اردبیل را از دست دولت خارج کرده بدست خود میگیرند.

اگر چه مردم انقلابی دورنمای روشن و دقیقی از پیروزی انقلاب نداشتند ولی میلیونها مردمی که به انقلاب پیوسته بودند و میلیونهای دیگری که هر روزه به صفوف انقلاب میپیوستند، اگر چه بشکل مبهم، انتظار داشتند که با پیروزی حرکتی که شروع کرده بودند تمام تبعیضات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی که از آن رنج میبردند، از میان برداشته شوند، انتظار داشتند که با پیروزی انقلاب آزادی عقیده و بیان و آزادی های اجتماعی برسمیت شناخته شوند، حقوق زنان و مردان با هم برابر باشد، آزادی تشکل داشته باشند، کار مناسب برای همه افراد آماده به کار یا بیمه بیکاری مناسب برای همه بیکاران تامین شود، دولت شورائی ایجاد شود، استثمار از بین برود و همه مردم از بهداشت مناسب، مسکن مناسب و آموزش مناسب برخوردار باشند. معلوم بود که هم بوژوازی جهانی و هم جریان اسلامی از طرح شدن چنین خواستهائی در تجمعات خیابانی و متحد شدن صفوف انقلاب حول این خواستها نگران بودند و وحشت داشتند. وحشت شان از این روند احتمالی، آنها را بهم هم نزدیک کرد. توطئه ها برای اسلامی کردن انقلاب و جلوگیری از تعمیق انقلاب و مقابله با خطر "به چپ چرخیدن انقلاب" آشکارتر شد و شدت بیشتری گرفت.

سران کشورهای آمریکا، فرانسه، آلمان و انگلیس در کنفرانسی که از ۱۴ تا ۱۷ دیماه در جزیره گوادولوپ تشکیل شد، به این نتیجه میرسند که بجای شاه از خمینی حمایت کنند. (در این کنفرانس والرئ ژیسکارستن، رئیس جمهور وقت فرانسه، میگوید: "این امکان وجود دارد که مشکلات فزاینده اقتصادی در سطح طبقه متوسط، که تعداد آنها در تهران زیاد است و از نفوذ قابل توجهی هم برخوردارند، تغییراتی بوجود بیاورد و ابتکار سیاسی آنها را در آینده ممکن سازد.")

تیزر بزرگ روزنامه ها در ۲۶ دیماه "شاه رفت" و در ۱۲ بهمن "امام آمد" بود. بعد از ورود خمینی به ایران تلاش برای کنترل انقلاب و محدود کردن دامنه آن بیشتر شد. مذاکرات پشت پرده دار و دسته خمینی با بقایای حکومت شاه برای دست بدست شدن قدرت ادامه یافت. ولی هنوز میلیونها مردم در سرتاسر ایران در خیابان بودند و میخواستند که انقلابشان به برچیده شدن کامل بقایای رژیم شاه منجر شود. تمام کشور در اعتصاب عمومی بود. کارکنان ادارات و وزارتخانه های مختلف، وزیران و مدیران دولت را به محل کار خود راه نمیدادند. همافران نیروی هوایی در ۲۰ بهمن حمایت خود را از انقلاب اعلام میدارند که موجب درگیری مسلحانه بین آنها و گارد شاهنشاهی میشود. مردم بلافاصله به یاری همافران میشتابند و درگیری مسلحانه تا فردای آنروز ادامه پیدا میکند. ساعت ۱۰ صبح ۲۱ بهمن اسلحه خانه نیروی هوایی بدست مردم تسخیر میشود. و ساعاتی بعد بسیاری از کلانتری های تهران بدست مردم مسلح سقوط میکنند. درگیری های مسلحانه بین مردم و نیروهای طرفدار رژیم از هم پاشیده پهلوی گسترده تر میشود. مردم مسلح، که از غروب ۲۰ بهمن در خیابانها مانده بودند، صبح روز ۲۲ بهمن ستاد ژاندارمری و پادگان عشرت آباد را به تصرف خود در می آورند. در حالیکه کاخ گلستان، مرکز رادیو ایران و ژاندارمری کل کشور بدست مردم افتاده بود و خیابانهای تهران پر بود از مردم مسلحی که سوار بر خودروهای نظامی بودند، شورای عالی ارتش با صدور اطلاعیه ای "بی طرفی" ارتش را اعلام میکنند. مردم مسلح به تسخیر مراکز دولتی ادامه میدهند و تا غروب آن روز شهربانی کل کشور، دانشکده افسری، دانشکده پلیس و دبیرستان نظام، تمام کلانتری ها، پادگانها، پاسگاه ها و دیگر مراکز نظامی را تسخیر میکنند. و بدین گونه به دوران حکومت پهلوی و به عمر دولت بختیار، آخرین دولت منتخب شاه، پایان گذاشته میشود.

در گرماگرم گسترش تسخیر مراکز نظامی بدست مردم، خمینی اعلام میکند که او حکم جهاد نداده است و از مردم خواسته میشود که اسلحه‌ها را به کمیته‌های انقلاب اسلامی تحویل دهند. بازرگان، نخست‌وزیر منتسب خمینی، اعلام میکند که آنها باران میخواستند ولی سیل آمد. قدرت تازه شکل گرفته اسلامی از يك طرف بكمك تبلیغات فریبنده، اینکه انقلاب پیروز شده است و باید به دولت جدید مهلت داده شود، و از طرف دیگر با متشکل کردن اوباش حزب الله و لمپن‌های اسلامی توانست مردم را خلع سلاح کند و آنها را منتظر نگه دارد.

انتظار بحق مردم از حکومت تازه بقدرت رسیده این بود که بلافاصله شروع به اجرای اصلاحاتی در جهت رفاه و آسایش مردم بکند. ولی آنها از زبان بنیانگذار این حکومت شنیدند که گفت: "اقتصاد زیربنای خر است ... مردم ما برای مادیات انقلاب نکرده‌اند." معلوم بود که شکست دادن کامل انقلاب به حق مردم ایران بعهد رژییم تازه به قدرت رسیده افتاده است. حکومت اسلامی در ایران حیاتش را با کشتار کمونیستها، اسید پاشیدن به روی زنان، کشتار کارگران معترض، متلاشی کردن شوراها و تشکل‌های تازه شکل گرفته کارگری، و سپس حمله به مردم ترکمن صحرا و مردم کردستان آغاز کرد و با زندان و اعدام و جنایت و خونریزی پایه‌های خود را مستحکم کرد. يك روز قبل از روز جهانی زن، روزنامه کیهان از قول بنیانگذار حکومت اسلامی اعلام میکند: "زنان باید با حجاب به ادارات بروند." در اعتراض به اعلام اجباری شدن حجاب، روز ۱۷ اسفند تظاهرات‌های صدها هزار نفری زنان علیه حجاب اجباری در شهرهای تهران، سنندج، اصفهان، ارومیه، کرمانشاه و بندر عباس برآه میافتد. زنان شعار میدهند: "ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم." در ۱۸ فروردین ماه ۵۸ در اصفهان ۱۰ هزار کارگر بیکار با خواست بازگشت به کار یا بیمه بیکاری دست به اعتصاب زدند. نیروهای مسلح حکومت تازه به قدرت رسیده به روی کارگران آتش گشودند و یکی از سازماندهندگان این تجمع را به قتل رساندند. تجمعات و راه پیمائی‌های کارگران در اول مه، ۱۱ اردیبهشت ۵۸ به خون کشیده شد.

در یکسالگی خود، حکومت اسلامی با اعلام انقلاب فرهنگی به دانشگاه‌ها حمله کرد و با هدف پاکسازی دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی از کمونیستها و چپی‌ها، دانشگاه‌ها را بمدت یکسال بست. کتابفروشی‌ها مورد حمله قرار گرفتند و "کتابهای کمونیستی" سوزانده شدند. و بدین طریق جمهوری جنایت اسلامی که معرف حضورتان است، به حیات خود ادامه داد، در واقع در تاریخ معاصر واقعی ایران خمینی، بهشتی، بازرگان، بنی صدر، مدنی، یزدی، رجائی و بهشتی و همیطور خامنه‌ای، رفسنجانی، خاتمی، احمدی نژاد و روحانی نامهایی هستند که باید بدنبال محمد رضا پهلوی، آموزگار، شریف امامی، اویسی، از هاری و بختیار آورده شوند؛ بعنوان مهره‌هایی که یکی بعد از دیگری به جلوی صحنه می‌آیند تا شاید راه انقلاب و اعتراض مردم را سد کنند.

با وجود همه اینها آنچه که امروز پایان تاریخ مصرفش عیان شده است جمهوری اسلامی و حکومت اسلامی است. تمام جنب و جوشهای اجتماعی جاری در ایران، اعتراضات در محیط‌های کار و تولید، اعتراضات زنان در اشکال مختلف، اعتراضات جوانان و همچنین اعتراضات سران و سخنگویان جمهوری اسلامی مبنی بر عدم موفقیت این رژیم در اسلامی کردن جامعه ایران، شاهدهی بر این مدعا است.

مردم ایران میتوانند از شر حکومت اسلامی خلاص شوند و جامعه‌ای لایق انسان امروز در آن مملکت ایجاد کنند. ۲۱ فوریه ۲۰۱۴

در رابطه با بازپخش ویدئوکلیپ هایی از جنایات جمهوری اسلامی

دوستان عزیز، یکی از اهداف پلید جلادان و جنایتکاران اسلامی از اعدامها و دار زدن در ملا عام ایجاد رعب و وحشت در جامعه و شکنجه عمومی مردم است. آنها با پخش کلیپ هایی از جنایتهای خود میخواهند همه مخالفین خود را شکنجه از راه دور بکنند. باز پخش این کلیپ ها، با هر هدفی هم که باشد، در این مقطع مشخص، عملاً کمک به اهداف جمهوری اسلامی است. لطفاً این نوع کلیپ ها را بازپخش نکنید. ۲۸ فوریه ۲۰۱۴

پایان موفقیت آمیز يك جنگ سخت

(بمناسبت آزادی سکینه محمدی آشتیانی)

تبریک سال نو به شما خوانندگان این نشریه (۱) را همراه میکنم با تبریک آزادی سکینه محمدی آشتیانی به فرزندان و به همه آنهایی که برای آزادی او تلاش کردند. طبق اطلاعیه ای که از طرف کمیته بین المللی علیه اعدام منتشر شده است، خبر آزادی سکینه محمدی در آخرین کنفرانس مطبوعاتی محمد جواد لاریجانی در سال ۹۲ اعلام شده است.

ما از آزادی سکینه محمدی آشتیانی بی اندازه خوشحال میشویم، چرا که آزادی او از زندان، حتی به اسم "عفو" هم باشد، نشانه پیروزی زندگی بر مرگ است. مرگی که جمهوری اسلامی انسانها را به آن محکوم میکند میتواند نا کام بماند. ما آزادی سکینه محمدی آشتیانی را نتیجه تلاش های فعالین کمیته بین المللی علیه اعدام و در راس آن مینا احدی و حمایت میلیونها مردم جهان در اعتراض به حکم سنگسار او میدانیم.

اگر چه تا کنون اخبار ضد و نقیضی در مورد این مسئله در جریان است، با وجود این اعلام شدن این نکته از طرف رئیس کمیسیون حقوق بشر جمهوری اسلامی که سکینه محمدی آشتیانی "عفو" و از زندان مرخص شده است، نشانه این است که مبارزه متحدانه مردم علیه سنگسار و علیه اعدام میتواند حکومت اسلامی را به عقب براند و انسانها را از خطر اعدام و سنگسار نجات دهد.

نویسندگان این سطور یکی از فعالین کمپین مبارزه علیه سنگسار و کمپین مبارزه برای آزادی سکینه محمدی آشتیانی بوده است. بهمین خاطر آزادی سکینه از زندان، اشک شوق مرا هم جاری میکند. حدود ۳ سال پیش خبر آزادی سکینه در روزنامه ها درج شده بود. من همان موقع مطلب کوتاهی نوشتم تحت عنوان "پایان موفقیت آمیز يك جنگ سخت، به مناسبت آزادی سکینه محمدی آشتیانی". من آن نوشته را در ۹ دسامبر ۲۰۱۰ برای درج به سایت روزنه ارسال کردم. ولی دبیر این سایت به من گفت که این خبر شایعه بوده است و سکینه آزاد نشده است. من این مطلب را جزو مطالب منتشر نشده خودم نگه داشتم. امروز که خبر آزادی سکینه به واقعیت پیوسته است، جا دارد آنرا در همین جا به همان صورت منتشر کنم:

"تلفن مینا احدی به صدا درمیاید و صدای غمگین پسر جوانی از آنطرف خط میگوید که مادر او را میخواهند سنگسار کنند. سخنگوی کمیته بین المللی علیه سنگسار و کمیته بین المللی علیه اعدام به این پسر جوان قول میدهد که هر کاری که از دستش برآید برای نجات مادر او انجام خواهد داد.

بعد از آشکار شدن محدودیت ها و بن بست تلاشهای قانونی برای لغو حکم سنگسار، مینا احدی مردم جهان را به کمک میطلبد. نام سکینه و کمپین جهانی برای نجات او به صدر اخبار جهان رانده میشود. روزنامه های پرتیراژ جهان در باره سکینه و کمپین جهانی اعتراض علیه سنگسار مینویسند، سایتهای اینترنتی تظاهرات های خیابانی در حمایت از حق حیات سکینه را یکی بعد از دیگری منتشر میکنند، خبر گزاریهای شناخته شده جهان مدام با مینا احدی تماس میگیرند و با او در مورد چگونگی شروع، هدف و آخرین دستاوردهای این کمپین مصاحبه میکنند. نویسندگان سرشناس در این مورد مینویسند، خوانندگان معروف جهان برای سکینه ترانه میخوانند، شخصیتهای معروف جهان برای آزادی سکینه طومار امضا میکنند و مسئله آزادی زنی که جمهوری اسلامی میخواست او را به فجیع ترین شکل بکشد، و در کنار آن مسئله قوانین سنگسار در ایران به یکی از دستور جلسات پارلمانها، دولتها و نهاد های بین المملی تبدیل میشود. مینا احدی، با اعتماد بنفس، ولی گاهی خسته و شاید گاهی ناامید، به تلاشهای شبانه روزی خود ادامه میدهد. حزب کمونیست کارگری مینا احدی را تنها نمیگذارد. این حزب اعضا و کادرهایش را برای هر چه وسیعتر و قدرتمندتر کردن کمپین جهانی نجات سکینه و اعتراض علیه قوانین قرون وسطائی سنگسار بسیج میکند. کمپین "صد شهر جهان علیه سنگسار" سازمان داده میشود...

امروز، سه سال بعد از تلفن سجاد به مینا احدی، ساعت ۵ و ۵/۸ دقیقه عصر بوقت لندن، وقتی که خسته از سر کار بر میگشتم، روی صفحه تلفنم پیام کوتاهی از یکی از دوستانم ظاهر شد:

"Sakineh has been released! Check your email soon. ☺"

وقتی اسم سکینه را دیدم اول نگران شدم. ولی به خواندن پیام ادامه دادم. اشک شوق چشمانم را پر کرد. به سرعت قدمهایم افزودم. ایمیل و فیس بوک و سایت روزنه را چک کردم. همه حکایت از این خبر خوش داشتند. به دخترم زنگ زدم. به او گفتم که برایش يك خبر خوش دارم. با اشتیاق منتظر شنیدن خبر بود:

"Do you remember once you asked me who was Sakineh and why we said free Sakineh, save Sakineh?"

"Yes"

"She is now freed!"

Really?!

Yes!

دخترم از احساس خوشحالی من ابراز خوشحالی کرد. او يك بار مرا در میدان ترافالگار لندن در حالیکه شعار میدادم دیده بود. او حتی مدتی در کنار من ایستاده و این شعار را تکرار کرده بود. او روی پارچه ای که برای امضا روی زمین پهن شده بود تصویر دختری را کشیده و زیرش نوشته بود: "please don't kill her" (لطفا او را نکشید)

درود میفرستم به سجاد که برای نجات جان مادرش بیدریغ تلاش کرد!

درود به مینا احدی که به قول خود برای نجات جان مادر سجاد وفادار ماند!

درود میفرستم به تمام دوستان و رفقای که به فراخوانهای مینا احدی و کمیته بین المللی علیه سنگسار و علیه اعدام صدا دادند و صدای صف آزادیخواهی و صف انسانیت را قویتر کردند!

یکبار دیگر، آزادی سکینه را برای او و فرزندان تبریک میگویم و آرزوی سلامتی و یک زندگی شاد را برایشان دارم! ۲۲ مارس ۲۰۱۴

آقا تقصیر خودتان است!

شما که اینها را با هواپیما به زیارت میفرستید، مگر نمیدانید که خود هواپیما هم مثل اینترنت یک چیز شیطانی است و کسی که نه با اولاغ و شتر بلکه با استفاده از پیشرفته ترین وسایل نقلیه به "عمره گزاری" می رود بدعادت میشود و وقتی که از هواپیما پیاده شد شاید حتی دور کعبه نگشته هم حاجی شود و برگردد.

اصلا خودتان که در "حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت" از تارنما استفاده میکنید، چرا باید "افشار جوان و نوجوان با تجمع طولانی مدت در لابی ها و نقاط زیرپوشش اینترنت هتل ها، بیشتر اوقات خود را به گشت و گذار در جهان مجازی" نگذرانند و از "حضور در مناسک، نمازها و عبادات اسلامی در مسجد الحرام عفلت" نکنند؟

بنا به گزارش ایرنا، وبگردی گستره زائران در سفر عمره موجب نگرانی دست اندرکاران فرهنگی این سفرها شده است.

اضافه کنیم که تکنولوژی مدرن، از جمله دنیای اینترنت، نه تنها پایه های اعتقادی جمهوری اسلامی و وجود موجود موهومی به اسم خدا در آسمانها را زیر سؤال برده بلکه حتی به اعتقادات همین زائران هم ... است.

جمهوری اسلامی نه به اعتبار باور مردم ایران به اسلام و اسلامیت بلکه به اعتبار شمشیری که از هر دولتش خون میچکد سرپا مانده است. ولی همین شمشیر هم دیگر زنگ زده است. ۳۱ مارس ۲۰۱۴

در رابطه با کاریکاتور اخیر چارلی ابدو

چارلی ابدو یک مجله انتقادی است. این مجله، بویژه در سالهای اخیر، آزادی بیان و دفاع از آزادی بیان را بشکل سمبولیکی در سطح جهان نمایندگی کرده است. کسانی که یکسال پیش، در اعتراض به و در محکومیت حمله تروریستی به دفتر این مجله، به خیابانها آمدند و خود را چارلی ابدو خواندند در واقع دفاع خود از آزادی بی فید و شرط بیان را به نمایش گذاشتند. ولی دفاع از آزادی بیان الزاما به معنای دفاع از مضمون و محتوای بیان نیست. چارلی ابدو حق دارد هر چیزی را نقد کند و نظرش را در مورد هر چیزی بیان کند. ولی آنجا که چارلی ابدو قلمش را در خدمت راسیسم و خارجی ستیزی میچرخاند، هر انسان آزادی خواهی حق دارد به مفهوم و محتوای آنچه که بیان شده است اعتراض کند.

کاریکاتور اخیر این مجله در رابطه با آیلان کوردی، آب به اسباب راسیسم و خارجی ستیزی در اروپا میریزد ولی کاریکاتوری الزامات متری و قابل دفاع نیست. ۱۷ ژانویه ۲۰۱۶

به جعفر عظیم زاده

دوست گرامی جعفر عظیم زاده،

شما مرا نمیشناسید، من یکی از کارکنان این جامعه و عضوی از آن قشر جامعه هستم که شما هم به آن تعلق دارید و برای بهتر شدن شرایط زندگی اش و کسب حقوق انسانی اش مبارزه میکنید.

شما در ادامه این مبارزه به زندان افتادید، تحت فشارهای روحی و جسمی قرار گرفتید، اتهامات ناروایی را شاهد شدید ولی دست از مبارزه بر حق خود بر نداشتید. من و صدها و هزاران و میلیونها انسان دیگر از طبقات کارکن و زحمتکش این جامعه به تو و مبارزه ات ارج مگذاریم و از آن حمایت میکنیم. تو تا کنون صدای رسای ما بوده ای.

شما به شیوه دیگری از مبارزه نیز اقدام کردید؛ به اعتصاب غذا اقدام کردید. و این اقدام تان هم توجه جهانیان را بیش از پیش به مبارزه تو و شرایط زندگی کارگران در ایران جلب کرد.

ولی میخواهم از طرف خودم و این صدها و هزاران و میلیونها انسان دیگر بگویم که ما حاضر نیستیم و نمیخواهیم که جان و زندگی یکی از همزمانمان را قربانی کنیم تا "شاید مبارزه ما شعله ورتنر شود" و یا هر شاید دیگری.

ما خواهش از شما میخواهیم که به خاطر خودتان، به خاطر همسر و شریک زندگی تان، بخاطر فرزندانان و بخاطر حفظ روحیه تعرضی هم طبقه ای ها و همزمانتان به اعتصاب غذایتان پایان دهید. بگذارید پایان اعتصاب غذای شما شروع سطح بالاتری از مبارزه مان را رقم زند. ۲۹ جون ۲۰۱۶

توهین و تحقیر جنسیتی و نژادی باید ممنوع شود

روزنامه "طرح نو"، در شماره ۸۶۸ به تاریخ ۳۰ تیر ۹۵، با درج مطلبی تحت عنوان "هفت خوان رستم"، زبان لمپنی خود را بکار میگیرد تا یکبار دیگر بوی کثیف يك فرهنگ اسلامی، شوینستی مردسالارانه و ضد زن را در جامعه اطراف خود پخش کند. زبان این روزنامه البته آلوده به توهین ملی و نژادی علیه مردم ترك زبان هم هست. در فرهنگي که سردبیر و گردانندگان روزنامه طرح نو مدافع و مبلغش هستند، تحقیر زن و توهین همیشگی علیه زنان پیش فرض است. در این فرهنگ متعفن و در این زبان لمپنی برای تحقیر کردن دیگران، آنها را با زن مقایسه میکنند. يك هدف سیاسی از درج چنین مطالبی، که هر از گاهی اعتراضاتی را دامن میزند، منحرف کردن خشم عمومی مردم علیه فقر و بی حقوقی های گسترده اجتماعی و به میدان کشیدن جریانات ناسیونالیستی، فاشیستی و نژاد پرستانه است. حکومت جمهوری اسلامی مستقیماً مسبب همه مشقات و محرومیت های اجتماعی و از جمله توهین و تحقیر های نژادی و زبانی در ایران است.

مردم ایران، و از جمله مردم ترك زبان و همه مردمانی که به زبانهای دیگر سخن میگویند، باید با چشم باز و هوشیاری کامل فعل و انفعالات سیاسی و اجتماعی جاری در ایران را دنبال کنند و در کنار مبارزه علیه جمهوری اسلامی و مبارزه برای آزادی، برابری و رفاه اجتماعی، علیه توهین و تحقیرهای نژادی، قومی و زبانی هم متحدانه اعتراض کنند. ۳۰ جولای ۲۰۱۶

طبقه کارگر ایران نقش تاریخی – اجتماعی خود را باز می یابد

(در اشاره به بیانیه سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه)

اگر چه طبقه کارگر ایران، قانوناً، از حق اعتصاب، تشکیل مجامع عمومی و ایجاد تشکل های مستقل برخوردار نیست ولی در طول ۳۷ سال گذشته در جنگ و گریز با طبقه حاکم و دولت سرمایه داران و علیرغم تهدید، بازداشت، زندانی و شکنجه شدن پیشروان و رهبران مبارزانش عملاً توانسته است دست به ده ها و صد ها اعتصاب قدرتمند و پیروزمند بزند، برای دخیل کردن هرچه بیشتر کارگران در پیشبرد مبارزاتش مجامع عمومی تشکیل دهد، اتحادیه های مستقل و دیگر تشکل های مستقل ایجاد کند. طی این سالها پیشروان و رهبران کارگری از محدوده مبارزات صنفی یا فراتر گذاشته و در مسائل اجتماعی هم بطور علنی دخالت و اظهار نظر کرده اند. و خود این اظهار نظر و دخالت در مسائل سراسری و مسائل اجتماعی گریبانگیر کل جامعه، متقابلاً برای پیشرفت قدرتمند اعتصابات و مبارزات صنفی کارگران کمک کرده است. يك نمونه اخیر این نوع دخالت و این نوع ابراز وجود اجتماعی بیانیه سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه است که بمناسبت بازگشایی مدارس بتاريخ ۱ مهر ۱۳۹۵ صادر شده است.

در این بیانیه، کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه تنها به مسائل صنفی خود و دستمزهای پایین یا شرایط سخت کاری خود اشاره نکرده اند بلکه آنها همچنین فرا رسیدن سال تحصیلی را به دانش آموزان و معلمان تیریک گفته و خواهان برخوردای تمام کودکان کشور از آموزش و پرورش رایگان شده اند. خواهان لغو کار کودکان و تامین معیشت کودکان کار و خانواده های آنها شده اند. آنها خواهان توقف اذیت و آزار و تعقیب و بازداشت کارگران و معلمان شده اند. حق تشکل یابی مستقل و تامین معیشت با استانداردهای رفاهی شناخته شده بین المللی برای کارگران، معلمان و پرستاران کشور را خواستار شده اند. آنها خواهان بهبود وضعیت معلمان و کارگران بازنشسته شده اند.

این نوع دخالتگری وسیع و خارج از محدوده صنفی و ظاهر شدن در نقش ناجی جامعه پدیده ای نسبتاً جدید در جنبش کارگری ایران است؛ پدیده ظهور طبقه کارگر در نقش ناجی جامعه. این پدیده را باید ارج گذاشت. این تمرینی است برای ظهور "طبقه در خود" به "طبقه برای خود".

پیشروان و رهبران کارگری میتوانند و لازم است که طرح خود را برای مدیریت و اداره جامعه ارائه دهند و کل جامعه را حول این طرح بسیج کنند. ۲۶ سپتامبر ۲۰۱۶

جنگ طبقاتی عریان تر میشود

انتخاب ترامپ به ریاست جمهوری آمریکا حکایت از آغاز دوره جدیدی از رو در رویی طبقاتی در سطح جهان میکند. ماهیت این دوره جدید عبارت است از عریان شدن جنگ و کشمکش طبقاتی و کشیده شدن این جنگ به خیابانهاست. بنظر میرسد ما وارد دوره ای میشویم که بورژوازی و طبقه سرمایه دار میخواهد حاکمیت خود را نه از طریق دلالتان و نمایندگان سیاسی خود، بلکه مستقیماً اعمال کند. از یکطرف ماهیت این دلالتان قدرت و سیاستمداران حرفه ای، که تا کنون يك الیت سیاسی را تشکیل میدادند و در کشور های غربی در هیات احزاب پارلمانی ظاهر میشدند، و ظرفیت این را داشتند که گاهی زیر فشار جنبشهای اعتراضی و افکار عمومی کوتاه بیایند و به تصویب قوانینی بنفع اکثریت مردم و برای کم کردن از فشار زندگی بر دو ش اقشار محروم تن در دهند، در دو دهه اخیر برای توده محروم جامعه بیشتر عیان شده، مورد نفرت این مردم قرار گرفته اند و امکان اداره جامعه بشکل سنتی و تا کنون جا افتاده از کانال این الیت سیاسی از بین رفته است. و از طرف دیگر این شکل حکومت، یا دموکراسی غربی، دیگر مورد پسند بورژوازی و طبقه حاکم نیست. بورژوازی میخواهد خود مستقیماً و بیواسطه، و نه از طریق دلالتان و سیاستمداران حرفه ای خود، وارد میدان شود. ترامپ نماینده این گرایش در طبقه حاکم است که ورودش به کاخ ریاست جمهوری در آمریکا آغاز این دور جدید از رو در رویی طبقاتی را رسمیت میدهد.

این دوره ای است که بورژوازی شمشیر از رو می بندد تا هر صدای آزادیخواهی و برابری طلبانه را در در نطفه خفه کند و بخون بکشاند. ولی غافل از اینکه صداهای آزادیخواهانه، مساوات طلبانه و برابری طلبانه دیگر نه در نطفه بلکه در شکل اعتراضات و جنبشهای سرنگونی طلبانه در خیابانهاست. ماهیت اعتراضات وسیع در جامعه آمریکا علیه ترامپ در واقع شروع يك انقلاب علیه نظم تا کنون موجود و يك جنبش سرنگونی طلبانه است. این جنبش باید سازمان پیدا کند و هدایت شود.

۱۱ نوامبر ۲۰۱۶

آقای رئیس دانا و اعتقادات و آرمان هایش

اخیراً ویدئو کلیپی از بخشی از سخنرانی فریبرز رئیس دانا در يك جمع چند نفره از دوستانش در مدیای اجتماعی منتشر شده است. بنظر میرسد که آقای رئیس دانا در این سخنرانی، بشکلی چهارجوب پلاتفرم و مواضع سیاسی خود را طرح میکند. بهمین دلیل من فکر میکنم لازم است برخی از مسائل کلیدی را، که در این سخنرانی به آنها اشاره میشود، بترتیب نقش و اهمیت شان مورد بررسی قرار دهیم:

- مسئله دست بردن به قدرت سیاسی،

امروزه کمتر کسی است که نداند تحولات اجتماعی و ایجاد هرگونه اصلاحات در جهت بهبود شرایط زندگی مردم بدون در افتادن با قدرت دولتی و سیاسی حاکم ممکن نیست. این دیگر بخشی از دانش عمومی شده است که علت العلل ادامه استثمار شدن اکثریت مردم بوسیله يك اقلیت و علت همه مصائب، تبعیضات و نابرابری های اجتماعی و علت فقر و محرومیت گسترده در جامعه، سیستمی است که به يك عده اقلیت استثمارگر، دلال و مفتخور این امکان را فراهم میکند که بتواند اکثریت مردم را برده خود کند. سیستمی که قدرت را، همان، بقول ریس دانا، "قدرت پوشالی گذرای احمقانه" را در اختیار يك درصدی

ها قرار میدهد تا نود و نه درصد مردم این دنیا را کنترل کند. این سیستم و این قدرت در شکل دولت تجلی میکند. و راه نجات جامعه از این منجلاب جز از طریق سرنگون کردن دولت این اقلیت مفتخور و بدست گرفتن قدرت بوسیله مردم متشکل ممکن نیست. و مناسب ترین و موثرترین ابزار تاکنون شناخته شده که بتوان بوسیله آن قدرت را از دست این اقلیت استثمارگر در آورد يك حزب است؛ حزبی سیاسی، حزبی مدعی گرفتن قدرت و حزبی که علنا اعلام کند که میخواهد قدرت را از دست این اقلیت استثمارگر در بیاورد. بنابراین اگر آقای رئیس دانا "برای این ساخته شده که آگاهی برساند" بهتر است نه آگاهی معکوس بلکه حقیقت را به مردم بگوید. کسانی که اقدام به ساختن يك حزب میکنند تا تلاشها و مبارزات پراکنده و روزمره این اکثریت استثمار شونده را در يك مسیر روشن هدایت کنند، نباید مورد تمسخر آقای رئیس دانا قرار گیرند. اگر درك و شعور سیاسی آقای رئیس دانا در این حد است که فکر میکند تلاش برای دست بردن مردم به قدرت سیاسی یعنی "با این شخصیت و آن شخصیت ساختن و پستی گرفتن، جاسوسی کردن و پول گرفتن"، باید بگویم که دنیای ایشان و به طبع آن، درك ایشان از سیاست با دنیای دیگران و درك دیگران از سیاست و مبارزه فرق میکند. تا آنجا که آقای رئیس دانا به "اون راه اعتقاد دارد" و این اعتقاد همان "آرمانگرائی" ایشان و "آرزوی عدالت اجتماعی" است، من به "اعتقاد" ایشان احترام میگذارم. چرا که داشتن چنین يك اعتقاد بخودی خود برای جامعه مضر نیست. آنچه که برای محرومان این جامعه، برای اکثریت استثمار شونده این جامعه مضر است به تمسخر گرفتن تلاش آنها برای در آوردن قدرت از چنگ اقلیت استثمارگر است.

- توصیف های مبهم، نادقیق و ناروشن از مارکسیسم،

آقای رئیس دانا خود را آرمانگرا و متعهد به آرمانهایش معرفی میکند. آرمانهای ایشان، تا آنجا که نشانه هایی از آزادیخواهی و برابری طلبی در خود دارد و تا آنجا که مارکسیسم را بعنوان راه تحقق این آرمانها میپذیرد، قابل احترام است. ولی آنجا که توصیف مبهم و ناروشنی از مارکسیسم ارائه میدهد، قابل نقد و انتقاد است. این توصیفهای مبهم و ناروشن از مارکسیسم یکی بشکل معرفی دترمینیزم یا جبر گرایی تاریخی بجای مارکسیسم و دیگری در تقلیل مبارزه ضد سرمایه داری به مبارزه ضد امپریالیستی بنمایش گذاشته میشوند.

یکی از مهمترین درسهای تاریخ جوامع بشری و همچنین یکی از مهمترین آموزش های مارکس این بوده است که تحولات اجتماعی بدون دخالت فعال و با برنامه انسانهای ذینفع در این تحولات ممکن نبوده و نخواهد بود. اگر چه تولید و شیوه تولید اجتماعی، در تحلیل نهایی، نقش تعیین کننده در تحولات اجتماعی تاریخی بازی میکند، ولی قوانین تولید اجتماعی نه بطور خودبخود بلکه از طریق دخالت فعال انسانها خود را متحقق میکنند. بحث مارکس و مارکسیم این نیست که قوانین حاکم بر تولید اجتماعی خود بخود و بدون دخالت خود انسان همه نقش را بازی میکنند و جوامع را از يك شیوه تولید به شیوه دیگری از تولید، و تا آنجا که به این بحث مربوط است، از کاپیتالیسم به سوسیالیسم رهنمون میشوند. چنین امری بدون دخالت فعال خود انسان ممکن نیست. بنا به مارکسیسم جامعه سرمایه داری و تولید کاپیتالیستی تنها امکان تحول جامعه از تقسیم طبقاتی به يك جامعه برابر و انسانی را فراهم میکند. ولی برای تبدیل این امکان به يك واقعیت، استفاده از این امکان برای پایان دادن به استثمار انسان از انسان و پایان دادن به تقسیم طبقاتی جامعه پراتیک خود انسان است.

در جامعه سرمایه داری و شیوه تولید کاپیتالیستی، هم قدرت تولید بشر به حدی رشد کرده است که بشود رفاه و آسایش را برای آحاد جامعه فراهم کرد و جامعه را نه بر اساس سود عده ای اقلیت، بلکه بر اساس نیازهای شهروندانش سازمان داد و هم اینکه طبقه ای را بوجود آورده که هیچ منفعتی در بقاء تقسیم طبقاتی جامعه ندارد. طبقه کارگر فقط با اتحاد خود و با سازمان دادن خود زیر یک حزب واحد، که هدفش بزیر کشیدن طبقه استثمارگر از قدرت است، میتواند به استثمار انسان از انسان پایان دهد و سوسیالیسم را، که آرمان آقای رئیس دانا هم هست، متحقق کند. بنابراین اگر آقای رئیس دانا میخواهد که آرمانهایش جامه عمل بپوشند و آیندگان از او نه بعنوان کسی که دارای اعتقاد و آرمان بود، بلکه بعنوان فردی که برای تحقق آرمانهایش اقدام کرد و به یک حرکت موثر ملحق شد، یاد کنند، باید به چنین حزبی ملحق شوند و دیگران را هم برای پیوستن به صفوف چنین حزبی تشویق کنند.

و بلاخره، نکته دیگری که در سخنرانی آقای رئیس دانا بشكل مبهم بیان میشود نقش سیستم سرمایه داری بعنوان مسبب اصلی فقر، بیکاری، تبعیض و نابرابری و عامل بقای همه مشقات اجتماعی گریبانگیر بشریت امروز است. و بجای آن، امپریالیسم، بعنوان یک دشمن خارجی، عامل مشقات مردم معرفی میشود. ایشان میگوید: "وطن برای ما توده هایی اند که به دلیل ستم طبقاتی جهانی دارند عذاب میبینند. وطن مقاومت در مقابل امپریالیسم است."

آنچه که در سخنرانی آقای رئیس دانا غایب است معرفی سرمایه داری و رژیم جمهوری اسلامی بعنوان مسبب و عامل بقاء مشقات گریبانگیر مردم ایران است. اما دلیل آرمانخواهی آقای رئیس دانا، به تنهایی، راه مناسبی برای خلاصی از تبعیضات و نابرابریها پیش پای مردم قرار نمیدهد. ۲ فوریه ۲۰۱۷

بیانیه حقوق شهروندان در ایران

مقدمه

آزادی برای همه، آسایش برای همه، رفاه و شادی برای همه و زندگی بهتر برای همه مفاهیمی آشنا و از بدیهیات پذیرفته شده در جوامع بشری معاصر هستند. ولی واقعیت امروز حکایت از چیز دیگری دارد. از یک طرف امکان متحقق کردن همه این آمال و آرزوهای بشری وجود دارد و از طرف دیگر خیلی از انسانها این آرزوها را برای فرزندان و نسلهای بعد از خود بجا میگذارند. از یک طرف ثروت عظیمی با کار و تلاش انسانها تولید میشود و از طرف دیگر میلیونها انسان از امکان استفاده از ثمره این تلاشها محروم میشوند. در یک طرف اقلیت کوچکی بخش اعظم ثروت تولید شده را در انحصار خود دارند و در طرف دیگر اکثریت عظیم مردم دنیا در فقر، بی مسکنی، بی بهداشتی، نا امنی و جهل و بی حقوقی عذاب میکشند. غاصبان ثروت به سروران و تولید کنندگان ثروت به بردگان مدرن در دنیای وارونه سرمایه داری تبدیل شده اند. این معادله باید بهم بخورد.

بیانیه حقوق شهروندان تلاشی است برای هموار کردن راه نجات میلیونها انسان محروم از آزادی، محروم از شادی و محروم از حرمت لایق انسان و تبدیل آرزوهای این انسانها به واقعیتهای ملموس. این بیانیه هیچ گونه قید و شرطی را که تلاش انسانها برای رسیدن به یک زندگی بهتر را محدود کند، برسمیت نمیشناسد. و نه تنها این، بلکه دست نیروهای مدافع نابرابری و جهالت را در منگنه قرار میدهد.

ضروری است که همه مردم خود را با تمام مفاد این بیانیه آشنا کنند، بند بند آن را حق مسلم خود بدانند و به نیروی اتحاد خود خواهان برسمیت شناسی آن از طرف هر دولتی شوند.

الف: حقوق عمومی

- هر فرد ساکن ایران حق دارد:
- مصونیت جسمی و روحی داشته باشد. (هیچ کس نباید شکنجه شود، هیچ کس نباید اعدام شود)
- از مسکن، معاش و ضروریات زندگی متعارف در جامعه برخوردار باشد. (زندگی متعارف سطحی از زندگی است که تامین آن، بر اساس محاسبات علمی، برای تمام ساکنین جامعه در آن زمان معین ممکن باشد)
- از پیشرفته ترین امکانات ممکن بهداشتی و درمانی برخوردار باشد.
- محل سکونت خود را آزادانه انتخاب کند.
- آزادی سفر و نقل مکان داشته باشد.
- به تمام اطلاعات مربوط به منابع مالی و قدرت تولیدی کشور دسترسی داشته باشد.
- عقاید و نظرات خود را بطور آزادانه بیان کند.
- به هر مذهبی باور داشته باشد یا به هیچ مذهبی باور نداشته باشد.
- از هر مرام، نظر و عقیده ای بطور آزادانه انتقاد کند.
- به زبان مادری و یا به هر زبان زنده دنیا تحصیل کند.
- در هر رشته ای و در هر مکانی، طبق تخصص و علاقه خود، کار کند.
- از امکان تحصیل، تا عالیترین سطح ممکن، برخوردار باشد.
- از هر گونه تبعیض و محدودیت، از جمله بر اساس جنسیت، نژاد، ملیت، زبان، قومیت، سن، باور های سیاسی و مذهبی، تمایلات جنسی و نوع پوشش مصون باشد.
- علیه هر گونه تبعیض اعتراض کند و بر علیه هر کس و هر ارگان تبعیض کننده شکایت کند.
- در سازمان های صنفی، سیاسی، فرهنگی متشکل شود.
- از هر گونه دخالت دیگران، از جمله دخالت دولت، در زندگی خصوصی خود مصون باشد.
- نوع لباس و پوشش خود را خود انتخاب کند.
- از هر گونه دخالت اشخاص، نهادها و دولت در روابط جنسی خود با هر فرد بالغ دیگر مصون باشد.
- در ساختارهای سیاسی کشور و انتخابات ارگانهای محلی و سراسری شرکت کند، انتخاب کند و انتخاب شود.
- هر فرد بالغ مستقلا و یا مشترکا با هر فرد بالغ دیگری که خود صلاح میدانند، زندگی کند.
- از احترام برخوردار باشد. (ادارات دولتی و سازمانهای خدمات عمومی موظف اند که با مراجعه کنندگان خود با احترام رفتار کنند. هر گونه توهین و بی حرمتی از طرف ارائه دهندگان خدمات اجتماعی به مراجعه کنندگان باید با اقدامات انضباطی سازمان مربوطه روبرو شود.)
- از اعتراف به هر نوع اتهامی علیه خود مصون باشد.
- از شرکت در هر نوع جنگ و هر نوع آموزش نظامی خودداری کند.
- از وارد شدن در ارتش و نیروهای مسلح خودداری کند.
- از ورود نیروهای انتظامی به محل سکونت خود جلوگیری کند. (نیروهای انتظامی فقط در صورتی میتوانند بدون اجازه فرد وارد محل سکونت او شوند که: اولاً، حکم دادگاه محل را داشته باشند. و ثانیاً، هدف شان نجات جان فرد یا افرادی در آن محل یا خنثی کردن خطر جانی برای افرادی باشد.)

ب: حقوق کودکان

- تمام کودکان، تا سن ۱۸ سالگی، باید از امکانات و مزایای زیر برخوردار باشند:
- غذای سالم با پیشرفته ترین استانداردهای بین المللی،
- مسکن مناسب در سطح استانداردهای بین المللی،
- بهداشت و درمان در سطح استاندارد های بین المللی،
- وسایل بازی و تفریح،
- تحصیل عمومی،
- مصونیت از آزار های جسمی، جنسی و روحی،
- مصونیت از هر نوع دست اندازی مادی و معنوی مذاهب و نهادهای مذهبی،
- مصونیت از تلقین عقاید، ارزشها و باور هایی که مربوط به بزرگسالان است،

موخره

برای تضمین حقوق بالا، باید هر دولتی که در ایران سر کار می آید:

- بیانیه حقوق شهروندان را به رسمیت بشناسد.
- تمام امکانات لازم برای دستیابی شهروندان به این حقوق را تامین کند.
- تمام اقدامات لازم را، برای به اجرا گذشته شدن تمام مفاد این بیانیه، انجام دهد.
- حق مردم را، در اقدامات متحد و متشکل برای تحت فشار گذاشتن دولت جهت اجرای مفاد این بیانیه، برسمیت بشناسد.

۱۲ فوریه ۲۰۱۷

زبان مادری

(بخشی از يك گفتگوی خانوادگی)

این روزها به برکت و ایبر و فیسبوك، محافل خانوادگی هم هر کدام برای خود گروهی درست کرده اند و از این طریق با هم در ارتباط و فعل و انفعالات لحظه به لحظه هستند. اخیرا در گروه خانوادگی ما در وایبر بحثی راه افتاده بود در مورد زبان مادری و مسئله اصالت زبان. بحث از اینجا شروع شد که یکی از اعضا این گروه خانوادگی ویدئو کلیپی را گذاشته بود که در آن يك دختر بچه در ستایش زبان مادری و زبان آذری شعری را دکلمه میکند. زیر این ویدئو هم این جمله نوشته شده بود: "این ویدئو را پدر و مادرهایی ببینند که فارسی یاد دادن به فرزندان تورکشان را افتخار و کلاس میدانند."

یکی از اعضا گروه در زیر آن ویدئو این کامنت را نوشته بود: "زبان فقط یک ابزار ارتباطی و تکلمی است و هیچ امتیاز مقدس گونه ای ندارد. مقدس جلوه دادن زبان مادری یعنی اعلام جنگ نسبت به زبانهای دیگر و خوب بودن انسانها هیچ ربطی به این زبان یا به آن زبان ندارد."

عضو دیگری گفته بود: "اولا ما باید اصالت خودمون رو حفظ کنیم.... ما اینجا مخالف این نیستیم که بچه فقط و فقط زبان مادری، نه. می‌گیم اول اصالت بعد زبان های دیگه اونم از راه یاد گیری صحیح."

من هم در رابطه با "اصالت زبان مادری" نظر خودم را بدین شکل بیان کردم:

"... عزیزم، ممنون از اینکه نظرت را در این مورد گفתי و برای دفاع از نکته ات توضیح دادی و استدلال کردی. ولی خارج از اینکه آن استدلالات چقدر منطقی و مربوط باشد یا نه، من از اینکه میبینم تو تلاش میکنی نظرت را با استدلال مطرح کنی خوشحالم و از آن استقبال میکنم. ولی، اگر اجازه بدی، نگاهی بکنیم اولاً به موضوع بحث، یعنی "اصالت" و "اصالت زبان" و "اصالت زبان مادری" و دوماً به استدلالاتی که در دفاع از این اصالت آورده میشود.

ابتدا نگاهی بکنیم به خود کلمه اصالت. این کلمه خیلی هم "اصیل" بنظر میرسد و برای بیان خیلی چیزها، گاهی با طمطراق خاصی، بکار برده میشود. ولی این کلمه در دنیای واقعی چیزی را نمایندگی نمیکند. مترادف انگلیسی کلمه اصالت و اصیل، میشود اورجینالیتی و اورجینال. که بیان واضح تری برای درك مسئله در اختیار ما قرار میدهد. و ترجمه فارسی کلمه اورجینال میشود سرچشمه یا مبدع اولیه. اگر ما هم در این بحث بجای کلمه اصیل از همین کلمه سرچشمه استفاده کنیم شاید برای روشن شدن مسئله بیشتر کمک کند. آیا در دنیا چیزی وجود دارد که در همان سرچشمه یا مبدع اولیه اش باقی بماند. آیا چیزی را میشود در مبدع اولیه و یا سرچشمه اش نگاه داشت و به این معنی اصالت آن را حفظ کرد؟ آیا باقیماندن در سرچشمه و مبدع باعث گنبدیگی و از بین رفتن آن چیز نمیشود؟ آیا اگر انسانها میخواستند اصالت خود را حفظ کنند الان نمیبایستی روی درختان یا در غارها زندگی میکردند؟ فرض کنیم مثلاً اگر خانواده خود شما و یا خانواده من، میخواستند اصالت خود را حفظ کنند الان اوضاع چگونه بود؟ شاید الان نه تو وجود داشتی و نه من. شاید نوه های پدر بزرگ من هنوز در روستای دور افتاده ای در "اصالت" خود زندگی میکردند. ولی فرزندان پدر بزرگ من، یعنی پدر و مادر من، به آن اصالت پشت کردند. از آن روستا بجای دیگری کوچ کردند. فرزندانشان را، نه کاملاً مثل پدران خود، بلکه به شکل دیگری تربیت کردند. اجازه دادند، یا مجبور شدند اجازه بدهند، که دخترانشان با مردانی خارج از طایفه و قبیله خود ازدواج کنند. آنجا که دخترانشان را به مدرسه فرستادند، به "اصالت" خود پایبند ماندند و آنجا که پسرانشان را، نه به مکتب قرآن، بلکه به مدرسه فرستادند به "اصالت" خود پشت کردند. شاید تو هم تا اینجا با من موافق باشی که آنها تا آنجا که تحت تاثیر تبلیغات عقب مانده، فرهنگ عقب مانده و تقدس "اصالت" بودند، نا درست عمل کردند، و آنجا و تا آن اندازه که تحت تاثیر فرهنگ پیشرو و "غیر اصیل" قرار داشتند، درست عمل کردند.

ولی هنوز شاید بگویی که اصالت زبان يك چیز دیگری است و باید حفظ شود. خوب ببینیم اصالت زبان چیست و چرا باید حفظ شود؟ چگونه باید حفظ شود؟ حفظ اصالت يك زبان، و در اینجا زبان آذری، چه پیامدی میتواند برای خود این زبان داشته باشد؟ برای روشن شدن بحث شاید لازم باشد کمی در این مورد فکر کنیم که زبان چگونه بوجود آمده. آیا زبان سالهای سال به همان شکل باقی میماند؟ یا اینکه تغییر میکند و "اصالت" خود را از دست میدهد. مثلاً زبان آذری که امروز من و تو به آن تکلم میکنیم آیا همان زبانی است که اجداد اجداد ما مثلاً ۵۰۰ سال یا هزار سال پیش تکلم میکردند؟ آیا تعداد لغات، واژه ها و اسامی که امروز در زبان محاوره ای ما وجود دارد دست نخورده باقیمانده یا تغییر کرده؟ اگر تغییر کرده، آیا این تغییرات موجب گسترش ارتباطات این مردم نشده است؟ حتماً در این مورد با

من همنظر خواهی شد و قبول خواهی کرد که این تغییرات، که موجب از دست دادن "اصالت" این زبان هم شده، مثبت بوده است و باید طرفدار این تغییرات باشیم. همانگونه که تحول فیزیکی انسان از لحظه تولد تا لحظه مرگ قابل رویت است و جلو این تحول را نمیتوان گرفت و نباید گرفت، تحول زبان هم بهمین شکل قابل رویت است و نباید و نمیشود جلو آنرا سد کرد. شاید گفته شود که کلمات، واژه ها و لغات هر زبانی بصورت "اصلی" در خود آن زبان، مثل نوزاد، تولید و زاده میشوند و یا بعبارت دیگر زبان خودش زاد و ولد میکند. ولی آیا حقیقتا چنین بوده است؟ و آیا چنین چیزی ممکن است. چنین چیزی ممکن نیست و تاریخ تحول زبانها هم چنین نبوده است. چه انسانهایی که بشکل قبیله با قبایل دیگر در ارتباط بوده اند و چه شهروندانی که امروز با همدیگر در ارتباط هستند، مجبور بودند، یا نیاز داشتند و نیاز دارند که برای بهتر درک کردن همدیگر از واژه ها یا لغات شبیه به هم استفاده کنند، واژه ها و لغات زبانهای دیگر را وارد زبان خود کنند و زبان خود را از "اصالت" تهی کنند. و گر نه آن مردم در "اصالت" خود منزوی میشدند و زبانشان هم در "اصالت" خود از بین میرفت.

زبان انگلیسی که این همه گسترش پیدا کرده است، هر سال بین ۸۰۰ تا ۱۰۰۰ واژه جدید را در خود میپذیرد و زمان زیادی طول نمیکشد که آن واژه دیگر يك واژه خارجی محسوب نمیشود. آیا آنهایی که از اصالت زبان آذری دفاع میکنند قبول میکنند که سالیانه ۸۰۰ واژه جدید وارد این زبان بشود؟ اگر سالیانه، نه ۸۰۰ بلکه فقط ۱۰۰ واژه وارد زبان آذری شود آیا "اصالت" این زبان از بین نخواهد رفت؟ آیا وارد شدن سالانه مثلا ۱۰۰ واژه جدید از زبانهای دیگر به زبان آذری امر خوبی است یا نه؟ آیا این زبان را گسترش میدهد یا از بین میبرد؟ مطمئن هستم که خواهی گفت این خوب است و عمر این زبان را بیشتر میکند. ولی آیا این در عین حال "اصالت" این زبان را هم از بین نمیبرد؟ واضح است که دیگر "اصالتی" باقی نمیماند.

حالا متوجه میشوی که دفاع از اصالت يك زبان کاری است عبث و عقب مانده. میبینیم که حفظ "اصالت" يك زبان یعنی شروع انقضاء آن زبان.

آنهایی که سنگ دفاع از "اصالت" زبان مادری را به سینه میزنند در واقع تیشه به ریشه خود آن زبان هم میزنند و، بقول معروف، بر شاخ مینشینند و بن میبرند. پس سؤال میشود که این مدافعین "اصالت" زبان مادری چرا این کار را میکنند؟ اینجا دیگر وارد عرصه سیاست میشویم. آنها هم میدانند که دفاع از اصالت زبان امری است نا ممکن. ولی این حرف و این شعار برای آنها کاربرد سیاسی دارد. آنها میتوانند با اینکار برای خود سیاهی لشکر جمع کنند. لشکری که وجه مشخصه سربازانش تعصب و نادانی است. این لشکر را میخواهند چکار کنند؟ از این لشکر میخواهند برای حفظ حکمرانی خود استفاده کنند. آنها میخواهند مردم منتصب به يك زبان را، با دامن زدن به تعصبات زبانی علیه مردم منتصب به يك زبان دیگر تحریک کنند و جنگهای قومی و ملی راه بیاندازند و خود بر مسند قدرت باقی بمانند. همناطور که با دامن زدن به تعصبات مذهبی دست به چنین کارهایی میزنند.

ولی بعد از این بحث ها، لازم میدانم این را هم اضافه کنم که من مخالف یاد گیری زبان مادری نیستم. هر پدر و مادری مسلما به زبانی که به آن مسلط تر است میتواند ارتباط عاطفی محکمتری با فرزند یا فرزندانسان برقرار کنند. و این زبان، معمولا و نه الزاما حتما، زبان مادری است. و این برای بچه هم برقراری ارتباط با والدین و اقوام مادری و پدری اش را راحت تر خواهد کرد. علاوه بر این یاد گیری زبانهای دیگر میتواند قدرت تجزیه و تحلیل و قدرت تفکر بچه را افزایش دهد و او را کمتر در خطر

افتادن در دام تعصبات زبانی قرار دهد. و به همین خاطر هم هست که طرفداران "اصالت" زبان دل خوشی از آموزش زبانهای دیگر به بچه ها ندارند. من طرفدار این هستم که دولت باید یادگیری بزبان مادری را هم در کنار يك زبان اداری کشور در مدارس به اجرا بگذارد. عزیزم امیدوارم توانسته باشم کمکی برای روشن شدن گوشه ای از مسئله زبان و "اصالت" زبان مادری کرده باشم. میبوسمت و برایت روزهای خوش و احساسات خالی از تعصب آرزو میکنم." ۱۵ فوریه ۲۰۱۷

تبریک سال نو

فرارسیدن سال تازه را به همه دوستان و آشنایانم تبریک میگویم. امیدوارم آغاز سال جدید شروع يك امید تازه در قلبهایمان برای خلاصی از این روزگار تار و تلخ و ساختن يك دنیای بهتر و شادتر برای همه انسانها باشد. در این روزها خودرا همچنین در کنار آنهایی احساس میکنم که عزیزانشان را جنایتکاران حاکم بر کشورمان از آنها گرفته اند. امیدوارم سال جدید سال سرنگونی جمهوری اسلامی باشد تا پایان سال آینده را بدون اینها و با یاد عزیزانمان جشن بگیریم. ۱۹ مارس ۲۰۱۷

زنده باد اول مه! زنده باد اتحاد کارگران جهان!

کارگران، این نیروی تولید کننده ثروت جهان، برای بدست آوردن جهان بیش از هر چیز احتیاج به اتحاد دارند. نقطه قدرت کارگران، در مبارزه شان علیه سرمایه داران و استثمارگران، در اتحادشان است و ضعف شان در تفرقه و پراکندگی شان. برای به زیر کشیدن انگل های یک درصدی، که زندگی را بر ۹۹ درصد مردم تباه کرده اند، راهی جز متحد شدن زیر یک شعار واحد نداریم؛ کارگران از هر رنگ و نژادی، از هر زبان و ملتی، از هر جنس و از هر سنی، از هر بخش و از هر شغلی منافع یکسانی دارند. متحد شویم، دست در دست هم دهیم، قوم پرستان و دین پرستان و ملت پرستان را به حال خود بگذاریم. صدایمان را یکی کنیم و رساتر کنیم و آمادگی خود را برای بدست گرفتن مقدرات زندگی مان و ساختن یک دنیای بهتر بنمایش بگذاریم. ۲۵ آوریل ۲۰۱۷

پدیده ای تازه در جامعه ایران

(در حاشیه ترانه خوانی يك زن جوان در انظار عمومی در ارومیه)

این روزها شاهد نمایشات خیابانی، چه بشکل انفرادی و چه بشکل جمعی، در شهرهای مختلف ایران هستیم. تاتر خیابانی، کارناوال رقص و پایکوبی در خیابانها، دست در دست هم راه رفتن پسرها و دخترها، دوچرخه سواری گروهی دخترها و پسرها، رقص دختران در مجامع عمومی و آواز خوانی يك زن جوان در خیابان خیام ارومیه، که کلیپ آن بتازگی در مدیای اجتماعی منتشر شده است، از بروزات این پدیده جدید در جامعه ایران هستند.

زن جوانی که در یکی از خیابانهای ارومیه به همراه يك مرد که سه تار میزند، آوازی میخواند هم به زبان کردی و هم بزبان ترکی. ۱۳ مه ۲۰۱۷

به جوانان در ایران

دوستان گرامی سلام

دوباره ماه ماتم، ماه غم، ماه غصه و عذا شروع شده است. ماهی که مخالفین شادی و آزادی، مخالفین عشق و خوشی تفنگ بدست در کوچه ها و خیابانها رژه میروند تا هر کس را که دهانش میچنبد مورد تهمت و اذیت و آزار قرار دهند. دیدن هر روزه این کثافتها و خدمه جهل و خرافه در مجامع عمومی و جلو مدارس و دانشگاه ها، بخصوص برای شما جوانانی که خواهان يك زندگی شاد و انسانی هستید، سنگین و ناراحت کننده است. ناراحت کننده از این رو که اینها توهین میکنند، بیحرمتی میکنند و شخصیت و غرور انسانی شما جوانها را خرد و لگدمال میکنند.

ولی این رفتارهای وحشیانه مجریان ارتجاع و جهالت قبل از هر چیز نشانه عجز و درماندگی حکومت اسلامی شان در مقابل مبارزات قدرتمند شما جوانان برای دست یابی به شادی، رفاه و آزادی است. صدای زوزه های اینها بارها و بارها بگوش رسیده است. این جانپان و آدمکشان بارها و بارها به عجز و درماندگی خود در مقابل خواستها و تمایلات انسانی شما جوانان برای خلاصی از جهل و خرافه اسلامی اعتراف کرده اند. در نماز جمعه هایشان نالیده اند، بارها نماز وحشت خوانده اند و خدایان و پیامبرانشان را به یاری طلبیده اند.

اینها بار دیگر شمشیرهای شکسته شان را تیز کرده و به جنگ شما آمده اند. ماه رمضان ماه احساس قدرتمندی اینهاست. اینها را باید در همین ماهی که احساس قدرت میکنند به شکست کشانید. پوزه اینها را باید در همین ماه به خاک مالید. این حق شماست که همیشه شاد باشید. این حق شماست که خودآزاری نکنید و بخود گرسنگی ندهید و هر وقت خواستید بخورید و بیاشامید. این حق شماست که لباسهای شاد بپوشید، سر و صورت خود را نپوشانید و با غرور و افتخار از حق و حرمت انسانی خود دفاع کنید.

این جانپان را در راه رسیدن به اهداف فاشیستی شان ناکام بگذارید. در گروه های چند نفری حرکت کنید. هر جا که دیدید کسی زیر توهین و تهدید این گروه های جهل و خرافه قرار گرفته است دسته جمعی از او دفاع کنید و او را از چنگال آن وحشی ها برهانید. اگر کسی از شما بازداشت شد فوراً همدیگر را مطلع کنید و بطور دسته جمعی برای آزادی فوری او اقدام کنید. اخبار مربوطه را به اطلاع ما برسانید تا ما افکار عمومی را در سطح هر چه وسیعتری مطلع کنیم. ۲۷ مه ۲۰۱۷

قاتل و قاتلان آتنا حکومت اسلامی است!

خبر پیدا شدن جنازه دختر بچه هفت ساله ای که مورد تجاوز قرار گرفته بود، جامعه ایران را در شوک و حیرت فرو برده است.

آتنا اصلانی بتایخ ۲۸ خرداد، هنگام بازگشت از پیش پدر دستفروش اش، در پارس آباد مغان ربهوده میشود. جسم و روح ظریف این دختر بچه مورد تجاوز و شکنجه قرار میگیرد و بعد از چند روز به قتل میرسد. روز جمعه ۲۳ تیر ماه، مرد ۴۲ ساله ای به اتهام این قتل و تجاوز از طرف حکومت به

قتل میرسد. فردی که به اتهام این قتل و تجاوز به دار آویخته شد خود شهروند و تربیت شده يك کشور اسلام زده است؛ کشوری که تحت قوانین، معیارها و اخلاقیات گنبدیده و ارتجاعی اسلامی اداره میشود.

طبق قوانین جاری در خیلی از کشورهای پیشرفته جهان و طبق اخلاقیات متداول بین انسانهای متری قرن بیست و یکم، آتنا دختر بچه ای است که باید از دوران بچگی خود لذت ببرد. برای او باید محیطی امن و دور از خشونت فراهم شود. او باید بدون ترس و نگرانی از ربوده شدن و مورد تجاوز قرار گرفتن، در کنار دختران و پسران هم سن خود بازی کند و آموزش ببیند. ولی در کشور اسلام زده ای مثل ایران، در کشوری که قوانین اش نه بر اساس حرمت به انسان و حقوق انسانی بلکه بر اساس آداب و رسوم ۱۴ قرن پیش از این و بر اساس معیارهای اسلامی نوشته شده است، آتنا و دختر بچه هایی مثل او وسایل لذت جنسی مردان تعریف میشوند. کسی که بعنوان متجاوز و قاتل آتنا به دار آویخته شد، خود محصول جامعه ای است که قوانین رسمی و معیارهای اخلاقی اش را از کسی میگیرد که دختران ۸ و ۹ ساله را به عقد خود در میآورد و به پیروان خود آموزش میداده که زنان کشتزار آنها باشند. آری، در چنین جامعه ای هم آتنا قربانی است و هم آن مرد ۴۲ ساله. هم خانواده آتنا و هم خانواده قاتل، هر دو قربانی يك سیستم هستند؛ سیستم اسلامی حاکم و تولیدات اخلاقی این سیستم. ۲۰ جون ۲۰۱۷

عید قربان

(يك صحبت بين فامیلی)

عید چیست که بعضی ها تبریک میگویند؟ عید قربان؟ عید سر بریدن حیوانات زبان بسته در جلو چشمان کودکان؟ عید آشنا کردن کودکان با خشونت؟ به چه چیز این روز باید شاد شد؟ در این روز چه رفتار انسانی تر و مدرن تری به نمایش گذاشته میشود تا بخاطر آن بهم تبریک بگویم؟ آیا اگر بجای استفاده از اصطلاح "عید قربان" به بچه هایتان بگویید که امروز روز کشتن و روز سربریدن گوسفندان است، اشک را در چشمان اغلب این بچه ها مشاهده خواهید کرد؟ و اگر مشاهده کردید، آیا هنوز این روز و این رسم را به آنها تبریک خواهید گفت؟

عزیزان من، این روز از نظر انسانهای قرن ۲۱، از نظر انسانهایی که میخواهند خشونت و خونریزی را از زندگی انسانها حذف کنند، یادآور دوران جهالت است. این روز چیزی برای جشن گرفتن و به آن افتخار کردن ندارد. اگر برخی از شما، طبق عادت، این روز را به هم تبریک میگویید، من در این روز چیزی برای تبریک گفتن ندارم. ولی شادی و سلامتی همه شما را آرزو میکنم. ۱ سپتامبر ۲۰۱۷

آزادی عقیده و بیان

(در جواب به يك دوست)

... عزیز، شما و هر کس دیگری حق دارید به هر چیزی، و تاکید میکنم به هر چیزی، اعتقاد داشته باشید. شما حق دارید اعتقاد داشته باشید که زمین مسطح است، حق دارید اعتقاد داشته باشید که یک موجودی یک روزی با مقداری گل دو تا عروسک درست کرد و بعد با دمیدن نفس خود بر روی آن

عروسک‌ها آنها را جان داد و بدینگونه آدم و حوا آفریده شدند، و این دو وقتی چشم خالق خود را دور دیدند گناهی را مرتکب شدند و خالق شان ناراحت شد و آنها را از درگاه خود در بهشت بیرون انداخت و بدین وسیله زندگی بشر بر روی زمین شروع شد. شما حق دارید، اعتقاد داشته باشید که خالق این آدم موجود دیگری را هم به اسم شیطان خلق کرد و به او ماموریت داد تا آدم را فریب دهد. شما حق دارید اعتقاد داشته باشید که وقتی تعداد آدمها زیاد شد دیگر آن خالق وقت و فرصت این را نداشت که خودش مستقیماً با تک تک مخلوقات خود حرف بزند و آنها را به راه راست هدایت کند و بنابراین هر چند سال به چند سال یکی از این آدمها را مصونیت بخشید و آنها را ماموریت داد تا آنها آدمهای دیگر را به راه راست هدایت کنند.

باور کنید من از این حق شما که به هر چیزی اعتقاد داشته باشید دفاع میکنم. و نه تنها از حق داشتن هر نوع اعتقادی برای شما و یا هر کس دیگری بلکه از حق بیان و تبلیغ این اعتقادات تان دفاع میکنم. و با دفاع از حق شما برای داشتن هر اعتقادی و دفاع از حق بیان و تبلیغ اعتقادات تان، احترام خود را به شما بعنوان یک انسان ادا میکنم. ولی، و باز هم ولی، عزیز من، وقتی اعتقادات شما از شکل اعتقاد خارج میشوند و با صدای بلند بیان میشوند، و نه تنها این بلکه میخواهند به قانونی برای محدود کردن زندگی دیگران تبدیل شوند، من هم به خود حق میدهم که افکار خود را بیان کنم و از شما انتظار داشته باشم که از حق من برای داشتن تفکری خلاف اعتقادات شما و از حق من برای بیان این تفکراتم دفاع کنید. و از این طریق نشان دهید که شما هم به دیگران احترام میگذارید. من، همانطور که به شما حق میدهم که به هر چیزی اعتقاد داشته باشید و اعتقادات خود را بیان کنید، این را هم حق خود میدانم که نوع دیگری فکر کنم و افکار خود را بیان کنم. افکار من و اعتقادات شما میتواند مغایر هم باشد. ولی مغایرت در افکار و اعتقادات و بیان این افکار و اعتقادات به معنی بی احترامی بهمیدگر نیست. اعتقادات مشابه اعتقادات شما هر روز در روزنامه‌ها و رادیو‌ها و تلویزیونها تبلیغ میشوند. البته که آن اعتقادات مغایر تفکرات من است ولی من این را بی احترامی به خود نمیدانم. من به منطق خود و قدرت تفکر خود افتخار میکنم. دارندگان اعتقادات متفاوت هم میتوانند به اعتقادات خود افتخار کنند. بیان افکار و اعتقادات متفاوت میتواند بعنوان بی احترامی به افکار و اعتقادات مخالف تعبیر شود. و قرار نیست و لازم هم نیست که آدمها به اعتقادات همدیگر احترام بگذارند بلکه لازم است انسانها با برسمیت شناختن آزادی همه در داشتن هر فکر و اعتقادی و آزادی آنها در بیان افکارشان، احترام همدیگر را داشته باشند. باز هم برایتان شادی و سلامتی بیشتر آرزو میکنم. ۲ سپتامبر ۲۰۱۷

کارگران قربانی شرایط ناامن محیط کار

محمد جعفری کارگر ۲۸ ساله کارخانه کاغذ سازی "راشا کاسپین" واقع در زنجان، روز دوشنبه ۱۰ مهر ماه، حین کار جان خود را از دست داد. بنا به اخبار منتشره در رسانه‌های خبری، این کارگر که قهرمان ووشو استان زنجان و برنده مسابقات ۲۰۰۵ در ایتالیا هم بود، در حین کار با دستگاه پالپر دچار حادثه شده و بشکل دلخراشی جان خود را از دست میدهد.

این نه اولین قربانی شرایط ناامن محیطهای کار و نه، باوجود جمهوری اسلامی، آخرین آنها خواهد بود. شرایط ناامن محیطهای کار در ایران تحت حاکمیت سرمایه داران اسلامی روزانه جان ده ها انسان را میگیرد و صدها نفر را ناقص العضو میکند و همان تعداد خانواده را داغدار میکند و آنها را با مشکلات

معیشتی دو چندان و سه چندان روبرو میسازد. سیستم بیرحم سرمایه داری، که چرخش بر اساس استثمار نیروی کار و انباشت بازم بیشتر سود و ثروت در دست اقلیت سرمایه دار میچرخد، با هر چرخش خود روزانه جان صدها و هزاران کارگر را میگیرد و هزاران و ده ها هزار کارگر را ناقص العضو میکند و روزگار صدها هزار انسان را بدون تامین مالی به تباهی میکشاند. به این وضعیت باید پایان داده شود. ۴ سپتامبر ۲۰۱۷

”انسان کامل“

امروز وقت ناهار، یکی از همکارانم به شوخی گفت: ”بگی نگی ما همه یه جورایی مشکل داریم و یه جاهایی کم میاریم.“ همه این را بشوخی گرفتند و کسی چیزی نگفت. ولی یکی از همکاران، که همیشه خود را مسیحی دوباره متولد شده معرفی میکند گفت: ”من خودم را کامل میدانم و هیچ مشکلی هم ندارم.“ من هم گفتم: ”اینکه کسی فکر کند کامل است و هیچ مشکلی هم ندارد، خود يك مشکل است و این مشکلی است ناعلاج. ولی کسی که قبول میکند که ممکن است مشکلی داشته باشد، در واقع قدم اول را برای رفع این مشکل برداشته است.“ همه خندیدند ولی این همکارم هم دیگه چیزی نگفت. تا نظر شما چه باشد؟

۱۸ سپتامبر ۲۰۱۷

ابراز احساسات اجازه لازم ندارد

بعد از رفراندم اخیر در کردستان عراق، که مردم به استقلال و تشکیل یک دولت مستقل رای دادند، همانطور که انتظار میرفت، اکثریت مردم کرد زبان در ایران، ترکیه و سوریه از این اتفاق خوشحال شدند. طبعاً من و شما و همه آن آزادی خواهانی که حق مردم کردستان را برای شرکت در یک رفراندم برسمیت میشناختند، و از مشاهده اینکه این اقدام در یک فضای نسبتاً آرام انجام گرفت، خوشحال شدیم. مردم در شهر های مختلف، از جمله سنندج، بانه و سقز، بشکل ”غیرقانونی“ و علیرغم ”اجازه“ مقامات دولتی، به خیابانها آمدند و ابراز احساسات کردند. آنها برای ابراز احساسات خود، چه فردی و یا جمعی، احتیاج به اجازه معاون سیاسی، امنیتی و اجتماعی استاندار آذربایجان غربی نداشتند که اخیراً گفته است: ”هیچ مجوزی برای تجمع در هیچ نقطه استان آذربایجان غربی به مناسبت نتیجه همهپرسی اقلیم کردستان عراق صادر نشده است.“ او اضافه کرده است که ”لیروهای نظامی و انتظامی طبق قانون با هرگونه تجمع غیرقانونی برخورد و مقابله خواهند کرد.“ ولی مردم با نمایشات دسته جمعی در خیابانها نشان دادند که تاریخ مصرف اینگونه تهدیدات دیگر بسر آمده است.

ما از همه مردم آزادیخواه ساکن در آذربایجان و سایر نقاط ایران میخواهیم که حمایت خود را از حق مردم کردستان عراق برای تصمیمگیری درباره آینده خود ابراز دارند و برای عقیم گذاشتن تلاشهای جمهوری اسلامی ایران و سایر دولتهای مرتجع منطقه، مبنی بر انکار حق مسلم این مردم و ایجاد اختلال در تحقق خواست آنها، به هر شکل ممکن اقدام کنند. ۲۷ سپتامبر ۲۰۱۷

عربده کشی لمپن های جمهوری اسلامی علیه مردم کرد زبان

حکومتها و قدرتمداران، علاوه بر اقدامات "قانونی" برای سرکوب اعتراضات مردم و جلوگیری از اتحاد آنها حول خواسته های انسانی و مشترکشان، و برای منحرف کردن افکار عمومی از اصلی ترین عوامل مشقات و سختی های زندگی شان دست به شگردهای "غیرقانونی" هم میزنند. تشکیل احزاب و گروه های فاشیستی نژادپرستانه و ملی و یا گروه های عربده کش طرفدار این یا آن باشگاه ورزشی چنین نقشی را در جامعه بازی میکنند. کپی وطنی این قبیل گروه ها و دستجات در آذربایجان، اینروزها، تحت نامهای مختلف، مثل گرگهای خاکستری و یا حتی تحت نام گروه های ملی مدنی فعالیت میکنند. اینها با شعارهایی چون دفاع از "خاک ترک"، "فرهنگ ترک" و "زبان ترک" مشغول پراکندن احساسات کهنه و ارتجاعی نژادپرستانه و نفرت انگیز علیه مردم فارس زبان و کرد زبان هستند.

مردم آذربایجان خیلی هوشیارتر، مترقی تر و با فرهنگ تر از آن هستند که دنباله رو اینگونه جریانات فاشیستی شوند. جوانان آذربایجان اخلاقیات، ارزشها و رفتارهای اجتماعی خود را نه از قرآن، نه از افکار پوسیده و کهنه بلکه از مترقی ترین افکار بشریت امروز اقتباس میکنند.

فراخوان من به جوانان آذربایجان این است که اجازه ندهید تا توطئه های مستقیم و غیرمستقیم جمهوری اسلامی در منطقه جامه عمل بپوشد و رفتار های کثیف فاشیستی و نژادپرستانه به اسم شما انجام گیرد. اگر عده ای نژادپرست و عربده کش در استادیوم های ورزشی شعارهای شرم آور فاشیستی و نژادپرستانه سر دادند، شما هم شعارهایی که برانزده شماست سر دهید. اگر آنها شعارهایی علیه مردم کرد زبان و یا مردم فارس زبان سر دادند، شما بگویید: "تورک، کورد، فارس بیر اولسون، فاشیستلر یوخ اولسون"، "انسان انسان اولسون، فاشیستلر یوخ اولسون"، "تورک، کورد، فارس بیر اولسون، اسلامی حکومت یوخ اولسون" ۴ اکتبر ۲۰۱۷

"جمعی از ..."

اگر مجاز باشیم که برخی از رفتارهای انسانها را غیر اخلاقی و بی پرنسیپی و یا به اصطلاحی دیگر اپورتونیستی بنامیم، آنوقت نوشتن و حرف زدن، نه بنام خود بلکه، بنام دیگران مسلما یکی از این نوع رفتارها است. سه گروه از آدمها اینگونه رفتار میکنند. یکی آدمهای بدنامی که میترسند که گفتارشان تاثیری برخلاف هدف آنها داشته باشد و عکس العملی متناقض با آنچه که آنها انتظار دارند در جامعه ایجاد کند. دسته دوم کسانی را شامل میشود که شاید نه دلیل و مدرک و نه توان و قدرت استدلال و نه زمان و انرژی لازم برای اثبات گفته خود و اقناع دیگران داشته باشند. و دسته سوم ممکن است بخاطر یا به بهانه ترس از امنیت خود چنین رفتار کنند. در شرایط امروز جامعه ایران دسته اول، اگر نه مسلما ولی عمدتاً، عوامل حکومت اسلامی هستند. دسته دوم، عمدتاً، آدمهای ساده ای هستند که نمیدانند و یا مطمئن نیستند که وسط یک دعوی در حال جریان طرف کدام طرف را باید داشته باشند. ولی دسته سوم آدمهایی را شامل میشود که ممکن است بیش از حد میترسند و یا اینکه نمیدانند چگونه میشود هم حقیقت را گفت و هم امنیت خود را حفظ کرد.

یک نمونه از این نوع رفتارها صدور نامه یا اطلاعیه با امضای "جمعی از . . ." است که نمونه اخیر آن اطلاعیه ای است که به بهانه درگذشت محمد جراحی و با امضای "جمعی از فعالین سیاسی، اجتماعی

و کارگری تبریز" صادر شده است. هدف و تلاش اصلی آن نوشته پوشاندن و خدشه دار کردن این حقیقت است که کارگران برای رهایی از استثمار و ساختن یک دنیای بهتر نیاز به متشکل شدن در یک حزب واحد سیاسی، حزبی کمونیستی کارگری دارند. اگر صادر کنندگان اطلاعیه مورد اشاره کسانی از دسته دوم باشند که در بالا به آنها اشاره شد، در این صورت باید به اینها یاد آوری کرد که الان وقت آن رسیده که موضع خودتان را صراحتاً اعلام کنید و بدون هیچ ابهامی از آن دفاع کنید. منافع کارگران و مردم زحمتکش ایجاب میکند که آنها زیر سیاستها و برنامه های یک حزب کمونیستی متحد و متشکل شوند. شما باید از این حقیقت بی کم و کاست و با صراحت دفاع کنید. اعلام کنید که این نه تنها حق هرکسی است که عضو حزب مورد علاقه اش شود بلکه این یک وظیفه سیاسی هر کارگر مبارز و کمونیستی است که در حزب کمونیست دوره خودش متشکل شود. البته این دوستان خواهند گفت، و چنانکه بعضی جاها گفته اند، که منظور آنها نه مخالفت با متشکل شدن کارگران در یک حزب کارگری بلکه آنها مخالف عضویت کارگران در حزب کمونیست کارگری هستند. در این صورت باید از این دوستان سؤال شود که آیا آنها در حال حاضر در جامعه ایران حزبی را میشناسند دارای برنامه و سیاستهای روشن کمونیستی، حزبی مدافع سرسخت منافع کارگران، حزبی مخالف سرسخت استثمار انسان از انسان، حزبی مخالف جدی و سرسخت هر گونه تبعیض علیه هر بخشی از جامعه، حزبی که مخالف جدی و سرسخت دخالت مذهب در دولت و دخالت مذهب در زندگی خصوصی و اجتماعی انسانها باشد، حزبی مدافع یک سیستم انسانی و یک زندگی مرفه برای همه، حزبی که مدافع جدی و سرسخت حقوق شهروندی برابر برای همه آحاد جامعه فارغ از تعلقات زبانی، فرهنگی، قومی و باورهای مذهبی باشد، حزبی که فعالانه در امر متحد و متشکل کردن کارگران و افشار زحمتکش جامعه دخیل است، حزبی که کادرهایش کمونیست های با سابقه و دارای اعتبار در جامعه هستند، حزبی که در سیاست در ایران فعالانه دخیل باشد و در امر هدایت و رهبری مردم جان به لب رسیده ایران برای سرنگونی جمهوری اسلامی در صف مقدم باشد و . . . و آن حزب کمونیست کارگری ایران نباشد؟ این حزب امروز وجود دارد. (کاش این حزب ۴۰ سال پیش هم وجود داشت تا من و کارگران و جوانان نسل من به آن ملحق میشدیم و سرنوشت جامعه ایران را طور دیگر رقم میزدیم) امروز وظیفه انقلابی هر کارگر مبارز ایجاب میکند که به این حزب ملحق شود و دیگر کارگران و معترضین علیه تبعیضات و نابرابریها و همه آنهایی را که خواهان یک دنیای آزاد و برابر و انسانی هستند به پیوستن به صفوف این حزب فرا بخواند. ۱۱ اکتبر ۲۰۱۷

هویت ملی

پایین یادداشت یکی از دوستان فیسبوکی که نوشته بود: "گر تاکید من بر #زبان-مادریم، هویت ترکیم، منافع ملی شما را به خطر می اندازد، ایراد را نه در من، در منافع ملی ات جست و جو کن." من کامنت زیر را گذاشتم:

... "عزیز، اگر تاکید بر هویت ترکی ات خودت را آزار نمیدهد و خودت ایرادی در آن نمی بینی، دیگران را بی خیال. ولی امیدوارم تلاش من هم برای تکاندن و دور ریختن برچسب های ساختگی، از جمله هویت زبانی، قومی، نژادی و ملی که برای پوشاندن هویت انسانی ما و برای جدا کردن من از تو و برای تفرقه انداختن بین انسانها از آنها استفاده میشود، کسی را نرنجاند." ۱ نوامبر ۲۰۱۷

يك فرق ديگر

امروز وقتی از قطار پیاده میشدم چشمم افتاد به فردی که داشت سوار قطار میشد. من این فرد را قبلاً دیده بودم، و قتیکه او سالها پیش بمدت کوتاهی بعنوان داوطلب در محل کار من کار کرده بود. او در آن دوره تازه تحصیلات دانشگاهی اش را تمام کرده بود و مدتی کار داوطلبانه را راهی برای وارد شدن به بازار کار انتخاب کرده بود. او در رشته خودش باهوش بود و استعداد این را داشت که در بازار پر رقابت کار جایی برای خود دست و پا کند. امروز که او را با کت و شلوار و کراوات دیدم حدس زدم که شغل نسبتاً پر درآمدی برای خودش پیدا کرده است. او، شاید حالا فرق کرده باشد ولی، موقعی که حدود ۱۰ سال پیش او را دیده بودم، تیز هوشی چندانی در درك مسائل نسبتاً پیچیده سیاسی، فلسفی و اجتماعی از خود بروز نداده بود. بنظر میرسید که از آن نوع آدمهایی بود که کاری به کار سیاست و تغییر و تحولات اجتماعی ندارند. بهرحال، دیدن دوباره این فرد فکر مرا برد به اینجا که راستی چه فرق کیفی وجود دارد در زندگی آدمهایی که به وجود خدا اعتقاد دارند و آنهایی که به وجود خدا اعتقاد ندارند. یکهو آدمهاییکه به وجود يك قادر مطلق باور دارند و پرستش این نیرو را افتخار زندگی خود میدانند در ذهنم مثل عروسکهایی ظاهر شدند که هیچ اختیاری از خود ندارند بلکه فقط بازیچه يك نیروی بیرون از خودشان هستند. نیروی کنترل کننده این عروسکها را به هر طرف بچرخاند. آنها هم میچرخند و هیچ احساس و اختیاری برای عدم اطاعت از ارباب خود ندارند. آنها موجودات بی اختیاری هستند که مدتی بازیچه صاحبان و اربابانشان قرار میگیرند و بعد از مدتی بدور انداخته میشوند.

از خود سؤال کردم که خوب این عروسکها واقعا هیچ قدرت مسقلی ندارند و نمیتوانند هیچ رفتار مسقلی از خود داشته باشند، ولی این آدمهایی که به وجود يك نیروی مافوق باور دارند خود دارای نیروی مستقل هم هستند که میتوانند مستقلاً تصمیم بگیرند و منتظر اجازه از آن نیروی مورد باورشان نباشند. به خود گفتم شاید آنها آنطور هم که نشان میدهند نباشند و شاید هم اعتقاد مطلق به آن قدرت مطلق ندارند بلکه دارند با خودشان، با خدایشان و با دیگران دروغ میگویند و دوروئی میکنند. آخر چرا آدمی که میتواند مستقلاً تصمیم بگیرد، مستقلاً حرکت کند و مستقلاً چیزی درست کند خود را مخلوق دست و پا بسته يك نیروی خیالی معرفی میکند و خود را به عروسك این نیروی خیالی تبدیل میکند. آخر چرا این آدمها از خود بیگانه میشوند؟ در همین فکرها بودم که از ایستگاه قطار خارج شدم و به خودم افتخار کردم که توانسته بودم در سنی که هنوز جوان بودم، خود را از خرافات مذهبی برهانم. هیچ کس و هیچ نیروئی را بعنوان تصمیم گیرنده در سرنوشت خود قبول نکنم. حق خودم از زندگی را کمتر از هیچ کس دیگری ندانم. و با قدرتهاییکه میخواستند و میخواهند سرنوشت مرا رقم بزنند وارد جنگ شوم.

و دوباره به این نتیجه رسیدم که خدا ناباوران از زندگی بیشتر لذت میبرند تا خدا باوران.

زندگی لذت بیشتری دارد، وقتی که خودت را کمتر از هیچ نیروی خیالی یا واقعی قلمداد نکنی.

اظہار نظری در يك جمع فامیلی

... عزیزم، من تک تک شما را دوست دارم. آرزو دارم شما را آنطور که قبلاً دیده بودم ببینم. وقتی که عکسهای شما را نگاه میکنم از دیدن چهره های زیبایتان خوشحال میشوم ولی، ولی از اینکه اینقدر پارچه های سیاه و تیره رنگ دور خودتان میپچانید و خود را (امیدوارم گفتن حقیقت کسی را ناراحت نکند) بشکل همان ملا هایی در میاورید که خودت گفتی "گور پدرشان"، غمگین میشوم. من نمیخواهم شما را همشکل و همعقیده با اون نوع آدم ها ببینم.

و نکته دیگری که دوست دارم اشاره کنم این است که این "ملا لار" تیشه به ریشه اسلام نزدند بلکه تیشه به ریشه انسانیت زدند. آنها اسلام را دوباره زنده کردند و این ویروس را چنان پراکندند که خیلی از قربانیانش به مبتلا بودن خود به این ویروس افتخار هم میکنند.

و در مورد اینکه گفته ای "اولاری اوتورون" لازم میدانم بگویم که آنها که اسیر دست ما نیستند که میخواهی و نشان کنیم، بلکه این زندگی ما میلیون ها انسان است که بازیچه دست آنها شده و تا چنین است نباید و نشان کرد. این کثافتها باید از مقام قضاوت و تصمیمگیری در مورد زندگی انسانهای قرن ۲۱ پایین کشیده شوند. ۵ نوامبر ۲۰۱۷

جواب يك کامنت

در جواب به کامنت امید رهایی، که پرسیده است: "چقدر طول خواهد کشید که ما اعلام کنیم که ما مارکسیست سابق، لنینیست سابق یا طرفدار هر ایده قدیمی سابق هستیم؟ چقدر طول خواهد کشید که به پشتمانه آخرین دست آوردهای علمی و فهم امروز مان بگوییم ما همه چیز را زیر سوال خواهیم برد و به چالش خواهیم کشید و در این راه هیچ تعصبی نخواهیم داشت؟! " لازم میدانم اشاره کنم که من میدانم این چقدر طول خواهد کشید، ولی میدانم در چه شرایطی این اتفاق خواهد افتاد. این زمانی اتفاق خواهد افتاد که ما نیازی به "مارکسیست" بودن نداشته باشیم. یعنی زمانیکه نظام سرمایه داری، نظام طبقاتی و نظام کار مزدی برچیده شود، قدرت تولید انسانها نه در جهت تمرکز قدرت و ثروت در دست اقلیت استثمارگر بلکه در جهت رفاه و آسایش عمومی سازمان داده شود و هر فردی به اندازه توان و قدرت خلاقه اش در تولید اجتماعی شرکت کند و هر کس به اندازه نیازش از محصول تولید اجتماعی بهره مند شود.

امیدوارم و آرزو میکنم که این اتفاق زیاد طول نکشد و هرچه زودتر بیافتد. و تا زمانیکه این اتفاق نیافتاده است، ما لازم است خود را مارکسیست بنامیم و نه "مارکسیست سابق". ۲۰ نوامبر ۲۰۱۷

آفت اسلام

اینکه میگوییم جامعه ایران يك جامعه اسلام زده است به این معنی است که اسلام، مثل آفتی که يك درخت را میزند، جامعه ایران را زده است.

همانطور که آفت همزاد درخت و گیاه نیست ولی برای حیات آنها مضر است، اسلام هم همزاد جامعه ایران نیست و برای حیات این جامعه مضر است.

اسلام آفتی است که به جان جامعه ایران افتاده است و باید جامعه ایران را از آفت اسلام پاک کرد. اولین قدم برای نجات جامعه ایران از آفت اسلام سرنگونی حکومت اسلامی و اداره آن جامعه بوسیله يك دولت سکولار است. ۲۴ نوامبر ۲۰۱۷

"تغییر"

بعضا گفته هایی در بین آدمها رد و بدل میشوند که اگر کمی در مورد این گفته ها دقیق شویم متوجه میشویم که زیاد هم درست و علمی نیستند و همینطور عملی هم نیستند. از این قبیل، گفته هایی است که در رابطه با تغییر رفتارهای انسانها در شرایط متفاوت بکار برده میشوند. ظاهرا این حقیقت را که رفتار انسانها تابع و تحت تاثیر شرایط زیست و محیط پیرامونی آنهاست، همه قبول داریم. ولی گاهی دیده میشود که جملات تکراری بین برخی از آدمها مدام رد و بدل میشوند که با کمی دقیق شدن در محتوای این گفتارها متوجه میشویم که تکرار آنها یکنوع چشم پوشی از این حقیقت علمی و گاهی هم بنوعی تمسخر کردن آن است. بعنوان مثال گفته میشود: "بابا فلانی خیلی تغییر کرده، او دیگه اون آدم قبلی نیست"، "فلانی اصلا تغییر نکرده مثل سابق و همانطور که دیده بودی مونده"، "از وقتیکه رفته خارج دیگه همون نیست که دیده بودی"، "از وقتیکه رفته تهران دیگه فراموش کرده که از کجا اومده" و گفته هایی شبیه اینها.

صرف نظر از اینکه گوینده در هر مورد معینی چه منظوری دارد و مخاطبش چه برداشت و تعبیری از آن گفته میکند، آنچه در همه این موارد از نظر دور داشته میشود حق طبیعی فردی است که در موردش قضاوت میشود؛ حق طبیعی فرد برای تغییر در باورها و رفتارهای خود. مثلا اگر فردی در محیط جدید دیگر لباسهای سنتی محل تولدش را نپوشد و مثل آدمهای محل جدید زندگی اش رفتار کند، در موردش گفته میشود که "فلانی دیگر اصل و نصب خود را گم کرده" و گفته هایی از این دست.

این نوع گفته ها و توصیفات در مورد آدمها و تحولاتی که تحت شرایط جدید در رفتار آنها ایجاد میشود از یک فرهنگی ناشی میشود که برخی هم تحت تاثیر چنین فرهنگ و چنین معیارهایی "حفظ خود بشکل سابق" را بعنوان افتخار به دیگران میفروشند. در این آشفته بازار و زیر پوشش این قبیل گفتارهای ظاهرا بدون اشکال، برخی از رفتارها و "فرهنگ"های عقب مانده، تحت عنوان فرهنگ خودی، توجیه میشوند، مورد ستایش قرار میگیرند و گاهی قابل افتخار قلمداد میشوند. و از طرف دیگر برخی از رفتارها و فرهنگهای مدرن، که میشود آنها را ادابت کرد، از آنها آموخت و خود را با این قبیل رفتارهای مترقی تطبیق داد، با انگ و مهر "فرهنگ بیگانه" مورد تمسخر قرار میگیرند. ۲۷ نوامبر ۲۰۱۷

بمناسبت ۲۶ مین سال تشکیل حزب کمونیست کارگری ایران

روز ۱۱ شهریور سال ۱۳۶۲، هنگامیکه همراه يك گردان از پیشمرگان کومه له از منطقه ای در اطراف نقه و پیرانشهر بطرف مناطق شمالی تر کردستان در حرکت بودم، اعلام يك خبر از رادیو صدای انقلاب ایران اشك شوق از چشمانم سرازیر کرد؛ خبر تشکیل حزب کمونیست ایران؛ خبری که برای شنیدن آن بسیاری از کمونیست های هم نسل من بی وقفه تلاش کرده بودند. هنگام اعلام این خبر، من تازه وارد ۲۸ امین سال زندگی ام شده بودم.

جوانان هم نسل من علیه تبعیضات، نابرابری ها، بیعدالتیها و عدم وجود آزادیهای سیاسی و علیه حکومت وقت مبارزه کرده بودند و در این راه از جان و دل مایه گذاشته بودند. تعداد زیادی از این مبارزین بوسیله ساواک، پلیس مخفی حکومت شاه، بازداشت، شکنجه و زندانی و تعدادی هم اعدام شده بودند. جوانان هم نسل من، همراه و گام به گام با دیگر اقشار ستمدیده جامعه، در انقلاب علیه حکومت شاه فعالانه شرکت کردند. ما ضرورت يك حزب سیاسی کمونیست را با گوشت و پوست احساس میکردیم ولی هنوز آن کمونیستهای روشن بین و با جرأتی که تشکیل چنین حزبی را در دستور روز خود قرار دهند و به آن اقدام کنند را در صفوف خود نداشتیم.

انقلابیون هم نسل من، برای متحد کردن مبارزانشان، در گروه ها و سازمانهای کوناگونی گرد آمده بودند. ولی بطور کلی همه متوجه این بودند که اینگونه گرد آمدن و متشکل شدن در اینگونه سازمانها، هر چند زیاد و هر چند بزرگ، هنوز کار ساز نیست. ضرورت تشکیل يك حزب کمونیست دانش و باور عمومی در میان تقریباً همه اعضا این گروه ها و سازمانها بود. ولی تصویر از کم و کیف چنین حزبی هنوز يك دانش گسترده در میان این اکتیویستها نبود. نا روشنی ها و سردرگمی های زیادی در مورد چگونگی تشکیل يك حزب کمونیست وجود داشت. برخی فکر میکردند که اگر سازمانهای موجود بزرگتر بشوند میتوانند نقش يك حزب کمونیست را بازی کنند. بعضی ها فکر میکردند که اگر این سازمانها، که در مورد خیلی از مسائل آن دوره مواضع متفاوتی هم داشتند، به هم بپیوندند، میتوانند خود را يك حزب بنامند.

ما انقلاب کردیم ولی بدون ابزار لازم برای رهبری و به پیروزی رساندن آن؛ بدون وجود یک حزب کمونیست روشن بین، دارای یک برنامه روشن؛ حزبی که تامین فوری آزادیهای بی قید و شرط سیاسی، تامین مسکن و بهداشت مناسب برای همه، برقراری آموزش و تحصیل مجانی برای همه و در تمام سطوح، بر پرچمش حك شده باشد. و در غیاب چنین حزبی بود که انقلاب عظیم نسل من به راه دیگری کشیده شد. برای انقلاب بی رهبر، رهبر تراشیده شد، ارتجاع اسلامی از گور بیرون کشیده شد. خمینی، رهبر این ارتجاع، از تبعیدگاه اش در نجف به پاریس آورده شد و زیر نور افکن های بنگاههای خبری دولت های قدرتمند بورژوازی جهان و خبرگزاری های نان بنرخ روز خوری چون بی بی سی به عنوان "رهبر انقلاب اسلامی ایران" آموزش داده شد تا انقلابی را که حرکتی برای آزادی و عدالت و حرمت انسانی بود، بشکست بکشاند. طی يك مهندسی اجتماعی، جریان اسلامی به کمک نیروهایی که تا قبل از آن زیر بغل رژیم شاه را گرفته بودند به جلوی صحنه انقلاب ۵۷ کشیده شد و يك حکومت اسلامی در آن جامعه شکل گرفت.

حکومت تازه بقدرت رسیده اسلامی حملات خود را برای بشکست کشاندن کامل انقلاب، از حمله به ضعیفترین حلقه ها شروع کرد. مزدوران و لمپن های اسلامی، با سردادن شعار هائی چون "مرگ بر

آمریکا و مرگ بر امپریالیسم" و با در دست داشتن قمه و چاقو و زنجیر، به صفوف ده ها هزاران نفره زنانی که در ۸ مارس در خیابانهای تهران شعار میدادند "ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم"، بطور وحشیانه حمله کردند. به صفوف کارگران بیکار، که خواهان کار یا بیمه بیکاری بودند، خون پاشیدند. رهبر این حکومت اعلام کرد که "اقتصاد زیربنای خر است." کمونیست ها در کارخانه ها و دانشگاه ها مورد هجوم وحشیانه قرار گرفته و تعداد زیادی از آنها بازداشت و شکنجه و اعدام شدند. ولی مردمی که علیه رژیم سلطنتی قیام کرده بودند براحتی نمیخواستند به خانه هایشان برگردند. آنها خواهان تحقق خواستهایشان بودند. در مخالفت با دستورات و قوانین حکومت تازه بقدرت رسیده اسلامی، تجمعات اعتراضی زیادی در محلات کار و در خیابانها و دانشگاه ها ادامه پیدا کرد. ولی این تظاهراتها و اعتراضات پراکنده و جدا از هم بودند و عوامل رژیم نمیتوانستند براحتی آنها را سرکوب کنند. لزوم وجود يك حزب کمونیست که بتواند این اعتراضات را به هم وصل کند و هدایت کند عمیقا احساس میشد. در چنین شرایطی در بین چپها و کمونیستها نظرات مختلفی در مورد ماهیت رژیم تازه بقدرت رسیده شکل گرفت. در خیلی از سازمانهای چپ انشعاباتی ایجاد شد. برخی از چپها به خواستهایشان، که همانا رفتن حکومت شاه بود، رسیده بودند و برخی فریب شعارهای ضد امپریالیستی رژیم اسلامی را خورده و از آن حمایت میکردند و برخی نیز سرگیچه گرفته بودند. در چنین شرایطی بحثها و نظراتی که از طرف يك سازمان نسبتا کوچک مطرح میشد افق تازه ای از مبارزه کمونیستی را در بین چپها شکل میداد. این سازمان، که اولین بیانیه اش را با عنوان "انقلاب ایران و نقش پرولتاریا" در آذر ماه سال ۱۳۵۷ و با امضای منصور حکمت و حمید تقوایی منتشر کرده بود، با نشر مقالات متعددی چون "اسطوره بورژوازی ملی و مترقی"، "جبهه های اصلی نبرد طبقاتی در شرایط کنونی"، "جنگ، تئوری و تئوری جنگ"، "سه منبع و سه جزء سوسیالیسم خلقی ایران" دید سیاسی متفاوتی را در بین کمونیستهای هم نسل من رواج داده بود. معلوم بود که نظریه پردازان و رهبران این سازمان، که دیگر کوچک نبود، کمونیستهایی هستند که بطور جدی و با برنامه برای تشکیل يك حزب کمونیست در آن جامعه تلاش میکنند.

من که از سن نوجوانی همیشه علیه نابرابری و خرافات جنگیده بودم، در دوران دانشجویی با افکار چپ و مارکسیستی آشنا شده بودم، در تظاهرات های دانشجویی شرکت کرده بودم، بوسیله پلیس "ضد شورش" بازداشت و بوسیله ساواک شکنجه و به حکم "دادگاه" زندانی شده بودم، در راه پیمایی های خیابانی علیه رژیم شاه در شهر های تبریز، ارومیه و سلماس شرکت کرده بودم، زمانیکه خمینی بعنوان رهبر انقلاب معرفی شد علیه خطر بقدرت رسیدن ارتجاع اسلامی اعلامیه نوشته بودم، خیلی جاها، در همان تظاهراتهای خیابانی علیه رژیم شاه، در مقابل رفتارهای خشن و جنایتکارانه اسلامیتها ایستاده بودم، در خلع سلاح پادگان تبریز و سازماندهی اعتراضات و تظاهراتهای خیابانی علیه حکومت تازه بقدرت رسیده اسلامی شرکت کرده بودم، در سازماندهی تظاهرات و راهپیمایی اولین اول مه بعد از قیام در تبریز شرکت کرده و با اسلامیتهایی که با سد بستن در میدان ساعت قصد داشتند برنامه تدارک دیده شده بوسیله کارگران کمونیست را بر هم بزنند و صفوف کارگران را برای شنیدن سخنرانی عبدالکریم سروش بطرف دانشگاه "هدایت" کنند، درگیر شده بودم، و در همه این دوره ها ضرورت وجود يك حزب کمونیست را احساس کرده بودم و منی که برای تشکیل چنین حزبی تلاش کرده و وقت و انرژی گذاشته بودم، طبیعی بود که با شنیدن این خبر اشک شوق از چشمانم فرو ریزد. (من، تقریبا دو سال قبل از تشکیل حزب، بخاطر مشکلات امنیتی به صفوف پیشمرگان کومه له در کردستان پیوسته بودم.)

حزب کمونیست ایران، در طول ۹ سالی که عمدتاً تحت هدایت نظریات و نوشته های منصور حکمت بود، تاریخچه درخشانی را پشت سر گذاشت.

در سال ۱۳۷۰ در این حزب انشعاب رخ داد و همان سال، تحت رهبری منصور حکمت، حزب کمونیست کارگری ایران تشکیل شد. در اطلاعیه اعلام موجودیت حزب کمونیست کارگری، که بتاريخ ۹ آذر همان سال صادر شد، حزب کمونیست کارگری يك حزب انترناسیونالیستی معرفی شد و در ایران، مبارزه برای "تبدیل طبقه کارگر به یک نیروی ققدرتمند اجتماعی و سیاسی، استقرار حکومت کارگری و تحقق برنامه اقتصادی و سیاسی سوسیالیسم کارگری" را در دستور گذاشت. با اعلام موجودیت حزب کمونیست کارگری تعداد زیادی از کمونیست هایی که تا آن زمان در صفوف حزب کمونیست ایران فعالیت کرده بودند، از جمله، خود من، به صفوف حزب کمونیست کارگری پیوستند.

اولین کنگره حزب کمونیست کارگری در تیر ماه سال ۱۳۷۳ برگزار شد. شرکت کنندگان در این کنگره آدمهای جدیدی نبودند. آنها همانهایی بودند که انقلاب ۵۷ را تجربه کرده بودند، از نقاط ضعف و قدرت انقلاب عظیمی که به کجراه کشیده شد، درس ها آموخته و فعالیت حزبی را سالها تجربه کرده بودند. اما آنچه که تازه بود آن اوضاع و شرایط سیاسی و اقتصادی جهانی و آن اولویتهایی بود که این حزب در دستور کارش گذاشت و عرصه های نبردی که برای خود تعریف کرد. این کنگره پیش نویس برنامه حزب را تصویب کرد. متن نهایی برنامه در پلنوم دوم کمیته مرکزی در آبان ماه همانسال بتصویب رسید. این برنامه بعداً به اسم یک دنیای بهتر و بشکل کتاب منتشر شد. حزب کمونیست کارگری بسرعت رشد کرد و به یک حزب محبوب و با نفوذ در میان کارگران و مردم زحمتکش و به تنگ آمده از جهنم جمهوری اسلامی تبدیل شد. حزب کمونیست کارگری توانست کمونیسم را در عرصه سیاست در ایران نمایندگی کند. این حزب توانست صدای اعتراض کارگران و صدای اعتراض زنان ایران را در عرصه بین المللی منعکس و نمایندگی کند و در متحد کردن و بهم پیوستن رهبران جنبش کارگری و فعالین سایر جنبشهای آزادیخواهانه و حق طلبانه نقش مهمی بازی کند.

با درگذشت منصور حکمت در ۱۳ تیر ماه ۱۳۸۱، جنبش کمونیسم کارگری بزرگترین مغز متفکر خود را از دست داد و حزب کمونیست کارگری ضربه سختی را متحمل شد. بدنبال آن حزب دچار انشعاب شد. ولی، با وجود ضربه سنگینی که متوجه اش شده بود، حزب کمونیست کارگری توانست با سر و سامان دادن به نیروهای موجودش و بازسازی ارگانهایش به فعالیت های روتین خود ادامه دهد. این حزب در حال حاضر با برنامه های تلویزیونی ۲۴ ساعته تبلیغات قدرتمندی را در جهت افشای جنایت های جمهوری اسلامی و گسترش فرهنگ اجتماعی و سیاسی مدرن پیش میبرد. همچنین از طریق این برنامه های تلویزیونی و استفاده وسیع از مدیای اجتماعی، این حزب نقش موثری در معرفی چهره ها و رهبران جنبش کارگری و سایر جنبشهای مترقی و آزادیخواهانه، هدایت سیاسی این جنبشها و متحد کردن فعالین و رهبران این جنبشها بازی میکند.

کادرهای حزب کمونیست کارگری امروز در عرصه های مبارزاتی مختلف، در جنبش کارگری و سایر جنبشهای مترقی اجتماعی چهره های شناخته شده و قابل احترامی هستند. حزب کمونیست کارگری امروز به امید کارگران و دیگر اقشار مردم منزجر از جمهوری اسلامی تبدیل شده است.

حزب کمونیست کارگری ایران در اطلاعیه اعلام موجودیت اش کارگران کمونیست و مبارزان راه سوسیالیسم کارگری را به پیوستن به صفوف خود فراخوانده بود. این حزب امروز همه کارگران و همه

آزادخواهان و برابری طلبان و همه آنهایی که مخالف هر گونه تبعیض، نابرابری و بی عدالتی در جامعه هستند را به پیوستن به صفوف خود فرا میخواند. به این حزب بپیوندید. ۳۰ نوامبر ۲۰۱۷

در ادامه يك کامنت در فیسبوک

چندی پیش، یکی از دوستان فیسبوکی دوجمله زیر را بشکل يك بنر و بطور برجسته در صفحه فیسبوک خود قرار داده بود:

"یک غیبت تاریخی بزرگ سرتاپای جنبش چپ را فراگرفته است، تمام ادبیات و راه‌های کاشته شده‌اش را دولتها و جریان‌ات راست درو کردند!"

زیر این بنر دوستان مختلفی کامنت گذاشته بودند که برخی از آنها چنین بودند:

"دقیقا"

"بنتر از همه اینکه طبه کارگر او را نمی‌شناسد. هیچ جا نیست. حضور ندارد، جامعه او را نمی‌شناسد. ادبیاتش در میان مردم نیست. اگر چند دهه گذشته نیروی سوم بود، الان به طور کلی غایب است. البته پوست انداخته و الان در این تند پیچ نیست که تعیین تکلیف کند، البته که يك سرکوب خونین او را از پا انداخت و رمقی برایش نگذاشت. البته که انشعابات پی در پی او را زمینگیر کرد با این حال طرفداران و فعالینی هم در جامعه دارد. اما با تمام این البته‌ها و اما و اگرها، در اتمسفر جامعه لمس نمیشود."

"کاملا و صد در صد قبول دارم"

"متأسفانه این طور است. درد بسیار کشنده‌ای است. اکثریت جامعه زیر منگنه نظام سرمایه داری قرار گرفته و ما به فرقه‌گرایی مشغولیم."

"آنچه را که چپ‌ها طی چندین سال پیش بذرش را ریختند، دولتها و جریان‌ات راست جامعه درو کردند. خودشان را صاحب تمام این دست‌آوردها می‌دانند. در مورد سندیکا و اتحادیه هم به همین ترتیب است. تا زمانی که وضع به همین منوال باشد، نباید از جامعه انتظار چراغ سبز نشان دادن داشت. چپ با تمام ویژگی‌هایش تا زمانی که نتواند پوسته سفتی که دورش را گرفته بشکاند، نه تنها نیروی جدی نخواهد بود، بلکه در حد قربانی باقی خواهد ماند. منظور از چپ تمام گرایش‌های سوسیالیستی، کمونیستی، آنارشستی و ضد سرمایه دارانه است."

"چپ امروز نه تنها ادبیات و شعارها و نمادهایش در فرهنگ عمومی جایی ندارد بلکه در سطح الیت‌ها و آیگون‌ها هم نتوانسته نظر‌ها را جلب کند. چپ امروز پشت درهای بسته برای خودش جلسه و کنفرانس و کنگره و ادبیات تولید میکند، خودش می‌خواند و به ارگاسم می‌رسد."

"غایبی بزرگ و با پراکندگی بسیار و فرقه‌های اینتلولوژیکش وافقهای ناروشن ... در دوره‌ای تاریک از تاریخ قرار داریم و دوره‌ای که زخم سرکوب و تبعید و شکست همچنان مارا به نزدیکی پرتگاه میراند... باید کاری کرد، باید دست‌همدیگر و حمایت و همبستگی همه دلسوزان و فعالان جنبش چپ

وکارگری و سوسیالیستی را بفشاریم و تلاش کنیم به این دوره سخت با تدبیر و همبستگی و رفاقت پایان دهیم"

"دقیقاً . . . جان، دردمشترک همه دلسوزان مردم زحمتکش و تحقیر شده را نوشتی. ما هم مرتب می نویسیم که بیابید همگی دست در دست هم بگذاریم و کاری، کارستانی راه بیندازیم تا دیر نشده است! اما متأسفانه فریاد های ما راه بجایی نمی بر."

من بعد از خواندن کامنت آخر دوست صاحب صفحه، که گفته بود: "چپ امروز پشت درهای بسته برای خودش جلسه و کنفرانس و کنگره و ادبیات تولید می کند، خودش می خواند و به ارگاسم می رسد"، برایش نوشتم: "آقای ... شما طوری حرف میزنید که بنظر میرسد از تصویری که میدی خودت هم خوشحالی. چنین است؟"

ایشان در جواب من يك سوال مطرح کردند: "بنظر شما چنین است جلیل جان؟ اگر برداشت شما این است من حرفی ندارم."

من در جواب ایشان اضافه کردم: "آیا این گفته که "چپ امروز پشت درهای بسته برای خودش جلسه و کنفرانس و کنگره و ادبیات تولید می کند، خودش می خواند و به ارگاسم می رسد" توصیف مناسبی از چپ است؟ آیا این برخوردی از بالا و تحقیر امیز و ضد کمونیستی نیست؟ بنظر من هست. چپ درست است که در مرکز جامعه نیست ولی چنین توصیفی از چپ که خودش مینویسد و خودش میخواند و به ارگاسم میرسد، نه واقعی است و نه صمیمانه. آیا این يك توصیف مالخولیایی از چپها نیست؟ بنظر من هست."

ایشان گفتند: "هر طور که دوست دارید برداشت کنید و نقد خود را بنویسید من نقد و نظر خودم را نوشتم و در این شرایط بررسی کردم اگر شما مخالفی نظر خودت را بنویس و در معرض دید مخاطبین این صفحه قرار بدهید که آنها قضاوت کنند و نظر دهند." (خط زیر این جملات از من است)

بهمین خاطر من تصمیم گرفتم، در يك نوشته جداگانه و بطور نسبتاً مفصل و تا آنجا که لازم میدانم، به برخی نکاتی که در این کامنتها مطرح شده جواب بدهم و آنرا، بقول این دوستم، در معرض دید مخاطبین قرار بدهم که آنها قضاوت کنند و نظر بدهند.

ولی دوست دارم بحث خود را از جواب به کامنت یکی از این دوستان، که به کامنت من هم اشاره کرده بود، شروع کنم. این دوست نوشته بود: "انصافن من در نوشته ی اول . . . خوشحالی او از اوضاعی که او به تصویر کشید را ندیدم. بلکه احساس یک آدم کمونیستی را دیدم که در جوانی با هزاران امید و آرزو پا به این عرصه گذاشته و اکنون خسته از اشتباهات مدام، نظاره گر تکرار همان اشتباهاتی است که بعضاً جزو افتخارات محسوب میشود. کم نیستند از این نوع انسانهای شریف و انقلابی که قلبشان با آرمان سوسیالیسم میطپد. یکی از بیماری های کودکی چپ، که میشود گفت نوعی مشکل فرهنگی نیز هست، و آن به رسمیت نشناختن تفاوتهاست. هرکی خود را کمونیست میداند باید مثل من باشد وگرنه متروود است. این روش غلط محصول تولیدات سرمایه داری است که ما با استفاده از آن به عنوان یک آفت داریم خود را از درون نابود میکنیم. پیش این چپ انگار خلوص ایدئولوژیکی از حرمت انسانی مهمتر است."

دوستان عزیز، مساله نه زیر سوال بردن "حرمت انسانی" کسی است، نه انکار "تفاوتها" و نه "متروود" کردن کسی. بلکه مساله و سؤال اینجاست که این انسانهای چپ، کمونیست و سوسیالیست خود را کجای جامعه موجود میبینند و چه نقشی میخواهند ایفا کنند. آیا آنها خود را بخشی از این "تحقیر شدگان"، بخشی از این "استثمار شوندهگان"، بخشی از این "محروم شدگان" و بخشی از "کسانیکه صدایشان بجایی نمیرسد" محسوب میکنند؟ یا اینکه خود را جدا از آنها ولی "دلسوز" این مردم میدانند؟ اگر آنها خود را بخشی از این مردم میدانند، انتظار بر این است که استین بالا بزنند، برای رهایی خود و هم طبقه ای های خود از این وضعیت راه حل نشان بدهند و در صفوف جاری مبارزه برای رهایی از این وضعیت فعالانه شرکت کنند. ولی اگر آنها خود را نه بخشی از این مردم، بلکه خود را فقط "دلسوز" این مردم میدانند، من میتوانم از داخل این مردم با صدای بلند اعلام کنم که ما بیشتر از آنکه به دلسوز احتیاج داشته باشیم به فعالین در میدان، به نویسندگان و سخنگویان علیه وضع موجود، به سازماندهندگان و متشکل کنندگان مبارزه برای رهایی از این وضعیت نیاز داریم.

من قبول دارم که همه این دوستان آدمهای صادقی هستند ولی صداقت در روابط و اشتراك منافع معنی میدهد. صداقت خارج از روابط بی معنی میشود. این ادما حتما در روابط خودشان، روابط پیرامونی شان صادق هستند. ولی، معیارهای ارزیابی صداقت در مبارزه طبقاتی با معیارهای صداقت در روابط شخصی فرق میکند. بقول لنین، صداقت گاهی میتواند آدم را به جهنم هم ببرد. این آدمها دوستان خوبی هستند ولی باید دید، بقول برشت، آیا آنها با آدمهای خوب هم دوستی میکنند. در مبارزه طبقه کارگر و مردم محروم و ستمدیده برای رهایی و پایان دادن به این شرایط نابرابر، توهین آمیز، تحقیر آمیز، ستمگرانه و غیر انسانی، صداقت و دلسوزی تنها با شرکت عملی در این مبارزه و گرفتن حد اقل گوشه کوچکی از کار عظیمی که ما باید برای رهایی از این وضعیت و ساختن دنیایی لایق انسان انجام دهیم، مفهوم پیدا میکند. در این میدان نمشود از دلسوزی و صداقت سخن گفت و مدال صداقت را به سینه زد ولی به تلاشها و اقداماتی که سازماندهان، فعالین و دست اندرکاران این مبارزه انجام داده اند و در حال انجام دادن هستند، خندید و آنها را مورد تمسخر قرار داد.

حالا برگردیم و نظری بیاندازیم به بنر اون دوست فیسبوکی من و کامنتهایی که، با طمطراق خاصی، زیر آن بنر نوشته شده بود. "کالبد شکافی" این دو جمله و کامنتهایی که زیر این دو جمله گذاشته شده بودند از این نظر برای من مهم است که شبیه این گفته ها، اگر به این دوستان برنخورد، هر روز از طرف سخنگویان بورژوازی بطرف کمونیستها و هر کس که ادعای آزادیخواهی و برابری طلبی میکنند، پرتاب میشود... (من فرصت تکمیل این بحث را نداشتم و امروز آنرا بطور ناتمام منتشر میکنم)

۱۲ دسامبر ۲۰۱۷

اذیت و آزار شهروندان ممنوع!

عوامل جمهوری اسلامی اخیرا باز هم شروع کرده اند به اذیت و آزار شهروندان وابسته به دین بهایی. در تبریز محل کسب و کار ۹ شهروند بهایی طی هفته های اخیر از سوی ماموران اداره اماکن عمومی استان آذربایجان شرقی پلمب شده است. اسامی شهروندانی که محل کسب و کارشان از طرف ماموران

جمهوری اسلامی پلمب شده است عبارتند از: بهمن معجزاتی، خیرالله بخشی، پرهام صابری، تورج میثاقی، انیس حکمران، شهریار خداینه، کامبیز میثاقی، نادر نورمحمدی، پیام ظفریاب.

این رفتار عوامل جمهوری اسلامی با شهروندان بهایی چیزی جز مردم آزاری، تجاوز به حقوق شهروندان و توهین به کل جامعه نیست. این فاشیسم اسلامی است؛ فاشیسمی که روزی مردم باورمند به بهائیت را، روزی مردم باورمند به زرتشت و روزهای دیگر مردمی که به هیچ دینی باور ندارند را مورد اذیت و آزار قرار میدهد و آنها را از ابتدایی ترین حقوق شهروندی محرومشان میکند. اسم حکومتی را که احکام و قوانین اش را از باورهای ۱۴۰۰ سال پیش استخراج میکند و میخواهد آنها را بزور بر مردم تحمیل کند جز فاشیست مذهبی چیز دیگری نمیتوان گذاشت.

ولی علیرغم تمام تلاشهای جمهوری اسلامی، جامعه ایران اسلامی بشو نیست. زوزه های مرگ این هیولا از هر طرف بگوش میرسد. نسل امروز بار دیگر بپا خواهد خواست و جامعه ایران را از این برزخ عبور خواهد داد.

انتظار از مردم تبریز این است که ضمن نشان دادن احساس همدردی با این شهروندان بهایی، به رفتار ضد انسانی مسئولین اداره اماکن استان اعتراض کنند و در دفاع از حق شهروندی متساوی الحقوق برای شهروندان بهایی، خواهان برداشته شدن پلمب از محل کسب و کار این شهروندان شوند.

۱۷ دسامبر ۲۰۱۷

کور رنگی

اصطلاح کور رنگی در طب در مورد نوعی ناتوانی در تشخیص رنگها بکار برده میشود. این ناتوانی در بین مردها تقریباً ۸ درصد و در بین زنها نیم درصد است.

شاید بتوان از این اصطلاح در عرصه سیاست و علوم اجتماعی هم استفاده کرد. بنابراین کور رنگی در عرصه سیاست و دیدگاه های اجتماعی به آن نوع نگرشی گفته میشود که همه چیز را یا سیاه سیاه مبیند و توصیف میکند یا سفید سفید. در این دیدگاه، آدمها یا پاک پاک هستند یا کثیف کثیف، یا بیگناه بیگناه هستند یا خود شیطان، یا با ما هستند یا بر ما، یا دوست هستند یا دشمن، یا با من هستند یا بر من.

این نگرش وقتی در مورد فعل و انفعالات اجتماعی اظهار نظر میکند، آنها را از پیش برنامه ریزی شده و یا یکنوع توطئه قلمداد میکند. در این نوع نگرش نتیجه همه پدیده ها از پیش معلوم است و دگرگونیهای اجتماعی یا بوسیله نیروهای نیک و خیر طرح ریزی و هدایت میشوند یا بوسیله نیروهای شرور و شیطانی.

در فرهنگ ایرانی، به نمایندگان انسانی این نگرش دائی جان ناپلئونی هم گفته میشود.

۱۹ ژانویه ۲۰۱۸

جواب به سئوالات نشریه سهند

س: بنظر شما چرا مردم به خیابانها ریختند و با شعارهای تند علیه رژیم اعتراض کردند؟

ج: در کشوری که حد اقل دستمزد و حقوق کارگران یک چهارم زیر خط فقر است و این حقوق ها نیز ماه ها پرداخت نمیشود، در کشوری که حقوق زنان در قوانین نصف مردان است، در کشوری که نان آور اغلب خانواده ها باید برای تامین حداقل مایحتاج زندگی چند شیفته کار کنند، در کشوری که جوانانش هیچ امیدی برای آینده خود ندارند، در کشوری که حاکمین و اداره کنندگانش ثروت آن جامعه را آشکارا میدزدند و میچاپند و هرگونه اعتراضی را با انگ ضد امنیتی سرکوب میکنند، انتظار اینکه مردم این جامعه در هر فرصتی به خیابانها سرازیر شوند و برای بزیر کشیدن مصببین این وضعیت قیام کنند، طبیعی ترین انتظار است. ایران چنین کشوری است و مردمانش در چنین شرایطی زندگی میکنند و بهمین خاطر مردم این کشور به خیابانها ریختند و علیه سیستم حاکم دست به اعتراض زدند.

س: مردم در این اعتراضات چه شعارهایی را مطرح کردند و منظورشان از این شعارها مطرح کردن کدام خواستها بود؟

ج: شعارهایی که در این تظاهراتها مطرح شدند عمدتا متمرکز بودند بر محکوم کردن و بزیر کشیدن مسببین این شرایط، یعنی سران حکومت و قوانین اش. "مرگ بر جمهوری اسلامی"، "مرگ بر خامنه ای"، "حکومت اسلامی نمیخواهیم"، "حکومت ضد زن نمیخواهیم" و "زندانی سیاسی آزاد باید گردد" از جمله شعارهایی بودند که در این اعتراضات مطرح شدند. خواست مردم برقراری یک جامعه آزاد، برابر و انسانی است؛ جامعه ای که قوانین اش برابری کامل زن و مرد را در همه عرصه های اجتماعی اعلام کند، استثمار انسان از انسان را منع کند، برابری کامل شهروندی را حق تمام آحاد جامعه اعلام کند، داشتن یک زندگی مرفه طبق استانداردهای بین المللی را برای همه تامین و تضمین کند، دین را امری خصوصی و آنرا جدا از دولت اعلام کند، تامین مسکن و بهداشت مناسب و آموزش مجانی در همه سطوح برای همه شهروندان را وظیفه دولت اعلام کند؛ جامعه ای که در آن کار مناسب با حداقل دستمزدی برابر با حقوق نمایندگان مجلس برای همه افراد آماده به کار و بیمه بیکاری مکفی برای همه بیکاران تامین شود؛ و بطور، خلاصه جامعه ای که نه بوسیله یک عده مفت خور و انگل و میلیاردر بلکه با دخالت مستقیم همه شهروندان اش اداره شود.

س: معترضین به حکومت از کدام طبقات و بخشهای اجتماعی بودند؟

ج: شرکت کنندگان در اعتراضات اخیر، بطور کلی از بخشهای مختلف طبقه کارگر بودند. این را هم تحلیلا و هم تحقیقا میتوان اثبات کرد. اغراق نیست اگر بگوئیم که در جامعه امروز ایران ۹۰ درصد مردم نه از طریق خرید و استثمار نیروی کار، بلکه از طریق فروش نیروی کارشان گذران زندگی میکنند. این بخش از مردم این جامعه مدام زیر ستم بوده اند. از ستم اقتصادی گرفته تا ستم جنسی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، زبانی سهم این بخش از جامعه بوده است؛ دستمزدش خورده شده، هر وقت اعتراض کرده شلاقش زدند و از کار اخراجش کردند، بچه اش از تحصیل محروم شد، هر وقت خواست شهروند متساوی الحقوق به حساب آید رویش اسید پاشیده شد، مریض اش از بیمارستان بیرون انداخته شد، برای گذران زندگی و بخاطر لقمه نانی مجبور به کلیه فروشی و تن فروشی اش کردند؛ بخشی که هیچ وقت هیچ نفعی در ادامه حیات رژیم جمهوری اسلامی در آن کشور نداشته است. طبیعی است که

این بخش جامعه در هر فرصتی به خیابانها بریزند و خواهان سرنگونی حکومتی شوند که مسبب و تشدید کننده چنین شرایطی بوده است. و تحقیقا هم، همه شاهد بودیم که کارگران شاغل، کارگران بیکار، زنان، پرستاران، معلمین، جوانان و دانشجویان آن بخشهایی از جامعه بودند که به خیابانها ریختند.

س: در بیش از ۱۰۰ شهر ایران و از جمله در شهرهای آذربایجان، مردم به کلیت رژیم اعتراض کردند. به نظر شما شرکت مردم شهرهای آذربایجان در این اعتراضات چگونه بود؟

ج: مردم در شهرهای مختلف آذربایجان با راه پیمائی و سر دادن شعارهای سرنگونی طلبانه، از جمله "حسین، حسین شعارشان - تجاوز افتخارشان" در اردبیل، "نترسید، نترسید - ما همه با هم هستیم"، در خوی "میمیریم، میمیریم - ایران را پس میگیریم" و "ملت گدائی میکند - آقا خدائی میکند" در ارومیه و "مرگ بر دیکتاتور" در مراغه نشان دادند که درد آنها با درد مردم سراسر ایران یکی است و راه برون رفت از این وضعیت ایجاد صف متحدانه همه مردم برای خلاص شدن از شر جمهوری اسلامی است.

س: برخورد ناسیونالیستهای ترک به این اعتراضات چگونه بود؟

ج: تا آنجا که به ناسیونالیستها، و در اینجا به ناسیونالیست های آذری، برمیگردد، آنها طرفدار چنین اعتراضاتی نیستند. آنها طرفدار چنان اعتراضات و نمایشاتی هستند که هدفش نه زیر ضرب گرفتن علل و عوامل اصلی و واقعی نارضایتی مردم از شرایط زندگی شان، بلکه مخدوش کردن و پوشاندن این عوامل باشد. هدفشان، نه علیه استثمار، نه علیه از بین بردن و یا محدود کردن بورژوازی، بلکه کسب قدرت بیشتر به بورژوازی خودی باشد. آنها نه جمهوری اسلامی را، بلکه مردمی که بزبانهای دیگر تکلم میکنند را دشمن مردم آذری زبان معرفی میکنند. نقش و تلاش ناسیونالیست های آذری در تظاهرات های اخیر و اعتراضات جاری عبارت بود از تشویق مردم برای شرکت نکردن در اعتراضات سراسری، انداختن شعارهای انحرافی به دهان مردم و یا عوض کردن زمان و مکان تظاهرات آنها.

س: جریانات ناسیونالیستی کوشش کردند که اعتراضات در شهرهای آذربایجان از جمله اردبیل، مراغه، زنجان، ارومیه، میانه، ابهر و ... را کمرنگ جلوه دهند. به نظر شما هدف این جریان ها با این نوع تبلیغات منفی چیست؟

ج: از آنجا که هدف ناسیونالیست های آذری نه از میان برداشتن مشکلات مردم بلکه گرفتن امتیازات بیشتر برای بورژوازی آذربایجان و یا حداکثر، بقدرت رساندن بورژوازی در آذربایجان است، و از آنجا که تظاهرات های اخیر حرکتی علیه نظام و سیستم سرمایه داری هست، چه آذری و چه غیر آذری، طبیعی است که ناسیونالیست ها تلاش کنند که این اعتراضات را، بقول شما، کمرنگ جلوه دهند و علیه این اعتراضات دست به تبلیغات منفی بزنند. چرا که اتحاد مردم آذربایجان با مردم دیگر نقاط ایران و سرنگونی جمهوری اسلامی بقدرت انقلاب مردم، مسلما سرمایه داران آذربایجان را در این منطقه حاکم نخواهد کرد بلکه دست آنها را از امکان انباشت سرمایه های نجومی به قیمت محروم نگه داشتن تولید کنندگان ثروت از نعمات اجتماعی، اگر بطور کامل هم قطع نکند، مسلما محدود خواهد کرد.

س: به نظر شما خواستهای مردم در شهرهای آذربایجان تا چه حدی با خواستهای ناسیونالیستی مطابقت دارد؟

ج: اهداف و خواسته‌های واقعی مردم در این اعتراضات نه سنخیتی با خواسته‌ها و اهداف ناسیونالیست‌ها دارد و نه بر اهداف ناسیونالیست‌ها منطبق است. مردم آذربایجان، همانطور که مردم سایر نقاط ایران، کار می‌خواهند، درآمد و معیشت مناسب می‌خواهند، بهداشت مناسب، مسکن مناسب و محیط زیست مناسب می‌خواهند، احترام و حرمت انسانی می‌خواهند، خواهان برابری کامل حقوق زنان و مردان در تمام شئون زندگی اجتماعی، خواهان جدایی کامل مذهب از دولت و عدم دخالت مذهب در امورات روزمره زندگی شان هستند، خواهان آموزش و تحصیل مجانی با استانداردهای مناسب برای فرزندان‌شان هستند و خواهان آزادی عقیده و آزادی بیان هستند. و سرراست‌ترین و سریع‌ترین راه تحقق این خواسته‌ها و اهداف‌شان را در اتحاد محکم و سراسری با مردم سایر نقاط ایران برای سرنگونی جمهوری اسلامی جستجو می‌کنند.

س: نیروهای سیاسی مختلفی برای دخالت در امر رهبری پا به میدان گذاشتند. به نظر شما این نیروها کدام اند و کدامیک از نیروهای سیاسی دخیل می‌توانند خواسته‌های واقعی مردم را نمایندگی کنند؟

ج: نیروهای سیاسی دخیل در این اعتراضات را میتوان به اشکال مختلف طبقه بندی کرد. نیروهای سرنگونی طلب و نیروهای طرفدار رژیم. در کمپ نیروهای طرفدار رژیم میتوان به "اصول گرایان" و "اصلاح طلبان" اشاره کرد. در کمپ نیروهای برانداز میتوان به نیروهای چپ و راست اشاره کرد. در بین نیروهای راست میتوان به راستهای اسلامی و راستهای غیر اسلامی اشاره کرد. و در کمپ نیروهای چپ میتوان به نمایندگان و چهره های علنی جنبش کارگری و سایر جنبشهای مترقی اجتماعی و طیف وسیعی از احزاب و سازمانهای سوسیالیست و کمونیست اشاره کرد. آنچه که به حزب ما برمیگردد، میتوانم بگویم که ما خود را بخشی از طبقه کارگر ایران و بخش پیشرو این طبقه میدانیم و آزادی طبقه کارگر را در آزادی کل جامعه و آزادی جامعه را در آزادی طبقه کارگر میدانیم. حزب ما تمام تلاش خود را برای هدایت این اعتراضات و منعکس کردن صدای اعتراض مردم در دنیا و جلب پشتیبانی جهانی از مبارزات مردم ایران بکار برده است. ما با اعلام ۱۰ خواست فوری انقلاب تلاش کردیم خواسته‌های مردم معترض را بطور روشن فرموله بکنیم. با پخش دقیقه به دقیقه اخبار مبارزات و اعتراضات مردم و با پخش برنامه های تلویزیونی و ترتیب مصاحبه با رهبران شناخته شده جنبش کارگری و سایر جنبشهای مترقی تلاش کردیم که انقلابی که شروع شده، با کمترین تلفات، راه خود را بطرف پیروزی انکشاف دهد. طبعاً این انقلاب رهبری خود را در ادامه و در انکشاف خود انتخاب خواهد کرد. به امید پیروزی. ۲۱ ژانویه ۲۰۱۸

کامنتی در یک گروه تلگرامی

اخیراً یکی از اعضای یک جمع تلگرامی، که من هم عضوش هستم، ویدئو کلپی را شر کرده بود که در آن مورچه ایی که روی سنگی در وسط آب گیر افتاده است، با سوار شدن روی برگگی که روی آب شناور است خود را نجات میدهد. سازنده آن ویدئو، با سوار کردن دکلمه و صدا تلاش کرده تا وجود یک خدای بزرگ و مهربان را اثبات کند. من هم زیر آن ویدئو کلپ این کامنت را نوشتم که امیدوارم مورد پسند شما دوستان قرار گیرد.

"این خدای بزرگ آنقدر بزرگ و آنقدر بزرگ است که کسی نمیداند چقدر. و کسی نمیداند این چیزی که بزرگتر از کل کائنات است در کجای این کائنات جا گرفته. و این خدا آنقدر مهربان و آنقدر مهربان

است که هیچ بنده ای قادر به درک گستره مهربانی این موجود عجیب و ناشناخته نیست. اصلا انسان چکاره است که جرات کند در مورد او جستجو کند و یا به وجودش شک کند. اگر هر مخلوق این موجود بیش از اندازه و بیش از فهم ما مهربان به وجود او کوچکترین شکی کند چنان به خاک سیاه نشانده میشود که دیگر جرات شک کردن به مهربانی آن خالق نکند. آن خالق دستهای نامرئی دارد. نه، نه، دستهای نامرئی نیست خودش نامرئی است. دستهای شمشیر برنده علی، کهریزکهای جمهوری اسلامی و دار و دسته های داعش و همه حاکمین جمهوری اسلامی است. البته اینها تنها دستهای خدا نیستند بلکه چشم و گوش او هم هستند. اصلا اینها خود خدا هستند.

باور کنید خدا و بهشت و جهنمش همینجا جلوی چشمان ماست. ما میتوانیم این هیولای ترسناک ولی واقعی را همراه با جهنمی که برای ما تدارک دیده و بهشتی که به ما وعده میدهد نابود کنیم و دنیای بهتری را با دستان توانای خود برای خود و فرزندان خود بسازیم." ۱۲ مارس ۲۰۱۸

مقامات قاجاقچی

ذوالفقار معاون امنیتی وزارت کشور گفته است: "جلوی ۹۸ درصد قاجاق گرفته نمی‌شود. جلوی آن ۲ درصدی که گرفته می‌شود نیز به شکل دیگری وارد جامعه می‌شود."

آیا این به این معنی نیست که ۹۸ درصد مقامات و مدیران جمهوری اسلامی در این قاجاق سهمی و سودی دارند؟

اگر آقای ذوالفقاری خودش در این قچاق سهمی و سودی ندارد، آیا بهتر نیست که بودن خود در مقام معاون امنیتی کشور را، "بشکل دیگری" زیر سوال ببرد؟ ۱۲ مارس ۲۰۱۶

بیاد قربانیان بمباران شیمیایی حلبجه

ساعت ۱۱ صبح یکی از روزهای زمستان سال ۱۳۶۶، چهارشنبه ۲۶ اسفند برابر با ۱۶ مارس ۱۹۸۸ بچه ای که با لالایی دایه در حال خواب رفتن در بغل مادرش بود، فریاد زد: "دایه، کوپتره کان هاتن." (مادر، هلی کوپتر ها آمدند) مادرش بسرعت او را در بغل خود فشرد و گفت نترس دخترم. غافل از اینکه اوضاع ترسناکتر از آن بود که او بتواند آرامش را به فرزند خود بازگرداند. صدای شیون و فریاد از همه جا بگوش رسید. کسی نمیدانست به کدام طرف باید فرار کند. گاه صداهایی بگوش میرسید که حکایت از فاجعه بزرگی داشت.

آری این بمباران شیمیایی بود. و صدایی که بگوش آن بچه خوده بود در واقع صدای هواپیماهای جنگی و انفجار بمب بود. پنجاه فروند هواپیمای جنگی هر کدام حاوی ۴ بمب شیمیایی و ۵۰ خلبان بدستور صدام حسین و پسر عمویش، علی حسن المجید، معروف به علی شیمیایی، بمبها را در گوشه گوشه شهر ۷۰ هزار نفری حلبجه و روستاهای اطراف فرو ریختند. دقایقی بعد از هر انفجار، ده ها زن و مرد و

کودک و پیر با پیکرهای کبود و تاول زده بزمین افتادند. در عرض چند ساعت حدود ۲۰۰ بمب در شهر منفجر شد.

بمباران شیمیایی حلبچه وسیع ترین مورد استفاده از جنگ افزارهای شیمیایی از زمان جنگ جهانی دوم تا آن تاریخ بوده است. در اثر این عمل جنایتکارانه بیش از ۵۰۰۰ نفر انسان قتل عام شدند و بیش از ۷۰۰۰ نفر زخمی و تا آخر عمرشان فلج و ناقص العضو شدند. سه چهارم این قربانیان زنان و کودکان بوده اند.

حدود یکسال بعد از این فاجعه دردناک، خبرگزاری فرانسه اعلام کرد: "حلبچه شهری از کردستان عراق که به تصرف ایران در آمده و طی روزهای ۲۷ و ۲۸ اسفند ماه توسط عراق بمباران شیمیایی شده، منجمد و ساکن در خوابی عمیق فرو رفته است." و نیویورک تایمز آمریکا نوشت: "این عمل از هر جهت و به هر مفهوم یک جنایت جنگی است که با انکارهای سست و رسمی عراق و عذر و بهانه های غیررسمی در مورد استفاده از یک سلاح ناجوانمردانه در آمیخته است."

تحويل دهنده مواد خام محصولات شیمیایی این بمبها به دولت عراق يك تاجر هلندی به اسم "فرانس فان آنرات" بوده است.

براساس گزارش های منتشر شده، دولت عراق با خرید مواد شیمیایی از دولتهای آمریکا، آلمان غربی، هلند و با کمک کارشناسان آلمانی موفق شده بود چندین تن گاز اعصاب در هر هفته تولید کند. بنابراین، هر چند که فرانس فان آنرات، پس از سرنگونی حکومت صدام از عراق به هلند برگشت و درباره تسلیح شیمیایی عراق مورد محاکمه قرار گرفت و محکوم گردید، اما، در این مورد و بسیاری از موارد دیگر، به ویژه در عرصه تولید سلاح های مخرب و تسلیح دولت های دیکتاتوری توسط دولت های به اصطلاح دمکراتیک و پیشرفته جهان، هیچ دادگاهی اظهار نظر نمی کند.

بیست و چهار سال بعد از این بمباران، خبرگزاری بی بی سی از قول يك دکتر جراحی که در شهر حلبچه کار میکرد گزارش داد: "بازمانده های مواد شیمیایی هنوز در آب و در هوا و داخل غذا دیده میشود." و شواهد نشان داده است که بعد از بمباران شیمیایی انواع سرطان، سقط جنین، بدنیا آمدن بچه های ناقص العضو یا مرده بشکل فوق العاده ای افزایش یافته است.

سی سال بعد از فاجعه حلبچه، ما شاهد فاجعه دیگری در عفرین هستیم. شهری که بطور وحشیانه ای از طرف ارتش مسلح به پیشرفته ترین سلاح های جنگی دولت فاشیست ترکیه مورد حمله و بمباران هوایی وزمینی قرار گرفت که در نتیجه آن هزاران نفر انسان جان خود را از دست دادند و ده ها هزار زن و مرد و پیر و جوان و کودک آواره و بی خانمان.

دنیایی که بدست عده ای انگل و مفتخور و بی وجدان اداره میشود، دنیایی مناسب و لایق برای بشریت نیست. این دنیا را باید زیر و رو کرد. مقدرات مردم دنیا نباید بوسیله سود و ثروت عده قلیلی از استثمارگران تعیین نشود. جبهه انسانیت و در راس آن، طبقه کارگر متشکل باید بپا خیزد و دنیا را از منجلابی که در آن دست و پا میزند نجات دهد. ۱۶ مارس ۲۰۱۸

حمله به عفرین و جنایت علیه بشریت

حمله ارتش ترکیه به عفرین و کشتار صدها و هزاران انسان و آواره کردن ده ها هزار کودک و پیر و جوان، بفرمان رجب طیب اردوغان، رئیس جمهور فاشیست دولت ترکیه، يك جنایت علیه بشریت است. دولت‌های قدرتمند جهان، چه بخاطر همکاری‌های مستقیم شان با دولت ترکیه و چه بخاطر سکوتشان در مقابل جنایات ارتش ترکیه، شریک این جنایت محسوب میشوند. ۱۸ مارس ۲۰۱۸

تبریک سال نو

در پایانه سال ۹۶ و آستانه سال جدید شمسی احساس دوگانه ای دارم. خیزش انقلابی دیماه، که من آنرا شروع يك انقلاب نوین در ایران نامیدم، امیدم برای آزادی و رهایی از ستم و نابرابری را در دلم قویتر کرد. همزمان، حملات وحشیانه ارتش ترکیه به عفرین و کشتار صدها و هزاران نفر و آواره کردن ده ها هزار انسان و تأیید ضمنی این جنایت از طرف سازمان ملل خشمی را در دلم بر افروخت. ولی امیدم به آینده روشن و امیدم به پیروزی مردم ایران در انقلابشان علیه جمهوری اسلامی، خشمم را به نیروی مثبت در مبارزه دوش بدوشم با مردم ایران، با کارگران، زنان، جوانان، معلمان، پرستاران و دانشجویان تبدیل میکند.

فرا رسیدن سال تازه را به همه دوستانم و همه همزمانم از صمیم قلب تبریک میگویم.
۱۹ مارس ۲۰۱۸

"قم باید مستقل شود"

اخیرا احمد زادهوش، مدیر جامعه المرتضی، درخواست کرده است که "هرچه زودتر قم مثل واتیکان باید مستقل شود؛ با مرز مشخص پرچم و قانون مستقل تا بتواند رهبر جهان اسلام شود." ایشان همچنین اضافه کرده است که "این اتفاق بنفع جمهوری اسلامی است ولی برای تامین اقتصاد قم باید چند پتروشیمی و پالایشگاه به قم داده شود."

من میتوانم حدس بزنم که در آینده نزدیکی، دادگاه مردمی برای محاکمه سران جمهوری اسلامی این درخواست یکی از سخنگویان "تیز هوش" جمهوری اسلامی را مورد ملاحظه قرار خواهد داد. این دادگاه احتمالاً حکمی مبنی بر ساختن يك بازداشتگاه بزرگ در قم، برای بازآموزی آن دسته از سران جمهوری اسلامی که خود را تسلیم مردم بکنند، صادر خواهد کرد.

از آنجا که همه سران و دست اندرکاران جمهوری اسلامی فرصت و امکان فرار به جای امن را نخواهند داشت، من به آنها پیشنهاد میکنم که قبل از اینکه دیر شود از مقام خود استعفاء دهند و خود را به مردم تسلیم کنند. ۱ آوریل ۲۰۱۸

تأثیرات مخرب حکومت اسلامی بر جامعه ایران

چهل سال حکومت اسلامی در ایران، قوانین و ارزش‌های حاکم بر جامعه، که معجون کثیفی است از ارزش‌های سیستم استثمارگرانه سرمایه داری و ارزش‌های ارتجاعی سران عشایر و قبایل ۱۴۰۰ سال پیش، ایران را به جهنمی برای ساکنین اش تبدیل کرده است. در این جهنم، کودکان ضعیف ترین، ضربه پذیرترین و بی حقوق ترین بخش جامعه هستند. دفاع از حرمت و حقوق کودکان و ساختن محیطی امن و بری از خشونت برای آنها نه از کانال ترویج فرهنگ خشونت و نه از کانال اجرای قوانین جمهوری

اسلامی از جمله اعدام مجرمین، بلکه از کانال مخالفت با هرگونه ترویج خشونت در جامعه و از کانال مخالفت با قوانین جزای اسلامی می‌گذرد. اعدام مجرم نه راه حل بلکه وسیله تخریب جامعه، وسیله "دلداری" دادن به قربانیان خشونت و وسیله دفاعی حکومت اسلامی از خودش است. اما، متأسفانه، بخشی از قربانیان این اوضاع نیز، دانسته یا ندانسته، این قرص جمهوری اسلامی را قورت می‌دهد و خود طرفدار اعدام و خشونت می‌شود. جمهوری اسلامی برای حفظ خود در قدرت علاوه بر استفاده از زندان و شکنجه و تجاوز و اعدام آشکار، این روزها به شیوه های ظریف تری نیز روی آورده است. و آن هم استفاده از مدیای اجتماعی و فعال کردن ایندئولوگ های خود در این عرصه است.

اخیرا ویدیو کلیپی در یکی از کانالهای تلگرامی پخش شده تحت عنوان پدوفیلی ساخته پرویز پرستویی و شاهین صمدپور. در این ویدئو کلیپ پسر بچه ای سوار ماشین مردی میشود که در نقش پدوفیل ظاهر می‌شود. این مرد دستش را بطرف این پسر دراز می‌کند ولی تصور اعدام و تصور تناب دار بر گردنش حواس او را پرت می‌کند و موجب تصادف با ماشین جلوی می‌شود که پسر بچه با استفاده از این فرصت از ماشین پیاده می‌شود و فرار می‌کند. و بلافاصله این جمله بر صفحه فیلم برجسته می‌شود: "پدوفیل یا تمایل جنسی به کودکان درمان دارد"

این ویدئو کلیپ در زمره آن تلاش‌هایی است که اعدام را و قوانین جمهوری اسلامی را بعنوان راه حل مشکلات تبلیغ می‌کنند.

درمان این درد نه قبول قوانین جمهوری اسلامی، نه اجرای حکم اعدام برای مجرمین، مجرمینی که خود از قربانیان حکومت اسلامی هستند، بلکه زیر پا له کردن این قوانین، پایان دادن به عمر ننگین حکومت اسلامی و پاک کردن این لکه ننگ از جامعه ایران است. ۲ جون ۲۰۱۸

چهره ایران زیر حکومت اسلامی

جنایت پشت جنایت در جامعه ایران تحت حاکمیت اسلامی دارد به يك امر عادی تبدیل میشود. کشتن، بدار آویختن و تجاوز بوسیله دستگاه های دولتی چه در ملا عام و چه در زندانها و کشتن و تجاوز و خشونت بوسیله هر آنکس که قدرت دارد علیه آنهایی که ضعیف اند، تاریخ ۴۰ ساله اخیر ایران را به لکه ننگی در تاریخ بشر تبدیل کرده است.

در کشوری که بالاترین مقام رسمی اش در نوشته هایش، با آب و تاب، لذت بردن از کودکان، یعنی ضعیف ترین و بیحقوق ترین بخش جامعه را برای هواداران خود تشریح میکند، در کشوری که قوانین اش بر اساس اصول اخلاقی و شیوه های رفتاری عده ای برده دار و ملاک و یا رئسای قبایلی چون ابوبکر و عمر و عثمان و محمد تنظیم شده است، جای سوال خواهد بود اگر در آنجا کودک آزاری به امری عادی تبدیل نشود. و جای سوال خواهد بود اگر اخبار کودک آزاری و تجاوز به کودکان در آن جامعه هر روز بگوش نرسد. چرا؟ برای اینکه بالاترین مقامات کشوری خود متجاوز و کودک آزارند. قانون گذاران خود متجاوز و کودک آزارند. چرا که قوانین اش منتج از باورهایی است که در آن کودک آزاری و تجاوز به کودک امری خیر تلقی میشود و به عاملین چنین رفتارهایی و عده بهشت داده میشود.

نجات کودکان از این وضعیت شرم آور و از خطرات و تهدیدات تجاوز و بی حرمتی، به سرنگونی جمهوری اسلامی و کوتاه شدن دست مذهب از دولت و از قوانین گره خورده است. ۳ جون ۲۰۱۸

اگر قدرت دست ما باشد

این حکومت رفتنی است. اگر قدرت جمهوری اسلامی در ظرفیت بالای خشونتگری اش است، اقدامش به کشتار و خشونت بیشتر پاشنه آشیل اش هم خواهد بود. صفوف نیروهای جمهوری اسلامی پاشیده تر و قدرت سرکوبشان ضعیفتر از آن است که مینماید. سران جمهوری اسلامی و آفازاده ها و آنهایی که در این حکومت کاره ای بودند، سرمایه های عظیمی را به کشورهای دیگر منتقل کرده اند و در صورت احساس خطر فرار را بر قرار ترجیح خواهند داد. این را رده های پایین نیروهای مسلح هم میدانند و خود را سپر بلای این مفتخوران گردن کلفت نخواهند کرد. يك اعتصاب سراسری همان و حزیمت و از هم پاشیدگی حکومت اسلامی همان. مردم ایران برای نجات خود از شر این حکومت عزم خود را جزم کرده اند.

اگر سال ۵۷ حکومت سایه خدا، یعنی حکومت شاهنشاهی، در ایران سرنگون شد، احتمالاً در سال ۹۷ هم حکومت شمشیر خدا، حکومت اسلامی سرنگون خواهد شد.

لازم می‌دانم خدمت اون دسته از دوستانی که از نتایج سرنگونی ج ا می‌ترسند یا میخواهند مردم را بترسانند، بگویم که ایران بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی نه لیبی میشود و نه سوریه. هم اکنون اکثریت مردم زندگی زیر حکومت اسلامی را به جهنم تشبیه می‌کنند. سرنگونی جمهوری اسلامی مسلمانان را برای پایان دادن به این زندگی جهنمی باز می‌کند. و مطمئناً مردم ایران پتانسیل و امکان ساختن یک شرایط مناسب برای یک زندگی انسانی در آن جامعه را دارند. بنابراین سرنگونی ج ا حتی می‌تواند کمکی باشد برای مردم سوریه و لیبی تا آنها هم ایران بدون جمهوری اسلامی را سرمشق خود قرار دهند. خلاصه اینکه با سرنگونی جمهوری اسلامی، ایران سوریه همیشه بلکه سوریه هم میتواند آزاد بشه. دوستان، به خود باور داشته باشید. ما ایران را می‌سازیم.

با سرنگونی جمهوری اسلامی کلیه هزینه هایی که صرف مذهب و نهادها و فرقه ها و شخصیت های مذهبی می‌شود بلافاصله متوقف می‌شود. حکومت انقلابی آینده باید کلیه اموالی را که توسط آیت الله ها و امامزاده ها به جیب زده شده پس بگیرد و آنها را صرف رفاه عمومی مردم کند.

هزینه های کلانی که صرف جریانات و دولت های مرتجع و تروریست منطقه میشود قطع خواهد شد.

بسیاری از مساجد با تصمیم شوراهای مردم در هر شهر و محله ای به کتابخانه و تاتر و کلوب ورزشی و درمانگاه و یا مکانهایی برای کارهای مفید برای مردم تبدیل خواهد شد.

اگر قدرت دست ما باشد این اقدامات را بلافاصله به اجرا خواهیم گذاشت. ۲۷ جون ۲۰۱۸

زمینه های پیدایش، بقا و زوال دین

گفتگو و تبادل نظر بین انسانها در جوامع اولیه، یعنی زمانیکه آنها در گروه‌های کوچک خانوادگی زندگی میکردند، محدود میشد به مسائلی که آنها روزانه با آن درگیر بودند. چگونه می‌توان خوب شکار کرد، چگونه میتوان برای شکار حیوانات تله‌گذاری کرد، کدام میوه‌ها و دانه‌ها قابل خوردن است و کجاها می‌توان آنها را پیدا کرد و از این قبیل مسائل.

انسان‌ها در گروه‌های کوچک بطور جمعی زندگی میکردند و هر کس به اندازه توان و قدرتش در شکار حیوانات، جمع کردن حبوبات و میوه جات و بدست آوردن غذا و تولید سایر مایحتاج زندگی شرکت می‌کرد و به اندازه نیازش می‌خورد و می‌نوشت. هر بچه‌ای که چشم به جهان میگشود بطور اتوماتیک یاد می‌گرفت که چه نوع رفتاری با دیگر اعضای گروه داشته باشد. با گذشت زمان و افزایش مهارت انسان در جنگ با طبیعت خشن و افزایش مهارتش در بدست آوردن غذای بیشتر، و در نتیجه کاسته شدن از مرگ و میر از سرما و گرسنگی، جمعیت این گروه‌های انسانی نیز افزایش می‌یابد. این افزایش جمعیت و افزایش مهارت‌ها منجر به گسترش محدوده زندگی این گروه‌ها و تولید بازهم بیشتر غذا و سایر مایحتاج زندگی می‌شود. از طرف دیگر گسترش محدوده زندگی این گروه‌ها موجب جنگ و دعوی بین آنها و غلبه یک گروه به گروه دیگر و غصب و به غنیمت گرفته شدن اموال گروه‌های مغلوب بوسیله گروه‌های غالب میشود.

بدینصورت مسائل جدیدی وارد زندگی گروه‌ها و جوامع انسانی می‌شود. از جمله اینکه محصول اضافه و قابل ذخیره و غنایم بدست‌آمده به چه شکلی باید مصرف شوند. آیا از این محصولات و غنایم باید همه به یک اندازه بهره مند شوند یا اینکه باید این محصول اضافه را روئسای گروه‌ها و روئسای طوایف در اختیار داشته باشند. با وارد شدن مسائل جدید به زندگی جمعی انسانها بحثها و نظرات متفاوتی در مورد آن مسائل شکل می‌گیرد. از جمله اینکه آیا همه انسان‌ها بصرف انسان بودنشان با هم برابرند و باید بشکل برابر از امکانات موجود زندگی برخوردار شوند یا اینکه عده‌ای میتوانند و یا حق دارند از امکانات بیشتری بهره مند شوند.

روئسای طوایف و قبایل برای حفظ امتیازات خود و بیگاری کشیدن از دیگران نمی‌توانستند تنها به زور متوصل شوند. آنها به چیزهای دیگری نیز نیاز داشتند. رضایت اکثریت مردم و حفظ موقعیت برتر عده‌ای قلیل و ادامه حیات جوامع طبقاتی محتاج این بود که محرومان نه تنها شورش نکنند و از احکام و اوامر امرا و پادشاهان و امپراتورها اطاعت کنند، بلکه به ازلی و ابدی بودن آن شرایط باور کنند و وقتی سرشان را به بالش می‌گذارند به شورش فکر نکنند بلکه دعا کنند که آنروز را زنده مانده اند و شکرگزار باشند به هرآنچه که سهم آنهاست. جامعه طبقاتی برای ادامه حیات اش نیاز به این داشت که محرومان چشم طمع به موقعیت حاکمین نداشته باشند و همینطور ایمان داشته باشند که همه چیز به خواست خدایان بوده است و باور داشته باشند که زیر سؤال بردن آنچه که موجود است کفر گویی است. ایمان داشته باشند که شوریدن علیه خدایان و پیغمبرانش مجازات سنگینی را می‌تواند بدنبال داشته باشد.

تبلیغات زیادی انجام گرفت، کتاب‌های زیادی نوشته شد و پیغمبرانی به ظهور رسانده شدند تا زندگی بهتر را برای محرومان در یک دنیای دیگر، دنیای بعد از مرگ، وعده دهند و آنها را به این دلخوش کنند که خدایی در آن یکی دنیا انتقام آنها را از ظالمین خواهد گرفت. عدم درک درست از علل حوادث طبیعی و قوانین طبیعت، ناتوانی بشر در مقابل نیروهای خشن و قدرتمند طبیعت و ضعف و ناتوانی او

در فرار از خشم طبیعت و امراض طبیعی، زمینه را به شکل گیری و گسترش باورهایی برای موجه جلوه دادن و غیر قابل تغییر بودن موقعیت برتر رؤسای قبایل و پادشاهان و اربابان در میان جوامع بشری فراهم کرد. احکام و قوانینی بنفع طبقات حاکم تدوین شد. این باور که این احکام از طرف خدایی که در آسمانها است صادر شده اند، بشکل هنرمندانه ای در میان مردم جا انداخته شد. و بدین طریق ادیان آسمانی شکل گرفتند.

اگر صادر کنندگان احکام زمینی برای مردم قابل رویت و بهمین دلیل، احکام صادره از طرف آنها قابل نقد و قابل تغییر مینمودند، احکام الهی و آسمانی، برعکس، مقدس و غیر قابل نقد و غیر قابل تغییر شدند. صادر کنندگان این احکام در آسمانها بودند و برای بشر غیر قابل شناخت و غیر قابل دسترسی. باور به وجود خدا در آسمان و باور به زندگی بعد از مرگ و باور به اینکه اگر در این دنیا مورد ستم قرار گرفته باشی در آن دنیا مورد لطف خدا قرار خواهی گرفت، و باور به اینکه تنها راه نجات دعا کردن به درگاه خدا و شکرگزار بودن به هر آنچه که سهم توست، تبدیل شد به مهم ترین و موثرترین ابزار سلطه طبقاتی.

در همه اشکال شناخته شده جوامع طبقاتی، چه در دوران برده داری، چه در دوران فئودالی و چه در دوران سرمایه داری، آنجا که داروغه و پلیس و زندان کارائی کافی برای سرکوب عدالت طلبان، برابری طلبان و معترضین به ظلم و ستم طبقات حاکم نداشت، مساجد و کلیساها و رهبران دینی بکمک طبقات دارا برخاستند.

ولی همه چیز نمی توانست بر وفق مراد مفتخوران و طبقات حاکم پیش رود و پیش نرفت. ادامه حیات جوامع بشری در پویایی آنهاست. شیوه های تولید و ابزار و وسایل تولید مدام تحول پیدا میکنند و تکامل می یابند. و بطبع آن، مناسبات اجتماعی و فرهنگی و اجتماعی متحول و دگرگون میشوند و هر تحولی موجب بازنگری در ارزشها و باورهای دوره خود می شود. و چنین شد. تحولات عظیم در قرنهای ۱۹ و ۲۰ در همه عرصه های مربوط به زندگی بشر زلزله بر بارگاه خدایان انداخت و همه جا ضربات سنگینی بر جایگاه و موقعیت طبقات حاکم و خدای قدر قدرت آنها زد. باور به مقدر بودن سرنوشت انسان جای خود را به این داد که انسانها میتوانند شرایط زندگی خود را در این دنیا عوض کنند و منتظر ظهور هیچ نجات دهنده ای در این جهان و بهشتی در آن جهان نباشند. کشفیات داروین در زمینه علوم طبیعی و تکامل انواع، نظریه آفرینش را بخاک سپرد. کشفیات و تئوری های مارکس در زمینه فلسفه و اقتصاد و سیاست امکانپذیری و شیوه پایان دادن به نظام سرمایه داری و استثمار انسان از انسان و تقسیم طبقاتی جامعه را اثبات کرد. انقلاب فرانسه ثابت کرد که میتوان به دخالت کلیسا و مذهب در دولت و زندگی اجتماعی پایان داد. کمون پاریس و انقلاب اکتبر هر دو نشان دادند که کارگران و طبقات محروم می توانند به حاکمیت خدادادی طبقات استثمارگر پایان دهند. و بالاخره با سفر انسان به کره ماه و سوراخ شدن آسمان خدا دوباره بر زمین فرود آمد.

بدین ترتیب پایه های خرافات و باور به وجود نیروهای غیر قابل دسترس فرو ریخت و این وسیله تخدیر جامعه و مهمترین ابزار کنترل و به سکوت واداشتن مردم اعتبار خود را از دست داد. دیگر کسی به خدای آسمانها تیره خرد نمیکرد. دیگر کسی گوشش بدهکار این نبود که سرنوشت و مقدرات او از قبل تعیین شده است و کاری از او ساخته نیست. انسان داشت بلند میشد که خود سرنوشت خود را بدست گیرد و زندگی درخوری برای خود رقم زند. توقع انسان بالا رفته بود و او سهم خود را میخواست در این جهان. ولی این پایان ماجرا نبود. این برای طبقات حاکم خوش نیامد. آنها منتظر تنبیه متمردين و

نافرمانبران در آن دنیا نشدند. خود انجام کامل این وظیفه را در این دنیا بعهدہ گرفتند. ظهور خدا بر روی زمین لازم شده بود. در جایی حکومت اسلامی تشکیل شد. در جایی دستجات طالبان و جاهای دیگر بوکوحرام و داعش. در جایی پوتین برسر کار گذاشته شد و در جای دگر ترامپ. حملات سنگین و وحشیانه ای علیه انسانهایی که ادعای آزادی، عدالت و برابری در این دنیا کرده بودند براه افتاد.

بشریت متمدن عقب ننشست. او به جنگش ادامه داد. سرنگونی جمهوری اسلامی در ایران راه را برای شکست کامل هیولایی که امروز به اسم سیستم سرمایه داری شناخته شده است، باز تر و هموارتر خواهد ساخت و صنعت دین را به ورشکستگی و نابودی کامل نزدیک خواهد کرد. ۱۵ جولای ۲۰۱۸

ابراز غم و شادی به اجازه کسی نیاز ندارد

در ادامه کامنتی که من دیروز زیر یکی از پستهای یکی از دوستان فیسبوکی گذاشته بودم، این دوست در جواب آن کامنت من، ویدئو کلیپ زیر را از طریق مسنجر برایم فرستاده و زیر آن نوشته است: "جلیل به این هم ایراد نگیری، اگر کوردیش را متوجه نشدی بگو برایت ترجمه کنم"

<https://www.facebook.com/sirwa.../videos/383561372168596/...>

من هم همانجا جواب زیر را برایش نوشتم: (از آنجا که من صفحه این دوست را همین الان دوباره نگاه کردم ولی پست مربوطه را پیدا نکردم، از آوردن نام این دوست خودداری میکنم)

"چشم ... جان، به این ایراد نمیگیرم. ولی به تو "ایراد" میگیرم که این را در جواب من میفرستی. نه من و نه آن گرایش اجتماعی که من خود را متعلق به آن میدانم، خود را و مردمی را که مدام در جنگ و مبارزه برای رهایی خود از وضعیتی هستند که هم استثمار می‌شوند و هم بوسیله همان استثمارگران مورد تمسخر قرار می‌گیرند، مورد تمسخر قرار نمی‌دهیم. . . . عزیز، این فرهنگ عقب مانده بورژوازی کودن است که رقص و خنده های گاه گذاری را هم بر محروم نگهداشته شدگان زیادی می‌بیند و وقتی هم که آنها را در خنده و شادی می‌بیند مورد تمسخرشان قرار میدهد.

تصویری که استثمارگران از محرومان و استثمار شونده‌گان دارند، و یا دوست دارند همیشه آنها را در آن حالت ببینند، عده‌ای مظلوم و درمانده با چشمانی گریان و دست به سینه و گوش بفرمان ایستاده در مقابل ارباب است. و وقتی که رقص و شادی گاه گذاری محرومانی که شادی را حق خود میدانند، خواب آنها را بهم می‌زند و تصاویرشان را مخدوش می‌کند، شروع به مسخره کردنشان می‌کنند. هیچکدام از ما نه زندگی اشرافی داریم که آنها را به نمایش بگذاریم و نه خود را به خواب بیخیالی زده ایم. آنچه که اینروزها چنین بحثی را بین من و تو و همچنین بین خیلی های دیگر به پیش کشیده، نه عکسهای دوستان از سفرها و جشن‌های تولد و یا دور همایی های دوستانه در صفحات فیسبوکی شخصی شان، بلکه رقص و رقصهای اعتراضی ای بود که به جمهوری اسلامی و مدافعان خجول اش خوش نیامد. انتظاری که من از تو و دوستان دیگر دارم این است که معنای سیاسی هر حرکت و گفتاری را در هر دوره ای بدقت مورد توجه قرار دهند. ۲۱ جولای ۲۰۱۸

اشتباه یا منفعت

(نگاهی و نقدی به برخورد ابراهیم علیزاده به "برخی احزاب کردی")

ابراهیم علیزاده، دبیر اول سازمان کردستان حزب کمونیست ایران-کومه‌له اخیراً در يك مصاحبه اختصاصی با فرات نیوز، به پرسشهایی پاسخ داده است که من در اینجا نگاهی میکنم به جواب ایشان به سوال " نظر کومه‌له در مورد تهدیدها و دخالت‌های آمریکا در ایران چیست؟" ابراهیم علیزاده میگوید:

"آمریکا و کشورهای غربی بسیار به رژیم ایران نیاز دارند و همچنین حاضر به تغییر رژیم نیستند. در حالی که هنوز برای آنها مشخص نیست چه دولتی جای آنرا می‌گیرد. خلق ما باید بدانند که علاقه و طرفداری که در میان برخی احزاب گرد برای آمریکا وجود دارد کاملاً یک جانبه است و تابحال آمریکا به طور جدی قصد تغییر رژیم را نداشته است. آنها همیشه خواستار مذاکره با ایران بوده‌اند. گروههایی که خواستار دخالت آمریکا در ایران هستند در اشتباه به سر می‌پرند. زیرا آنها به اراده‌ی مردم باور ندارند و بر این باورند که مبارزات مردم به جایی نمی‌رسد. برای همین مدام به مردم القا می‌کنند که در صورت دخالت آمریکا یک پیروزی آسان و بی‌خطر بدست می‌آید. اما این واقعیت ندارد. آمریکا از طریق ایران بسیاری از خواستهای خود در منطقه را به اجرا در آورده است، آمریکا فقط خواهان کنترل سرکشیها، زیاده‌خواهی‌ها و عنادهای رژیم ایران است. ما مخالف حمله‌ی خارجی هستیم چون تنها تغییری می‌تواند در خدمت مردم باشد که از داخل و توسط مردم روی دهد."

(خط تاکید از من است)

"علاقه و طرفداری که در میان برخی احزاب کرد در مورد آمریکا وجود دارد"، نه بخاطر توهم آنها مبنی بر اینکه "آمریکا به طور جدی قصد تغییر رژیم را" دارد. نه، آنها توهم ندارند، بلکه میدانند که آمریکا قصد تغییر رژیم را ندارد. آنها هم به اندازه ابراهیم علیزاده از سیاستهای آمریکا در منطقه مطلع هستند. آنچه که آنها را "علاقه مند" به آمریکا و "طرفدار" دخالت آمریکا در ایران میکند منافع مستقیم آنها است و نه توهم شان به اینکه آمریکا به طور جدی قصد تغییر رژیم را دارد یا نه. آنها خواهان تغییرات از بالا و بدون دخالت مردم هستند. چون دخالت مردم و سرنگونی رژیم از طریق يك انقلاب، احزاب و جریاناتی مثل این "علاقمدان به و طرفداران آمریکا" را بقدرت نخواهد رساند. اگر مردم جمهوری اسلامی را سرنگون کنند اداره جامعه را نیز خود بدست خواهند گرفت و از چنین احزاب و سیاستمدارانی دعوت نخواهند کرد تا بیایند و برایشان حکمرانی کنند و مردم را به خانه هایشان بفرستند. این جریانات این را بروشنی میدانند و امید و علاقه آنها به دخالت آمریکا به همین دلیل است.

"اشتباه" گروه‌هایی که خواستار دخالت آمریکا در ایران هستند، نه از این روست که "آنها به اراده مردم باور ندارند" و یا "بر این باورند که مبارزات مردم به جایی نمی‌رسد". نه، آنها، برعکس "ملاحظه کاری"های ابراهیم علیزاده، به قدرت مردم "باور" دارند. ولی نکته اینجاست که آنها از قدرت مردم میترسند و نمیخواهند این قدرت به میدان بیاید. آنها بر این باورند که با ادامه یافتن و قدرتمند شدن مبارزات مردم، خود آنها هستند که قدرتشان را از دست میدهند و "به جایی نمی‌رسند."

اگر، احزاب طرفدار دخالت آمریکا، "مدام به مردم القا میکنند که در صورت دخالت آمریکا يك پیروزی آسان و بی خطر بدست می‌آید"، نه بخاطر باور یا عدم باور آنها به اینکه مبارزات مردم به جایی میرسد

یا نه، بلکه بخاطر منافع مستقیم آنها در اینگونه دخالت‌ها است. دخالت آمریکا برای رژیم چنج، شانس آنها را برای دست یافتن به نان و نوایی بیشتر میکند ولی سرنگونی جمهوری اسلامی با قدرت مردم متحد و متشکل، شانس این احزاب و سیاستمداران نان بنرخ روز خور را کور میکند.

خلاصه اینکه، آن احزاب احتیاجی به "نصیحت" های ابراهیم علیزاده ندارند. و ابراهیم علیزاده هم بهتر است، بجای اینکه خود را مشغول نصیحت کردن و گوشزد کردن "اشتباهات" آنها بکند، ب فکر تقویت هبستگی خود و سازمان تحت رهبری خود با احزاب و جریاناتی باشد که بر قدرتمند شدن انقلاب مردم، به سرنگونی جمهوری اسلامی از طریق انقلاب مردم و افتادن قدرت و اداره جامعه بدست شهروندان پای فشرده اند و پای میفشارند. ۱۱ آگوست ۲۰۱۸

چه باید کرد؟

دنیا در تب و تاب است. فعل و انفعالات فیزیکی انسانها بلاوقفه در جریان است. همه آدمها همچنان روی پاهایشان راه میروند، با دستهایشان کار میکنند، با چشمهایشان میبینند، با گوشهایشان میشوند و با مغزشان فکر میکنند. میخورند، می آشامند و دفع میکنند. نفس میکشند، میخوابند و لذت میبرند و تولید مثل میکنند. و زندگی ادامه دارد.

فیزیولوژی طبیعی، نیازهای جسمی، روحی و روانی این انسانها، از آن موقعی که خود را شناخته اند و در تاریخشان ثبت کرده اند، همچنان یکسان باقی مانده است. نیاز به نفس کشیدن، خوردن، آشامیدن و لذت بردن، نیاز به کار کردن و تولید مایحتاج، نیاز به استراحت و تفریح، نیاز به دیدن، شنیدن و حرف زدن، بطور یکسان در همه انسانها باقی مانده است.

نیازها یکسان است ولی سطح برآورده شدن آنها یکی نیست. عده بسیار زیادی از انسانها از برآورده شدن خیلی از نیازهایشان محروم اند. خیلی از این انسانها برای تامین حد اقلی از مایحتاج زندگی شان مجبورند روح و جسمشان را به دیگران بفروشند. بخشی از مسکن و مسکن مناسب محرومند، بخشی حتی از دیدن و شنیدن و کشف حقایق محرومند، بخشی از انسانها در جنگها به کشتن و کشته شدن کشیده میشوند و بخشی در محیطهای کار قربانی میشوند. تولید کنندگان ثروت خود از تصمیم گیری بر سرنوشت این ثروت محروم میشوند، ثروت تولید شده بر علیه تولید کنندگانش بکار گرفته میشود؛ تبدیل به بمب میشود و بر سرشان ریخته میشود؛ تبدیل به خرافه میشود و به خوردشان داده میشود؛ تبدیل به زندان میشود و به بندشان میکشد؛ تبدیل به تعصب و نفرت میشود و از همدیگر دورشان میکند و از این طریق يك زندگی مجلل و باشکوه برای اقلیت ناچیزی از انسانها فراهم میکند. این اقلیت استثمارگر بخش عظیم ثروت تولید شده بوسیله کار و تلاش مشترك همه انسانها را فقط برای برآورد نیاز های خود مورد مصرف قرار میدهند.

این وضعیت را میشود و باید عوض کرد. میشود دنیایی ساخت که در آن همه انسانها در رفاه و آسایش و بدون نگرانی از نان شب زندگی کنند. میشود دنیایی ساخت که در آن همه انسانها از لحظه به لحظه حیات خود لذت ببرند؛ دنیایی فارق از استثمار، فارق از ستم و تبعیص، فارق از کشت و کشتار و فارق از فقر و محرومیت.

رفاه، بهداشت، تغذیه و مسکن مناسب، امکان تحصیل علوم و امکانات تفریح و مسافرت را برای همه مردم این دنیا بلافاصله میتوان تامین کرد؛ بشرط اینکه بلافاصله ثروتهای کلانی را که در انحصار عده قلیلی از مردم جهان متمرکز شده است از دست آنها خارج کرد و امکان استفاده برابر از این ثروت را برای همه فراهم کرد؛ بشرطی که امکان استثمار انسان از انسان و امکان تمرکز ثروت در انحصار استثمار کنندگان را از بین برد؛ بشرطی که وسایل تولید از مالکیت خصوصی سرمایه داران خارج شود و در اختیار جامعه قرار گیرد؛ بشرطی که کنترل و اداره امور جامعه را از دست معدودی سرمایه دار و مزدوران آنها خارج کرد و آنرا بدست همه مردمی که در تولید اجتماعی شرکت میکنند سپرد.

و این ممکن میشود فقط از طریق متحد شدن بخش قابل ملاحظه ای از تولید کنندگان ثروت با هدف پایان دادن به استثمار. و در قدم اول سرنگون کردن دولت سرمایه داران و برقراری يك جمهوری سوسیالیستی در هر کشوری که این امکان فراهم میشود.

این امکان امروز در ایران وجود دارد. میلیونها انسان، زن و مرد و پیر و جوان نارضایتی خود از وضع موجود را در اشکال مختلف نشان داده اند. متحد شدن کارگرانی که از استثمار بیزارند، کارگرانی که از اخراج نگرانند، کارگرانی که برای افزایش دستمزد هایشان و برای دریافت حقوق عقب افتاده شان در حال مبارزه اند، متحد شدن زنانی که از تبعیض و ستم جنسیتی بیزارند، متحد شدن جوانانی که برای آزادی و خلاصی فرهنگی مبارزه میکنند و بلاخره متحد شدن همه انسانهایی که خواهان جدایی کامل مذهب از دولت و پایان دادن به دخالت مذهب در زندگی خصوصی افراد هستند حول آن حزب سیاسی ای که هدف و برنامه اش ایجاد يك دنیای بهتر است، اولین و ضروری ترین قدم برای ایجاد رفاه برای همه، آسایش برای همه و آرامش برای همه است.

این حزب همه اکنون وجود دارد.

برای خلاصی از استثمار، تبعیض و نابرابری و ایجاد يك زندگی مرفه، شاد و آزاد برای همه و برای خلاصی از شر حکومت اسلامی سرمایه داران در صفوف حزب کمونیست کارگری ایران متشکل و زیر پرچم این حزب متحد شوید. زنده باد حزب کمونیست کارگری ایران! سرنگون باد جمهوری اسلامی ایران! زنده باد جمهوری سوسیالیستی! ۱۴ آگوست ۲۰۱۸

نقش مذهب

اگر مذاهب و باورهای مذهبی در زندگی روزمره و واقعی انسانها در این جهان هیچ نقشی بازی نمی‌کردند مطمئناً نه می‌توانستند شکل بگیرند و نه می‌توانستند مدتها به حیات خود ادامه بدهند. نقش عمده همه مذاهب موجود در جهان امروز راضی کردن طبقات محروم به وضع موجود، جلوگیری کردن از و کند کردن لبه اعتراضات مردم علیه تبعیضات و نابرابری ها و بی‌عدالتی‌های جاری، تکه تکه کردن مردم و شکاف انداختن بین آنها، ترساندن آنها از اعتراض و دادن وعده بهشت به کسانی که مطیع و شکرگزارند، می‌باشد. و همه اینها یعنی نقش داشتن و نقش بازی کردن در زندگی مردم، هم در زندگی طبقات استثمار شونده و هم در زندگی طبقات استثمارگر؛ خمار کردن طبقات محروم و دلخوش کردنشان به دنیایی موهوم و راحت تر و کم دردسر کردن تلاش اقلیت مفتخور و میلیاردر در حفظ موقعیت خود.

و برای همین است که همین مفتخواران، علیرغم اینکه مذاهب و عده سوزاندنشان در جهنم را میدهند، بیشترین حمایت را از همین مذاهب و سخنگویانشان میکنند. ۳۱ آگوست ۲۰۱۸

رامین را چند ساعت پیش اعدام کردند

امروز صبح یکی از دوستانم زنگ زد. صدایش گرفته بود. بلافاصله دو احتمال از ذهنم گذشت. آیا رامین را اعدام کرده اند؟ آیا این دوستم از بیخوابی صدایش گرفته است؟ حالش را پرسیدم. در جواب گفت "شنیدی رامین را اعدام کردند؟" و شروع کرد به گریه کردن. گفتم آخرین خبر را صبح زود از صفحه فیس بوک مینا احدی خوانده بودم که نوشته بود که رامین دیشب اعدام نشده است. دوستم گفت که برادرش در صفحه فیس بوک خودش اعلام کرده که رامین اعدام شد. بغضم گرفت و صدای گریه این دوستم هم بلندتر شد. . . .

آری رامین را چند ساعت پیش اعدام کردند. زمانیکه نیمی از جهان در تاریکی بود و مردمش در خواب، نیمی دیگر بیدار بود و در جنب و جوش. زمانیکه مردم بخشی از دنیا خود را برای کارهای روزانه شان آماده میکردند، بخشی از مردم دنیا در حال خداحافظی از عزیزان خود برای بیرون رفتن از خانه شان بودند، بخشی دیگر از مردم دنیا داشتند از سر کارشان به خانه هایشان برمیگشتند تا عزیزان خود را در آغوش بکشند، عده ای از مردم دنیا در حال استراحت و عده ای در حال خوردن صبحانه، نهار و یا شامشان بودند، عده ای در آغوش هم شاد بودند و از دنیا و زندگی لذت میبردند و در آرزوی این بودند که این لحظات خوش و لذت بخش پایانی نداشته باشد، بعضی از بچه ها سر کلاس درس نشسته بودند و در مورد خوشیهای تعطیلات تابستانشان با دوستانشان حرف میزدند و بعضیها تازه از مدرسه بازگشته و در حال پریدن به آغوش پدر و مادرشان بودند و بعضیها داشتند آخرین بوسه هایشان را از پدر و مادرشان میگرفتند و برای رفتن به مدرسه از آنها جدا میشدند، . . . و در لحظاتی که پدر و مادری پیر چشمانش بدرده از روزها و شبها انتظار و بیخوابی شان را میمالیدند و برادری پشت تلفن و کامپیوترش منتظر بود، و در حالیکه زنی در شهر کلن آلمان به فکر فرو رفته بود و با خود میگفت که اگر ما بتوانیم جان رامین حسین پناهی و زانیار و لقمان مرادی را از اعدام نجات دهیم شاید این آخرین جنگ بزرگ ما با جمهوری اسلامی بر سر مساله اعدام خواهد بود و بدنبال آن خواهیم توانست خیلی ها را از اعدام نجات دهیم، . . . آری در چنین لحظاتی، در حالیکه جلاد حکم اش را صادر کرده بود و داشت با آرامش خاطر، شاید هم در نفرت از خود، در حال رتق و فتق امورات روزانه اش بود، چند مرد مسلح و نقاب دار با خشونت، بدستان مردی که هیچ خلاقی علیه جامعه انسانی مرتکب نشده بود، دستبند زدند و چشمانش را با پارچه ای زخیم بستند و او را از سلول زندان بطرف چوبه دار هدایت کردند. در لحظه ای که فرزندان و عزیزان این مردان اسلحه بدست هم احتمالاً به پدرانشان فکر میکردند و بی خبر از جنایتی که در حال وقوع بود، بوجودشان افتخار میکردند، عده دیگری از همکاران این مردان اسلحه بدست اطراف چوبه دار منتظر بودند. خیلی ها، با وجود تلاشهای فراوان برای متوقف کردن این جنایت، حدس میزدند که جمهوری اسلامی این مرد را اعدام خواهد کرد ولی از لحظه انجام این جنایت فقط مردی که حکم اعدام را صادر کرده بود و این مردان مسلح و ماسک دار و ملانی که پای چوبه دار منتظر خواندن آیه هائی از کتاب مقدس اش بود، خبر داشتند.

آری در چنین لحظاتی، دو مرد نقابدار، رامین را به روی چارپایه بردند و طناب دار را بگردنش انداختند. مرد نقابدار دیگری با لگد چارپایه را از زیر پاهای مردی که هنوز به زندگی فکر میکرد، هنوز امید به دنیای بهتر در قلبش زنده بود و هنوز آرزوی در آغوش کشیدن عزیزانش را داشت، کنار زد.

رامین حسین پناهی اعدام شد. جمهوری اسلامی جنایتی دیگر به پرونده خود افزود. ولی از طرف دیگر بر نفرت مردم علیه این حکومت افزوده شد.

شاید اعدام رامین حسین پناهی یکی از آخرین اعدامهای جمهوری اسلامی باشد. و امید که چنین باشد. مردم بتنگ آمده از ۴۰ سال جنایت بپا خواسته اند تا به عمر این حکومت پایان دهند.

خیلی از سران جمهور اسلامی در کشورهای دیگر خانه هایی برای خود خریده اند و بخشی از اعضا خانواده خود را به آن کشورها منتقل کرده اند. تعدادی از نیروهای انتظامی، حتی از داخل سپاه پاسداران صفوف جمهوری اسلامی را ترک کرده و در کشورهای دیگر اعلام پناهنگی کرده اند. باقیمانده سران جمهوری اسلامی هنوز تشنه خونهای بیشتری هستند و برخی از آنها منتظر ریخته شدن به دریا.

جمهوری اسلامی نفسهای آخرش را میکشد. ولی صادر کنندگان احکام اعدام و سران این حکومت مطمئن بدست مردم و در دادگاه های مردمی به محاکمه کشیده خواهند شد.

اضافه کنم که بعد از پایان این نوشته خیر اعدام زانیار و لقمان مرادی را هم شنیدم. ناراحت تر شدم و متفردتر، متفرد از جمهوری اسلامی. ۸ سپتامبر ۲۰۱۸

مارکس و اصلاحات گام به گام خانابا تهرانی

در ۸۴ مین سالگرد تولدش، خانابا تهرانی، در براعت از مارکسیسم اعلام می‌کند: "حاکمیت پرولتاریا بیخود است، حتی حرف مارکس هم غلط است. جوامعی که به مرحله رشد نرسیده اند باید با اصلاحات گام به گام به رشد معنوی و انقلاب سوسیالیستی برسند."

من بعنوان عضوی از طبقه کارگر؛ طبقه از لحاظ اقتصادی فقیر و محروم جامعه، از طرف خودم و از طرف میلیونها مردم ناراضی از این وضعیت که نتیجه "اصلاحات گام به گام و رشد معنوی" کاپیتالیسم جهانی و دشمنان سوسیالیسم است، اعلام میکنم که ما می‌خواهیم به نابرابریها، به محرومیت ها و به استثمار انسان از انسان همین امروز پایان دهیم. و این کار را هر لحظه که بتوانیم انجام خواهیم داد. ما آزادی کامل از استثمار، دستیابی به رفاه و زندگی شایسته انسانی و ظاهر شدن در سطوح کاملا برابر با دیگران در جامعه را حق مسلم و دست یافتنی خود می‌دانیم و تحقق آنها را همین امروز امکانپذیر می‌دانیم. ما نه آرزوی دست یافتن به سوسیالیسم را و نه تلاش برای تحقق فوری آنرا به "رشد معنوی" و "اصلاحات گام به گام" خانابا موکول نخواهیم کرد. تمام اتفاقات دنیای معاصر، حد اقل در همین نیم قرن گذشته، نشان داده است که "اصلاحات گام به گام" دنیا را به عقبگرد، قهقرا و سقوط معنوی کشانده و ثابت کرده که دنیا بدون تلاش بی‌وقفه ما برای خلاصی فوری از استثمار و تلاش بی‌وقفه ما برای تحقق فوری سوسیالیسم، و بقول منصور حکمت، بدون "خطر سوسیالیسم" به چه منجلائی تبدیل می‌شود.

خود خانابا تهرانی متاسفانه در ۸۴ مین سالگرد تولد شان نمونه دیگری از این عقبگرد را بنمایش گذاشتند. ۱۰ سپتامبر ۲۰۱۸

"لایق و نالایق"

امروز در یکی از گروه های تلگرامی چشم افتاد به این جمله: "در باره این خاندان پرافتخار محترمانه صحبت کن." این را یکی از اعضا آن گروه در جواب به یکی دیگر گفته بود. کنجکاو شدم ببینم که آن فرد در مورد "این خاندان پرافتخار" چه گفته بود. دیدم که این فرد قبلاً در حمایت از پسر شاه چیزی نوشته بود و شخص دیگر هم گفته بود: "باباش يك ستمگر بود. این يك واقعیت است."

من هم در عکس العمل به این عضو آن گروه نوشتم:

"... عزیز، گفتن اینکه فلان پادشاه، فلان ملکه و فلان رئیس جمهور دیکتاتور بود یا نالایق بود و غیره، به معنای بی احترامی یا توهین به شخص و خانواده معینی نیست. پادشاهان و رئیس جمهورها می توانند دیکتاتور یا دموکرات محسوب شوند. کسانی که در این پستها قرار میگیرند باید خود را برای شنیدن و تحمل شدیدترین انتقادات آماده کنند. یکی از نشانه های اولیه دیکتاتور بودن این آدمها این است که انتقاد و دیکتاتور خوانده شدن از طرف مردم را توهین شخصی و یا خانوادگی تفسیر کنند و به این بهانه جلو دهان مردم را بگیرند."

هر کسی که با تاریخ آشنایی هم نداشته باشد، میتواند با بررسی گفته های طرفداران آن پادشاه یا رئیس جمهور به دموکرات بودن یا دیکتاتور بودن آن مقام مورد بحث پی ببرد. حرف خود شما که از همه انتظار داری هیچ نقدی به عملکرد پدر این ولیعهد نکند و هرگونه نقد را توهین خانوادگی تفسیر میکنید میتواند یکی از معیارهای قضاوت در مورد محمد رضا شاه مورد استفاده قرار گیرد. اگر یکی میگوید که محمد رضا شاه دیکتاتور بود، حتماً دلیلی بر این گفته خود دارد. شما هم میتوانید دلایل خودتان را برای اثبات دموکرات بودن ایشان بیان کنید. به بهانه اینکه به خانواده فلانی و به دین و اعتقادات فلانی توهین شد، جلو دهان مردم را نگیرید."

تا نظر شما خوانندگان این یادداشت چه باشد؟ ۲۱ سپتامبر ۲۰۱۸

به بهانه مراسم های عزاداری سازمان مجاهدین در ماه محرم

آشنایی من با اشکال اعتراض سازمان یافته و سراسری علیه نابرابری برمیگردد به اوایل دوران دانشجویی ام. من ضمن شرکت در اعتراضات دانشجویی و همکاری با گروه ها و سازمانهای سیاسی موجود در آن زمان، همیشه به این فکر می کردم که چه راهی میتواند سریع ترین راه برای سرنگونی حکومت پهلوی و پایان دادن به ظلم و تبعیض باشد. علاوه بر سازمانهای چپ و کمونیست در آن زمان، سازمان دیگری هم بود که ظاهراً تفسیر دیگری از اسلام ارائه می داد و حتی برخی از مراسم های اسلامی، از جمله سینه زنی، زنجیرزنی و قمه زنی را سنت هایی عقب مانده معرفی می کرد. من، باوجود اینکه از دوران کودکی و سنین نوجوانی، تا آنجا که عقل و منطق ام قد کشیده بود و موقعیت و توانایی

ام اجازه داده بود، از برخی از رفتارهای ناخوشایند منتج از باورهای اسلامی پدر و مادر مسلمان خودم و برخی از اصول اعتقادی اسلام، انتقاد کرده بودم ولی هنوز توهم امکان پایان دادن به ستم از طریق بسیج مردم با توسل به اسلام بطور کامل از ذهن من رخت بر نبسته بود.

گرچه در مدت کوتاه پیوستم به جمع مجاهدین در زندان تبریز، شاهد شباهت های زیادی هم بین رفتارهای این جمعی که تفسیر "مترقیانه، متمدنانه و امروزی" از اسلام ارائه می دادند با رفتارهای ملای روستایی که در آن متولد شده بودم و مرتجعین دیگری که تا آن زمان با آنها درگیر شده بودم، ولی هنوز این توهم را که میشود با توسل به "اسلام توده ها" ستمگران را از قدرت پایین کشید، با خود یدک می کشیدم. روزی این فکر خود را با یکی از دوستانم در میان گذاشتم و نظر او را در رابطه با مجاهدین و استفاده از اسلام برای بسیج کردن مردم علیه حکومت پهلوی پرسیدم. خلاصه و مضمون گفته های این دوستم این بود که اگر اسلام یک دین پر از تبعیض و خرافه است، چگونه میشود با خرافات بجنگ خرافات و تبعیضات رفت، و اینکه هر نیرو با هر باوری که رژیم را ساقط کند خودش هم جانشین رژیم خواهد شد و از آنجا که مجاهدین یک سازمان اسلامی است طبیعی است که در صورت رسیدن به قدرت یک حکومت اسلامی تشکیل خواهد داد. صحبت کوتاه این دوستم مرا بطور کامل از توهم استفاده از اسلام برای برانداختن حکومت شاه و برقراری یک جامعه ای که عاری از آن تبعیضات و نابرابری هایی باشد که ما را به اعتراض و مبارزه میکشید، رها ساخت.

یک سال بعد از این گفتگوی کوتاه، سر کار آمدن خمینی و حمایت سازمان مجاهدین از حکومت اسلامی شاهدهی شد بر صحت نظر آن دوستم.

بلافاصله بعد از قیام ۵۷، فعالین سازمان مجاهدین به همراه دیگر گروه های فالانژ اسلامی شروع کردند به توطئه علیه دانشجویان کمونیست در دانشگاه ها، به سمپاشی علیه زنانی که نمی خواستند حجاب سر کنند و سمپاشی علیه راهپیمایی بزرگ زنان در روز زن در ۱۶ اسفند ۵۷ در تهران و همینطور ایستادن در مقابل صفوف کارگران در اولین مراسم اول مه بعد از قیام در تبریز. (بعد از سرنگونی یک حکومت دیکتاتور انتظار بر این بود که کارگران ایران بتوانند برای اولین بار مراسم های اول مه، روز جهانی کارگر، را آزادانه و بدون دخالت دولت برگزار کنند. کارگران بیکار و اخراجی و کارگران شاغل کارخانه های مختلف تبریز از مدتها پیش برای برگزاری چنین مراسمی تدارک دیده بودند و محل تجمع و شروع راه پیمایی را باغ گلستان و مقصد تجمع نهایی را میدان فوتبال باغ شمال اعلام کرده بودند. یکی دو روز قبل از اول مه طرفداران حکومت تازه بقدرت رسیده اعلام کردند که مقصد راهپیمایی اول مه باید دانشگاه باشد چرا که عبدالکریم سروش میخواست در آنجا سخنرانی کند. روز اول مه فعالین سازمان مجاهدین در تبریز، با چوبهایی در دست، شانه بشانه فالانژهای قمه بدست، در میدان ساعت تبریز صف کشیدند، و با سر دادن شعار "مسلمان دانشگاه، کمونیست باغ شمال" به صفوف کارگران حمله کردند.)

مجاهدین بعد از مدتی از طرف حکومت اسلامی بچه نامشروع اسلام خوانده شد و از صف حامیان "امام" و حکومت اسلامی بیرون انداخته شد.

امروز وقتی در میدیای اجتماعی چشم می افتد به مراسم های عزاداری اعضای این سازمان در حضور مریم "مقدس"، یک احساس دوگانه به من دست میدهد. از یک طرف دلم به حال زنان و مردانی، که احتمالاً با بعضی هایشان در تظاهراتهای دانشجویی علیه سیاست های رژیم شاه دوش بدوش شده باشم،

میسوزد که حدود ۴۰ سال در انجماد فکری و بدون داشتن اجازه و حق انتقاد از سیاست های حاکم بر این سازمان و در انزوا از فعل و انفعالات فکری جهان نگهداشته شده اند. و از طرف دیگر نگران میشوم و ترس برم میدارد از وجود این سازمان مافیایی و داعشی که ادعا میکند میخواهد در آینده ایران نقش بازی کند. ۲۱ سپتامبر ۲۰۱۸

داعش کوچک علیه داعش بزرگ!

در جریان نمایش قدرت نظامی حکومت اسلامی ایران، داعش بزرگ، در اهواز تیراندازی هایی صورت گرفت و تعدادی از انسان های "بیگناه" یا "باگناه" صدمه دیده و یا جان خود را از دست دادند. گویا داعش، یا همان تشکیلاتی که میخواست کپی جمهوری اسلامی ایران را در عراق پیاده کند، که من آنرا داعش کوچک می نامم، مسئولیت این عملیات را بعهده گرفته است.

مستقل از اینکه چه کسانی بطرف چه کسانی شلیک کرده اند و چه کسانی در هماهنگی و همکاری با چه کسانی نقشه این حمله را ریخته اند، این اقدام و اقداماتی شبیه به این در شرایط امروز ایران کاملاً بنفع داعش بزرگ، یعنی حکومت اسلامی ایران تمام میشود. و به همین اعتبار میتوان حدس زد که چه دستهایی پشت چنین عملیاتی و عملیاتی از این قبیل قرار دارد.

داعش کوچک که با پول های سرازیر شده از طرف حکومت هایی از جمله جمهوری اسلامی ایران، یک حکومت اسلامی دیگر را، بمدت چند سال، در بخش هایی از عراق دایر کرد و آنچنان جنایت هایی آفرید و چهره و پتانسیل واقعی حکومت های اسلامی در آفرینش جنایت را آنچنان آشکارا بنمایش گذاشت که حمایت کنندگانش انکار حمایت کردند، اکنون هم، که رویای ایجاد "خلافت" اش را از دست داده است، در خدمت و بدستور همان اربابان انجام وظیفه میکند.

اگر بازماندگان داعش عراق در آغوش داعشی که هنوز در ایران حکومت میکند جا خوش کرده اند، طولی نخواهد کشید که مردم ایران به تاریخ خلافت ۴۰ ساله اسلامی در این خطه از جهان پایان دهند و سران این داعش را در دادگاه های علنی و در جلو چشم جهان به محاکمه بکشند. ۲۲ سپتامبر ۲۰۱۸

تحصیل بزبان مادری حق همه کودکان است!

سال تحصیلی در ایران برای میلیونها کودک با رنج و عذابی مضاعف شروع می شود. علاوه بر سختی هایی که کودکان در اثر فقر مالی خانواده متحمل می شوند، محرومیت از تحصیل بزبان مادری نیز عذاب دیگری است که هر سال میلیونها کودک در ایران سال تحصیلی را با آن آغاز میکنند.

میلیونها کودکی که از روز تولدشان تا قبل از اولین روز شروع مدرسه شان، یعنی بمدت هفت سال تمام، به آن زبان حرف زده اند و احساسات خود را با پدر و مادر، خواهر و برادر خود در میان گذاشته اند، باید تحصیل شان را بزبانی کاملاً و یا تقریباً ناآشنا آغاز کنند. و اجبار به تحصیل بزبانی که برای بچه ناآشنا است میتواند از یکطرف موجبات ناملايمات روانی و سردرگمی های احساسی برای کودک شود و از طرف دیگر، عدم آشنایی و یا کم آشنایی کودک با زبان جدید، بهانه ای بشود برای آن دسته از

افرادی که خود بلحاظ روانی مریض هستند ولی بنادرست شغل معلمی را برگزیدند، تا این کودکان را بلحاظ جسمی هم مورد آزار و شکنجه قرار دهند.

دوستی تعریف میکرد چگونه معلمش اشتیاق اولین روز مدرسه رفتن او را، بخاطر اینکه جواب سوال او را نه بفارسی بلکه به تورکی داده بود، با یک سیلی محکم بصورتش، به نفرت از تحصیل و دوری از مدرسه بمدت یک سال تبدیل کرده بود.

بسیاری از کودکانی که تحصیلاتشان را بزبانی که برایشان ناآشنا است شروع میکنند دچار مشکلات عدیده ای در طول تحصیلشان میشوند. علاوه بر اینکه گاهی از طرف آن همکلاسی هایی که زبان تحصیلیشان همان زبان مادریشان است، مورد تحقیر قرار میگیرند بلکه سرعت یادگیریشان هم به پایین تر از سطح متوسط یادگیری هم سن و سالان خویش سقوط میکند. و این بنوبه خود منجر به تحمل رفتارها و قضاوت های نادرست از والدین خود و حتی گاهی تنبیهات بدنی میشود.

این مشکل را باید حل کرد!

اولین اقدام لازم در این مورد تصویب قوانینی است که دولت را موظف به ایجاد امکانات و تسهیلات لازم برای همه کودکانی بکند که والدین آنها میخواهند فرزندشان به آن زبان تحصیل کند. این یعنی، قبل از هر چیز، تصویب قانونی که حق تحصیل بزبان مادری را برسمیت بشناسد. باید در قوانین سراسری کشور قید شود که کشور زبان رسمی ندارد. و دولت میتواند یک زبان از زبان های رایج در کشور را بعنوان زبان اداری و آموزشی اصلی تعیین نماید، مشروط بر اینکه امکانات و تسهیلات لازم برای متکلمین به سایر زبانها، در همه زمینه های زندگی سیاسی و اجتماعی و آموزشی، وجود داشته باشد و حق هر کس به اینکه بتواند به زبان مادری خویش در کلیه فعالیت های اجتماعی شرکت کند و از کلیه امکانات اجتماعی مورد استفاده همگان بهره مند شود محفوظ باشد.

اقدام بعدی باید تربیت معلمینی باشد که هم بزبان اداری سراسری و هم بزبان محلی تسلط کامل داشته باشند.

همینجا لازم است اشاره کنم که هر نوع تنبیه بدنی و آزار روحی کودکان در مدارس باید ممنوع باشد و متخلفین مورد پیگرد قانونی قرار گیرند.

نکته دیگری که در ایران میتواند فشار را از روی کودکانی که والدین آنها بزبانهای غیر از زبان اداری اصلی، در حال حاضر فارسی، صحبت میکنند، کم کند این است که والدین سعی کنند از سنین پایین برای فرزندانیشان کتابهای داستان بزبانی که میخواهند فرزندشان تحصیل کند، تهیه کنند و آنها را با خواندن و نوشتن به آن زبان آشنا کنند.

مسئله دیگری که لازم است در ایران مورد باز بینی قرار گیرد خط نوشتاری است. الفای عربی که در حال حاضر برای نوشتن زبان فارسی و سایر زبانهای محلی از جمله ترکی و کردی مورد استفاده قرار میگیرد، حروف و علائم کافی و لازم برای بیان خیلی از صدا های موجود در این زبانها را ندارد. پیشنهاد خیلی از متخصصین زبان این است که برای نوشتن زبان فارسی و سایر زبانهای رایج در ایران، از جمله تورکی و کردی بهتر است از حروف الفبای لاتین استفاده شود. و نه تنها این، بلکه لازم

است که زبان انگلیسی، با هدف تبدیل گام به گام آن به یک زبان آموزشی و اداری متداول در کشور، از سنین پائین در مدارس آموزش داده شود.

پیشنهاد من برای خانواده هایی که بزبان تورکی تکلم میکنند این است که اگر میخواهند و یا ، همانطور که در حال حاضر مجبورند، فرزندانشان بزبان فارسی تحصیل کنند، بهتر است آنها را از سنین پایین تر با خواندن و نوشتن بزبان فارسی آشنا کنند. البته این روزها خیلی از خانواده ها این کار را میکنند. و خانواده هایی که میخواهند فرزندانشان بزبان تورکی تحصیل کنند آنها هم بهتر است فرزندانشان را از سنین پایین با خواندن و نوشتن بزبان تورکی، و ترجیحا با استفاده از الفبای لاتین، آشنا کنند.

به امید روزی که همه آن فشارهایی که تحصیل را برای کودکان تلخ میکند از سیستم آموزشی در ایران رخت بریندند و آموزش به امری خوشایند و مکانهای آموزشی به مکانهایی لذت بخش و شادی آفرین برای کودکان تبدیل شوند. ۲۴ سپتامبر ۲۰۱۸

راه حل فوری

طبق گزارش روزنامه جهان صنعت، قیمت دلار در بازار ارز تهران در ساعت ۱۶:۲۰ به ۱۹۳۵۰ تومان و قیمت یورو به ۲۲۷۲۰ تومان رسید. همین روزنامه ادامه داده است: "دلار تخت گاز بالا می رود"

ولی درج اصطلاح عامیانه "دلار تخت گاز بالا می رود" نه نشانه "صداقت ژورنالیستی" این روزنامه، بلکه نشان شیوه معمول ژورنالیسم رسمی در طفره رفتن از بیان حقیقت است.

آنچه که "تخته گاز" می رود، صعود دلار نیست بلکه سقوط ریال است، و به همراه آن، ارزش نیروی کار و ارزش جان و حرمت انسان است که "تخته گاز" سقوط میکند.

نتیجه: گسترش محرومیت، فقیرتر شدن فقرا و ثروتمندتر شدن ثروتمندان.

مسبب این وضعیت: وجود جمهوری اسلامی و آیت الله های مفت خور و مرتجع در قدرت و تصاحب وسایل تولید و منابع ثروت در دست یک اقلیت استثمارگر.

راه حل فوری: سرنگونی جمهوری اسلامی، کوتاه کردن دست سرمایه داران از مالکیت بر وسایل تولید و منابع ثروت. ۲۶ سپتامبر ۲۰۱۸

روز تصمیم گیری قطعی فرا رسیده است!

مردم ایران، کارگران، دانشجویان، دانش آموزان، زنان، جوانان، معلمین و پرستاران!

سران دزد و جنایتکار جمهوری اسلامی بعد از چهل سال جنایت در حق ما، بی ارزش کردن زندگی ما و سرازیر کردن حاصل کار و تلاش مردم ایران و تمام ثروت این مملکت در جیب های گشاد آیت الله

های مفت خور و حسابهای بانکی خود در کشورهای اروپا و کانادا و آمریکا، آخرین تلاش خود را برای خالی کردن جیب مردم با بازی دلار بنمایش گذاشتند .

این جنایتکاران تمام ذخیره های لازم برای تامین خود و چندین نسل از فرزندان خود را به کشورهای خارج منتقل کرده اند، زمین و خانه برای خود در آن کشورها خریده اند و نصفی از خانواده های خود را به آن کشورها کوچ داده اند. ولی هنوز منتظرند ببینند که شما مردم با آنها چکار میکنید.

این حکومت و این جنایتکاران رفتنی هستند، آنها بزودی سرنگون خواهند شد. ولی فرو ریختن عمارت پوسیده حکومت اسلامی سرمایه داران در ایران در مطمعنا ضربات مهلکی بر سیستم تولید کننده نابرابری وارد خواهد کرد. بهمین دلیل گرگ های دیگری برای افتادن بجان شما دندان نیز کرده اند. مفتخوران معما و مکلا، کراواتی و غیر کراواتی، شاهزاده و آخوندزاده، خادمین سیستم در حکومت پهلوی و مایوس شدگان از حکومت اسلامی و همه ی آن کسانی که سیستم سرمایه داری را بهترین سیستم برای ثروتمند شدن یک اقلیت کوچک از طریق در بند نگهداشتن و به استثمار کشیدن اکثریت مردم یافته اند، همگی بصف شده اند و تدبیر و نقشه میکشند تا سرنوشت نظام و سیستم سرمایه داری در ایران را از سرنوشت جمهوری اسلامی جدا کنند، بر تن چرکین این سیستم رنگی دیگر بزنند و برده داری بشیوه مدرن را تداوم بخشند.

آیا شما این اجازه را به آنها خواهید داد؟

آیا اجازه خواهید داد یکبار دیگر انقلاب شما را به شکست بکشانند؟ آیا اجازه خواهید داد تا سیستم سرمایه داری را از زیر آوار بیرون بکشند و جانی تازه به سیستمی بدمند که علت و عامل بقای همه مشتقات مردم بوده است؟ آیا به انگل صفتان امکان و اجازه ابقاء نظام سرمایه داری را خواهید داد؟

مطمئنن که نخواهید داد. این بار نوبت ماست. نوبت ما کارگران، معلمین، پرستاران، رانندگان، کارکنان خدمات اجتماعی و تولید کنندگان ثروت است که با متحد شدن زیر یک برنامه واحد و متشکل شدن در شوراهای محل کار و زیست و بدست گرفتن قدرت دولتی و اداره امور از طریق این شوراها امکان بازگشت سرمایه داران به قدرت را نخواهیم داد.

ما تولید را نه بر اساس سود و انباشت سود بلکه بر اساس نیازهای مردم سازمان خواهیم داد. ما سیستمی ایجاد خواهیم کرد که در آن ثروت تولید شده، به جیب سرمایه داران و فرماندهان ارتش و پلیس و سیاستمداران کلاش و نان بنرخ روز خور سرازیر نشود، بلکه مستقیما صرف بالا بردن رفاه عمومی و تامین نیازمندیهای همه شهروندان شود.

ولی لازمه این کار این است که از همین الان دست بکار شویم، پارگیری کنیم، دوستان و دشمنان خود را بشناسیم، فریب سرمایه داران و طرفداران نظام سرمایه داری را نخوریم.

سرنگون باد جمهوری اسلامی! زنده باد آزادی، زنده باد برابری، زنده باد سوسیالیسم! ۴ اکتبر ۲۰۱۸

در رابطه با پایان اعتصاب کامیونداران و رانندگان

از آنجا که اعتصاب کامیونداران و رانندگان بمدت سه هفته با قدرت ادامه یافت، ۳۱۸ شهر در این اعتصاب شرکت کردند، این اعتصاب توجه همه مردم ایران را به قدرت اعتصابات سراسری جلب کرد و حمایت‌های بین‌المللی را بدنبال داشت و همچنین، بنا به بیانیه تشکل‌های کامیونداران و رانندگان ناوگان حمل و نقل جاده‌ای، ۳ تا از ۱۷ خواست اعتصاب را به دولت تحمیل کرده است، اعتصابی موفق بوده است. من این موفقیت را به همه رانندگان و کامیونداران که در این اعتصاب شرکت کردند و همه آن کسانی که، چه در داخل و چه در خارج، به اشکال مختلف از این اعتصاب حمایت کردند و اخبار این اعتصاب را بگوش جهانیان رساندند تبریک می‌گویم.

همانطور که در خود بیانیه تشکل‌های کامیونداران و رانندگان قید شده است، این پایان کار نیست بلکه اعلام پایان یک دوره از این نوع اعتصابات است.

جا داشت که صادر کنندگان این بیانیه خواست آزادی فوری همکاران بازداشتی خود را نیز مطرح میکردند.

ولی همه ما در جریان هستیم که همزمان با اعلام پایان اعتصاب کامیونداران و رانندگان یک اعتصاب سراسری دیگر، اعتصاب معلمان و فرهنگیان شروع شده است. حمایت از این اعتصاب نه تنها وظیفه انسانی و انقلابی همه ماست بلکه اعلام حمایت و همبستگی شما کامیونداران و رانندگان از اعتصاب معلمان راه را برای جلب حمایت‌های بیشتر از اعتصابات احتمالی شما در آینده بازتر میکند.

جا دارد که صادر کنندگان بیانیه پایان اعتصاب کامیونداران و رانندگان ناوگان حمل و نقل جاده‌ای با صدور بیانیه دیگری حمایت خود را از اعتصاب معلمان و فرهنگیان اعلام کنند.

با تمام قدرت و به هر شکل ممکن به حمایت از اعتصاب معلمان بپیوندم. ۱۴ اکتبر ۲۰۱۸

”طوفان بد“

جراح قلب به چاه جمکران و دانشمند علوم زیست‌شناسی به شاهزاده دخیل میبندد!

احتمالا همه شما خوانندگان این سطور با سه شخصیت علمی آقایان دکتر علی نیری، دکتر فرهنگ هلاکویی و دکتر حسام نوذری کم و بیش آشنایی دارید. آنها در رشته تخصصی رسماً اعلام شده خود آدمهای ماهر و توانایی هستند و من یکی دو بار به صحبت‌های دکتر علی نیری و دکتر حسام نوذری در مورد پیدایش حیات و کهکشانها گوش داده‌ام، از آنها لذت برده‌ام و چیزهایی یاد گرفته‌ام. من در مورد رشته‌های تخصصی این افراد حرفی ندارم. بلکه اینجا میخواهم که به نظرات سیاسی و مدلهای اجتماعی پیشنهادی آنها برای مردم ایران با چشمی انتقادی نگاه کنم.

این سه تن در کنفرانسی که اخیراً تحت عنوان ”علم مدرن، انسان مدرن“ برگزار کردند، موضع سیاسی تا بحال صراحتاً اعلام نشده خود را در مورد آینده سیاسی ایران اعلام کردند. من میخواهم این موضع سیاسی و تلاش این ”گروه علمی کم و بیش شکل گرفته“ را، بقول خود حسام نوذری، ”زیر

میکروسکوپ" بگذارم و ببینم که آیا این افراد در بررسی مسائل اجتماعی هم به سبک و متد علمی خود وفادار می‌مانند، یا اینکه آنها هم به "چاه جمکران" مراجعه می‌کنند.

دکتر حسام نوذری، در جواب به پرسش "ایران را چه کنیم"، چنین شروع میکند: "ایران مثل یک کشتی در بدآغون است. این کشتی به یک طوفان بد هم برخورد کرده است و ایران ما در لبه پرتگاه است." ایشان بعد از طرح راه حل دو مرحله ای خود برای "نجات کشور" می‌افزاید: "به اعتقاد من و بسیاری دیگر در حال حاضر، ناخدای طبیعی و شایسته ترین فرد برای هدایت این کشتی در بدآغون و شکسته، به لطف تاریخ، به حکم تاریخ و بخاطر يك اعتبار تاریخی، شاهزاده رضا پهلوی است." (خط کشی زیر کلمات از من است)

بلی درست فهمیدید. کوه موش زایید. از کسانی که ادعا میکنند حقیقت علمی را قربانی پول و منافع حقیر شخصی نمی‌کنند و در بررسی مسائل مختلف از شیوه ها و متدهای علمی استفاده میکنند، انتظار می‌رود که بر این ادعای خود وفادار بمانند و در هیچ زمینه ای از متد و سبک علمی در بررسی مسائل عقب نشینی نکنند. ولی این جمع در این کنفرانس خلاف چنین انتظاری را بنمایش گذاشتند.

آیا دخیل بستن این گروه به يك شاهزاده، آویزان کردن صفت "شایسته ترین فرد" بگردن این شاهزاده و تراشیدن "اعتبار تاریخی" برای این شاهزاده با استدالات غیر علمی و غیر منطقی چون "ناخدای طبیعی"، "به لطف تاریخ" و "به حکم تاریخ" شبیه همان رفتارهایی نیست که چندی پیش یکی از اعضای این گروه سه گانه، آقای علی نیری، آنها را ارتجاعی نامیده بود؟

دکتر علی نیری قبلا در يك سخنرانی با عنوان "امان از خرافات"، بدست گفته بود: "بنظر من امروز هرکسی که فکر میکند ما میتوانیم مسائل مان را با کوروش و داریوش حل کنیم، با حافظ و مولانا حل کنیم، با صدر اسلام حل کنیم یا با اشوزرتشت حل کنیم، یا هرکس دیگری که در گذشته بوده حل کنیم، اینها مرتجع اند، فرقی نمیکند. مسائل قرن ۲۱ راه حل قرن ۲۱ امی میخواهد." همو ادامه داده بود: "درد بزرگ اینجاست که من می‌شناسم کسانی را که متخصص قلب هستند، استاد دانشگاه هستند، ادماهی تحصیل کرده هستند، مهندس هستند ولی سه شنبه ها میروند چاه جمکران و عریضه میاندازند در آنجا."

و من می‌خواهم امروز اضافه کنم که "درد بزرگ" تنها در عریضه انداختن متخصصین قلب در چاه جمکران نیست، بلکه اینجا هم هست که برخی از دانشمندان به "شاهزاده رضا پهلوی" دخیل می‌بندند. مردم ایران هم آن دکترهایی را که عریضه به چاه جمکران میاندازند و هم این دکترهایی را که به شاهان دخیل می‌بندند، می‌شناسند. شاید بی سبب نباشد همینجا از علی نیری پرسیم که آیا نشستن ایشان زیر نماد کوروش و داریوش، و تأیید استدالات غیر علمی همکار خود، که رضا پهلوی را تنها به اعتبار تعلق این شاهزاده به تبار پادشاهان، بعنوان "ناخدای طبیعی" و "شایسته ترین فرد برای هدایت کشتی در بدآغون" معرفی میکند، مغایرتی با گفته های پیشین خود ایشان ندارد؟ آیا این است راه حل قرن ۲۱ امی برای مسائل قرن ۲۱ ام؟

واضح است که گفته های قبلی دکتر علی نیری، که من به بخشی از آنها اشاره کردم، با استدالات بی پایه دانشمند کنار دستش و آویزان شدن این جمع سه نفره به یک شاهزاده و معرفی او بعنوان ناجی مردم ایران در تناقض قرار می‌گیرد. و این یکبار دیگر این حقیقت را به اثبات میرساند که مواضع سیاسی آدمها تابعی است از موقعیت اجتماعی و شرایط مادی زندگی آنها.

رضا پهلوی میتواند از تبار داریوش و کوروش معرفی شود چرا که او يك شاهزاده است. ولی دخیل بستن این دانشمندان به این شاهزاده و آراستن او به القابی چون "ناخدای طبیعی" و "شایسته ترین فرد"، اعتبار و جایگاه خود این گروه را در انظار عمومی زیر سوال میبرد، حتی اعتبار علمی شان را هم.

قرن ۲۱ ام علم و دانش را به چنان سطحی از ترقی و پیشرفت رسانده و قدرت تولیدی بشر را بكمك تکنولوژی ای که خود محصول قرن ۲۱ است، به چنان سطحی گسترش داده است که میشود، با سازماندهی مدرن و علمی، دنیا را چنان اداره کرد که در آن هیچ انسانی گرسنه نباشد، هیچ انسانی بی مسکن نباشد، هیچ انسانی انسان دیگر را استثمار نکند، نیازی به جنگ و رقابتهای خونین نباشد و همه آدمهای دنیا بعنوان شهروندان متساوی الحقوق جهان در کنار هم در شادی و خوشی زندگی کنند. مساله قرن ۲۱ این است که يك درصد مردم جهان با قبضه کردن تقریباً پنجاه درصد کل ثروت جهان، نود و نه درصد مردم دنیا را در محرومیتهای گوناگون نگه میدارند، در بین شان جنگهای قومی، ملی و مذهبی راه میاندازند و با تبلیغ و ترویج خرافات، از جمله خرافه شاه پرستی و شیخ پرستی و خرافه ذاتی بودن خشونت و رقابت در انسان و امکان ناپذیر بودن ایجاد برابری بین انسانها به حکمرانی خونین خود بر جهان ادامه میدهند. تناقض قرن ۲۱ ام عبارت است از انباشته شدن ثروت در یکطرف و فقر در طرف دیگر. مساله قرن ۲۱ ام نظام سرمایه‌داری است و تقسیم جامعه به طبقات استثمار کننده و استثمار شونده؛ نظامی که برای بقای خود به حکومت هایی از نوع جمهوری اسلامی و یا سلطنتی نیاز دارد. راه حل قرن ۲۱ امی برای این مساله نه شاهزاده ای را به شاهی رساندن و دخیل بستن به درگاه پادشاهان، بلکه متلاشی کردن نظام طبقاتی و حل این تناقض اساسی قرن ۲۱ است. طوریکه دیگر نه به شاه نیازی باشد نه به شیخ. انتظار از آن دسته از دانشمندان قرن ۲۱ امی که نمی‌خواهند وجدان، منطق و حقیقت علمی را فدای منافع حقیرانه مادی و شخصی کنند این است که به صفی ملحق شوند که به مسائل قرن ۲۱ ام راه حل قرن ۲۱ امی ارائه میدهد.

"کشتی دربداغون" نظام سرمایه‌داری در ایران با "طوفان" ضد سرمایه‌داری مواجه شده است. امکان ادامه حیات نظام طبقاتی در ایران بعد از جمهوری اسلامی زیر سوال رفته است. پایان دادن به تقسیم جامعه به طبقات بالادست و فرودست در افق انقلاب مردم ایران دیده می‌شود و ایجاد یک جامعه انسانی، آزاد و کاملاً برابر دیگر تنها آرزو نیست بلکه خواستی است که در کوچه ها و خیابانها، در کارخانه ها و دانشگاه ها در جاده ها و محلهای کار و تولید در ایران فریاد زده میشود. نیروی متحقق کننده این خواست و این آرزو دارد خود را سازمان میدهد و خود را به جامعه معرفی میکند. نمایندگان طبقات استثمارگر و طرفداران جامعه طبقاتی "خطر" سوسیالیسم را بر بالای سر خود احساس کرده اند. حضور متخصصین قلب بر چاه جمکران، بمیدان آمدن گروههای قوم پرست و دخیل بستن عدهای دیگر به کوروش و داریوش و پهلوی همه از یک قماش اند و همه تلاشهایی هستند برای نجات نظام طبقاتی. ولی طوفانی که در ایران براه افتاده است نابودی نظام طبقاتی را همراه حکومت اسلامی اش هدف گرفته است. این طوفان قویتر از آن است که بشود "کشتی دربداغون" سرمایه‌داری در ایران را از متلاشی شدن کامل نجات داد. ۳۰ اکتبر ۲۰۱۸

کنکاش در روابط خصوصی ممنوع

امروز در یکی از گروه‌های تلگرامی چشمم افتاد به يك آفیش افشاگرانه در مورد شاهزاد رضا پهلوی. در این آفیش به دو نکته، از نظر من درست و قابل دفاع، اشاره شده بود و يك نکته نادرست و نامربوط. من این یادداشت را در مورد آن آفیش نوشتم:

"در مورد این پست لازم میدانم به نکته ای اشاره کنم که امیدوارم دوستان دیگر هم در این مورد با من موافق باشند و انرا در پخش پست‌های مشابه مد نظر داشته باشند.

در این پست چند نکته بجا مورد نقد قرار گرفته است. از جمله اینکه این فرد در طول عمرش در هیچ فعالیت تولید اجتماعی شرکت نکرده است. چرا که انتظار از همه آدم‌ها این است که تا آنجا که توان دارند در تولید اجتماعی شرکت کنند. ولی این شخص با وجود توانائی جسمی و فکری هیچ نقشی در تولید اجتماعی نداشته و تنها به اعتبار ثروتی که از پدرش مانده است به زندگی انگلی خود ادامه میدهد.

نکته دیگری که بدرست مطرح شده این است که اگر این فرد میخواهد در آینده جامعه ایران نقشی بازی کند و مردم ایران کاری به او بسپارند، لازم است قبل از هر چیزی اموال و ثروت خارج شده از ایران بوسیله پدرش را به قصد بازگرداندن این ثروت به حکومت آینده ایران فریز کند و اعلام کند که این ثروت نه به او بلکه به مردم ایران تعلق دارد.

ولی در این پست علاوه بر نکات درستی که در بالا مورد اشاره قرار گرفتند، یک نکته خیلی نادرست هم مطرح شده است و آن هم دخالت در روابط خصوصی آدمهای بالغ، و آنهم با یک زبان لمپنی، "مردسالارانه" و تحقیرکننده زنان است. همه کسانی که با فرهنگ و ادبیات جاری در ایران آشنا هستند، می‌دانند که معنای فلانی "حتی به زن برادر خودش رحم نکرد" یعنی چه! بطور روشن یعنی اینکه فلانی با فلانی رابطه جنسی داشته است. آیا مگر رابطه جنسی دو آدم بالغ مسأله خصوصی بین آنها نیست؟ مگر قرار است که دیگران در این رابطه دخالت کنند؟ مگر این به دیگران، که شامل دولت هم میشود، ربط دارد؟ مگر قرار است آدمهای بالغ در روابط خصوصی شان با همدیگر از مقامی اجازه بگیرند و "پروانه کسب" داشته باشند؟ (شاید اینجا لازم باشد به دو نکته توجه داشته باشیم. یکی اینکه شاید یکی بگوید که رابطه آن دو نفر ممکن است زندگی و احساسات يك یا چند نفر دیگر را هم تحت تاثیر قرار دهد. در این صورت هم این مسأله باید بین خود آن چند نفر حل و فصل شود و دیگران نباید در آن دخالت کنند. و نکته دیگری که باید به آن توجه داشته باشیم این است که اینجا بحث بر سر رابطه است و نه تجاوز و یا سوءاستفاده از موقعیت خود برای آزار جنسی، یعنی مواردی که در صورت شکایت باید مورد پیگرد قانونی قرار گیرند. ولی تا زمانیکه چنین ادعایی نشده است آنرا باید رابطه خصوصی بین دو آدم بالغ تلقی کرد و نباید در آن دخالت کرد.) فرهنگی که جمهوری اسلامی رواج میدهد و آدمها را به خاطر زیر پا گذاشتن اش اعدام میکند نباید مورد کوچکترین حمایت و سمپاتی از طرف آزادیخواهان و برابری طلبان واقع شود.

زبانی هم که در چنین مواردی بکار برده میشود کاملا ارتجاعی و ضد زن است. مثلا همین جمله را موشکافی کنیم. او "حتی به زن برادر خودش رحم نکرد." آیا در این جمله، کسی که مورد "رحم" قرار نگرفته است، خود زن است یا شوهر زن؟ اگر منظور زن است که مورد "رحم" قرار نگرفته است، در این صورت چرا این زن نه بعنوان يك شخصیت مستقل بلکه زن يك نفر دیگر معرفی میشود؟ آیا این

زن فرضی دارای ناتوانی جسمی و ذهنی بوده است و درست را از نادرست تشخیص نمیداده که مورد "بیرحمی" قرار گرفته باشد؟ اگر این زن فرضی خودش داوطلبانه و حتی با اطلاع از تأثیرات احتمالی جانبی مساله تصمیم گرفته که وارد يك رابطه ای بشود، اینجا دیگر مساله "رحم" کاملاً نامربط است. و اگر منظور "برادر" است که مورد "رحم" قرار نگرفته است، در این صورت فرهنگ ارتجاعی و اسلامی از این جمله میزند بیرون. بدین شکل که زن جزو مایملک مرد است و اگر مرد دیگری با او رابطه داشته باشد به مالکیت مقدس و حق تملک کامل شوهر این زن تجاوز شده است و تجاوز کننده به این شوهر "رحم" نکرده است.

میبینیم که اینگونه دخالت در روابط خصوصی آنها نه رو به آینده بلکه کاملاً رو به گذشته دارد و نباید به این نوع برخوردها در صفوف آزادیخواهان و برابری طلبان میدان داده شود." ۲ نوامبر ۲۰۱۸

جوابی به رسول بداغی

"احزاب، باشگاه تمرین دیکتاتوری و آموزش سیاهی لشکر" نیستند.

رسول بداغی عزیز، من نوشته شما تحت عنوان "احزاب، باشگاه تمرین دیکتاتوری و آموزش سیاهی لشکر" را خواندم. نکاتی را که در رابطه با دیکتاتورها و حکومت‌های دیکتاتوری گفته ای بلافاصله حکومت‌هایی از جمله جمهوری اسلامی را، که حی حاضر موجود است و حکومت پهلوی را، که من آنرا هم تجربه کرده ام، در ذهن من مجسم کرد. حتماً شما هم واقف هستید که آنچه که امکان اعمال دیکتاتوری فردی یا بقول شما، گروهی را فراهم میکند تصاحب امکانات تولید ثروت و مایحتاج جامعه در دست این گروه است. و این گروه در عصر ما یعنی طبقه سرمایه دار. مفتخورها و طبقات استثمارگر برای ادامه موقعیت برتر خود از طریق ایجاد يك سیستم پیچیده جامعه را زیر کنترل خود نگه میدارند. این سیستم تا بحال بر ارکان زیر متکی بوده: پارلمان، ارتش، زندان، پلیس علنی و پلیس مخفی. ادامه حیات این سیستم همچنین به مذهب و ناسیونالیسم هم نیاز دارد. و این ارکان و پایه های حاکمیت طبقات استثمارگر در همه کشورهای جهان دیده میشود. در کشورهای اروپایی، آمریکای شمالی و استرالیا و ژاپن در حال حاضر و ظاهراً، پارلمان نقش بیشتری برای حفظ این موقعیت طبقه استثمارگر بازی میکند. در برخی کشورها از جمله روسیه پلیس مخفی و يك سیستم مافیایی بیشتری نقش را بازی میکنند و نقش پارلمان کم‌رنگتر بنظر میرسد. در دیگر کشورها از جمله در برخی کشورهای آمریکای لاتین و آفریقا گروه‌های گانگستری بیشتری نقش را بازی میکنند. و در کشورهایی از جمله در ایران معجونی از همه اینها برای حفظ موقعیت طبقه استثمارگر بکار گرفته میشود.

طبقه استثمارگر يك قشر اقلیت است که برای استثمار اکثریت جامعه و در محرومیت بیشتر نگهداشتن آنها، همه این ابزارها را بکار میگیرد. ولی علاوه بر اینها يك ابزار قدرتمند دیگری که آنها استفاده میکنند عبارت است از فرهنگ سازی و ذهنیت سازی منفی در بین اکثریت محروم و استثمار شونده نسبت به خودشان و ایجاد ناامیدی و بدبینی در میان اکثریت محروم. این ذهنیت سازی از جمله با تکرار اصطلاحاتی چون، "کارگر جماعت نمیتواند حکومت کند"، "حکومت کار مردم بی سر و پا نیست"، "هر کس دیگری هم که قدرت را بگیرد میشود دیکتاتور" از موخرترین و ظاهراً قابل پسند ترین نوع تبلیغات در جامعه ای مثل ایران علیه متشکل شدن، علیه تشکیلات درست کردن و علیه حزب درست

کردن و یا علیه پیوستن به احزاب سیاسی است. عنوان نوشته شما، "احزاب، باشگاه تمرین دیکتاتوری و آموزش سیاهی لشکر"، متأسفانه، خواسته یا ناخواسته، از نوع تبلیغات علیه متشکل شدن کارگران و مردم محروم در يك حزب واحد است. میدانم که شما منفعتی در حفظ نظام طبقاتی ندارید و خواهان آزادی و برابری انسانها هستید. داشتن نیت خیر برای تغییر این شرایط ناعادلانه چیزی است لازم ولی به هیچوجه کافی نیست. نیت خیر بدون متوسل شدن به ابزار لازم برای تغییر این شرایط میتواند ما را به بیراهه ببرد و تنها به تداوم وضع موجود كمك کند. این دیگر جزو دانش عمومی شده است که برای ساختن يك دنیای بهتر و عادلانه تر باید آن سیستمی را که حافظ شرایط نابرابر و ناعادلانه موجود است در هم ریخت. یعنی طبقه استثمار کننده را خلع قدرت کرد. و این ممکن نمیشود جز با متحد شدن و متشکل شدن بخش قابل توجهی از استثمار شوندهگان و مردمی که در ادامه وضع موجود منفعتی ندارند، زیر يك حزب سیاسی واحد. بنابراین انتظار من از شما و هر کس دیگری که مثل شما فکر میکند این است که خود زنی نکنید و محسور و مقهور تبلیغات ظریف و مخرب طبقه مفتخور و تئوریسین های بورژوازی نشوید. ۲ نوامبر ۲۰۱۸

فرق بین دو اکتبر

چند روزی از اکتبر ۲۰۱۸ و یکصد و یک سال از اکتبر ۱۹۱۷ میگذرد. در این یکصد و یک سال، نه یکصد بار بلکه شاید یکصد هزار بار گفته شده که "جهان به يك اکتبر دیگری نیاز دارد." این بسادگی یعنی اینکه جهان به يك انقلاب دیگری، شبیه همان انقلابی که در اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه اتفاق افتاد، نیاز دارد. ولی آیا در دنیای امروز، در دنیای قرن ۲۱ انقلابی شبیه انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ ممکن است؟ آیا دنیای امروز به انقلابی شبیه انقلابی که حزب بلشویک رهبریش کرد نیاز دارد یا به انقلابی از نوع دیگر و با رهبری حزبی از نوع دیگر؟

گفتن اینکه امروز دنیا به اکتبر دیگری نیاز دارد هم جنبه های درست و هم جنبه های نادرست را در خود دارد. اینکه جهان هنوز نیاز به این دارد که استثمار شوندهگان بر علیه استثمار کنندگان قیام کنند، استثمار کنندگان را از قدرت سیاسی پایین بکشند و خود قدرت سیاسی را بدست گیرند، طبقه کارگر هنوز نیاز دارد در مقیاس محلی زیر پرچم احزاب کمونیستی که هدفشان لغو استثمار و لغو کار مزدی و برقراری يك جامعه آزاد و برابر سوسیالیستی است، متشکل شود، از جمله چیزهایی است که در انقلاب ۱۹۱۷ اتفاق افتاد و امروز هم باید این اقدامات صورت بگیرند. ولی اشتباهات اکتبر ۱۹۱۷ نمیتوانند تکرار شوند. امروز طبقه کارگری که قدرت سیاسی را بدست میگیرد، از جمله، باید بلافاصله جامعه را نه بر اساس تولید برای سود، بلکه بر اساس تولید برای آسایش و رفاه شهروندان سازمان بدهد و اداره کند. باید بلافاصله بعد از عزل طبقه سرمایه دار از قدرت و بدست گرفتن قدرت سیاسی، مردم را در شوراهای محل کار و زیست خود سازمان دهد، دخالت همه شهروندان در همه امورات جامعه را تسهیل کند، کار مزدی را بلافاصله ملغی اعلام کند، اعدام را ممنوع اعلام کند، برخوردای یکسان همه شهروندان از مسکن، بهداشت و درمان، آموزش و تحصیل را بلافاصله در دستور قرار دهد. و در يك کلام، هدف فوری و هدف دراز مدت انقلابات قرن ۲۱ باید تامین رفاه و آسایش شهروندان باشد.

قلمری دولت آمریکا

تعیین جایزه برای دستگیری چند تن از رهبران پ ک ک از طرف دولت آمریکا، محکوم است. از نظر من، این نه تنها اقدامی در جهت محدود کردن آزادی احزاب و آزادی فعالیت سیاسی، بلکه یک دست درازی بی‌شرمانه به یکی از پایه‌ای‌ترین حقوق انسانی یعنی حق داشتن امنیت در جامعه است. این اقدام دولت آمریکا مغایر حتی مفاد کنوانسیون حقوق بشر است. دنیا باید جواب محکمی علیه این اقدام دولت آمریکا بدهد. ۱۰ نوامبر ۲۰۱۸

احمدی‌نژاد و دستگاه قضا!!!

تک تک سران جمهوری اسلامی به رفتن حکومتشان واقف اند و هر کدام نگرانی خود را بشکل خاص خود بروز می‌دهند. یکی از ترس "ریخته شدن به دریا" حرف می‌زند، یکی از مواجهه "کشتی در باغون با طوفان بد" هراسناک است، یکی هر شب آیت الکرسی می‌خواند و به اطراف خود فوت می‌کند و یکی دیگر هم، مثل همین احمدی‌نژاد، ادای "من نبودم، من ندیدم" از خود درمی‌آورد.

ادای جدید مردی که بمدت ۸ سال ریاست دولت جنایت اسلامی را بعهدہ داشته و به این اعتبار مسلماً خود یکی از آن سران حکومت اسلامی است که در دادگاه‌های مردمی بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی به محاکمه کشیده خواهند شد، این است که می‌خواهد بجای نشستن در صندلی متهم در صندلی شاکیان و قضاوت کنندگان بنشیند. این "منتظر الظهور منجی" اخیراً گفته که "بزودی، همه مسئولان قضائی، به ویژه رئیس دستگاه قضا، طبق مبانی حقوقی و در "دستگاه قضائی عدالت‌محور"، بازخواست می‌شوند."

ولی جواب مردم ایران به احمدی‌نژاد و همکاران شان این است که، کور خواندید. این تو بمیری از آن تو بمیری ها نیست. شما و همقطاران شما به اندازه کافی در صندلی قضا نشسته‌اید. "دستگاه عدالت محور" شما هزاران انسان را بدار زده، ده‌ها زن را سنگسار کرده، دست و پا بریده و صدها هزار خانواده را به ماتم نشانده. دستگاه شما کارگران حق طلب را به شلاق و شکنجه کشیده، معلمان عدالت‌خواه را روانه زندان و تیمارستان کرده، آزادیخواهان را به حبس‌های طویل‌المدت محکوم کرده، کودکان را به تن فروشی و جوانان را به خودکشی کشانده، صدها و هزاران انسان را به کارتون خوابی و گورخوابی، زندگی میلیونها انسان را به زیر خط فقر و یک جامعه ۸۰ میلیونی را بمدت چهل سال به اطاعت از قوانین متحجر اسلامی محکوم کرده است. "مهلت انقضا" دستگاه خالی از عدالت و پر از خون شما به پایان رسیده و مهر باطل خورده است.

مردم ایران دیگر بپا خواسته اند. دستگاه شما در حال فرو ریختن است.

ولی مردم ایران شماها را نه به دریا خواهند ریخت و نه بدار خواهند کشید. آنها بلافاصله بعد از سرنگون کردن حکومت چهل ساله تان همه سران جمهوری اسلامی را بازداشت و در دادگاه‌های علنی، و البته عادلانه، به محاکمه خواهند کشید. و آقای احمدی‌نژاد مطمئناً یکی از آنها خواهد بود.

به اسماعیل بخشی

اسماعیل عزیز،

میدانم که شکنجه ات کرده اند. احساس میکنم که شکنجه ات کرده اند. از آن لحظه ای که خبر بازداشت ات را شنیدم، تتم لرزید. از همان موقع تا این لحظه که این یادداشت را می نویسم احساس بدی بر من غلبه کرده است؛ احساسی همراه با ترس، ترس از دست دادن تو، و احساس خشم و نفرت بیشتر و بیشتر از این انگل های مفت خور و عوامل مزدورشان که شکنجه ات می کنند. خیلی از سخنرانی های تو را در جمع کارگران گوش داده ام. شجاعت و شهامت، کاردانی و مهارتهای تو در رهبری کردن اعتراضات برحق کارگران تو را نه تنها در چشم من بلکه در چشم میلیونها خانواده کارگری و میلیونها انسان شریف و آزادیخواه ایران و حتی جهان به یک قهرمان تبدیل کرده است. هر بار که بتماشای سخنرانی های تو بر بالای سکو، مینشینم مرا یاد یکی دیگر از رهبران کارگری، رهبر کاردان کارگران اخراجی و بیکار شهر تبریز در سالهای ۵۷ و ۵۸ میاندازد. یادش بخیر، یعقوب در راس هیأتی از نمایندگان کارگران اخراجی و بیکار برای پیگیری خواسته های کارگران مدام با مقامات دولتی جلسه و مذاکره داشت و نتیجه این جلسات را منظمًا به جمع کارگران گزارش می داد. او در یکی از جلسات به کارگران گفت که استاندار او را متهم به تحریک کارگران کرده است. یکی از کارگران بیکار از میان جمعیت، دستش را به هوا بلند کرد و با صدای بلند گفت؛ "استاندار راست میگوید، ما تحریک میشویم، اینها ما را تحریک می کنند." (او به شناسنامه هایی که در دست داشت اشاره داشت، شناسنامه های فرزندانش) ما را سفره های خالی فرزندانمان تحریک میکند." او ادامه داد که شب قبل وقتی از پنجره خانه اش فرزندانش را دیده که دور سفره خالی نشسته و منتظر پدرشان هستند تا چیزی برای خوردن بیاورد، وارد خانه اش نشده و شب را بیرون از خانه سپری کرده بود.

یعقوب همچنین یکی از سازمان دهندگان مراسم و راه پیمایی باشکوه اولین اول مه بعد از قیام در تبریز بود. ولی نمایندگان تازه به قدرت رسیده سرمایه داران و مفت خواران چشم دیدن این رهبر محبوب کارگری را نداشتند و وجود او را خطری برای استقرار نظامشان می دانستند.

ولی، اگر سال های اول انقلاب، رژیم تازه به قدرت رسیده می توانست با تکیه بر توهمات توده ها آدم بکشد و رهبران کارگری را از میان بردارد، امروز اینها کور خوانده اند. مردم ایران تجربه تلخ ۴۰ سال حکومت این مفتخوران را دیده اند و برای از میان برداشتنش براه افتاده اند. حمایت از اعتصاب کارگران هفت تپه و حمایت از اسماعیل بخشی نه تنها در سرتاسر ایران بلکه در خیلی از کشورهای جهان طنین انداز شده است. شعار "من هم هفت تپه ای هستم، من هم اسماعیل بخشی هستم" به سمبل مبارزه برای آزادی، عدالت و برابری تبدیل شده است. این حمایت قدرتمند سرتاسری و جهانی، تو و همه همبندان تو را از بندرها خواهد ساخت. جمهوری اسلامی جرات مواجهه با موجی عظیم تر از آنچه که در حال حاضر در جریان است را ندارد و به چنین ریسکی دست نخواهد زد.

همرزمان تو در خیابانهای اهواز اعلام کردند که دیگر نمیخواهند برده بمانند. بزودی سیل عظیم نیرویی که میخواهد به سیستم بردگی مزدی، به نابرابری و فقر و محرومیت نکته پایان بگذارد در خیابانهای همه شهرهای ایران براه خواهد افتاد. همزمان تو دست اندر کار سازماندهی این حرکت هستی.

تحركات فاشیستی عوامل جمهوری اسلامی در آذربایجان محکوم به شکست است

عوامل جمهوری اسلامی هرازچندگاهی با پخش اعلامیه هایی در برخی از شهرهاییکه ساکنین اش ترکیبی از مردم کرد زبان و ترک زبان هستند، اقدام به تبلیغات فاشیستی و ضد انسانی علیه کردها میکنند. نمونه اخیر اینگونه رفتارهای فاشیستی پخش اعلامیه ای در میاندوآب یا قوشاچای است که در آن ضمن تروریست خطاب کردن کرد ها، از بنگاه ها و مشاورین املاک خواسته شده است که در فروش خانه های مسکونی به کردها "هوشیار" باشند.

این فاشیست ها خود را نماینده کل مردم آذری زبان معرفی میکنند و مردم را هم با عنوان "ملت غیور آذربایجان" مورد خطاب قرار میدهند.

زبان و ادبیات آنها توهین آمیز و تحریک کننده و "استدلال"شان دروغ و حرفهای بیربط به زندگی مردمان این قرن است. آنها میخواهند انسانهای قرن ۲۱ ارتباطات خود با هموعان خود را نه بر اساس واقعیات زندگی و نیازهای انسانهای قرن ۲۱ بلکه بر اساس روابط طایفه ها و قبایل قرنهای پیش تنظیم کنند.

ولی مردمانی که سالیان سال در کنار هم زندگی کرده اند، مراوده و داد و ستد کرده اند و روابط فامیلی و خانوادگی با هم برقرار کرده اند چشمشان به آینده است. چشمشان به هرچه بیشتر دوستانه تر و انسانی تر کردن روابطشان است. آنها چشم به آینده بهتر دارند نه به گذشته های تلخ و تار. نسل امروز نمیخواهد و نمیتواند روابط خود را با همکلاسی ها، با همکاران و با همسایه های دیوار بدیوار خود بر اساس آنچه که در گذشته ها اتفاق افتاده تنظیم کند. آنها میخواهند و میتوانند در کنار هم بعنوان شهروندان متساوی الحقوق زندگی کنند. اگر مردم، چه ترک زبان و چه کرد زبان، از زندگی لایق انسان قرن ۲۱ محروم اند، این بخاطر وجود نحس حکومت اسلامی است که ۴۰ سال است زندگی را به همه مردم ایران تلخ کرده است. رژیم در حال سرنگونی تلاش خواهد کرد که آخرین زهر خود را بر جامعه ایران بپاشد. تحریکات قومی و تلاش های عقب مانده ملت تراشی در ایران یکی از این شگرد های حکومت اسلامی است. ۱۰ دسامبر ۲۰۱۸

در رابطه با طالقانی

امروز یکی از کاربران یکی از گروه های تلگرامی گفتار کوتاهی از طالقانی نقل کرده بود با این مضمون که: "تحلیل کردن بنام دین خطرناکترین تحمیلیاست، یعنی آنچه از خدا نیست، از جانب حق نیست، آنها را باسم خدا به دست و پای مردم ببندند، حق اعتراض به کسی ندهند، حق فعالیت آزاد به مسلمانها و مردم ندهند. . . دعوت اسلام به رحمت و آزادی است"

من هم زیر آن نوشتم:

"از آقای طالقانی و همفکرانش باید پرسید که مرجع تشخیص اینکه آنچه به دیگران تحمیل می شود از خدا است یا از خدا نیست، کیست؟ آیا این مرجع نیرویی غیر از خود انسان، انسانهایی مثل تو و خمینی و محمد است؟ آیا ما حق نداریم بگوییم که نه خدایتان را قبول داریم و نه مراجع و سخنگویانش را؟ آیا مگر شما باور ندارید که قرآن کلام خداست؟ آیا ما اجازه نداریم بگوییم که این کلام خدایتان پر است از

توهین و بی‌حرمتی به انسان و شعور انسان؟ آیا حق نداریم بگوییم که از قرآن چیزی جز جمهوری اسلامی و طالبان و داعش و بوکوحرام و حزب‌الله و... در نمی‌آید؟ آیا حق نداریم بگوییم که قوانین و اخلاقیات مربوط به ۱۴۰۰ سال پیش را نمی‌خواهیم؟ آیا حق نداریم بگوییم که اگر شما نقدی به ارتجاع و عقب ماندگی دارید و حرمت انسان را بالاتر از حرمت خدایان می‌دانید، اولین کارتان باید برداشتن آن عبا از سرتان و کندن آن قبا از تن تان باشد؟

شما نمیتوانید با قسم خوردن به آیه‌هایی که انسان را به عبودیت و بندگی یک موجود خیالی و نمایندگان زمینی آن موجود فرا می‌خوانند، ادعای آزادیخواهی بکنید. آزادی برای انسان قرن ۲۱م به معنای آزادی از خدایان هم هست." ۲۶ دسامبر ۲۰۱۸

اقدامات تروریستی جریان عبدالله مهدی

علاوه بر اینکه لازم است هر انسان آزادی‌خواه و هر سازمان مدعی آزادی و برابری در مقابل اقدامات و نقشه‌های فاش شده دار و دسته عبدالله مهدی موضع روشن خود را اعلام و آن اقدامات و سیاست‌های پشت آنها را محکوم کند، بلکه امروز انتظار از هر عضو و هوادار جریان عبدالله مهدی که مخالف طرح‌های افشا شده و مخالف ترور و مخالف تهدید مخالفین سیاسی است، این است که صفوف این سازمان را ترک کند.

امروز حتی اطلاق ناسیونالیست و قوم پرست هم به عبدالله مهدی و تیم اش میتواند تخفیفی در مورد این جریان تفسیر شود. این جریان امروز نه تنها بورژوازی را در کردستان نمایندگی نمی‌کند بلکه حتی هیچ قوم و قبیله‌ای را هم نمایندگی نمی‌کند. عبدالله مهدی و تیم اش امروز فاشیسم و لمپنیسمی را نمایندگی میکند که در کردستان امروز، که سالهاست شاهد مراسم‌های باشکوه اول مه، مراسم‌های باشکوه روز زن و جشن‌های آدم برفی در دفاع از حقوق کودکان در شهرهایش بوده است، جایی نخواهد داشت. جامعه کردستان این وصله ناجور را از تن خود دور خواهد کرد. جامعه کردستان شایسته بهتر از این است. ۸ ژانویه ۲۰۱۹

"این چه ربطی به دین دارد؟"

این سوالی بود که یکی از همکاران من از همکار دیگرم پرسید، وقتیکه من وارد محل کارم شدم. موضوع بحث این دو همکار من ابتدا برای من روشن نبود، بهمین خاطر در بحث آنها دخالت نکردم. ولی بلافاصله متوجه شدم که بحث آنها حول خبری بود که امروز صبح در روزنامه مترو لندن درج شده بود.

خبر را خواندم. تیتر خبر این بود: "مادری که دخترش را خفه کرده بود دیوانه شناخته شد" ادامه خبر میگفت: "مادری که دختر ۴ ساله اش را خفه کرده و جنازه اش را سوزانده بود، از طرف دادگاه نه قاتل بلکه دیوانه شناخته شد."

با خود فکر کردم که اگر قبلاً هم دادگاهی، ابراهیم را دیوانه خوانده بود الان احتمالاً چنین جنایتی و جنایت‌هایی از این دست در دنیای امروز اتفاق نمی‌افتاد.

"کارلی هریس، ۳۸ ساله در آن موقع که "دختر نازنین و دوست داشتنی" خود را کشت دچار مشکل روانی ایسکیزوفرنی بوده است. او ظاهراً دچار پارانوئیا و توهمات مذهبی شده و باور کرده بود که برای نجات جهان باید دختر خود را بکشد. وقتی پلیس به محل حادثه رسیده بود، مادر امیلیا بدون هیچ مقاومتی و با گفتن اینکه "ملائکه به من گفتند که این کار را بکنم" خود را به پلیس تسلیم کرده بود."

خواندن این متن سوالات زیادی را در ذهن من ایجاد کرد، همانطور که می‌توانست در ذهن خیلی‌ها ایجاد کند. حالا فهمیده بودم که چرا آن همکار کاتولیک متعصب من از بحث همکار دیگر ناراحت شده بود. یکبار دیگر فکر کردم که کاش این مریضی روانی قبل از ابراهیم شناخته شده بود تا کسی رفتار کارلی هریس با فرزند خویش را مقدس نمی‌شمرد و به ادعاهای شخص دیگری از این نوع، که گویا ملائک در غار حرا بر او نازل شده‌اند، باور نمی‌کرد. اگر چنین میشد، الان به احتمال زیاد، دنیای ما امن‌تر و انسانی‌تر بود و ما شاهد چنین جنایاتی نبودیم. ولی با خود گفتم، تاریخ را دیگر نمیشود به عقب برگرداند ولی آنچه جای امیدواری است این است که این نوع پریشان‌حالی دیگر بعنوان یک نوع مریضی روانی برسمیت شناخته شده است و مطمئناً نسل بعد از ما مبتلایان به این مرض را، نه مورد پرستش بلکه، مورد مراقبت و مداوا قرار خواهند داد. ۸ ژانویه ۲۰۱۹

در حمایت از اسماعیل بخشی

روزی که اسماعیل بخشی بر بالای سکو گفت "غلط میکنید کارگر را اخراج میکنید"، میلیون‌ها نفر با او همصدا شدند. بعد از اینکه به پایش تیر زدند و شکنجه‌اش کردند، اسماعیل بخشی بلند شد و گفت "غلط میکنید کارگر را شکنجه میکنید."

الان هم لازم است میلیون‌ها نفر با او همصدا شوند و بگویند غلط می‌کنید مردم را شکنجه میکنید.

۸ ژانویه ۲۰۱۹

صادق زیبا کلام و "شکنجه‌آنگونه"

چنین بنظر میرسد که از اظهار نظر صادق زیباکلام در رابطه با شکوائیه اسماعیل بخشی تفسیرهای متفاوتی وجود دارد. ایشان گفته است: "اگر حتی نیمی از حرفهای اسماعیل بخشی واقعیت داشته باشد، این سؤال مطرح میشود که چرا او را آنگونه شکنجه کرده‌اند؟ او نه متهم به جاسوسی بوده، نه ارتباط با بیگانگان، نه دست داشتن در اقدامات تروریستی، نه عضو گروه برانداز و نه هیچ اقدام دیگری که برای اقرار و اعتراف مامورین او را شکنجه کرده باشند"

اولین چیزی که در اظهار نظر آقای زیباکلام دیده میشود این است که ایشان گفته‌شان را ابتدا با پراکندن يك ناباوری نسبت به گفته‌های اسماعیل بخشی شروع میکند؛ "حتی اگر نیمی از حرفهای اسماعیل بخشی

واقعیت داشته باشد"، که این قبل از هر چیز به این معنی است که نیمی از آن دروغ است. او سوال نمیکند که چرا اسماعیل بخشی شکنجه شده است. او می‌پرسد چرا "آنگونه" شکنجه شده است؟ (چگونه؟) آیا میبایستی "اینگونه" شکنجه میشد و نه "آنگونه"؟! زیبا کلام با تقصیمبندی شکنجه به گونه های گوناگون، فقط بکار گرفته شدن "آنگونه" اش را در مورد اسماعیل بخشی ناروا میدانند. او شکنجه را بی قید و شرط محکوم نمیکند، بلکه تنها به شکنجه شدن کسانی اعتراض میکند (اگر اظهار نظر ایشان را یکنوع اعتراض بدانیم)، که آنها متهم به جاسوسی نباشند، متهم به ارتباط با بیگانگان نباشند، متهم به دست داشتن در اقدامات تروریستی نباشند، عضو گروه برانداز نباشند و متهم نباشد به "هیچ اقدام دیگری که برای اقرار و اعتراف" لازم به شکنجه باشد.

صادق زیباکلام يك آژیتاتور سر کوجه و آژیتاتور يك حرکت اعتراضی نیست که اگر حرفهایش زیاد هم حساب شده نباشد بگویم مهم نیست. اگر يك فرد "معمولی" مثلا بگوید "مگر من چه گناهی کرده ام که شکنجه ام میکنید؟" من به او ایراد نخواهم گرفت. ولی اگر این حرف از دهان کسی مثل زیبا کلام در بیاید، یا از دهان و قلم هر کس دیگری که ادعای دخالت در سیاستگذاری يك مملکت را دارد، آنوقت به او باید ایراد گرفت که چرا شکنجه را با شرط و شروط محکوم میکند. چرا شکنجه را بی قید و شرط محکوم نمیکند؟ چرا شکنجه "گنهکاران" را تائید میکند و فقط به شکنجه شدن "بیگناهان" اعتراض میکند. اظهار نظر کسی مثل صادق زیباکلام را باید زیر ذره بین گذاشت و منظور واقعی اش در این اظهار نظر را به همه نشان داد. ایشان به شکنجه شدن کسانی که "متهم به جاسوسی"، "ارتباط با بیگانگان"، "دست داشتن در اقدامات تروریستی"، "عضویت در گروه های برانداز" باشند هیچ اعتراضی ندارند. و چه کسی در ایران نمیداند که با فرود آمدن هر شلاق بر تن شکنجه شونده کلماتی از قبیل "جاسوس"، "بیگانه پرست"، "تروریست"، "برانداز"، "خرابکار"، "بی وطن" و . . . از دهان شکنجه گر نثار شکنجه شونده نمیشود.

آقای زیبا کلام نه به شکنجه و سیستم شکنجه بلکه تنها به "آنگونه" شکنجه "اعتراض" دارد و آنهم تنها در مورد کسانی که متهم به مواردی که ایشان می‌شمارند، نبوده باشند. بنابراین اگر گفته میشود که زیباکلام شکنجه را تایید میکند، پر بیراه گفته نشده است. ۸ ژانویه ۲۰۱۹

در حاشیه "نامه های سرگشاده"

این روزها يك نامه سرگشاده از طرف ایرانیان مقیم آلمان به آنجلا مرکل و نامه دیگری از طرف ایرانیان مقیم سوئد خطاب به مقامات دولت سوئد منتشر شده است.

مضمون و محتوای این نامه ها درخواست از سران حکومت‌های این کشورها برای قطع ارتباطشان با جمهوری اسلامی و اعلام حمایت از مبارزات مردم ایران است.

این نامه ها از طرف تعداد زیادی از آزادیخواهان و مخالفین جمهوری اسلامی ساکن در این کشورها و یا جاهای مختلف دنیا امضا شده اند.

همچنین نامه سرگشاده دیگری از طرف اسماعیل بخشی، یکی از رهبران برجسته و شناخته شده جنبش کارگری در ایران، به رییس قوه قضائیه جمهوری اسلامی نوشته شده است، که همانطور که در جریان

هستید، این نامه حکومت اسلامی را "آچمز" کرده و مقامات و سخنگویان این حکومت را به تته پته انداخته است.

در مقابل این اقدامات و اقداماتی از این قبیل، برخوردها و موضع گیریهای مختلفی انجام گرفته است. برخورد و عکس العمل سران جنایتکار جمهوری اسلامی و سخنگویان آشکار ارتجاع و طبقات استثمارگر گاه روشن و آشکار بوده است ولی گاه هم خیلی فریبکارانه و به اصطلاح گرگ در لباس میش، بوده است. آنها علاوه بر استفاده از ابزارها، وسایل و شیوه های زمخت، خشن و تاکنون شناخته شده سرکوب، از جمله پلیس، ارتش، زندان، شکنجه و اعدام، از شیوه ها و روشهای متفاوت دیگری هم استفاده کرده اند و میکنند. از جمله شیوه هایی که اینروزها بیشتر بچشم میخورد، عبارتند از: به تمسخر گرفتن و بیهوده و بیفایده قلمداد کردن اعتراض و مبارزه، پخش بدبینی و بی اعتمادی نسبت به رهبران اعتراضات، به تمسخر گرفتن شیوه ها و روشهای جدیدی که استثمار شوندهگان و ستمدیدگان برای بیان اعتراضاتشان و پیشبرد مبارزاتشان از آنها استفاده میکنند، اختلاف انداختن بین رهبران جنبش کارگری و سایر جنبشهای حق طلبانه، و حتی "بورژوائی"؟ قلمداد کردن اشکال، شیوه ها و عرصه های جدید مبارزه. (آری، خود بورژوازی و سخنگویان آشکار و نهان این طبقه استثمارگر اشکال و شیوه ها و عرصه های جدید مبارزات استثمار شوندهگان را بورژوایی قلمداد میکنند! مثلا استفاده کمونیستها و کارگران از اینترنت و مدیای اجتماعی را به تمسخر میگیرند، مجازی می شمارند و بورژوایی اش قلمداد میکنند. آنها حتی مبارزه علیه حجاب اجباری، مبارزه برای آزادی بیان و سایر آزادیهای اجتماعی، مبارزه برای سکولاریسم، مبارزه علیه اعدام و سنگسار و مبارزه برای برابری زن و مرد را عرصه های به اصطلاح دموکراتیک و بورژوائی نامگذاری میکنند.)

ولی آنچه که عمدتا مرا به صرافت نوشتن این یادداشت کرد برخوردهای بعضا ناروشن و نادقیق برخی از آن کسانی است که خود سالها در صفوف مبارزه برای سوسیالیسم و برای آزادی و برابری حضور داشته اند و دارند. برخی از این دوستان به دام تبلیغات بورژوازی میافتند و ناخواسته بنفع بورژوازی و به ضرر مبارزات سوسیالیستی و برابری طلبانه مینویسند و حرف میزنند. آنچه که این دوستان باید مورد توجه قرار دهند این است که پای تحولات اجتماعی و تحول در وسایل ارتباط جمعی، شیوه ها و امکانات جدیدی برای ابراز نظر و ابراز وجود و بیان اعتراض برای شهروندان و بخشهای مختلف جامعه گشوده شده است. استفاده از این امکانات، وسایل و شیوه های جدید اعتراض، در کنار وسایل و شیوه های تاکنون شناخته شده مبارزه، میتواند کمک موثری باشد در قدرتمندتر کردن صدای اعتراض خود، رساندن صدای اعتراض خود بگوش هم طبقه ای های خود و سایر مردم در اقصا نقاط جهان، جلب افکار عمومی و ایجاد سمپاتی جهانی نسبت به خواستهای بحق خود، تحت فشار گذاشتن دولتها و وادار کردن آنها به قبول برخی از خواستهای مان و نهایتا، قدرتمندتر کردن صفوف طبقه کارگر و صفوف مبارزه برای آزادی، برابری و عدالت اجتماعی. این دوستان باید توجه داشته باشند که نه اسماعیل بخشی به شکنجه گران خود و رئیس قوه قضائیه حکومت اسلامی توهم داشته و دارد و نه نویسندگان و امضاء کنندگان نامه های سرگشاده ای که در بالا به آنها اشاره شد، به آنجلا مرکل و سایر سران دولتهای بورژوایی توهم دارند.

اشکال اعتراضی جدید، شبیه همین نامه های سرگشاده، میتوانند نه تنها از طرف کمونیستها، بلکه از طرف همه مبارزان راه آزادی و برابری بدست گرفته شوند. مثلا امروز همه شکنجه شدگان در زندانها

و بازداشتگاه های جمهوری اسلامی میتوانند از این شیوه ها برای بیان آنچه که بر آنها رفته است و بیان اعتراض خود علیه شکنجه و زندان استفاده کنند.

ایرانیان آزادیخواه ساکن در دیگر کشورهای جهان میتوانند نه تنها از طریق تماس گرفتن با و نوشتن نامه به اتحادیه های کارگری و نهادهای مدافع حقوق بشر، بلکه همچنین، هر جا که مناسب میدانند، از طریق ملاقات با و یا نوشتن نامه های سرگشاده به مقامات دولتی کشور محل اقامت خود، چه بشکل فردی و چه بشکل جمعی، و یا با مراجعه به دفتر احزاب سیاسی و یا نمایندگان مجلس در منطقه سکونت خود و یا مراجعه به خبرنگارانی که میشناسند و یا هر راه دیگری که مناسب میدانند برای پخش اخبار مبارزات حق طلبانه مردم ایران علیه جمهوری اسلامی، جلب توجه افکار عمومی به این مبارزات و جلب حمایت از این مبارزات استفاده کنند و دولتهای کشور محل اقامت خود را زیر فشار قرار دهند و از آنها بخواهند که روابط دیپلماتیک خود با جمهوری اسلامی را قطع کنند.

آخرین درخواست من از همه شما فعالین و رهبران جنبش کارگری و دیگر جنبشهای حق طلبانه و همه آزادیخواهان و برابری طلبان در ایران و در خارج از ایران، این است که برای پیش برد موثرتر مبارزه مشترکمان، برای سرنگون کردن جمهوری اسلامی و برقراری يك جامعه سوسیالیستی، آزاد، برابر و انسانی به حزب کمونیست کارگری ایران بپیوندید. ۹ ژانویه ۲۰۱۹

"وطن"

امروز در صفحه فیس بوک یکی از کاربران نوشته شده بود: "کمونیستها وطن ندارند! آخوندها هم وطن ندارند! پیدا کنید پرتقال فروش را!"

من هم این کامنت کوتاه را زیر آن پست گذاشتم:

"آخوندها که فعلا وطن دارند، کشوری به پهنای ایران وطن آنها و تحت کنترل آنها است. اگر اکثریت عظیم مردم جهان وطن ندارند به این خاطر است که عده قلیلی از سرمایه داران و استثمارگران، از جمله همین آخوندهای میلیاردی، جهان را زیر کنترل و سیطره خود گرفته اند. کمونیست ها بخش آگاه این اکثریت محروم جهان هستند. آنها می خواهند دنیا را از انحصار این اقلیت مفتخور خارج کنند و همه مردم جهان را صاحب وطن کنند. من میدانم شما جزو این وطن داران هستید با بی وطن شدگان ناآگاه به وضع موجود!" ۲۴ ژانویه ۲۰۱۹

"شکنجه شکنجه است"

امروز من زیر نوشته محمود صالحی تحت عنوان "شکنجه شکنجه است" این کامنت را قرار دادم:

"دوستان گرامی، ضمن احترام به تك تك آنهايکيه در مقابل حکومت شکنجه گر و استثمارگر سکوت نکردند و سکوت نکرده اند، لازم میدانم اشاره کنم که باید اوضاع و شرایط امروز را مد نظر داشته باشیم

و حواسمان باشد که دعوی اصلی بر سر چیست. الان دعوا بر سر این نیست که چه کسی بیشتر شکنجه شده و چه کسی کمتر، چه کسی بیشتر در مقابل شکنجه مقاومت کرده و چه کسی کمتر، چرا فلانی در زیر شکنجه فلان عکس العمل را از خود نشان داد و فلانی فلان عکس العمل دیگر را. الان يك حرکت عمومی و قدرتمند علیه شکنجه در ایران، هر نوع شکنجه ای، راه افتاده و صلاحیت حکومت شکنجه را زیر سوال برده است. باید حواسمان باشد که این حرکت به کجراه برده نشود. چه يك سیلی بصورت یکی زده شود در زندان و چه فرد را "آش و لاش" بکنند، بدین معنا، شکنجه شکنجه است و باید علیه هر درجه از شکنجه ایستاد و اجازه اذیت، تحقیر و بیحرمت کردن انسانها را به کسی نداد. صلاحیت حکومت را باید بخاطر هر نوع و هر درجه شکنجه شهروندان به زیر سؤال برد. اکنون مسئولیت سازماندهی و جهت درست دادن به این حرکت عظیم انسانی در ایران بیشتر بر شانه های همه ما از جمله محمود صالحی و دیگر رهبران شناخته شده جنبش کارگری و سایر جنبشهای اجتماعی سنگینی میکند"

(محمود صالحی در یادداشتی ملاحظه مرا درست ارزیابی کرده بود) ۲۶ ژانویه ۲۰۱۹

جلیقه زردها در فرانسه

جنبش اعتراضی جاری در فرانسه، که به جنبش جلیقه زردها معروف است، بخشی از و شکلی از جنبش طبقه کارگر و استثمار شوندهگان جامعه است. این جنبش ۹۹ درصدی های جامعه است که اعتراض شان را علیه نابرابری ها و بی عدالتی های حاکمین ۱ درصد بلند کرده اند. قدرت این جنبش در توده گیر و عمومی بودن آن و انگشت گذاشتن روی خواست های معین است. و در عین حال نقطه ضعف این جنبش در نداشتن یک رهبری منسجم با یک الگوریتم روشن است. تاریخ معاصر نشان داده است که جنبش های اجتماعی، هرچقدر وسیع و توده گیر هم باشند و خواسته های هرچقدر برحق، آزادیخواهانه و برابری طلبانه ای هم داشته باشند، بدون شکل دادن به یک حزب سیاسی واحد، حزبی که نماینده شایسته آمال و آرزوهای محرومان جامعه باشد و این آمال و آرزوها را در سطح سراسری نمایندگی کند و طرح روشنی برای پیروزی و دستیابی به این آمال و آرزوها را ارائه دهد، به پیروزی نخواهند رسید. جای یک سیاست کمونیستی معاصر و یک حزب کمونیستی معاصر در جنبش های اجتماعی جاری و از جمله در جنبش جلیقه زردها در فرانسه خالی است. ۲۷ ژانویه ۲۰۱۹

دوستان و دشمنان مردم

معجونی از خرافات، تعصب و نفرت؛ خرافات اسلامی، تعصب قومی_آذری و نفرت از فارس و کرد و ارمنی تحت عنوان فرهنگ آذری پخته می شود تا در فردای سرنگونی جمهوری اسلامی، از آن بعنوان ابزاری برای سازمان دادن یک صف مرتجع و فاشیست در مقابل ترقی خواهی، آزادی خواهی و برابری طلبی استفاده شود. لابراتوارها و مکانهای تولید این معجون استفراغ آور، در حال حاضر، گردهمایی ها و تجمعاتی تحت عنوانهایی مثل بررسی تاریخ آذربایجان و یا کندوکاو در زبان و فرهنگ آذری و یا کانالهای تلویزیونی مثل گونا تی وی است.

این یک جنبش ناسیونالیستی و فاشیستی است. جنبشی که تاریخ "دان" های تقلبی اش تاریخ ده هزار ساله برایش می‌تراشند، قصیده سرایانش اشعار کینه و نفرت تولید می‌کنند، نوازندگان و خوانندگان حسرت تزریق جامعه می‌کنند، قلم بدستانش حقایق را وارونه مینویسند و سیاستمدارانش از وحدت ترکان و ایجاد امپراتوری بزرگ ترک داد سخن می‌گویند. جامعه ایده‌آل این جماعت جامعه ای است که در آن زنها در خانه آشپزی میکنند و مردان در قهوه‌خانه‌ها نشسته و به ساز عاشق ها گوش میکنند. قهرمان معاصر این جماعت "مرحوم ملاحسنی"، مرجع تقلید شان شریعتمداری، سیاستمدار نامی شان نادر قاضی پور، شومن تلویزیونی شان احمد اوبالی، شاعران و سربازان شان بچه پاسدارها و بچه بسیجی ها هستند.

تولید دسته جمعی این جماعت فرهنگ عقب مانده ای است که جایی در میان مردم مترقی ندارد. ولی این جماعت مثل ویروس‌های پراکنده‌ای هستند که در شرایط مناسب می‌توانند جامعه مسموم کنند. اینها علاوه بر داشتن یک پتانسیل مسموم کننده، خود محصول یک جامعه آفت زده هستند؛ جامعه ای که بمدت ۴ دهه زیر حکومت فاشیستی چون حکومت اسلامی سرمایه‌دارن اداره شده و از کوچکترین و اولیه ترین حقوق انسانی محروم شده است. این جماعت همزاد خود جمهوری اسلامی هستند که با انگشت گذاشتن به برخی از جنبه‌های ستم ملی، از جمله محرومیت مردم ترک زبان از حق تحصیل بزبان مادری در آذربایجان، ولی با انکار کردن و پوشاندن علت‌های واقعی وجود و ادامه این ستم ها، تلاش می‌کنند به چشم مردم آذربایجان خاک بپاشند و آنها را از پیوستن به صفوف اعتراضات سراسری علیه جمهوری اسلامی باز بدارند. اگر تبعیض قائل شدن و اختلاف انداختن بین مردم یکی از شیوه های حکومت فاشیست اسلامی بوده است، این ناسیونالیست ها با تکرار همان رفتار و با تلاش برای ایجاد بدبینی و نفرت از فارس زبانها و کرد زبانها در آذربایجان، نوک اعتراضات مردم علیه جمهوری اسلامی ایران را منحرف کرده و با تبدیل آن به اعتراض علیه فارس و کرد، آب به آسیاب جمهوری اسلامی می‌ریزند. اینها، خواسته یا ناخواسته، به ادامه حیات جمهوری اسلامی و، از این طریق، حتی به دوام ستم ملی کمک می‌کنند. و بهمین دلیل اینها نه دوستان مردم بلکه دشمنان مردم هستند. ۷ فوریه ۲۰۱۹

سخنی با کارگران و مردم آزادیخواه ایران

طبقه کارگر ایران در انقلاب ۵۷ نمایندگی نشد و تمام تلاش های پراکنده و غیر متشکل ما نه منجر به تثبیت یکسری اصلاحات در شرایط کار و زیست کارگران و مردم زحمتکش بلکه به اهرمی تبدیل شد برای جابجایی قدرت از خاندان پهلوی به خاندان خمینی. در فضای نسبتاً باز سیاسی که در جریان آن انقلاب و حتی تا دو سال بعد از قیام بهمن ماه وجود داشت، اگر چه ما نتوانستیم خود را متشکل کنیم و خواسته‌های خود را زیر یک تشکیلات واحد پیگیری کنیم، ولی توانستیم مشروعیت نظام سرمایه‌داری را در افکار و انظار عمومی بی اعتبار کنیم، طوری که حکومت تازه بقدرت رسیده سرمایه داران، نه تنها جرأت نکرد خود را آشکارا مدافع نظام طبقاتی بنامد و معرفی کند بلکه خود را حکومت مستضعفان نامید، بر دست کارگر بوسه زد و خدا را هم کارگر معرفی کرد.

اکنون، ۴۰ سال بعد از انقلاب بسرقت رفته ۵۷، انقلاب دیگری در ایران شروع شده است. اینبار موقعیت و شرایط ما در مقایسه با آنچه که در سال ۵۷ داشتیم تفاوت‌های اساسی کرده است. تفاوت‌هایی که دلالت بر قدرت طبقه ما و توان و امکان طبقه کارگر در رهبری انقلاب جاری، بدست گرفتن قدرت

سیاسی و ایجاد بهبودهای اساسی در زندگی کارگران و اکثریت عظیم جامعه دارد. ما در این چهل سال، با وجود شرایط سخت و طاقت فرسای اقتصادی و سرکوب های وحشیانه از طرف حکومت اسلامی سرمایه داران، برای ساختن این نقطه قدرتها تلاش کرده ایم و موفقیت‌هایی را بدست آورده و تثبیت کرده ایم. اگر ما، در انقلاب ۵۷، رهبران کاردان و شناخته شده در سطح جامعه نداشتیم، امروز این چهره ها را داریم. اگر در انقلاب ۵۷ ما امکان ظاهر شدن بشکل يك طبقه را نداشتیم، امروز طبقه کارگر در قامت رهبر انقلاب و مدعی قدرت و مدعی اداره جامعه ظهور کرده است. اگر در انقلاب ۵۷ ما نتوانستیم حزبی را شکل بدهیم که طبقه ما را در سیاست نمایندگی کند، امروز چنین حزبی شکل گرفته است.

حزب کمونیست کارگری با افتخار پرچم نمایندگی طبقه کارگر را برافراشته و در تلاش شبانه روزی برای تحقق جامعه ای آزاد و برابر و انسانی است که در آن به تقسیم جامعه به طبقات و به استثمار انسان از انسان پایان داده خواهد شد. اینبار امکان و احتمال پیروزی ما وجود دارد بشرطی که از این امکان به نحو احسن استفاده کنیم. بکارگیری رهنود های حزب کمونیست کارگری از طرف همه فعالان و رهبران جنبش کارگری و همینطور فعالان و رهبران سایر جنبش های حق طلبانه اجتماعی شانس پیروزی ما را بدرجات زیادی بالا میبرد. دریچه قدرت در ایران بروی طبقه ما باز است. ما میتوانیم با بدست گرفتن قدرت سیاسی و با به اجرا گذاشتن یکسری اقدامات فوری جهت پایان دادن به فقر و نابرابری، جامعه را برای يك تحول عظیم اجتماعی جهت پایان دادن به استثمار و پایان دادن به تقسیم طبقاتی رهنمون شویم.

ما کارگران متشکل در حزب کمونیست کارگری از همه کارگران و همه مردمی که خواهان آزادی و برابری در آن جامعه هستند، میخواهیم که به حزب کمونیست کارگری ملحق شوند. همچنین از دیگر کمونیست‌هایی، که هنوز به امکان پیروزی طبقه کارگر در انقلاب جاری در شك بسر میبرند، میخواهیم که ترس بی جهت از "بازگشت حکومت شاه" را از سر بیرون کنند، و برای محکمتر کردن سد در مقابل دسیسمه های رنگارنگ بورژوازی به حزب کمونیست کارگری بپیوندند. ۱۵ فوریه ۲۰۱۹

ازدواج سفید و معضل جمهوری اسلامی

ازدواج سفید، در ایران، به آن نوعی از زندگی مشترک اطلاق میشود که زوجین برای شروع آن احتیاجی به دریافت اجازه شرعی یا اداری از هیچ مقامی ندارند. برای شروع این زندگی مشترک به برگزاری آئین و مراسم سنتی و مذهبی اقدام نمی‌کنند و یا آن را حتی در ادارات دولتی هم ثبت نمی‌کنند. دو انسان بالغ که در محیط کار، محیط های آموزشی یا در روابط روزمره اجتماعی با هم آشنا شده اند و از همدیگر خوششان آمده است تصمیم میگیرند که بدون اینکه از ملای محل یا از بزرگان خانواده و طایفه و یا از مقامات دولتی اجازه بگیرند با هم زندگی کنند. بعضی از این زوج ها شروع زندگی مشترک خود را با دوستان و نزدیکان خود مطرح می‌کنند و جشن کوچکی میگیرند، و یا بعضی ها حتی نیازی به اعلام آن به دوستان و آشنایان خود نمی‌بینند. اینگونه زندگی های مشترک در جامعه امروز ایران به ازدواج سفید معروف شده اند.

گسترش ازدواج سفید به عوامل متعددی بستگی پیدا می‌کند. قبل از هر چیز لازم میدانم به این موضوع اشاره کنم که اکنون زندگی بشر در کل جهان دگرگون شده است. در نظام سرمایه‌داری از یک طرف روابط سنتی خانوادگی از هم می‌گسلد و هر فرد خانواده برای یافتن کار و منبع درآمدی برای تأمین اولیه ترین نیازهای خود به ترک خانواده مجبور و هرکدام از آنها به گوشه‌ای از جهان پرت میشوند، جامعه انسانی به تجمع افراد جدا از هم و رقیب هم تبدیل می‌شود و زمینه‌های مادی و اقتصادی ادامه حیات خانواده سنتی، مثل یک واحد کوچک تولیدی، از بین می‌رود. از طرف دیگر ارتباطات اجتماعی و ارتباط بین افراد، زن و مرد و پیر و جوان، گسترش فوق‌العاده‌ای پیدا کرده است. تعداد هرچه بیشتری از انسانها به حقوق انسانی خود آگاه‌تر و آگاه‌تر میشوند و امکان رها کردن خود از قید و بندهای دست و پا گیر سنتی را بدست می‌آورند و برای ایجاد ارتباط، هرگونه ارتباطی، با دیگران نیازی به رعایت آن سنت‌ها نمی‌بینند. اینها دلایل پایه‌ای گسترش این نوع زندگی مشترک در همه جای دنیا است که در ایران تحت حکومت اسلامی به ازدواج سفید معروف شده است.

ولی در ایران عوامل دیگری هم در گسترش این پدیده موثر بوده‌اند. از آن جمله می‌توان اشاره کرد به رویگردانی مردم، بخصوص نسل جوان، از مذهب و نفرت عمومی از دخالت مذهب در زندگی اجتماعی و روابط خصوصی آدمها، و از طرف دیگر فقر عمومی که تأمین مخارج سنگین ازدواج بسبب سنتی و حتی ثبت آن در دفاتر دولتی را هم برای خیلی از زوجین سخت و یا غیر ممکن کرده است.

از آنجا که زندگی مشترک اسم دیگری است به یکی از روابط انسانها با همدیگر؛ رابطه‌ای که دو نفر آدم عاقل و بالغ تصمیم می‌گیرند با هم داشته باشند، در یک خانه با هم زندگی کنند، از وجود همدیگر لذت ببرند، با هم سکس داشته باشند. از آنجا که اینها نیازهای طبیعی انسان است مثل خوردن و آشامیدن و نفس کشیدن، آنها برای برآورد این نیازهای پایه‌ای خود، از جمله برای داشتن سکس و نیازهای جنسی، احتیاج به اجازه گرفتن از هیچ کس و هیچ مقامی ندارند. نه احتیاج به بستن قرارداد دارند و نه احتیاج به عقد شرعی. ثبت ازدواج یا زندگی مشترک هم کاملاً بعهد آن دو آدم بالغ است.

ازدواج سفید، یا رابطه آزاد انسانها، از نظر کسانی که میخواهند انسانها را در بند نگه دارند و از آنها بار بکشند البته که بی‌بندوباری محسوب میشود. يك معنی آزادی گسستن بند و بار است. تمام آزادیهای بدست آمده تا کنونی انسانها تنها از طریق گسستن بند های کنترل ممکن شده‌اند و همه این آزادیها از طرف طبقات حاکم بی‌بندوباری نامیده شده‌اند. در رابطه با مسأله ازدواج سفید و روابط آزاد انسانها هم خیلی آشکار است که کنترل روابط خصوصی آدمها از دست آخوندها و آیت‌الله‌ها خارج می‌شود و پول این جماعت سکه می‌شود و گله آخوندها بی‌شغل می‌مانند. بهمین خاطر است که خامنه‌ای اخیراً ازدواج سفید را بی‌بندوباری نامید.

در رابطه با تولید مثل هم لازم میدانم بطور خلاصه به این نکته اشاره کنم که بچه‌دار شدن امر خوشایند و زیبایی است ولی، هدف اولیه ایجاد ارتباط بین دو انسان و هدف سکس تولید مثل نیست. بلکه لذت بردن دو انسان از وجود همدیگر و جوابگویی به یکی از نیازهای طبیعی خود است. یک زوج خودشان میتوانند تصمیم بگیرند که بچه‌دار بشوند یا نه، و یا اینکه کی بچه دار بشوند. رابطه آزاد انسانها یا ازدواج سفید عامل کاهش جمعیت در هیچ کشوری نبوده است. اگر در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی تمایل به بچه‌دار شدن در بین زوجها کم شده است، یک عامل آن وجود فقر گسترده در جامعه، عدم امنیت شغلی و ناتوانی مالی زوجین در تأمین مخارج بچه‌ها در صورت بچه‌دار شدن است. نکته

دیگری که در صحبت های خامنه‌ای در این رابطه وجود داشت و لازم است در موردش حرف زد، این است که ایشان از جوانان می‌خواهد که طبق سنت و آیین اسلامی ازدواج کنند و تولید مثل کنند و جمعیت ایران را به ۱۵۰ میلیون برسانند. در جواب این حرف مزخرف ایشان باید گفت که جامعه جوان و تحصیلکرده امروز ایران به خود مثل ماشین و کارخانه جوجه کشی و وسیله ای برای تولید نیروی کار ارزان برای سرمایه داران نگاه نمی‌کند. مطمئن آنها از بچه دار شدن بدشان نمی‌آید. منتهی این نسل نمی‌خواهد بچه تولید کند و آنها را در فقر و ناداری و با توقعات پایین بزرگ کند و یا بزبان دیگر کودک کار تولید کند. این نسل با بی ارزش شمردن و زیر پا گذاشتن موازین اسلامی و سنتهای عقب مانده در سبک ازدواجی که جمهوری اسلامی مبلغ آن است، خود را برای ساختن جامعه ای آماده میکند که در آن انسانها در آزادی کامل، رفاه کامل و بدون نگرانی از آینده خود، رابطه ای آزاد و بی قید و بی بند با هم داشته باشند. ۳ مارس ۲۰۱۹

جدی می‌گیرد؟

یا ایهناس اگر نمی‌دانستید، بدانید. فائزه هاشمی "فاش" کرده است که تفکرات جمهوری اسلامی نسبت به زنان تفکرات داعشی است. عجب! چشممان روشن! به حکم ندیده ها و نشنیده ها! آیا منظور خانم هاشمی از داعش همان حکومت اسلامی نیست که چند سالی در بخشهایی از عراق و سوریه قوانین اسلام محمدی را جاری کرد؟ حالا داعش چرا از چشم فائزه خانم افتاده است؟ مگر داعش خلاف قوانین و احکام اسلامی منتج از قرآن رفتار کرد؟ مگر داعش همان رفتاری را با زنان نکرد که محمد بنیان‌گذارش بود و آل محمد ادامه دهندگانش؟ مگر جمهوری اسلامی ۴۰ سال نیست که همان رفتار را با زنان در ایران میکند که داعش چند سال پیش در عراق کرد و محمد ۱۴۰۰ سال پیش در جنگ هایش علیه "کفار"؟

آیا فائزه هاشمی بعد از ۴۰ سال تازه متوجه شده است که تفکرات جمهوری اسلامی نسبت به زنان، تفکرات داعشی است؟ یا اینکه ایشان الان بدینوسیله می‌خواهند برائت خود را از جمهوری اسلامی اعلام کنند؟

جواب سؤال اول مسلماً منفی است. فائزه هاشمی خوب میداند که تفکرات جمهوری اسلامی در ایران و داعش در عراق هر دو از یک چشمه آب می‌خورند. ولی ایشان هنوز این چشمه را می‌پرستند.

به احتمال زیاد ایشان هم بوی الرحمن جمهوری اسلامی را چشیده است و فهمیده است که عمر رژیم اسلامی در ایران نیز به پایان رسیده است و ایشان می‌خواهند آینده خودشان را از آینده جمهوری اسلامی جدا کنند.

ما این حق را به ایشان، و هر کس دیگری که سالها در کنار جمهوری اسلامی بوده اند، قائل هستیم که سرنوشت خود را از سرنوشت سران جمهوری اسلامی جدا کنند تا مردم ایران با درد سر کمتری به عمر حکومت اسلامی سرمایه داران در ایران پایان دهند و جامعه ای مناسب شأن خود، مناسب شأن انسان قرن ۲۱ را سازمان بدهند. ۹ مارس ۲۰۱۹

”پشت کامپیوتر نشین ها“

این طبیعت انسان است که در مقابل هر آنچه میبیند یا میشوند از خود عکس العمل نشان دهد. یا شاید بیان دقیق تر این باشد که بگیم هر اتفاقی که در محیط زندگی ما میافتد، ما را تحت تاثیر قرار میدهد. درجه این تاثیر البته بستگی به عوامل مختلفی دارد؛ از تاریخ زندگی خود آن فرد گرفته تا رابطه آن فرد با آن اتفاق معین و غیره. و همپطور عکس العمل هر فرد هم در مقابل هر اتفاق معین بستگی دارد به تاثیر آن اتفاق معین در آن فرد و شرایطی که این فرد معین در آن زمان معین در آن قرار دارد. بعضی وقتها آدم توی درون خودش احساس میکند که باید يك كاری بکند یا يك چیزی بگوید، ولی احساس میکند که جایش نیست یا ممکن است آن عکس العمل تاثیر عکس داشته باشد. احتمالا برای همه ما پیش آمده که بعد از مدتی خود را سرزنش کنیم که چرا در فلان جا و فلان زمان فلان عکس العمل را در مقابل فلان حرف یا فلان رفتار فلان فرد از خود نشان ندادیم. یا مثلا پیش خود میگویم که خیلی وقته یه چیزی تو دلم مونده که میخوام بگم. بهر حال، آدم بهتر است که عکس العمل لازم را در مقابل هرآنچه که در محیط اش میگذرد در مواقع مناسب از خود نشان دهد. ولی اگر هم چیزی تو دلش مونده بهتر است در اولین فرصت آنرا بیرون بریزد. این عکس العمل ها در واقع يك نوع ابراز وجود است. یعنی ما با عکس العمل هایمان در مقابل آنچه که در مقابل چشمان ما جریان دارد و یا میشنویم، زنده بودن خود را باز تولید میکنیم و به بیانی دیگر به زندگی خود معنی میدهیم. (مقدمه يك نوشته ناتمام) ۲ جون ۲۰۱۹

مسائل انقلاب ایران

”اپوزیسیون اپوزیسیون نشوید“

این روزها در بین برخی فعالین سیاسی، عمدتا فعالین چپ و کمونیست، بحثهای زیادی در رابطه با اصطلاح ”اپوزیسیون اپوزیسیون نشوید“ در جریان بوده است. بحث ظاهرا از اینجا شروع شده که حمید تقوایی، لیدر حزب کمونیست کارگری، اخیرا در يك سخنرانی در خطاب به کمونیستهای ایران، از آنها خواسته است که خود را نه در قامت معترضین مادام العمر بلکه در قامت ناجیان و رهبران آینده آن جامعه ببینند و در این قامت ظاهر شوند. سخنرانی مورد اشاره ایشان نکات فراوانی را شامل میشود از جمله اینکه انقلاب حرکتی است اجتماعی و همگانی علیه قدرت حاکم. سرنوشت هر انقلابی به نیروی رهبری کننده آن انقلاب گره میخورد. کمونیسم در هر انقلابی تنها زمانی میتواند بعنوان رهبر آن انقلاب انتخاب شود که در قامت يك حزب سیاسی عروج کند. این حزب باید نه تنها از خواستها و مطالبات يك طبقه و يك بخش جامعه بلکه از خواست ها و مطالبات برحق همه بخشهای جامعه دفاع کند و خود را نه فقط ناجی يك طبقه یا يك بخش از جامعه بلکه ناجی کل جامعه از تمام مصائب و مشکلات اجتماعی شناخته شده آن جامعه در زمان تاریخی معین معرفی کند. ایشان بخشی از گفته های خود را به این شکل فرموله میکند که ”اپوزیسیون اپوزیسیون نباشید“

اگر فرضیاتی که نظرات مطرح شده از طرف حمید تقوایی بر آنها متکی است را قبول داشته باشیم در این صورت درك درست بودن نظرات ایشان و راه گشا بودن رهنمودهای ایشان برای کمونیسم در شرایط امروز ایران سخت نخواهد بود.

فرضیاتی که رهنمودهای حمید تقوایی بر آنها متکی است از جمله عبارتند از: جمهوری اسلامی رفتنی است. جامعه ایران برای برانداختن حکومت به حرکت درآمده است. تمام بخشهای مردم ایران حکومت اسلامی را مصیب و عامل بقاء تمام مشکلات خود میدانند و رهایی از این مشکلات را در رهایی از شر این حکومت و این رژیم جستجو میکنند. کمونیسم در ایران نفوذ گسترده ای دارد. کمونیسم در ایران متشکل است. راه حل های کمونیستی در میان نه تنها جنبش کارگری بلکه در میان سایر جنبشهای اجتماعی، از جمله جنبش آزادی زن، جنبش دانشجویی، جنبش خلاصی فرهنگی جوانان، جنبش دفاع از محیط زیست، جنبش سکولاریستی و رهایی از مذهب، جنبش آزادی همجنس گرایی و جنبش دفاع از حقوق کودکان به گفتمان مسلط تبدیل شده است. حزب کمونیست کارگری در ایجاد چنین فضایی در جامعه ایران نقش فعالی بازی کرده است. معضلات جامعه ایران راه حل سرمایه دارانه ندارد. سوسیالیسم و کمونیسم در ایران امکان و احتمال پیروزی دارد.

من این فرضیات را درست و واقعی میدانم. و بنظر می‌رسد که آن تعداد از فعالان سیاسی هم که حول فرمول‌بندی «اپوزیسیون اپوزیسیون نشوید» سر و صدا راه انداخته اند و تلاش دارند تا خط و سیاست حمید تقوایی را راست روی جلوه دهند، در مورد خیلی از این مفروضات، اگر نه همه آنها، با ما توافق داشته باشند. ولی شاید هم در برخی از این مفروضات توافق وجود نداشته باشد و یا سوء تأییرات و سوء تفاهماتی در برخی از مفروضات باشد. من میخواهم در اینجا نگاهی داشته باشم به برخی از این عدم توافقات و یا سوء تفاهمات احتمالی.

ابتدا نگاهی بیاندازیم به نکته ای که این دوستان سر آن با حمید تقوایی توافق ندارند؛ انقلاب امری است همگانی. درک این مسأله که انقلاب یعنی خیرش عمومی برای سرنگون کردن حکومت، برای کسانی که در دویست سال گذشته در این جهان زیسته اند و مقداری با سیاست و تحولات سیاسی و اجتماعی آشنایی داشته اند، آسانترین مسأله است. دنیا در دویست سال گذشته شاهد انقلابات فراوان بوده است. در هیچ یک از این انقلابات تنها یک طبقه یا یک بخش از جامعه شرکت نکرده است بلکه در همه آنها تمام طبقات و اقشار ناراضی از وضعیت موجود شرکت داشته اند. و نتیجه همه این انقلابات به این بستگی داشته که نمایندگان سیاسی چه طبقه ای و با چه خط مشی سیاسی آن انقلابات را رهبری کرده اند.

نه در انقلاب بورژوازی دویست سال پیش فرانسه فقط طبقه بورژوا شرکت کرد، نه در انقلابی که یکصد سال بعد از آن در همان کشور اتفاق افتاد و به کمون پاریس معروف شد، تنها کارگران شرکت کردند. در هر دو این انقلابات تمام مردم و تمام اقشار ناراضی از وضعیت موجود شرکت داشتند و همه آنها راه حل را در سرنگونی حکومت موجود میدیدند. ولی اگر دستاوردهای این دوانقلابات برای شرکت کنندگان اش متفاوت بود، که بود، نه بخاطر این بود که انقلاب اول همگانی بود و دومی نه. و نه بخاطر این بود که در انقلاب اول همه اقشار ناراضی شرکت داشتند و در دومی فقط کارگران شرکت داشتند، نه. بلکه به این خاطر بود که رهبری اولی دست بورژوازی بود و رهبری دومی دست کمونیست ها.

نه در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه تنها کارگران شرکت داشتند و نه در انقلاب ۱۳۵۷ ایران فقط «مسلمانان». اگر انقلاب ۵۷ ایران از منظر کارگران، زنان، و اکثریت شرکت کنندگان در آن انقلاب به اهدافش نرسید که نرسید، اگر انقلاب ۵۷ ایران ملا خور شد که شد و اگر انقلاب ۵۷ ایران اسلامی شد که شد، دلیلش این نبود که آن انقلاب همگانی بود و یا اینکه همه اقشار ناراضی از وضع موجود همزمان و دسته جمعی در تظاهرات های خیابانی شرکت کردند و همه با هم علیه حکومت موجود دست به اقدام

زدند. بلکه دلیل اش بطور ساده این بود که رهبری این انقلاب بدست جریان اسلامی و در رأس آن خمینی افتاد. به بیان دیگر دلیل اینکه انقلاب ۵۷ آزادی، برابری و رفاه را برای شرکت کنندگان در آن انقلاب به ارمغان نیاورد، این بود که کمونیست ها نتوانستند رهبری آن انقلاب را بدست بگیرند. من در این نوشته نمی‌خواهم به دلایل متعدد اینکه چرا کمونیستها نه بلکه جریان اسلامی رهبری انقلاب را بدست گرفت، بپردازم، ولی می‌خواهم به یکی از دلایلی که جریان اسلامی توانست رهبری اش را بر آن انقلاب تحمیل کند و یا حتی حمایت بخشی از چپ آن دوره جامعه را، چپ ضد امپریالیست را با خود داشته باشد، که به این بحث هم مربوط است، اشاره کنم. دلیل آن این بود که آن يك انقلاب همگانی بود و همه با هم در انقلاب شرکت کردند. و این هم نبود که گویا کمونیست های آن جامعه در جریان آن انقلاب به افشاگری علیه جریان اسلامی اقدام نکردند. (یکی از "ناقدین" اصطلاح اپوزیسیوناپوزیسیون نشوید، رحمان حسین زاده، گفته است: "خلاء بزرگ جنبش آزادیخواهان و سرنگونی طلبانه سال ۵۷ علیه رژیم سلطنت اتفاقا نبودن تقابل و شعار روشن علیه اپوزیسیون فوق راست بورژوا اسلامی بود، که جنبش چپ و کمونیستی آن موقع دقیقا به دلیل پوپولیسم حاکم و به خط شدن زیر بیرق "همه با هم" از چنین درایت و ابتکاری بهره مند نبود" لازم میدانم بگویم که در مقطع مورد اشاره ایشان جریانی در چپ ایران، ولی ضعیف و پراکنده، وجود داشت که علیه جریان اسلامی به مردم هشدار داد. خود من در پائیز سال ۵۷ که در شهر شاهرور، یکی از شهرهای آذربایجان غربی، کار میکردم، اعلامیه ای با عنوان هشدار به مردم انقلابی نوشتم. این اعلامیه در دفاع از حقانیت انقلاب علیه حکومت پهلوی و نقد جریان اسلامی بود با این مضمون که اگر خمینی و جریان اسلامی سر کار بیایند یک حکومت فاشیستی و شرایطی بد تر را ایجاد خواهند کرد. من و یکی دیگر از رفقای خوبم یک شب تمام وقت صرف کردیم و این اعلامیه را با استفاده از کاربن به تعداد یکصد تا تکثیر کردیم و در تظاهرات روز بعد بخش کردیم. من مطمئنم که کمونیست های زیادی در سایر جاهای ایران وجود داشتند که توهمی به خمینی و بورژوازی «ملی» نداشتند و دست به افشاگری علیه این توطئه بورژوازی جهانی زدند ولی صدای آنها در هیاهوی ضد امپریالیستی حاکم به فضای اعتراضی آن روزها، مثل قطره های باران در زمین خشک، ناپدید شد و نتوانست هیچ نیرویی را سازمان بدهد و جابجا کند.) بنابراین اگر علت اینکه کمونیستها نتوانستند انقلاب ۵۷ را رهبری کنند "نبودن تقابل و شعار روشن علیه اپوزیسیون فوق راست بورژوا اسلامی" از طرف کمونیستها نبود، ولی يك دلیل پذیرفته شدن خمینی بعنوان رهبر آن انقلاب این بود که او خود را نه "اپوزیسیون اپوزیسیون" بلکه بعنوان رهبر همه اقشار مردم و همه گرایشات اجتماعی معرفی کرد. جریان اسلامی از مکانیسم های رهبری یک "انقلاب همگانی" بدرستی استفاده کردند. آنها خود را نه نماینده یک گرایش اجتماعی معین بلکه نماینده "ملت" و نماینده همه مردم و همه اقشار اجتماعی اعلام کردند.

اینجا لازم میدانم، تا آنجا که به این بحث مربوط است، به شباهتها، اگر شباهتی وجود داشته باشد، و تفاوتهای دو انقلاب، انقلاب علیه حکومت شاه و انقلاب علیه جمهوری اسلامی اشاره کنم.

تنها شباهت گریزناپذیر این دو انقلاب، مثل شباهت همه انقلابات، "همگانی" بودن آنهاست.

ولی تفاوتها:

اولین تفاوت در شرایط کاملا متفاوت زمانی آنهاست. در ۴۰ سال گذشته خیلی چیزها در جهان و همینطور در ایران عوض شده است. وسایل ارتباط جمعی چنان گسترش پیدا کرده که همه مردم امکان

دسترسی به همه اطلاعات لازم برای تصمیم‌گیری در مورد زندگی‌شان را دارند. همه مردم جهان و هابثله مردم ایران بطور زنده در جریان پیشرفتهای علمی، فنی و فرهنگی همدیگر قرار دارند. این دستاوردها امکان در خفقان و در ترس و در بیخبری نگهداشتن جامعه را از حاکمین سلب کرده است.

- اگر در قبل از انقلاب ۵۷ راه حل سوسیالیستی معضلات مردم طرح نشده بود و هنوز توهم به "بورژوازی ملی و مترقی" و توهم به "راه حل اسلامی" معضلات مردم در جامعه ایران موج میزد، اکنون این توهمات دود شده و به هوا رفته است.
- روحیه ضد سرمایه‌داری و ضد تقسیمات طبقاتی، روحیات ضد تبعیضات جنسی، زبانی، مذهبی و ضدیت با هر نوع تفکرات تفرقه افکنانه در بین مردم گسترش یافته است.
- طبقه کارگر ایران رهبرانی کاردان، سوسیالیست دارای آگاهی همه جانبه به منافع طبقاتی خود از خود بیرون داده و به جامعه معرفی کرده است. رهبرانی که خود را ناجیان کل جامعه معرفی میکنند و با اعتماد بنفس، شکل دیگری از سازمان اجتماعی و اداری جامعه، اداره شورایی جامعه را معرفی میکنند.
- اگر کمونیسم در ایران دهه ۶۰ با حزب توده و سازمان فدائیان شناخته میشد، کمونیسم در ایران امروز با حزب کمونیست کارگری شناخته میشود.
- اگر حزب چپ آن دوره نماینده بورژوازی «ملی و مترقی» و نماینده آمال و آرزوهای جنبش ضد امپریالیستی بود، حزب چپ این دوره بعنوان حزب کارگران ایران و نماینده آمال و آرزوهای آزادی خواهانه و برابری طلبانه طبقه کارگر شناخته شده است.
- اگر مدرنیسم در انقلاب ۵۷ نمایندگی نشد بلکه با برجسب «غربزدگی» به حاشیه رانده شد، جنبش آزادی خواهی و برابری طلبی امروز با مدرنیسم اجین شده است. و اگر خصلت نمای چپ آن دوره «شرق زدگی»، اسلام پناهی و ضد امپریالیسم بود، مدرنیسم، ضد دین و طرفدار فرهنگ مدرن غربی بودن خصلت نمای کمونیسم امروز ایران است.
- اگر مبارزه برای آزادی زن از طرف بستر اصلی چپ در انقلاب ۵۷ «فرعی» قلمداد شد و به حاشیه رفت، بستر اصلی کمونیسم در ایران امروز پرچم آزادی زن را برافراشته نگهداشته و انقلاب آتی ایران را بطور سمبولیک انقلاب زنانه نامیده است.

و نکته آخر، ولی نه آخرین نکته، این است که اگر کمونیسم حقیقی، یعنی کمونیسمی که اعتراض کارگران علیه استثمار و علیه کار مزدی است، کمونیسمی که صدای محرومان علیه فقر و نابرابری است، کمونیسمی که صدای آزادیخواهان و برابری طلبان است، کمونیسمی که صدای آزادیخواهی زنان و صدای اعتراض آنها علیه تبعیض است، نتوانست خود را در یک حزب واحد متشکل کند و مدعی رهبری انقلاب ۵۷ شود و بدین ترتیب میدان برای عروج جنبش اسلامی در نقش رهبری آن انقلاب باز تر شد، اکنون کمونیسم کارگری، که با ضد نظام سرمایه‌داری بودنش، با مدافع سازش ناپذیر آزادی زن بودنش، با سکولاریسم و مدرنیسم و ضد اسلام سیاسی بودنش، با مخالفتش با هرگونه ستم و تبعیض و با مصمم بودنش در سرنگونی جمهوری اسلامی بقدرت انقلاب مردم و تشکیلیک حکومت شورایی و ساختن یک جامعه آزاد، برابر، مرفه و انسانی شناخته شده است. آری چنین حزبی در حال سازماندهی و هدایت انقلاب علیه حکومت اسلامی سرمایه‌داران و در حال بازی کردن نقش رهبر این انقلاب است. و حمید تقوایی بعنوان لیدر چنین حزبی و از طرف چنین حزبی به کمونیست های ایران فراخوان میدهد که خود را بازیگران چنین اینصحنه ببینند و در چنین قامتی ظاهر شوند. و این است معنی اپوزیسیون اپوزیسیون نشوید.

فراخوان من به همه کمونیستها، رهبران جنبش کارگری، فعالین جنبش زنان، سازماندهندگان اعتراضات دانشجویی، فعالین دفاع از حقوق کودکان، فعالین محیط زیست و فعالین همه جنبش‌های حق طلبانه این است که فعالیت‌های خود را با این دورنما به پیش ببریم که ما اینبار میتوانیم انقلاب در حال شکل‌گیری را به پیروزی برسانیم. درایت سیاسی و اقدامات حساب شده زیر یک سیاست واحد و درست یکی از ضروریات پیروزی کمونیسم در ایران است. ۵ جون ۲۰۱۹

او معتاد بود!

نیمه شب پنجشنبه هفته گذشته، مردی در شهرستان جم دختر ۷ ساله خود را در آغوش خفه کرد.

دادستان شهر جم در این خصوص گفته است: ”بر خلاف برخی شایعات اولیه مبنی بر معتاد بودن وی به شیشه، نه معتاد به مواد مخدر بوده و نه مشروبات الکلی مصرف کرده است. وی فردی سالم، مهندس رسمی وزارت نفت و از خانواده ای معروف در گچساران است.“

دادستان شهر جم احتمالاً راست می‌گوید. ولی او فقط یک طرف قضیه را می‌گوید؛ اینکه این قاتل به مواد مخدر و الکل معتاد نبوده است. او طرف دیگر را مسکوت می‌گذارد. او نمی‌گوید که این فرد به چه چیزی معتاد بوده است. و شاید هم به این دلیل که خود دادستان هم به همان ماده مخدره آلوده است. مخدری که انسانها را از انسانیت شان تهی میکند و آنها را از خود بیگانه میکند. آری، آن مرد معتاد بوده است. او اعتیاد داشته است. اعتیاد به مخدری که احساس پدری او را به گند کشیده، مخدری که وجدان و شعور انسانی و اجتماعی او را به نابودی کشانده و احساسات و غرایز انسانی او را مسموم کرده است. این سمی است زندگی او و زندگی میلیونها انسان اطراف او را احاطه کرده است. این سم چنان تا مغز استخوان برخی از این انسانها، از جمله این پدر، نفوذ کرده که سلول‌های مغزی آنها را از توان طبیعی ایجاد تفکر منطقی و انسانی از کار انداخته است.

ولی این چه افیونی است که این مرد را اینچنین فلج کرده است. این را از زبان قاتل بشنوید که گفته است: ”می‌خواستم دخترش گناه نکند و آزاد و معصوم به بهشت برود.“

حتما شما خواننده این سطور متوجه منظور من شده اید؛ آری، این ماده مخدر مذهب است، چیزی که مارکس گفت ”افیون توده هاست.“

ولی این افیون، باتوجه به شرایط ایران و فرهنگ و افکار حاکم در آن جامعه، و از زاویه روانشناسی، چگونه فکر این پدر را مسموم کرده و او را به انجام چنین عمل زشتی واداشته است؟

در اسلام و در قوانین الوده به اسلام و در فرهنگی که زیر سایه حکومت اسلامی در ایران میداناری میکند، زن نه یک انسان مستقل و برابر با مرد، بلکه ناموس مرد و بخشی از املاک مرد محسوب میشود. بروز دادن احساس جنسی بر زنان عیب و شرم است. زنان برای لذت مردان خلق شده اند. زنان موجب فسادند. زنان را میتوان خرید و فروخت. زنان را میتوان کشت. زنان را میتوان سنگسار کرد. زنانگی زنان را میتوان منکر شد. مرد باید دارای غیرت باشد. غیرت مرد یعنی تسلط کامل بر جسم و روان و احساس زن. بروز احساس زنانه در زن بمعنای حلول شیطان و روح خبیث در جسم او

و بی‌حرمتی به غیرت مرد محسوب میشود. و اینجاست که ناموس مرد خدشه‌دار میشود و غیرت اش برای اجرای وظیفه مردانگی اش، یعنی دفاع از ناموس اش، بالا می‌آید. و اینجاست که آموزشهای آن فرهنگ اجرا می‌شود. مردان تربیت یافته در دامن این فرهنگ و باورهای عقب مانده و مردسالارانه، پدر، برادر، دایی، عمو، چاقوکش و لمپن محل، اسیدپاش، پاسدار و ملای محل و در حمایت قوانین اسلامی برای گرفتن جان آن زنی که شیطان در جسمش حلول کرده و یا علائم حلول شیطان در جسمش نمایان شده است اقدام میکنند. چنین زنانی سنگسار می‌شوند، اسیدپاشی می‌شوند، سوزانده می‌شوند، سر بریده می‌شوند، از فامیل و خانواده طرد می‌شوند. . . و به این دختر ۷ ساله حتی فرصت زندگی و فرصت شکفته شدن احساساتش هم داده نمیشود. پدر او، که خود قربانی و مسخ شده فرهنگ و مذهبی است که او را احاطه کرده است، پدری که بیشماران مرتبط شنیده که دختر شرمساری می‌آورد ولی خلافتش را یا نشنیده و یا خیلی کم شنیده، پدری که باورش بر این است که دختر تا زمانی که بطور شرعی و قانونی در اختیار و تملک مردی قرار نگرفته است باید باکره بماند ولی خلافتش را شیطانی میداند و آبروریزی، پدری که تربیت شده و مسخ شده و تخریب شده این فرهنگ و این باورها است، آری اینچنین پدری احتمالاً علائم حلول شیطان در وجود دخترش را مشاهده کرده و باور کرده که دخترش وقتی بزرگ شود به مذهب و باورهای پدرش پشت خواهد کرد و مدلهای زندگی خود را نه از میان "عایشه" ها و "فاطمه" ها بلکه از میان سپیده قلیان ها انتخاب خواهد کرد، تصمیم می‌گیرد که خطر را در نطفه خفه کند. و این کار را میکند.

ولی قاتل تنها نیست. او همدستان و شرکای جرم دارد. شرکای او کاربدستان حکومت اسلامی، مبلغین و مروجین باورهای مذهبی، مدافعین فرهنگ عقب مانده و مردسالار و در درجات پایینتر، همه آن کسانی هستند که رشد و شکوفایی فرهنگ مدرن و امروزی را "غریزدگی" و "بیگانه پرستی" توصیف می‌کنند. آنها، در همان حال که مجرم هستند، قربانی هم هستند؛ قربانی ماده مخدری قویتر و رایج تر از "شیشه"، آنها قربانیان مذهب اند. مذهبی که انسان را مسخ و از خود بیگانه میکند.

۱۹ جولای ۲۰۱۹

۴۰ سال مبارزه

امروز در یکی از گروه های تلگرامی چشم افتاد به این نوشته: "پوزیسیون خارج نشین باور دارد ۴۰ ساله در حال مبارزه است. این در حالی است که مردم در این ۴۰ سال آنها را همراهی نکرده زیرا تا پایان دولت اول احمدی نژاد همه چیز بطور نسبی خوب بود. مردم می توانستند خانه، ماشین، سفر خارج و... داشته باشند. کسی هم بیشتر می خواست مهاجرت می کرد به فرنگ. پس از ویرانی های دوره دوم احمدی نژاد مردم تصمیم گرفتند برای اصلاح امور پشت اصلاح طلبان بایستند اما متوجه شدند نهادهای انتخابی کاره ای نبوده و قدرتی ندارند لذا حماسه دی ماه ۹۶ در ۱۶۰ شهر آغاز شد. بنابراین مبارزه و فعالیت واقعی جنبش کمتر از ۲ سال است که شروع شده و پیشرفت های خوبی هم داشته، آنهایی که از ۴۰ سال مبارزه حرف می زنند در واقع به نظام خدمت می کنند زیرا به زبان بی زبانی می گویند ۴۰ سال مبارزه کردیم و نتیجه نگرفتیم یعنی ۴۰ سال شکست خوردیم. ادعای ۴۰ سال مبارزه جز ناامید کردن مردم خروجی دیگری ندارد."

من هم یادداشت پایین را در جواب به آن نوشتم:

"بسته به اینکه شما از کدام امکانات و کدام جنبه های زندگی محروم هستید، مبارزه شما از همان زمانی شروع می شود که خودتان را لایق آن محرومیت ها نمیدانید و برای برطرف کردن آنها تلاش میکنید. این تلاش و این مبارزه در اشکال و سطوح مختلف تا برطرف شدن کامل این محرومیتها ادامه پیدا میکند.

اکثریت عظیم مردم ایران، حداقل مردمی که هم عصر من زیسته اند، از خیلی از حقوق اولیه انسانی و خیلی از امکانات قابل تامین برای زندگی بهتر و انسانی تر در این دوره و رفاه لایق انسان قرن ۲۰ و ۲۱ محروم بوده اند. این دوره هم زمان حکومت پهلوی را شامل می شود و هم چهل سال گذشته حکومت اسلامی را، هم دوره "سید اصلاحات"، هم دوره احمدی نژاد و هم دوره قبل و بعد قیام دیماه ۹۶ را. اعتراض این مردم علیه این محرومیت ها در همه این دوره ها در اشکال و در سطوح مختلف ادامه داشته است. و "حماسه دی ماه ۹۶ در ۱۶۰ شهر" تنها یکی از اشکال این مبارزه همیشه جاری بوده است. اگر بعضیها با پایان یافتن حکومت شاه، کسانی با مرگ خمینی و کسانی دیگر با پیروزی احمدی نژاد ضرر کردند و برخی از امتیازات خود را از دست دادند و "مبارزه"شان از همان دوره ها و در اعتراض به از دست دادن آن امتیازات شروع شد، مبارزه ۹۹ درصد مردم ایران برای دستیابی به یک زندگی بهتر و انسانی تر در همه این دوره ها، هم در اشکال گوناگون و هم در سطوح مختلف، در جریان بوده است. مسائل و مشکلات کارگر ایرانی، استثمار شدنش، مجبور به کار در شرایط سخت و طاقت فرسا شدنش و بالا کشیده شدن حقوق اش، مسائل و مشکلات زنان ایران، به حساب نیامدنشان بعنوان انسانهایی برابر با مردان و مطرود شدن و سنگسار شدنشان بخاطر داشتن سکس بی اجازه و سکس خارج از ازدواج، مشکلات حاشیه نشینان و خراب شدن خانه و کاشانه شان بر سرشان به بهانه خارج از محدوده بودنشان، بازداشت و شکنجه و زندانی شدن هر مخالف حکومت و هر انسان حق طلب و هر کارگر معترض به استثمار و هر آدم معترض به تبعیض و نابرابری، نه با سرنگون شدن حکومت پهلوی شروع شد و نه با شکست موسوی و پیروزی احمدی نژاد در انتخابات، بلکه از همان زمانی شروع شد که کارگر برای تامین معاشش مجبور به فروش نیروی کارش شد و مشکل زن ایرانی از همان زمانیکه از مادر زاده شد. دوره های مختلف، از جمله "پس از ویرانی های دوره دوم احمدی نژاد"، فقط بر ابعاد و شدت این مشکلات افزوده است. بنابراین عمر مبارزه ما به اندازه عمر تبعیض، عمر نابرابری، عمر استثمار و عمر دیکتاتوری در جامعه است. و "حماسه دی ماه ۹۶ در ۱۶۰ شهر" فقط یکی از مراحل این مبارزه بوده است. عمر مبارزه ما نه ۴۰ سال بلکه به اندازه عمر خود ماست."

۳۰ جولای ۲۰۱۹

خطاب به بازیکنان و طرفداران تیم استقلال و تراکتورسازی

قرار است که روز جمعه ۱۹ مرداد، مسابقه فوتبال بین تیم های استقلال و تراکتورسازی در تهران برگزار شود. بر اساس قرائن و شواهد و بنابه تجربه، عوامل و مزدوران جمهوری اسلامی تلاش خواهند که در حین بازیها یا بعد از پایان بازیها شعارهای نژادپرستانه ضد فارس و یا ضد ترک سر دهند. مردم باید در این مورد هوشیار باشند و چنین توطئه هایی را در نطفه خفه کنند. هر جا که عده ای شعارهای نژادپرستانه سر دادند، تماشاچیان میتوانند با صدای بلند شعار ضد حکومتی بدهند. و یا اینکه

هر وقت که گلی زده میشود، طرفداران هر دو تیم همصدا شعار "مرگ بر دیکتاتور" سر دهند. همچنین خود بازیکنان هر دو تیم نباید اجازه دهند که شعور، وجدان و روان آنها بازیچه فاشیستها و بازیچه چنین توطئه‌هایی قرار گیرد. آنها میتوانند هر موقعی که شعار نژادپرستانه بگوششان رسید، دست به یک حرکت سمبولیک و قهرمانانه بزنند؛ بازی را بلافاصله متوقف کنند و همدیگر را در آغوش بگیرند. تماشاگران همچنین میتوانند بعد از پایان مسابقه همه با هم و همصدا شعارهای ضد حکومتی سر دهند.

۷ آگوست ۲۰۱۹

همه با هم

(سرنگونی جمهوری اسلامی اولین قدم و شرط رهایی جامعه ایران است)

در ایران جنبشی برای سرنگونی جمهوری اسلامی در جریان است. این جنبش مدام گسترده‌تر و عمومی‌تر می‌شود. دیگر "جمهوری اسلامی باید برود" تنها شعار یک حزب سیاسی واحد نیست. این شعاری است که امروز از هر طرف و از طرف همه اقشار و همه بخشهای جامعه و در اشکال گوناگون بگوش می‌رسد. این حقیقت که "حکومت اسلامی وصله ناجوری بر تن جامعه ایران است" و مردم روزی این وصله را کنده و بیرون خواهند انداخت، آشکارتر از هر زمان دیگری خود را نمایان می‌سازد. اگر حکومت اسلامی سرمایه‌داران با سرکوب‌های خشن، اعدام‌های گسترده و جنگ ۸ ساله توانسته بود برای مدتی جامعه را مرعوب کند، اگر بخش‌های مختلف جامعه برای مدتی مجبور شده بودند تا خواست‌های خود را در "چهارچوب قانون" طرح کنند، این دوره مدتهاست که پایان یافته است. مردم ایران شروع به کندن این "وصله ناجور" از تن خود کرده‌اند. اگر قیام‌های توده‌ای در یکصد شهر در اسفند ۹۶ و اعتصابات قدرتمند کارگران کشت و صنعت هفت تپه و فولاد اهواز در سال ۹۷ شواهد و نشانه‌های برجسته‌ای از این شرایط جدید بودند، خود نیز ولی سوت پایان یک دوره و آغاز دوره جدیدی را در جامعه ایران و ایجاد تناسب جدیدی در توازن قوا بین مردم و حکومت را بصدا درآوردند.

خواست‌ها و مطالباتی که مردم را علیه این حکومت شورانده و به حرکت در آورده است، خواستهایی هستند کاملاً ملموس و روشن و مربوط به زندگی روزمره آنها. کارگران شاغل در بخشهای مختلف تولیدی و خدماتی خواهان پرداخت حقوق و دستمزدهای مناسب هستند، حقوق و دستمزدی که بتواند یک زندگی مناسب انسان قرن ۲۱ را برای آنها و خانواده‌های شأن تامین کند. آنها خواهان برسمیت شناخته شدن حق اعتصاب و تشکل هستند، آنها خواهان پایان دادن به استثمار و بهره‌کشی و پایان دادن به تقسیم طبقاتی جامعه و پایان دادن به موقعیت خود بعنوان برده و مزدبگیر و پایان دادن به حاکمیت عده‌ای اقلیت انگل هستند.

زنان جامعه خواهان رفع هرگونه تبعیض، برچیده شدن کامل حجاب و پوشش اجباری و اسلامی و دستیابی به حقوقی کاملاً برابر با مردان و خواهان کسب شان و حرمت انسانی خود هستند.

جوانان و کل جامعه خواهان آزادی‌های بیقیدوشرط و خواهان پایان دادن به دخالت دین و مذهب در زندگی روزمره و اجتماعی هستند.

تجربه ۴۰ سال زندگی زیر حکومت اسلامی بر همگان ثابت کرده است که دستیابی به، حتی بخشی از، این حقوق با وجود جمهوری اسلامی ممکن نیست. جامعه جوشیده و بپاخاسته و تصمیم خود را برای بزیر کشیدن این حکومت و عبور از روی نعش متعفن آن به اشکال و شیوه های مختلف بنمایش گذاشته است.

ولی سرنوشت این جنبش قدرتمند توده‌ای برای سرنوشتی رژیم اسلامی و آینده ایران بعد از جمهوری اسلامی کاملاً به دخالت و نقش جنبش‌های طبقاتی مختلف و دخالت نمایندگان سیاسی این جنبش‌ها، یعنی احزاب سیاسی دخیل در جامعه ایران گره خورده است. و بزبانی دیگر سرنوشت انقلاب و اینکه بعد از جمهوری اسلامی جامعه به چه سمتی برود کاملاً و اساساً به این بستگی دارد که چه کسی و چه جریانی آن انقلاب را رهبری کند.

اگر سرنوشتی جمهوری اسلامی شرط لازم دستیابی مردم ایران به خواست‌های برحق خود است، دو سوال بلافاصله در مقابل ما قرار می‌گیرد؛ اول اینکه آیا این بخش‌های مختلف جامعه بدون یک اتحاد عملی و بدون دست زدن به یک اقدام هماهنگ و مشترک، به تنهایی و فقط با طرح خواسته‌های خود، قادر به سرنوشتی حکومت خواهند شد؟ اگر جواب به این سوال یک نه بزرگ باشد در این صورت سوال دوم بدین شکل مطرح است که چگونه میتوان مردم ایران را برای سرنوشت کردن جمهوری اسلامی و رسیدن به آزادی، برابری رفاه و عدالت اجتماعی متحد کرد و انقلاب نوین مردم ایران را به پیروزی رهنمون شد؟

برای رسیدن به جواب این سوال، یعنی راه هماهنگ کردن، سراسری و متحد کردن همه این اعتراضات، لازم میدانم ابتدا اشاره ای کنم به آنچه‌ای که نباید کرد. احتمالاً همه خوانندگان این سطور و همه آنهایی که خواهان سرنوشتی حکومت اسلامی و ساختن یک جامعه آزاد، برابر، مرفه و بدون تبعیض هستند با من موافق باشند که آنچه که نباید کرد این است که هر بخشی از جامعه علیه بخش دیگر اقدام کنند، بجای حمایت، علیه اعتراضات همدیگر اقدام کنند و بجای نقد نکات ضعف اعتراضات جاری آنها را علیه خود بدانند آنها را کاملاً نفی کنند. و اگر چنین است جواب سراسر است به سوال دوم این خواهد بود که باید بخش‌های مختلف جامعه از اعتراضات همدیگر حمایت کنند، این اعتراضات را بنفع مبارزه خود بدانند و بجای نفی کامل آنها نکات ضعف آنها را نقد کنند. این کاری است که بعهدده یک حزب سیاسی و سراسری است. حزب کمونیست کارگری در حال حاضر چنین نقشی را بازی میکند. این نقشه حزب ما برای به پیروزی رساندن انقلاب علیه جمهوری اسلامی است. و اگر جنبش سرنوشتی در ایران حزب کمونیست کارگری را به قدرت پرتاب کند، ما این اقدامات را فوراً به اجرا خواهیم گذاشت:

- بازداشت فوری و محاکمه علنی سران و کلیه مقامات جمهوری اسلامی که در تمام طول حاکمیت این رژیم مسئول، آمر و یا عامل کشتار و جنایت علیه مردم بوده اند،
- پیگرد بین المللی مقامات جنایتکار فراری حکومت،
- انحلال فوری وزارت اطلاعات و همه نهادها و نیروهای امنیتی، سرکوبگر و مسلح حکومت،
- انحلال دولت، مجلس، قوه قضائیه، دادگاهها، بنیادها و سایر نهادهای سیاسی و اجرائی و ایدئولوژیک رژیم،
- الغای قانون اساسی، قانون مجازات اسلامی، قانون قصاص، قانون کار، قوانین ضد زن و سایر قوانین ضد انسانی جمهوری اسلامی،
- آزادی فوری و بیقید و شرط کلیه زندانیان سیاسی و عقیدتی،

- لغو مجازات اعدام،
- لغو حجاب اجباری و جداسازی جنسیتی. لغو فوری همه قوانین تبعیض آمیز نسبت به زنان،
- جدائی کامل مذهب از دولت، از سیستم قضائی و از آموزش و پرورش،
- آزادی کامل مذهب و بی مذهبی بعنوان عقیده و امر خصوصی افراد،
- اعلام و تضمین آزادی بی قید و شرط عقیده، بیان، اجتماعات، مطبوعات، تظاهرات، اعتصاب، تشکل و حزب،
- برسمیت شناسی حقوق مساوی برای همه شهروندان کشور مستقل از مذهب، زبان، قومیت، جنسیت، گرایش جنسی، ملیت و تابعیت،
- حسابرسی مالی از کلیه مقامات حکومت و وابستگان و همچنین کلیه موسسات و بنیادهای مذهبی، اقتصادی و نظامی جمهوری اسلامی،
- مصادره اموالی که این مقامات و موسسات از راه دزدی و غارت اموال مردم تصاحب کرده اند، بازگرداندن اموال و دارایی های به سرقت رفته کشور که توسط سران و مقامات حکومتی به خارج کشور برده شده و صرف آن در خدمت رفاه همه افراد جامعه،
- تامین فوری مبرم ترین نیازهای رفاهی جامعه،
- افزایش فوری دستمزد و حقوق متناسب با سطح هزینه ها و منطبق با آخرین استانداردهای زندگی امروز،
- رایگان کردن فوری طب و آموزش و پرورش،
- دخالت مستقیم مردم در حکومت و اداره جامعه،
- امحای سیستم بردگی مزدی،

من همه کارگرانی را که از فقر، استثمار و نظام طبقاتی و کار مزدی به تنگ آمده اند، همه زنانی را که خواهان دستیابی و حقوقی کاملاً برابر با مردان و دستیابی به شان و حرمت انسانی خود هستند و همه مردمی را که خواهان یک دنیای بهتر هستند فرا میخوانم که زیر پرچم حزب کمونیست کارگری متحد شوند. ۱ سپتامبر ۲۰۱۹

جوانان تشنه آزادی

در سفری که آخر هفته به استکهلم داشتم فرصتی پیش آمد تا پای صحبت های ۶ تن از اعضای جوانتر حزب کمونیست کارگری بنشینم که در مورد اهداف و آرزوهای خود و مسائلی که آنها را به پیوستن به صفوف این حزب سوق داده بود سخن گفتند؛ انسان هایی پرشور با آرزوهای ویژه و قلبی مالمال از عشق به آزادی. همه این زنان و مردان جوان در جامعه ای چشم به جهان گشوده اند و بزرگ شده اند که حکومتش اسلامی، قوانین اش تبعیض آمیز و ارزش ها و معیارهایش ضد انسانی و مبتنی بر تبعیض و استثمار انسان از انسان است. ولی هیچکدام از این جوانان تن به قوانین آن حکومت نداده اند، خود را لایق پذیرفتن نرهای از ارزش های گندیده اسلامی حاکم بر جامعه ایران ندیده اند، علیه همه این حقارتها و محدودیت ها شوریده اند و تحقق دنیای آرزوهایشان را در تحقق "دنیای بهتر"ی یافته اند که برنامه حزب کمونیست کارگری و فلسفه وجودی این حزب است. این سرهای پرشور و قلبهای مالمال از عشق از طرق مختلف، از جمله تماشای برنامه های تلویزیونی کانال جدید، تعقیب کمپین های جهانی علیه سنگسار، کمپین جهانی علیه اعدام و کمپین مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی با سیاست های حزب

کمونیسست کارگری آشنا شده‌اند، آنها را منطبق بر آرزوهای انسانی خود یافته‌اند و از طریق ارتباط با مسئولین سازمان جوانان به صفوف حزب پیوسته‌اند.

یکی از اینها زن جوان ۲۱ ساله ای بود که یکی از آرزوهای زندگی‌اش دستیابی به درجات بالای تخصص در علوم ریاضی بود. دیگری زن جوانی بود با تخصص پرستاری، که در کودکی شاهد بازداشت شدن و زندانی شدن والدین خود و اعدام شدن برخی از فامیل‌ها و نزدیکان خانوادگی خود بوده و اکنون توانسته بود دو دختر خود را از خطر دچار شدن به مشکلات عدیده‌ای که خود با آنها مواجه بوده، و از خطر تباه شدن در زندان بزرگی که حکومت اسلامی بر مردم ایران ساخته است، نجات دهد. یکی دیگر مرد جوانی بود که ادامه تامين زندگي خود از طريق مغازهداري و بازي كردن در چهارچوب قوانين سرمايه‌داري را مغاير ارزش‌ها و وجدان انساني خود يافته بود. . . . و همه اين اعضاي جوان حزب با بيان آرزوها و انتظارانشان از يك زندگي انساني، بار ديگر اين حقيقت را بنمايش گذاشتند که حکومت اسلامی وصله ناجوری بر تن جامعه ایران است و آرزوها و انتظارات این جوانان پرشوری که در این شب و بعد از پایان کنفرانس واحد استکھلم حزب، همراه لیبر حزب، و تعدادی از اعضاء رهبری و کادرهای قدیمی حزب کمونیست کارگری دور هم جمع شده بودند، منطبق بر آرزوهای میلیون‌ها زن و مرد جوان و آرزوهای ۹۹ درصد مردم ایران است؛ آرزوهایی که تنها راه تحقق شان سرنگون شدن حکومت اسلامی سرمایه‌داران در ایران؛ بنای یک حکومت شورائی؛ اعلام ممنوعیت استثمار و پایان دادن به تقسیم طبقاتی جامعه است. ۱۶ سپتامبر ۲۰۱۹

از خودبیگانگی

شاید بشود گفت که اوج از خودبیگانگی انسان نه در اسارتش در مناسبات خود ساخته، نه در شرکتش در تولید و بازتولید قدرتها و باورهایی که آزادی او را محدود می‌کنند و نه حتی در نجاتگیدنش علیه این قدرتها و باورها بلکه در فرمانبرداری داوطلبانه اش از و سجده بر درگاه و پرستش آن قدرتها و باورهایی مجسم میشود که وجود حتی فیزیکی او را هم انکار می‌کنند. گاه، به حال آن زنانی که اسلام را تبلیغ می‌کنند دلم می‌سوزد. ۲۶ سپتامبر ۲۰۱۹

در حمایت از مردم "روژاوا"

امروز یکی از دوستان من در صفحه فیسبوک خود در رابطه با حمایت از مردم روژاوا، بدرست گفته بود: "امروز مردم دنیا باید بنفای از حق حیات مردم روژاوا و مخالفت با حمله ارتش ترکیه به این منطقه بپا خیزند." ولی این دوست من به یک نکته نادرست هم اشاره کرده بود و گفته بود: "منتها در گوشه ایی دیگری که میتوان انرژی خود را به خاتمه دادن به این مرگ انسانها معطوف کرد به گذاشتن کنفرانس و توجه جهانیان به حجاب اجباری معطوف است. من شخصاً مخالف حجاب اجباری هستم منتها فکر میکنم تمام تلاش و انرژی ما باید در این شرایط زمانی که هزاران انسان در خون شنا میکنند به این واقعه تلخ معطوف باشد!"

من کامنت زیر را در پایین آن پست نوشتم:

"... جان، مخالفین جدی حملات وحشیانه ارتش دولت فاشیست ترکیه، و مدافعین راستین آزادی و حق حیات مردم روژاوا کسانی هستند که همه آزادی را برای مردم و برای همه مردم میخواهند. برای دفاع بی قید و شرط از حق مردم روژاوا لازم نیست عرصه های دیگر مبارزه را تعطیل کنیم. مبارزه علیه حجاب اجباری بخشی از مبارزه علیه دولت اسلامی اردوغان هم است؛ دولتی که از یکطرف متکی بر ناسیونالیسم ترک و از طرف دیگر متکی به اسلام سیاسی است، اسلامی که حجاب لبه دیگر شمشیرش است. کسانی که دارند این لبه شمشیر دولت اسلامی اردوغان و اسلام سیاسی در منطقه را از کار میاندازند مدافعین راستین مردم روژاوا هم هستند. اعلام یک روز جهانی علیه حجاب اجباری خاری در چشم نه تنها حکومت اسلامی ایران بلکه در چشم حکومت اسلامی اردوغان هم است که امروز به نیروهای فاشیست خود فرمان کشتن "آتنیست ها، زرتشتی ها، بی همه چیزها و کافرها" را میدهد. (ادوغان گفته است: "اینها آتنیست، اینها زرتشتی، اینها بی همه چیز اند و پیرو ارزشها و دین ما نیستند.")

۲۰ اکتبر ۲۰۱۹

در رابطه با آزادی اسماعیل بخشی و سپیده قلیان

چه اشک شوقی خواهد ریخت و چه خنده هایی خواهد زد دختر اسماعیل بخشی از دیدن پدرش. او به آغوش پدر خواهد پرید، پدر او را محکم در آغوش خواهد گرفت و هر دو صورت هم را بوسه باران خواهند کرد. چه با شکوه خواهند بود این لحظات!

و دیگر عزیزان اسماعیل بخشی چه شاد خواهند شد. مسلماً همکارانش او را گلباران خواهند کرد، چرا که او لایق چنین پذیرایی ای است.

ولی بلافاصله این سوال در ذهن ها زنده خواهد شد که چرا؟ چرا مردی را که سخن از حق و عدالت زده بود و علیه تبعیض و نابرابری سخن گفته بود اینهمه آزار دادند؟ چرا بچه ای را از لذت بردن از حضور پدر در کنارش محروم کردند؟ چرا زنی را از وجود عزیز و همسرش محروم کردند و چرا اینهمه ضربه، ضربات جبران ناپذیر بر جسم و روح یک مرد و بر روابط خانوادگی اش وارد کردند؟ و خیلی سوالات دیگر.

اگر چه هیچ میزانی از غرامت این ضربه ها را جبران نمی کند، ولی عاملین و مسببین این وضعیت را برای پرداخت غرامت به این زندانیان سیاسی و خانواده هایشان باید زیر فشار گذاشت.

و حرف آخر اینکه تسکین کامل این درد ها تنها با ساختن یک دنیای آزاد، برابر، بدون تبعیض و بدون استثمار و جامعه ای لایق انسان بر ویرانه های حکومت اسلامی میسر خواهد بود.

آزادی اسماعیل بخشی، سپیده قلیان و دیگر زندانیان سیاسی را به خود آنها، به خانواده هایشان، به همکارانشان و همه آن انسانهای آزادیخواهی که در یک تلاش بی وقفه برای آزادی همه زندانیان سیاسی هستند از صمیم قلب تبریک می گویم! ۳۰ اکتبر ۲۰۱۹

شعارهای فاشیستی در آذربایجان

حمله ارتش ترکیه به منطقه کردنشین شمال سوریه یک اقدام فاشیستی، نژادپرستانه و ضد هر نوع ارزش انسانی است. برخی شعارهای طرح شده از طرف تعدادی از تماشاگران بازی فوتبال بین تراکتورسازی و استقلال در روز جمعه ۱۰ آبان ماه، از جمله "مرگ بر کرد"، "ترکیه، ترکیه، ترکیه" و همچنین بر افراشته شدن پرچم ترکیه در استادیوم نشانه حمایت این جماعت قلیل و عقب مانده از فاشیسم و نژادپرستی و نشانه ضدیت شان با هر نوع مدرنیسم و ترقی خواهی و انسانیت و دستاوردهای مترقی انسان قرن ۲۱ ام است.

این شعارها و این صداها نه صدای مردم آذربایجان بلکه صدای فاشیسم ترک است که با حمایت هم دولت فاشیست ترکیه و هم عوامل حکومت اسلامی و سپاه پاسداران در چنین تجمعاتی بلند میشود.

مردم آذربایجان نباید به این فاشیستها میدان بدهند، باید عرصه را بر آنها تنگ کنند و اجازه ندهند که این گرایش عقب مانده، که از طرف مزدوران هر دو حکومت ارتجاعی در منطقه باد زده میشود، مردم آذربایجان را در انظار جهانیان مردمی عقب مانده و طرفدار فاشیست معرفی کنند. این لمپنها و پاسدار و بسیجها باید جواب مناسب خود را از مردم آذربایجان بگیرند. انتظار از مردم آذربایجان، بخصوص نسل جوان و مترقی، این است که در استادیوم های ورزشی شعارهای آزادیخواهانه و برابری طلبانه سر دهند و نشان دهند که آنها نه با مرتجعین و فاشیستهای حاکم بر ایران و ترکیه بلکه با آن مردم مترقی دنیا همصدا هستند که امروز، شنبه ۲ نوامبر برابر با ۱۱ آبان، در بسیاری از شهرهای بزرگ جهان به خیابانها آمدند و حمله ارتش اردوغان به روژاوا را محکوم کردند. ۲ نوامبر ۲۰۱۹

در رابطه با تسخیر سفارت آمریکا

امروز در یکی از گروه های تلگرامی سوالی به این شکل مطرح شده بود که: "بناظر شما آیا تسخیر سفارت آمریکا در ۱۳ آبان ۵۸ اقدامی درست و بنفع منافع ملی بود؟"

من هم کامنتی زیر آن سوال گذاشتم که آنرا اینجا شر میکنم.

"از آنجا که "منافع ملی" اسم رمزی است بر منافع طبقه حاکم بر محدوده های معین جغرافیایی که کشور نامیده می شوند، می توان گفت که نمایندگان طبقه حاکم در آن سال این اقدام را بنفع خود و بنفع "منافع ملی" تشخیص داد.

دعوا بر سر اینکه آن حرکت بنفع یا بضرر "منافع ملی" بود یا نه، دعوی جناحهای مختلف طبقه حاکم در ایران، یعنی جناحهای مختلف بورژوازی ایران است.

آری، آن اقدام و اقدامات مشابه، از جمله جنگ ۸ ساله، کشتار زندانیان سیاسی و اقدامات مشابه، جمهوری اسلامی را نجات داد، ادامه استثمار شدید طبقه کارگر در ایران را تا به امروز ممکن کرد و به همراه آن، به ارتجاع و عقب ماندگی در منطقه خاورمیانه جان تازه ای بخشید. و سخن آخر اینکه، برنده واقعی این شرایط، به معنای دیگر، کل بورژوازی در جهان بود و بازنده و ضرر کننده آن استثمار شونده بود. بنابراین این از منظر منافع کارگران و زحمتکشان وجود خود جمهوری اسلامی و روی کار آمدن چنین

حکومتی نادرست و بضرر کل بشریت قرن ۲۱م بود. و راه خاتمه دادن به این شرایط سرنگون کردن کامل جمهوری اسلامی و خلاص کردن جامعه از تمام چرک و کثافت‌هایی است که این حکومت و این سیستم به روی جامعه پاشیده است. ۷ نوامبر ۲۰۱۹

رہایی طبقه کارگر و رہایی کل جامعه بهم گره خورده است

(کامنتی زیر یک نوشته)

رہایی طبقه کارگر و رہایی جامعه از تمام مشقات نظام سرمایه داری بدون سازمان دادن و متحد کردن تمام پتانسیل اعتراضی جامعه زیر یک خط و سیاست واحد و معین ممکن نیست. طبقه کارگر ایران امروز به رهبرانی نیاز دارد که این سیاست و این درایت را داشته باشند. جامعه به کمونیست‌هایی نیاز دارد و به حزب کمونیستی نیاز دارد که سیاست اش نه متفرق کردن بلکه متحد کردن همه ناراضیان از حکومت اسلامی برای برانداختن این حکومت باشد. اگر کمونیستی که نخواهد در انقلاب جاری در ایران "غیر کمونیست" ها را هم در کنار خود داشته باشد بهتر است خود را کنار بکشد و اسم کمونیست را هم با خود یدک نکشد. اگر هر حزب مدعی کمونیسم بخواد خود را مسئول "نجات" فقط بخشی از جامعه معرفی کند، چنین حزبی نه از کمونیسم درک درستی دارد و نه "مسئولیت" اش را میتواند به انجام برساند. کمونیسم نه تنها جنبشی برای رہایی طبقه کارگر بلکه همینطور جنبشی برای رہایی کل جامعه است. اگر "طبقه کارگر" را نمی‌شود بدون اینکه جامعه را رها کند، یک حزب کمونیست هم اگر برنامه خود را تنها "رہایی طبقه کارگر" اعلام کند مطمئن در تحقق این برنامه هم موفق نخواهد شد. و اگر تلاش برای رہایی طبقه کارگر و پایان دادن به تقسیم طبقاتی جامعه بدون تلاش برای نجات کل جامعه از تمام مشقات و تبعیضات نظام سرمایه داری ممکن نیست، در این صورت یک حزب کمونیست نمیتواند برای متحد کردن کل جامعه زیر سیاست‌های خود تلاش نکند و هنوز خود را حزب مبارزه علیه استثمار و حزب مخالف نظام سرمایه داری معرفی کند. اگر کمونیستی فکر کند که کمونیسم جنبشی برای نجات فقط بخشی از جامعه است، نه از کمونیسم درک درستی دارد و نه میتواند آن جنبش را به اهداف اعلام شده اش رهنمون شود. کمونیسم جنبشی برای نجات جامعه است. در کمونیسم همه مردم آزاد و رها میشوند. هنر یک کمونیست باید این باشد که این حقیقت را به همه مردمی که انسانیت شان در نظام سرمایه داری زیر پا گذاشته میشود توضیح دهد و همه آنها را برای رہایی از این وضعیت زیر یک سیاست واحد متحد کند. همه با هم برای رہایی، همه با هم علیه استثمار و در ایران، همه باهم علیه حکومت اسلامی سرمایه داران و همه با هم زیر یک پرچم واحد؛ پرچم حزب کمونیست کارگری!

۱۴ دسامبر ۲۰۱۹

درس تاریخ

(به احتمال قریب به یقین، در آینده نزدیک در خیلی از کتاب‌های درسی تاریخ در خیلی از کشورهای جهان، در بخش مربوط به ایران چیزی شبیه به این را خواهیم دید)

"... در سال ۱۹۷۹ در ایران یک اتفاق عجیبی افتاد؛ مردم ایران برای پایان دادن به همه ستمها، تبعیضات و نابرابری هایی که از آنها رنج می‌برند بپاخاستند، حکومت موجود را بزیر کشیدند و به دوره پادشاهی در آن کشور پایان دادند. ولی حکومت جدیدی که روی کار آمد، شروع به انتقام گرفتن از مردمی کرد که جرات کرده بودند علیه "نمایندگان خدا" و پادشاه "کمر بسته امام رضا" و "سایه خدا" قیام کنند.

حکومت جدید خود را یک حکومت اسلامی و رهبرش را نماینده خدا بر روی زمین نامید و مردم را به سجده پای بنیانگزارش فراخواند.. بین حکومت زنان را از مردان جدا کرد. هر معترضی را روانه زندان و شکنجه گاه کرد و یا از کشور فراری داد. انسانهای بیشمائی را بدار زد. زندهای زیادی را سنگسار کرد. اقتصاد و رفاه را "زیر بنای خر" نامید، حقوق کارکنان مملکت را ماه ها پرداخت نکرد و جامعه را به چنان وضعی دچار کرد که تعداد زیادی از مردان و زنان برای تامین معاش خود و خانواده شان راهی جز فروش تن خود و فرزندان خود نیافتند. سران حکومت فریه و فریه تر شدند و تمام ثروت آن جامعه را در حسابهای بانکی خود ذخیره کردند.

مردم ایران سه بار بر علیه این حکومت قیام کردند ولی هر بار قیام آنها از طرف جلاان حکومت به خون کشیده شد. معترضین خش و خاشاک و ارازل و اوباش نامیده شدند و در خیابانها و کوچه ها به رگبار بسته شدند. خلاصه اینکه، این حکومت بر علیه مردم ایران همه خشونت‌های همه ستمکاران تمام تاریخ را یکجا به اجرا گذاشت. ولی هر حمله سرکوبگرانه این حکومت، بجای ترس و وحشت، خشم و نفرت علیه سرانش را در میان مردم انباشته تر و انباشته تر کرد. . . و روزی مردم بجان آمده ایران دست به قیام نهایی زدند. آنها در شهرهای مختلف ایران در صفهای چند صد هزار نفری بطرف مراکز قدرت حکومت اسلامی به حرکت درآمدن. در مقابل صفوف بهم پیوسته مردم هیچ نیروی مسلحی یارای مقاومت نداشت. در یک روز صفی بطرف محل سکونت رهبر، صفی بطرف کاخ ریاست جمهوری و صفی بطرف مجلس اسلامی حرکت کردند. رهبر اصلی حکومت که ولی فقیه نامیده میشد، قبل از رسیدن صف مردم، بدست تعدادی از نگهبانان خودش بقتل رسیده بود. تعداد زیادی از نیروهای انتظامی اسلحه های خود را بر زمین گذاشته و به مردم پیوسته بودند. برخی از فرماندهان بالای نیروهای انتظامی خودکشی کرده و تعدادی هم خود را تسلیم مردم کرده بودند. رئیس جمهور بوسیله مردم زنده بازداشت شد. تعداد زیادی از نمایندگان مجلس قبل از رسیدن صف مردم مجلس را ترک کرده و فرار کرده بودند ولی تعدادی از آنها بوسیله مردم دستگیر شدند. . . تمام سران و فرماندهان درجه بالای حکومت که بازداشت شده بودند، بجرم جنایت علیه مردم در دادگاه های علنی به محاکمه کشیده شدند و تحت مجازات قرار گرفتند. تعدادی از سران و فرماندهان حکومت اسلامی ایران که به کشورهای اروپایی فرار کرده بودند در دادگاه های بین المللی به محاکمه کشیده شدند. . .

مردم ایران، که توانسته بودند یکی از وحشی ترین، خونخوارترین و ستمکارترین حکومت‌های تاریخ را سرنگون کنند، بمدت چندین روز، چنان جشن بزرگی در کشور برپا کردند و چنان شادی و سروری براه انداختند که آنها سابقه نداشته است.

مردم ایران سیستم جدیدی از اداره جامعه را آفریده اند. در این کشور همه مردم در شوراهای محل کار و زیست متشکل هستند و از این طریق در اداره امور جامعه سهیم و شریک هستند. آنها سیستم جدیدی از تولید و توزیع ثروت در جامعه را ایجاد کرده اند. هر کسی که توان کار کردن دارد به اندازه توانش

در تولید ثروت شرکت میکند و هر کس به اندازه نیازش از ثروت و رفاه جامعه برخوردار میشود. امروز در آن جامعه فقر و محرومیت و نابرابری بچشم نمیخورد. آنجا هر کس به صرف انسان بودن بطور کامل و برابر با دیگران از همه حقوق شهروندی برخوردار است. . .

جامعه ایران، که چند سال پیش یکی از خشن‌ترین و غمگین‌ترین جوامع جهان شمرده میشد، امروز، اگر نه شادترین و انسانی‌ترین ولی بطور قطع، یکی از شادترین و انسانی‌ترین کشورهای جهان است."

۱۷ دسامبر ۲۰۱۹

جوابی به يك تهديد

امروز در تلگرام پیامی دریافت کردم از کاربری به اسم مرصاد که آرم جمهوری اسلامی را بعنوان عکس کاربری خود دارد. (میدانم که ایشان یکی از اعضای ارتش سایبری جمهوری اسلامی است) و احتمالاً امروز خیلی دیگر از کاربران تلگرام نیز پیام زیر را دریافت کرده اند:

"کاربر گرامی، با عنایت به ارسال پیام از سوی جنابعالی در گروه های تلگرامی آلوده به حضور عناصر تروریستی و اظهار نظر در خصوص تجمعات غیر قانونی، بدینوسیله هشدار داده می شود زین پس از ارسال پیام های مشابه خودداری نموده و هرچه سریعتر نسبت به حذف پیام و عکس پروفایل و خروج از گروه اقدام نمایید. شایان ذکر است با شایعه پراکنان فضای مجازی مطابق قانون برخورد می شود. این پیام به منظور آگاه سازی شما لحاظ گردید."

کمی خندیدم و همانجا این جواب را به ایشان دادم:

"شما فکری به حال خود کنید، قبل از اینکه در خیابانها زیر پای مردم له شوید"

۲۳ دسامبر ۲۰۱۹

"جنبش سرنگونی، انقلاب کارگری و جدال آترناتیوها"

اخیراً محمد آسنگران نوشته ای طولانی با عنوان بالا منتشر کرده است که بنظر میرسد در آن بیش از اینکه نظرات منسجمی را بیان کند بیشتر ابهامات و ناروشنی های خود را مطرح کرده است. ولی نکته ای را که میشود "در میان سطور" نوشته ایشان، و یا بقول خود ایشان، از "لابلای گفته ها و نوشته ها" دریافت، این است که باید آکسیونهای خیابانی را به مکانی برای نمایش "جنگ چپ و راست" تبدیل کرد. این نکته در ادامه بحث روشن خواهد شد. من در این نوشته تلاش میکنم برخی جنبه های سیاستهای تاکنون شناخته شده حزب کمونیست کارگری را در برخورد به جنبش سرنگوی جاری در ایران و انقلاب در حال تکوین در جزئیات بیشتری توضیح بدهم و فرق این سیاست را با آنچه که از "میان سطور" و از "لابلای گفته ها و نوشته ها"ی اینچینی میشود فهمید، نشان دهم.

در دومین پاراگراف نوشته اش، محمد آسنگران میگوید: "طبیعی است که هر حرکت توده ای در خیابان که بخواهد حکومت یا دولتی را سرنگون کند ترکیبی از همه اقشار جامعه است که هر کدام به دلایل متفاوت و با افق و آرزوهای متفاوتی وارد آن جنبش میشوند. هنگامیکه نارضایتی عمومی از یک حکومت به جایی میرسد که بخواهد آنرا سرنگون کند، توده مردم از طبقات و اقشار مختلف که هر کدام از منظر خود مطالباتی دارند وارد این جنبش میشوند. بنابر این در چنین شرایطی نارضایتی عمومی و همگانی است. در واقع این جنبش سرنگونی طلبانه همگانی را ژورنالیسم امروز "انقلاب" خطاب میکند."

اینجا سوالی که میتواند مطرح شود این است که آیا اگر چنین جنبشی، که همگانی است، بتواند به هدفش برسد، یعنی حکومت را سرنگون کند، آیا ایشان اسم این تحول را انقلاب خواهند گذاشت یا نه؟ بنظر میرسد که محمد آسنگران از انقلاب نامیدن چنین تحولی طفره میبرد و میگوید که این "ژورنالیسم امروز" است که آنرا انقلاب خطاب میکند. شاید اینجا محمد آسنگران بگوید که او جنبش سرنگونی را انقلاب نمیداند. ولی وقتی در ادامه نوشته اش در میان نمونه هایی که "ژورنالیسم امروز" آنها را "انقلاب" خطاب میکند، انقلاب ۵۷ هم یکی از این نمونه ها مورد اشاره قرار میگیرد، دیگر معلوم میشود که محمد آسنگران انقلابات "همگانی" را، بخاطر همگانی بودنشان، انقلاب نمیداند. انقلاب از نظر ایشان نه یک حرکت یا جنبش همگانی توده ای با شعارهای سرنگونی طلبانه، با شعارهای نفی گرایانه و با هدف سرنگون کردن یک حکومت، بلکه حرکتی است که در آن فقط "کارگران" شرکت داشته باشند و شعارهایش هم شعارهای "اثباتی" مثل "مرگ بر کار مزدی"، "مرگ بر سرمایه دار"، "مرگ بر استثمار"، "مرگ بر نئولیبرالیسم" و "زنده باد سوسیالیسم" باشد. و اگر انقلابی که، به هر دلیلی، حتی بدلیل عدم شرکت کمونیستها در آن، شکست بخورد، از نظر محمد آسنگران نباید آن حرکت را انقلاب نامید.

معنی دیگر حرف آسنگران این است که "انقلاب" چیز مقدسی است و اگر حرکتی شکست خورد نباید اسم انقلاب را به آن حرکت داد. برای اثبات این نکته خواننده را رجوع میدهم به قسمت آخر همین پاراگراف که میگویند: "همچنانکه نوشتند انقلابات در کشورهای بلوک شرق"، "انقلابات بهار عربی"، "انقلاب اسلامی در ایران" و... به همین سیاق آنرا انقلاب همگانی هم میگویند. اما این اسم از منظر مارکسیستی نادقیق و نادرست است."

در این چند جمله محمد آسنگران معلوم نیست چه میگوید. کدام اسم از "منظر مارکسیستی" نادقیق است؟ اگر منظور ایشان از تقسیم بندی انقلابات نه بر اساس خواستها و مسایلی که هر کدام از آنها برای جوابگویی به آن مسایل براه افتاده است بلکه بر اساس جغرافیا و محل وقوع آنها است، مثل "انقلابات عربی" در کشورهای شمال آفریقا، "انقلابات مخملی" در کشورهای بلوک شرق و یا انقلاب ۵۷ را "انقلاب اسلامی" نامیدن باشد، من وارد جدل با او نخواهم شد که این نامگذاریها "ژورنالیستی" است یا نیست. ولی سؤال من اینجا از آسنگران این است که اگر آن جنبش سرنگونی، که قبول داری همگانی است، به هدفش برسد و حکومت را سرنگون کند، آیا در آنصورت یک انقلاب اتفاق افتاده است یا نه؟ آیا شما اسم آن تحول را انقلاب خواهید گذاشت یا، بخاطر همگانی بودنش، واقعیت اتفاق افتاده را انقلاب نخواهید نامید؟

"زیرا ما در دنیایی که مناسبات تولیدی سرمایه داری همه جوانب آنرا به هم تنیده است فقط میتوانیم شاهد جنبشهای مطالباتی و عرصه ای، جنبشهای سرنگونی طلبانه برای اصلاحات و تحولات معینی در چهار چوب مناسبات سرمایه داری یا انقلاب کارگری و سوسیالیستی باشیم. بنابر این در این عصر انقلاب همگانی که قبلاً آنرا انقلاب دمکراتیک یا بورژوا دمکراتیک میگفتند و بعداً انقلاب سوسیالیستی نداریم. انقلاب دو مرحله ای نداریم."

چه شد؟؟؟! جنبشهای سرنگونی طلبانه برای اصلاحات و تحولات معین؟! اگر هدف جنبشی ایجاد اصلاحات و تحولات معینی باشد چرا باید اسم آن را جنبش سرنگونی گذاشت. میشود اسمش را جنبش افزایش دستمزد، جنبش کاهش ساعات کار، جنبش رفع تبعیض جنسیتی، جنبش حفظ محیط زیست و یا هر جنبش دیگری گذاشت. جنبشی که برای اصلاحات و تحولات معین راه میافتد الزاماً سرنگونی طلبانه نیست. ولی مسلماً هر جنبش سرنگونی طلبانه برای ایجاد تحولی شروع میشود، ولی آن تحولی که اینچنین جنبشی دنبال میکند نه تحمیل "اصلاحات و تحولات معین" به حکومت یا سیستم موجود، بلکه سرنگون کردن یک حکومت و یک رژیم سیاسی معین است. و بهیمن دلیل به آن گفته میشود جنبش سرنگونی. اسم این جنبش روی خودش است. و اگر این جنبش به مرحله ای برسد که بتواند هدف خود را تحقق بخشد، یعنی حکومت را سرنگون کند، عملاً به این معنی است که انقلاب تحقق پیدا کرده است و این انقلاب یک انقلاب همگانی است و همگانی بودنش هم ربطی به "دو مرحله ای بودن انقلاب" ندارد. گویا چون انقلاب همگانی است پس لزوماً باید دو مرحله ای شود. اگر کمونیستها بتوانند رهبری انقلاب همگانی را بدست بگیرند و آنرا به پیروزی برسانند در همان قدم اول برنامه های سوسیالیستی خود را به اجرا خواهند گذاشت. و به این معنی انقلاب دیگر نه "دو مرحله ای" بلکه یک مرحله ای و سوسیالیستی خواهد بود. ولی اگر کمونیستها نتوانند، و یا، بدتر از آن، نخواهند هدایت و رهبری چنین انقلابی را، به بهانه همگانی بودنش، بدست گیرند، دیگر حرفی از حتی انقلاب "دو مرحله ای" هم در میان نخواهد بود. چرا که انقلاب بعدی، اگر در کار باشد، ۴۰ یا ۵۰ سال بعد اتفاق خواهد افتاد که آن هم همگانی خواهد بود. و اگر کمونیستها باز هم به خاطر "همگانی" بودنش از تلاش برای هدایت و رهبری اش عقب بکشند، آن هم به سوسیالیسم منجر نخواهد شد.

و در جواب این استدلال آسنگران که میگوید: "از بعد از انقلاب اکتبر تا کنون همه "انقلابات" همگانی یا همان جنبشهای سرنگونی طلبانه هیچ کدام به انقلاب سوسیالیستی و کارگری منجر نشده اند."، لازم میدانم بگویم که دلیل اینکه هیچکدام از این انقلابات به انقلاب سوسیالیستی منجر نشدند این نبود که این انقلابات همگانی بوده اند، بلکه دلیل اش این بوده که سوسیالیستها نتوانستند رهبری این انقلابات را بدست بگیرند.

بنظر میرسد که محمد آسنگران قبول دارد که احزاب کمونیستی میتوانند جنبشهای سرنگونی را، که بنا به تعریف خود او، همگانی هستند، به پیروزی برسانند. او بدرست میگوید: "ما در جوامعی که احزاب کمونیستی بتوانند نقش رهبری کننده و قدرتمندی در جنبشهای سرنگونی طلبانه داشته باشند، شانس اینرا دارند که بتوانند با کسب قدرت سیاسی انقلاب سوسیالیستی را به سرانجام برسانند." ولی وقتی که هم او ادامه میدهد: "به میدان آمدن توده اهالی به خیابان برای مطالباتشان الزاماً به انقلاب منجر نمیشود. حتی اگر به انقلاب منجر بشود الزاماً مترقی و انقلابی نخواهد بود"، این سؤال پیش میاید که آیا حتی اگر کمونیستها در راس این انقلاب باشند باز هم آن انقلاب مترقی نخواهد بود؟

نکته دیگری که در اینجا لازم میدانم به آن اشاره کنم این است که، معلوم است که "به میدان آمدن توده اهالی به خیابان برای مطالباتشان الزاما به انقلاب منجر نمیشود." برای اینکه هدف آن "توده اهالی به خیابان آمده" سرنگونی حکومت نیست تا به انقلاب منجر بشود یا نشود. و بزبان دیگر، "به میدان آمدن توده اهالی به خیابان برای مطالباتشان" تنها زمانی به انقلاب منجر میشود که مضمون آن مطالبات سرنگونی طلبانه باشد و یا اینکه ناممکن بودن تحقق آن مطالبات در چهار چوب سیستم موجود و با وجود حکومت موجود روشن و مسجل باشد. دقیقا مثل شرایط امروز ایران. همه تجمعات توده ای و همه "به میدان آمدن توده اهالی به خیابان برای مطالباتشان" سرنگونی طلبانه اند حتی اگر در سرلوحه هیچکدام از این تجمعات شعاری مبنی بر سرنگونی حکومت بچشم نخورد. و اگر این "به میدان آمدن توده اهالی به خیابان" به انقلاب منجر شود، مترقی بودن یا نبود آن انقلاب، یا بعبارت درست تر، منجر شدن یا نشدن آن انقلاب به اجرای اصلاحات و تغییرات اساسی در زندگی مردم و حتی طول و عرض این اصلاحات و تغییرات کاملا به این بستگی دارد که چه حزبی با چه برنامه سیاسی ای رهبری آن انقلاب را در دست داشته باشد.

"بنابراین در میان دهها حالات متفاوت که هر جنبش سرنگونی طلبانه ای میتواند به خود بگیرد فقط در یک مورد و در یک حالت انقلاب اجتماعی یا انقلاب کارگری میتواند شکل بگیرد. این حالت وقتی اتفاق میفتد که یک حزب کمونیستی یا جریان خاصی که افق کمونیستی را نمایندگی کند، توانسته باشد بخش قابل توجهی از جنبش سرنگونی را با افق رادیکال و بنیادی به منظور متحول کردن سیستم حکومتی و نظام اقتصادی با خود همراه کرده باشد."

اگر منظور محمد سنگران از "همراه کردن بخش قابل توجهی از جنبش سرنگونی با افق کمونیستی" تامین رهبری کمونیستی بر انقلاب همگانی است، و یا رهبری کردن انقلاب همگانی از طرف یک حزب کمونیست، باید بگویم که این سیاست رسما اعلام شده حزب کمونیست کارگری است و این حزب مشغول این کار است. ولی اگر منظور ایشان کمونیست کردن "بخش قابل توجهی از جنبش سرنگونی" است، در این صورت اولاً سوال خواهد شد که منظورشان از "بخش قابل توجه" چیست؟ ۱۰ درصد؟ ۳۰، ۵۰، ۷۰ یا ۹۰ درصد؟ ثانیاً گفته خواهد شد که اگر حزب کمونیست کارگری بتواند رهبری همین جنبش سرنگونی همگانی را، که در حال تحول به یک انقلاب همگانی است، بدست بگیرد، این به این معنی است که این حزب نه تنها توانسته است "بخش قابل توجهی از جنبش سرنگونی" را، بلکه کل جنبش سرنگونی را و بعبارت دیگر یک انقلاب عظیم توده ای را، یک انقلاب همگانی را، با "افق رادیکال و بنیادی خود" همراه کند. بعبارت دیگر، همراه کردن "بخش قابل توجهی از جنبش سرنگونی با افق رادیکال و بنیادی" حزب از کانال تامین رهبری همین انقلاب همگانی میگذرد و نه بر عکس.

در بررسی چند نمونه تاریخی، محمد آسنگران به تحولات در کشورهای اروپای شرقی، تحولات عراق و انقلاب ۵۷ ایران میپردازد. من اینجا نمیخواهم وارد بحث در مورد تحولات در کشورهای اروپای شرقی و عراق بشوم. ولی تا آنجا که به انقلاب ۵۷ و انقلابی که امروز در ایران در حال تکوین است، برمیگردم باید به نکاتی اشاره کنم.

از لابلای گفته ها و نوشته های محمد آسنگران میشود چنین برداشت کرد که ایشان وقتی در رابطه با انقلاب و مسائل انقلاب و "جدال چپ و راست" حرف میزنند تفاوت های برجسته این دو دوره را از مد نظر دور میکند. به این خاطر میخواهم به جنبه هایی از شباهت ها و تفاوت های این دو دوره اشار کنم.

ولی قبل از آن، لازم میدانم به اطلاع ایشان و دیگر کسانی که دارای نظرات مشابهی هستند برسانم که در سال ۵۷ هم "جدال چپ و راست" جریان داشت. منظورم از چپ نه احزاب و سازمانهایی که به اسم چپ شناخته میشدند، بلکه کمونیستهایی است که هم تعدادشان کم بود و هم پراکنده بودند و صدایشان به جایی نمیرسید. (البته نه در شکل و شمایل که امروز شاهدش هستیم) این جدال در خیابانها بشکل طرح شعارهای متفاوت و در نوشته ها بشکل بحثهای اثباتی در مورد ماهیت ارتجاعی خمینی و طرح اش جریان داشت. منتها این صدا چنان ضعیف و چنان پراکنده بود که نه تنها در آن زمان بگوش کسی نرسید و نمیتوانست برسد و زیر دیگر شعارها ناپدید شد، بلکه امروز هم وجود چنان صدای متفاوتی در آن انقلاب کاملاً انکار میشود و چنین تصویر داده میشود که همه مردم در ایران خواهان "انقلاب اسلامی" و مدافع رهبری خمینی بر انقلاب بودند. بعبارت دیگر در انقلاب ۵۷ راه حل سوسیالیستی معضلات مردم طرح نشد. ولی برجسته ترین شباهت انقلاب در حال تکوین با انقلاب ۵۷ در همگانی بودن آنهاست. و فرق برجسته این دو دوره در این است که در سال ۵۷ راست مسلط بود و چپ خیلی ضعیف و پراکنده، ولی امروز این رابطه عوض شده است. امروز چپ در جامعه قوی است و "شانس" پیروزی اش بیشتر، و راست در جامعه ضعیف است و "شانس" پیروزی اش کمتر. من به فاکتورهایی در این زمینه اشاره میکنم.

اولین تفاوت برجسته انقلاب علیه حکومت پهلوی و انقلاب علیه حکومت اسلامی در شرایط کاملاً متفاوت زمانی است. در این ۴۰ سال، وسایل ارتباط جمعی چنان گسترش پیدا کرده که همه مردم امکان دسترسی به همه اطلاعات لازم برای تصمیم گیری در مورد زندگی شان را دارند. همه مردم ایران، همچنانکه مردم جهان، بطور زنده در جریان پیشرفتهای علمی، فنی و فرهنگی قرار دارند. این دستاوردها امکان در خفقان و ترس و بیخبری نگهداشتن جامعه را از حاکمین و جریانهای راست سلب کرده است.

اگر در قبل از انقلاب ۵۷ راه حل سوسیالیستی معضلات مردم طرح نشده بود و هنوز توهم به "بورژوازی ملی و مترقی" و توهم به "راه حل اسلامی" در جامعه ایران موج میزد، اکنون این توهمات دود شده و به هوا رفته است.

روحیه ضد سرمایه‌داری و ضد تقسیمات طبقاتی، روحیات ضد تبعیضات جنسی، زبانی، مذهبی و ضدیت با هر نوع تفکرات تفرقه افکنانه چندین و چندین برابر بیشتر از دوره ۵۷، در بین مردم گسترش یافته است.

طبقه کارگر ایران رهبرانی کاردان، سوسیالیست و دارای آگاهی همه جانبه به منافع طبقاتی خود از خود بیرون داده و به جامعه معرفی کرده است؛ رهبرانی که خود را ناجیان کل جامعه معرفی میکنند و با اعتماد بنفس، شکل دیگری از سازمان اجتماعی و اداری جامعه، اداره شورایی جامعه را مطرح میکنند.

اگر کمونیسم در ایران در دهه های ۵۰ و ۶۰ شمسی با حزب توده و سازمان فدائیان شناخته میشد، کمونیسم در ایران امروز با حزب کمونیست کارگری شناخته میشود.

اگر حزب چپ آن دوره نماینده بورژوازی "ملی و مترقی" و نماینده آمال و آرزوهای جنبش ضد امپریالیستی بود، حزب چپ این دوره بعنوان حزب کارگران ایران و نماینده آمال و آرزوهای آزادی خواهانه و برابری طلبانه طبقه کارگر و نماینده آمال و آرزوهای توده های میلیونی مردم و مدافع آزادی کل جامعه از همه مشقات موجود شناخته شده است.

اگر مدرنیسم در انقلاب ۵۷ نمایندگی نشد بلکه با برچسب "غربزدگی" به حاشیه رانده شد، جنبش آزادی خواهی و برابری طلبی امروز با مدرنیسم عجین شده است. و اگر خصلت نمای چپ آن دوره شرق زدگی، اسلام پناهی و ضد امپریالیستی بود، مدرنیسم، ضد دین و طرفدار فرهنگ مدرن غربی بودن خصلت نمای کمونیسم امروز ایران است.

اگر مبارزه برای آزادی زن از طرف بستر اصلی چپ در انقلاب ۵۷ "فرعی" قلمداد شد و به حاشیه رفت، بستر اصلی کمونیسم در ایران امروز پرچم آزادی زن را برافراشته نگهداشته و انقلاب آتی ایران را بطور سمبولیک انقلاب زنانه نامیده است.

اگر در سال ۵۷ اغلب رهبران کارگری زیر نفوذ حزب توده بودند یا مجاهد و فدایی، که همه جزو جنبش "ضد امپریالیستی" بودند؛ جنبشی که یک سرش خمیمی بود و سر دیگرش احزاب و سازمانهای نامبرده، امروز رهبران جنبش کارگری نه زیر نفوذ جنبش ضد امپریالیستی بلکه زیر نفوذ آرمانهای آزادیخواه و برابری طلبانه و سوسیالیستی هستند.

اگر در سال ۵۷ "اپوزیسیون" راست "رهبری" انقلاب را بدست گرفت، امروز چپ دارد جنبش سرنگونی را بطرف پیروزی هدایت میکند و راست "قدرت چشم گیری" در هدایت این جنبش نیست.

و نکته آخر، ولی نه آخرین نکته، این است که اگر کمونیسم حقیقی، یعنی کمونیسمی که اعتراض کارگران علیه استثمار و علیه کار مزدی است، کمونیسمی که صدای محرومان علیه فقر و نابرابری است، کمونیسمی که صدای آزادیخواهان و برابری طلبان است، کمونیسمی که صدای آزادیخواهی زنان و صدای اعتراض آنها علیه تبعیض است، نتوانست خود را در یک حزب واحد متشکل کند و مدعی رهبری انقلاب ۵۷ شود و بدین ترتیب میدان برای عروج جنبش اسلامی در نقش رهبری آن انقلاب باز تر شد، اکنون حزب کمونیست کارگری در میدان است؛ حزبی که با ضد نظام سرمایه‌داری بودنش، با مدافع بی چون و چرای آزادی زن بودنش، با سکولاریست، مدرنیست و ضد اسلام و ضد اسلام سیاسی بودنش، با ضد اعدام بودنش، با مخالفتش با هرگونه ستم و تبعیض و طرفدار آزادیهای بی قید و شرط بیان و تشکل بودنش و با مصمم بودنش در سرنگونی جمهوری اسلامی بقدرت انقلاب مردم و بدست گرفتن قدرت سیاسی و سازمان دادن یک حکومت شورایی و ساختن یک جامعه آزاد، برابر، مرفه و انسانی شناخته شده است. آری چنین حزبی، در حال سازماندهی و هدایت انقلاب علیه حکومت اسلامی سرمایه‌داران و در حال بازی کردن نقش رهبر این انقلاب است. چپ باید بتواند از این موقعیت استفاده کند. اگر چپ خود را هنوز در همان موقعیتی ببیند که در سال ۵۷ بود، این یعنی اعلام باخت.

متأسفانه از لابلای نوشته محمد آسنگران چنین برمیآید که ایشان موقعیت واقعی چپ را در جامعه ایران امروز تشخیص نمیدهد. او میگوید: "جدال آلترناتیوها تا کف خیابان و با سر دادن شعارهای متضاد و متفاوت گسترش یافته است." و ادامه میدهد: "این یکی از مهمترین تحولات و تفاوتها در سیاست ایران امروز است. زیرا نه راست توهمی به چپ دارد و نه چپ توهمی نسبت به راست دارد. جنبش کارگری که اکنون جنبش اکثریت مردم تحت ستم و گرسنه باید گفت یک بار دیگر دچار توهم سال ۵۷ نخواهد شد. . . هر کس بخواهد از درگیر شدن در این جدال خودش را کنار بکشد آگاهانه یا نا آگاهانه، و مستقیم و غیر مستقیم به کمپ راست خدمت میکند."

در رابطه با "شعارهای متضاد و متفاوت" که در کف خیابان سر داده میشوند، لازم است توجه ایشان را به این جلب کنم که عمده شعارهایی که در کف خیابان داده میشوند عبارتند از: "اصلاح طلب اصولگرا، دیگه تمومه ماجرا"، "حکومت ضد زن نمیخوایم نمیخوایم"، "حقوقهای نجومی فلاکت عمومی"، "کارگر میمیرد ذلت نمیپذیرد"، "ما کار میکنیم که زندگی کنیم، زندگی نمیکنیم که کار کنیم"، "نه دولتی نه خصوصی، اداره شورایی"، "مرگ بر حکومت ضد زن"، "مرگ بر حکومت شکنجه"، "مرگ بر حکومت اعدام"، "مرگ بر دیکتاتور"، "حکومت شکنجه نمیخوایم نمیخوایم"، "حکومت ضد زن نمیخوایم نمیخوایم"، "حکومت آخوندی نمیخوایم نمیخوایم"، "حکومت زندان نمیخوایم نمیخوایم"، "زندانی سیاسی آزاد باید گردد"، "آزادی برابری حکومت شورایی"، "نان، کار، آزادی، حکومت شورایی" و شعارهایی از این قبیل. شعارهایی که معنی حقیقی شان این است که ما حکومتی نمیخواهیم که کارگر را به ذلت بکشد و دست سرمایه دار را در استثمارش آزاد بگذارد. حکومتی نمیخواهیم که برابری کامل زن و مرد در کلیه شئون اجتماعی را برسمیت نشناسد. حکومتی نمیخواهیم که در آن زندانی سیاسی وجود باشد. حکومتی نمیخواهیم که در آن مجازات اعدام باشد. حکومتی نمیخواهیم که در آن مذهب اجازه و امکان دخالت در زندگی مردم را داشته باشد. حکومتی نمیخواهیم که فقر و نابرابری و ریاضت کشی را به ارمان بیاورد. حکومتی نمیخواهیم که نماینده طبقات استثمارگر باشد. حکومتی نمیخواهیم که اولویتهایش نه تامین رفاه و آسایش همه مردم بلکه تضمین آسایش و امنیت سرمایه داران باشد. حکومتی نمیخواهیم که ثروت تولید شده مملکت را نه صرف تامین خدمات عمومی مجانی برای مردم بلکه صرف سازماندهی ارتش مسلح به سلاح های اتمی و کشتار جمعی و سازمانها و گروه های جاسوسی و اطلاعاتی بکند. و، و، و.

(اینجا و آنجا البته شعارهایی هم در حمایت از راست و در حمایت از خاندان پهلوی داده میشود. ولی دامنه محدود این شعارها و دامنه گسترده شعارهایی که در بالا به آنها اشاره شد، اصلا قابل مقایسه نیست.)

شعارهای جاری در خیابانها، شعارهایی هستند که درد جامعه را منعکس میکنند، نشان میدهند که زمینه و شرایط نه برای قدرت گیری راست بلکه، برای قدرت گیری چپ و کمونیسم و حزبی مثل حزب کمونیست کارگری، مهیا است. مردم میدانند که تحقق آرزوهایشان، که در این شعارها منعکس میشوند، نه با جابجایی عمامه با تاج بلکه، با قدرت گیری حزبی مثل حزب کمونیست کارگری ممکن است. و اگر حزب کمونیست کارگری سیاستهایش را، نه براساس آنچه که از لابلای نوشته محمد آسنگران برداشت میشود، بلکه، با دخیل کردن پارامترهایی که در بالا به آنها اشاره شد، تنظیم کند، در این صورت و فقط در این صورت خواهد توانست، "قدرتمند و قابل انتخاب از طرف جامعه" شود، انقلاب را رهبری کند و آنرا به اهدافش رهنمون شوند.

آری "جنبش کارگری و جنبش اکثریت مردم تحت ستم و گرسنه دیگر دچار توهم سال ۵۷ نخواهد شد." ولی نه تنها این بلکه، جنبش کارگری و جنبش اکثریت مردم محروم، تحت رهبری حزب سیاسی خود، حزب کمونیست کارگری، و رهبران کاردان و شناخته شده محلی، رهبران جنبش های کارگری، رهبران جنبش آزادی زن، رهبران جنبش دفاع از حقوق کودک، رهبران جنبش دفاع از محیط زیست و غیره، اینبار نه "بدنبال راست" بلکه "بنبال چپ" حرکت خواهند کرد. مشکل امروز جامعه ایران نه "توهم به راست" و "دست کم گرفتن قدرت راست" بلکه چند و چون متحد کردن نیروی خود برای سرنگونی جمهوری اسلامی و خلاصی از شر این حکومت است. و وظایف عاجل کمونیستهای امروز نه پانیک

کردن و دامن زدن به وحشت از راست بلکه، مشغول شدن به سازمان دادن و متحد کردن نیروی عظیم ولی پراکنده جنبش سرنگونی زیر یک سیاست و پرچم سوسیالیستی باید باشد. و تنها در این صورت است که انقلاب پیروز میشود و "دو مرحله ای" هم نمیشود.

"دوره انقلابات دموکراتیک و انقلابات دو مرحله ای تمام شده است"

محمد آسنگران بحث انقلابات دموکراتیک و انقلابات دو مرحله ای را به این شکل به میان میکشد که گویا کسانی که فکر میکنند با رهبری کردن انقلاب در حال تکوین، که یک انقلاب همگانی است، میتوان پیروز شد، معتقد به دو مرحله ای بودن انقلاب و یا معتقد به این هستند که مرحله انقلاب در ایران فعلا دموکراتیک (علیه جمهوری اسلامی) است و میخواهند بعد از سرنگونی حکومت اسلامی اقدام به سازماندهی انقلاب کارگری بکنند. باید بگویم که حزب کمونیست کارگری نه انقلاب را دو مرحله ای میداند و نه میخواهد انقلاب برای سوسیالیسم را به بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی موکول کند. حزب کمونیست کارگری میخواهد و در تلاش است که با هدایت و رهبری همین انقلاب، که مثل همه انقلابات دیگر، یک انقلاب همگانی است، و با بدست گرفتن قدرت سیاسی برنامه های سوسیالیستی و انسانی خود را بلافاصله به اجرا بگذارد.

در بخشهای انتهایی نوشته اش، وقتی که میگوید: "از روزی که جنبش سرنگونی یا انطور که ژورنالیسم امروز میگوید "انقلاب" همگانی موفق به سرنگون کردن حکومت میشود یک تحول کیفی در فعالیت نیروهای چپ و راست اتفاق می افتد."، بنظر میرسد که محمد آسنگران قبول دارد که جنبش سرنگونی جاری در ایران میتواند منجر به سرنگونی حکومت اسلامی شود. ولی او کمونیستها را از تلاش برای رهبری و به پیروزی رساندن آن برهنر میکند چون هم جنبش سرنگونی و هم انقلاب در حال شکل گیری هر دو همگانی هستند و از نظر ایشان کمونیستها شانس پیروزی در انقلابات همگانی را ندارند. او باور ندارد که پیروزی این انقلاب با رهبری کمونیستها و حزب کمونیست کارگری میتواند سوسیالیسم را به ارمغان بیاورد، یعنی رفاه و آسایش را به یکسان بین مردم تقسیم کند، استثمار انسان از انسان را ممنوع و غیر قانونی اعلام کند، برابری کامل زن و مرد در کلیه شئون اجتماعی را به اجرا بگذارد، جامعه را از دست مذهب و اسلام رها سازد، آزادیهای بی قید و شرط عقیده، بیان و تشکل را در جامعه تامین کند و... نه، ایشان بر این باور نیست. این را احتمالا توهمات پوپولیستی میشمارد و میخواهد انقلاب کارگری مورد نظر خود را بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی دنبال کند. و اینجاست که میبینیم این خط حاکم بر نوشته محمد آسنگران است که انقلاب را دو مرحله ای میکند و انقلاب کارگری را به بعد از سرنگونی حکومت اسلامی موکول میکند. و در بهترین حالت فکر میکند، و یا تلاش میکند، که این جنبش سرنگونی که همگانی است، قبل از اینکه به سرنگونی منجر شود، تجزیه شود و از حالت "همگانی" بودنش دربیاید و در شکل مارش خیابانی دو صف "اصیل" طبقاتی، صف کارگران در یک طرف و صف بورژواها در طرف دیگر، پیش رود.

از قسمت های پایانی نوشته محمد آسنگران چنین استنباط میشود که او دارد خودش خودش را قانع میکند که آری کمونیستها و حزب کمونیست کارگری میتواند با قرار گرفتن در راس جنبش سرنگونی و انقلاب در حال تکوین آنرا به یک انقلاب سوسیالیستی رهنمون شوند. او میگوید: "البته واضح است که مناسبترین و کم دردمترین راه این است که جنبش سرنگونی بتواند در ادامه خودش به انقلاب اجتماعی و سوسیالیستی منجر بشود." ولی بنظر میرسد که ایشان "منجر شدن جنبش سرنگونی به انقلاب

سوسیالیستی" را نه از طریق رهبری این جنبش سرنگونی، که جنبشی است همگانی، بلکه از طریق "جنگ داخلی" و "جنگ بین آلترناتیوها" ممکن و مناسب میدانند. ایشان معتقد است که "انقلاب آتی در ایران انقلابی همگانی و یا همه باهم خواهد بود" و رهنمودی که میدهد این است که "هر کس بخواهد از درگیر شدن در این جدال خودش را کنار بکشد آگاهانه یا نا آگاهانه، و مستقیم و غیرمستقیم به کمپ راست خدمت میکند." اینجا دوست داریم یادآوری کنم که تفاوت و اختلاف بین راه حل و آلترناتیو چپ و راست، یا آنطور که محمد آسنگران دوست دارد بیان کند، "جنگ راست و چپ"، مساله تازه ای نیست. صرف وجود چپ به معنی قبول نکردن سیاستهای راست است. و به این معنی و به این اعتبار "جنگ راست و چپ" هم مساله تازه ای نیست و چیزی نیست که تازه شروع شده باشد و یا در آینده شروع شود. بلکه مساله بر سر شیوه پیشبرد مبارزه با راست در هر شرایط معین و تخصیص نیرو در این مبارزه است. همچنین اختلاف من، در این مورد معین، با محمد آسنگران و دیگر کسانی که نظراتی شبیه به نظرات ایشان را نمایندگی میکنند، نه درگیر شدن یا نشدن در جدال راست و چپ، بلکه در ارزیابی از موقعیت چپ و راست در جامعه و شیوه و نحوه مقابله با راست است. کسانی که مقابله با راست را میخواهند بشکل اکسیونها و درگیریهای خیابانی و شعار دادن علیه این یا آن فرد و سازمان و حزب که در اپوزیسیون حکومت اسلامی هستند دربیابند، "آگاهانه یا نا آگاهانه، و مستقیم و غیرمستقیم به کمپ راست" و همیطور، به ادامه حیات جمهوری اسلامی "خدمت میکنند."

اکنون در ایران ما باید تمرکز را بر سازماندادن و متحد کردن نیروی مردم ایران برای سرنگونی جمهوری اسلامی بگذاریم. مبارزه با اپوزیسیون راست پروغرب و پرو اسلامی را باید عمدتاً از طریق تعمیق و شفاف کردن شعارهای سرنگونی طلبانه مردم و توضیح معنی عملی سرنگونی حکومت اسلامی و اینکه چه حکومتی باید بجای جمهوری اسلامی نشانداده شود و مردم چه انتظاراتی را باید از حکومت برآمده از انقلاب داشته باشند و حکومت برآمده از انقلاب چه اقداماتی را باید فوراً اجرا کند و . . . به پیش برد. ما نباید به استقبال جنگ خیابانی با اپوزیسیون راست برویم. ما خواهان پیش برد دعوی چپ و راست در شکل اکسیونها و درگیریهای خیابانی و شعار دادن علیه این یا آن فرد و سازمان و حزب که در اپوزیسیون حکومت اسلامی هستند، نیستیم.

حزب کمونیست کارگری تلاش میکند که این جنبش سرنگونی در ایران، که یک جنبش همگانی است، به یک انقلاب قدرتمند تکوین پیدا کند. این حزب میخواهد با قرار گرفتن در رهبری و هدایت این انقلاب همگانی جمهوری اسلامی را با تمام اندام و جوارح اش بطور کامل جارو کند و بلافاصله برنامه های سوسیالیستی خود را به اجرا بگذارد. این حزب نمیخواهد انقلاب را دو مرحله ای کند بلکه میخواهد در همان ضرب اول کار را تمام کند و بقول حمید تقوایی: "از نظر طبقه کارگر مبارزه طبقاتی بر سر تصرف قدرت سیاسی است و این نوع مرزبندی خیابانی میان راست و چپ ۱۸۰ درجه علیه پیشروی در این جهت عمل میکند. دشمنی اپوزیسیون راست با آزادی را باید در دل مبارزه علیه جمهوری اسلامی و با نقد نقطه سازشها و مانع تراشیها و تبیین ارتجاعی و حداقلی سلطنت - جمهوری خواهان و مجاهدین از سرنگونی به توده مردمی که برای بزیر کشیدن جمهوری اسلامی بپا خاسته اند نشان داد. توده مردم برای مرزبندی با احزاب اپوزیسیون به خیابان نمی آیند، برای ساقط کردن جمهوری اسلامی می آیند و حزبی را به رهبری بر میگزینند که این جنگ را به رادیکال ترین و عمیق ترین شکل نمایندگی کند و به پیش برد." ۳۱ دسامبر ۲۰۱۹

مرگ قاسم سلیمانی و عزای حکومت اسلامی

کشته شدن قاسم سلیمانی در بغداد و اکنشهای متفاوتی را در ایران، در منطقه و در سطح جهان برانگیخته است. واکنش مقامات جمهوری اسلامی، تا این لحظه، از یکطرف ترس بیشتر از سیر تحولات و از طرف دیگر تهدید به گسترش تروریسم اسلامی و ایجاد ناامنی بیشتر در منطقه بوده است. امروز مقامات جمهوری اسلامی با اعلام اینکه قاسم سلیمانی کسی بوده که در خلع سلاح داعش نقش داشته است، بطور غیر مستقیم اعلام کردند که آنها میتوانند دوباره بند داعش و دیگر گروههای تروریست اسلامی در منطقه را باز کنند و منطقه خاورمیانه را ناامنتر کنند.

جمهوری اسلامی سه روز عزای عمومی اعلام کرده است، چراکه کشته شدن قاسم سلیمانی به معنی ریخته شدن یکی از ستونهای جمهوری اسلامی است و این برای مردم ایران شادی آور است. بگذار جمهوری اسلامی ریزش کل وجود نحس خود را عزا بگیرد، چرا که مردم ایران این لاشه گندیده را بزودی در قبر خواهند گذاشت. ایران، منطقه خاورمیانه و دنیا بدون حکومت اسلامی امن تر خواهد شد. ۳ ژانویه ۲۰۲۰

پایان یک دوره

جمهوری اسلامی ایران، بعد از موشک پرانی شب گذشته به دو پایگاه نظامی آمریکا در عراق، امروز از زبان بالاترین مقامش پایان یک دوره از روابط خود با غرب و آمریکا و ورود به دوره دیگری را اعلام کرد. علی‌رغم هارت و پورت ها و تناقضات مختلف در گفتارها، پیامی که می‌شود از لابلای صحبت های خامنه‌ای و دیگر مقامات حکومت اسلامی دریافت کرد این است که آنها آنچه را که در مقابل آمریکا و برای انتقامجویی از کشته شدن قاسم سلیمانی می‌خواستند، انجام دادند و به هدفشان نایل آمدند. از جمله دستاوردهایی که خامنه‌ای به آنها اشاره کرد، علاوه بر موشک پرانی یاد شده، دو مصوب اخیر دو پارلمان فلج و بی‌قدرت، پارلمان اسلامی ایران و پارلمان عراق، بودند. با توجه به تهدیدات شدیدالحن انتقامجویانه ای که جمهوری اسلامی بعد از کشته شدن قاسم سلیمانی براه انداخته بود و در مقایسه با قدرت نظامی آمریکا، حملات موشکی به دو پایگاه نظامی آمریکا در عراق بیشتر مثل نیش یک پشه بر تن یک حیوان عظیم‌الجثه میماند و آمریکا هم احتمالاً به همین رضایت دهد و اقدام به عکس‌العمل نظامی نکند.

خامنه‌ای، اما، از یک طرف برای دلداری دادن به طرفداران بوحشت افتاده خود و از طرف دیگر قبولاندن خود به غرب که او هنوز فرمان کنترل جامعه ایران را در دست دارد، به دو موضوع دیگر نیز اشاره کرد. یکی به توانایی نسل جوان ایران در کسب علم و دانش و مهارت، که می‌توانند از آن بعنوان اسلحه‌ای علیه دشمنان اسلام استفاده کنند، و دیگری اعتراضات و خیزش توده‌ای مردم ایران در آبان ماه و توان جمهوری اسلامی در سرکوب این اعتراضات در مدت کوتاه و کنترل اوضاع بود. ولی هیچکدام از این دو موضوع بِنفع جمهوری اسلامی عمل نمی‌کنند. اول اینکه جوانانی که در حال آموزش علم و دانش جدید و در تماس با تکنولوژی مدرنی هستند که دستاورد بشر قرن ۲۱ است، وجود حکومت اسلامی و آموزشهای این حکومت را مغایر علم و دانش و فرهنگ مدرن بشر امروزی میبایند و به اشکال مختلف بر علیه این سیستم می‌شورن. و دوم اینکه حرکت عظیم مردم ایران برای برانداختن

جمهوری اسلامی، پایان دادن به حاکمیت اسلام و نجات جامعه از تمام مشقات جاری، که خیزش آبان ماه تنها یکی از لحظات این حرکت بود، عقب ننشسته است بلکه در حال جمع‌آوری نیرو و سازمان دادن خود برای خیزش و حمله نهایی است. خیزشی که هدفش نه جابجایی مهره‌های قدرت بلکه متلاشی کردن کل سیستم و همه ارگانهای حکومت و پایان دادن به مناسباتی است که به یک اقلیت انگل ۱ درصدی امکان می‌دهد که زندگی ۹۹ درصد مردم را به گروگان بگیرند و جهان را به بهشتی برای خود و جهنمی برای این اکثریت تبدیل کنند.

بنابراین دوره ای که در حال پایان یافتن است، نه تنها مناسبات ۴۰ ساله جمهوری اسلامی با غرب بلکه، عمر خود حکومت اسلامی در ایران و به تبع آن، عمر اسلام سیاسی در منطقه و در جهان است. پایان این دوره بشارت دهنده آغاز دوره نوینی هم خواهد بود؛ دوره‌ای که همزمان ما شاهد شکوفایی باز هم بیشتر و گسترده‌تر جنبش سرنگونی، جنبش رهایی زنان، جنبش رهایی فرهنگی جوانان و در یک کلام شاهد شکوفایی جنبش رهایی انسان از تمام تبعیضات و مصیبت‌های نظام طبقاتی و سرمایه‌داری در ایران، عراق و لبنان و سوریه، در اشکالی جدید و در ابعادی گسترده‌تر، خواهیم بود.

۸ ژانویه ۲۰۲۰

تقلاهای عبث مجاهدین

سخنگوی مجاهدین در "افشای" سیرک و صحنه‌سازی‌های خامنه‌ای گفته است: "گر رژیم راست می‌گوید، راهپیمایی و نماز مردم ایران برای شهیدان در سراسر کشور را قبول کند."

در جواب سازمان مجاهدین که سخنگویش فرمایش بالا را فرموده اند، باید گفت که خیزش مردم ایران در آبان ماه نه تبدیل خیابان‌های ایران به مکانی برای نمازگزاران و مراسم‌های مسخره اسلامی، که جمهوری اسلامی ۴۰ سال تلاش کرد ولی نتوانست، بلکه برای پایان دادن به چنین نمایشاتی، از جمله برگزاری "نماز مردم ایران برای شهیدان در سراسر کشور" بوده است. سخنگوی مجاهدین با طرح این پیشنهاد دو نکته را بنمایش گذاشت؛ یکی اینکه سازمان مربوطه اش هنوز در رویای حکومت اسلامی از نوع مجاهدینی است و دیگر اینکه آنها هنوز میتوانند مشاوران خوبی برای جمهوری اسلامی باشند.

پیام مردم ایران به این جماعت این است که ما می‌خواهیم با سرنگون کردن حکومت اسلامی به هرگونه دخالت اسلام در زندگی روزمره خود پایان دهیم. شما این چهل سال کجا بودید؟؟!!

۸ ژانویه ۲۰۲۰

یک سناریوی فرضی ولی...

امامی که از فرط استرس و نگرانی از آینده خود در طول شب خواب خوبی نداشته است، قبل از اینکه شب به پایان برسد، دستی به ریش خود می‌کشد و از اطرافیان خود در مورد تعداد کشته شدگان در اثر موشک‌های پرتاب شده به پایگاه‌های نظامی آمریکا در عراق می‌پرسد. به او گفته میشود که دشمن از

ماجرای باخبر شده و قبل از رسیدن موشک‌ها به پایگاه‌ها اقدامات پیشگیرانه انجام داده و کسی کشته نشده است. با شنیدن این خبر چهره امام در هم فرو می‌رود، اشک در چشمانش حلقه می‌زند و باخشم می‌گوید که خدایشان آنها را نخواهد بخشید و روز را بر آنها حرام خواهد کرد اگر آنشب بدون مرگ و بدون تلفات دشمن به پایان برسد. او ادامه می‌دهد که می‌خواهد خبر کشته شدن صدها نفر از دشمنانش را بشنود تا نماز صبح بر او حلال گردد. به او گفته می‌شود که پرتاب موشک‌های بیشتری به خارج از مرزها دیگر ممکن نیست. او اینبار با خشمی بیشتر از پیش، فریاد می‌زند و می‌گوید: چرا شما نمی‌فهمید، دشمن دشمن است، چه خارجی چه داخلی، بکشید آنها را که به خارج می‌روند و به دشمن می‌پیوندند، آنکه از ما نیست برماست. اطرافیان معنی حرف‌های امامشان را بروشنی می‌فهمند. بلافاصله پیام ویژه‌ای به فرد ویژه‌ای در یک پایگاه ویژه در اطراف فرودگاه امام فرستاده می‌شود. با دریافت پیام ویژه، سرباز گمنام امام زمان با خود گفت که لازم به پیام نبود، احساس ما با احساس امام مان یکی است، ما حاضریم صدها نفر را به خاک و خون بکشیم ولی اشک امام را نبینیم. او ماشه را کشید. قبل از روشن شدن هوا خبر سقوط هواپیمایی بگوش امام می‌رسد. چهره اش باز می‌شود و بعد از بجا آوردن نماز صبحگاهی اش اعلام می‌کند که این فقط یک سیلی بود به دشمن.

چند ساعت بعد به امام خبر میرسد که هواپیمایی که در حال پرواز به خارج از کشور بود با موشک پرتاب شده بوسیله یکی از سربازان گمنام امام زمان سقوط کرده و تمام سرنشینانش کشته شده‌اند. امام نفس عمیقی می‌کشد و می‌گوید که باید کمی استراحت کند چون تمام شب را خوابیده است. . . .

(همانروز، چهارشنبه هشتم ژانویه ۲۰۲۰، خبری در روزنامه‌ها و مدیای اجتماعی منتشر شد مبنی بر اینکه یک هواپیمای بوئینگ ۷۳۷-۸۰۰ متعلق به خطوط هوایی اوکراین در تهران سقوط کرده و همه ۱۷۶ سرنشینان هواپیما کشته شده‌اند. مقامات دولت ایران اعلام کرده‌اند که جعبه سیاه هواپیما پیدا شده است ولی آنها آنرا برای بررسی علت سقوط این هواپیما در اختیار شرکت سازنده اش قرار نخواهند داد.) ۹ ژانویه ۲۰۲۰

"جمهوری اسلامی نمی‌خوایم نمی‌خوایم"

در کنار شعارهای متنوعی که در دانشگاه‌ها، خیابانها و کوچه پس‌کوچه‌های ایران در چند روز گذشته طنین انداز شد، شعار "جمهوری اسلامی نمی‌خوایم نمی‌خوایم" بطور واضح و برجسته می‌گوید که مردم ایران از وجود جمهوری اسلامی به تنگ آمده‌اند و خواهان رفتن این حکومت هستند. شعارهای دیگری که در تظاهراتهای مردم در ایران بگوش مرسد از جمله عبارتند از: "دانشجو بیدار است از سید علی بیزار است"، "به من نگو فتنه‌گر، فتنه تویی ستمگر"، "سلیمانی قاتله رهبرش هم باطله"، "مرگ بر این ولایت، این همه سال جنایت"، "مرگ بر ستمگر چه شاه باشه چه رهبر"، "دیکتاتور سپاهی داعش ما شمایی"، "خامنه‌ای بهوش باش ما ملتیم نه اوباش"، "خامنه‌ای قاتله ولایتش باطله"، "دشمن ما همینجاست دروغ مگن آمریکاست"، "غلط کردین خطا کردین"، "اصلاح طلب اصولگرا دیگه تمومه ماجرا"، "سپاهی حیا کن مملکتو رها کن"، "کشته ندادیم که سازش کنیم رهبر قاتل را ستایش کنیم"، "توپ تانک فشفشه آخوند باید گم بشه"، "مرگ بر دیکتاتور"، . . .

همه این شعارها که در دانشگاه ها، خیابانها و کوچه پس کوچه های ایران بگوش میرسد بطور واضح و آشکار حکایت از این میکنند که مردم ایران بپا خاسته اند و عزم جزم کرده اند که به ۴۰ سال جنایت و تباهی در ایران پایان دهند. مردم بپا خاسته اند تا به عمر حکومتی پایان بدهند که ۴۰ سال است ثروت تولید شده بوسیله طبقه کارگر آن کشور را به جیبهای گشاد آخوندهای میلیاردی سرازیر کرده و خرج دار و دسته های تروریست اسلامی در کشورهای منطقه کرده است؛ حکومتی که قوانین قرون وسطی را به زندگی مردم آن مملکت حاکم کرده است؛ حکومتی که در قوانین اش زن را نصف مرد اعلام کرده است؛ حکومتی که شادی را از مردم گرفته و جوانان را به یاس و ناامیدی از آینده شان کشانده است؛ حکومتی که کودکان را به کارهای خیابانی و تن فروشی کشانده است و در یک کلام، حکومتی که تباهی را به کل مملکت حاکم کرده و زندگی مردم را به یک جهنم واقعی تبدیل کرده است.

آری مردم ایران اکنون بپا خاسته اند و عزم جزم کرده اند که این حکومت را بزیر بکشند، خود را از یوغ این جنایتکاران رها کنند و یک جامعه آزاد، برابر و لایق انسان قرن ۲۱ را به ارمغان بیاورند.

و، همانطور که یکی در میدای اجتماعی نوشته بود، اگر این ماجرا "با نشستن هواپیما در زمستان شروع شد، با سقوط هواپیما در زمستان تمام می شود". ۱۲ ژانویه ۲۰۲۰

"گوشه‌ایتان را باز کنید!"

فرخ نگهدار اخیراً گفته است که "همیت ویژه دارد که رهبر، رئیس جمهور، رئیس قضا و رئیس سپاه در مجلس تحریم قربانیان فاجعه هوایی حضور یابند و یا خود آن را برگزار کنند. اگر آنها چنین کنند گام مهمی در مسیر همدلی حکومت با مردم و رعایت جامعه پیش خواهیم رفت." چند روز پیش هم سخنگوی مجاهدین گفته بود: "اگر رژیم راست می‌گوید، راهپیمایی و نماز مردم ایران برای شهیدان در سراسر کشور را قبول کند."

من در جواب سخنگوی سازمان مجاهدین نوشته بودم که "خیزش مردم ایران در آبان ماه نه برای تبدیل خیابان‌های ایران به مکانی برای نمازگزاری و مراسمهای مسخره اسلامی، بلکه برای پایان دادن به نمایشاتی چون برگزاری "نماز مردم ایران برای شهیدان در سراسر کشور" بوده است."

و امروز در جواب فرخ نگهدار و فرخ نگهدارها، دوست دارم قسمتی از فراخوانی را تکرار کنم که اخیراً حزب کمونیست کارگری خطاب به نیروهای مسلح جمهوری اسلامی صادر کرده است: "گوشه‌ایتان را باز کنید! جامعه با صدای رسا دارد اعلام میکند که کار حکومت اسلامی تمام است. تا دیر نشده سرنوشت و آینده خود را از سرنوشت این حکومت منفور و جنایتکار جدا کنید!"

لازم میدانم این را هم اضافه کنم که اگر سخنگوی مجاهدین با طرح آن پیشنهاد یکبار دیگر نشان داد که سازمان مربوطه اش هنوز در رویای حکومت اسلامی از نوع مجاهدینی است، فرخ نگهدار اما، با این گفتارش، ثابت کرد که تعهد و قرارداد استخدای ایشان برای خدمت به جمهوری اسلامی فقط با سرنوشتی این حکومت پایان خواهد یافت. ۱۳ ژانویه ۲۰۲۰

فائزه رفسنجانی و گورباچف ایران!

اخیرا در يك پیام صوتی، فائزه رفسنجانی خطاب به خامنه ای گفته است که ایشان باید و لازم است که مثل گورباچف عمل کنند. و خامنه ای را نصیحت میکند که از گورباچف یاد بگیرد. او میگوید که وقتی گورباچف متوجه شد که بعضی چیزها دیگر کار نمیکند شروع کرد به ایجاد یکسری تغییرات اساسی. . و نصیحتی که به خامنه ای میکند این است که حد اقل اگر به حقوق بشر و دموکراسی و این قبیل چیزها معتقد نیست به فکر نجات اسلام باشد و برای نجات اسلام فکری بکند.

معلوم میشود که فائزه رفسنجانی و اعوان و انصارش متوجه خطر شده اند؛ خطر از بین رفتن اسلام؛ خطر اینکه دیگر اسلام بعنوان ابزار تحقیر مردم، بعنوان ابزار سرکوب مردم، بعنوان ابزاری که میشود با آن مردم را ساکت کرد کاربردش را از دست بدهد و برای همیشه به گور سپرده شود. خانم فائزه رفسنجانی واقعا نگران این است.

به ایشان باید یادآوری کنیم که آری، در ایران دیگر کاربرد اسلام بعنوان وسیله تحقیر، بعنوان وسیله تجاوز به انسان، بعنوان وسیله مغز شویی و بعنوان وسیله استثمار و راضی کردن مردم به زندگی جهنمی در این دنیا به امید رفتن به بهشت در آن دنیا، دیگر کاربردش را از دست داده است.

مردم متوجه شده اند که اسلام یعنی چه، حکومت اسلامی یعنی چه، ولایت اسلامی یعنی چه. اینها را مردم متوجه شده اند. دیگر بعد از این جایی برای حکومت اسلامی در ایران وجود ندارد.

با سرنگونی جمهوری اسلامی دست مذهب و دست اسلام از دخالت در زندگی مردم کوتاه خواهد شد. امکان هیچگونه دخالتی در زندگی مردم به اسلام و به هیچگونه مذهبی داده نخواهد شد. به هیچ ملایی برای تبلیغ خرافات پول مردم داده نخواهد شد. اگر شما میخواهید روزی صد رکعت هم نماز بخوانید و سالی صد روز هم روزه بگیرید این مشکل خودتان است و بروید این کار را بکنید. ولی در جامعه به دخالت مذهب و به دخالت اسلام در جامعه پایان داده خواهد شد. این را مطمئن باشید. خامنه ای هم بخواهد فکری به حال اسلام و فکری برای نجات اسلام بکند، دیگر وقت تمام شده. دیگر دوره شماها تمام شده. دوره شما هزار و چهارصد سال پیش بود. اگر ۴۰ سال پیش با حمایت دولتهایی مثل آمریکا و انگلیس و فرانسه و آلمان شما توانستید سر کار بایبید، الان دیگر مردم ایران به ادامه حکومت اسلامی رضایت نمیدهند و میخواهند دیگر حکومت اسلامی را در قبر بگذارند. میخواهند دیگر دست مذهب را از دخالت در زندگی خود بطور کامل قطع کنند. دیگر آن دوره تمام شد. بای بای! ۱۳ ژانویه ۲۰۲۰

اسلام و ناسیونالیسم، دوقلوهای تاریخی در ایران

آنها دشمن مشترکی دارند که هر گاه در مقابله احساس خطر کنند دست یاری به سوی هم دراز میکنند. آن دشمن مشترک جنبش سومی است که هدفش پایان دادن به دیکتاتوری، نابرابری، استثمار و حاکمیت اقلیت سرمایه دار بر کارگران و جامعه است. دشمن مشترک آنها جنبشی است که هدفش ساختن جامعه ای آزاد و برابر و مرفه است. طبقات حاکم در تاریخ ایران، برای مقابله با این جنبش، یا به ناسیونالیسم متوسل شده اند یا به مذهب و یا به هر دو باهم. انقلاب مشروطه و انقلاب ۵۷ دو رخداد تاریخی مهم و دو گواه تاریخی این حقیقت سیاسی هستند.

در انقلاب مشروطه ناسیونالیسم دست بالا پیدا کرد و به ایدئولوژی اصلی طبقه حاکم تبدیل شد اما از همان اول با گماردن پنج مجتهد به نمایندگی از جریان اسلامی، برای انطباق قوانین با شریعت اسلام، جای دوقلوی تاریخی اش را محفوظ نگه داشت .

در انقلاب ۵۷ جریان اسلامی دست بالا پیدا کرد، قدرت را از جریان ناسیونالیستی تحویل گرفت و حکومت اسلامی را سازمان داد. حکومتی که امروز در یک سرازیری با شیب بسیار تند قرار گرفته است. حکومتی که همان جنبش سوم به میدان آمده است تا به عمر سراپا خون و جنایت و کثافتش پایان دهد.

تحرك همین جنبش سوم است که امروز هر دو جریان اسلامی در حکومت و ناسیونالیستی در اپوزیسیون، این دوقلوهای تاریخی را بشدت نگران کرده است. آنقدر نگران که هر دو جریان تا میتوانند زیر بغل دیگری را میگیرند که این جنبش قدرت نگیرد.

مدتهاست سران حکومت اسلامی برای پناه گرفتن در مقابل تعرض قدرتمند همین جنبش سوم، به ناسیونالیسم پناه برده اند. آنها به وضوح می بینند که جنبش دیگری به میدان آمده است تا حکومتشان را همراه با ایدئولوژی اسلامیش جارو کند. دخیل بستن احمدی نژاد به لوح کورش و چفیه انداختن برگردن کورش و کاوه آهنگر فقط یک جلوه از دست دراز کردن اسلام به سوی ناسیونالیسم است.

از سوی دیگر، شاخه های مختلف ناسیونالیسم حواسشان هست که در تندپیچهای سیاسی زیر بغل حکومت اسلامی را بگیرند تا در مقابل تعرض جنبش سوم زمین نخورد. تکلیف جریانات ملی - مذهبی که معلوم است. عنوانشان به اندازه کافی گویاست. آنها بخشی از حکومت بودند و هستند که به زور، آنها بخشا، مجبور شده اند در نقش "اپوزیسیون" ظاهر شوند. اما حتی ناسیونالیسم پرو غرب که بعد از انقلاب ۵۷ به اپوزیسیون تبدیل شد و امروز تلاش میکند به آلترناتیو تبدیل شود، به هر تلاشی دست خواهد زد که اگر کار از کار گذشته باشد، جمهوری اسلامی طوری زمین نخورد که اولاً، همه ارگانهایش - ارگانهایی که بعداً برای ادامه حاکمیت طبقه سرمایه دار لازم خواهد شد - در هم بشکند. جا باز کردن برای آخوند خوب و اسلام خوب و پاسدار خوب در آینده ایران همین هدف را دنبال میکند. و ثانیاً، جنبش سوم، جنبش آزادی و برابری، یعنی جنبش کمونیسم کارگری در جریان سرنگونی حکومت اسلامی دست بالا پیدا نکند.

به طور خلاصه، علت مشخص سیاسی دل دادن و قلوبه گرفتنها میان دو جنبش و دو ایدئولوژی ارتجاعی اسلام و ناسیونالیسم در دوره حاضر این است که جنبش اسلامی در قدرت است و در سراسر شیبی سقوطش و برای بقایش به سمت ناسیونالیسم دست یاری دراز میکند و ناسیونالیسم در اپوزیسیون است و برای ایفای نقش در آینده سیاسی به خرافه مذهبی و اسلام خوب و آخوند خوب و پاسدار خوب عشوہ گری میکند.

در آخر: متعاقب قیام ۹۶ و ۹۸ جامعه ایران در یک نقطه عطف تاریخی تعیین کننده ای قرار گرفته است. مردم در فاصله دو سال دو بار با شعار "جمهوری اسلامی نمیخواهیم، نمیخواهیم" و برای به پایین کشیدن حکومت اسلامی قیام کردند. هر دو قیام با توحش حکومت اسلامی مواجه شد. بازگشت جنبش سرنگونی به خیابانها علیرغم کشتار آبان و علیرغم قدرت نمایی پوشالی بر سر جنازه قاسم سلیمانی این بار با شعارهایی حتی تندتر علیه شخص خامنه ای و کل حکومت اسلامی نشان میدهد که جامعه با

شتاب بیشتری به مقاطع تعیین کننده تری نزدیکتر میشود. مقاطعی که مشخصه اش تزلزل بیشتر در صفوف بالاییها، عزم بیشتر در صفوف پایینیها، و نهایتا ساقط شدن حکومت اسلامی و باز شدن فرجه برای قدرت گرفتن جنبش سوم است.

هر چقدر به این سمت بیشتر پیش برویم همانقدر شاهد اشکال تازه تری از تحرک انواع ناسیونالیستها در مقابل جنبش سوم خواهیم بود. همان غریزه طبقاتی مشترک که ناسیونالیسم و جنبش اسلامی را تاریخا و بارها در کنار هم قرار داده است، امروز هم در مقابل پیشروی و پیروزی جنبش سوم این دو جنبش را به هم نزدیک خواهد کرد.

تنها با پایان دادن قطعی به حیات حکومت اسلامی و قدرت گرفتن جنبش سوم است که میتوان ناسیونالیسم، این دو قلوب تاریخی اسلام را حاشیه ای کرد و در نهایت جامعه را همراه خرافه مذهبی و اسلامی از خرافه مخرب ناسیونالیسم هم رها کرد. ۱۶ ژانویه ۲۰۲۰

عامل شلیک به هواپیما

(متن يك ويدئو كليپ)

آقای ظریف، وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی ایران، اعلام کرده است که عامل شلیک به هواپیمای اوکرائینی در زندان است.

ما اعلام میکنیم که اگر جمهوری اسلامی ایران فردی را بعنوان عامل شلیک هواپیمای اوکرائینی به زندان انداخته است و آن هم بدون محاکمه، ما عامرین شلیک به هواپیمای اوکرائینی را، یعنی همه سران جمهوری اسلامی را محاکمه و مجازات خواهیم کرد. آقای ظریف بهتر است فکری بحال خودشان بکنند!

۲۷ ژانویه ۲۰۲۰

حکم اعدام هوشمند علیپور را متوقف کنید!

جمهوری اسلامی که اکنون در محاصره و زیر فشار مردم ایران و افکار عمومی جهان، به مرده ای میماند که راه می رود، میخواهد با اعدام یکی دیگر از زندانیان سیاسی حضور خود را به نمایش بگذارد.

ولی او با این کارش نه تنها نخواهد توانست ذره ای ترس در دل مردم بپاخاسته ایجاد کند، بلکه به خشم و نفرت مردم علیه خود بیش از پیش خواهد افزود. حکم اعدام هوشمند علیپور باید ملغی شود!

هوشمند علیپور و همه زندانیان سیاسی باید فوراً و بدون قید و شرط آزاد شوند!

۲۷ ژانویه ۲۰۲۰

(هوشمند علیپور بتاريخ ۲۷ ژانویه ۲۰۲۴ از زندان سندانج آزاد شد)

دو نوع مسلمان

امروز داشتم در مورد اسلام و باورمندان به این دین فکر میکردم که فکرم به اینجا کشید که میشود مسلمانها را به دو دسته تقسیم کرد.

دسته اول آنهایی هستند که به تمام اصول و جنبه‌های گوناگون اسلام آشنا هستند و می‌دانند که چگونه از آن برای نان درآوردن در این دنیا استفاده کنند.

دسته دوم کسانی هستند که اطلاعات محدودی از اسلام دارند و یک دلیل باورشان به اسلام هم همین محدود بودن اطلاعات شان است.

یک فرق این دو دسته در این است که دسته اول، که تعداد کمی هستند، خداوندگاران، پادشاهان، اربابان، صاحبان و سهامداران اصلی این دین و این صنعت هستند. ولی دسته دوم سهامداران کوچکی هستند که سهمشان مدام از طرف سهامداران گنده بالا کشیده می‌شود.

ولی شباهت این دو دسته در حریص بودنشان است. نشانه‌های حریص بودن در گروه اول در شکل تصاحب ثروت‌های کلان و تضمین یک زندگی فوق‌العاده لوکس برای خود از طریق چپاول، کلاهبرداری و راه انداختن جنگ‌های صلیبی و ویران کردن و به تباهی کشاندن زندگی دیگران نمایان میشود، و در گروه دوم پشکل گدائی کردن از خدا و سر تعظیم فرود آوردن به درگاه او. دورویی و دبل استاندارد بودن هم یکی دیگر مشخصات هر دو گروه است؛ آنها گدایان و بی‌خانمان‌های کنار خیابان را تمسخر می‌کنند ولی به گدایی بی‌پایان خود از درگاه خدا افتخار می‌کنند. ۲۹ ژانویه ۲۰۲۰

نکته ای در رابطه با حزب کمونیست کارگری و طبقه کارگر

(قابل توجه رهبران، سخنگویان و مبلغین حزب)

خیلی از رفقای حزبی، آنجا که می‌خواهند در مورد ماهیت حزب کمونیست کارگری حرف بزنند بدرست اشاره میکنند که ماهیت هر حزبی را نه از پایگاه طبقاتی اعضایش بلکه عمدتاً از روی برنامه ای که برای تحقق اش تلاش میکند، از روی سیاستهایش در قبال مسائل جاری در جامعه و از روی آکسیونها و اقدامات روزمره اش باید قضاوت کرد. این کاملاً درست است. این رفقا از احزاب بورژوا مثال می‌آورند و بدرست می‌گویند که آن احزاب، حتی با وجود داشتن تعداد زیادی عضو از طبقه کارگر، به اعتبار برنامه ها و سیاستهایشان احزاب بورژوایی هستند. ولی اشکال زمانی به چشم می‌خورد که برخی از رفقا، این را همینطور تلمیح میدهند و در مورد حزب کمونیست کارگری هم که حرف می‌زنند، مثلاً می‌گویند "این حزب حتی اگر ۵ نفر کارگر هم نداشته باشد، به اعتبار برنامه و سیاستها و سابقه و اقدامات روزمره اش یک حزب کارگری و نماینده سیاسی طبقه کارگر است." این نوع بیان بنظر من مناسب نیست. قسمت دوم این فرمول بندی که می‌گوید حزب ما به اعتبار برنامه و سیاستها و سابقه مبارزاتی اش نماینده سیاسی طبقه کارگر است، کاملاً درست است. ولی قسمت اول که می‌گوید "حتی اگر ۵ نفر کارگر هم در صفوفش نباشد"، به لحاظ تئوریک نادرست، به لحاظ سیاسی نامناسب و به لحاظ فاکت و فیگور غیر واقعی است.

از لحاظ تئوریک به این دلیل که اولاً اگر حزبی که بخش بزرگی از اعضا و رهبران از طبقه ای نباشند که آن حزب ادعای رهبری سیاسی اش را میکند، آن حزب را نمیشود حزب آن طبقه یا نماینده سیاسی آن طبقه نامید. بخش قابل توجهی از بدنه و رهبری همه احزاب تاکنون شناخته شده در دنیا، چه چپ و چه راست و چه کارگری و چه بورژوایی، از همان طبقاتی برخاسته اند یا به همان طبقاتی تعلق داشته اند که آن احزاب ادعای رهبری اش را داشته اند و دارند. هیچ حزبی نمیتواند نماینده یک طبقه یا بخشی از جامعه قلمداد شود بدون اینکه بخش قابل توجهی از آن طبقه یا قشر اجتماعی عضو یا کادر آن حزب باشند. تمام احزاب بورژوایی، با وجود داشتن تعداد زیادی از اقشار پایین جامعه در بدنه و در رهبری، دارای بخش قابل توجهی هم از بورژواها در بدنه یا رهبری اش هستند.

از لحاظ سیاسی به این دلیل که تصویری کوچک و غیر واقعی از حزب کمونیست کارگری در ذهن شنونده می‌کارد.

از لحاظ فاکت و فیگور غیر واقعی است به این دلیل که تمام اعضا، کادرها و رهبری حزب کمونیست کارگری از کارگران و طبقه کارگر هستند. همه این آدمها یا در جایی شاغل هستند و از طریق فروش نیروی کارشان امرار معاش میکنند و یا آماده به کارند و در بدر دنبال کار.

ولی یک واقعیت وجود دارد و آنهم این است که هنوز بخشی از رهبران عملی، شناخته شده و رهبران مبارزات روزمره جنبش کارگری و یا سایر جنبشهای حق طلبانه اجتماعی رسماً و آشکاراً عضو حزب کمونیست کارگری نشده اند. و این واقعیت را هم باید به همین شکل بیان کرد. مثلاً میشود گفت که این حزب حتی اگر بخشی از رهبران عملی جنبشهای جاری را در بدنه و رهبری اش نداشته باشد به اعتبار برنامه، سیاستها، سابقه مبارزاتی و آکسیونها و اقدامات عملی اش نماینده سیاسی طبقه کارگر و نماینده آمال و آرزهای انسانی ۹۹ درصد مردم ایران است. و برای انتخاب شدن بعنوان رهبر انقلاب مردم ایران نیاز است که، بخش قابل توجهی از رهبران عملی و شناخته شده جنبش کارگری و سایر جنبشهای حق طلبانه عضو این حزب بشوند.

امیدوارم مبلغین حزب متوجه نکته من شده باشند و آنرا در گفتارهایشان ملحوظ کنند.

۱۵ فوریه ۲۰۲۰

مردم ایران و انتخابات جمهوری اسلامی

(متن يك ويدئو كليپ)

مردم ایران با عدم شرکت در انتخابات جمهوری اسلامی نشان دادند که حکومت اسلامی از نظر آنها مرده است. اقدام بعدی این است که دسته جمعی برای بگور سپردن این مرده بپا خیزیم.

۲۱ فوریه ۲۰۲۰

نگاهی به تاریخ

اکنون ۴۱ سال بعد از آن واقعه، نقد و بررسی انقلاب ۵۷ و درس‌گیری از تجربیات آن یکبار دیگر، ولی این بار جدی‌تر از همیشه، روی میز جامعه ایران قرار گرفته است. چه نسلی که داستان‌های دفرمه شده‌ای از وقایع سال ۵۷ را از پدران و مادران خود شنیده و یا در کتابهای درسی خوانده است، چه نسلی که اکنون خاطرات گنگی از آن وقایع در ذهن خود دارد و چه نسلی که نقش و دخالت مستقیمی در وقایع آن انقلاب داشت، همه و همه یکبار دیگر تلاش میکنند نگاهی به آن انقلاب بیاندازند و تکلیف خود را با آن انقلاب، و به این اعتبار، با آینده جامعه ایران روشن کنند.

همه آنهایی که تاکنون در این مورد ابراز نظر کرده‌اند و یا در حال ابراز نظر کردن هستند، تنها برداشتها و تفسیرهای متفاوت خود از یک واقعه عظیم تاریخی را بیان نمی‌کنند بلکه آنها همچنین و بویژه تصویری از آینده ایده‌آل خود و نقشی که در آینده ایران میخواهند بازی کنند را بنمایش می‌گذارند. بقول منصور حکمت: *"روایتها از آن دوران زیاد و مختلفند، اما (این روایتها) بیش از آنکه چیزی راجع به حقیقت تاریخی بگویند، راجع به خود راوی و مکانش در دنیای امروز حکم میدهند. انسان همیشه از دریچه امروز به گذشته مینگرد و در آن در جستجوی یافتن تائیدی بر اراده و عمل امروز خویش است."*

نسلی که در تحولات سال ۵۷ هیچ نقشی نداشت ولی امروز در حال بازی کردن عمده‌ترین نقش در تحولات جاری، و به این اعتبار در ساختن آینده ایران است - نسلی که به خیابان آمده تا به جنایات و تباهی‌های ۴۱ ساله جمهوری اسلامی در حق خود نقطه پایانی بگذارد و افق جدیدی بروی خود و نسل‌های بعد از خود بگشاید - نیز دارد تاریخ را بررسی میکند. این نسل نه چشمش را به گذشته بسته است و نه به آن خیره مانده است. این نسل دریافته است که حکومت اسلامی شکل دیگری از حکومت طبقات استثمارگر است. این نسل تا اندازه‌ای دریافته است که دستور کار حکومت اسلامی به بیراهه کشاندن و شکست دادن انقلابی بود که بر علیه جنایات حکومت پهلوی شکل گرفته بود. این نسل شوریده است ولی نه فقط علیه شکل اسلامی حکومت سرمایه داران بلکه علیه هر نوع تبعیض و نابرابری، علیه هر نوع آقابالاسر، علیه هر نوع تحقیر و علیه هر نوعی از ستم و سرکوب. نسلی که امروز به خیابان آمده است تا با پایان دادن به عمر ۴۱ ساله حکومت اسلامی، خود را رها کند، همه آزادی و همه برابری را خواهد. این نسل آزادی و رهایی از کلیه روابط، مناسبات و نهادهای اسارت‌آور و سرکوبگر جامعه بورژوازی، رهایی از بیحقوقی سیاسی و انقیاد فرهنگی، رهایی از پیله مذهب و پندارها و قوانین و ارزش‌های خرافه‌آمیز و عقب‌مانده جامعه موجود، رهایی از ستم‌های مذهبی، قومی و جنسی، رهایی از فقر و فلاکت، جهل و خرافه و کل تبعیضات و مصائب جامعه بورژوازی را فریاد میزند. این نسل خواهان برابری است؛ برابری در امکانات مادی، برابری در دسترسی به ابزارهای ارتقا و شکفتن استعدادهای فردی و اجتماعی، برابری در تولید و در زیست، برابری در اعمال اراده در سرنوشت اقتصادی، سیاسی و اداره جامعه خود.

آری مبارزه و جنبش این نسل جنبشی است گسترده، بالنده و قوی. و انقلاب این نسل انقلابی است نوین و رو به آینده.

ولی دو گرایش عمده اجتماعی و دو جریان سیاسی فعال در سیاست ایران در حال تلاش بی‌وقفه برای هدایت و سازمان دادن نیروی عظیم این نسل و هدایت جامعه بطرف اهداف خود هستند؛ دو جریان سیاسی و اجتماعی که هرکدام دارای فلسفه وجودی، برنامه‌های سیاسی و اجتماعی، دارای شخصیت

های شناخته شده، رهبران و نظریه پردازان و فعالین در میدان هستند. یکی از این دو جریان رو به گذشته دارد و دیگری رو به آینده. یکی آمال و آرزوهای سرمایه داران و طبقات مفتخور و استثمارگر را نمایندگی میکند و دیگری آمال و آرزوهای طبقه کارگر، آمال و آرزوهای ۹۹ درصد جامعه و آمال و آرزوهای نسل جدید را.

گرایش و جریان سیاسی ای که تقلا میکند جامعه را از تلاش سخت و دردآور خود برای گسستن از گذشته و قدم گذاشتن به آینده ای انسانی باز دارد و یا در این تلاش اخلاص ایجاد کند، طیف رنگارنگی است از سلطنت طلبان، مجاهدین، بازماندگان حزب توده و خادمین نادم جمهوری اسلامی. چهره شاخص این جریان رضا پهلوی است. ایشان نماینده سیستمی است که مردم ایران ۴۱ سال پیش از روی نعل آن عبور کردند. او فرزند پادشاهی است که مردم ایران ۴۱ سال پیش بر علیه اش شوریدند و گفتند که ما رعیت نیستیم که پادشاه لازم داشته باشیم. او روح مرده ای است که انتظار دارد مردم ایران بخاطر انقلاب علیه حکومت پدر ایشان از او معذرتخواهی کنند. او و تیم همراهش میگویند انقلاب خشونت است و انقلاب ۵۷ هم اشتباه بود.

میگویند تاریخ را فاتحین مینویسند ولی روایت این شکست خوردگان از تاریخ بمراتب دروغین و مسموم کننده تر است. علیرغم هر تابیر و تفسیری که این شکست خوردگان از آن انقلاب داشته باشند، و اگر "انقلاب ۵۷ در تاریخ فاتحین و شکست خوردگان هر دو، پله ای در عروج اسلام و اسلامیت و مسبب شرایطی است که امروز در ایران حاکم است، در تاریخ واقعی، اما، انقلاب ۵۷ جنبشی برای آزادی و رفاه بود که در هم کوبیده شد."

(مردم حق داشتند رژیم سلطنت و تبعیض و نابرابری و سرکوب و تحقیری را که شالوده آن را تشکیل میداد نخواهند و به اعتراض برخیزند. مردم حق داشتند که آخر قرن بیستم شاه نخواهند، ساواک نخواهند، شکنجه گر و شکنجه گاه نخواهند. مردم حق داشتند در برابر ارتشی که با اولین جلوه های اعتراض کشتارشان کرد دست به اسلحه ببرند. انقلاب ۵۷ حرکتی برای آزادی و عدالت و حرمت انسانی بود. جنبش اسلامی و دولت اسلامی نه فقط محصول این انقلاب نبود، بلکه سلاحی بود که آگاهانه برای سرکوب این انقلاب، هنگامی که ناتوانی و زوال رژیم شاه دیگر مسجل شده بود، به میدان آورده شد. . . برای "اسلامی" شدن انقلاب ایران پول خرج شد، طرح ریخته شد، جلسه گرفته شد. هزاران نفر، از دیپلماتها و مستشاران نظامی غربی تا ژورنالیستهای همیشه باشرف دنیای دموکراسی ماهها عرق ریختند تا از یک سنت عقب مانده، حاشیه ای، کپک زده و به انزوا کشیده شده در تاریخ سیاسی ایران، یک "رهبری انقلاب" و یک آلترناتیو حکومتی برای جامعه شهری و تازه - صنعتی ایران سال ۵۷ بسازند. آقای خمینی نه از نجف و قم و در راس خیل ملاهای خر سوار دهات سر راه، بلکه از پاریس آمد و با پرواز انقلاب. انقلاب ۵۷ تجسم اعتراض اصیل مردم محروم ایران بود، اما "انقلاب اسلامی" و رژیم اسلامی محصول جنگ سرد بود، محصول مدرن ترین معادله سیاسی جهان آن روز. معماران این رژیم، استراتژیستها و سیاست گذاران قدرتهای غربی بودند. همانها که امروز از درون لجنزار نسبی گرایی فرهنگی، هیولای مخلوق خودشان را به عنوان محصول طبیعی "جامعه شرقی و اسلامی" و درخور مردم "جهان اسلام" یکبار دیگر مشروعیت میبخشند. کل امکانات اقتصادی و سیاسی و تبلیغاتی غرب برای ماهها قبل و بعد از بهمن ۵۷ برای به کرسی نشاندن این رژیم و سر پا نگاهداشتن آن بسیج شد.) (از مقاله منصور حکمت تحت عنوان "تاریخ شکست خوردگان")

امروز این شاهزاده و تیم در هم ریخته شان، تنها یک هدف دارند؛ نجات نظام سرمایه داری. آنچه که آنها می‌خواهند اتفاق بیافتد این است که کل سیستم مبتنی بر نظام طبقاتی، سیستم مبتنی بر مالکیت خصوصی و سیستم مبتنی بر استثمار یک اقلیت از اکثریت و همچنین، نیروهای حافظ این سیستم - نیروهای مسلح و سرکوبگر جمهوری اسلامی - ضربه نخورند و متلاشی نشوند، بلکه اداره این سیستم و فرماندهی این نیروها از آخوندها و آیت‌الله‌های عمامه دار به مردان اتوکرده و کراوات زده تحویل داده شود. هدف آنها نه ایجاد تحولی مدرن و رو به جلو در مناسبات اجتماعی بلکه جلوگیری از چنین تحولی است. بعبارت دیگر، آنها تلاش میکنند سرنوشت نظام سرمایه‌داری در ایران را از سرنوشت حکومت اسلامی جدا کنند. این جریان زمینه‌های اجتماعی و فلسفه وجودی خود را مدیون جنایات بی‌حد و حصر حکومت فاشیست جمهوری اسلامی است. اگر نطفه جمهوری اسلامی در حکومت سلطنتی خاندان پهلوی بسته شد، نوستالژی بازگشت به گذشته نیز فقط میتواند در شرایطی که حکومت اسلامی بر مردم ایران تحمیل کرده است شکل بگیرد و رشد کند. تنها جنایات بی‌حد و حصر جمهوری اسلامی چنین زمینه‌ای به آنها میدهد تا دهان باز کنند و انقلاب ۵۷ را قدر شناسی مردم از خدمات حکومت پهلوی توصیف کنند و آنها را به لیبیک گفتن به یک شاهزاده فرا بخوانند. آری، جهمی که جمهوری اسلامی برای مردم ایران ساخته است به فرزند ذکور پادشاهی که بعد از بگلوله بستن مردم در میدان ژاله، گفت "من صدای انقلاب شما را شنیدم" و رفت، جرات داده است که زبان باز کند و از مردم بخواهد که به او، که عمامه ندارد، اقتدا کنند تا او و دار و دسته‌اش گذشته را بر آینده آنها حاکم کنند. اینها نمیدانند و یا نمی‌خواهند بدانند که همراه با حکومت اسلامی در ایران، نظام سرمایه داری نیز به بن بست و آخر خط رسیده است. جریان سلطنت طلب، طرفداران نظام سرمایه داری و سیاستمدارانی که در حال بریدن از حکومت اسلامی و پیوستن به این جریان هستند، در تلاشی بی‌وقفه برای نجات دومی به قیمت قربانی کردن اولی و نجات سیستم به قیمت قربانی کردن نظام هستند. اگر ماموریت خمینی و جریان اسلامی به شکست کشاندن انقلاب ۵۷ بود، ماموریت اینها هم به کجراه کشاندن انقلاب در حال تکوین است.

اما نسل جوان ایران، علیرغم همه دروغهایی که به خورد او داده شده و داده میشود، این تاریخ را، کم و بیش، میداند. آنها میدانند که بر مردمان نسل قبل از او چه گذشته است. امروز این نسل بپاخاسته است تا جمهوری اسلامی را با کل دم و دستگاه سرکوبش و با کل دم و دستگاه تحمیق و خرافه پراکنی اش نابود کند. نسل امروز اعلام کرده است "مرگ به ستمگر، چه شاه باشد چه رهبر". نسل امروز، چه در اعتراضات عمومی دی ۹۶ و آبان ۹۸، چه در اعتراضات و اعتصابات شکوهمند کارگری در مراکز کار و تولید، چه در اعتراضات و اعتصابات معلمان و بازنشستگان و دانشجویان و اعتراضات زنان علیه تبعیض و نابرابری، و در همه اعتراضات جاری نشان داده است که بپا خاسته است تا نه تنها به عمر حکومت اسلامی پایان دهد بلکه، همانطور که در بیانیه تعدادی از تشکل‌های دانشجویان قید شده است، "استثمار و فلاکت اقتصادی را به همراه برپادارندگان و مدافعین اش بگور بسپارد چرا که آزادی انسان معیار این انقلاب است." کارگران در بیانیه‌های خود اعلام کرده اند که می‌خواهند جامعه بشکل شورایی اداره شود. اعلام کرده اند که آنها "زندگی نمیکند تا کار کنند، بلکه کار میکنند که زندگی کنند." و کل جامعه ایران فریاد زده است که رفاه و کرامت انسانی را برای همه می‌خواهد. و این یعنی پایان دادن به استثمار و برده داری مدرن و پایان دادن به تقسیم طبقاتی جامعه. معنی دیگر این خواست ها و انتظارات این است که با سرنگونی حکومت اسلامی مردم ایران اجازه نخواهند داد مفتخوران دیگری از نوع رضا پهلوی و اعوان و انصارش و یا هر گروه مدافع نظام طبقاتی یا مدافع دخالت مذهب

در زنگی اجتماعی بر آنها حکومت کنند. بنابراین عمر این جریان و جریاناتی از این دست هم با عمر حکومت اسلامی به پایان خواهد رسید.

گرایش اجتماعی و جریان سیاسی دیگری که در جامعه و سیاست ایران فعال است کمونیسم کارگری و حزب کمونیست کارگری است. هم از قرائن و شواهد، هم از طریق تحلیل و بررسی و هم از نوشته‌ها و ادعاهای خود حزب چنین بنظر میرسد که نماینده و سخنگوی نسل جدیدی که از آن یاد شد و انقلاب نوینی که علیه حکومت اسلامی سرمایه داران در حال شکوفا شدن است، در عرصه سیاست، حزب کمونیست کارگری است؛ حزبی که چهره‌ها و سخنگویان زنده‌اش از جمله عبارتند از حمید تقوایی و مینا احدی؛ کمونیست‌هایی که توصیف‌شان از انقلاب ۵۷ و انقلابی که همین امروز در حال شکل‌گیری است چنین است:

"انقلاب پنجاه و هفت بطور عینی حاصل اعتراض و نقد طبقه کارگر به وضع موجود و به کل نظم سرمایه داری بود. . . این انقلاب پیروز نشد ولی شرایطی بوجود آورد که بر متن آن امروز در ایران می‌بینیم بورژوازی هنوز نتوانسته خودش را جمع و جور کند، هنوز نتوانسته به یک نظام متعارف سرمایه تبدیل شود، هنوز نتوانسته بحران سیاسی، اجتماعی اش را که انقلاب پنجاه و هفت نقطه شروع اش بود، حل کند و یا حتی تخفیف بدهد. امروز در همان جغرافیای سیاسی که این بحران در آن درست شده بود، جنگی رودررو، صریح، آشکار و خونین بین توده مردم و جلادان حاکم آغاز شده است. جنبشی شکل گرفته است که انسانی‌ترین و رادیکال‌ترین منتقد نظم نوین جهانی است. جنبشی که بطور وسیعی در خیابان‌ها دارد می‌گوید آزادی، برابری، هویت انسانی. دارد در خیابان‌ها فریاد می‌زند "سوسیالیسم به پا خیز برای رفع تبعیض". . . انقلابی که در ایران شکل می‌گیرد، به یک تاریخ پر از سرکوب و خونریزی و قساوت که بورژوازی از انقلاب مشروطه تا به امروز بوجود آورده، خاتمه می‌دهد. . . انقلابی که شکل می‌گیرد، جنبش اسلام سیاسی را به زباله دان تاریخ خواهد انداخت و به همراه آن، تمام مدل‌های بورژوازی نظم نوین جهانی، رژیم چنج و غیره را نیز، به کنار خواهد زد. این انقلاب، از همین امروز، شعارش را اعلام کرده است "سوسیالیسم یا بربریت". این انقلابی خواهد بود که بربریت را نه تنها در ایران، بلکه در کل جهان در هم می‌کوبد و پرچم سوسیالیسم را بلند می‌کند."

آری، خواست‌هایی که امروز مردم ایران برای دستیابی به آنها بپا خواسته‌اند تنها با در هم کوبیدن مالکیت خصوصی بورژوازی بر وسایل تولید و مبادله، از میان بردن بردگی مزدی و قرار دادن وسایل تولید و ثروت جامعه در مالکیت جمعی و اشتراکی کلیه انسان‌های سهم در فعالیت اجتماعی حاصل می‌شود. و این یعنی اینکه مردم ایران نه برای بازگشت به گذشته بلکه برای ساختن آینده‌ای روشن، آینده‌ای آزاد، شاد، مرفه و بدون آقابالاسر بپا خواسته‌اند؛ آینده‌ای که فقط در برنامه حزب کمونیست کارگری، برنامه "یک دنیای بهتر" تصویر شده است. و رهبر و هدایت‌کننده جامعه ایران به چنین آینده‌ای فقط می‌تواند حزب صاحب این برنامه؛ حزب کمونیست کارگری باشد. ۲۲ فوریه ۲۰۲۰

حکومت دروغگو سرنگون! (متن يك ويدئو كليپ)

مردم ایران!

حکومتی که منطق اش دروغ است و هدفش چاپیدن کشور و در شیشه کردن خون مردم، باید سرنگون شود!

این حکومت با دروغ متولد شد، با دروغ به حیات انگلی اش ادامه داد و با دروغ تقلا می‌کند خود را چند صباحی بیشتر سرپا نگهدارد.

این حکومت با ادعای "گاز و برق را مجانی میکنیم" روی کار آمد ولی اکثریت مردم را در فقر و محرومیت و بدور از اولیه ترین نیازهای زندگی شان نگهداشت. این حکومت با ادعای "زنان شان و حرمت خواهند یافت" سر کار آمد ولی بلافاصله چادر را بر سر زنان کوبید و به رویشان اسید پاشید. این حکومت با ادعای "همه در مملکت آزاد خواهند بود" سر کار آمد ولی بلافاصله هزاران و هزاران نفر از آزادیخواهان و برابری طلبان را از دم تیغ گذراند. این حکومت زندانیان سیاسی را قتل عام کرد ولی آنرا انکار کرد. این حکومت در مورد پرداخت غرامت به معلولین جنگ ۸ ساله دروغ گفت. این حکومت در مورد تلفات جانی و مالی سیل و زلزله و کمک‌های ناچیز خود به خسارت دیدگان این حوادث دروغ گفت. این حکومت، در همین چند سال اخیر، هزاران نفر را در اعتراضات خیابانی کشت و هزاران نفر دیگر را بازداشت و زندانی کرد. زندانیان را زیر شکنجه‌های وحشیانه قرار داد ولی همه اینها را انکار کرد. حکومتی که هواپیمای مسافربری را به موشک بست و همه ۱۷۶ سرنشین اش را کشت و به مردم ایران و جهان دروغ گفت، امروز هم دارد در رابطه با ویروس کرونا و خطرات آن دروغ می‌گوید. اگر این دروغها برای نظام مصلحت آمیز بود و راهی برای پر کردن جیبهای گشادشان، برای توده مردم اما حاصلی جز فلاکت بیشتر، ناامنی و مشقات بیشتر نداشته است. دروغهایی که این حکومت امروز در رابطه با ویروس کرونا بهم می‌افشد، میتواند منجر به یک فاجعه انسانی شود. راه پایان دادن به همه این مشقات و همینطور، راه متوقف کردن فاجعه بزرگی که در حال وقوع است - فاجعه کرونا - و راه نجات جامعه از نابودی بیشتر، کنار زدن این دزدان و دغلبازان از مرجع تصمیم گیری در مورد سرنوشت یک مملکت، یعنی سرنگون کردن جمهوری اسلامی است.

۲۶ فوریه ۲۰۲۰

اختلال در تاریخ

یکی از اختلالات و تصادفات ناگوار تاریخ به قدرت رسیدن کسانی در ایران بود که به دنیای امروز و قرن ۲۰ و ۲۱ تعلق ندارند بلکه تمام افکار و ارزشها و احساساتشان متعلق به ۱۴۰۰ سال پیش است. کسانی که نه با احساسات مردم این قرن هم احساس اند، نه با ارزشهای انسان قرن ۲۱ هم ارزش و نه با حقوق انسان قرن ۲۱ آشنا هستند. اینها گویی از قبر برخاسته اند و جامعه را به زنجیر کشیده اند.

گسترش ویروس کرونا یکبار دیگر ثابت کرد که در حال حاضر نامربوط ترین، بی کفایت ترین و نالایق ترین آدمها به جامعه ایران حکم میرانند و در مورد سرنوشت ۸۰ میلیون انسان تصمیم میگیرند.

ویروس کرونا یک ویروس کشنده است ولی ابعاد کشتار این ویروس در کنار ویروس دیگری به اسم جمهوری اسلامی دارد به یک فاجعه انسانی در ایران تبدیل میشود.

تلاش برای کنترل ویروس کرونا و جلوگیری از تلفات بیشتر آن اکنون به تلاش برای نابود کردن جمهوری اسلامی و متوقف کردن تلفات این حکومت گره خورده است. امروز بنظر میرسد که راه نجات جامعه ایران از ویروس کرونا از کانال نجات ایران از شر حکومت اسلامی میگذرد. هر دو ویروس باید همزمان کنترل و ایزوله شوند! ۲۹ فوریه ۲۰۲۰

کرونا و جمهوری اسلامی (متن ویدئوکلیپ)

شاید اجتناب پذیر نبود، ولی به احتمال قریب به یقین، ورود ویروس کرونا به ایران میتوانست خیلی دیرتر از آنچه که اتفاق افتاد روی دهد، دامنه گسترش ویروس کرونا در ایران میتوانست خیلی محدودتر از دامنه ناروشن فعلی آن باشد، کل تلفات انسانی این ویروس در ایران میتوانست خیلی کمتر از آن باشد که تا کنون شاهدش بودیم و صدمات روانی این پندومیک در ایران میتوانست اینچنین سنگین نباشد اگر حکومت دست جمهوری اسلامی و آخوندها و آیت الله های ریز و درشتش نبود.

این روزها کلیه‌هایی از کادر پزشکی بیمارستانها در مدیای اجتماعی در حال دست بدست شدن است که از یکطرف نشانه تلاش سخت این انسانها در کنترل و مهار کردن تلفات ویروس کرونا است و از طرف دیگر نشاندهنده مجهز نبودن این پرسنل به وسایل و تجهیزات کافی برای "شکست" این ویروس است.

شکست کرونا در ایران، چنین بنظر میرسد که، به شکست جمهوری اسلامی گره خورده است. جشن و شادی بزرگ و بیسابقه ای در ایران براه خواهد افتاد اگر مهار کردن و "شکست دادن" ویروس کرونا همزمان شود با نابودی ویروس جمهوری اسلامی. ۳ مارس ۲۰۲۰

ویروس کرونا و ویروس جمهوری اسلامی (متن ویدئوکلیپ)

خامنه ای، رئیس حکومت جلالان، در آخرین اظهار نظرش در مورد ویروس کرونا گفته است که "ما بلایای بزرگتر از این هم داشتیم." او مردم را به توصل به امامان و دعا خواندن دعوت کرده است. جواب مردم این است که بلای بزرگتر از ویروس کرونا خود جمهوری اسلامی است.

مردم نه با توصل به دعا و امامان بلکه با توصل به علم و دانش و تکنولوژی پیشرفته ویروس کرونا را مهار خواهند کرد و با توصل به قدرت اتحاد خود جمهوری اسلامی را؛ ویروس بزرگتر از ویروس کرونا را نابود خواهند کرد. ۴ مارس ۲۰۲۰

گروگانگیری حکومتی در ایران

این روزها آخوندها و آیت الله ها پایان خود را در جلو چشمشان میبینند. این کثافت‌های تاریخ، این بی وجدان‌های روزگار، این نره های پست فترت و بیشرف میخوانند باقیمانده زهر خود را بر جامعه ایران بریزند و از جامعه ای که حکومت آنها را برنمیتابد، انتقام بگیرند.

آنها ایران را به گروگان گرفته اند و جامعه را به وضعیتی کشانده اند که دارد برای بقاء خود دست و پا میزند. ویروس کرونا در کنار ویروس حکومت اسلامی دارد قربانیان زیادی از مردم میگیرد. در چنین شرایطی، جلادان و تبهکاران حاکم در ایران نه تنها امکان ورود سازمانهای بین المللی، از جمله سازمان بهداشت جهانی، برای کمک به مردم ایران در مبارزه شان با کرونا را فراهم نمیکنند بلکه بیشترمانه، بخش زیادی از وسایل و داروهای ارسالی از طرف سازمانهای جهانی را میدزدند. آنها با باز نکردن در زندانها و نگهداری تعداد زیادی از زندانیان در فضاهای تنگ و بسته و بدون امکانات بهداشتی، دارند به کشتار دسته جمعی زندانیان دست میزنند.

سراسر است ترین و موثر ترین راه مقابله با گسترش ویروس کرونا و احتمال وقوع یک فاجعه انسانی این است که مردم دست بکار شوند، و قبل از اینکه دیر شود، جانیان اسلامی را از قدرت پایین بکشند، اداره جامعه و همچنین مدیریت مبارزه با ویروس کرونا را خود بدست بگیرند و در ها را بروی سازمانهای خیریه جهانی که آماده کمک به مردم ایران هستند باز کنند. ۷ مارس ۲۰۲۰

دورتر اما نزدیکتر!

شرایط ترسناک و فاجعه باری است. هر روز خبرهایی غم انگیز از این طرف و آن طرف میرسد. کرونا همه چیز را تحت الشعاع قرار داده است. (بعضی ها البته زیادی اغراق میکنند و این به حل مساله کمکی نمیکند) یک چیز که روشن است اینست که احساس همبستگی انسانی در این شرایط بحرانی از همیشه بیشتر است. ما مردم به هم نزدیکتر میشویم و آنها، بالایی های مفتخور و جنایتکار و بی خاصیت منزوی تر میشوند. این را من یکی تردید ندارم. احساس انسانی، احساس همبستگی و همیاری در همه جا میجوشد. این آن چیزی است که ما در همه حال و بویژه در این شرایط ترسناک بدان نیاز حیاتی داریم. دشمنان ما همان دشمنان دیروز هستند. همانها که نان شب مردم کارکن را با خونسردی و بی رحمی میزدند. همانها که صدای حق طلبی را با گلوله پاسخ میدهند. همانها که هواپیمای مسافربری را با موشک سرنگون میکنند. همانها که حتی کمکهای مردمی را هم به منبعی برای پول اندوزی تبدیل میکنند و هنگام سیل و زلزله و بیماری نیز مشغول فروش کمکها در بازار سیاه هستند. اینها را میدانیم و دیده ایم.

تلاش کنیم این روزهای سخت را هم به موضوعی برای همبستگی و پیوندهای محکمترمان تبدیل کنیم.

۱۰ مارس ۲۰۲۰

جانوران حاکم بر ایران (متن ویدئوکلیپ)

بحران کرونا در ایران یکبار دیگر، و اینبار بطور خیلی آشکار، این حقیقت را جلو چشم همگان گرفت که حکومتگران بر جامعه ایران جانورانی هستند وحشی با افکار و اندیشه های پوسیده و ۱۴۰۰ سال عقب تر از زمان.

اینها نه تنها قاتل و تبهکارند بلکه عقده ای هایی هستند که میخواهند از مردم ایران بخاطر پس زدن اسلام و حکومت اسلامی، انتقام بگیرند.

سران جایتکار حکومت اسلامی باید در اولین فرصت ممکن از قدرت پایین کشیده شوند و در دادگاه های مردمی محاکمه شوند. موثرترین و سریعترین راه کنترل و ویروس کرونا و جلوگیری از یک فاجعه عظیم انسانی، نه تنها در ایران بلکه در جهان، این است که این کار به موازات کنترل و نابودی ویروس جمهوری اسلامی پیش برده شود. ۱۲ مارس ۲۰۲۰

بحران کرونا و جنایت در محیط های کار!

امروز این حقیقت که ویروس کرونا در محیط های با تمرکز بالای انسانی امکان گسترش بیشتری دارد و اینکه خلوت کردن چنین محیط هایی یکی از موثرترین راههای کاستن از دامنه گسترش و دامنه تلفات انسانی آنست، به دانش عمومی در همه جا تبدیل شده است. کنسل کردن تمام برنامه هایی که سبب تجمع جمع کثیری از انسانها در محیط های محدود میشوند، از جمله کنسل کردن مسابقات ورزشی، کلاسهای درس و کنسرت های موسیقی و غیره در همه کشورهاییکه با این اپیدمی درگیر هستند، اثباتی بر این مدعا است. بنابراین انتظار از مدیران کشوری برای اتخاذ تدابیری که منجر به کاستن از سرعت و دامنه گسترش ویروس کرونا و کاستن از شدت انتقال آن از فردی به فرد دیگر بشود، درست و بحق است. بنابراین عدم اتخاذ چنین تدابیری و یا حتی مانع تراشی و عقب انداختن چنین اقداماتی میتواند نه تنها کوتاهی از انجام وظایف بلکه بعنوان جنایت و کشتار عمد انسانها تلقی شود.

حاکمان و اداره کنندگان کشور ایران از اتخاذ چنین تدابیری سرباز میزنند. از جمله اقدامات فوری، علاوه بر تعطیلی مدارس که بخشا و آنهم زیر فشار اعتراض مردم صورت گرفته است، آزادی فوری و بی قید و شرط همه زندانیان سیاسی و مرخص کردن دیگر زندانیان، حد اقل تا رفع بحران کرونا، تعطیل کردن آن مراکز کار و رشته های تولیدی ای که تعطیل کردن موقت شان زندگی اجتماعی را مختل نمیکند و ... طبعاً همه این تعطیل کردن ها باید همراه با پرداخت کامل حقوق و مزایا باشد.

اقدام به تعطیلی چنین مراکز کاری اهمیت دو چندان پیدا میکند وقتی میبینیم که در خیلی از شرکت ها و کارخانه ها شمار زیادی از کارگران هیچ وسایل بهداشتی از جمله مواد ضد عفونی کننده، دستکش و ماسک بهداشتی ندارند و حتی بدون تب سنجی کار میکنند که میتواند بسیار خطرناک باشد. اما بخش دیگر مساله کارگران قرارداری و موقت هستند. به این معنا که اگر کارگران استخدام رسمی بتوانند با توسل به قدرت اتحاد مبارزاتی خود، و یا حتی با توسل به قوانین جاری، کارفرما را تا اندازه ای تحت فشار قرار دهند و چند هفته ای سر کار حاضر نباشند بدون آنکه کارشان را از دست بدهند، کارگران قراردادی از این مزایای ناچیز هم محروم هستند. بخش وسیعی از طبقه کارگر ایران نه بشکل استخدام

رسمی بلکه بشکل قراردادی مشغول کار هستند و اگر یک روز سر کار حاضر نباشند، به احتمال زیاد، نه تنها با خطر از دست دادن کارشان بلکه حتی با خطر از دست دادن طلبهای عقب افتاده خود از کارفرما نیز مواجه خواهند شد. و این برای این بخش از کارگران به معنی گرسنگی خود و خانواده و قبول مرگ داوطلبانه خواهد بود. این کارگران را چنین اجباری به مکانهای آلوده به ویروسی میکشاند که در حال حاضر، روزانه جان صدها نفر را میگیرد.

در کنار این، عدم شمول مقررات دم بریده دولتی به کارگاه های خصوصی، که نیروی کارشان عمدتاً کارگران قراردادی یا حتی کارگران روزمزد است، هم یک مشکل این بخش از کارگران در ایران است. کارفرمایان اغلب شرکتها و کارخانه های خصوصی به بهانه اینکه بخش خصوصی را نمیتوان به امر دولت تعطیل کرد، سلامت کارگران شاغل در این مراکز کار و تولید را به خطر انداخته اند. بنا به گفته یکی از کارگران یکی از این شرکت های خصوصی، "ما که در کارخانه ها کار میکنیم، هر روز سوار سرویس میشویم، در رختکن های پرجمعیت و سالن های چند صد نفری رفت و آمد میکنیم، چه گناهی کرده ایم؟" فراهم کردن امکانات زندگی همه کسانی که حضورشان در محیط کار با خطر بالای ابتلا به بیماری ناشی از تماس با ویروس کرونا همراه است، وظیفه هر دولت و هر حکومتی است. و عدم تامین شرایطی که این انسانها مجبور به حضور در چنین محیطهای کاری نباشند، یک کوتاهی آشکار از وظایف دولتی، و در شرایط امروز ایران، یک جنایت آشکار در حق این انسانها است.

واقعیت اینست که جمهوری اسلامی عامل شیوع بیماری و تبدیل آن به فاجعه ای انسانی در ایران است. سندهای پیشگیری از بیماری کرونای آن نیز، در واقع ستاد های مقابله با سربلند کردن شورشهای مردمی است که دارند هر روز قربانی میدهند و جانباور اسلامی نیز چیزی جز دروغ و فریب تحویل آنها نداده اند. تنها راه در مقابل ما کارگران و ما مردم اینست که خودمان به میدان بیاییم، کار را تعطیل کنیم و در اعتراض به شانه خالی کردن حکومت از زیر بار مسئولیتهاشان و فاجعه ای که به راه انداخته اعلام اعتصاب کنیم و با مبارزه متحدانه مان خواست های فوری مان را بر آنان تحمیل کنیم. کار باید تعطیل باشد، دستمزدها باید تماماً پرداخت شود، به کارگران بیکاری که ممری برای درآمد ندارند، بیمه بیکاری داده شود، درمان برای همه رایگان شود و امکانات پیشگیری از کرونا به رایگان در اختیار همه مردم قرار گیرد. متحدانه برای تحقیق فوری این خواستها به میدان آییم. ۱۷ مارس ۲۰۲۰

دلک های سیاسی قرن

همه کسانی که نام مسعود رجوی را شنیده اند میدانند که سازمانی که ایشان، قبلاً، رهبرش بوده است تاکنون در مورد اینکه آیا مسعود رجوی در قید حیات است یا نه سکوت کرده است. آنچه که بر همگان عیان است این است که مسعود رجوی مدتهاست که وجود خارجی ندارد و از صحنه غایب است. و بزبان آدمیزاد، ایشان مرده است. ولی سازمان مجاهدین طوری وانمود میکند که ایشان نه زنده است و نه مرده، بلکه "غایب" است و روزی، مثل امام دوازدهم شیعیان، ظهور خواهد کرد. عجیب تر از همه اینها این است که اعضا سازمان مجاهدین به "غایب" بودن ایشان باور دارند و یا وانمود میکنند که باور دارند. به این دلیل میگویم وانمود میکنند که بنظر نمیرسد هیچ انسان دارای عقل سالم در قرن ۲۱ واقعا به این مساله باور داشته باشد. و فقط کسانی که بالانس فکری نداشته باشند میتوانند چنین باورهایی را داشته باشند. این انسانها یا آنچنان مغز شویی شده و از خود بیگانه گشته اند که به چنین خرافه ای باور

دارند و یا اینکه در آنچنان شرایط اجبار مافیای سازمانی قرار دارند که مجبورند وانمود کنند که به این خرافه باور دارند.

از این که بگذریم، آنچه که مرا وادار به نوشتن این سطور کرد گوش دادن به یک ویدئو کلیبی بود که دو نفر بنامهای صمد اکبری و امیر احمد آنرا از یک کانال تلگرامی بنام تهران آزاد به پی وی من در تلگرام فوروارد کرده اند. و امروز هم امیر احمد دوباره پیام داده و پرسیده است که آیا پیام را گوش کردم و نظرم چیست؟! (من این یادداشت را به هردو این افراد هم خواهم فرستاد و از آنها خواهم خواست که این یادداشت را در همان کانال تلگرامی هم قرار دهند) زیر این ویدئو کلیپ نوشته شده "پیام نوروزی رهبر مقاومت ایران آقای مسعود رجوی با صدای خود ایشان در اول فروردین ۱۳۹۹". حالا ببینیم "مسعود رجوی" در این پیام نوروزی چه میگوید. متن کامل پیام ایشان چنین است: "می دگرگون کننده قلبها و دیدگان، ای تدبیرگر شب و روز، ای تغییر دهنده اوضاع و احوال و حکومتها و حاکمیتها روزگار مردم و مقاومت ایران را به نیکوترین صورت دگرگون کن و تغییر ده. مردم ایران را مشمول خیر و برکت و قرین پیروی نوروزی گردان. در تحویل سال ۱۳۹۹، مصادف با سالروز شهادت هفتمین پیشوای توحید و انقلاب در زندان، با سلام به خشم آشتی ناپذیر جباران و مرتجعان امام موسی کاظم، با درود و تهنیت به خلق قهرمان و لاله زار شهیدان مردم ایران، با گرامیداشت هزاران مظلوم جانباخته در کرونای ولایت، با آرزوی شفا و سلامت برای بیماران و برآوردن حاجت بزرگ ملت سرنگونی استبداد دینی و دستیابی به آزادی و سعادت و با تبریک و تحنیت به کانونها و شورشگران برای آزادی روز خروشان خون شهیدان در پرتو مهر تابان مقاومت و آزادی ایران ضامن پیروزی محتوم خلق ماست."

من بعد از گوش دادن به این پیام نخندیدم بلکه به حال انسانهایی که در اردوگاه های مجاهدین، به میل خود یا علیرغ میل خود ساکن هستند، و به حال کسانی که در قرن ۲۱ زندگی میکنند ولی به این خرافات باور دارند تاسف خوردم. تاسف خوردم که چطور هنوز، یعنی در زمانی که چرک و کثافتتهای یک حکومت اسلامی مشام مردم را در اقاصا نقاط جهان می آزارد، در روزگاری که جامعه ایران برای به زباله دان ریختن یک حکومت اسلامی، همراه با همه امامانش، چه امام رضایش و چه امام موسی اش، بپا خواسته است، کسانی پیدا میشوند که از یکطرف خود را مخالف این حکومت نشان میدهند و از طرف دیگر همان خرافات را در اشکال دیگری تکرار میکنند.

مسلمانها، همه مسلمانها و همه شاخه های اسلام، معتقدند که سرنوشت همه چیز، بلااستثنا، قبلا بوسیله خدا مقدر شده است. و همچنین معتقد اند که خدا به هیچ چیز، و مطلقا به هیچ چیز نیاز ندارد. و این یعنی خدا حتی به گدایی مخلوقین از درگاهش هم نیازی ندارد و او تصمیماتش را بنا به درخواست هیچ کس عوض نمیکند. ولی همین مسلمان با همین باور از این خدا میخواهد که "روزگار مردم و مقاومت ایران را به نیکوترین صورت دگرگون کند."؟! آخر نمیدانم این آدمها این تناقض را برای خود چگونه توجیه میکنند. آیا صفتی بهتر از دلک های سیاسی قرن برای توصیف وابستگان این جریان وجود دارد؟! ۲۲ مارس ۲۰۲۰

سیل، کرونا و جمهوری اسلامی (متن يك ويدئوكليپ)

در ایران میتوان جلو خسارات مالی و جانی سیل را گرفت، میتوان جلو خسارات مالی و جانی زلزله را گرفت، صدمات و تلفات انسانی و ویروس کرونا را به یک صدم صدمات فعلی آن تقلیل داد اگر جمهوری اسلامی و قوانین و مقررات این حکومت از جامعه ایران رخت بر بندد. تلفات انسانی حکومت اسلامی در ایران چندین برابر مجموع تلفات سیل و زلزله و کرونا بوده است.

اگر نتوان وقوع سیل و زلزله و آلودگی به ویروسها را متوقف کرد، مطمئن میتوان تلفات و خسارات این حوادث طبیعی را به صفر رساند اگر تولید و فعل و انفعالات جامعه نه بر اساس سود بلکه بر اساس تامین نیازهای انسانها سازمان داده شود. ۲۳ مارس ۲۰۲۰

کرونا و آزمونی برای بشریت!

اکنون که ویروس کرونا بجان انسانها افتاده است و در حال از هم پاشیدن شیرازه جوامع انسانی است، دو گرایش در برخورد به این مسئله در بین انسانها دیده میشود.

گرایش اول خرافه پرستانی هستند که گسترش این ویروس را بلای آسمانی مینامند، به گدایی از درگاه خدایان مینشینند و دست روی دست میگذارند تا ویروس جان آنها را هم بگیرد و جانشان را به "جان آفرین" بسپارد.

گرایش دوم انسانهایی هستند که آستین بالا میزنند تا ویروس کرونا را هم با استفاده از علم و دانش و تکنولوژی آفریده دست انسان مهارکنند، داروی لازم برای مداوای بیماری ناشی از این ویروس را تولید کنند و انسانها را از نابودی نجات دهند. ۲۹ مارس ۲۰۲۰

لابی ایستهای جمهوری اسلامی

این روزها عده ای از لابی ایستهای جمهوری اسلامی دوباره فعال شده اند و تحت عنوان برداشته شدن تحریمها، از درخواست کمک حکومت اسلامی از نهادهای بین المللی اعلام حمایت کرده اند. این لابی ایست ها که شانس خود را یک بار در زمان پروپاگاندای جنگی و "خطر جنگ" امتحان کردند اینبار به بهانه بحران کرونا به میدان آمده اند.

من طرفدار تحریم اقتصادی نیستم بلکه طرفدار فشار دیپلماتیک، انزوای بین المللی و عدم دعوت از مقامات جمهوری اسلامی یا نمایندگان این حکومت برای شرکت در مجامع بین المللی هستم. تمام تلاش من متمرکز است بر سرنگونی جمهوری اسلامی، جارو کردن این حکومت از صحنه جامعه ایران و جانسین کردن آن با یک حکومت مردمی. بخصوص در این شرایط که جمهوری اسلامی دارد از هم میپاشد، کند کردن این تلاش و کاستن از فشار بر جمهوری اسلامی اقدامی است عملاً به معنی کمک به ادامه حیات این جنایتکاران. و پیوستن به لابی ایستهای "برداشتن تحریم های اقتصادی"، با هر بهانه ای که انجام گیرد، عملاً اقدامی است در جهت کاستن از فشار بر جمهوری اسلامی. من هر شکل از

حمایت از این حکومت و کمک به ادامه حیات این حکومت در هر شرایطی را به ضرر مردم ایران میدانم و حمایت از لابی ایستهای جمهوری اسلامی را در هر شکلش که باشد، عملی بِنفع جمهوری اسلامی میدانم.

جمهوری اسلامی، در هیچ شرایطی، به هیچ درجه ای لیاقت و شایستگی نمایندگی مردم ایران را ندارد. رهبران این حکومت عده ای دزد، دروغگو، قاتل، فاسد و جنایتکار هستند. جدیدترین نمونه اش دزدیدن کمکهای ارسالی از طرف دولت فرانسه و فروختن آن در بازار آزاد یا فرستادن آن به گروه های تروریست اسلامی در عراق است. به این جنایتکاران برای ادامه حکومتشان و ادامه جنایتهایشان نباید هیچگونه کمکی شود.

مردم ایران احتیاج به حمایت بین المللی دارند و انتظار از نهاد های بین المللی و هر دولتی که میخواهد به مردم ایران کمک کند این است که این کمکها را نه از طریق مقامات حکومت اسلامی بلکه از طرق دیگری بدست مردم ایران برسانند. یکی از این کانال ها میتواند "ستاد مردمی مبارزه با کرونا در ایران" باشد. ۱ آپریل ۲۰۲۰

به احترام یک امید، به احترام یک تلاش

خاطره ای از يك فرار

(در حاشیه فرار و در دام افتادن دوباره چند تن از زندانیان زندان سقز)

فرار یک پیروزی است؛ یک پیروزی نقشه مند در یک جنگ نابرابر.

صبح یکی از روزهای اواخر تابستان سال ۶۰ هنگام وارد شدن به حیاط خانه ای که در آن دو تا اطاق برای فعالیتهای سیاسی اجاره کرده بودم، به تله ماموران مسلح حکومت تازه بقدرت رسیده اسلامی افتادم. یادم نیست اولین جمله کمیده چی های مسلح خطاب به من چه بود، ولی یادم است که من در جواب آنها گفتم که "دنبال خانه میگردم. سیم کش برق ساختمان هستم. اهل شاهپور هستم و برای کار به ارومیه آمده ام و اینجا هم دنبال خانه میگردم." البته که آنها باور نکردند. ابتدا جیب هایم را گشتند. در جیب پشتی و طرف راست شلوار جینی که به پا داشتم، کیف پول بدون پول ولی همراه با گواهینامه رانندگی ام بود که شش سال پیش گرفته بودم. کیف و گواهینامه به من برگردانده شد و نوبت به جیبهای دیگر رسید. در جیب جلو و طرف راست کلید خانه را داشتم همراه با یک سکه دو تومنی. در جیب عقبی و طرف چپ شلوارم یک شناسنامه. پسر جوانی که جیبهای مرا میگشت بدون اینکه متوجه این شود که اسمی که در این شناسنامه قید شده است با اسم قید شده در گواهینامه متفاوت است، آنرا هم به من برگرداند. فهمیدم که هنوز در این کار کم تجربه است. من خودم هم تا این لحظه توجه نکرده بودم که هنوز گواهینامه خودم را داخل کیف پولم داشتم و شاید هم در این مورد کمی بیخیالی کرده بودم. وانمود کردم که باید بروم توالت. این پسر جوان با این درخواست من مخالفتی نکرد. توالت درست طرف چپ من بود. وارد توالت شدم و بدون فوت وقت شناسنامه را داخل چاه توالت رها کردم. بلافاصله بعد از بیرون آمدن از توالت تفتیش شان شروع شد. صاحب خانه را به بالکن آوردند که ببیند من همان

مستاجرش هستم یا نه. او هم این را تایید کرد. بعد یک زن محجبه با مقنعه و چادر سیاه حین پایین آمدن از پله ها اشاره ای به کمیته چی ها کرد و از در حیاط رفت بیرون.

بلافاصله فهش های رکیک و بزن بزن شروع شد. ابتدا مرا کشیدند به زیر زمین خانه و آنجا دسته جمعی بر سرم ریختند و همراه با فحش و مشت و لگد بر سر و صورت من "دلی از غذا درآوردند." بعد از مدتی مرا کشان کشان به یکی از دو اطاقی که در طبقه اول اجاره کرده بودیم بردند و انداختند وسط اطاق. ما از این اطاق برای خواب و استراحت و از اطاق دیگر که روبروی این اطاق قرار داشت و یک راهرو یا آستانه آنها را از هم جدا میکرد، بعنوان آرشیو کتاب و محل تکثیر اعلامیه ها و خبرنامه های کومله استفاده میکردیم. مشت و لگد با شدتی بیشتر ادامه یافت.

من شکنجه در ساواک زمان شاه را در اداره امنیت و اطلاعات تبریز تجربه کرده بودم. آنها عمدتاً با کابل به زیر پاها و پشت آدم میزدند ولی اینها به هر چه که در دست داشتند و هر جای بدن من که دوست داشتند میکوبیدند. در حالیکه مرا به شکم خوابانده بودند، من میتوانستم درد لگد، چوب، کمر بند و قنداق تفنگ را از هم تشخیص بدهم و صدای آنها را که یکی میگفت اینجا مال پیکار است و آن یکی میگفت مال مجاهد است و دیگری میگفت مال فدایی، بشنوم. تنها کاری که میکردم این بود که دستهایم را جلو چشمانم بگیرم تا بوسیله لگد ها و قنداق تفنگ و قلاب کمر بندهایشان کور نشوم. یکبار از هوش رفتم و با ریخته شدن آب سرد به رویم دوباره به هوش آمدم. باور کردم که دیگر انکار کار ساز نبود و درد غیر قابل تحمل. باور کردم که زیر شکنجه های اینها اگر هم نمیرم ناقص العضو خواهم شد. افکار گوناگون در ذهنم رژه میرفتند. در آن شرایط ذهنم گویی سریع تر از مواقع عادی میتوانست مسائل را حلای کند و تصمیم بگیرد. یاد نمایشات تلویزیونی افتادم که عده ای از فعالین کمونیست و مخالفین جمهوری اسلامی را زیر شکنجه وادار به مصاحبه و اعلام ندامت علیه خود کرده بودند. الان میتوانستم شدت خشونت و شکنجه هایی که بر این افراد رفته بود، را بفهمم. با خود گفتم که من نباید به آن مرحله برسم. یا فرار یا خودکشی. در همان حالیکه رو به شکم خوابیده بودم و آنها هم مشغول "انجام وظیفه" تصمیم خود را گرفتند. تصمیم گرفتم که چه چیزهایی را به آنها بگویم و چه چیزهایی را نه. خود کشتی برایم کم درد تر از مردن زیر این شکنجه های وحشتناک مینمود. ولی چگونه میتوانستم فرار کنم یا فرصت خودکشی داشته باشم. گفته بودند که هر وقت خواستم حرف بزنم علامت بدهم که شکنجه را متوقف کنند.

یادم نیست چه جمله ای بکار بردم، ولی علامت دادم که میخواهم حرف بزنم. شکنجه برای یک لحظه قطع شد. من هم یک لحظه سکوت کردم. یکی از آنها لگدی زد و گفت حرف بزن. گفتم رئیس تان کیست؟ همه با هم گفتند برای چه این را میپرسی. گفتم برای اینکه میخواهم با رئیس تان حرف بزنم. با تحکم و بددهنی گفتند که همه مان رئیسیم، حرفت را بزن. "ببینید، اینجا نه مال فدایی است، نه مال پیکار و نه مال مجاهد. اینجا مال کومله است." وقتی اسم کومله را شنیدند همه گوشها تیز شد. یکی از آنها بسرعت دو نفر دیگر را که در اطاق دیگر بودند صدا زد. مثل اینکه آن دو نفر رئیس و تصمیم گیرنده بودند. به آن دو نفر گفته شد که "میگه اینجا مال کومله است." یکی از آن دو نفر با فحش گفت "بگو بینم." گفتم: "بین اینجا نه مال پیکار است، نه مال فدایی و نه مال مجاهد. اینجا مال کومله است و من هم آمدم سر بزنم ببینم اگر امن است به مسئولم خبر بدم که بیاییم اینجا." پرسیدند کی و کجا مسئولت را میبینی؟ گفتم ساعت ۴ عصر در سه راه میدان حیوانات قدیم قرار داریم. یادم نیست که اسمی پرسیدند و من هم اسمی گفتم یا نه ولی دوباره شروع کردند به زدن و گفتند که هنوز تا ساعت ۴ وقت زیاد مانده. بعد از مدتی گفتند پاشیم بریم.

چند مرد مسلح و من هم در میانشان سوار ماشین شدیم و قبل از ساعت ۴ به "محل فرار" رسیدیم. یک نکته ای کنار خیابان ایستادم و آنها هم با تفنگهایشان بفاصله چند متری در اطراف من. ساعت شد ۴ و کسی نیامد. حدود ۱۰ دقیقه ای همانجا در محاصره آنها ایستادم. امکان فرار نبود. یکی نزدیک شد و با فحش گفت که چرا فرار نیاورد، دروغ گفتی؟ گفتم نه دروغ نگفتم، شما که اینجوری دور و بر من ایستاده اید و مرا با این سر و صورت کبود اینجا نشانده اید، هیچکس نمیاد نزدیک، یا شاید هم فردا بیاید چون دوتا فرار گذاشته ایم که اگر هرکدام امروز نتوانستیم فردا همینجا و همین ساعت همدیگر را ببینیم. بهر حال آنها شک شان را کردند ولی از طرف دیگر برای "دستگیری" یک نفر دیگر هم حسابی آب تو دلشان قند میشد. گفتند خیلی خوب بریم و فردا هم برمیگردیم. از آنجا مرا بردند به ساختمان کمیته و در یکی از اتاقهای طبقه دوم شروع کردند به ادامه شکنجه و بازجویی.

بعد از مدتی خودشان رفتند چیزی بخورند و برای من هم یک سیگار دادند. در همان حالی که به سیگار یک میزدم فکر کردم که خودم را از پنجره پرت کنم پایین طوریکه با سر بخورم زمین و درجا بمیرم. ولی از طرف دیگر برای این کار دودل هم بودم و سیگار هم خیلی لذت میداد، به همین خاطر تا سیگارم تمام نشد از جایم بلند نشدم. همان لحظه که داشتم بطرف پنجره حرکت میکردم در اطاق باز شد. یادم نیست که برای من چیزی برای خوردن آوردند یا نه ولی زدن دوباره شروع شد. مشت و لگد و کمر بند و چوب و سایلی بود که استفاده میکردند. درد شدیدی داشتم. نمیدانم چند ساعت ادامه داشت اما میدانم که دوبار از هوش رفتم و هر دوبار با پاشیده شدن آب سرد به تنم به هوش آمدم. بار دوم که به هوش آمدم گفتم که باید بروم توالت. گفتند برو و فکراتو هم بکن. یکی با من از اطاق آمد بیرون و توالت را که در همان طبقه و گوشه کوریدور قرار داشت، به من نشان داد و خودش برگشت به همان اطاق. من هم فکرهايم را کردم. نرده های پنجره توالت را بررسی کردم ببینم از این نرده ها امکان فرار وجود دارد یا نه. نه، امکان نداشت. یواشکی از توالت آمدم بیرون و خودم را نزدیک پنجره کوریدور رساندم. یک لای پنجره باز بود و پشت پنجره نرده. سریع سرم را لای نرده ها کردم. سرم رد شد. فهمیدم که تنم هم از لای این نرده ها میتواند رد شود. در همان زمان صدای باز شدن در را شنیدم و به طرف همان اطاق حرکت کردم. پسر جوانی که توالت را به من نشان داده بود الان آمده بود دنبالم.

وقتی وارد اطاق شدم یکی گفت بخواب زمین. فلان فلان شده یا حقیقت را میگی یا همینجا میکشیمت. با خود گفتم برای بدست آوردن امکان و فرصت فرار باید یک چیزی به اینها بگم که واقعی باشد و باور کنند که کلک نیست. (ما در جایی دو یا سه تا اسلحه قایم کرده بودیم که غیر از من کس دیگری امکان دسترسی به آنها را نداشت. با خود گفتم اگر من دست اینها کشته شوم یا حتی اگر در زندان بمانم آن اسلحه ها همانجا خواهند ماند. فکر کردم جای آن اسلحه ها را به اینها بگم تا شاید کمی اعتمادشان را جلب کنم و این موجب شود که فرصتی برای اجرای نقشه هایم بدست بیاورم. همچنین تحلیل این بود که احتمالاً فهمیده باشند که من دانشجوی تبریز بودم چون گاه گاهی میگفتند که مرا یکی از فامیلهای خودم لو داده است. تا آنجا که خاطرمانده است، تا آنموقع این را به آنها نگفته بودم. فکر کردم که یک "فرار" هم در تبریز داشته باشم تا شاید بتوانم در تبریز از دست اینها فرار کنم. و احتمال زیاد میدادم که بتوانم چون من تبریز را تقریباً کوچه به کوچه میشناختم ولی اینها نه. (اینها عده ای جوان بی تجربه بنظر میرسیدند). به آنها گفتم ببینید من دانشجوی دانشگاه تبریز بودم و در آنجا با کومله آشنا شدم. همچنین چند تا اسلحه در باغی در خارج شهر چال کرده ایم که میتوانم جای آنها را هم به شما نشان بدهم.

گوشه‌ایشان تیز شد و جای اسلحه‌ها را و اسم "رابط" من در تبریز را پرسیدند. جای اسلحه‌ها و اسمی را به آنها گفتم. تصمیم گرفتند که فعلا باز جویی را متوقف کنند و فردا بروند سراغ اصلحه‌ها.

صبح روز بعد قفل در اطاق از پشت باز شد. بعد از توالی کمی برایم غذا آوردند. نمیتوانستم بخورم ولی کمی آب خوردم. مرا سوار ماشین کردند و بطرف باغی که اسلحه‌ها در آنجا چال شده بود راه افتادند. در میان راه، احتمالا برای اینکه به من نشان بدهند که آنها هم به من "اعتماد" کرده‌اند، یک تپانچه رولور دادند بدست من. به فردی که این تپانچه را داد دست من گفتم که برای چه این را میدی دست من. گفت همینجوری پیشت باشد. من هم چیزی نگفتم. پنج مرد مسلح با هم میگفتند و میخندیدند و من هم غرق افکار خودم. چه خواهد شد، آیا با این تپانچه میتوانم خودم را بکشم؟ داخل ماشین که فضایی برای تکان خوردن من وجود نداشت. به باغی در اطراف شهر رسیدیم. جای اسلحه‌ها را با انگشت به آنها نشان دادم. سه نفرشان شروع به کندن زمین کردند و دو نفر دیگرشان پیش من ایستادند. وقتی بیلشان به جعبه خورد یکی گفت پیدا کردیم. دو نفر دیگر هم که کنار من ایستاده بودند رفتند به کمک سه تای دیگر. من فرصت را برای اجرای یکی از نقشه‌هایم مناسب یافتم. لوله تپانچه را به شقیقه خود گذاشتم و ماشه را کشیدم. اتفاقی نیفتاد. ماشه را دوباره کشیدم. همان صدای تیک را شنیدم که دفعه اول شنیدم بودم. (من تا آن لحظه ماشه هیچ نوع اسلحه‌ای را نکشیده بودم و این اولین بار بود که تپانچه در دست داشتم و بعدها فهمیدم که آنها قبل از اینکه تپانچه را دست من بدهند یا فشنگهای آنرا خالی کرده بودند یا سوزن آن را درآورده بودند.) یکی از آنها متوجه حرکت من شد و گفت چکار میکنی. گفتم هیچ. ولی آمد و تپانچه را از دستم گرفت. وقتی اسلحه‌ها را، که دقیقا یادم نیست ولی فکر کنم یک کلاشینکف، یک یوزی و دو عدد تپانچه بود، از داخل صندوق آوردند بیرون دوباره بطرف شهر براه افتادند.

حوالی ظهر رفتند خانه پدر و مادرم و آنجا را هم گشتند ولی چیزی آنجا نبود. مادرم را که با دیدن سر و صورت کبود و باد کرده من به داد و فغان افتاده بود با لگد حول دادند و مرا دوباره به کمیته برگرداندند. ساعت چهار دوباره مرا به محل "قرار" روز قبل بردند ولی باز هم خبری از آمدن کسی نشد. با عجله مرا سوار ماشین کردند و گفتند میریم اول دفتر سر میز نیم بعد راه میافتیم به طرف تبریز. وقتی ماشین شان رسید جلو کمیته، که در خیابان پهلوی سابق و خمینی فعلی قرار داشت، و قبل از اینکه ماشین پارک شود، یکی از کمیته‌چی‌ها با عجله آمد بطرف ماشین و به اینها گفت که این را سریع بگذارید داخل ساختمان و باید بریم یک ماموریت فوری. از شیوه رفتار و گفته‌های او چنین فهمیدم که یک درگیری مسلحانه اطراف شهر رخ داده که میخواهند بروند آنجا. امید فرار دوباره در دلم زنده شد.

همان پسر جوانی که شب قبل توالی را به من نشان داده بود، مرا برد داخل همان اطاقی که شب را آنجا گذرانده بودم و شروع کرد به بستن در اطاق. بلافاصله به او نزدیک شدم و گفتم که قفل نکن چون اگر بخوام برم توالی چکار کنم. او بعد از یک لحظه فکر کردن مرا برد پایین و گذاشت اطاقک زیر پله‌ها و پشت نگهبان در. این ساختمان قبلا سینما بود و اطاقکی که الان من داخل آن گذاشته شده بودم، بادجه فروش بلیط بود. تقریبا همه کمیته‌چی‌ها رفته بودند و سر و صدایی از داخل ساختمان بگوش نمیرسید. نگهبان دم در هم پشتش به من بود و حواسش به رفت و آمد مردم داخل خیابان. در این اطاقک از بیرون قفل شده بود ولی پنجره کوچکی که بلیط فروش میتوانست از طریق آن با مشتریها حرف بزند، قفل نداشت. پنجره را باز کردم و دوباره بستم. از این پنجره میتوانستم پیام بیرون ولی به احتمال زیاد سر و صدایی که ایجاد میشد توجه نگهبان را جلب میکرد. با انگشت روی شیشه کوبیدم. نگهبان گفت

چیة؟ گفتم میخوام برم توالت. در بادجه را باز کرد و گفت که توالت بالاست و خودش برگشت سر پست اش. با خودم گفتم دیگه رفتم. چه قدرتی گرفته بودم. نمیدانم با چه سرعتی از پله ها خودم را به طبقه دوم و پشت همان پنجره داخل کوریدور، که قبلا سرم را از میان نرده هایش گذرانده بودم، رساندم. داخل حیاط دو مرد داشتند از هم خداحافظی میکردند. من صدایشان را نمیشنیدم ولی از حرکات شان حدس زدم که یکی میخواهد سوار ماشین اش بشود برود و دیگری به ساختمان برگردد. هوا داشت گرگ و میش میشد. صبر کردم تا ماشین دور زد و از طریق راهرو رفت بطرف خیابان اصلی.

بلافاصله، ابتدا سرم را و بعد تنم را، با کمی پیچ و تاب، از میان دو نرده، که فاصله بین شان را با فشار بازو کمی زیاد کرده بودم، رد کردم. پشت بامی که جلو این پنجره قرار داشت پریدم و از آنجا به کف حیاطی که چند لحظه پیش دو نفر از هم جدا شده بودند و یکی به داخل ساختمان برگشته بود و دیگری با ماشین اش از آن خارج شده بود. به ته حیاط رفتم. پریدم بالای یک دیوار و افتادم یک محوطه باریک پشت این دیوار. اینجا محل انداختن آشغال بود که یکطرفش بسته و طرف دیگرش به کوچه ای وصل میشد. هنوز فکر میکردم که خطر بدام افتادم وجود دارد چون اگر بطرف چپ میپیچیدم دوباره می آمدم به خیابان اصلی که امکان دیده شدنم از طرف همان نگهبان وجود داشت که حدود ده دقیقه پیش برای به توالت رفتنم اجازه داده بود. ولی امتیازش این بود که می توانستم در میان جمعیت در خیابان اصلی از دیده ها پنهان شوم. اگر بطرف راست میپیچیدم میبایستی، با این قیافه ای که از دور معلوم بود از جایی در رفته ام، مسافت زیادی را در کوچه های خلوت راه میرفتم. بهر حال پیچیدم به راست ولی بلافاصله برگشتم. چون چشمم خورد به چند نفر مسلح که جلوی در ساختمان دیگری در آن کوچه ایستاده بودند. تازه متوجه شدم که آنجا هم یک کمیته دیگر دایر شده است. دست کردم تو جیب شلوارم. دستم خورد به سکه دو تومنی که هنوز در جیبم مانده بود. خوشحال شدم. همینکه به خیابان اصلی رسیدم به اولین تاکسی دست بلند کردم. راننده تاکسی سر عتش را کم کرد تا از من بشنود که کجا میخوام برم و مسیرش می خورد یا نه. همینکه گفتم "مهاباد خیابانی یکی تومن" (خیابان مهاباد دو تومن)، نگه داشت.

تاکسی یک مسافر دیگر هم داشت که بغل راننده نشسته بود. من در صندلی عقب نشستم. راننده از آینه نگاهی به صورت من کرد ولی همینکه چشمش به چشم من خورد دیگر نگاهش را از صورت من برداشت و براهش ادامه داد. حدود صد متر مانده به کوچه ای که میخواستم بروم، به راننده گفتم لطفاً همینجا. از تاکسی پیاده شدم و دو تومنی را دادم دست راننده. راننده تاکسی یکبار دیگر نگاه کنجکاوانه ای به من کرد ولی از اینکه بجای یک تومن، من دو تومن به او داده بودم نخواست بیشتر از آن کنجکاوی کند. (در آن زمان کرایه تاکسی از هر نقطه به هر نقطه شهر یک تومن بود.)

راننده دور زد و برگشت و من در مسیر مخالف او به راه خود ادامه دادم. به کوچه ای پیچیدم و از میان کوچه های مختلف به خانه تیمی دیگرمان که یکی دیگر از رفقایم هنوز در این خانه بود، رسیدم. در را زدم و وارد اطاق شدم. با دیدن چهره من تعجب تمام وجود این رفیقم را فرا گرفت. قبل از اینکه او سوالی بکند، من گفتم آرام باش و بدقت گوش کن ببین چه میگم. داستان را سریع به او تعریف کردم و ازش خواستم که یک پتو به من بدهد و خودش هم بعد از اینکه من از خانه خارج شدم از اینجا برود و شب اینجا نماند. به او گفتم که شب کجا خواهم خوابید و او لازم است به رفیق دیگری که ماشین در اختیار داشت بگوید صبح روز بعد سر فلان ساعت مرا از فلان نکته جاده ارومیه مهاباد بردارد.

با یک پتو از خانه خارج شدم. بطرف قبرستانی در کنار شهر حرکت کردم. هوا داشت تاریک میشد ولی من اینجا ها را مثل کف دستم می‌شناختم. از نرده‌های دیوار پریدم داخل قبرستان. احساس امنیت بیشتری کردم. پس از عبور از قبرستان و بیشه انتهای آن، به باغهای توت رسیدم. هم خسته بودم و هم میخواستم کمی بخوابم. وسط یکی از این باغها و داخل شیاری روی علفها پتو را پهن کردم. نصف پتو زیرم و نصف دیگر را رویم کشیدم. در افکار خود بودم که صدای سگهای خانه های اطراف را شنیدم. صدای سگها از طرفی میآمد که خانه یکی از خواهرهای من آنجا بود. با خود گفتم که احتمالا کمیته چی ها برای یافتن من به خانه های همه فامیلهای من و از جمله خانه خواهرم رفته اند. پا شدم کمی دورتر رفتم. جایی خشک برای خوابیدن پیدا کردم. دوباره نصف پتو را به زیر و نصف دیگر را بروی خود کشیدم و تلاش کردم کمی بخوابم.

صبح قبل از طلوع آفتاب به کنار جاده رفتم، همان مکانی که قرار بود رفیقی دنبالم بیاید. رفیقم سر ساعت مقرر رسید. سوار ماشین شدم. در صندلی عقب خوابیدم که از بیرون دیده نشوم. این رفیق مرا به خانه خودش برد. اطاق خودش را در اختیار من گذاشت. یکدست از لباسهای خود را به من داد و مرا به حمام راهنمایی کرد و خود یک صبحانه مفصل برای من آماده کرد. بعد از دوش و قبل از صبحانه، این رفیقم زخمهای بدنم را پانسمان کرد. بعد از صبحانه حرفهایمان را با هم زدیم. رفیقم گفت که فعلا میتوانم در خانه آنها بمانم.

من تا یک هفته در اطاق این رفیقم ماندم و او هر روز بعد از صبحانه و پانسمان زخمهای من میرفت بیرون و اوضاع شهر و جاده ها را چک میکرد. بعد از یک هفته زخمهای من بهبود پیدا کردند و کیودی صورتم و اطراف چشمانم محو شدند. روزی رفیقم گفت که امروز گشتی در جاده مهاباد نبوده و میتوانیم بریم. او مرا با ماشین خودش به روستایی در نزدیکیهای شهر مهاباد رساند و خودش به شهر برگشت. محبتهای این رفیقم را هیچوقت فراموش نخواهم کرد.*

در این روستا به خانه یکی از هواداران کومله رفتم و او مرا سوار موتور به روستای دیگری به اسم حاج علی کند که مقر کمیته مهاباد پیشمرگان کومله آنجا بود، همراهی کرد. برای این انسان شریف هم آرزوی سلامتی بسیار دارم. احساس لذتی که از موفقیت در این فرار داشتم موجب فراموشی دردهایی که کشیده بودم شد.

درد آورترین حادثه میتوانست بازداشت مجدد من بعد از فرارم باشد. و خوشبختانه چنین اتفاقی نیفتاد.

حالا در این روزهایی که من این خاطره را برای اولین بار روی کاغذ میاورم یا تایپ میکنم، دو نفر از زندانیانی که اخیرا از زندان سفز فرار کرده بودند، دوباره بازداشت شده اند که یکی از آنها اعدام شده و دیگری در انتظار اعدام شدن است. این نشانه نهایت بیرحمی و شقاوت حکومت اسلامی ایران است. فرار از زندان در خیلی از کشورهای جهان یک حق شناخته شده برای هر زندانی است. فرار از زندان و اقدام به فرار جرم نیست و زندانی نباید بخاطر تلاشش برای فرار و یا بخاطر فرارش از زندان مجرم شناخته شود و مورد مجازات قرار گیرد. علاوه بر این، در شرایط فعلی بخاطر خطر ابتلا شدن زندانیان به ویروس کشنده کرونا همه زندانها باید تعطیل و زندانیان از زندانها مرخص شوند.

(رفیق سقراط دبیری را آدمکشان جمهوری اسلامی در آبان ماه سال ۶۰ دستگیر و در بیست و سوم تیرماه سال ۶۱ در زندان ارومیه تیرباران کردند. یادش گرامی باد!)

۲۰ آوریل ۲۰۲۰

"تغییر"

بعضا گفته هایی در بین آدمها تکرار میشود که اگر کمی در مورد این گفته ها دقیق شویم متوجه میشویم که زیاد هم درست و علمی نیستند و همینطور عملی هم نیستند. یکی از این نوع گفته ها در رابطه با تغییر رفتارهای انسانها در شرایط متفاوت است. ظاهرا این حقیقت را که رفتار انسانها تابع و تحت تاثیر شرایط زیست و محیط پیرامونی آنهاست، همه قبول داریم. ولی گاهی دیده میشود که گفتارهای تکراری بین برخی از آدمها مدام رد و بدل میشود که با کمی دقیق شدن در آنها متوجه میشویم که تکرار این گفته ها یکنوع چشم پوشی از این حقیقت علمی و گاهی هم بنوعی تمسخر کردن آن است. بعنوان مثال گفته میشود: "بابا فلانی خیلی تغییر کرده دیگه ان آدم قبلی نیست"، "فلانی اصلا تغییر نکرده مثل سابق و همانطور که دیده بودی مونده"، "از وقتیکه رفته خارج دیگه همون نیست که دیده بودی"، "از وقتیکه رفته تهران دیگه فراموش کرده که از کجا اومده" و گفته هایی شبیه اینها. صرف نظر از اینکه گوینده در هر مورد معینی چه منظوری دارد و مخاطبش چه برداشت و تعبیری از آن گفته دارد، آنچه در همه این موارد از نظر دور داشته میشود حق طبیعی فردی است که در موردش قضاوت میشود. مثلا اگر فردی در محل جدید دیگر لباسهای سنتی محل تولدش را نمیپوشد و مثل آدمهای محل جدید زندگی اش رفتار میکند، در موردش گفته میشود که "فلانی دیگر اصل و نصب خود را گم کرده." (این مطلب ناتمام مانده است) ۲۵ آوریل ۲۰۲۰

به مدیر کانال

در کانال شبهای شیراز پستی گذاشته شده با عنوان "تجهزات مدارس چین برای ورود کودکان به مدارس" و زیر پست نوشته شده: "دنیارو نابود کردند ولی خودشان با پیش بینی و پیش گیری خودشان را حفظ کردند ننگشان باد" لطفا نقد من در مود این پست را در زیر آن پست در کانال شبهای شیراز درج کنید:

این پست یک تبلیغات ناسیونالیستی و نژادپرستانه است. چه کسانی "دنیا را نابود کردند" چینی ها یا سیستم سرمایه داری؟ "خودشان" چه کسانی هستند؟ احتمالا منظور نویسنده این پست چینی ها هستند. آیا همه چینی ها دست به یکی شدند و "دنیا را نابود کردند؟" اینگونه تبلیغات بر علیه مردم یک کشور و اینگونه یک و نیم میلیارد مردم چین را شریک جنایتهای سیستم سرمایه داری آن کشور کردن شیوه شناخته شده خود سرمایه داران برای فرار از مسئولیت شان است. این نظام و سیستم سرمایه داری است که ارزشی برای جان و زندگی و شان و حرمت انسان قائل نیست و دنیا را دارد به نابودی میکشد. این سیستم همه جا یکسان عمل میکند چه در چین و چه در ایران و آمریکا. آن کسانی که باید ننگشان باشد حاکمان جهان هستند که زندگی چندین میلیارد انسان در سراسر جهان را به تباهی کشانده اند. (مدیر کانال این یادداشت را زیر پست مربوطه قرار داده بود) ۱۰ می ۲۰۲۰

حکم قتل رومینا صادر شده بود!

مجری قتل رومینا پدرش بود، ولی حکم قتل رومینا سالها قبل، حتی قبل از تولدش، صادر شده بود. طبق قوانین حاکم بر کشوری که رومینا در آن چشم به جهان گشوده بود، بچه جزو اموال پدر و جد پدری و زن ناموس مرد شمرده میشود. طبق این قوانین دست هر مردی در قتل زن و فرزند خود باز است. طبق این قوانین اگر زن بدون اجازه شرعی وارد رابطه ای شود قتل او از طرف مرد خانواده برای دفاع از "ناموس" مجاز شمرده میشود. حاکم شدن چنین قوانینی بمدت ۴۱ سال در ایران، آنچنان فرهنگ و اخلاقیات ارتجاعی و عقب مانده ای را در جامعه گسترده که کشتن زنی، که طبق سنتها رفتار نکند، بدست مرد خانواده نه تنها رفتاری ناشایست محسوب نمیشود بلکه امری لازم برای پاک کردن "لکه ننگ" شمرده میشود. این قبیل افکار و رفتارهای تحت حمایت قوانین حاکم بر مملکت، قبل از اینکه رومینا متولد شود حاضر و آماده بودند. رومینا ها در کشورهای اسلامزده مرده دنیا می آیند. قاتل اصلی رومینا و رومیناها قوانین حاکم بر ایران و حکومت متکی بر این قوانین، یعنی جمهوری اسلامی است. ۱ جون ۲۰۲۰

جمهوری اسلامی فقط یک اسم نیست

احتمالا از عنوان این یادداشت متوجه منظور من شده باشید. آری، جمهوری اسلامی فقط یک اسم نیست. جمهوری اسلامی علاوه بر اینکه مجموعه ای است از آیت الله های میلیاردی، سرمایه داران امامه دار و بی امامه، مجلس شورای اسلامی، شورای تشخیص مصلحت نظام، ارتش، سپاه پاسداران، بسیج و نیروهای انتظامی، زندانها و شکنجه گاه ها، زندانبانان و شکنجه گران و یک سیستم اقتصادی سرمایه داری با یک سیستم سیاسی فاشیستی و مجموعه ای از قوانین، مقررات ارتجاعی و نهادهای قابل رویت در جامعه، بلکه همچنین فرهنگ و اخلاقیات و ارزشهای عقب مانده ای هم هست که کمک موثری برای ادامه حیات حکومت اسلامی بوده اند.

تولیدات فرهنگی و اخلاقی جمهوری اسلامی نه محدود میشود به رفتارهای خشن، توحین آمیز و تحقیرآمیز نیروهای انتظامی این حکومت با مردم، و نه محدود میشود به داخل ایران. این فرهنگ و اخلاقیات بتدریج رفتار خود مردم و شهروندان با همدیگر را هم تحت تاثیر قرار داده و به درجاتی به رفتارهای روزمره و عادی در بین توده های وسیع مردم تبدیل شده است، چنانچه برخی حتی این رفتارها را رفتارهایی نرمال میدانند و گاهی به آنها افتخار هم میکنند. این رفتارها، تا آنجا که به این نوشته من مربوط میشوند، از جمله عبارتند از دگم گرایی و محدود نگری، سکوت در مقابل عقب ماندگی، حمایت از عقب ماندگی، یک بعدی دیدن انسان و نیازهای انسانی، تحقیر مدرنیسم و خوشی و شادی و انکار و تحقیر برخی از نیازهای طبیعی بشر.

بعد از مقدمه بالا میخواهم مستقیما گریزی بزنم به یک نمونه از این رفتارها که حتی، به درجه ای، در بین برخی از مدعیان آزادی و برابری هم بیچشم میخورد. اخیرا در ایران یک مرد جوان ورزشکار ویدئو کلیپی از خود منتشر کرده که در آن دوست دخترش را در حال تمرینات خود میبوسد. علنی شدن این ویدئو بهانه ای شد برای جمهوری اسلامی که یکبار دیگر رعایت فرهنگ عزا را به مردم یادآوری کند و علیه زنان شمشیر بکشد. جمهوری اسلامی اعلام کرد که بوسه در ملاء عمومی جرم است و زنان

باید حتی در مدیای اجتماعی هم حجاب اسلامی را رعایت کنند. بدنبال این اعلام جنگ دوباره و جندین باره جمهوری اسلامی علیه جوانانی که آشکارا به قوانین و سنت‌ها و اخلاقیات عقب مانده اسلامی پشت کرده اند، یک جنگ متقابل هم علیه ارزشهای جمهوری اسلامی برافشاند. این جنگ با اعلام کمپینی به اسم "بوسه جرم نیست" از طرف مینا احدی کلید خورد.

در حمایت از این کمپین جوانان زیادی عکسهایی از بوسه های خود را در مدیای اجتماعی پخش کردند و تعداد زیادی از آزادیخواهان و برابری طلبان و مخالفین جمهوری اسلامی، در حمایت از این کمپین و در دفاع از حق انسانها در ابراز عشق و علاقه و حق انسانها برای شاد بودن، قلم زدند و سخن گفتند.

در این بین عده ای هم در لباس طرفداران مردم علیه راه افتادن کمپین مورد اشاره دست به شانناژ زدند. بهانه آنها در نپیوستن به این کمپین و عدم حمایت شان از این کمپین و تحقیر این حرکت و مخالفت با آن در جملاتی مثل درد کارگران بوسه نیست، بوسه امر خصوصی است خلاصه میشد.

در این رابطه لازم میدانم چند کلمه ای اضافه کنم. یکی نفوذ فرهنگی است که ۴۱ سال است بوسیله جمهوری اسلامی رواج داده میشود در ذهن همین انسانهای مخالف جمهوری اسلامی است. جمهوری اسلامی در این ۴۱ سال تلاش کرده است که خوشی و شادی را تحقیر کند و انسانها را به کم توقع بودن و زهد و تقوا فرا بخواند. جمهوری اسلامی تلاش کرده است که روی نیازهای طبیعی انسانها چادر بکشد و آشکار کردن این نیازها در ملاء عام را رفتاری نامناسب جلوه دهد. جمهوری اسلامی سعی کرده است که مردم ایران را طوری آموزش دهد که آنها طرح نیازهای طبیعی خود را عملی حقیر و ناشایست قلمداد کنند و از طرح آنها و تلاش برای برآورد آن نیازها احساس خجالت کنند. جمهوری اسلامی تلاش کرده است که یک معنی یک بعدی به زندگی مردم بدهد، یک تصویر یک بعدی از زندگی در ذهن خود شهروندان ایجاد کند، به کم قانع شدن، تحمل فشار، تحمل محرومیت و عدم تلاش برای لذت بیشتر از زندگی را به یک ارزش و افتخار تبدیل کند و تلاش کرده است که انسانهای آن جامعه را از هر نظر از خود و از نیازهای طبیعی خود بیگانه کند.

این تلاش جمهوری اسلامی، متأسفانه در ذهن بخشی از مردم رسوب کرده است که خود را در گفتارهایی چون؛ درد ما بوسه نیست؛ اینها مسائل فرعی هستند و غیره نشان میدهد. فشار این رسوبات فرهنگی درک این حقیقت را برای برخی سخت کرده که مردم تنها از پایین بودن دستمزدهایشان، تنها از پرداخت نشدن بموقع حقوقهایشان و تنها از گرانی و نداشتن مسکن رنج نمیبرند، بلکه آنها از کوچکترین نگاه تحقیر آمیز و نگاه از بالای حاکمان به آنها و از کوچکترین صلب آزادی از هر گوشه زندگی شان بوسیله حاکمان هم رنج میبرند. آنها از هر نوع تحمیلی متنفرند چه پوشش تحمیلی و چه رفتار تحمیلی. آنها نمیخواهند در مقابل تهدید شدن به مرگ به تب رضایت بدهند. آنها همه زندگی و همه لذتهای زندگی را میخواهند.

اگر سرمایه دار امکان این را دارد که هر شکل و مدلی از لباس را برای خود انتخاب کند، کارگر هم از کشیده شدن چادر بر سرش و پوشانده شدنش زیر یک پارچه متنفر است. و هر جا امکان و توانش را داشته باشد علیه همه این تحمیلات و محدودیتهای زندگی اعتراض میکند. همانطور که چادر مساله زنان بالا شهری نیست بلکه مساله همه زنان است. و نه تنها مساله همه زنان بلکه مساله همه مردان آزادیخواه و برابری طلب نیز. بوسیدن در ملاء عام و ابراز علاقه هم مساله همه مردمی است که ۴۱ سال است از لذت بردن از زندگی محروم نگهداشته شده اند.

محروم کردن مردم از بوسیدن پارتتر خود در ملاء عام و محروم کردن مردم در گرفتن دست همدیگر در ملاء عام و محروم کردن مردم از ابراز علاقه به همدیگر در ملاء عام مسائلی هستند که همه مردم را آزار میدهند و اینها مساله همه مردمی است که به تلاش جمهوری اسلامی برای راضی کردن آنها به تب رضایت نداده اند.

نمونه تاریخی برخورد این به اصطلاح روشنفکرانی که رسوبات فرهنگی جمهوری اسلامی هنوز به ذهنشان سنگینی میکند، برخورد آنها به راه پیمایی باشکوه زنان در ۱۷ اسفند سال ۵۷ در اعتراض به حجاب اجباری بود. آنها در مقابل اعتراض زنان علیه حجاب اجباری، گفتند حجاب زیاد مهم و اساسی نیست. چنین "روشنفکرانی"، در مقابل کمپین های اعتراضی که علیه تحمیلات جمهوری اسلامی براه انداخته میشود، امروز هم همان نوع برخورد را پیشه خود کرده اند.

ولی من این رفتار این دوستان را، که خود را طرفدار هر درجه ای از آزادی و برابری و مخالف جمهوری اسلامی میدانند، زیاد بدل نمیگیرم. چرا که برخی از رسوبات فرهنگی جمهوری اسلامی با بحث و جدل از ذهن مردم پاک نمیشود، بلکه تنها با سرنگونی حکومت مروج این فرهنگ، و وضع قوانین سکولار و مترقی و انسان محور، میشود زمینه را برای رشد و شکوفایی یک فرهنگ مدرن و انسانی و برای شکوفایی انسانیت در آن جامعه ایجاد کرد. و تنها در این شرایط است که خیلی از انسانهای آن جامعه تازه متوجه خواهند شد که چه حقارتهایی بر آنها تحمیل شده بود که تحمل برخی محرومیت ها از خیلی از لذتهای زندگی بر آنها عادی شده بود طوری که حتی گاهی به سکوت خود در مقابل این محرومیت های "جزئی و غیر اساسی" برخورد بالیده بودند. و همینطور این دوستان هم تنها در آن شرایط متوجه خواهند شد که جمهوری اسلامی فقط یک اسم نبود! نابود باد جمهوری اسلامی!

۱ جون ۲۰۲۰

تدقیق یک نکته

اخیرا در ادبیات حزب اصطلاحی بکار گرفته میشود که بیانی معکوس از یک حقیقت است. گفته میشود که "ما بدرجه ای که از چپ غیر اجتماعی دور شده ایم به همان درجه هم اجتماعی تر شده ایم." این بیان معکوس دو حقیقت است. حقیقت اول این است که ما، بخصوص در چند سال گذشته اجتماعی تر کار کرده ایم. و حقیقت دوم این است که فاصله ما از چپ سنتی و غیر اجتماعی بیشتر شده است. ولی حقیقت اول نتیجه حقیقت دوم نبوده بلکه حقیقت دوم نتیجه طبیعی حقیقت اول بوده است. بنابراین بیان درست تر این حقایق، یا فرمولبندی دقیقتر برای بیان این حقایق این است که گفته شود "بدرجه ای که ما اجتماعی تر کار کرده ایم بهمان درجه هم فاصله ما از چپ سنتی و غیر اجتماعی بیشتر شده است."

فرمولبندی اول، همچنین، میتواند راه را برای یک برداشت مکانیکی و رفتار غیر اجتماعی باز بگذارد و این بهانه ای میشود در دست همین چپ سنتی که گویا ما بجای دعوت آنها به پیوستن به فعالیتی از نوع فعالیتی که ما پیش میبریم، آنها را بطور مکانیکی از خودمان میرانیم. ۹ جون ۲۰۲۰

مجسمه ادوارد کلستون در شهر بریستول پائین کشیده شد

ادوارد کلستون (۲ نوامبر ۱۶۳۶ - ۱۱ اکتبر ۱۷۲۱) یک تاجر و عضو پارلمان انگلیس بود. او بعد از مدتی تجارت شراب، میوه و پارچه به تجارت برده روی آورد و به عضویت هیئت مدیره کمپانی رویال آفریقا، که انحصار تجارت برده از آفریقا را داشت، پیوست. او در سال ۱۶۸۹ معاون فرماندار این کمپانی شد. در مدت زمان همکاری کلستون با شرکت رویال آفریقا از سال ۱۶۸۰ تا ۱۶۹۲ تخمین زده می شود که این شرکت حدود ۸۴۰۰۰ مرد، زن و کودک را به عنوان برده از غرب آفریقا به جزایر کارائیب و بقیه قاره آمریکا منتقل کرده است. ۱۹۰۰۰ نفر از این انسانها بخاطر طولانی بودن راه و شرایط وخیم کشتی ها جان خود را قبل از رسیدن به مقصد از دست دادند. کلستون بعد از کناره گیری از کمپانی رویال آفریقا بطور خصوصی به تجارت برده ادامه داد. او همچنین تجارت شکر از آمریکا به انگلستان را هم بدست گرفت. او که وارثی نداشت بخشی از ثروت کلان کسب شده از تجارت برده و تجارت شکر تولید شده بوسیله این بردگان را صرف امور خیریه، از جمله ساختن چند مدرسه و بیمارستان در شهر بریستول کرد. و بهمین خاطر بعد از مرگش بعنوان فردی خیر معرفی شد و مجسمه ای از او در وسط شهر بریستول نصب گردید.

اگر چه مخالفت با ماندن مجسمه کلستون در وسط این شهر از سالهای ۱۹۹۰ به اینطرف بشکل قویتر و گسترده تر طرح شد و کمپین هایی وجود این مجسمه را مایه ننگ توصیف کردند و خواهان پایین کشیده شدن آن شدند، هنرمندان و فعالین ضد نژادپرستی با کارهای هنری و تبلیغات گسترده اسم کلستون را با برده داری مدرن گره زدند، ولی این در نهایت، موج طوفان قدرتمند ضد نژادپرستی، که با مرگ جورج فلوید سیاهپوست بدست پلیس فاشیست دولت ترامپ شروع شده است، بود که مجسمه کلستون در شهر بریستول انگلیس را در روز شنبه ۶ جون سال ۲۰۲۰ پائین کشید. بدنبال پایین کشیده شدن مجسمه کلستون در شهر بریستول، اکنون اکتیویستهای ضد نژادپرستی در انگلیس از لزوم پایین کشیده شدن ۶۰ مجسمه دیگر بعنوان نمادهای افتخار امپریالیسم بریتانیای کبیر یاد میکنند و خواهان پایین کشیده شدن آنها هستند.

پایین کشیده شدن این مجسمه ها انعکاس صدای بشریت امروز است که اعلام میکند نموده های ننگ در تاریخ بشر نمیتوانند و نباید بعنوان نمادهای افتخار در میدانهای شهرها و در جلو چشمان انسانهای قرن ۲۱ نصب شوند. ۱۰ جون ۲۰۲۰

تاریخ باز نویسی میشود!

بعد از پائین کشیده شدن مجسمه ادوارد کلستون در روز یکشنبه ۷ جون در شهر بریستول انگلیس، بوسیله فعالین ضد نژاد پرستی، مقامات محلی تاورهملت لندن اقدام به پائین کشیدن مجسمه رابرت میلیگان، یکی دیگر از تاجران برده، که در مقابل موزه لندن نصب شده بود، کردند.

بدنبال این دو واقعه بحثهایی در مورد، نه تنها سرنوشت این مجسمه ها و باز نویسی تاریخ بلکه فراتر از آن، در مورد گسست از دوران گذشته و شروع یک دوره جدید در حیات جوامع انسانی، و نه تنها در سطح انگلیس بلکه در سطح اروپا و بدرجه ای در سطح جهان براه افتاده است.

بازنگری تاریخ، توجه عمومی را به باز نگری آنچه که امروز در جلو چشمان ما در جریان است کشانده است. سؤال چرا تندیس تاجران برده در میدان شهرهایی نصب شده اند که اکثریت ساکنین آنها آن تاجران را نمایندگان دورانی تاریک در حیات بشریت قلمداد میکنند، راه را به طرح سئوالات دیگری هم باز کرده است؛ چرا هنوز هم انسانها به بردگی گرفته میشوند؟ چرا جامعه انسانی هنوز به طبقات ستمگر و ستمکش تقسیم شده است؟ و چرا هنوز طبقات استثمارگر دنیا را اداره میکنند؟ و ترس از عمق پیدا کردن همین سئوالات است که ولوله در صفوف طبقه حاکم انداخته و آنها را به عکس العمل واداشته است. برخی از نمایندگان و سخنگویان طبقه حاکم در موافقت با برداشته شدن برخی از این مجسمه ها از میادین شهرها دانشگاه ها، و برخی دیگر در مخالفت با این اقدامات سخن گفته و از معترضین بعنوان خرابکار و اوباش یاد کرده اند.

- بعد از پائین کشیده شدن مجسمه ادوارد کلاستون در شهر بریستول، شهردار این شهر، مروین ریس، گفته است که او احساس نمیکند با این اتفاق چیزی را از دست داده است.
- شهردار لندن، صدیق خان گفته است که همه مجسمه ها و اسامی خیابانهای لندن باید مورد بررسی قرار گیرند و آنهاییکه با برده داری ارتباط پیدا میکنند باید برداشته شوند.
- وزیر کشور دولت انگلیس، پرتی پاتل گفته است که این عمل کاملاً شرم آور است و این مربوط به اوباشان نیست که مجسمه ها را نابود کنند.
- از طرف اداره کانال آبی که مجسمه رابرت میلیگان در کنار آن قرار داشت، گفته شده که اقدام به برداشته شدن این نماد بخاطر احترام به احساسات مردم محله بوده است.
- مدیریت موزه لندن اعلام کرد که مجسمه این تاجر برده، که صاحب دو مزرعه شکر و ۵۲۶ برده در جامائیکا بود، خیلی وقت بود که بطور ناراحت کننده ای در مقابل ملک این موزه ایستاده بود.
- در شهر آکسفورد انگلیس ۲۶ نفر از اعضای شورای شهر به همراه یک نماینده مجلس، و همچنین دانشجویان ضد نژادپرستی خواهان برداشته شدن مجسمه سسیل رودس از یکی از ساختمانهای دانشگاه آکسفورد شدند.
- بنیاد گای و سنت توماس در لندن گفته است که آنها مجسمه های رابرت کلینتون، شهردار سابق لندن، و توماس گای، بنیانگذار بیمارستان گای، را بخاطر ارتباطشان با تجارت برده، از محوط بیمارستانهای خود بر خواهند داشت.
- با پاشیده شدن رنگ و نوشته شدن جملاتی در معرفی او بعنوان نژادپرست روی مجسمه های چرچیل در لندن پایتخت انگلیس و پراگ پایتخت جمهوری چک، (چکسلواکی سابق)، ادامه ماندن مجسمه های این "قهرمان ملی انگلستان" هم زیر سؤال رفت.
- طومارهای اینترنتی با خواست پائین کشیده شدن بیش از ۸۰ مجسمه در انگلیس با امضای ده ها هزار نفری در جریان است.

امروز بحثهایی در بین الیت روشنفکر و عموم مردم در انگلستان و دیگر کشورهای اروپایی و همینطور در آمریکا و کانادا و در کل دنیا براه افتاده مبنی بر باز نویسی تاریخ و بیان حقایق تاریخی و آشکار کردن چهره حقیقی کسانی که بخشی از ثروت جمع آوری شده از به اسارت گرفتن انسانها را صرف کارهای "خیریه" کرده و خود را در کتابهای درسی تاریخی بعنوان قهرمانان ملی و ناجیان جامعه معرفی کرده اند. ولی بحث در همین سطح باقی نمی ماند و نخواهد ماند. امروز یکبار دیگر لزوم ساختن یک دنیای دیگر، یک دنیای بدون تبعیض و بدون تقسیم طبقاتی در میان مردم مطرح شده و فکر مردم را به

خود جلب کرده است. امروز قضاوت در مورد اینکه موجی که شروع شده است به کجا منجر خواهد شد، کمی زود بنظر میرسد.

ولی این موج پتانسیل این را دارد که موجب تحولات اساسی بِنفع مردم معترض به تبعیض و نابرابری شود. ۱۳ جون ۲۰۲۰

"چندش آور"

معمولا هر کسی، بسته به علائق و دلبستگی های شخصی، از یک چیزی چندشش میگیرد. احتمالا یک چیزی که برای همه چندش او باشد، وجود نداشته باشد ولی مطمئنا چیزهائی وجود دارند که برای خیلی ها چندش آور است.

اینروزها خیلیها اسم ندا آقاسلطان را شنیده اند و اطلاعاتی از نحوه کشته شدن او از طرف نیروهای مسلح جمهوری اسلامی، دارند. و میدانند که ندا آقا سلطان در اعتراض به حکومت اسلامی، در اعتراض به دخالت مذهب در زندگی مردم و در اعتراض به یکی از برجسته ترین نمادهای حکومت اسلامی، یعنی حجاب اجباری، به خیابان آمده بود که جاننش را در راه آرمانش از دست داد.

دیروز در صفحات اینترنت چشم خورد به "نمایندگان مجاهدین خلق در اروپا، مجسمه ندا را به پارلمان ایتالیا اهدا کردند." کمی پائین تر چشم خورد به مجسمه ای با چهره ندا آقاسلطان ولی پوشیده در چادر اسلامی.

اولین چیزی که با دیدن حجاب اسلامی بر سر تندیس ندا به ذهنم خطور کرد "چندش آور" بود. و این احتمالا یکی از آن موارد و رفتارهایی است که برای خیلی ها چندش آور می نماید؛ تلاشی چندش آور از طرف سازمانی که در اپوزیسیون حکومتی است که ندا را کشت. این یک بی احترامی آشکار به ندا آقاسلطان و میلیونها انسان معترض به قوانین اسلامی و حجاب اجباری است و تلاشی است عبث و چندش آور در وارونه جلوه دادن حقایق جامعه ایران. ۲۳ جون ۲۰۲۰

پتیشن

به رابرت فیکو، رئیس پارلمان ایتالیا

در مورد مجسمه ندا آقاسلطان

رابرت گرامی،

ما مطلع شدیم که تندیس از ندا آقاسلطان در ساختمان پارلمان شما نصب شده است که او را با حجاب نشان میدهد.

زنان و مردان آزادیخواه ایران حجاب را سمبل تبعیض علیه زنان میدانند و ندا آقاسلطان هم در اعتراض به تحمیل شدن این سمبل تبعیض بر زنان و علیه حکومت ضد زن و ضد انسانی در سال ۲۰۰۹ به خیابان آمد و جانش را از دست داد.

ما از نصب تصاویر و مجسمه های زنائی که در مبارزه علیه حجاب اجباری جانشان را از دست دادند در مراکز عمومی حمایت میکنیم ولی وجدان انسانی ایجاب میکند که آنها به همان شکلی تصویر شوند که خود میخواستند و آرزو داشتند، یعنی بدون حجاب. ۲۵ جون ۲۰۲۰

(این نامه از طرف ۳۴۶ نفر ایرانیان خارج کشور امضاء شد)

یک جمعبندی

"چندش آور(۱)"، اولین نوشته من از این نوع بود که شماره ۱ داخل پارانترز به این معنی است که پدیده های چندش آور دیگری هم وجود دارند که در فرصتهای بعدی آنها را هم تحت همین عنوان به نقد خواهم کشید. ولی اینجا میخواهم مختصری در مورد این نوشته و بحثها و ابراز نظرات متفاوتی که در این رابطه و حول و حوش آن بیان شد، مسائل جدیدی که بدنبال این نوشته طرح شدند و اقداماتی که تا کنون در این رابطه انجام شده است، بنویسم. من همچنین به برخی برخوردهای زشتی هم، که از طرف مخالفین نظر مطرح شده در آن نوشته شد، جواب خواهم داد.

داستان از اینجا شروع شد که وقتی هفته گذشته در یک سایت اینترنتی(۱) چشم خورد به خبری و بعد به مجسمه ای که به آن اشاره شده بود، احساس بدی به من دست داد و تاریخ ۴۱ سال گذشته ایران در ۴۱ ثانیه در ذهنم مرور شد. آن خبر این بود:

"مریم رجوی برای ندا مراسم بزرگداشت گرفت و برایش گریست."

"نمایندگان مجاهدین خلق در اروپا، مجسمه ندا را به پارلمان ایتالیا اهدا کردند."

پائین این دو جمله، مریم رجوی را دیدم که پشت تریبون "برای ندا" گریه میکند. پائینتر، مجسمه ای که گفته میشود مجسمه ندا آقاسلطان است، ندا را با پوششی شبیه پوشش اسلامی از نوع مجاهدین بنمایش میگذارد. در دو طرف مجسمه، طراح و سازنده آن و مرد دیگری که گویا یکی از نمایندگان مجلس ایتالیا است، دیده میشوند. پائینتر از اینها هم رضا پهلوی دیده میشود که او هم، به همان اندازه مضحک، پشت میکروفون مشغول پاک کردن اشک چشمانش است که گویا برای ندا ریخته شده اند. و همینطور باز هم پائینتر نوشته شده است:

"اقلام تبلیغاتی متنوعی به نام ندا تهیه شد. و یک نفر با استفاده از نام ندا، انواع تیشرت، کلاه و ساعت روانه بازار کرد."

اولین چیزی که از ذهنم گذشت این بود که دزدیدن و سوء استفاده کردن از اعتبار یک فرد بعد از مرگش و نشان دادن تصویری خلاف حقیقت از او چقدر زشت، مدهش و چندش آور است. از رفتاری که میدیدم با انسانها بعد از مرگشان میشود چندشم گرفت و همان احساسم را در نوشته کوتاهی بیان کردم که مورد

استقبال وسیعی قرار گرفت، عکس‌های مختلفی را دامن زد و این "جمع‌بندی" را هم ضروری ساخت.

آن نوشته (۲) تا این لحظه که من این سطور را مینویسم از طرف ۱۵۰ نفر لایک خورده، ۷۲ کامنت گذاشته شده و ۳۸ نفر آنرا شر کرده اند. این استقبال و عکس‌العمل گسترده در مورد نکته ای که من در این نوشته مطرح کرده بودم، نشان داد که این رفتار با ندا بعد از مرگش احساسات خیلی های دیگر را هم آزرده کرده است. برخی از کامنتها مرا به این فکر واداشت که به این مساله باید بشکل دیگری هم اعتراض کرد و آن نوشتن یک نامه سرگشاده (۳) به رئیس پارلمان ایتالیا با قید این نکته بود که مجسمه حجاب دار از ندا آقاسلطان که در ساختمان پارلمان آنها نصب شده است تصویری وارونه از آن چیزی میدهد که ندا بخاطرش به خیابان آمده بود؛ در اعتراض به اجبارها و تبعیضات جمهوری اسلامی و از جمله در اعتراض به حجاب اجباری. من این نامه را نوشتم که خود آن هم مورد استقبال وسیعی قرار گرفت و عکس‌العمل های مختلفی را دامن زد. تا این لحظه این نامه از طرف ۳۴۶ نفر امضا شده است. باتشکر از همه دوستانی که از طریق لایک زدن، کامنت گذاشتن و شر کردن این حرکت را حمایت کردند. این نامه به انگلیسی ترجمه و منتشر شده است.

ولی این اقدام من و حمایت وسیع شما دوستان برخی را خوش نیامد و شروع کردند به عکس‌العمل های هیستریک همراه با توهین و تهدید و پرتاب کردن اتهاماتی بطرف ما. در جریان این بحث ها دوستی به اطلاع من رساند که فردی به اسم صبری حسن پور نوشته مرا کپی کرده و بدون اشاره به اسم نویسنده، آنرا در صفحه خود درج کرده است. همچنین سه فرد دیگر به اسمی حسن حبیبی و علیرضا تبریزی و فتاح صبحانی، با اشاره به نوشته من و نامه سرگشاده، صفحات خود را تبدیل کرده اند به بد و بیراه گفتن به من و چند تن دیگر از دوستانی که نامه سرگشاده را امضا کرده اند.

در صفحه صبری حسن پور یادداشت زیر را در قسمت کامنتهای مربوط به آن نوشته قرار دادم: آقای صبری حسن پور، این مطلب را که شما اینجا گذاشته اید، من نوشته ام. وجدان سیاسی ایجاب میکند که اگر نوشته ای از جایی کپی میشود اسم نویسنده مطلب قید شود. این نوشته در صفحه فیسبوک من بتاريخ ۲۳ جون منتشر شده است که خیلی های دیگر هم آنرا شر کرده اند، شما هم میتوانستی آنرا شر کنی. کپی و پیست بدون اشاره به نام نویسنده مطلب دور از اخلاق سیاسی و ادبی است. ادرس فیسبوک من "<https://www.facebook.com/Ja>" است. بنابراین از خوانندگان این نوشته میخواهم که هر کامنت و نظری دارند، آنرا با رعایت ادب سیاسی، در صفحه خود من بنویسند با تشکر، جلیل جلیلی

و در صفحه علیرضا تبریزی نوشتم:

دوست محترم، علیرضا تبریزی، به اطلاع میرسانم که مطلبی را که شما به آن اشار دارید من، جلیل جلیلی، نوشته ام. صبری حسن پور آنرا از صفحه من کپی کرده و، بدون ذکر منبع، در صفحه خود قرار داده است. مسیولیت آن نوشته با من است ولی مسیولیت بی پررسی اقدام صبری حسن پور مبنی بر اشاره نکردن به نویسنده مطلب، با خود ایشان است. من این یادداشت را در صفحه صبری حسن پور قرار داده ام که اینجا هم کپی میکنم: "دوست عزیز، این مطلب را من نوشته ام. وجدان سیاسی ایجاب میکند که اگر نوشته ای از جایی کپی میشود اسم نویسنده مطلب قید شود. این نوشته در صفحه فیسبوک من بتاريخ ۲۳ جون منتشر شده است که خیلی های دیگر هم آنرا شر کرده اند، شما هم میتوانستی آنرا شر کنی. کپی و پیست بدون اشاره به نام نویسنده مطلب دور از اخلاق سیاسی و ادبی

است. ادرس فیسبوک من "<https://www.facebook.com/Ja>" است. بنابراین از خوانندگان این نوشته می‌خواهم که هر کامنت و نظری دارند، آنرا با رعایت ادب سیاسی، در صفحه خود من بنویسند با تشکر JalilJalili

در قسمت کامنتها در صفحه خود من کامنتهایی در موافقت و مخالفت با نوشته من گذاشته شد که من و تعداد دیگری از دوستان جوابهای مناسب به آنها دادیم. من در همانجا در جواب به کامنت یکی از این افراد، که گفته بود "روسری ندا بزور سرش انداخته نشده بود" و بدین صورت از ساخته شدن و به نمایش گذاشته شدن مجسمه ندا با حجاب اسلامی دفاع کرده بود، نوشتم: آقای صبحانی، اولاً در ایران، همانطور که خود شما هم میدانید، روسری را با زور و اجبار و با شعاری مانند "یا روسری یا توستری" و با زور پونس و اسید بر سر زنان کشیدند. شما در اینجا فقط دارید دروغ جمهوری اسلامی را که میگوید روسری انتخاب زنان ایران است، تکرار میکنید. دوماً ممکن است آقای اولیا بدون ایجاد هیچ تغییری این تندیس را از روی یکی از عکسهایی که خانم ندا آقاسلطان داشته اند، درست کرده است. ولی هنوز یک سؤال کاملاً بجا و معتبر بی جواب میماند و آن این است که مگر آقای اولیا نمیداند که حجاب یا روسری در ایران بزور اسید، پونس و توستری بر سر زنان کشیده شد؟ و چرا ایشان از میان اینهمه عکسهای بدون روسری که ندا دارد فقط آن عکسی را انتخاب کرد که او را پوششیده در حجاب تحمیل شده جمهوری اسلامی نشان میدهد؟ چرا ایشان به خواست و تمایل درونی خود ندا آقاسلطان، که آنرا بشکل آشکاری با شرکتش در اعتراضات قدرتمند سال ۸۸ بیان کرد، بی احترامی میکند؟ آیا اگر ندا آقا سلطان زنده بود، اجازه میداد که از او چنین مجسمه‌ای ساخته شود؟ مسلماً که نه. حالا او زنده نیست ولی ما که نمرده ایم. ما هم‌زمان ندا و نداها تا زنده ایم اجازه نخواهیم داد فریاد این انسانهای شریف دفرمه شود و طور دیگری بگوش جهانیان رسانده شود. ما صدای ندا آقاسلطان هستیم و از هر انسان شریف و با وجدانی می‌خواهیم که به ما بپیوندد.

این را هم اضافه کنم که اعتراض ما نه به این خاطر است که مجاهدین این کار را کرده اند، بلکه اعتراض ما علیه پیچاندن حقایق زندگی زنان در ایران و دادن تصویر دروغ از زندگی زنان ایران است. هر کس بگوید حجاب و روسری در ایران خواست زنان ایران است و یا زنان ایران روسری را خود با تمایل خودشان روی سرشان میکشند، ما خواهیم گفت دروغ است. درد پونس بر پیشانی زنان و سوزش اسید بر تنتشان هنوز باقی است. آنها هنوز از درد تحقیر شدن زیر شعار "یا روسری یا توستری" بر خود می‌پیچند. ما می‌خواهیم به این درد و به این سوزش پایان دهیم.

در مورد قسمت دوم سؤال شما، یا سؤال دوم شما، که چرا ما به ساخته شدن تندیس مشابهی در آمریکا اعتراض نکردیم، باید بگویم که شخص من از آن اطلاع نداشتم و هنوز هم ندارم. اگر شما اطلاعات دقیقی در این مورد دارید ممنون میشوم که آنرا در اختیار ما بگذارید.

در جواب به کامنت فتاح صبحانی، که گفته بود "آقای اولیا مجسمه را فتو شاپ نکرده بلکه آنرا از روی یکی از عکسهای ندا ساخته است"، یکی دیگر از شرکت کنندگان در بحث، شاپرک شجری زاده (۴) نوشت:

"این عکس پرسنلی در ایران که مثل بقیه زنان برای گرفتن عکس اداری ندا هم مجبور بوده این عکس اجباری رو بگیره ... خانواده ندا، دخترشون رو سانسور نکردن و عکس های ندا نشون داده به حجاب اجباری باور نداشته حالا بعد از مرگ سر این زن ایرانی باز با اجبار روسری کشیدن!"

ولی آقای صبحانی قانع نشد و سوالات دیگری را مطرح کرد که من به برخی از آنها در همینجا جواب میدهم که ایشان هم حتما این مطلب را خواهند خواند و جواب سوالات خود را پیدا خواهند کرد. (البته ایشان یکسری سئوالات نامربوط شخصی هم مطرح کرده بود که پرداختن به آنها را لازم نمیبینم)

در جواب اولین سؤال ایشان که نوشته بود، "من کجا گفتم روسری انتخاب زنان ایران است و کجا تکرار کردم؟ مستند نشان دهید." لازم میدانم اشاره کنم که، حتی اگر هیچ جا هم بطور واضح نگفته باشند که روسری انتخاب زنان ایران است، دفاع ایشان از داده شدن یک تصویر معکوس از ندا آقاسلطان بوسیله یک مجسمه ساز، نشان میدهد که آقای صبحانی منکر این حقیقت هستند که حجاب در ایران با زور پونس و سرنیزه و بزور قوانین اسلامی بر سر زنان کشیده شده است. اگر جمهوری اسلامی با پونس و اسید و شعار یا روسری یا توسری و وابسته کردن ارزش زن به حجاب، آنرا بر زنان تحمیل کرد، ترسیم چهره های حجابدار و یا ساختن مجسمه های حجابدار از زنان ایران و تقدیم آنها به موزه ها و یا پارلمانها، این پیام را به جهان مخابره میکند که حجاب یک لباس عمومی و عادی زنان ایران است. این پیام را میدهد که حجاب در ایران تحمیلی نیست بلکه اختیاری است. این تلاشی است که جمهوری اسلامی در پی آن است. ساختن مجسمه های حجابدار از زنانی که بر علیه حجاب شوریده اند، یک کار تکمیلی است بر رفتار جمهوری اسلامی در داخل کشور. شما اگر هم آشکارا نگویید که روسری انتخاب زنان ایران است، در عمل، با عدم اعتراض تان به تقدیم یک مجسمه حجاب دار از ندا به پارلمان ایتالیا، نشان میدهد که از نظر شما حجاب امری علی السویه است و یک نوع لباس است و آزاری به کسی نمیرساند. و بدین شکل حمایت خود از کشیده شدن روسری و حجاب بر سر زنان را برملا میکنید.

نکته دیگری که ایشان مطرح کرده بودند این است که "خواست و تمایل درونی ندا را من میدانم چه بوده اگر شما سندی از تمایل درونی ندا دارید در ذیل کامنت بگذارید." جواب این سؤال و همینطور چند نکته دیگر ایشان را فردی به اسم لایلا جدیدی، که بنظر میرسد آدم منصف و "بی طرفی" است، در صفحه خود قای صبحانی داده است که من هم به همین بسنده میکنم: "من موافق بابساطی که اینا راه انداختند نیستم ولی می خوام بگم ندا اعتقادی به پوشاندن موهایش نداشت و عکس های با روسری اش با روسری اجباری بود. بیشتر عکسهای منتشر شده اش بی روسری بوده. فکر می کنم بهتر بوده تندیس او همان شکلی که خودش دوست داشته باشه درست می شد. یعنی پیام آقای اولیا تاثیر گذار تر می بود. اگر چه این هنرمند گرانقدر از هر دو شکل تندیس او را ساخته اما بهتر بود ندا با شکل واقعی و دلخواه خودش به جهان معرفی می شد و نه با حجاب اجباری"

ولی آقای صبحانی یک چیز جالبی هم گفته است: "ما هم میگوییم هر کس بگوید حجاب در ایران اختیاریست و اجباری در انتخاب آن نیست آن فرد شاید دروغگو و مزدوری بیش نیست." که در جوابش لازم میدانم بگویم که همین ادعای شما ایجاب میکند که از سازنده مجسمه مورد بحث بپرسید که ایشان را چه کسی مجبور به این "شیادی و دروغ و مزدوری" کرده است؟ (۵) به او بگویید که حجاب در ایران نه اختیاری و انتخاب زنان بلکه اجباری و تحمیلی است. بگوئید که اگر آن مجسمه را با الهام از یکی از عکسهای روسری دار ندا درست کرده است، بداند که آن روسری خواست و تمایل ندا نبوده بلکه بر او تحمیل شده بود. و آخر اینکه اگر شما واقعا قبول دارید که حجاب در ایران اجباری است و زنان اختیاری در انتخاب آن ندارند، انتظار منطقی از شما این خواهد بود که به صف معترضین به حجاب اجباری و معترضین به تقدیم مجسمه حجابدار از ندا به پارلمان ایتالیا بپیوندید.

ولی موضوع به اینجا خاتمه نیافت. بروال مثلی که میگوید "حرفت را بیانداز زمین، صاحبش آنرا پیدا میکند"، اینجا هم چنین اتفاقی افتاد. یکبار دیگر آشکار شد که تحمیل کننده حجاب بر زنان در ایران تنها خود جمهوری اسلامی نیست بلکه یک سنت اسلامی و یک سنت لمپنیستی هم هست که بخشی از هواداران آن سنت در خارج از جمهوری اسلامی، در سازمان مجاهدین خلق، متشکل شده اند و در هر مکان و هر زمانی که امکانش را داشته باشند همان رفتار را با زنان میکنند که جمهوری اسلامی میکند. "هوادارن" سازمان مجاهدین یکبار دیگر بهانه ای یافتند تا در صفحات فیسبوک خودشان کمپینی را علیه حزب کمونیست کارگری و فعالیتهای این حزب و علیه خود من و مینا احدی، چهره محبوب و شناخته شده در جامعه ایران، و سایر مبارزین آزادیخواه و برابری طلب و مخالفین حجاب اجباری و تبعیض جنسیتی براه بیاندازند و هرآنچه را که در این چهل و یکساله یاد گرفته اند نثار ما کنند. همین فتاح صبحانی، که یکی از هواداران و مدافعین این سازمان است، در صفحه فیسبوک خود مطلبی نوشته تحت عنوان "تواب سازی آنلاین پروژه جدید وزارت اطلاعات آخوندی" و در آن من و دیگر کسانی را که ۴۱ سال است در مقابل یک حکومت فاشیست اسلامی ایستاده ایم، زیر فحش و ناسزا گرفته است و در مورد ما از همان صفات و القابی استفاده کرده است که ۴۱ سال است از طرف حکومت جمهوری اسلامی بطرف ما پرتاب میشود. او در این نوشته اش، با استفاده از کلمات رکیک و اتهامات ناروا به فعالین حزب کمونیست کارگری و تعدادی دیگر، چیزهای مختلفی را با هم مخلوط کرده که از یکطرف نشانه اغتشاش فکری خود و سازمان محبوبش و از طرف دیگر نشانه بی اطلاع بودن از و یا انکار کردن اتفاقات ایران و جهان و تحولات فکری و اخلاقی در دنیای امروز است. من نمیخواهم اینجا به همه این نکات بپردازم ولی به چند نکته اشاره میکنم.

آقای فتاح صبحانی با اشاره به تدارک سازمان مطبوعشان، سازمان مجاهدین، به یک نمایش در ۱۷ جولای، هر اتفاق قبل از این تاریخ را توطئه ای از طرف رقیب خود، یعنی جمهوری اسلامی برای مقابله با این نمایش معرفی میکند و به این خاطر هر کس قبل از برگزاری این مراسم کوچکترین انتقادی به مجاهدین بکند و یا چیزی بگوید که به مجاهدین بر بخورد، از نظر ایشان بخشی از این توطئه محسوب میشود. او از جمله به برگزاری کنفرانس بسیار موفق کمیته مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی، که بتاريخ ۲۰ جون برابر با ۳۰ خرداد و بشکل آنلاین برگزار شد، (۶) به بهنام ابراهیم زاده و فایل صوتی سهیل عربی از زندان و مادر سهیل عربی و مادر ندا آقاسلطان اشاره میکند و همه اینها را بخشی از این توطئه مینامد. من در جواب به لاطالئات این فرد میگویم که این میتواند تنها از ذهنی برخیزد که مجاهدین را مرکز عالم میندازد و هر انتقادی از ارزشهای مجاهدین را توطئه جمهوری اسلامی قلمداد میکند. اینها فکر میکنند که مردم اجازه خواهند داد بعد از جمهوری اسلامی "واقعی" جمهوری اسلامی "بدل" ، جمهوری اسلامی دیگری، جمهوری اسلامی از نوع مجاهدین در ایران بقدرت برسد. این از ذهن رهبری مجاهدین برمیخیزد که "بطور غریبی مفتون قدرت دولتی و تشریفات و مراسم و ملحقات آن است." (۷)

وقتی بار دیگر این نوع بد دهنی را از انسانهایی که خود را مخالف جمهوری اسلامی میدانند دیدم، این تفکر که سازمان مجاهدین نه اپوزیسیون جمهوری اسلامی بلکه بخشی از جمهوری اسلامی است - جمهوری اسلامی در سایه - در ذهنم زنده شد: وقتی در ۱۱ اردیبهشت سال ۵۸ کارگران تمام تلاش خود را برای برگزاری یک مراسم آزاد و مستقل از دولت با شور و شوق بکار بسته بودند و برای آن سازماندهی کرده بودند، در تبریز هواداران و اعضای همین سازمان مجاهدین بودند که در میدان ساعت،

بازو به بازوی حزب الهی ها در مقابل صفوف کارگران ایستادند و با سر دادن شعار "مسلمان دانشگاه، کمونیست باغ شمال" به صفوف کارگران حمله کردند و پلاکاردها و پرچمهای ویژه روز جهانی کارگر را شکستند و پاره کردند. (۸) و همینطور، در مقابل شعار صدها هزار زنی که در ۸ مارس سال ۵۷ با شعارهایی چون "ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم" و "آزادی نه شرقی است نه غربی، جهانی است" جنبش نوین آزادی زن را رقم زدند و اعتراض خود علیه حجاب اجباری را بنمایش گذاشتند، همین مجاهدین بودند که در کنار آیت الله خمینی شان قرار گرفتند و گفتند که حجاب مساله اساسی مردم نیست. آنزمان مجاهدین بخشی از جمهوری اسلامی بود و امروز خارج از آن ولی با همان رفتار؛ جمهوری اسلامی در سایه.

سخن آخر، ولی نه آخرین سخن، این است که همه آنچه که اتفاق افتاد حکایت از این دارد که دفاع از حرمت ندا آقا سلطان بعد از مرگش و اعتراض به نصب مجسمه ای با حجاب اسلامی از او کاری بود بجا. این از طرف دیگر نشان داد که تحمیل کنندگان حجاب بر زنان در ایران تنها خود جمهوری اسلامی نیست بلکه سایه این حکومت در خارج هم هست.

لندن ۱ جولای ۲۰۲۰

فرانس:

1) سایت مورد اشاره (خبر فوری)

<https://www.khabarfoori.com/detail/1967584/%D8%AF%D9%88-%D8%B1%D9%88%D8%A7%DB%8C%D8%AA-%D9%85%D8%AA%D9%81%D8%A7%D9%88%D8%AA-%D8%A7%D8%B2-%D9%85%D8%B1%DA%AF-%D9%86%D8%AF%D8%A7-%D8%A2%D9%82%D8%A7%D8%B3%D9%84%D8%B7%D8%A7%D9%86---%D8%B9%DA%A9%D8%B3?fbclid=IwAR189IhrzFNJUPoHRchHuF0MFiKSHH93bHaRyMGp9WZCoxaws9zdTc51orl>

۲) این نوشته را از طریق لینک زیر میتوانید بخوانید:

[https://www.facebook.com/Jalil.Jalilie/posts/3061678917213844?_cft__\[0\]=AZXSNtc9e0yXX25T_VS8jLZ_c7cwOwtT0pszTOXbdC5o8hR2s4pvD4jwP3RkVI58hPLYuihtwZpEBaXE_v2tXnGVznPy-Kbj1f4BKp00RcyXrVILGrenSOp_ZLdMiS1-PBrc&_tn_=%2CO%2CP-R](https://www.facebook.com/Jalil.Jalilie/posts/3061678917213844?_cft__[0]=AZXSNtc9e0yXX25T_VS8jLZ_c7cwOwtT0pszTOXbdC5o8hR2s4pvD4jwP3RkVI58hPLYuihtwZpEBaXE_v2tXnGVznPy-Kbj1f4BKp00RcyXrVILGrenSOp_ZLdMiS1-PBrc&_tn_=%2CO%2CP-R)

۳) لینک نامه سرگشاده به فارسی و به انگلیسی:

[https://www.facebook.com/Jalil.Jalilie/posts/3068609886520747?_cft__\[0\]=AZXtTfQH_eEx06ZWBzkXFqQMf066kykqsBKuyKfrNbGW-nuiseLt7ZR57OANKbrQSwWkjtTP31SHpBekmfxLcKrJvmJ55xoBEBYEQHci6XB94g7IaiaVSIWn44_UyIX7G8&_tn_=%2CO%2CP-R](https://www.facebook.com/Jalil.Jalilie/posts/3068609886520747?_cft__[0]=AZXtTfQH_eEx06ZWBzkXFqQMf066kykqsBKuyKfrNbGW-nuiseLt7ZR57OANKbrQSwWkjtTP31SHpBekmfxLcKrJvmJ55xoBEBYEQHci6XB94g7IaiaVSIWn44_UyIX7G8&_tn_=%2CO%2CP-R)

[https://www.facebook.com/Jalil.Jalilie/posts/3082892381759164?_cft__\[0\]=AZWNDZu=YRiiZBXaNciKaWCskKnq9TwqMuXWN7auzCjrEw7aukGxgFgvDVCwa7VUUDq9M](https://www.facebook.com/Jalil.Jalilie/posts/3082892381759164?_cft__[0]=AZWNDZu=YRiiZBXaNciKaWCskKnq9TwqMuXWN7auzCjrEw7aukGxgFgvDVCwa7VUUDq9M)

[wrHjf8CbXqnf0gAU4isgc2812vyUj0htTSyi7HaQ1tX0Q9ZBYDfJ9UuqjBnM&_tn=%2CO%2CP-R](http://www.facebook.com/shaparak.shajari/posts/10158237956483213?_cft__[0]=AZV5wetmVS1BgZojBURZaseGuVT3a0TKO0HBuseCrT1ocuObwemcrxY8ES6gFakBcGW-SF-UeqKZXPITH5zimZbb6BCLCjinZe2YEDdFfmM4sxxv9NEcGFTRAYS-nFa9mlmA&_tn=%2CO%2CP-R)

۴) دوست فیسبوکی من، شاپرک شجری زاده، هم مطلبی در این رابطه نوشته که میتواند آنرا در صفحه خود ایشان یا از طریق لینک زیر بخوانید

[https://www.facebook.com/shaparak.shajari/posts/10158237956483213?_cft__\[0\]=AZV5wetmVS1BgZojBURZaseGuVT3a0TKO0HBuseCrT1ocuObwemcrxY8ES6gFakBcGW-SF-UeqKZXPITH5zimZbb6BCLCjinZe2YEDdFfmM4sxxv9NEcGFTRAYS-nFa9mlmA&_tn=%2CO%2CP-R](https://www.facebook.com/shaparak.shajari/posts/10158237956483213?_cft__[0]=AZV5wetmVS1BgZojBURZaseGuVT3a0TKO0HBuseCrT1ocuObwemcrxY8ES6gFakBcGW-SF-UeqKZXPITH5zimZbb6BCLCjinZe2YEDdFfmM4sxxv9NEcGFTRAYS-nFa9mlmA&_tn=%2CO%2CP-R)

۵) اخیراً از چند نفر شنیدم که گویا آقای طرح اولیه مجسمه ندا را بدون حجاب ریخته بود ولی خانم اشرف رجبی به ایشان "توصیه" میکنند که مجسمه را با حجاب درست کند. و این قابل درک است چون از نظر مریم اجوی حجاب سنت زنان ایران، سنت دختر پیغمبر ایشان و سمبل عفت زن است.

۶) کمیته مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی امسال، در دهمین سالگرد روز جهانی در حمایت از زندانیان سیاسی، در روز ۳۰ خرداد یک کنفرانس آنلاین خیلی عالی و باکیفیت بالا برگزار کرد که اگر شما آنرا ندیده اید پیشنهاد میکنم آنرا از طریق لینک زیر تماشا کنید

https://www.youtube.com/watch?v=PFDJhXhrOo&fbclid=IwAR1m0XGfm1_XkrJnFHSG:QVY-7Yq6DRKVV1e8et-6RuSQnVExs925mDJ-c9w

۷) خواندن نوشته منصور حکمت تحت عنوان رویاهای ممنوع مجاهد را به همه خوانندگان این سطور توصیه میکنم. این نوشته را میتوانید در سایت منصور حکمت و یا در مجموعه آثار منصور حکمت جلد هشتم صفحات ۱۸۷ تا ۲۰۰ بخوانید.

<http://hekmat.public-archive.net/>

۸) برای اطلاعات بیشتر از رفتار مجاهدین در دهه ۵۰ به دو نوشته من در لینکهای زیر مراجعه کنید و در قسمت جستجوی بالای صفحه بنویسید "اولین اول ماه مه بعد از قیام ۵۷ در تبریز" و مطلب را آنجا بخوانید.

https://www.facebook.com/Jalil.Jalilie/allactivity?entry_point=profile_shortcut&privacy_source=activity_log&log_filter=cluster_11&category_key=statuscluster

مطلب دیگری در رابطه با مشاهدات من از سازمان مجاهدین در دهه ۵۰

<http://rowzane.com/content//article=131626>

یاد منصور حکمت گرامی باد!

هیجده سال پیش در چنین روزی، خبر درگذشتش را شنیدم. برایم باورکردنی نبود، به بیان دیگر، نمیخواستم باور کنم. من از او خیلی چیزها یاد گرفته بودم. با نظرات کسی که بعدها به اسم منصور حکمت شناخته شد، ۲۳ سال پیش، با خواندن مقاله ای تحت عنوان "اسطوره بورژوازی ملی و مترقی" آشنا شده بودم. با خواندن آن نوشته یک پشتوانه و قدرت تئوریک پشت خود یافته بودم. آن زمان من هم، شاید بخاطر موقعیت اجتماعی و طبقاتی خودم، از نظام طبقاتی متنفر بودم و سرمایه دار "وطنی"

و "خارجی" را به یک چشم میدیدم. برای من هر دو آنها استثماری بودند. حمایت از سرمایه داران "ملی" در مقابل "امپریالیسم" برایم چندان آور بود. جزوات "اسطوره" برای من پشتوانه های تئوریک شدند.

اولین بار نادر را در اوایل سال ۶۱ در حیاط یکی از مقرهای کومله در یکی از روستاهای اطراف سقز دیدم ولی آنزمان امکان صحبت کردن با او را نیافتم. من در آن لحظه نگیهان بودم و نمیتوانستم پستم را رها کنم. دوست داشتم با او دست بدهم و به او بگویم که نوشته های "اسطوره بورژوازی ملی و مترقی"، "جبهه های اصلی نبرد طبقاتی"، "جدال بر سر تحقق سوسیالیسم خلقی" و "سه منبع و سه جزء سوسیالیسم خلقی ایران" را خوانده ام و از آنها لذت برده ام. من به کردستان رفته بودم و به صفوف پیشمرگان کومله پیوسته بودم. در آن موقع صحبت از همکاری نزدیک کومله و اتحاد مبارزان کمونسیت در تدارک برای تشکیل حزب در میان بود. و نادر اسمی بود که بعنوان رهبر سازمان اتحاد مبارزان کمونسیت شناخته میشد.

در اردیبهشت همان سال کنگره سوم کومله تشکیل شد و من از نزدیک نادر را دیدم. چهره های برجسته دیگری از سازمان اتحاد مبارزان کمونسیت که بعنوان مهمان در این کنگره شرکت کرده بودند و من آنها را بخاطر دارم یکی حمید تقوایی بود که آنموقع ما او را امیر صدا میکردیم و دیگری خسرو داور.

کنگره اول اتحاد مبارزان کمونسیت تابستان همان سال در روستائی به اسم زاواکیو، یکی از روستاهای اطراف سقز، برگزار شد. تدارکات و تامین امنیت کنگره بعهده گروهی از پیشمرگان کومله بود که من هم یکی از آنها بودم. اینجا فرصت خوبی برای گپ زدن از نزدیک با نادر را داشتم. انسانی خوش برخورد و صمیمی بود. بعد از پایان کنگره و قبل از برگشتن نمایندگان به شهرها و محلهای فعالیت خود، یک گروهی یا شب نشینی خودمانی بین شرکت کنندگان در این کنگره و پیشمرگانی که تدارکات و امنیت کنگره را بعهده داشتند برگزار شد. یادم است که نادر یادداشتی روی یک صفحه از دفترچه ای که همراه داشت، نوشت و آنرا داد دست امیر و گفت رییس، یک نگاهی بیانداز ببین چگونه. حمید تقوایی، که در کنگره او را رئیس خطاب میکردند، و همچنین خسرو داور که در کنار هم نشسته بودند نگاهی به نوشته کردند و گفتند خوب است. نادر آن نوشته را داد به من که در آن موقع مسئول سیاسی آن مقر بودم. نوشته کوتاهی بود از طرف کنگره که در آن از دسته پیشمرگانی که با تامین امنیت و تدارکات لازم در برگزاری موفقیت آمیز این کنگره شرکت کرده بودند، تشکر و قدردانی شده بود. من این یادداشت را تا مدتی همراه داشتم ولی در نقل و انتقالات متعدد از منطقه ای به منطقه ای دیگر آنرا گم کردم.

در اوایل سال ۶۲ مقرهای مرکزی کومله از روستاهای اطراف بوکان و سقز به روستایی به اسم بئزوه منتقل شدند. دیدار حضوری دیگر من با نادر در این سفر و مدت کوتاهی در روستای بئزوه بود. دو دیدار کوتاه مدت دیگر من با نادر برمیگردد به اواخر سال ۶۷ هنگامی که منصور حکمت (بتدریج بجای نادر او به همان اسمی خطاب میشد که مقاله ها و نوشته هایش را امضا میکرد) یادم است در یکی از این دیدارها که در مقر رادیو صدای انقلاب ایران در دره بوتی، که تعداد زیادی هم از پیشمرگانی که از نواحی مختلف آمده بودند حضور داشتند، مساله ضرورت پایان دادن به جنگ بین کومله و حزب دموکرات و ضرورت اعلام آتش بس یکطرفه از طرف کومله را طرح کرد و نظر دیگر حاضرین در این جمع را جویا شد. و دیدار بعدی من با منصور حکمت در همان سال در مقر رادیو حزب بود که او

دیدگاههای خودش در مورد شیوه تبلیغ کمونیستی را با پرسنل رادیو در میان گذاشت. او در این جلسه از ضرورت یک شیفت طبقاتی حزب و معطوف شدن تبلیغات بر این شیفت طبقاتی حرف زد.

دیدارهای بعدی من با منصور حکمت عبارت بودند از کنگره سوم حزب کمونیست کارگری، کنفرانسهای اعضا و کادرهای حزب در لندن و جلسه های انجمن مارکس.

منصور حکمت بنیانگذار کمونیسم نوین در ایران و بنیانگذار حزب کمونیست کارگری است. مهمترین و با ارزشترین چیز سیاسی که از منصور حکمت بجا مانده است حزبی است که او همیشه بر ضرورت و اهمیت آن هم در کسب موفقیت‌های مقطعی کارگران در مبارزات روزمره برای بهبود شرایط کار و زیست‌شان، هم در رهبری کردن مبارزه طبقه کارگر برای برانداختن نظام طبقاتی و هم در به پیروزی رساندن انقلاب مردم ایران علیه نظام حاکم و رهایی جامعه از همه نوع تبعیض، نابرابری و محرومیت تاکید میکرد.

بهترین راه گرامیداشت یاد منصور حکمت ادامه راهش و متشکل شدن و متحد شدن حول حزبی است که منصور حکمت بنیانگذارش بود؛ حزب کمونیست کارگری ایران. ۴ جولای ۲۰۲۰

اعدامها جمهوری اسلامی را نجات نخواهد داد!

جمهوری اسلامی که با اعدام زاده شد و با ریختن و آشامیدن خون مردم ایران به حیات ننگین اش ادامه داد، پایان عمرش را هم میخواهد به اعدام گره بزند.

ولی اگر این حکومت با اعدامهای وسیع در سالهای ۶۰ و ۷۰ و بدور از چشم جهانیان جامعه ایران را به رعب و وحشت انداخت، امروز هر حرکت جمهوری اسلامی بلافاصله در همه جای جهان منعکس میشود و اعتراضات قدرتمندی علیه جنایات این جانپان را دامن میزند.

احکام اعدام سعید تمجیدی، امیرحسین مرادی، محمد رجبی باید فوراً ملغی شوند و همه بازداشت شدگان اعتراضات آبان ماه باید فوراً و بدون قید و شرط آزاد شوند. ۱۷ جولای ۲۰۲۰

خطاب به نیروهای مسلح (متن يك ويدئوكلیپ)

سربازان، بسیجیان و رده های پایین نیروهای انتظامی، سخن من با شماست.

مردم ایران بپا میخیزند تا از شر یک حکومت فاسد و آدمکش، از شر حکومت آیت الله های مفتخور و دزد خلاص شوند. مردم ایران بپا میخیزند تا به این فقر و فلاکت گسترده پایان دهند و اجازه ندهند تا حرمت انسانی شان بیش از این لگد کوب شود.

شما خود را سپر دفاعی این آیت الله ها و آقازاده هائیکه پولشان از جارو بالا میرود، نکنید. اجازه بدهید مردم بپاخواسته حساب این جانپان را کف دستشان بگذارند. شما خود فرزندان محرومان و ستمدیدگان هستید. به این مردم تیراندازی نکنید، در کنار آنها باشید. به آنها بیبوندید. زندگی همه شما و خانواده

هایتان در ایرانی که بوسیله حکومت شوراها اداره خواهد شد مرفه تر، امن تر و ده ها برابر شرافتمندانه تر از آئی خواهد بود که اکنون در آن گرفتار شده اید. با پیوستن به صفوف مردم خود را نیز نجات دهید. ۲۰ جولای ۲۰۲۰

کامنت امروز من زیر نوشته یک آدم "بی طرف"

مردم ایران جمهوری اسلامی یا حکومت اسلامی نمیخواهند. به سخن دیگر، مردم ایران اداره جامعه را نمیخواهند بسپارند بدست یک سازمان اسلامی.

سازمان مجاهدین يك جمهوری اسلامی در سایه است. با سرنگونی و نابودی جمهوری اسلامی سایه اش هم محو خواهد شد. آرزوی بقدرت رسیدن سازمانی مثل سازمان مجاهدین با آمال و آرزوهای آزادیخواهانه و برابری طلبانه انسانها و خواست و آرزوی آزادی زن و رهایی انسان از خرافات مذهبی در تناقض است. کسانی که در قرن بیست و یکم و با داشتن یک تجربه زنده از یک حکومت اسلامی هنوز وقت و انرژی شان را صرف پراکندن توهم بقدرت رسیدن مجاهدین می کنند، هرچه نامیده شوند، نمیتوانند آزادیخواه، برابری طلب و حتی منصف و باوجدان نامیده شوند. ۲۳ جولای ۲۰۲۰

باز هم بوی گند آمد و باتلاق عیان تر شد! *

اخیرا، در یک نامه سرگشاده خطاب به مارتین پاتسلت، مینا احدی به شرکت این نماینده پارلمان آلمان در کنفرانس سالانه مجاهدین و اسم بردنش از مریم رجوی بعنوان رئیس جمهور منتخب، اعتراض کرده است. مینا احدی در این نامه سازمان مجاهدین را یک سکت مذهبی، عقب مانده و ارتجاعی نامیده است.

این موضع گیری مینا احدی مورد حمایت بسیاری از ایرانیان آزادیخواه و برابری طلب قرار گرفته است. ولی، همانطور که انتظار میرفت، اعضاء و وابستگان سازمان مجاهدین از این مساله آشفته شده و با پرتاب فحشهای رکیک و اتهامات نجسب به طرف مینا احدی، خود همان توصیف و تصویری از مجاهدین را و گوشه ای از همان سناریویی را بنمایش گذاشتند که در نامه مینا احدی بتصویر کشیده شده بود؛ سازمانی که آزادی بیان را بر نمی تابد؛ مخالفین سیاسی خود را تهدید میکند؛ با سازمان دادن یک مغزشویی بنام انقلاب ایدئولوژیک و با ایجاد محدودیت و دخالت در خصوصی ترین زوایای زندگی اعضاء خود آنها را از دستیابی به اولیه ترین نیازهای انسانی شان محروم میکند و آنها را به انسانهای مسخ شده ای تبدیل میکند که حاضرند "داوطلبانه" از همسران خود جدا شوند، فرزندان شان را رها کنند و برای خوشایند رهبر دست به عملیتهای انتحاری بزنند. بخش زیادی از این حقایق در عکس العمل هائی که فعالین و وابستگان این سازمان در مقابل این نامه از خود نشان دادند به نمایش درآمد. یعنی باز هم بوی گند آمد و باتلاق عیان تر شد. من لازم نمیدانم به فحشها، تهدیدها و اتهامات سخیف این افراد جواب بدهم، ولی میخواهم چند کلمه ای بنویسم در مورد تنها دو تا از این کامنتها، که بدون توسل به فحش و ناسزا طرح شده اند:

مرتضی حبیبی نوشته است: "خانم احدی راستش رو بگو، چه منفعتی در حمله به مجاهدین و نوشته های این چینی داری؟ مجاهدین چه هیزم تری به شما و امثال شما فروخته اند؟"

اشخاص مورد خطاب شما مگر انسانهای بالغ و دارای شعور نیستند که خوب رو از بد تشخیص دهند؟ نمایندگان اروپایی و آمریکایی که برای چند دهه از طرف مردمشون در یک فرآیند دمکراتیک به عنوان نماینده پارلمان انتخاب شده اند. فکر میکنید احتیاج به هشدار و راهنمایی دارند. راستش رو بگوئید دلیل این همه ضدیت چیست؟"

در جواب سؤال اول مرتضی حبیبی، میخوام نشان دهم که مینا احدی، و همینطور من و دیگر همزمان مینا احدی، چه منفعتی در "حمله" به مجاهدین داریم. (کلمه حمله را به این خاطر در گیومه گذاشتم که من اسم اقدام مینا احدی را حمله نمیدانم بلکه افشاگری از ماهیت یک سازمان میدانم) بنابراین از آقای حبیبی میخوام که گوشش را باز کند و بشنود که ما چه "منفعتی" در افشای سازمان مطبوع ایشان داریم. از نظر من، و همینطور مینا احدی، سازمان مجاهدین یک سکت مذهبی و یک سازمان اسلامی است که در صورت بقدرت رسیدن ارزشهای مذهبی خود، یعنی ارزشهای اسلامی را بر جامعه تحمیل خواهد کرد. تمام شواهد تاریخی و سخنرانیها و نوشته های رهبران این سازمان حکایت از آن دارد که سازمان مجاهدین پیرو محمد است، ارزشها و معیارهای اخلاقی و اجتماعی اش منتج از قرآن و نهج البلاغه است، قهرمانان تاریخی اش امام علی و امام حسین و فاطمه زهرا و حضرت عباس اند و جامعه ایده آل اش "جامعه عدل علی" است. یعنی سیستمی که با بقدرت رسیدن خمینی، "پدر گرامی" مجاهدین، شکل گرفت و اکنون ۴۱ سال است که در شرف حیات است. یعنی همان سیستمی که مینا احدی و همزمانش از ابتدای تاسیس و شکل گیری اش در مقابلش ایستادند، آنرا یک عقب گرد تاریخی نامیدند و اعلام کردند که اسلام در حکومت یعنی فاشیسم در قرن بیست و یکم. همان سیستمی که زنان ایران در مقابلش بلند شدند و در ۱۶ اسفند سال ۵۷ در تهران در صفوف صدها هزار نفری اعلام کردند که "ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم"، همان سیستمی که مردم ایران امروز برای پایان دادن به عمر ننگینش بپا خواسته اند و با شعار "حکومت اسلامی نمیخوایم، نمیخوایم" نشان داده اند که یک حکومت اسلامی دیگر از نوع مجاهدین یک رویاست. و اشاره مینا احدی به "اسب بازنده" در نامه سرگشاده اش به مارتین پاتسلت هم بیان این حقیقت است. مینا احدی و همزمانش با تمام توان برای پایان دادن به حکومت "عدل علی"، که ۴۱ سال است خون مردم ایران را در شیشه کرده است، مبارزه کرده اند. هشتاد میلیون مردم ایران میخواهند به تمام ستم ها و تبعیضات، به تمام شیادی ها و تمام قوانین منتج از اسلام و از مذهب و خرافه پایان دهند و جامعه ای آزاد، برابر، شاد و مرفه برای همه شهروندان بسازند. و اینجاست منفعت مینا احدی؛ در به پیروزی رسیدن این مبارزه.

در جواب سؤال دوم ایشان که پرسیده اند مجاهدین چه هیزم تری برای ما فروخته اند، کافی است با اشاره به دو نمونه از رفتار مجاهدین در رابطه با دو اتفاق سمبولیک بعد از قیام و با اشاره به یک تلگراف از مجاهدین به خمینی، نشان دهیم که چطور مجاهدین شریک بقدرت رسیدن خمینی و شریک جنایتهای حکومت اسلامی در دو سال اول شکل گیری اش بوده اند. همچنین نشان دهیم که مجاهدین، در صورت بقدرت رسیدن، همان رفتاری را با مردم خواهند کرد که خمینی و دار و دسته اش کردند. آنهایی که هم سن من هستند مطمئنا حوادث دوران انقلاب ۵۷ را بخاطر دارند. خمینی بعد از اینکه دولتش را تعیین کرد با اجباری اعلام کردن حجاب علیه زنان ایران حکم جهاد داد. ولی زنان ایران علیه این فرمان به اعتراض برخاستند و در اولین روز زن بعد از سرنگونی حکومت پهلوی، در ۱۶

اسفند همان سال، در صفوف ده ها هزار نفری در خابانه‌های تهران تظاهرات کردند و شعار دادند: "ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم" و "آزادی نه شرقی است نه غربی، جهانی است." رفتار سازمان مجاهدین در آن مقطع تاریخی نه دفاع از آزادی زن و اعتراض به سیاست خمینی در تحمیل حجاب بر زنان، بلکه تحقیر اعتراض زنان و کمک به حزب الهی ها در حمله به زنان بود. آنها گفتند که حجاب مساله زنان بالا شهری است و حجاب مساله اصلی نیست بلکه مبارزه با امپریالیسم مساله اصلی است. و معلوم بود که رهبر برجسته "مبارزه با امپریالیسم" هم خمینی بود. یک نمونه دیگر از شرکت مجاهدین در قوام گرفتن جمهوری اسلامی همکاری اعضای این سازمان با نیروهای حزب الله در حمله به صفوف کارگران در تظاهرات اول مه، ۱۱ اردیبهشت روز جهانی کارگر بود؛ اتفاقی که من شخصا در تبریز شاهدش بودم. صفوف کارگران که با برنامه ریزی قبلی از باغ گلستان بطرف باغ شمال (میدان فوتبال) در حرکت بود در میدان ساعت با صف چماق بدستان حزب الهی، دانشجویان پیرو خط امام و در میان آنها اعضا و هواداران سازمان مجاهدین خلق، روبر شدند که با شعار "مسلمان دانشگاه، کمونیست باغ شمال" به صفوف کارگران حمله کردند و پرچمها و پلاکاردهای صفوف کارگرانی را که میخواستند به راهپیمایی خود بطرف باغ شمال ادامه دهند، شکستند و عده ای از کارگران را هم زخمی کردند. جریان از این قرار بود که کارگران کمونیست، که نفوذ وسیع و قدرتمندی در میان کارگران داشتند، تلاش داشتند که مراسمی کاملا مستقل از دولت و مستقل از دخالت سازمانهای اسلامی برگزار کنند. آنها برای این از هفته ها قبل تدارک دیده و برنامه ریزی کرده بودند. اما از طرف دیگر عوامل دولتی و دیگر سازمانهای اسلامی از جمله سازمان مجاهدین خلق، در تلاش بودند که مراسم اول مه را به یک مراسم دولتی و اسلامی تبدیل کنند. هرچه به اول مه نزدیکتر میشدیم سمپاشی های عوامل دولتی، حزب الهی ها، دانشجویان پیرو خط امام و فعالین سازمان مجاهدین خلق علیه کمونیستها و کارگران کمونیست بیشتر بگوش میرسید. انتظار عمومی بر این بود که مراسم باشکوهی در باغ شمال، استادیوم ورزشی شهر، برگزار خواهد شد. عوامل دولتی هنوز مکان دیگری را برای مراسم اول مه اعلام نکرده بودند. تنها چند روز مانده به اول مه بود که اعلام شد اسلامی ها مراسم اول مه را در دانشگاه برگزار خواهند کرد و دکتر عبدالکریم سروش سخنران این مراسم خواهد بود.

و نمونه سوم از "فروش هیزم تر" مجاهدین به مینا احدی، به من و امثال ما، اعلام آمادگی سازمان مجاهدین برای جانفشانی زیر فرمان "پدر گرامی" شان و آنها تنها سه ماه بعد از صدور حکم جهاد خمینی علیه مردم کردستان بود. این سازمان بتاريخ ۱۴ آبانماه سال ۵۸، با درج متن یک تلگراف خطاب به خمینی در نشریه مجاهد چنین گفت :

" قم - محضر مبارک حضرت آیت اله العظمی امام خمینی

پدر گرامی مان

اکنون که انقلاب رهایی بخش اسلامی و ضد امپریالیستی ایران در مسیر حقیقی مردمی خود مجددا اوج گرفته، و برآن است تا ریشه های استعماری و آمریکایی شاه خائن را از بن برانداخته و راه هرگونه بازگشت را بر آنها سد کند: فرزندان مجاهد شما که اکیدا خواستار ادامه رسالت ضد استعماری شما هستند، جانهای ناچیز خود را، که کمترین فدیة رهایی این میهن و این خلق و مکتب است برکف گرفته و آمادگی نثار کردن آنها را با همه توانائی های ناچیزتر سیاسی و نظامی شان اعلام میدارند. به انتظار فرمان قاطع امام در ریشه کنی همه بنیادهای امپریالیستی و سهیونیستی"

ولی "فروش هیزم تر" از طرف مجاهدین تنها به آن سالها محدود نمی ماند و همچنان ادامه دارد. محدود کردن زندگی اعضا و وابستگان سازمان در کمپ ها، کنترل و دخالت در جزئی ترین زوایای زندگی این آدمها و تبدیل آنها به عده ای گوش بفرمان مسعود و مریم رجوی و ناسزا گو و تهدید کننده هر منتقد سیاستهای سازمان و دروغ گویی آشکار به افکار عمومی در مورد برنامه این سازمان برای آینده ایران از دیگر نمونه هاست. سازمان مجاهدین، که حجاب اسلامی را بعنوان یکی از اجزاء یونیفرم زنان سازمان اش کرده است، سازمانی که در اردوگاه هایش همه ساله مراسم عزاداری تاسوعا و آشورا برگزار میکند، سازمانی که اسلام را مکتب رهایی بخش میداند و قرآن و نهج البلاغه را منبع الهام، اعلام میکند که در صورت بقدرت رسیدن حکومت آنها یک حکومت مذهبی نخواهد بود؟! این دروغی است شبیه دروغ خمینی آئینموقع که در پاریس بود ادعا کرد که در صورت بازگشت به ایران به قم خواهد رفت و به طلبگی ادامه خواهد داد. سازمان مجاهدین نه یک سازمان سکولار و غیر مذهبی بلکه یک سازمان اسلامی است. و غیر ممکن است که یک سازمان اسلامی در صورت بقدرت رسیدن ارزشهای اسلامی خود را به اداره جامعه و قوانین پیشنهادی خود تسری ندهد. ولی مجاهدین چنین دروغی را مدام تکرار میکنند و به "فروش هیزم تر" شان ادامه میدهند، غافل از آنکه "اشخاص مورد خطاب" مینا احدی "انسانهای بالغ و دارای شعور" هستند که "خوب را از بد تشخیص" میدهند و فریب یک سازمان اسلامی دیگری مثل مجاهدین را نمیخورند.

کامنت دیگری که خالی از فحش است، از طرف یکی دیگر از مدافعین سازمان مجاهدین، به اسم کوروش نیکزت، گذاشته شده است:

"خانم مینا احدی شما به عنوان یک به اصطلاح مارکسیست لنینیست... که البته این لباس بسیار به تن شما گشاد است.. حتما چه گوارا را خوب می شناسید که سنبل مارکسیست لنینیست های تاریخ است. آیا چه گوارا برای مبارزه و رهایی انسانها آنهم خلقهایی که متعلق به محل تولد خودش نبود، از همسر و بچه های خود در راه آرمانش جدا نشد؟ آیا سنبل عقیدتی خود شما هم معتقد به سکت بود؟ یا از عواطف انسانی تهی بود؟ آیا شما می دانید که چهار دستی به منافع خانوادگی و فرزند و همسر چسبیدن هنر یک انقلابی نیست؟ آن علاقه ای که شما به افراد نزدیک خانواده دارید یک کلاغ هم به جوجه هایش دارد... اگر یک انسان انقلابی به خاطر آرمانها و ارزشهای والای انسانی، خود را فدا می کند و مثل چه گوارا انسانیت را ورای زندگی کلاغی انتخاب میکند این اوج انسانیت را می رساند البته از شما انتظار ندارم که اینهمه انسانیت را حتی به اندازه یک ارزن در ک کنید شما بیشتر به درد پای منبر آخوندها و امام جمعه ها می خورید... برایتان خیلی متاسفم"

من گفتن چیز زیادی در مورد این کامنت را لازم نمیدانم. این کامنت قبل از اینکه نقدی به نوشته مینا احدی باشد، خود اعترافی است بر آنچه که در جریان انقلاب ایدئولوژیک مجاهدین گذشت و تاییدی است بر یکی از نکات مطرح شده در نامه مینا احدی که نوشته بود: "مجاهدین خلق ایران در سال ۱۳۶۳ بطور مثال به یک انقلاب ایدئولوژیک دست زد که در عمل به معنی برده ساختن فعالین خود و دخالت در خصوصی ترین زوایای زندگی آنها بود. اینرا دهها و صدها نفر که خود شاهد و یا قربانی این سیاست بوده اند، شهادت داده اند و طبعا با سرکوب و تهدید و شانناژ فعالین کنونی این سازمان مواجه شده اند. یک نمونه از سیاست آنها این بود که به زنان و مردان عضو سازمانشان دستور دادند همه یکجا از

همسران خود طلاق بگیرند. بعد از طلاق، همه زنان به عقد سمبلیک! رهبر سازمان (مسعود رجوی) درآمدند و از این طریق همه آنها را از هر نوع رابطه عاطفی و جنسی محروم کردند. داستان دردناک خانواده هایی که فرزندان و عزیزان آنها در بین این سازمان بوده و حتی تا همین امروز با مرارت و سختی میتوانند با آنها تماس بگیرند، فقط نمونه ای از نقض حقوق انسانی از سوی این سازمان است."

* عنوان این نوشته از ضرب المثل معروف، آفتاب آمد دلیل آفتاب، گرفته شده است. ولی آنچه که از قلمهای اعضا و وابستگان سازمان مجاهدین جاری شد، نه نور که نشانه آفتاب باشد، بلکه بوی گندی بود که حکایت از باتلاق عمیقی دارد. بهمین خاطر من عنوان این نوشته را گذاشتم باز هم بوی گند آمد و باتلاق عیان تر شد. ۲۶ جولای ۲۰۲۰

دنیای نامن

انفجار بیروت یکبار دیگر اثبات کرد که دنیا تا زمانی که بدست سود پرستان اداره شود، جای امنی برای ساکنین اش نخواهد شد. ۵ آگوست ۲۰۲۰

نوید افکاری

صبح روز شنبه مناسفانه نوید افکاری در زندان عادل آباد شیراز اعدام شد. این خبر تا هم اکنون موجی از خشم علیه حکومت اسلامی را در همه جا برانگیخته است. به خانواده افکاری و دوستانش صمیمانه تسلیت میگوییم و به همراه آنها نفرت و انزجار شدید خود را علیه حکومت جنایکار اسلامی اعلام میکنیم. نوید افکاری و برادرانش وحید و حبیب افکاری در ارتباط با اعتراضات سال ۹۷ دستگیر شدند. اما جمهوری اسلامی قتل یک مامور امنیتی را به آنها منتسب کرد و با شکنجه و فشار از آنها اعتراف گرفت.

نوید توسط قاتلان اسلامی اعدام شد اما ما تلاشمان را در داخل کشور و در سطح جهانی گسترده تر خواهیم کرد تا حکومت را بیش از پیش در منگنه قرار دهیم و هزینه هر حکم اعدامی را چنان برای حکومت سنگین کنیم که به راحتی نتوانند جوانان مردم را اعدام کنند. از همه مردم در سراسر کشور و بویژه مردم شیراز میخواهیم به هر شکل ممکن در مقابل این جنایت دست به اعتراض بزنند. از کلیه نهادها و تشکل های مردمی، از کارگران و معلمان و دانشجویان، از نویسندگان و ورزشکاران و از همه مردم آزاده میخواهیم این جنایت را محکوم کنند و به هر شکل ممکن اعتراض کنند.

وقت آن است که دولت های مختلف جهان جمهوری اسلامی را قاطعانه محکوم کنند، دست از مداخلات با آن بردارند، آنرا هر چه بیشتر در سطح جهانی بایکوت سیاسی کنند و از مراجع بین المللی و سازمان های ورزشی اخراج کنند.

صدای سرنگونی و اعتصابات کارگران و اعتراضات بخشهای مختلف مردم هر روز گسترده تر و فراگیرتر میشود. اعدام امروز نوید افکاری که برای ارباب جامعه و عقب راندن مردم صورت گرفت، فراخوانی به همه مردم است که مبارزه برای سرنگونی حکومت منفور اسلامی را هرچه بیشتر گسترش دهیم. ۱۲ سپتامبر ۲۰۲۰

خاطره

آنروزها جوان بودیم و سرشور و پر انرژی. من و يك رفيق ديگر (جمش) مدتی مسئول پخش اعلامیه ها و خبرنامه های کومله در منطقه جنوب و جنوب غرب تبریز بودیم. هر روز عصر يك بسته از این اعلامیه هایی که با همین ماشین چاپ، که مینا به آن اشاره دارد، در ورقه های آء چاپ میشدند، بوسیله یکی از رفقا به ما تحویل داده میشد. من و رفيق جمش آن ها را دو بار تا میکردیم تا در جیبهایمان جا داده شوند. ما ساعت ۳ نصف شب برای پخش خبرنامه ها براه میافتادیم و آن ها را از زیر درب و یا از بالای دیوار به داخل خانه ها میانداختیم. روزی از این روزها من و جمش بعد از اینکه محله ای را پوشش داده بودیم و میخواستیم از طول خیابانی که بطرف صوفیان و مرند میرفت، وارد يك محله دیگر بشویم و باقیمانده اعلامیه ها را در آنجا پخش کنیم، وقتی از کوچه ای وارد خیابان اصلی شدیم دیدیم که حدود یکصد متر پائینتر کمیته چی های مسلح ایستاده اند. ما از یکطرف نمیخواستیم که برگردیم و در جهت مخالف حرکت کنیم چون در این صورت توجه آن ها را جلب میکردیم و آنها احتمالاً میآمدند دنبال ما. از طرف دیگر اعلامیه های باقیمانده را نمیخواستیم بیرون بریزیم. من به جمش گفتم هرچقدر که اعلامیه دارد بدهد به من و خودش جلوتر از من حرکت کند و اگر پرسیدند که کجا میروید بگوید که میرویم جلوتر سوار اوتوبوس شویم و برویم مرند. من همه اعلامیه ها را در جیبهای زیر بغل کتی که بتن داشتم جا دادم و با خونسردی بدنبال جمش به راهم ادامه دادم. حدس میزدم که آن ها نفر اول را خوب خواهند گشت و اگر چیزی پیدا نکنند نفر بعدی را جدی نخواهند گشت. و همین اتفاق هم افتاد. آن ها رفيق جمش را متوقف کردند. از او پرسیدند که کجا میروید و همه جایش را خوب گشتند. و چون چیزی نیافتند گفتند برو. اکنون نوبت من بود. همان کمیته چی که همه جای جمش را گشته بود این بار روبروی من بود. همان سؤال و همان جواب. او دو دستش را از روی شانه های من کشید به پائین و دستش به چیزی نخورد. خودم دستهایم را بالا بردم که از زیر کت به کمرم هم دست بزنند. او دستی هم به کمرم زد و چیزی نبود. گفت بروید. ما راه افتادیم و بعد از دور شدن از دید این کمیته چی ها دوباره وارد کوچه ای شدیم و باقیمانده اعلامیه ها را پخش کردیم. ۱۲ سپتامبر ۲۰۲۰

جنگ در قره باغ!

جنگ بین طبقات حاکم در آذربایجان و ارمنستان بار دیگر شعله ور شده و در حال گرفتن جان مردم و خانه خراب کردن و آواره کردن ساکنین منطقه ناگارنو قره باغ است. مردمانی که بخشی از آن ها بزبان آذری تکلم میکنند و بخشی بزبان ارمنی، سالیان سال و جد اندر جد در صلح و آرامش زندگی کرده اند، امروز از طرف حکومت های منطقه و ناسیونالیسم ترک و ناسیونالیسم ارمنی دشمن همدیگر تصویر میشوند و قربانی منافع ضد بشری این حکومتها.

این جنگ و این کشت و کشتار باید بلافاصله پایان یابد. حکومت های منطقه باید نیروهای نظامی خود را از منطقه قره باغ بیرون بکشند. ساکنین منطقه قره باغ باید حق داشته باشند که مسایل و امور اداری خود را به هرکدام از دولت های منطقه ارجاع بدهند. از مردم شریف هم جمهوری آذربایجان و هم جمهوری ارمنستان انتظار می رود که دولت های حاکم به این کشورها را برای اعلام آتش بس فوری و بیرون کشیدن نیروهای نظامی خود از منطقه قره باغ تحت فشار قرار دهند. ۲۷ سپتامبر ۲۰۲۰

مردم به دام افتاده!

در گزارشاتی که از اوضاع امروز مردم آمریکا پخش میشد، شنیدم که زن مسنی میگفت "مردم آمریکا در دام افتاده اند." این گفته مرا یاد مردم ایران انداخت. آیا مردم ایران هم در دام افتاده اند؟

کودکی ۱۱ ساله در بندر دیر در استان بوشهر خود را حلق آویز می‌کند و به زندگیش خاتمه می‌دهد. مادر و پدر محمد می‌گویند، نداشتن تلفن مناسب برای شرکت در کلاسهای آنلاین مدرسه دلیل خودکشی او بوده است.

طبق آمار منتشره، سه میلیون و دویست هزار کودک در ایران از دسترسی به آموزش آنلاین محرومند. این به يك معنی، در شرایط امروز ایران، یعنی سه میلیون و دویست هزار کودک در جامعه ای که بدست جمهوری اسلامی اداره میشود، در خطر دست زدن به اقداماتی شبیه به آنچه که هفته گذشته در استان بوشهر اتفاق افتاد، قرار دارند.

در جامعه ای که در آن کارگر بخاطر اعتراض به پرداخت نشدن حقوقش شلاق میخورد و شکنجه میشود، معلم بخاطر اعتراضش به عقب ماندگی سیستم آموزشی زندانی میشود، زن بخاطر ابراز وجودش زیر فحش و ناسزا گرفته میشود و به صورتش اسید پاشیده میشود، در جامعه ای که تن فروشی و خودفروشی، گورخوابی و پشت‌بام خوابی، کودک آزاری و استفاده های جنسی از کودکان به امری روزمره تبدیل شده است، و . . . آیا نشان از این ندارند که مردم ایران هم به دام افتاده اند؟

تنها و تنها راه نجات مردم ایران از وضعیتی که در آن گرفتار آمده اند، سرنگونی جمهوری اسلامی از طریق يك قیام سراسری است. ۱۴ اکتبر ۲۰۲۰

جهنم غیر قابل سکونت

به گفته مامی میزوتوری، نماینده ویژه دبیرکل سازمان ملل در کاهش خطر بلایای طبیعی، تغییرات اقلیمی و افزایش شدید بلایای طبیعی در قرن حاضر نشان داده است که "رهبران جهان نتوانستند مانع از تبدیل شدن زمین به یک جهنم غیر قابل سکونت برای میلیون‌ها انسان شوند." او همچنین گفته است که: "ما تمعدا در حال ویرانگری هستیم. این تنها نتیجه‌ای است که می‌توان با توجه به تغییرات اقلیمی و تهدیدات بزرگ دیگر به آن رسید."

اظهارات این مقام سازمان ملل روز دوشنبه و یک روز پیش از ۱۳ اکتبر، روز جهانی کاهش خطر بلایای طبیعی، بیان شده است. به گفته او، کرونا تازه‌ترین شاهد است که "رهبران سیاسی و اقتصادی هنوز به صدای جهان پیرامون خود گوش نمی‌دهند."

بنابر گزارش سازمان ملل، طی دو دهه اخیر تعداد بلایای طبیعی ناشی از تغییرات اقلیمی تقریباً دو برابر شده و به عدد ۶۶۸۱ رسیده است. این در حالی است که بر اساس این گزارش، جهان در فاصله سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۹ شاهد ۳۶۵۶ بلای طبیعی بود.

سیل‌ها و طوفان‌های ویرانگر تقریباً چهار پنجم بلایای طبیعی جهان در دو دهه اخیر را شامل شده است. اما افزایش خشکسالی‌ها، آتش‌سوزی در جنگل‌ها و امواج گرما در کشورهای مختلف نیز از دیگر نشانه‌های نگران‌کننده در بیست سال گذشته بوده است.

از سال ۲۰۰۰ به این سو، نزدیک به ۷۳۵۰ بلای طبیعی عظیم به ثبت رسیده که به ویژه زلزله‌ها و سونامی‌ها در این مدت موجب کشته شدن یک میلیون و دویست هزار نفر و آسیب دیدن حدود ۲/۴ میلیارد نفر شده است.

آیا نسل ما خواهد توانست روند تبدیل جهان به "جهنم غیر قابل سکونت" را متوقف کند؟ این يك سؤال جدی و اساسی در مقابل ساکنین امروز این جهان است. ۱۸ اکتبر ۲۰۲۰

مقدس یا نامقدس؟ (در اشاره به فاجعه پاریس)

باوری که با ارزش تر و مقدس تر از خود انسان معرفی میشود فقط میتواند از طرف پیروان مسخ شده خود مقدس شمرده شود.

مقدس، اگر به معنی پاک، بی عیب، کامل و خوب و یا، پاکترین، بی عیب ترین، کاملترین و بهترین باشد، اسلام در طرف کاملاً مقابل این مفهوم قرار دارد. کثیفترین، معیوبترین و بدترین باورها بوسیله مرتجعترین، فاسدترین و دروغگوترین انسان‌ها بعنوان باورهایی مقدس، به ناآگاه ترین بخشهای جامعه فروخته میشود. این کالا مصرف کنندگان خود را به قاتلینی مسخ شده و از خودبیگانه تبدیل میکند. مسخ شدگانی که حتی قدرت و توان فکر کردن و شك کردن به حقانیت یا عدم حقانیت این کالای مخدر را هم از دست میدهند.

راه خنثی کردن قدرت تخدیر این کالا، راه پایان دادن به خطراتی نظیر بریده شدن سر يك معلم در خیابانهای پاریس و حتی راه نجات همین تخدیر شدگان از خطر تبدیل شدن به قاتلین هموعان خود، پایین کشیدن آن مرتجعترین، فاسدترین و دروغگوترین انسان‌ها از آن قدرت و مقامی است که لایق آن نیستند.

۱۸ اکتبر ۲۰۲۰

نابود باد حکومت اسلامی! (متن ویدئوکلیپ)

خیزش آبان ۹۸، صدای اعتراض مردم ایران علیه ۴۱ سال فقر، تبعیض، نابرابری و جنایت، و يك نه محکم به رژیم اسلامی بود. خیزش آبان، آغاز پایان يك دوره را اعلام کرد؛ پایان قدر قدرتی حکومت و آغاز هزیمت جنایتکاران، جنایکارانی که از تکرار آبان به وحشت افتاده اند.

خیزشی قدرتمندتر و سازمان یافته تر در راه است. مردم ایران لایق زندگی در کشوری بدون حکومت اسلامی و بدون حکومت استثمارگران هستند.

خواست آزادی فوری و بدون قید و شرط همه بازداشت شدگان خیزش آبان ۹۸ و همه زندانیان سیاسی باید در خیابانها، در مقابل بیدادگاه ها و در مقابل زندانها طنین افکن شود. نابود حکومت اسلامی!

۳ نوامبر ۲۰۲۰

پاسخی به ناسیونالیسم ترک

ما، یعنی کمیته آذربایجان حزب کمونیست کارگری ایران، در اطلاعیه ای تحت عنوان "جنگ ویرانگر و آتش بس خانمانسوزت که بتاريخ ۱۸ نوامبر ۲۰۲۰، برابر با ۲۸ آبان ۱۳۹۹ منتشر کردیم ضمن محکوم کردن جنگ بین طبقات حاکم در جمهوری های آذربایجان و ارمنستان بر سر حاکمیت بر منطقه قره باغ، قید کردیم که "انتظار انسانی از مردم منتسب به هر قوم و زبان و ملیت ساکن در کشورهای آذربایجان و ارمنستان و همینطور در منطقه قره باغ این است که فریب تبلیغات دروغین دولتها و حاکمین منطقه را نخورند و خود را قربانی تعصبات کوری که از طرف فاشیستهای ترک و ارمنی تبلیغ میشود، نکنند و خواهان پرداخت خسارت از طرف جنگ افروزان و تامین زندگی و آسایش همه آسیب دیدگان و آوارگان جنگی و همینطور خواهان پایان دادن به نفرت پراکنی های زبانی و ملی و مذهبی شوند."

من مطمئن هستیم که هر انسانی که مخالف هر نوع تبعیض و نابرابری است، مخالف هر نوع ظلم و ستم و حق کثی است، مخالف تحقیر انسان است، مخالف تبعیض و طرفدار آزادی و برابری انسانها است - نه فقط مخالف تبعیض علیه خودش، نه فقط مخالف ستم بر خود و همزبانان خود، و نه فقط طرفدار آزادی همکیشان و هم دینان خودش بلکه، مثل ما و مثل هر انسان واقعاً آزادیخواه، مخالف هر نوع ظلم و ستمی از طرف هر کس بر هر کس دیگری باشد، مخالف کشتار نه تنها آذری ها بدست عوامل حکومت ناسیونال فاشیست ارمنستان و یا ارمنی ها بدست عوامل حکومت ناسیونال فاشیست آذربایجان، بلکه مخالف جنگ و مخالف کشته شدن هر انسانی باشد - از نکات مطرح شده در اطلاعیه ما حمایت خواهد کرد.

هر انسانی که با دیدن آوارگان جنگی، چه این آوارگان ارمنی باشند و چه آذری، اشک بر چشمانش حلقه میزند، هر انسانی که با دیدن خانه های ویران شده و خون های ریخته شده دلش بدرد میآید، مطمئناً همصدا با ما خواهان پایین کشیده شدن جنگ افروزان از حکومت خواهد شد.

برای من روشن بود که نکات مطرح شده در این اطلاعیه حاکمین مفتخور را، که ناسیونالیسم یک رکن حکومتشان است، خوش نخواهد آمد و مزدوران و جیره خواران همیشه حاضر در صحنه برای فحش و بد و بیراه علیه ما دست به "قلم" خواهند برد. و چنین هم شد؛ تعدادی از اینها در صفحات فیسبوک شروع به بددنی علیه ما کردند. من در اینجا نمیخواهم به فحشها، بددنی ها و اتهامات سخیف آنها پاسخ دهم بلکه میخواهم یکبار دیگر بر مواضع انسانی آن اطلاعیه تاکید کنم.

در این میان چند نکته هم بشکل سؤال بطرف ما پرتاب شده است که من لازم میدانم بشکل مختصر به آنها پاسخ دهم. مضمون یکی از این سؤال ها در مورد موضع ما نسبت به جنایات فاشیستهای ارمنی در حق مردم ترک زبان و مسأله اشغال است. جواب من این است که ما هم جنایات انجام شده بوسیله نیروهای وابسته به حکومت ارمنستان در حق مردم ترک زبان و هم جنایات انجام شده بوسیله نیروهای

وابسته به حکومت آذربایجان در حق ارمنی ها در منطقه قره باغ را و همچنین جنایتهای انجام گرفته در خوجالی و سونقایت را محکوم کرده ایم و هم اشغال بخشی از مناطق تحت کنترل حکومت آذربایجان از طرف حکومت ارمنستان را. من بار دیگر بر این موضع تاکید میکنم.

نکته دیگری که مطرح شده این است که "در آذربایجان شمالی ۳۰ هزار ارمنی زندگی می کنند کسی حق ندارد به ارمنیها بگوید بالای چشمتان ابرو است. ارتش آذربایجان مردم ارمنی را نکشته متجاوز دولت ارمنی را از خاکش بیرون رانده است." در جواب به این ادعا کافی است شما را رجوع بدهم به گفته های علی یو (Eli Eliyev)، یکی از سخنگویان حکومت آذربایجان، که در مصاحبه با سویچ تلمانقیزی (Sevinc Telmanqizi) بتاريخ ۲۶ نوامبر در تلویزیون ینی موساوات (Yeni Musavat) بطور صریح و روشن میگوید که در مناطقی از قره باغ که به کنترل نیروهای حکومت آذربایجان درآمده اند، همه کسانی که هر گونه رابطه قوم و خویشی با ارمنی ها دارند، باید از مقامات تصمیم گیری در ادارات برداشته شوند. این نوع نوع گفتارهای راسیستی براه را به رفتارهای فاشیستی هموار میکند. رفتارهاییکه هیتر آن ها را در آلمان به اجرا گذاشت و حکومت اسلامی در ایران. حکومت ترکیه این رفتار را در حق کردها انجام داد و حکومت ارمنستان در حق آذری ها. اکنون حکومت آذربایجان میخواهد همان رفتار را در حق ارمنی ها در قره باغ و دیگر مناطق جدیداً متصرف شده خود انجام دهد. و این از نظر ناسیونالیستهای محترم فاشیسم نامیده نمیشود.

نکته سومی که در این کامنتها مطرح شده، این است که "حق تعیین سرنوشت حق هرملتی است." در این رابطه لازم میدانم ابتدا مسأله را بدین شکل بیان کنم که حق تعیین سرنوشت حق هر فرد بالغی است. یعنی هر فرد بالغ باید در تعیین سرنوشت خود آزاد باشد. و همینجا خدمت آنهاییکه به شعار "حق تعیین سرنوشت حق هرملتی است" میبالند، عرض کنم که وقتی شهروندان زیر چتر ملت جمع میشوند و آن ها دیگر نه شهروند بلکه افراد ملت نامیده میشوند، حق تعیین سرنوشت شان از آن ها گرفته میشود. یعنی این حق فردی قربانی حق ملت میشود. و سرنوشت ملت هم نه بدست شهروندان بلکه بدست سران ملت، یعنی حکومتگران، تعیین میشود. هر جنایتی به اسم منفعت ملی توجیه میشود و هر گونه حق خواهی با شعار تمامیت ارضی و امنیت ملی و منافع ملی سرکوب میشود. بنابراین از نظر من "حق تعیین سرنوشت حق هرملتی است"، شعاری نه مترقی و حق خواهانه بلکه ارتجاعی، مغشوش و عقب مانده و در عمل منکر حق فرد در تصمیم گیری بر سرنوشت خود است. اینجا دیگر نه شهروندان، بلکه سران ملت هستند که در مورد سرنوشت شهروندان تصمیم میگیرند. ولی باوجود این اگر روزی مثلاً در آذربایجان ایران در يك رفرا ندیم آزاد از مردم ساکن در آذربایجان - هر محدوده جغرافیایی را که شما آذربایجان فرض کنید - پرسیده شود که آیا میخواهند از ایران جدا شوند و زیر يك حکومت مستقل زندگی کنند؟ و اگر اکثریت مردم ساکن در آن منطقه فرضی رای به جدائی بدهند، من آنرا، علیرغم رای خودم، برسمیت خواهم شناخت. ولی امروز من و اکثریت قریب به اتفاق مردم ساکن در منطقه ای که آذربایجان نامیده میشود، فکر میکنیم که سرنوشت ما به سرنوشت مردمان ساکن در سایر نقاط ایران محکم گره خورده است و راحت ترین راه آزادی همه مردم ایران، از جمله مردم ترك زبان ساکن در آذربایجان، را در نابود کردن جمهوری اسلامی از طریق يك انقلاب سراسری و استقرار يك حکومت شورایی متکی به رای تك تك شهروندان جستجو میکنیم.

جنگ افروزان در قره باغ تنها حاکمین بر جمهوری های آذربایجان و ارمنستان نبودند و مبلغین ایده های ناسیونالیستی و قومپرستانه و تعصبات مذهبی و زبانی هم عوامل تنها این حکومتها نبودند و نیستند.

در این جنگ و در این نفرت پراکنی ها همچنین حکومت فاشیست حاکم بر ترکیه و رژیم اسلامی ایران هم دست داشته‌اند و دارند. ناسیونالیسم ترك امروز با ریختن اشك تمساح بر "همزبانان" خود در قره باغ و جمهوری آذربایجان در واقع نقشه های خود برای برافروختن جنگهای مشابه در ایران را به نمایش میگذارد. ولی این نقشه ها نخواهند گرفت. مردم ایران، چه ترك زبان و کرد زبان و چه فارس زبان و عرب زبان، آگاهتر و باتجربه تر از آن هستند که فریب چنین نفرت پراکنی های قومی، زبانی و مذهبی را بخورند. آن ها میدانند که عامل اصلی تمام مشقات و محرومیت های حاکم بر زندگی شان، حتی عامل هر نوع ستم ملی و زبانی، حکومت اسلامی است و بهمین خاطر دارند نیروی خود را برای بزیر کشیدن این حکومت متحدتر و متمرکزتر میکنند. ۲ دسامبر ۲۰۲۰

بمناسبت سالگرد تشکیل حزب

از زمانیکه چشم به جهان گشودم همه چیز برای من لذت بخش بود؛ از شیر خوردن از پستان مادرم و شنیدن صدای دلنشین او تا بازی با دیگر کودکان در يك فضای امن. انتظار ادامه دار بودن خوشی ها بخشی از وجودم شده بود. آشنایی بیشتر با دنیای پیرامونم مخالفت با بیعدالتیها را به بخشی از من تبدیل کرد. در هر دوره ای از زندگی ام دوستان و همزمانی داشته ام. امروز یکی از افتخارات من عضویت در حزبی است که تمام هدف و برنامه اش تحقق آن نوعی از آزادی، برابری و عدالت اجتماعی است که تمام عمر در پی اش بودم؛ حزبی که امسال ۲۹مین سالگردش را جشن میگیریم؛ حزب کمونیست کارگری ایران. ۳ دسامبر ۲۰۲۰

به مردم ایران

وخامت اوضاعی را که حکومت اسلامی بر زندگی شما تحمیل کرده است، درجه جهمی بودن شرایطی را که زندگی شما در آن رقم میخورد و شدت فشارهایی را که بر شما تحمیل میشود شاید تنها بعد از خلاص شدن از شر حکومت اسلامی سرمایه داران و پایان یافتن این شرایط بشود بطور دقیق و کامل بر جهانیان شناساند.

اعدام انسانها بخاطر ابراز نظرشان، سنگسار کردن، در اسید و آتش سوزاندن و بریدن سر زنان بخاطر ابراز وجودشان، به رگبار بستن جوانان در خیابانها بخاطر اعتراضشان، به موشک بستن هواپیمای مسافری و کشتن تمام سرنشینانش، تجاوز در زندانها و ربودن انسانها از اطافهای خوابشان و به "خودکشی" کشاندن پدران و مادران داغدیده فقط و فقط میتواند از يك حکومت اسلامی و فاشیست برآید.

جامعه نمیتواند تسلیم شود و خودکشی کند. شما به پا خواسته اید تا به این شرایط پایان دهید. سرنگونی کامل جمهوری اسلامی و برچیدن تمام دستگاه های سرکوبش، از دستگاه قضایی اش گرفته تا مجلس اسلامی اش، از سپاه پاسدارانش گرفته تا بسیج و دستگاه های جاسوسی اش و اعلام بی اعتباری تمام قوانین اش اولین قدم رهایی ما از این شرایط است. قدم بعدی و تکمیلی آن اعلام يك حکومت شورائی، تصویب و اعلام قوانینی که ضامن شان و حرمت انسانها باشد و اداره کشور از طرف نمایندگان منتخب مردم متشکل در شوراها خواهد بود.

حزب کمونیست کارگری در مبارزه شما برای سرنگونی جمهوری اسلامی، برقراری يك جامعه آزاد، مرفه و انسانی، يك جامعه سوسیالیستی مصممانه در کنار شماست. برای تغییر و زیر و رو کردن این شرایط به حزب کمونیست کارگری بپیوندید. ۸ دسامبر ۲۰۲۰

یادی از تاریخ

۲۱ آذر یادآور يك حقیقت و دو دروغ در تاریخ و حیات سیاسی و اجتماعی ایران است.

در طول یکسال حکومت سوسیالیستها در آذربایجان تحت رهبری پیشه‌وری یکسری اصلاحات اساسی مترقی در مناطق تحت کنترل این حکومت انجام گرفت. با تقسیم زمین در بین دهقانان ضربه محکمی به قدرت ترسناک ملاکین زده شد، با رواج آموزش عمومی و باز شدن مدارس دخترانه، زنان بیشتری توانستند وارد تحصیل شوند. دانشگاهی در تبریز تاسیس شد و دست ارتجاع از دخالت در زندگی مردم کوتاهتر شد.

۲۱ آذر همچنین یادآور حمله وحشیانه قشون محمدرضا شاه به آذربایجان و کشتار بیرحمانه تعداد زیادی از اعضا و فعالین حکومت خودمختار و بازسازی وحشت و ارتجاع است. ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی ۲۱ آذر را روز نجات آذربایجان مینامد. این دروغ اول است.

دروغ دوم امروز از طرف ناسیونالیستهای ترك بیان میشود. اینها اصلاحات اجتماعی و مترقی حکومت خودمختار را نه نتیجه تلاش سوسیالیستهای آن دوره بلکه نتیجه تلاش جنبش ناسیونالیستی در آذربایجان قلمداد میکنند. ناسیونالیستهایی که در خیابانها شعارهای فاشیستی ضد فارس، ضد کورد و ضد ارمنی سر میدهند از بیان این حقیقت سر باز میزنند که پیشه‌وری و حکومت خودمختار تحت رهبری او، نه مبلغ نفرت پراکنی بین مردم منتسب به زبانها و مذاهب مختلف بلکه مدافع حقوق برابر شهروندی برای همه ساکنین در محدوده حکومت خود بدون در نظر گرفتن تعلقات زبانی و مذهبی آنها بودند.

آری، حکومت خودمختار یکساله در آذربایجان يك حقیقت تاریخی است. حقیقتی که دو دروغ در حال دگرگون نشان دادن حقایق آن تاریخ برای استفاده‌های امروز خود هستند. ۱۱ دسامبر ۲۰۲۰

اردوغان و رود ارس

اومعرف حضورتان هست. اسم کوچک اش رجب طیب و اسم فامیل اش اردوغان است. رجب طیب اردوغان رئیس جمهور فعلی در ترکیه است. او به خیلی چیزها مشهور است و اسم او در تاریخ معاصر با خیلی چیزها تداعی میشود؛ جنگ قره باغ، داعش، کودتا و پارک گزی (پارکی در استانبول). هرکدام از اینها خاطرات تلخی را برای مردمان هم نسل ما تداعی میکنند - خاطراتی بمراتب تلخ تر از "خاطرات ارس".

در ویکی پدیا در مورد ارس چنین نوشته شده است: "آرس) ارمنی Արար: آراکس، در ترکی آذربایجانی Araz. آراز (نام رودی نسبتاً پرآب و خروشان است که از کوه‌های بینگول منطقه آناتولی

ترکیه سرچشمه می‌گیرد. رود آرپا در نزدیکی مرز ترکیه و ارمنستان به رود ارس می‌ریزد و سپس مرز مشترک نخجوان را بطول ۱۱ کیلومتر ترسیم کرده و پس از گذر از مرز ایران و نخجوان، از مرز میان ایران و ارمنستان عبور کرده و دوباره مرز مشترک میان ایران، جمهوری آرتساخ را شکل داده و در منتهی‌الیه شمالی استان اردبیل (شهرستان پارس‌آباد) وارد جمهوری آذربایجان شده و به رود کورا می‌ریزد. این رود ۱۰۷۲ کیلومتر طول دارد."

و اما اردوغان کجا و ارس کجا. چرا اردوغان و ارس؟ ارس یا آراز رودخانه ای است پرآب. ولی آیا جریان پرخروش آبهای ارس برای شستن جنایتها و کثافت‌های اردوغان کفایت میکند؟ قبل از جواب دادن به این مسأله اجازه دهید نگاه مختصری به گذشته های دور بیاندازیم.

در گذشته ها حرص و ولع پادشاهان در گسترش منطقه تحت حکمرانی خود و ضمیمه کردن مناطق بیشتری بر قلمرو حکومت خود موجب بروز جنگها بود. جنگهایی که "برندگان" و "بازندگان" شان پادشاهان بودند، دلال هایش خان ها و اربابان محلی و خانه خراب و آواره شونگان و گوشت دم توپ شان دهقانان.

یکی از این نوع جنگها، جنگ ۲۵ ساله بین پادشاهان دوره قاجار و دولت روسیه تزاری بود که از سال ۱۸۰۳ تا ۱۸۲۸ بطول انجامید. پیمان ترکمن چای نتیجه نهایی این جنگها بود که طبق آن محدوده حاکمیت پادشاهی ایران و دولت روسیه را بخشی از رودخانه ارس تعیین میکرد. خون هایی که اینطرف و آنطرف این رودخانه ریخته شد، از همپاشیدگی خانواده هایی که نصف شان در اینطرف و نصفشان در آنطرف رودخانه ماندند، اشک فرزندان که در اینطرف و آنطرف رودخانه چشم انتظار والدین شان رها شدند و فراق و جدایی هایی که بین عاشقان و معشوقان افتاد، اسم این روخانه را وارد فرهنگ فولک مردم کرد. در سوگ این جدایی ها داستانها گفته شد و سرودها سروده شد. این سرودها در زمان خود بیان درد واقعی همین انسانهایی بود که علیرغم میل خود از هم جدا شده بودند. بیاتی "آرازی آیردیلاز قومویلا دیوردولار، بیز سیزدن آیریلماز دیک، ظلم ایله آیردیلاز" در همان سالهای اول تبدیل شدن رودخانه ارس به مرز ایران و روسیه، بیان درد جدایی خانواده ها، اقوام، و دختران و پسرانی بود که به اجبار از هم جدا شده بودند. این سرود ها برای نسلهای بعد دیگر مفهوم خود را از دست داد. نسلهای بعد دیگر وارد روابط و مراودات جدیدی شده بودند و آن سرودها برایشان دیگر همان مفهومی را نداشتند که برای نسلهای قبل از خود داشتند. این سرودها بعدا برای بیان آمال و آرزوهای دیگری مورد استفاده قرار گرفتند. بعد از انقلاب اوکتبر شوروی و برچیده شدن حکومت تزاری و پیوستن قسمت شمال رودخانه ارس به فدراسیون شوروی، این سرودها تبدیل شدند به قالبی بر بیان آرزوهای روشنفکران ایران برای پیوستن به اردوگاه شوروی سوسیالیستی. "بیز سیزدن آیریلماز دیک ظلم ایله آیردیلاز" دوباره بر زبانها افتاد. این سرودها جزو سرودهای اعتراضی، ممنوعه و ضد دیکتاتوری درآمدند. کوهنوردان در کوه ها و زندانیان سیاسی در زندانها این سرودها را زمزمه میکردند. با آشکار شدن ماهیت واقعی سیستم شوروی تمایل به سردادن این سرودها در میان روشنفکران نیز کمتر و کمتر شد. امروز، بعد از تقوق نظامی دولت آذربایجان در جنگ قره باغ، این سرود برای بیان آمال و آرزوهای ناسیونالیسم ترک بکار گرفته میشود. بهمین دلیل اردوغان درسخنرانی خود در مراسم نمایش پیروزی نظامی دولت آذربایجان در باکو این سرود را بر زبان آورد و از این طریق آمادگی خود را برای دامن زدن به سلسله ای دیگر از جنگهای منطقه ای اعلام کرد. جنگهایی که میتواند جان انسانهای بیشتری را بگیرد، کودکان بیشتری از والدین شان جدا کند، فقر شدیدتری را نصیب مردم کند و پولهای بیشتری را به جیب دلان جنگ، به

جیب سازندگان ابزار آلات جنگی و به جیب حکومتگران سرازیر کند و چند صباحی به عمر حکومت‌های فاشیستی در منطقه بیافزاید.

این روزها ناسیونالیسم ترك بار دیگر زبانش را دراز کرده و مشغول خاك پاشیدن به خودآگاهی مردمی است که زندگی شان زیر حکومت‌هایی چون حکومت اسلامی در ایران و حکومت اردوغان در ترکیه به تباهی کشیده شده است. مردم راه نجات خود را در اتحاد و همبستگی، و حاکمین ادامه حکومتشان را در دامن زدن به تفرقه و جدایی بر اساس زبان و قوم و مذهب جستجو میکنند.

کدام صف بر کدام صف پیروز خواهد شد کاملاً بستگی به هوشیاری مردم در نیافتادن به دام فاشیست‌هایی چون اردوغان دارد. مردم ایران در يك اتحاد سراسری با بزیر کشیدن حکومت اسلامی و برقراری يك حکومت متکی بر شوراهاى مردم و با به اجرا گذاشتن مترقی ترین قوانین در کشور، نه تنها يك زندگی مرفه برای عموم بلکه همچنین حقوق کاملاً برابر شهروندی را برای تمام ساکنین کشور تضمین خواهند کرد و بدین طریق راه را برای پایان دادن کامل به هر گونه تبعیض و تحقیر انسانها، از جمله تبعیض و تحقیر زبانی و فرهنگی باز خواهند کرد. ۱۴ دسامبر ۲۰۲۰

از حضرت ابراهیم تا ملا حسنی و زم

میگویند کشتن و قربانی کردن فرزند در راه خدا را ابراهیم پیغمبر مرسوم کرد. ولی او به کشته شدن فرزند خود رضایت نداد و گوسفندی را بجای او کشت. ملا حسنی، در دوره ای که امام جمعه و نماینده خمینی در ارومیه بود، در دستگیری و اعدام شدن پسر خود شرکت کرد. آیت اله زم به ایستادن در کنار قاتلین پسر خود ادامه داد و خود را از شریک شدن در قتل فرزند خود کنار نکشید.

آیا فرزندان این پدران مجرم بوده‌اند که آن‌ها خواسته اند در کنار اجرای قانون و عدالت بمانند؟ نه، نه، نه. اینجا و در دستگاہی که این ادمها از سازندگان هستند، حرف زدن از عدالت و قانون کاملاً و بتمام معنی بی ربط و نامربوط است. فرزندان اینها فقط راهی جدا از راه پدرانشان برای خود انتخاب کرده بودند. در رسم و آیینی که ملا حسنی و آیت اله زم مدافع اش هستند، کشتن هر آنکس که از رسم و آیین آن‌ها روی گرداند مجاز و صواب است. آیت اله زم، با ادامه دادن به شغل فعلی خود بعنوان يك مبلغ اسلامی، دست داشتن خود در قتل فرزند خود را فریاد میزند. ۱۵ دسامبر ۲۰۲۰

جمهوری اسلامی یعنی فقر و تبعیض. نابود باد هردو! (متن ویدئو کلیپ)

معاون اول رئیس‌جمهور گفته است که مشکل مردم ماهشهر و بندر امام تبعیض و فقر است و نه جمهوری اسلامی. ولی ما لازم میدانیم بر فردی که بخاطر حضورش در بالاترین ارگانهای تصمیم‌گیری حکومت اسلامی، هم شریک تحمیل فقر و تبعیض بر مردم است و هم شریک کشتار شان، بگوئیم که مردم ماهشهر و بندر امام هم، مانند همه مردم ایران، نمیتوانند مخالف حکومتی نباشند که مسبب و عامل بقاء تمام مصیبتها و محرومیت هایشان است. آقای جهانگیری، آنچه که امروز بر دل شما نشستنه نه قبول حقیقت

بلکه تلاشی است عبث برای حفظ حکومت جنایتکاران. مردم در اعتراض به همین فقر و تبعیض بود که در آبان ۹۸ یکصدا گفتند: نابود باد جمهوری اسلامی! ۱ ژانویه ۲۰۲۱

تمرینات فاشیستی!

در جریان جنگ بین دار و دسته های حاکم در جمهوری های آذربایجان و ارمنستان بر سر حاکمیت بر منطقه قره باغ، ناسیونالیسم ترک توانست با تحریک احساسات مردم، تظاهراتی را در برخی از شهرها، از جمله در تبریز، اردبیل، خوی، ارومیه و میاندوآب برپا بدارد. شاید هر کسی با یک انگیزه خاصی در این تظاهرات شرکت کرده بود. ولی علیرغم این انگیزه های مختلف، آنچه که از طریق ویدئو کلیپ های منتشره در مدیای اجتماعی بطور برجسته مشاهده شد، سر داده شدن شعارهایی بود مانند "کورد، فارس، ارمنی-آذربایجان دشمنی" (کرد، فارس، ارمنی-دشمن آذربایجان)، "تورکون تورکدن باشقا دوسدو یوخ" (تورک غیر از تورک دوست دیگری ندارد)، "فارس دیلی، ایت دیلی" (زبان فارس، زبان سگ).

در آن موقع فعالین کمیته آذربایجان حزب کمونیست کارگرای با نوشتن مقالات مختلف، صدور اطلاعیه و پخش گفتارهای تلویزیونی، ضمن دفاع از آزادی بیان و حق تظاهرات و ابراز نظر شهروندان، هم حملات وحشیانه نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی و ضرب و شتم و بازداشت تظاهر کنندگان را محکوم کرد و هم اینکه چنین شعارهایی را فاشیستی و نفرت پراکنانه ارزیابی کرد. و در کنار آن به مردم آذربایجان هشدار داد که در برابر توطئه های مشترک حکومت اسلامی و ناسیونالیسم ترک هوشیار باشند و این قبیل شعارها را تکرار نکنند.

لازم میدانم اینجا تاکید کنم که از نظر ما اعتراض علیه هر نوع ستم و تبعیض ملی حق مردم آذربایجان و حق هر بخشی از جامعه است که احساس میکنند چنین تبعیضی در مورد آنها روا داشته میشود. ما خود را بخشی از این اعتراض برحق میدانیم و در این اعتراض در کنار مردم آذربایجان هستیم. ولی ما سراسر ترین و مناسب ترین راه پایان دادن به ستم و تبعیضات ملی و فرهنگی علیه مردم ترک زبان در ایران را، در شرایط فعلی، در سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری یک دولت متکی بر شوراهای مردم میدانیم؛ دولتی که در قوانین اش اعمال هرگونه تبعیض به هر بخش از مردم بر اساس زبان، مذهب، جنسیت و تمایلات جنسی، و یا شکل لباس و ویژگی های محلی و غیره را ممنوع اعلام کند، زبان رسمی اجباری را ممنوع اعلام کند، انتخاب یکی از زبانهای رایج در کشور را بعنوان زبان اداری و آموزشی اصلی، و در کنار آن حق آموزش بزبان مادری را برسمیت بشناسد، امکانات و تسهیلات لازم برای متکلمین به سایر زبانها، در زمینه های سیاسی و اجتماعی و آموزشی را فراهم کند، حق شرکت در کلیه فعالیتهای اجتماعی بزبان مادری را جزئی از حقوق شهروندی قلمداد کند و حق هر کس به اینکه بتواند به زبان مادری خویش در کلیه فعالیتهای اجتماعی شرکت کند و از کلیه امکانات اجتماعی مورد استفاده همگان بهره مند شود را محفوظ بدارد.

ولی این یک بحث جداگانه است و هدف من اینجا نه بحث در مورد علل و ریشه های ستم و تبعیض ملی بلکه نگاهی دوباره به تلاشهای مذبوهانه ناسیونالیسم ترک در توجیه سیاستها و شعارهای بغایت ارتجاعی، عقب مانده، تفرقه افکنانه، نفرت پراکنانه و فاشیستی است. هدف من افشا کردن یک تلاش فاشیستی است

که می‌خواهد بر زمینه وجود يك ستم و تبعیض واقعی، یعنی ستم و تبعیض ملی، و بر زمینه حقانیت مبارزه علیه این ستم، هم مبارزه مردم علیه جمهوری اسلامی را و هم مبارزه علیه ستم و تبعیض ملی، هر دو را، به کجراه ببرد.

همانطور که گفتم، ما شعارهایی مانند "تورکون تورکدن باشقا دوسدو یوخ" (تورک غیر از تورک دوست دیگری ندارد)، و "کورد، فارس، ارمنی-آذربایجان دشمنی" (کرد، فارس، ارمنی-دشمن آذربایجان) را راسیستی و فاشیستی ارزیابی کردیم و آنها را مورد نقد قرار دادیم. چهار ماه بعد از آن تاریخ، بنظر میرسد که، مبلغین و سخنگویان گروه‌هایی که تلاش کردند که در تظاهرات‌های یاد شده چنین شعارهایی سر داده شود، اکنون متوجه شده‌اند که آن شعارها نه تنها نتوانسته است در میان نسل امروز و مترقی ترک‌زبانان ایران و مردم آذربایجان جایی باز کند، بلکه از طرف حتی بخشی از بدنه و اطرافیان همین گروه‌ها هم مورد نقد و انتقاد قرار گرفته است. و این آنها را به تلاشی مذبوه‌انه برای توجیه کردن و برحق نشان دادن این شعارها واداشته است. اخیراً من متوجه شدم که سخنگوی يك گروه ناسیونالیستی به اسم "آزوخ" در يك سخنرانی در يك گروه تلگرامی به اسم "گونی آذربایجان سسی" (صدای آذربایجان جنوبی) مثل يك ملا، تلاش کرده است با توسل به استدلال‌های خیلی عوامانه، مسخره و چندیش آور به شنوندگانش بقبولاند که این شعارها راسیستی و نژادپرستانه نیستند، بلکه فقط ناسیونالیستی هستند! آری تعجب نکنید، ایشان به ناسیونالیست بودن خود افتخار میکنند. از گفته‌هایش چنین برمیآید که او فقط از راسیست و نژاد پرست نامیده شدن آن شعارها پرهیز میکند. ایشان چنین استدلال میکنند - اگر بشود آنرا استدلال نامید - "شعار تورکون تورکدن باشقا دوسدو یوخ، يك شعار درست و بنفع مردم ترک زبان است." چرا که، از نظر ایشان، تاریخ نشان داده که همه مردم متکلم بزبانهای دیگر به ترکها ظلم کرده‌اند. او میگوید: "این شعار راسیستی نیست چون این شبیه انتخاب دوست است و اگر شما خودتان دوستانتان را انتخاب کنید نباید راسیست تلقی شوید!"

تلاش ایشان برای اینکه ثابت کند شعار "کورد، فارس، ارمنی-آذربایجان دشمنی" هم يك شعار راسیستی و نژادپرستانه نیست، از این هم مسخره‌تر و عوامانه‌تر است. او میگوید: "اگر ما بگوییم که تورک دشمن کورد است یا تورک دشمن فارس و ارمنی است، آنوقت میشود راسیستی و نژادپرستانه. ما که این را نگفتیم. اا گفتیم کورد، فارس ارمنی آذربایجان دشمنی. یعنی آنها دشمن ما هستند و نه ما دشمن آنها!" (نقل به معنی از سخنان ایشان) آری این فرد در سخنرانی یکساعته خود این قبیل "استدلالات" را بارها و بارها تکرار میکند تا به شنوندگان خود بقبولاند که شعارهای مورد اشاره ایشان بنادرست راسیستی و نژادپرستانه قلمداد شده‌اند. ولی من بعید میدانم حتی تعداد کمی از مخاطبین ایشان چنان ساده لوح باشند که به اینگونه استدلال‌ها نخدند چرا که این شعارها نه فقط راسیستی و فاشیستی بلکه آشکارا خیلی عقب مانده و دور از واقعیات دنیای مدرن امروز هم هستند.

اینجا لازم میدانم، با استفاده از همین فرصت، بگویم که نسل امروز مردم آذربایجان و نسل جدید تورک‌زبانان ایران، نسلی بسیار مدرن‌تر، مترقی‌تر و اجتماعی‌تر از تصورات و انتظارات عقب مانده ناسیونالیسم ترک است. ناسیونالیستهای ترک هم، مثل دیگر ناسیونالیستها، تصورات و توهمات عقب مانده خود را بجای واقعیات مینشانند و بهمین خاطر تصویری را که از مردم آذربایجان و مردم تورک زبان ایران ارائه میدهند و انتظاراتی که از این مردم دارند، از يك لحاظ شبیه تصویر و انتظار جمهوری اسلامی از مردم ایران است. حکومت اسلامی مردم ایران را مسلمان معرفی میکند و خیال میکند چنین هم هست و ناسیونالیستهای تورک هم تلاش میکنند مردم آذربایجان و تورک‌زبان‌های ایران را

ناسیونالیست و طرفداران امپراتوری توران قلمداد کنند و چنین تصویری از آنها بدهند. ولی ناسیونالیسمی را، که مثل هر نیروی ناسیونال- راسیست و ناسیونال - فاشیست دیگر، هم استدلال‌اتش ساده لوحانه و عوام‌فریبانه است و هم نیرویش را از میان آن بخش از جامعه میگیرد که تعصبات کور بیشتر از تفکر و منطق در زندگی شان نقش بازی میکند، اسمی جز ارتجاع و فاشیسم نشاید.

فاشیسم در آذربایجان و در میان مردم تورك زبان ایران جایی ندارد. ولی اینگونه تلاشهای عوام‌فریبانه برای توجیه شعارهایی اینچنین نفرت پراکنانه و استدلال‌ات بی پایه و منطق برای توجیه شعارهایی که بوی گندشان مشام انسان را آزار میدهد، مطمئن تلاشهایی برای کاشتن تخم فاشیسم است؛ اینها فاشیسم را تمرین میکنند. ۲ ژانویه ۲۰۲۱

” قطعنامه ای که با رای اکثریت از دستور پلنوم خارج شد“

با این عنوان، محمد آسنگران بتاريخ ۲۹ دسامبر ۲۰۲۰ در صفحه فیسبوک خود، هم قطعنامه پیشنهادی اش را منتشر کرد و هم دلایل خود از طرح آن قطعنامه را توضیح داد. کامنتهای مختلفی زیر آن نوشته گذاشته شده است. من هم بتاريخ اول ژانویه ۲۰۲۱ این کامنت را نوشتم: ”برای روشن شدن دلیل اینکه قطعنامه ارائه شده از طرف محمد آسنگران از دستور پلنوم خارج شد کافی است به آنچه که حزب کمونیست کارگری با آن شناخته شده است توجه کنید تا فرق آن با خط و سیاستی که محمد آسنگران مدتی است مدافع اش است روشن شود.

حزب کمونیست کارگری تحقق آزادی و برابری در ایران، ایجاد رفاه و خوشبختی برای همه و برخوردار شدن همه شهروندان از عزت و کرامت انسانی را تنها از طریق سرنگونی کامل جمهوری اسلامی ممکن میداند و این کار را میخواهد از طریق متحد کردن و هدایت کردن کل جامعه، چه کارگر و غیر کارگر، چه کمونیست و چه غیر کمونیست، علیه جمهوری اسلامی، علیه حکومت اسلامی سرمایه داران و علیه حکومت حی و حاضر طبقه سرمایه دار در ایران پیش ببرد. این یکی از شاخص های حزب کمونیست کارگری و یکی از تفاوتهای این حزب با دیگر احزاب و سازمانهای چپ سنتی، از مقطع تشکیل اش تاکنون، بوده است.

ولی محمد آسنگران مدتی است که خط خود را از خط این حزب جدا کرده و میخواهد سرنگونی جمهوری اسلامی یا انقلاب علیه وضع موجود را، همچنانکه خودش در همین توضیح مقدماتی اش فرموله کرده است، فقط با اتکا به نیروی جنبش کارگری و کمونیستی متحقق کند.

بهمین دلیل پلنوم، با خارج کردن قطعنامه ارائه شده از طرف محمد آسنگران از دستور، یکبار دیگر بر صحت سیاستهای تاکنونی حزب و نادرست بودن و مضر بودن سیاست منتج از قطعنامه مورد بحث تاکید کرد.

محمد آسنگران در جواب کامنت من نوشت: ”اگر تعصب و کم سوادی را محسوب نکنیم مارکسیسم و کمونیسم کارگری چیزی جز این نیست که پیروزی کمونیسم کارگری فقط با اتکا به جنبش کارگری و کمونیستی ممکن است. اما جلیل پیروزی کمونیسم کارگری را کار نیروهای غیر از این میداند. این همان تئوری "خلق" گرای در ورژن جدید است. من این حکم فوق را از مانیفست و برنامه یک دنیای بهتر

گرفتم. رفیق جلیل یا معنی پیروزی کمونیسم کارگری را نمی‌داند یا سرنگونی را مترادف با آن فرض کرده که در هیچ سند حزبی نمیتواند این تئوری را مستند کن. این تغییر ریل متاسفا واقعی است اما حقیقتی در بر ندارد."

من نوشتم: "محمد عزیز، اولاً، هر کس میتواند خود را با سواد و دیگران را کم سواد قلمداد کند. این اصلاً مهم نیست چون پرسواد و کم سواد امری است نسبی. و از طرف دیگر معیار سواد امروز تعداد کتابهای خوانده شده بوسیله آدمها نیست بلکه مهارت آنها در تجزیه و تحلیل مسائل و توان آنها در استفاده از تجربیات گذشتگان برای رفتن به جلو است و نه درجا زدن و نقل و قول آوردن از آن کتابها. دوماً، گرفتن هر حکم از هر منبعی دلیل بر حقانیت آن حکم نمیشود. یکی میتواند از کتاب کاپیتال مارکس شیوه تولید سرمایه داری و شیوه انباشت ثروت را یاد بگیرد و مارکس را تئوریسین شیوه تولید سرمایه داری توصیف کند. و یکی دیگر میتواند از کاپیتال مارکس راه و شیوه پایان دادن به استثمار انسان از انسان و راه نجات انسان از اسارت سرمایه داری را یاد بگیرد. بنابراین بحث من این نیست که شما حکم خود را از مانیفست و برنامه یک دنیای بهتر گرفته اید یا نه. بحث من با شما این است که از مانیفست و برنامه یک دنیای بهتر استنتاجات درستی نگرفته اید. درک ما با شما فرق میکند.

ما آن بخشی از کمونیستها و آن بخشی از طبقه کارگر هستیم که فکر میکنیم ما نمیتوانیم خود را آزاد کنیم بدون اینکه آزادی کل جامعه را در دستور کارمان داشته باشیم. برای دستیابی به آزادی کامل نمیتوانیم تنها به نیروی خود اتکا کنیم بلکه باید نیروی کل جامعه را برای خلاصی از همه ستم ها و تبعیضات و نابرابری ها به میدان بیاوریم. ما نه میخواهیم فقط طبقه کارگر را به میدان بکشیم و این طبقه را "قربانی" آزادی جامعه بکنیم و نه از دیگران میخواهیم که برای آزادی شان اول کمونیست بشوند و به صف حزب کمونیست بپیوندند. و به این معنی ما نه "پیروزی کمونیسم کارگری" را "فقط با اتکا به جنبش کارگری و کمونیستی" میسر میدانیم و نه "پیروزی جبهه آزادیخواهی و برابری طلبی در مقابل جمهوری اسلامی" را. به بیان دیگر، "پیروزی کمونیسم کارگری" در گرو "پیروزی جبهه آزادیخواهی و برابری طلبی در مقابل جمهوری اسلامی" است. و این میسر نمیشود مگر با به میدان کشیدن و هدایت نیروی کل جامعه و یا بقول شما "جبهه آزادیخواهی و برابری طلبی."

استنتاجات شما از مانیفست و برنامه یک دنیای بهتر، نه یک "سیاست رادیکال" برای "پیروزی جبهه آزادیخواهی و برابری طلبی در مقابل جمهوری اسلامی" و راهی برای "پیروزی جبهه آزادیخواهی و برابری طلبی در مقابل جمهوری اسلامی" بلکه سیاستی است برای به شکست کشاندن همین جبهه ای که شما از آن یاد میکنید. ۳ ژانویه ۲۰۲۱

چه نامی بر اینها توان گذاشت؟

اگر نتوان همه آن کسانی را، که هم افتخار و ادعای مخالفت با جمهوری اسلامی را به سینه خود میزنند و هم مصائب و مشکلات گریبانگیر مردم ایران را پای نسل گذشته ای که به حق به مصائب و مشکلات زمان خو اعتراض کردند، مینویسند، زیر یک چتر گذاشت و به همه آنها گفت مخالفین آزادی و برابری، عوامفریب، طرفداران خجول جمهوری اسلامی، طرفداران ادامه سیستم طبقاتی، و یا کم اطلاع از تاریخ ولی مطمئنن برخی از اینها طرفدار حکومت اسلامی، برخی طرفدار حکومت پهلوی، برخی ناآگاه از

تاریخ، ولی همه آنها طرفداران ادامه نظام طبقاتی و سیستم سرمایه داری هستند. و مطمئن اینگونه تلاشها و اینگونه قضاوت‌های ناعادلانه در باره تاریخ و نسل‌های گذشته، علیرغم میل این جماعت، نه بنفع مردمی است که امروز در تلاش بی وقفه برای رهایی از این وضعیت هستند و نه حتی بنفع برخی از خود این قاضیان بی انصاف تاریخ.

حکومت اسلامی سرمایه داران شرایطی آنچنان جهنمی و قوانینی آنچنان ارتجاعی و عقب مانده بر زندگی مردم ایران تحمیل کرده است که امروز نه تنها شاهزاده ای که پدر تاجدارش نیم قرن پیش توان سرکوب اعتراضات مردم را از کف داد و مجبور به جلائی وطن شد، بلکه حتی شاهزادگانی هم که اجدادشان يك قرن پیش، در نتیجه انقلابی که به انقلاب مشروطه مشهور شد، از حکومت بزیر کشیده شدند، نیز، جرات کنند در مقام مدعی باز گشت بر تخت سرنگون شده اجدادشان قد علم کنند. اینها امروز، در مقایسه با جلالان جمهوری اسلامی، احساس روسفیدی میکنند، نسل گذشته را سرزنش میکنند که نمک شناسی کردند و از روی شکم سیری سر به شورش برداشتند. و از آنها میخواهند که به پای این شاهزادگان و نوادگانشان بیافتند و طلب بخشش کنند. این نهایت گستاخی و پررویی است.

آنچه که نسل امروز باید بداند این است که پدران آنها حق داشتند علیه تبعیض و نابرابری و سرکوب و تحقیری که شالوده رژیم سلطنت را تشکیل میداد، بشورند و به اعتراض برخیزند. مردم حق داشتند که آخر قرن بیستم شاه نخواهند، ساواک نخواهند، شکنجه گر و شکنجه گاه نخواهند و حق داشتند انقلاب کنند. پدران آنها خواهان سر کار آمدن يك حکومت اسلامی نبودند بلکه جریان اسلامی، که به جمهوری اسلامی دگرپرسی یافت، تنها و تنها سلاحی بود که آگاهانه برای سرکوب آن انقلاب، هنگامی که ناتوانی و زوال رژیم شاه دیگر مسجل شده بود، به میدان آورده شد. به سخن دیگر، جمهوری اسلامی ادامه خلف حکومت و سیستم پهلوی است. نسل جدیدی که برای نابودی جمهوری اسلامی بپا خواسته است، باید به این مفتخوران، که دندانیشان را تیز کرده اند، جواب مناسب بدهد و به آنها بگوید دهانتان را ببندید. پدران ما هیچ عذرخواهی به شما مقروض نیستند. اگر آنها نتوانستند، ما خواهیم توانست. ما حکومت اسلامی سرمایه داران را سرنگون خواهیم کرد، نه برای بر سر کار آوردن حکومت سرمایه داران بی امامه بلکه برای ایجاد جامعه ای بدون استثمار و بدون تبعیض. ما آقا بالاسر نمیخواهیم، چه شاه باشد چه ملا! ۴ ژانویه ۲۰۲۱

سیلی را با اعتصاب جواب دهید! (متن ویدئوکلیپ)

سیلی نماینده مجلس اسلامی بر صورت سرباز راهنمایی و رانندگی در خیابانهای تهران، انعکاسی از رفتار حکومت اسلامی با مردم ایران در سطح کل کشور است. این سیلی يك توهین آشکار است نه تنها به این سرباز بلکه به همه سربازان راهنمایی و رانندگی، و توهینی است به جامعه و به همه مردم ایران، به ۹۹ درصد مردم. این توهین و بی حرمتی باید در وحله اول با اعتصاب سربازان راهنمایی و رانندگی جواب مناسب بگیرد و در قدم اول عنابستانی رامجبور به عذرخواهی و استعفا کند. و در وحله دوم این میتواند طوفانی را راه بیندازد برای جارو کردن کل حکومت از صحنه جامعه! ۲۵ ژانویه ۲۰۲۱

”مناظره در فیسبوک“

(کامنتهای یکی از کاربران فیسبوک، که خود را [Honey Kaveh](#) معرفی کرده بود، و جوابهای من به کامنتهای ایشان)

من در ویدئوکلیپی با عنوان ”سیلی را با اعتصاب جواب دهید“ گفته بودم: ”سیلی نماینده مجلس اسلامی بر صورت سرباز راهنمایی و رانندگی در خیابانهای تهران، انعکاسی از رفتار حکومت اسلامی با مردم ایران در سطح کل کشور است. این سیلی يك توهین آشکار است نه تنها به این سرباز بلکه به همه سربازان راهنمایی و رانندگی و توهینی است به جامعه و به همه مردم ایران، به ۹۹ درصد مردم. این توهین و بی حرمتی باید در حله اول با اعتصاب سربازان راهنمایی و رانندگی جواب مناسب بگیرد و در قدم اول عنابستانی را مجبور به عذرخواهی و استعفا کند. و در حله دوم این میتواند طوفانی را راه بیاندازد برای جارو کردن کل حکومت از صحنه جامعه!“

ك ح: ”اها جان لطفا هشیار باشید... شما حرف از توهین به سرباز می زنید، چهل ساله که دارند به مردم توهین می کنند، توهین که سهله جنایت می کنند... روح الله زم را بدون این که خودش از حکم اعدامش اطلاع داشته باشه اعدام کردند ایا این توهین و جنایت نیست؟... زن ایرانی را به اتهام بد حجابی در روز روشن در تهران روی زمین می کشند مردان ایران سبیل تا سبیل ایستاده تماشا می کنند این توهین نیست؟ نوید افکاری که ۱۴ میلیون ایرانی فقط در توئیتر گفتند اعدام نکنید، با خونسردی اون را اعدام کردند، ایا این جنایت و توهین به مردم نیست؟ ادمها را می گیرند و می برن زیر شکنجه از انها اعتراف اجباری می گیرند ایا این توهین و جنایت نیست؟ ولی فقیه میاد توی تلویزیون جلوی چشم همه با صدای بلند می گوید: ”ورود واکسن امریکایی و انگلیسی به کشور ممنوعه از الان بگم... قبلا به مسئولین گفته بودم الان هم به همه دارم می گویم...“ آیا این دادن حکم قتل یک ملت نیست و توهین به یک ملت نیست؟ ایا شما خبر دارید در زندانهای جمهوری اسلامی چه جنایت ها و چه اهانت ها و چه بی ناموسی ها که نمی شود؟؟؟ دوستان بدانید که این جریان ها و این حوادث مهندسی شده هستند... سناریو چنین حوادثی که از پیش طراحی شده هستند... چنین است که مثلا که یک نماینده ای بیاید در خیابان یک سیلی به یک سرباز بزند... بعد حول این موضوع کلی حرف و اظهار نظر در فضای مجازی که دو سه روز و یک هفته ای ملت سرگرم بشوند و خودشان را تخلیه بکنند... و بعد ان نماینده بیاید در تلویزیون معذرت خواهی کند و بعد سرملت کلاه گشاد بگذارند که مثلا در نظام الهی جمهوری اسلامی عدالت هست و شهروندا احترام و حرمتشان اگر نقض بشود هر که باشی باید بیای معذرتخواهی کنی.... این داستان از ابتدا تا انتها به نفع رژیم بوده و به نفع رژیم تمام شد، برنده اش رژیم و قوه قضائیه و رئیسی و بازنده اش ملت ایران هستند... ای کاش فعالان سیاسی کمی و ذره ای و یک هزارم نظام پیچیدگی و هوشیاری سیاسی میداشتند و این چنین با سر توی چاهی که ولایت فقیه مهندسی شده برایشان کنده است با سر نروند!!!“

جواب من: دوست گرامی، ابراز نظرهایی از این دست که شما کرده اید را هم میشود در ردیف همان ”پیچیدگی و هوشیاری سیاسی نظام“ دانست که شما از آن یاد کرده اید. ما به هرگونه و هر درجه جنایت رژیم به شهروندان، به هر گونه و هر درجه توهین مقامات رژیم به شهروندان اعتراض داریم. محکوم نکردن این رفتارها و رفتارهای مشابه، کم اهمیت جلوه دادن آنها و توصیف آنها به اسم توطئه رژیم، خود بخشی از تلاش ستمگران برای عادی نشان دادن و کم اهمیت نشان دادن این بی حرمتی ها و همینطور کم اهمیت جلوه دادن اعتراض علیه این توهین ها است. و اینجاست که متأسفانه شیوه برخورد

شما را هم میشود در ردیف همان "پیچیدگی و هوشیاری سیاسی نظام" طبقه بندی کرد. شما اگر علیه این جنایتها از هر نوع و هر اندازه اش هستید، اگر علیه هر نوع و هر درجه رفتارهای توهین آمیز حکومتگران با شهروندان هستید، به صف اعتراض علیه هر نوع جنایت، به صف اعتراض علیه هر درجه ای از جنایت و به صف اعتراض علیه هر شکلی از جنایت و حق کثی ببیوندید و از معترضین علیه هر نوع و هر شکل بی حرمتی نسبت به شهروندان حمایت کنید. ما به هر نوع جنایت، "کوچک" یا "بزرگ"، به هر نوع بی حرمتی علیه شهروندان اعتراض داریم.

ك ح: "گرامی بحث من این است که ناشیانه به مسائل و قضایا نگاه نکنیم، اگر موضوعی مهندسی شده است یعنی که هم زدن ان به نفع رژیم است و نباید نا خواسته درون چاهی که ملاها برایمان کنده اند بیفتیم، شما یک روشنفکر و نیروی چپ هستید از شما بیش از این ها انتظار است شما که فرد عادی نیستید مردم به حرف شما گوش میدهند. من و شما که نباید مردم را به درون چاهی که ملاها کنده اند بیندازیم این موضوع از ابتدا تا انتها مهندسی شده است و محصولش توی جیب خود رژیم می رود شما باید به مردم در این زمینه آگاهی بدهید نه دقیقا در چاهی که رژیم برایتان حفر کرده بیفتید."

جواب من: دوست عزیز، شاید بشود گفت که عمیقترین و مخوفترین "چاهی که ملاها برایمان کنده اند" همین عادت کردن به توهین های "کوچک" است. عادی و بی اهمیت جلوه نشان دادن اینگونه رفتارهای مقامات حکومتی با شهروندان اش است. چرا نباید به يك سیلی اعتراض کرد؟ چرا نباید به حجاب اجباری اعتراض کرد؟ چرا نباید به کار کودکان اعتراض کرد؟ چرا نباید به بازداشت و زندانی کردن انسانها اعتراض کرد؟ چرا نباید به عقب افتادن حقوقها اعتراض کرد؟ آیا این مسائل خرد و جانبی و "توطئه رژیم" هستند؟ آیا باید بمب اتم بر سر مردم ریخته شود تا اعتراض آنها از نظر شما موجه شود؟ این فلسفه خوبی نیست که شما دارید.

ك ح: 'دوست من، بحث اصلا بر سر اعتراض نکردن نیست. این بدترین برخورد با انتقاد من است. من میگم بین سناریویی که الف تا ی ان ترتیب داده شده و مهندسی شده توسط رژیم است کدام را باید اصل گرفت؟ شما به این سئوالات جواب نمیدهید و در عوض بحث را به مسیری می برید که خودتان هم میدانید که اختلافی بر سر ان نداریم. بین اون همه موضوعات که شما برشمردید اگر بخوایم اولویت بندی کنیم شما به کدام یک اولویت میدهید؟ حتما سیلی زدن اولویت شما نخواهد بود... هیچ ادم عاقلی نمیدانم فرمان خامنه ای برای ممنوعیت ورود واکسن به کشور را ول کند و به این سیلی به سر باز بچسبد اگر بداند این ها سناریوی دست ساز خود رژیمه و موضوع به اون بزرگی یعنی فرمان ممنوعیت ورود واکسن خامنه ای را قورت بدهیم و در عوض روی موضوعی مانند سیلی زدن به سر باز زوم شویم به این میگن تحت نظام بودن، یعنی با ترفند های نظام تغییر جهت و مسیر دادن"

جواب من: دوست عزیز، احتمالا اولین سوالی که هر خواننده نوشته شما از شما بپرسد این است که شما از کجا چنین مطمئن میدانید که این سناریویی است از قبل نوشته شده بوسیله جمهوری اسلامی؟ شما لطفا به این سوال جواب بدهید. سؤال دیگری که احتمالا از شما پرسیده شود این است که چرا شما خود را موظف به اعتراض علیه همه این جنایتها نمیدانید. چرا میخواهید، با الهم و والاهم کردن آنها چشمتان را به برخی از این جنایتها ببندید؟ نکته سوم اینکه اگر شما میخواهید فقط به برخی از این بیحرمتی ها اعتراض کنید، شما در این انتخاب آزادیید. ولی ما خود را لایق هیچ گونه توهین به بی حرمتی نمیدانیم و در مقابل هر نوع و هر درجه جنایت و بی حرمتی علیه هر بخشی از جامعه می ایستیم و علیه آن

اعتراض میکنیم. و نکته آخر اینکه آری، این سیلی و این بی حرمتی اولین رفتار مقامات این حکومت با مردم ایران نبوده است. اینها چهل سال است که این رفتار را پیشه خود کرده اند. ولی امروز جامعه به جایی رسیده که جرات میکند صدای اعتراض خود را علیه این قبیل توهین های، از نظر شما کوچک هم، بلند کند. هر آدم آزادیخواه و برابری طلب باید به این اعتراض و این قبیل اعتراضات ملحق شود و آن را وسیع تر و قدرتمندتر کند و نه اینکه با لولوی "توطئه خود رژیم است" بخواهد جلوی دهان مردم را بگیرد. من شما را نمیشناسم. ولی اگر خود را مدافع آزادی و برابری میدانی، از شما میخواهم که تو هم به ما بپیوندی و علیه هر جلوه ای از توهین و بی حرمتی و علیه هر درجه از جنایت اعتراض کنی. و این را هم اضافه کنم که، مطالب منتشره در همین صفحه فیسبوک شاهدهی بر این مدعاست که کسانی که در مقابل هیچ نوع جنایت رژیم و مقامات جمهوری اسلامی، از جمله مسئله کرونا، واکسن، اعدام، زندانیان سیاسی و . . . سکوت نکردند، مقاله نوشتند، اطلاعیه صادر کردند و دهان به اعتراض گشودند، کسانی مثل من و هم نظران من بوده اند. ۲۸ ژانویه ۲۰۲۱

توصیفی از جمهوری اسلامی (متن ویدئو کلیپ)

غده سرطانی، توصیفی است که امروز مردم ایران از حکومت اسلامی دارند. از همان روز اول سر کار آمدن این حکومت معلوم بود که جمهوری اسلامی يك وصله ناجور بر تن جامعه ایران است. امروز مردم ایران عزم جزم کرده اند که این وصله ناجور و این غده سرطانی را از تن جامعه جدا کنند و آنرا به زباله دانی تاریخ بسپارند. مردم ایرن لایق آزادی، رفاه، عدالت اجتماعی و زندگی مدرن قرن بیست و یکمی هستند. ۱۷ فوریه ۲۰۲۱

بحثی در رابطه با مقوله و مفهوم انقلاب

اخیرا تعدادی از اعضای حزب کمونیست کارگری شروع کرده اند به طرح مخالفت‌های خود با حزب و سیاست‌های حزب. من هم، مثل خیلی دیگر از اعضای این حزب، فرصت و حوصله جواب دادن به همه این ابراز مخالفت‌ها را، که عمدتاً تحت لوا و پوشش مخالفت با نظرات شخصی حمید تقوایی، و متأسفانه گاهی بشکل توهین و افترا، مطرح میشوند، نداشته ام. و لازم هم ندیدم خودم را مشغول جواب دادن به تك تك این برخوردهای نامناسب بکنم. چرا که فکر میکنم مشغول شدن به این نوع بحثها ما را از پرداختن به مسائل مهم در مبارزه ما و مقابله ما با نظرات و سیاست‌های آشکارا مدافع تبعیض و نابرابری دور میکند و بجای هدایت کردن همه نیرو بر علیه جمهوری اسلامی انرژی ما را هدر میدهد. ولی تا آنجا که به سوء تفاهم و ناروشنی‌ها در مورد سیاست‌های حزب برمیگردد، من فکر میکنم بهتر است، همانطور که تاکنون انجام داده ایم و خود حمید تقوایی بیش از هر کس دیگر این را پیشه کرده است، با حوصله و بدور از جنجال و هیاهو، نکات ناروشن را با بحث‌های مستدل توضیح داد تا ابهامات احتمالی برطرف شوند. و این نوشته هم، نه در جواب به اتهامات و افترا ها، که جواب خاص خود را میطلبند، بلکه تلاشی است برای بحث در مورد ابهامات احتمالی و کمک به روشن شدن این ابهامات.

- درك مبهم از انقلاب

از لابلای همه بحثها و ابراز نظراتی که برخی از این رفقا در جاهای مختلف و مناسبتهای گوناگون مطرح کرده اند، و یا حتی از لابلای همه بحثها و ابراز نظرات برخی کسان دیگری هم که خود را کمونیست مینامند، و در رابطه با انقلاب بطور کلی یا انقلابات معین و همینطور در رابطه با جنبش های اجتماعی و توده ای جاری، چه در ایران و چه در سایر نقاط جهان، ابراز نظر کرده اند، میشود متوجه يك نکته شد و آن هم درکی مغشوش از مفهوم و مقوله انقلاب و بکارگیری نا مناسب این مقوله و مفهوم در گفتارها و نوشته های مربوط به انقلاب و تحولات اجتماعی است. اولین چیزی که استنباط میشود این است که اینها انقلاب را مقوله ای مقدس میدانند و آنرا به سینه هر جنبشی نمیزنند و جواز ورود به صف انقلاب هم دست این "انقلابیون" است. اینها به انقلاب نه بعنوان شکل خاصی از اعتراض عمومی، که هر کسی با هر عقیده ای، با هر خواستی و با هر نوع تعلق سیاسی، اجتماعی و طبقاتی میتواند در آن شرکت کند، اعتراضی که مشخصه اصلی اش هدف قرار دادن قدرت حاکم است و تحقق خواستهایش را در سرنگونی يك دولت یا حکومت مبینند، بلکه بعنوان اعتراض بخش خاصی از جامعه نگاه میکنند که با شعارهای خاص خود، با پرچم و پلاکاردهای خاص خود و با طرح مطالبات خاص خود به میدان میآید. و آن بخش خاص جامعه از نظر این بخش خاص از کمونیستها، طبقه کارگر است. و یا، با کمی تخفیف، تنها آن حرکت و آن جنبشی انقلاب نامیده میشود که اکثریت شرکت کنندگانش کارگر باشند، خواستها و مطالباتش با فرمولبندیهای قابل قبول از نظر این کمونیستها طرح شوند، رهبری اش دست طبقه کارگر باشد و پیروزی اش هم از قبل قطعی باشد یا اینکه احتمال پیروزی اش خیلی بالا باشد. در غیر این صورت، هر حرکت توده ای دیگری که این ویژگیها را نداشته باشد، از نظر این دسته از کمونیستها، انقلاب محسوب نمیشود. و نه تنها انقلاب محسوب نمیشوند، بلکه حرکتی ارجحی و از قبل شکست خورده نام میگیرند. و اگر کمونیستهای دیگری جنبشهای توده ای فاقد یکی از آن مشخصات را انقلاب بنامند از نظر این کمونیستها به عدول از اصول کمونیستی (بخوان اصول این کمونیستها) و کمونیسم زدایی متهم میشوند. ولی علیرغم هر درك و تعریفی که هرکس میتواند داشته باشد، انقلاب يك پدیده اجتماعی، شکل خاصی از اعتراض اجتماعی و شکل خاصی از حرکت توده ای و عمومی است که مشخصه ویژه اش سرنگون کردن و از سر راه برداشتن يك حکومت یا دولت است.

- يك نگاه تاریخی به پدیده یا مقوله انقلاب

با يك نگاه گذرا به تاریخ جوامع بشری میتوان گفت که انقلاب اسمی است که به شکل خاصی از اعتراض اجتماعی در دوره خاصی از تاریخ بشر داده شده است. مثلا، اگر چه تاثیر کلی و تدریجی طغیانها و شورشهای پراکنده برده ها و دهقانان موجب تغییرات تدریجی در ساختار قدرت های حاکم و همینطور تغییرات در قوانین سراسری شده است، هیچکدام از این طغیانها و شورشها به تنهایی انقلاب نام نگرفته اند. هرچقدر هم گسترده و رادیکال، تا زمانی که يك حرکت معین اجتماعی سرنگونی يك حکومت یا يك قدرت دولتی را هدف قرار نداده است، انقلاب نامیده نشده است. انقلاب، عمدتا، برای توصیف آن جنبشها و حرکتیهای اجتماعی به کار گرفته شده که مربوط به دوران چند صد سال گذشته در جهان میشوند که هدفشان سرنگون کردن حکومتی معینی بوده است. مثلا اولین حرکت اجتماعی در روسیه که انقلاب نامیده شد مربوط به سال ۱۹۰۵ و دومین آن مربوط به سال ۱۹۱۷ است. یا در فرانسه اولین حرکت اجتماعی که انقلاب نامیده شده است مربوط میشود به تحولات سالهای ۱۷۸۹ تا ۱۷۹۹ که به انقلاب کبیر فرانسه معروف است، دومین حرکت اجتماعی مربوط میشود به سال ۱۸۴۸ و سومین آن انقلاب

۱۸۷۱ است که به کمون پاریس معروف است. و همینطور در ایران اولین تحول اجتماعی که انقلاب نامیده شده مربوط به اواخر دوران قاجاریه است که به انقلاب مشروطه معروف است و دومین تحول که انقلاب نامیده شد، انقلاب ۵۷ است.

نه درجه متری بودن یا نبودن خواست ها و شعارهای مطرح شده در يك حرکت، و نه گسترده بودن دامنه آن حرکت نمیتواند معیار قضاوت قرار گیرد که آن حرکت يك انقلاب است یا نیست. مثلا جنبشی که در اعتراض به تبعیض نژادی در آمریکا صورت گرفت، اگر چه هم دامنه وسیعی داشت و هم دارای خواستهای برحق و متری بود، هنوز يك انقلاب نبود و انقلاب هم نامیده نشد. با در نظر گرفتن این نکات براحتی میتوان دریافت که آنچه که به يك جنبش یا حرکت اجتماعی خصلت انقلابی میدهد، قبل از هر چیز، آن شیوه ای است که آن جنبش برای تحقق خواستها و شعارهایش اتخاذ میکند. اگر سرنگون کردن يك حکومت و قدرت دولتی در دستور يك جنبش اجتماعی باشد میتوان آن جنبش اجتماعی را انقلاب نامید. به بیان دیگر، يك حرکت توده ای و عمومی، قبل از اینکه بخاطر متری بودن یا نبودن خواستها و شعارهایش و یا قبل از اینکه بخاطر توازن قوا و تعداد افراد شرکت کننده از هر طبقه یا گروه اجتماعی در آن جنبش و آن حرکت انقلاب نامیده شود، عمدتا بخاطر شیوه ای که برای بیان اعتراض اش در پیش میگیرد انقلاب نامیده میشود. البته پر واضح است که مردم اگر دردی نداشته باشند به اعتراض هم دست نمیزنند. و همینطور مردم زمانی دست به انقلاب میزنند که راه حل مشکلاتشان را تنها از طریق سرنگون کردن قدرت حاکم ممکن بدانند. و پرواضح است که این توده ناراضی و دردمند در همه جوامع طبقاتی، نه مفتخوران و صاحبان ثروت بلکه تولید کنندگان ثروت و محرومان آن جوامع بوده اند. و به همین اعتبار حرکتهای توده ای برای سرنگون کردن حکومتهای استثمارگر، دیکتاتور و فاسد اقدامی برحق و قابل دفاع است. مردم حق دارند علیه چنین حکومتهایی دست به انقلاب بزنند. هر انقلابی ممکن است پیروز شود و موجب يك سری تحولات متری و پیشرفته شود و یا شکست بخورد و راه را برای حملات بیشتر و اقدامات خشن تر طبقه حاکم هموارتر و دست آنها را در تحمیل قوانین حتی عقب مانده تر از قبل بر جامعه و بر مردمی که دست به انقلاب زده اند، باز تر کند. انقلاب میتواند به هر طرف بچرخد. بسته به اینکه چه نیرویی بتواند رهبری يك انقلاب همگانی را بدست بگیرد، آن انقلاب میتواند پیروز شود یا شکست بخورد، میتواند منجر به سرنگونی و قدرت گیری نیروهای متری، منجر به تحقق خواستهای محرومان جامعه و ایجاد اصلاحات و تغییرات اساسی بنفع آنها شود یا منجر شود به قدرت گیری ارتجاع؛ همانطور که انقلاب ۵۷ منجر شد.

- افشار و گروه های شرکت کننده در انقلاب

همه افشار و گروه های اجتماعی با هر گرایش اجتماعی، طبعا که حق دارند در هر حرکت اعتراضی عمومی یا در هر انقلابی شرکت کنند. آنها برای شرکت در چنین حرکتی اجازة شان را از کسی نمیگیرند. بنابراین علیرغم درك ها و تعریف های متفاوت از مفهوم و مقوله انقلاب و علیرغم اینکه کسی مدال انقلابی بودن را بر سینه کسی بزند یا نه، در دنیای واقعی همه آن کسانی که از تبعیض و ستم خاصی رنج میبرند و حکومت موجود را مهمترین مانع برطرف کردن آن ستم و تبعیض قلمداد میکنند و تحقق اهدافشان را در سرنگون کردن آن حکومت جستجو میکنند و در حرکت توده ای برای سرنگون کردن آن حکومت شرکت میکنند در واقع دارند در انقلاب شرکت میکنند. و به این معنی و به این اعتبار همه آنها نیروهای شرکت کننده در آن انقلاب معین هستند. بعبارت دیگر، انقلابی یا ضدانقلابی بودن هر

فرد یا هر گروهی از انسانها را، در درجه اول، نه از روی درجه مدرن و مترقی بودن خواستهای آنها بلکه قبل از هر چیز از رابطه آنها با آن انقلاب معین میتوان سنجد و مورد قضاوت قرار داد. همانطور که هر درجه از اعتراض به هرگونه ستم و تبعیض، برحق و قابل دفاع است، پیوستن هر فرد و هر قشر و گروه اجتماعی به انقلاب جهت رفع آن تبعیض معینی که از آن رنج میبرند هم امری قابل دفاع است. انقلاب به معنی حرکت يك جمع یا گروه معینی از انسانها نیست که همه آمال و آرزوهایشان کاملاً یکی باشد. انقلاب يك حرکت جمعی و توده ای است که هر کسی یا هر قشر و گروهی از انسانها با اهداف و مطالبات خاص خود در آن شرکت میکنند. خواستها و انگیزه های هر قشر و گروهی میتواند با خواستها و انگیزه های دیگر اقشار و گروه های شرکت کننده در يك انقلاب، متفاوت باشد. آنچه که خصلت نمای این حرکت است عمومی بودن آن و خواست مشترك سرنگونی يك حکومت و یا يك قدرت دولتی است. این حرکت جمعی با يك آکسیون سازمانی متفاوت است. این حرکت جمعی، برخلاف يك آکسیون سازمانی، رهبر یا سخنگوی از قبل تعیین شده ندارد. و یا حتی برنامه از قبل تدوین شده ای ندارد. شرکت در این حرکت جمعی احتیاج به اجازه و یا تایید کسی ندارد. هر کسی حق دارد در این حرکت جمعی برای تحقق اهداف و آرزوهای خود شرکت کند. کسی از کسی نمیپرسد که هدف و انگیزه اش از شرکت در این حرکت جمعی یا در این انقلاب چیست تا اگر هدف و انگیزه اش با هدف و انگیزه ایشان منطبق نباشد او را از صف بیرون کند و یا مدال "انقلابی" بودن را از سینه او بردارد. انقلابی بودن مترادف با مترقی بودن نیست. انقلابی بودن یعنی تحقق خواست خود را از طریق پیوستن به صف انقلاب تعقیب کردن. و همانطور که در بالا هم گفته شد، معمولاً آن کسانی یا آن اقشاری از جامعه به انقلاب روی میاورند که دردی دارند، که احساس میکنند حقتشان پایمال شده است، که احساس میکنند تبعیضی در حق شان شده است. و همینطور حق دارند برای بر طرف کردن آن درد و رنج و تبعیض مشخص به انقلاب روی بیاورند. در هر انقلابی گروه های مختلف با انگیزه ها، آرزوها و خواستهای ویژه خود شرکت میکنند. گسترده بودن صف انقلاب و پیوستن اقشار و شخصیت های هرچه بیشتر اجتماعی به آن قبل از اینکه خطری برای پیروزی انقلاب باشد، به قدرت انقلاب میافزاید، حقانیت انقلاب را عیان تر میکند و همچنین به اعتبار آن نیروهای میافزاید که قبل از دیگران در صف انقلاب حضور داشتند و دیگران را به پیوستن به انقلاب فرا خوانده اند. انقلاب میدان را برای عرض اندام نیروهای مترقی، بدست گرفتن رهبری انقلاب و به پیروزی رساندن آن آماده تر میکند. همین جاست که میشود معنی "انقلاب جشن توده هاست" را فهمید. انقلاب، مدرسه ای است برای همه و، بیش از همه، برای طبقه کارگر و قشر محروم جامعه تا خود را برای بدست گرفتن و یا شرکت در اداره جامعه آماده کند. انقلاب، حتی اگر شکست هم بخورد، توده های محروم جامعه را به نیروی خود و امکان تغییر اوضاع نابرابر از طریق متحد شدن حول خواستهای خود، آگاه تر میکند. یا به بیان دیگر توده ها را "پرروتر" میکند و آنها را برای پیروزی در انقلاب بعدی آماده تر میکند. و این آن چیزی است که در انقلاب ۵۷ اتفاق افتاد. باوجود بشکست کشیده شدن و بخون کشیده شدن آن انقلاب بوسیله جنبش اسلام سیاسی، هنوز هم که هنوز است این توقع که انقلاب کردیم وضع مان بهتر شود، در جامعه موج میزند و جمهوری اسلامی، با همه جنایتهایش در ۴۲ سال گذشته، هنوز نتوانسته است نابرابری و تقسیم طبقاتی جامعه را در ذهن مردم امری عادی، طبیعی و خدادادی جلوه دهد. مردم ایران هنوز برای دستیابی به آمال و آرزوهایی که برای دستیابی به آنها در سال ۵۷ دست به انقلاب زدند، خود را محق میدانند و توان آنها هم در خود می بیند که با يك انقلاب دیگر حکومت اسلامی را نیز سرنگون کنند. بعنوان يك پاراگراف معترضه اشار کنم که از مفهوم و مقوله انقلاب در ارزش گذاریهای اجتماعی هم

جاوبیجا و بطور دلبخواهی استفاده میشود. آنچه که می‌خواهم بگویم این است که کلمه انقلاب بخودی خود نمیتواند و نباید بعنوان معیار ارزش و معیار مترقی بودن یا نبودن قرار گیرد. اگر چه انقلابات معمولاً برای ایجاد تحولات مترقی و بهبود شرایط زندگی مردم شکل می‌گیرند و شکل گرفته‌اند، و شرکت‌کنندگان در انقلابات هم عمدتاً انسانهای ناراضی از وضع موجود و طرفدار پیشرفت و طرفدار برابری و عدالت بین انسانها بوده‌اند و هستند، و مقوله انقلاب بار مثبت‌اش را هم از همینجا می‌گیرد، ولی باوجود این نه انقلاب مترادف با ترقی و پیشرفت است و نه انقلابی بودن یا نبودن بخودی خود نشانه مترقی بودن یا نبودن است. یکی میتواند مترقی باشد بدون اینکه انقلابی باشد و یکی میتواند انقلابی باشد بدون اینکه دارای افکار مترقی باشد. انقلاب شیوه خاصی از اعتراض عمومی است و انقلابی هم کسی است رفع ستم و تبعیض روا داشته شده بر خود را در پیوستن به این شکل از اعتراض دنبال میکند. اینگونه توصیفات دلبخواهی از مقولات و مفاهیم را میشود در رابطه با مفهوم سیاست و سیاسی بودن هم مشاهده کرد. برای مثال وقتی یکی برای بیان اختلاف نظرش با دیگری از کلمات رکیک و لمپن‌مابانه استفاده میکند، به او تذکر داده میشود که برخوردش سیاسی نیست و از او خواسته میشود که سیاسی برخورد کند بدون اینکه در نظر گرفته شود که بکارگیری کلمات رکیک و افترا زدن و تهمت بستن به دیگران خود بکنوع سیاست یا یک روش سیاسی است که برخی آنرا اتخاذ میکنند. من در اینجا در مورد این حرف‌نمیزنم که این رفتار در یک بحث و مناظره مناسب است یا نه، بلکه می‌خواهم بگویم که توهین و افترا خود یک نوع سیاست است؛ سیاست گرایش‌های معین اجتماعی است. شاید برای روشن شدن بیشتر بتوان از تفاوتی هم که بین شعار جدایی دین از دولت و جدایی دین از سیاست وجود دارد استفاده کرد. کسانی که می‌گویند دین باید از سیاست جدا باشد توجه نمی‌کنند که دین خودش سیاسی و یک نوع سیاست است و دین را نمیشود از سیاست جدا کرد ولی دین را میتوان از دولت و دخالت در امورات دولتی جدا کرد.

- انقلاب ۵۷، انقلابات در کشورهای عربی و انقلاب آتی در ایران

این روزها بحثهای زیادی در مورد انقلاب ۵۷ در جریان است. یکی از نکاتی که برجسته‌تر از هر چیز دیگر مطرح میشود این است که آنچه که در سال ۵۷ در ایران اتفاق افتاد انقلاب است یا نه و آیا آن انقلاب ۵۷ قابل دفاع است یا نه. قبل از جواب دادن به این سوال لازم میدانم اشاره کنم که این سوال کاملاً معتبر و بجا است. چرا که، بقول منصور حکمت که ۲۵ سال پیش گفت: ”چه کسی از بازماندگان انقلاب ۵۷ هست که بتواند یک لحظه چشمانش را ببندد و به ۱۷ سال گذشته فکر کند و خاطرات شیرینی به یادش بیاید؟ میلیونها مردم به زندگی در ارتجاعی‌ترین و وحشیانه‌ترین نظام اجتماعی محکوم شدند، جامعه‌ای مبتنی بر ترس، فقر و دروغ بنا شد که در آن خوشی ممنوع است، زن بودن جرم است، زندگی کردن جزا است و فرار غیر ممکن است. یک نسل کامل، شاید نیم بیشتر مردم، اصلاً به این جهنم چشم‌گشوده‌اند و جز این خاطره‌ای ندارند. و برای بسیاری دیگر، زنده‌ترین خاطره، یاد چهره‌های فراموش‌نشده‌ی انسانهای پاکی است که بخون کشیده شدند. مگر نه اینست که نقطه آغاز این کابوس سال ۵۷ بود، سال انقلاب؟“ ولی آیا مردم حق داشتند انقلاب کنند: من اینجا دوست دارم باز هم به منصور حکمت رجوع کنم که گفت: ”مردم حق داشتند رژیم سلطنت و تبعیض و نابرابری و سرکوب و تحقیری را که شالوده آن را تشکیل میداد نخواستند و به اعتراض برخیزند. مردم حق داشتند که آخر قرن بیستم شاه نخواستند، ساواک نخواستند، شکنجه‌گر و شکنجه‌گاه نخواستند. مردم حق داشتند در برابر ارتشی که با اولین جلوه‌های اعتراض کشتارشان کرد دست به اسلحه ببرند. انقلاب ۵۷ حرکتی برای آزادی و عدالت

و حرمت انسانی بود. جنبش اسلامی و دولت اسلامی نه فقط محصول این انقلاب نبود، بلکه سلاحی بود که آگاهانه برای سرکوب این انقلاب، هنگامی که ناتوانی و زوال رژیم شاه دیگر مسجل شده بود، به میدان آورده شد.“ آری مردم به خیابان آمدند چون حلبی آبادها در حاشیه شهرهای بزرگ در حال گسترش بود، زندگی حاشیه نشینان شهرها را نه فقط فقر و محرومیت در منگنه قرار داده بود بلکه ماموران شهرداری ها هم با حملات پی در پی و ویران کردن خانه های این مردم بر سرشان زندگی آنها را به جهنمی غیر قابل تحمل تبدیل کرده بودند. مردم به خیابان آمدند چون دیکتاتوری به اسم محمد رضا شاه اعلام کرده بود که حزب فقط حزب رستاخیز و رهبر فقط محمد رضا شاه. (همانطور که جانشین خلف اش اعلام کرد “حزب فقط حزب الله، رهبر فقط روح الله”) مردم به خیابان آمدند چون حکومت پهلوی دستگاه مخوفی بنام ساواک ساخته بود که ترس از آن آسایش را از مردم گرفته بود. مردم به خیابان آمدند چون در کارخانه ها اجازه هیچ گونه فعالیت اتحادیه ای آزاد برای کارگران داده نمیشد و هر کارگر معترضی سر از ادارات ساواک درمیآورد. مردم به خیابان آمدند چون نه آزادی عقیده داشتند و نه آزادی بیان و تشکل. مردم به خیابان آمدند چون هر حرکت و هر صدای اعتراض آنها علیه هر گونه تبعیض و نابرابری و علیه هرگونه خفقان و بی عدالتی با سد دولت و حکومت پهلوی روبرو میشد. آنها ایجاد بهبود در شرایط زندگی شان را با وجود آنچنان حکومتی ممکن نمی دیدند و این آنها را به دست زدن به انقلاب، یعنی سرنگون کردن حکومت پهلوی، به خیابان کشاند.

در مورد انقلاباتی هم که در يك دهه اخير در برخی از کشورهای عربی رخ دادند، میتوان گفت مردم آن کشورها هم در اعتراض به شرایطی شبیه به آنچه که مردم ایران را در سال ۵۷ به خیابان کشید، یا در اعتراض به شرایطی شبیه به آنچه که امروز مردم ایران را به خیابانها فرامیخواند، دست به انقلاب زدند. اگر چه آن انقلابات هم، به دلایل خاصی که بررسی آنها موضوع این نوشته نیست، شکست خوردند، ولی به اعتبار برحق بودن اعتراض مردم و حرکت جمعی شان برای سرنگونی حکومتهای وقت آن کشورها انقلاباتی قابل دفاع هستند که باید مورد تجزیه و تحلیل شان قرار داد و درس از آنها آموخت.

- انقلاب ۵۷ چگونه شکست خورد؟

انقلاب را شاه به خون کشید و خمینی آن را خفه کرد. به بیان دیگر، علیه انقلاب ۵۷ يك توطئه شکل گرفت؛ توطئه ای بغایت پیچیده. از زمانیکه نشانه های ضعف حکومت پهلوی در عقب راندن مردم بچشمشان خورد و خطر زیر سؤال رفتن نظام سرمایه داری بگوششان رسید، متفکرین و سیاستمداران طبقات استثنامارگر، که انقلاب ۵۷ را، مانند همه دیگر حرکات اعتراضی توده های محروم، رصد میکردند، شروع به رایزنی و نقشه کشیدن برای نجات نظام شان کردند. طرح های مختلفی را بین خود به بحث گذاشتند. بهترین نقشه از نظر آنها سرکوب و به شکست کشاندن انقلاب بنام انقلاب بود. این برای آنها دو منفعت داشت. یکی اینکه هم میتوانست از متلاشی شدن نظام سرمایه داری در ایران جلوگیری کند و هم اینکه میتوانست مردم را تا سالها از فکر اعتراض و دست زدن به انقلابی دیگر پشیمان کند. بهترین فرد برای اجرای این نقشه از نظر آنها، با توجه به جوانب مختلف مسئله، شخص خمینی بود. این شخص از نجف به پاریس آورده شد، در پاریس او را زیر نورافکن گرفتند و از طریق رسانه های رسمی و غیر رسمی خودشان، خمینی را، با کبکبه و دبدبه، بعنوان فردی معرفی کردند که عزم کرده شاه را از مملکت بیرون بیاورد و انقلاب را رهبری کند و به پیروزی برساند. بعد از مذاکرات فراوان با سهامداران مختلف و توافقات و قرار و مدارهای لازم، شاه را از ایران خارج کردند و خمینی را با “پرواز انقلاب” وارد کردند. خمینی که در طول اقامتش در پاریس نقش خود را، که قبولاندن خود

به مردم از طریق دروغ و اعلام همراهی با خوستهای آنها بود، خوب بازی کرده بود و در این راه موفق شده بود، به محض اینکه پایش به تهران رسید شروع کرد به نشان دادن آن روی دیگرش. اولین اقدامش، همانطور که گفته بود، تعیین يك دولت از بالای سر مردمی بود که انقلاب کرده بودند که آقابالاسر نداشته باشند. تهدیدها شروع شد: تهدید کارگران کمونیستی که خواهان اداره شورایی کارخانه ها و همینطور اداره شورایی جامعه بودند، تهدید کمونیستهایی که به مردم در مورد توطئه خمینی و آخوندها هشدار داده بودند و تهدید زنانی که از برابری کامل زن و مرد حرف زده بودند. این تهدیدها، بلافاصله، به حملات فیزیکی و ربودن و کشتن تبدیل شد. به کارگرانی که توقع بهبود زندگی شان را داشتند، گفته شد "اقتصاد زیربنای خر است." به زنان گفته شد جایشان در خانه است و وظیفه شان خانه داری و شوهر داری. يك تشکیلات مرتجع بعنوان دولت برآمده از انقلاب سرهمبندی شد و ماموریت اش را شروع کرد. و بدین ترتیب سرکوب انقلاب بنام انقلاب ادامه یافت.

نقشه و توطئه علیه انقلاب تا آنجا که میتوانست موفق از آب درآمد بود. از یکطرف بخش اعظم مردم انقلابی فریب خمینی را خورده و رهبری او را برای انقلابشان قبول کرده بودند. و بهیمن خاطر فکر میکردند که باید به او فرصت اجرای وعده هایش را بدهند. ولی بخش دیگری از مردم متوجه موضوع شده بودند و میدانستند و میدیدند که ماموریت قدرتی که در حال شکل گیری است نه تحقق آمال و آرزوهای آنها بلکه سرکوب و عقب راندن باز هم بیشتر جامعه است. این بخش متأسفانه در اقلیت بودند و رژیم تازه بقدرت رسیده توانست، از یکطرف با سوار شدن بر توهمات اکثریت مردم و از طرف دیگر با توسل به خشن ترین و ترسناکترین رفتارها با مخالفین خود، با بازداشتهای گسترده و اعدامهای دسته جمعی و راه انداختن حمام خون، سر پا بماند.

ولی این تمام ماجرا نبود و داستان به اینجا خاتمه نیافت. کارگران نفت در جریان اعتصاب شکوهمندشان توانسته بودند با دست رد زدن به سینه سفیر خمینی، حق خود در دخالت در تصمیم گیریهای کلان را با صدای بلند اعلام کنند. و بهیمن خاطر، در گرماگرم توطئه های گوناگون برای انتقال مسالمت آمیز قدرت و در حالیکه شعارهایی چون "نهضت ما حسینی، رهبر ما خمینی" و "ارتش برادر ماست، خمینی رهبر ماست" داشت به شعار های غالب در تظاهراتهای خیابانی تبدیل میشد، شعار "کارگر نفت ما، رهبر سرسخت ما" برای مدتی در خیابانها طنین افکن شده و پتانسیل کارگران برای تبدیل شدن به رهبر انقلاب را به نمایش گذاشته بود و رهبری بلامنازع خمینی را به زیر سوال برده بود. مردم، با وجود اینکه اعلام شده بود که "امام حکم قیام نداده است"، در تهران و چندین شهر دیگر، از جمله در تبریز، سنندج و مهاباد، پادگانها را خلع سلاح کرده بودند و قدرت تازه شکل گرفته را چنان نگران کرده بودند که از زبان اولین نخست وزیرش اعلام کند که "باران میخواستیم ولی سیل آمد". بهیمن خاطر مردم براحتهی زیر بار اوامر حکومت جدید نرفتند. زنان در تهران با دست زدن به يك راهپیمایی یکصد هزار نفری در ۸ مارس سال ۵۷، به حکم خمینی، که حجاب اسلامی را بر آنها اجباری اعلام کرده بود، يك نه محکم گفتند. کارگران در خیلی از کارخانه ها و دانشجویان در خیلی از دانشگاه ها اداره محل کار و تحصیل شان را بشکل شورایی پیش بردند. در ترکمن صحرا دهقانان از طریق شوراهای خود زمینهای اربابان را مصادره کرده و برای کاشت و برداشت شورایی طرح ریختند. کارگران در ۱۱ اردیبهشت سال ۵۸، در اولین اول می بعد از قیام، با سازمان دادن و برگزار کردن باشکوهترین مراسمها در تهران و چندین شهر بزرگ ایران، فریاد زدند که آنها انقلاب کرده اند برای بهتر شدن شرایط کار و زندگی شان. و در کردستان انقلاب بشکل دیگری ادامه یافت. حاصل این جنگ و گریز بین مردمی که متوجه دزدیده شدن انقلابشان شده بودند و دستگامی که برای شکست انقلاب ۵۷ سازماندهی شده بود، تولد و تکوین خونین هیولایی به اسم جمهوری اسلامی در ۳۱ خرداد ۱۳۶۰ شد. و از این تاریخ به بعد بود که

ابراز وجود علنی برای کمونیستها در خیابانها، در دانشگاه ها و در محلهای کار ناممکن شد. تعداد زیادی از آنها دستگیر شدند و بعد از شکنجه های وحشیانه اعدام شدند و یا به زندانهای طویل المدت محکوم شدند. آنهایی که جان سالم بدر برده بودند، یا به مهاجرت به کشورهای اروپایی روی آوردند یا به کردستان رفته و به مبارزه شان علیه حکومت فاشیست اسلامی به شکل دیگری ادامه دادند یا اینکه مجبور به سکوت و زندگی زیر زمینی شدند.

- انقلاب علیه جمهوری اسلامی

از همان اوایل سر کار آمدن رژیم سلامی در ایران معلوم بود که این حکومت نه برای ایجاد بهبود در شرایط زیست مردم بلکه برای سرکوب انقلاب، عقب راندن مردم و تحمیل شرایطی بمراتب بد تر بر زندگی آنها سر کار آورده شده است. این رژیم هر آنچه میتوانست وحشت آفرید، خشونت کرد، آدم کشت، جنایت کرد، قلم ها شکست، زندان کرد، شکنجه کرد، تجاوز کرد، اسید پاشید، سنگسار کرد، اعدام کرد، در خیابانها مردم را به گلوله بست ولی خواست و آرزوی زندگی بهتر را از فکر و ذهن مردم بیرون کند و آنها را به آنچه که هست راضی کند. این امر شدنی نبود و نیست. در طول چهل و دو سال گذشته هرگونه تلاش برای بهبود شرایط کار و زیست مردم و هر نوع اعتراض هر بخشی از مردم ایران علیه هر موردی از تبعیض و بی حقوقی و علیه هر موردی از ستم و بی عدالتی با سد دولت و قوانین ارتجاعی حکومت اسلامی روبرو شده است. این کشاکش بی وقفه نفرت عظیمی از حکومت و رژیم اسلامی را در سرتاسر جامعه انباشت کرده است. امروز اکثریت عظیم جمعیت ۸۵ میلیونی ایران در مان دردهایشان را در رفتن جمهوری اسلامی جستجو میکنند. صف انقلاب علیه جمهوری اسلامی هر روز گسترده تر، فشرده تر و تعرضی تر میشود. اعتصابات و اعتراضات متعدد کارگری در دهه های گذشته رهبران آگاه و سوسیالیست و دارای نفوذ اجتماعی متعددی از خود بیرون داده و به جامعه معرفی کرده است. جنبش رهایی زن با قدرت به میدان آمده است. جنبش خلاصی فرهنگی با قدرت در خیابان است. امروز میتوان گفت که همه کسانی که خواهان ایجاد کوچکترین اصلاحات در زندگی شان هستند، همه کارگرانی که دل خوشی از کارگر بودن خود ندارند، همه زنانی که برابری با مردان را حق خود میدانند، همه جوانانی که خواهان زندگی مدرن هستند، اکثریت دانشجویان، نویسندگان و هنرمندانی که خواهان از بین رفتن خفقان و سانسور فرهنگی و کسب آزادی برای بیان عقاید و ارائه هنر خود هستند، و هر فرد و گروهی که از مردم که خواهان برچیده شدن و پایان داده شدن به ستمهای ملی و تبعیضات زبانی، جنسیتی و مذهبی و یا دیگر تبعیضات هستند، دستیابی به آمل و آرزوهایشان را تنها در رفتن حکومت اسلامی جستجو میکنند و در حال پیوستن به صف انقلاب هستند. در فضای سیاسی امروز ایران و در صفوف اول انقلاب قدرتمند و زیر و رو کننده ای که در حال تکوین است، علاوه بر رهبران خوشنام سوسیالیست و دارای اعتبار جنبش کارگری و دیگر جنبشهای حق طلبانه، یک حزب کمونیستی معتبر، با نفوذ، روشن بین و دارای نقشه راه هم حضور دارد؛ حزب کمونیست کارگری. حزبی که از همه اعتراضات حق طلبانه همه بخش های جامعه حمایت میکند و همه مردم را، همه شخصیتها و گروه های معترض به وضع موجود را به پیوستن به یک حرکت متحد برای نابودی کامل جمهوری اسلامی فراخوان میدهد. وجود چنین حزبی در صحنه سیاسی ایران امروز ضمانتی است محکم برای اجتناب از تکرار تجربه ۵۷ و همینطور ضمانتی است قابل اتکا برای پیروزی انقلاب جاری و دستیابی مردم به آنچه که آرزو میکنند. و این یک امتیاز مهم این انقلاب نسبت به انقلاب ۵۷ است. و این حزب است که میخواهد از طریق و با رهبری یک انقلاب همگانی علیه جمهوری اسلامی و با برچیدن تمام دستگاه های سرکوب این حکومت، به استثمار انسان از انسان و به همه آن ستمها و تبعیضات روا داشته شده بر مردم ایران بطور کامل پایان داده شود تا همه ساکنین کشور بتوانند بعنوان شهردان کاملاً آزاد و متساوی الحقوق به یک زندگی شاد و مرفه و یک زندگی لایق انسان قرن ۲۱ دست یابند. ۲۳ فوریه ۲۰۲۱

بحثی در رابطه با حق تحصیل بزبان مادری در ایران

مقدمه

چند سالی است که تأثیرات منفی محرومیت از تحصیل بزبان مادری در رشد شخصیت کودکانی که تحصیل را بزبانی غیر از زبان مادری شروع میکنند، مورد توجه عمومی قرار گرفته و بحث در مورد حق تحصیل بزبان مادری در همه کشورهای جهان، از جمله در ایران، بشکل گسترده ای مطرح شده است. این مساله امسال نیز از زوایای گوناگون مورد بحث و کنکاش قرار گرفت. با وجود تنوع نظرات ابراز شده و طرح های ارائه شده، میتوان آنها را در سه گروه دسته بندی کرد. دسته اول آنهایی هستند که وجود تبعیض را برسمیت می‌شناسند ولی پایان دادن به آن را به ضرر خود میدانند و آنرا هزینه بردار و غیرممکن می‌شمارند. دسته دوم کسانی یا گرایشاتی هستند که وجودشان و حیات و ممانعتشان به وجود اینگونه تبعیضات گره خورده و "حق تحصیل بزبان مادری" را بعنوان وسیله ای برای معامله و سهم بری بیشتر از خان یغما مورد استفاده قرار میدهند. و دسته سوم خواهان پایان دادن و متوقف کردن فوری ستم و تبعیضی هستند که میلیونها کودک در ایران از آن رنج می‌برند.

- اختلالات اجتماعی و تأثیرات منفی تبعیض زبانی در زندگی قربانیانش

شاید اثبات حقانیت اعتراض علیه هر گونه تبعیض و ستم برای کسانی که خود قربانی آن ستم و تبعیض هستند اصلا لازم نباشد. نالیدن از درد يك عكس العمل طبیعی است برای کسی که درد دارد. ولی جلب حمایت از حقانیت اعتراض علیه هر درد و تبعیضی احتیاج به بحث و استدلال دارد، مخصوصا جلب حمایت کسانی که درد را تجربه نکرده اند کاری است بس دشوار. شاید، همانطور که عمق درد تبعیض نژادی را فقط يك سیاه پوست و عمق درد تبعیض جنسی را فقط يك زن می فهمد و حس میکند، عمق درد محرومیت از تحصیل بزبان مادری را هم فقط کسانی حس میکنند که از این حق محروم بوده اند. همانطور که اعتراض علیه ستم و تبعیض بر زنان در وجود هر زنی است، هر زنی به صرف زن بودن به تبعیض علیه خود معترض است و زندگی هر زنی، بخصوص در کشورهای اسلام زده، نه یکبار بلکه صدها بار و نه يك روز بلکه هر روز آغشته به طعم تلخ این تبعیض شده و میشود، و اگر این اعتراض از طرف برخی با صدای بلند اعلام نمیشود و یا آن اندازه بلند بیان نمیشود که بوسیله دیگران هم شنیده شود، اصلا بدین معنا نیست که این تعداد از زنها خود را لایق این تبعیض و ستم میدانند و از وجود آن لذت می‌برند. این دلیل دیگری میتواند داشته باشد از جمله اینکه گاهادرسی در کنارشان نیست و گاهایم وجود تبعیض انکار میشود و یا کم اهمیت جلوه داده میشود. این رفتار در مورد ستم و تبعیض زبانی هم مشاهده میشود. نه تنها وجود چنین ستم و تبعیضی انکار میشود بلکه حقانیت مبارزه برای پایان دادن به آن هم با استدلالاتی چون؛ کشور تجزیه میشود، خطر فدرالیزه شدن جامعه افزایش پیدا میکند و استدلالاتی از این قبیل زیر سؤال میرود. همچنین بخاطر یکسری دلایل ویژه، اثبات حقانیت خواست تحصیل بزبان مادری و جلب حمایت گسترده از این مبارزه به تلاش بیشتری نیاز پیدا میکند. یکی از این ویژگیها شکل بروز و دامنه شمول این تبعیض در مقایسه با تبعیض جنسی است. یعنی اینکه هم تعداد انسانهایی که از تبعیض و ستم زبانی رنج می‌برند، در مقایسه با تعداد انسانهایی که از تبعیض و ستم جنسی رنج می‌برند محدود تر است و هم، عمدتا و ظاهرا، فقط کودکان، یعنی ضعیف ترین بخش جامعه،

هستند که بخاطر محرومیت از تحصیل بزبان مادری، آنها فقط برای چند سالی، رنج میبرند. و بالاخره اینکه درد تبعیض زبانی بعد از مدتی برای برخی از تجربه کنندگان مستقیم اش تسکین پیدا میکند و به فراموشی سپرده میشود و یا اینکه این تبعض معین دیگر در زندگی روزمره آنها نقشی بازی نمیکند.

محرومیت از تحصیل بزبان مادری نه تنها آموزش و تحصیل را، حتی برای چند سالی هم شده باشد، برای میلیونها کودک همراه با درد و رنج میکند، بلکه تأثیرات منفی و مخرب پایداری در زندگی میلیونها انسان، کوچک و بزرگ، بوجود میآورد. محرومیت از تحصیل بزبان مادری میلیونها کودک را، در مقایسه با دیگرانی که تحصیل را بزبان مادری خود شروع میکنند، در موقعیتی نابرابر قرار میدهد و این موقعیت نابرابر تأثیرات مخرب روانی و احساسی در آنها ایجاد میکند. این تأثیرات مخرب گاهی کل زندگی آنها را تحت تأثیر قرار میدهد و آینده ناخوشآیندی را برای آنها رقم میزند. کودکانی را تصور کنید که از لحظه تولدشان تا قبل از اولین روز وارد شدنشان به مدرسه، با عزیزترین عزیزانشان، با پدر و مادرشان، با برادرها و خواهرهایشان در خانه و بیرون از خانه بزبانی غیر از زبان فارسی، حرف زده اند. علائق و نشانه های محبت پدر و مادر یا خواهر و برادر و یا فامیل و همسایه و دوست و آشنا نسبت به خود را بزبان مادری شان شنیده اند. شادی ها و غم هایشان را و تمام گوشه و زوایای احساسات و عواطفشان را به آن زبان بیان کرده اند. هنگام بازی با دوستانشان به همان زبان حرف زده اند. درد دلها و اسرار کوچک زندگی شان را به همان زبان با دوستان و نزدیکانشان در میان گذاشته اند. به همان زبان به همدیگر ابراز علاقه کرده اند. دنیا را به آن زبان شناخته اند. شخصیت شان به آن زبان شکل گرفته است. به آن زبان فکر کرده اند و نیازها و احساسات خود را به آن زبان طرح کرده اند. مهارتهای کوچکشان و همینطور اعتماد بنفس شان به آن زبان شکوفا شده و شکل گرفته است و ارتباط شان را با دنیای پیرامون به آن زبان ایجاد کرده اند.

آری این کودکان اولین روز مدرسه را نه با شادی و خوشحالی بلکه با ترس، دلهره و نگرانی شروع میکنند؛ نگران از اینکه دیگر نتوانند خود را آنطور که هستند بیان کنند، نگران از اینکه دیگر نتوانند احساسات و نیازهای خود را طرح کنند، نگران از اینکه حرفهای معلم را نفهمند، نگران از اینکه مورد قضاوت قرار گیرند و از طرف معلم شان کودن و کم هوش خطاب شوند. این تجربه تلخ کودکی است که تحصیل را نه بزبان مادری بلکه بزبانی جدید و ناآشنا شروع میکنند. کودکانی را مجسم کنید که در همان اولین هفته شروع مدرسه بخاطر اینکه سؤال معلم را نفهمیده اند و یا جواب سؤال معلم را نه به فارسی بلکه بزبان مادری خود داده اند، چنان سیلی محکمی از او دریافت کرده اند که آتش از چشمانشان پریده و از ترس سیلی بعدی، خودشان را از پنجره کلاس به بیرون پرتاب کرده و دیگر به مدرسه برنگشته اند. کودکانی را مجسم کنید که با ترس و لرز وارد کلاس شده اند و تمام روز را با همین ترس سر کرده اند. کودکانی را مجسم کنید که بخاطر نفهمیدن سؤال معلم به خود شاشیده اند. کودکانی را مجسم کنید که با اصرار و فشار والدینشان بطرف مدرسه راه افتاده اند ولی از ترس تنبیه شدن فیزیکی و یا تحقیر شدن روحی از طرف معلم شان راهشان را کج کرده و از مدرسه فراری شده اند. تصور کنید کودکانی را که از همان روزهای اول شروع به تحصیل، بخاطر عدم آشنایی شان به زبان جدید، کودن و کم هوش خطاب میشوند، شخصیت و اعتمادشان نسبت به خود ضربه میخورد و خیلی هایشان با شنیدن مکرر این صفات از طرف معلمانشان، به "کودن" و "کم هوش" بودن خود باور میکنند و این باور در آنها نهادینه میشود. تصور کنید کودکانی را که خود را نه در موقعیتی برابر بلکه در موقعیتی کاملاً نابرابر با دیگر کودکانی میبینند که زبان مادری شان همان زبان آموزشی است و یا به آن زبان

آشنایی قبلی دارند. کودکانی مظلوم. این کودکان از معلمانشان و از بزرگترها میشوند که برای پیشرفت و ترقی در آینده، برای بیان خود در جامعه و برای برقراری ارتباط با دنیای پیرامون باید زبان دیگری را جانشین زبان مادری شان کنند و زبانی را که دنیا را با آن شناخته اند، "فراموش" کنند. و چنین هم میشود. همراه این "فراموشی" چیزهای زیاد دیگری هم در دنیای این کودکان ضربه میخورند، رنگ میبازند، زیر سؤال میروند، به حاشیه رانده میشوند و فراموش میشوند، و به همراه آن حتی خیلی از ارزشهای زیبایی که در وجود این کودکان شکل گرفته اند. کودکانی را تصور کنید که، راستگویی خوب است و دروغ گفتن بد است را از مادرانشان و به زبان مادری شان یاد گرفته اند، احساسات خوب و ارزشهای انسانی شان به آن زبان شکل گرفته و علائق شان به آن زبان بیان شده است، بناگهان با دنیایی روبرو میشوند که اجازه ابراز وجود را از آنها سلب و یا بر آنها محدود و زجرآور میکند. در چنین فضایی اعتماد به خود و اعتماد به همکلاسیها و اعتماد به همبازیهای دیروز جای خود را به شك و بی اعتمادی میدهد. . . و یکی از درد آورترین این چیزها این است که این کودکان به زیباترین باورهای شان شك میکنند؛ از جمله به اینکه "پدرمن بهترین و قویترین مرد دنیاست" و "مادر من بهترین و مهربانترین مادر دنیا".

برسمیت شناختن حق آموزش بزبان مادری یعنی جلوگیری از خورد شدن شخصیت این کودکان و شیرین تر کردن آموزش برای آنها. این کودکان باید از این درد رهایی یابند. حقانیت آموزش بزبان مادری از اینجا ناشی میشود و دفاع از حق تحصیل بزبان مادری تلاشی است برای پایان دادن به چنین دردی و مرحمی است بر چنین زخمی در جامعه ایران.

این کودکان در چنین فضایی با چنین تناقضاتی بزرگ میشوند و وارد جامعه و بازار کار میشوند. علاوه بر آنهایی که در همان سالهای اول شروع به تحصیل از مدرسه فرار کرده و به لشکر آماده به کار، به لشکر کارگران مهاجر و لشکر کارگران کم توقع پیوسته اند، حتی آنهایی هم که به بالاترین مدارج تحصیل نائل شده اند، هنگام وارد شدن به بازار کار، متوجه میشوند که چگونه ضعف آنها در بیان خود بزبان رسمی و اداری کشور، حتی اگر مهارتشان هم بیشتر از آن همکارانشان باشد که زبان مادری شان زبان رسمی و اداری کشور است، آنها را مجبور به قبول پستهای کم حقوق تر و کم درآمدتری میکند؛ نیروی کار ارزان. بلی نتیجه عملی وجود ستم و تبعیض زبانی تولید نیروی کار ارزانتر و کم توقع تر است. بگذارید اینجا این را هم اضافه کنم که از ثمره این نیروی کار ارزان تنها سرمایه دار "ملت حاکم" استفاده نمیکند بلکه کل طبقه سرمایه دار ایران، از جمله سرمایه داران "ملل تحت ستم" هم سهم میبرند. بنابراین میشود براحتی گفت که ادعاهای ناسیونالیستهای قومی، یا آنطور که خود میگویند، "ناسیونالیسم ملتهای تحت ستم"، در مورد ستم و تبعیض زبانی چیزی جز عوامفریبی و استفاده ابزاری از مسئله زبان برای سهم خواهی بیشتر از این خان یغما نیست.

نه تنها ایجاد امکانات لازم برای تحصیل بزبان مادری بلکه حتی صرف برسمیت شناخته شدن حق تحصیل بزبان مادری از طرف دولت هم، میتواند، نه تنها شروع سال تحصیلی را به میلیونها کودک در ایران لذت بخش کند بلکه، میتواند راه را برای تربیت انسانهایی با اعتماد بنفس بالا و دارای توقعات بالا هموار کند. انسانهایی که خود را نه در شرایطی نابرابر بلکه در شرایطی کاملا برابر با دیگران ببینند راحتتر میتوانند با دیگران به تفاهم برسند و همکاری کنند. برسمیت شناختن حق تحصیل بزبان مادری و ایجاد امکانات لازم برای همه کودکان در ایران که تحصیل را بزبان مادری شان شروع کنند، نسل بعدی مردم ایران را متحد تر و آنها را برای زیستن در کنار هم مشتاق تر میکند. و این، نه تنها "یکی

از ارکان فدرالیزه کردن جامعه" و طرحی برای "تجزیه" کشور نیست بلکه یکی از ملزومات ساختن جامعه ای است متحد که در آن همه شهروندان نه تنها دارای حقوق برابر بلکه دارای امکانات برابر هم باشند.

- نگاهی به طرح های ارائه شده در رابطه با مسئله زبان در ایران

ناسیونالیسم "عظمت طلب" ایرانی، تحت فشار افکار عمومی مجبور شده است به وجود تبعیض زبانی در ایران اعتراف کند. ولی طرحی که در این رابطه پیشنهاد میکند نه طرحی برای پایان دادن به این تبعیض بلکه طرحی است برای نهادینه کردن آن و نگهداشتن استخوان لای زخم. آنها میگویند که زبان فارسی تنها زبان آموزشی رسمی در کشور باشد و سایر زبانها در مدارس تدریس بشوند. یکی از استدلالات آنها برای عامه پسند کردن طرح خود این است که برسمیت شناختن حق تحصیل بزبان مادری موجب تجزیه کشور میشود و یا تحصیل به چند زبان در ایران به لحاظ پرهزینه بودنش ممکن نیست. استدلال دیگرشان این است که تدریس عمومی مثل ریاضی، فیزیک، شیمی، طب و غیره بزبانهایی مثل کردی و ترکی و عربی و بلوچی ممکن نیست. (همینجا اشاره کنم که اخیرا علی جوادی هم در نوشته ای تحت عنوان " آموزش به زبان مادری" یکی از ارکان فدرالیزه کردن جامعه است" به استدلالی مشابه متوصل شده است با این تفاوت که او بجای "خطر تجزیه ایران" از اصطلاح "خطر فدرالیزه شدن ایران" استفاده کرده است. او همچنین به جوان تحصیل کرده بزبان کردی دل سوزانده که در خوزستان نمیتواند کار گیر بیاورد.) معنی واقعی همه این استدلالات انکار حق تحصیل بزبان مادری و ادامه محرومیت میلیونها کودک از تحصیل و آموزش بزبان مادری است. این استدلالات نه از شدت درد و زجری کم میکند که همین امروز میلیونها کودک در مدارس میکشند و نه ایجاد شادی در دل کودکانی میکند که چند ماه دیگر پا به مدرسه خواهند گذاشت. این کودکان میتوانند سوال کنند که چرا نمیشود کاری کرد که هم به درد و رنجی که ما میکشیم پایان داده شود و هم موجب تجزیه کشور شما نشود، چرا نمیشود کاری کرد که هم ما از حق تحصیل بزبان مادری مان لذت ببریم و هم اینکه فدرالیسم و تجزیه در میان شما و ناسیونالیسم در میان ما تقویت نشود؟ اگر این کار برای شما هزینه دارد، از هزینه های دیگرتان کم کنید؛ از هزینه های کلانی که برای جنگ و نیروهای مسلح و سلاح های کشتار جمعی صرف میکنید، از هزینه های کلانی که برای ساختن مساجد و تربیت آخوند صرف میکنید بکاهید. و آن "دانشجوی رشته پزشکی که به زبان کردی آموزش ببیند"، میتواند بگوید که نگران کاریبی من در خوزستان نباشید، این مشکل را ما خودمان حل میکنیم.

طرح های مضر دیگری که در قبال مسئله زبان در ایران ارائه میشوند، طرحهایی هستند که از طرف ناسیونالیستهای قومی یا ناسیونالیسم "ملت تحت ستم" ارائه میشوند. این طرح ها نه متکی بر برطرف کردن سراسر است و کم مشقت تر تبعیض زبانی برای کودکانی که از وجود این تبعیض رنج میبرند، بلکه متکی هستند بر استفاده ابزاری از "حق تحصیل بزبان مادری"، برای سهم خواهی از قدرت، برای تبلیغ نفرت علیه مردمانی که بزبانی غیر از زبان آنها حرف میزنند، برای تکه تکه کردن مردم ایران و نهایتا، برای کند کردن مبارزه متحد آنها علیه حکومت اسلامی. این طرح ها عملی کردن حق تحصیل بزبان مادری در ایران را از طریق تشکیل حکومتهای فدرال، خودمختار و یا مستقل دنبال میکنند. و در این حکومتهای "مستقل" یا فدرال این والدین نیستند که تصمیم بگیرند فرزندانشان به چه زبانی تحصیل کنند بلکه این دولت فدرال یا خودمختار و یا مستقل است که بر اساس تعلقات قومی، ملی یا زبانی پدر کودک تعیین میکند او به چه زبانی باید تحصیل کند. و همینطور در شکل حکومتی این ناسیونالیستها و در محدوده تحت حاکمیت آنها حق آموزش بزبان مادری برای کودکانی که والدینشان بزبانی غیر از زبان این حکومتهای خود مختار و یا مستقل فرضی حرف میزنند، برسمیت شناخته

نمیشود. بهمین دلیل است که ناسیونالیسم کرد و ترک از حالا بر سر محدوده های جغرافیای حکومت خود با هم در حال جنگ لفظی هستند. اگر ناسیونالیسم ایرانی با محروم کردن کودکان از تحصیل بزبان مادری، لذت بردن از آموزش و تحصیل را از آنها دریغ میکند، ناسیونالیستهای قومی با تبلیغ نوع دیگری از ملت پرستی و خرافات ناسیونالیستی، روح و روان و شخصیت این کودکان را مسموم میکنند. مشخصا ناسیونالیسم ترک در آذربایجان از وجود ستم و تبعیض زبانی بعنوان ابزاری برای پراکندن نفرت علیه مردم فارس زبان و کرد زبان و ارمنی زبان استفاده میکند. اگر حکومت اسلامی کودکان را با مغزشویی اسلامی به جنگ کفار فرستاد، این ناسیونالیستها میخواهند آنها را با مغزشویی ناسیونالیستی به جنگ کردها و فارسها و ارمنی ها بفرستند. دغدغه این ناسیونالیستها قبل و بیش از آنکه پایان دادن به ستم و تبعیض زبانی و فراهم کردن يك فضای شاد برای تحصیل کودکان باشد، تربیت سرباز برای اهداف شوم و فاشیستی خود میباشد.

- برنامه حزب کمونیست کارگری و راه حل پیشنهادی ما

حزب کمونیست کارگری، اخیرا با صدور بیانیه ای تحت عنوان "آموزش به زبان مادری یک حق جهانشمول است!"، همانطور که از عنوان بیانیه هم پیداست، بار دیگر موضع خود را در رابطه با مسئله زبان در ایران اعلام کرد و از حق تحصیل بزبان مادری بطور روشن دفاع کرد. در این بیانیه گفته شده که آموزش و فعالیت به زبان مادری در همه زمینه ها از جمله در زمینه های ادبی و فرهنگی و اجتماعی و سیاسی یک حق انکار ناپذیر، مسلم، انسانی و جهانشمول است. و همینطور اضافه کرده است که رفع تبعیض زبانی یکی از شروط برپایی يك جامعه آزاد و برابر است. در رابطه با مسئله زبان، زبان مادری و حق تحصیل بزبان مادری در "يك دنیای بهتر"، برنامه حزب کمونیست کارگری، چنین آمده است: "ممنوعیت زبان رسمی اجباری. دولت میتواند یک زبان از زبان های رایج در کشور را بعنوان زبان اداری و آموزشی اصلی تعیین نماید، مشروط بر اینکه امکانات و تسهیلات لازم برای متکلمین به سایر زبانها، در زمینه های زندگی سیاسی و اجتماعی و آموزشی، وجود داشته باشد و حق هر کس به اینکه بتواند به زبان مادری خویش در کلیه فعالیت های اجتماعی شرکت کند و از کلیه امکانات اجتماعی مورد استفاده همگان بهره مند شود محفوظ باشد." در این پاراگراف کوتاهی که با سوتیتر "اعتبار زیاهای رایج در کشور" بیان شده است از فرمولبندی "حق آموزش بزبان مادری" استفاده نشده است. ولی بطور روشن گفته شده که زبان اجباری در کار نیست و دولت باید امکانات و تسهیلات لازم برای متکلمین به سایر زبانها در زمینه های زندگی سیاسی و اجتماعی و آموزشی را تامین کند. این به این معنی است که اگر قرار است در ایران يك دولت مرکزی وجود داشته باشد و همه متکلمین بزبانهای رایج در ایران، از جمله فارسی، کردی، ترکی، عربی، بلوچی و غیره در کنار هم و در يك کشور با يك سیستم اداری زندگی کنند در این صورت اولاً لازم است که یکی از زبانهای رایج در کشور را بعنوان زبان اداری و آموزشی اصلی تعیین نمایند. و ثانياً باید آموزش به دیگر زبانها هم برسمیت شناخته شود و دولت باید امکانات و تسهیلات لازم برای اجرایی شدن آن را فراهم کند. چنین شرایطی، یعنی شرایطی که همه مردم متکلم بزبانهای مختلف ساکن ایران راضی شده اند که در يك کشور آزاد در کنار هم زندگی کنند، در شرایطی که آنها دولتی را متشکل از نمایندگان واقعی خود، دولت شوراها را، تشکیل داده اند، تعیین یک زبان از زبان های رایج در کشور بعنوان زبان اداری و آموزشی اصلی کار مشکل سازی نخواهد بود. منتهی مسئله این است که همان دولت، صرف نظر از اینکه کدامیک از این زبانها را انتخاب میکند، باید امکانات و تسهیلات لازم برای تحصیل و آموزش بزبانهای دیگر را نیز فراهم کند. و اینجاست که نه ستمی بر کسی روا داشته میشود و نه اجباری بر کسی وارد میشود. و این است يك طرح و راه حل انسانی برای برطرف کردن ستم و تبعیض زبانی در ایران.

اینجا لازم میدانم به نکات دیگری هم در رابطه با طرح علی جوادی اشاره کنم. ایشان اخیراً در نوشته‌ای تحت عنوان "آموزش به زبان مادری یکی از ارکان فدرالیزه کردن جامعه است"، هم حق تحصیل بزبان مادری را انکار کرده، هم حقانیت اعتراض علیه ستم و تبعیض زبانی را زیر سؤال برده و هم اینکه ادعا کرده است که این عمل ایشان منطبق بر مفاد "یک دنیای بهتر"، برنامه حزب کمونیست کارگری، است. در رابطه با انکار حق تحصیل بزبان مادری از طرف علی جوادی، کافی است به این اشاره کنم که هم درک و تفسیر ایشان از آنچه که در برنامه حزب گفته شده است نادرست، دلبخواهی و "مصلحت‌اندیشانه" است و هم اینکه طرح ایشان نه معطوف به پایان دادن به ستمی است که هم اکنون میلیون‌ها کودک از آن رنج می‌برند، بلکه طرحی است منطبق بر برنامه ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی. معنای قبول و برسمیت شناسی حق تحصیل بزبان مادری، برخلاف ادعای علی جوادی، نه "بخشی از طرح ناسیونالیسم قومی در جامعه" است و نه "بخشی از طرح فدرالیستی کردن جامعه". بلکه این، قیل از هر چیزی، بمعنای اعلام آشکار مخالفت با ستم و تبعیض معینی به اسم ستم و تبعیض زبانی است. این بخشی از طرح انسانهای آزادیخواه و برابری طلب است که وجود هیچ‌گونه و هیچ درجه از تبعیض علیه هر بخشی از جامعه را قبول ندارند و خواهان برطرف کردن آن هستند. ناسیونالیسم قومی اتفاقاً بخاطر عدم برسمیت شناخته شدن حق تحصیل بزبان مادری است که وجود خود را توجیه می‌کند. ناسیونالیسم قومی در شرایطی رشد می‌کند که توجیهی عامه پسند برای فعالیتهای خود داشته باشد. و چه توجیهی قدرتمندتر از این که به مردم منتسب به قوم آنها اجازه آموزش بزبان مادری داده نمی‌شود. بنابراین برسمیت شناختن حق تحصیل بزبان مادری همچنین یکی از راه‌های بی اعتبار کردن ادعاهای ناسیونالیستهای قومی است. طرح علی جوادی بیان دیگری از طرح ناسیونالیستهای عظمت طلب و شوینیست ایرانی است که زمینه می‌دهد برای عرض اندام بیشتر ناسیونالیسم قومی. ولی علی جوادی، بنادرست و بناحق، طرح پیشنهادی خود را منطبق بر برنامه حزب کمونیست کارگری میداند. هر ناظر منصفی با یک نگاه به سابقه فعالیتهای این حزب میتواند بگوید که کنار آمدن با هیچ شکلی و با هیچ درجه‌ای از تبعیض با فلسفه وجودی این حزب نمی‌خواند. این حزب در برخورد به هر معضل اجتماعی در درجه اول حق آن انسانهایی را مد نظر داشته و دارد که از آن معضل اجتماعی رنج می‌برند. ما هیچوقت حقانیت اعتراض علیه تبعیضات را از ممکن بودن یا نبودن رفع آن تبعیض استنتاج نکرده ایم. و همینطور حقانیت خواست تحصیل بزبان مادری را هم از میزان هزینه لازم برای عملی کردن آن خواست استخراج نمی‌کنیم. ما نه تنها برای برسمیت شناختن حق تحصیل بزبان مادری بلکه برای فراهم کردن امکانات الزم برای تحقق این حق هم چرتکه نمی‌اندازیم. اگر محرومیت از تحصیل بزبان مادری یکنوع ستم و یکنوع تبعیض است، که است، اولین حرفی که انتظار می‌رود از دهان، نه تنها هر کمونیستی، بلکه از دهان هر انسان منصفی، شنیده شود این است که تحصیل بزبان مادری حق هر کودکی است، محرومیت از تحصیل بزبان مادری یکنوع تبعیض است و به این تبعیض باید بلافاصله و بدون هیچ عذر و بهانه‌ای پایان داد. حتی اگر امکان برطرف کردن یک ستم و تبعیض معین در یک شرایط معین ممکن نباشد، ما وجود آن ستم را انکار نمی‌کنیم بلکه شرایط برطرف کردنش را فراهم می‌کنیم. و نه تنها این بلکه در همان قسمتی از برنامه حزب کمونیت کارگری، که علی جوادی ما را به آن رجوع می‌دهد، بروشنی گفته شده که زبان رسمی اجباری باید ممنوع شود، یکی از زبانهای رایج در کشور بعنوان زبان اداری و آموزشی اصلی تعیین شود و متکلمین به سایر زبانها بتوانند در زمینه‌های زندگی سیاسی، اجتماعی و آموزشی بزبان مادری خویش فعالیت کنند. و فعالیت آموزشی بزبان مادری از جمله یعنی حق آموزش بزبان مادری و

داشتن امکانات لازم برای عملی کردن آن حق. اگر علی جوادی چنین درکی از برنامه حزب کمونیست کارگری ندارد لطفاً بجای اینکه برای توجیه تر انحرافی "آموزش به زبان مادری یکی از ارکان فدرالیزه کردن جامعه است"، و یا بجای اینکه، بقول معروف، بچه را با قنداقش بیرون بیاندازد، برود بند برنامه اش را طوری تنظیم کند که کسی نتواند حق تحصیل بزبان مادری را از آن استنتاج کند.

سخن آخر اینکه تحصیل بزبان مادری یک حق جهانشمول و مسلم انسانی است و رفع تبعیض زبانی یکی از شروط برپایی يك جامعه آزاد و برابر است. ۱۱ مارس ۲۰۲۱

برده داری مدرن چگونه کار میکند

اگر سیستم برده داری سنتی چنین کار میکرد که برده داران با نیروهای مسلح خود به آفریقا حمله میکردند و عده ای را اسیر میکردند و آنها را با زور و تهدید به کار میکشیدند، امروز برده داری مدرن چنین زحمتی به خود نمیدهد که برای انتقال برده ها از آفریقا به اروپا نیروی نظامی به آن کشورها گسیل کند. آنها کاری میکنند که این برده های مدرن و ظاهراً دارای حقوق فردی برای رسیدن به درب خانه ارباب خود را به هر آب و آتشی بزند، خطر غرق شدن در دریاها را بجان بخرند و خود را به اروپا برسانند تا بوسیله اربابان کراوات پوش بکار گرفته شوند. برده داری مدرن با براه انداختن و دامن زدن به جنگهای نیابتی موجب آوارگی میلیونها انسان میشود؛ انسانهایی که حاضرند با طی مسافتهای زیاد و بجان خریدن خطرات فراوان خود را له له کنان به اروپا برسانند و مدتهای مدیدی را در کمپهای پناهندگی بگذرانند تا برای آنها اجازه کار و اجازه برخورداری از بخش خیلی ناچیزی از ثروت تولید شده بوسیله هم سرنوشتان خود داده شود. . . . (نوشته ای ناتمام) ۱۷ مارس ۲۰۲۱

تبریک سال نو (متن ویدئوکلیپ)

آرزوی ۹۹ درصد مردم ایران برای سال نو پایان یافتن عمر جمهوری اسلامی است. بنابراین بهترین آرزوی من هم برای مردم ایران این است که در سال جدید به عمر این حکومت جنایت و کشتار پایان داده شود. سال تازه مبارک! ۱۹ مارس ۲۰۲۱

جشن بزرگ

بزرگترین جشن همه جشنهای جهان، شادترین جشن همه قرن‌ها و باشکوه ترین جشن همه فصول، با سرنگونی جمهوری اسلامی در ایران برگزار خواهد شد. بخاطر خشم و نفرتی که در مقابل خود متراکم کرده است، سرنگونی جمهوری اسلامی با يك انفجار عظیم و غیر مترقبه اجتماعی همراه خواهد شد. انفجاری که راه را برای ساختن يك جامعه آزاد و بری از هرگونه تبعیض و نابرابری هموار خواهد

کرد. این واقعه نه تنها در ایران بلکه همینطور در کل منطقه خاورمیانه و در همه جهان از طرف مردم تشنه آزادی و عدالت جشن گرفته خواهد شد. به امید برپایی این جشن در همین سال جاری!

۲۲ مارس ۲۰۲۱

روش من

در روز جهانی آنتیسم و بمناسبت این روز اعلام میکنم که خودباوری است روش من، نه خداباوری. اعتقاد و باور به خدا یعنی راضی شدن به آنچه که هست، یعنی تسلیم شدن و منتظر تقدیر ماندن. اعتقاد به خدا یعنی دست کشیدن از سهم خود و حق خود در برخورداری از نعمات جهان و بخشیدن آن به رهبران دینی. من به خودم، به انسان و تلاش و توان انسان برای تغییر، و به حق برابر همه انسانها در استفاده از همه امکانات و همه لذتهای جهان باور دارم و نه به دروغ و دروغگویان.

از همه خدا ناباوران دعوت میکنم که خود باور بودن خود را با صدای رسا اعلام کنند و از تسلیم شوندگان و باورمندان به خدا دعوت میکنم که خود را رها کنند و به خود باور کنند. خودباوری و عدم باور به خدا، شما را از الزام اطاعت از مدعیان دروغگوی نمایندگان خدا رها میکند، اعتماد بنفس تان را افزایش میدهد و احترام به خود و هموعان خود و احترام به طبیعت و زندگی را در وجود شما شکوفا میکند.

علنا اعلام کنید که شما به عقل و شعور خود باور دارید و نه به خدایی که گفته میشود وجودش در عقل شما نمیگنجد ولی اطاعتش واجب است. اعلام کنید که شما از آزادی و آزادگی دفاع میکنید و نه از اطاعت و بندگی. اعلام کنید که این حق ابتدائی و بدیهی خود و همه انسانهاست که به وجود چیزی باور داشته باشند یا نداشته باشند.

به ما ملحق شوید؛ به آنتیستها و خود باوران! ۲۳ مارس ۲۰۲۱

از دماغتان بیرون خواهیم آورد!

در ویدئو کلپی که اخیرا در میدیای اجتماعی پخش شده، یکی از آخوندهای سرمست قدرت، با وقاحت تمام و به شکل توهین آمیز، خطاب به زنی که به حضور این جانور در آنجا اعتراض دارد، میگوید: "فعلا که ما ۴۰ ساله سوار تون هستیم!"

آری، این است حقیقت حکومت اسلامی در ایران؛ عده ای انگل و مفتخور با توصل به خرافات مذهبی، کشتار و جنایت، زندان و شکنجه و اعدام ۴۲ سال است که سوار هشتاد و چند میلیون مردم شده اند.

ولی مردم مدتها قبل از اینکه این حقیقت به این شکل وقیح و توهین آمیز از دهان کثیف این مرتجع بیرون بیاید، به این حقیقت پی برده اند و تصمیم شان را گرفته اند. این مردم تصمیم گرفته اند که این حکومت کثیف را با تمام اندام و جوارح اش نابود کنند. به شهادت همین ویدئو، این کار در حال انجام شدن است. این آخوندهای مرتجع بدانند آنچه که آنها در این ۴۲ سال با "سوار شدن" بر دوش مردم چاپیده اند از دماغ شان بیرون کشیده خواهد شد. این جماعت احمق اگر کمی منطق داشته باشند برای نجات جان

خودشان هم شده باشد، خود را تسلیم میکنند و بیش از این خود را در گنداب جنایت حکومت اسلامی گرفتار نمیکنند. ۲۳ می ۲۰۲۱

آقای زنگنه نصفی از عمر و زندگی خود را چند میفروشید!!!

"۳۰ سال کار اقماری یعنی ۱۵ سال دوری از خانواده!"

"نفت و گاز آسان تولید نمیشود، بهایش زندگی ماست!"

"سنگر تولید را ترك نمیکنیم، ولی از حق خانواده هایمان نیز نمی گذریم!"

اینها نمونه هایی از شعارهایی بود که کارگران نفت در تجمعات اعتراضی شان اعلام کردند. این شعار ها گویای خیلی چیز هاست؛ گویای این است که این عمر کارگران است که خرید و فروش میشود آنهم به قیمتی نازل. این کارگران هستند که ثروت جامعه را تولید میکنند. این کارگران هستند که زندگی شان چپاول میشود و این خانواده های کارگری است که نصیب شان مشقت و محرومیت است.

به این وضعیت باید پایان داده شود. زندگی تولید کنندگان ثروت نباید بازیچه دست عده ای مفتخور و انگل بشود که وسایل تولید ثروت را در انحصار خود گرفته اند و از این طریق بر جامعه حکومت میکنند. انحصار مالکیت بر وسایل تولید باید از دست این عده قلیل در آورده شود و در اختیار جامعه قرار گیرد. این اقلیت استثمارگر، مفتخور و بی وجدان باید از قدرت پایین کشیده شوند و اداره جامعه بدست تولید کنندگان ثروت بیافتد.

به حکومت ۱ درصد انگل بر ۹۹ درصد جامعه باید پایان داده شود! ۲۷ می ۲۰۲۱

"چه نوع سرنگونی"

دیشب در يك تالار گفتگوی کلاب هاوس شرکت داشتم که از طرف فعالین سازمان جوانان کمونیست گردانده میشد و بحث در رابطه با سازماندهی آکسیونهایی در خارج از ایران در حمایت از جنبش #رای_ما_سرنگونی" بود. همه شرکت کنندگان در این گفتگو برسرنگونی جمهوری اسلامی تاکید داشتند و میتوان گفت متفق القول بوند که دست یابی به آزادی و پایان دادن به ستم و تبعیض در ایران مستلزم سرنگونی و نابودی جمهوری اسلامی است. ولی یکی از شرکت کنندگان در صحبتی که خود را مخالف حکومت اسلامی و طرفدار سرنگونی این حکومت هم معرفی میکرد، گفت که ایشان "هر نوع سرنگونی را حمایت نمیکند و تنها طرفدار سرنگونی انقلابی است."

در این یادداشت کوتاه میخواهم در جواب این شرکت کننده در این گفتگو و در جواب کسانی که نظراتی شبیه به نظر ایشان را نمایندگی میکنند، بگویم که جنبش سرنگونی وقتیکه براه میافتد برای اتمام وبه سرانجام رساندن کارش منتظر گرفتن مجوز از طرف شما نمیشود. شما نمیتوانید مردم را در خیابان متوقف کنید و از آنها بخواهید منتظر باشند تا شما "انقلابی" بودن یا نبودن حرکت آنها را تایید کنید و اگر به مذاق شما بود در آن شرکت کنید و اگر نبود کنار بکشید و از مردم بخواهید برگردند به خانه

هایشان. نه، چنین چیزی اتفاق نمی افتد. مردم به حرکت خود ادامه میدهند و از هرآنچه که بر سر راهشان باشد عبور میکنند. شما اگر در این حرکت شرکت کنید میتوانید در شکل دهی به سیستم اداری آینده کشور نقشی بازی کنید و سهمی ایفا کنید و گر نه شما با این رفتار دارید استعفای خود را از ادای چنین نقشی در آینده اعلام میکنید.

آینده این جامعه را کسانی و یا احزابی میتوانند و خواهند توانست شکل دهند یا در شکل دهی آن نقشی بازی کنند که در جنبش سرنگونی جمهوری اسلامی نقش فعالی بازی کنند. اگر امروز دستیابی به آزادی و پایان دادن به استثمار، برقراری مناسبات کاملاً برابر بین انسانها و برچیدن همه نوع تبعیض در ایران تنها با سرنگونی و نابودی حکومت و رژیم حاکم ممکن و میسر است، دخالت در شکل دهی به مناسبات اجتماعی بعد از جمهوری اسلامی نیز مستلزم دخالت و شرکت فعال هر انسان سوسیالیست و آزادیخواه در جنبشی است که براه افتاده است. هر چه بیشتر سوسیالیستها و نیروهای برابری طلب در این حرکت نقش فعالتری بازی کنند و رهبری این جنبش را بدست بگیرند به همان درجه آینده این جامعه میتواند سوسیالیستی و بری از تبعیض و نابرابری باشد. "سرنگونی" زمانی "انقلابی" میشود که کمونیستها در آن انقلاب فعالانه شرکت کنند و برای به پیروز رساندنش طرح های روشن ارائه دهند.

۲ جون ۲۰۲۱

لمپنیسم در ایرن تحت حاکمیت اسلامی

این "مزاحمت های خیابانی" و این زن آزاری در خیابانهای ایران انعکاسی از موقعیت اجتماعی و قانونی زن در جامعه تحت حاکمیت جمهوری اسلامی است. حکومت اسلامی طی ۴۳ تبلیغ لمپنیسم و ارزشهای ضد زن آنقدر سم و کثافت در جامعه ریخته و جامعه را مسموم کرده که بخشی از مردان مسموم هم در خیابانها، در خانواده و در محل های کار، رفتارهای تحقیر آمیز، تبعیض آمیز و آزار دهنده علیه زنان را تکرار میکنند. در اصلاح فرهنگ يك جامعه، بحثهای روشنگرانه و تبلیغ رفتارهای مناسب کاملاً لازم، ضروری و موثر است. ولی در ایران امروز ساختن يك جامعه لایق انسان که در آن نه تنها شان و حرمت زنان، بلکه شان و حرمت همه انسانها محفوظ باشد به سرنگونی حکومت اسلامی گره خورده است. ۱۲ جولای ۲۰۲۱

مسخ شدگان

یکی از عوارض جانبی ۴۳ سال خشونت و جنایت و کشتار حکومت اسلامی، کشاندن برخی از مخالفین دیروز این حکومت به یاس و ناامیدی و حتی به نفرت از خود و گذشته خود بوده است. انسانهایی که دورانی از عمرشان را صرف مبارزه علیه قوانین اسلامی و جنایتهای این حکومت کثیف کرده اند، امروز خسته و کوفته به این ۴۳ سال نگاه میکنند و از راهی که رفته اند احساس پشیمانی میکنند. انسانهایی که، بدست، علیه قوانین این حکومت برخاسته بودند امروز بر علیه خود و بر علیه "خودی ها" بر میخیزند. آدم به فکر فرو میرود که به حال این انسانها چه آمده است که چنین "از خود بیگانه" شده اند و نفرتی را که زمانی، بدست، علیه جمهوری اسلامی بروز میدادند امروز علیه همزمان

دیروز خود، علیه کسانی که هنوز تسلیم نشده اند و هنوز برای سرنگونی حکومت اسلامی و برقراری يك جامعه لایق انسان تلاش میکنند، به نمایش میگذارند.

جریان از این قرار است که يك طرح دیگر از برنامه های آدم ربایی جمهوری اسلامی افشا شده است ولی اولین عکس العمل این انسانهای مسخ شده نه محکوم کردن این برنامه و اینگونه برنامه های جمهوری اسلامی بلکه پرخاش کردن علیه کسانی میشود که آدم ربایی جمهوری اسلامی را محکوم میکنند .

ابراز نظرهای انسانهایی که از کرده خود پشیمانند و عمر خود را " هدر رفته" میدانند، واقعا تاسف انگیز است! ۱۵ جولای ۲۰۲۱

چند کلمه حرف حساب!

امروز یکی از کاربران در یکی از گروه های واتسآپ با شر کردن یادداشتی از علی مصفا، که در آن این هنرپیشه سینما با معرفی خود بعنوان " هنرمند و هنرپیشه ی مردمی ایران" به سرزنش مردم پرداخته است، گفته بود "بلاخره يك نفر پیدا شد، و چند کلمه حرف حساب زد."

من در همان گروه و در جواب به این کاربر، که جوابی هم است به افرادی مثل همین علی مصفا، این یادداشت را گذاشتم:

این نه "چند کلمه حرف حساب" بلکه از نوع همان فحشها و توهینهایی است که از مقامات بالا تا پائین جمهوری اسلامی گرفته تا کاسه لیسان این حکومت در طول ۴۳ سال گذشته به طرف مردم ایران پرت کرده اند.

علی مصفا شاید هنرپیشه معروفی در سینمای جمهوری اسلامی باشد ولی با این شیوه حرف زدن و بیان لمپن معابانه اش نشان میدهد نه " هنرمند مردمی" بلکه تربیت یافته همان آخوندهاست. چرا که فقط تربیت شدگان جمهوری اسلامی و ناسیونالیستهای نژادپرست هستند که در هر گفتارشان باید چیزی علیه عربها بگویند و هر بار دهانشان را باز میکنند نمیتوانند آنرا بدون فحش دادن علیه مردم منتسب به ملیتهای دیگر ببندند.

بگذریم از اینکه "بی پدر و مادر" فقط در قاموس و فرهنگ جمهوری اسلامی فحش و توهین معنی میدهد، بگذریم از اینکه پدران خیلی از کودکانی که "بی پدر و مادر" نامیده میشوند و امروز برخی از آنها به تن فروشی در خیابانهای شهرهای ایران و یا به بردگی در کاخهای اعیان و اشراف و آقازاده ها در اقصا نقاط جهان کشیده شده اند، همین آخوندها و همین مردان "محترم"، پدر و مادر دار و دارای شجره نامه "قابل افتخار" ی هستند که بر ما حکومت میکنند، لازم میدانم اشاره کنم که اگر چه امکان رشد کردن و پرورش یافتن در آغوش پدر و مادر از این کودکان صلب شده است و به خیابانها پرت شده اند، صدمه پذیرند و صدمات فراوان دیده اند ولی حق دارند که حرمت شان حفظ شود و به آنها مثل يك انسان محترم نگرسته شود.

کودکی که از شکم مادر بیرون میاید حرمت و حقوق انسانی کامل به او تعلق میگیرد، چه معلوم باشد پدرش کیست و چه معلوم نباشد. زیر پا گذاشته شدن این حق، فرهنگی است که جمهوری اسلامی مبلغ

آن است. بکارگیری "بی پدر و مادر" بعنوان فحش و توهین از طرف علی مصفا نشان میدهد که ایشان به کدام فرهنگ و به کدام بخش "محترم" جامعه تعلق دارد.

مسئله دیگری که دوست دارم مورد تاکید قرار دهم این است که علی مصفا و یا کسانی مثل او، که تازه متوجه دزدی ها شده اند و یا متوجه بودند ولی تاکنون، بهر دلیلی، صدایشان را در نمی آوردند و یا نمیتوانستند در بیاورند، امروز حق دارند که به مردم بپیوندند و به هر اندازه که در توان دارند علیه جمهوری اسلامی و تبعیضات و حق کثی های این حکومت اعتراض کنند. و همینطور، حق دارند خود را بخاطر سکوت تاکنونی شان با صفاتی مثل "بی غیرت و ترسو و وطن فروش"، سزاوار سرزنش بدانند، ولی این را هم بهتر است که مد نظر داشته باشند که مجاز نیستند آن صفات را در مورد ما و هزاران و صدها هزار انسانی بکار گیرند که از همان بدو شکل گیری حکومت اسلامی در مقابل آن قد علم کردیم و ایستادیم و با وجود اینکه زندان و شکنجه شدیم و هزاران و ده ها هزار از یاران خود را از دست دادیم، سکوت نکردیم و صدای اعتراض را علیه تمام تبعیضات، علیه تمام حق کثی ها و علیه تمام جنایتهای جمهوری اسلامی زنده نگه داشتیم. ما از ملحق شدن کسانی مثل علی مصفا و یا هر کس دیگری، که بهر دلیلی تاکنون سکوت کرده بودند، به این صف استقبال میکنیم ولی این را هم مد نظر داریم که اعتراضات مردم به شعارها و گفتمانهای اسلامی، فاشیستی، لمپنیستی، نژادپرستانه، مردسالارانه و ضد زن و ضد کودک و ضد عرب و ضد افغان و ضد ترک و ضد کرد و ضد فارس و غیره آغشته نشود و به کجراه نرود.

ما برای يك جامعه انسانی با ارزشهای انسانی مبارزه میکنیم. جامعه ای که در آن حرمت و حق و حقوق هر فردی که در آن جامعه زندگی میکند، مستقل از شجره نامه پدر یا مادرش، مستقل از وابستگی های قومی و ملی و زبانی اش و مستقل از باورهای مذهبی اش و یا عدم باور به هیچ مذهبی، مستقل از جنسیت و گرایشات جنسی اش برسمیت شناخته شود و از طرف جامعه تضمین و حمایت شود.

۲۶ جولای ۲۰۲۱

امام جمعه یاسوج و لباس زنان

به گزارش ایرنا، نماینده ولی فقیه در کهگیلویه و بویراحمد و امام جمعه یاسوج در خطبه های نماز جمعه این هفته اش در مورد لباس زنان گفته: "لازم است که لباس های متناسب با شأن و منزلت والای زن و دختر مسلمان در کشور و این استان تولید و عرضه شود." و اضافه کرده که "لباس های جلف بصورت ارزان در مسیر زنان قرار می گیرند تا بی حجابی و بی عفتی زنان ما را فراهم کنند."

در جواب نصیر حسینی باید گفت که شما و امثال شما، با افکار کپک زده و پوسیده که از قبر تاریخ برخاسته اید و بر این جامعه حکومت میکنید، صلاحیت قضاوت در مورد شان و حرمت زن قرن بیست و یکم را ندارید. زنان ایران سالهاست که به اشکال و شیوه های مختلف، آشکارا و با صدای بلند، اعلام کرده اند که نه قوانین کثیف شما را می خواهند و نه حکومت فاسد تان را. شما بهتر است قبل از اینکه شعله های خشم و انزجار مردم ایران به جان تکتک شما بیافتد فکری بحال خود کنید.

۳۰ جولای ۲۰۲۱

لکه ننگی بر تاریخ بشر!

(در رابطه با تسلط مجدد طالبان بر افغانستان)

حاکمینی که نوبتشان به سر رسیده بود، قبل از رسیدن طالبان به کابل کلید صندوق را تحویل دلالانی به اسم دولت موقت دادند تا آنها آنرا تحویل دار و دسته طالبان بدهند. آری، حاکمین جهان نمیخواهند هیچ گوشه ای از جهان، هیچ شهری و هیچ پایتختی و هیچ کشوری، حتی يك روز و یا حتی يك ساعت، بدون اوتوریت بماند. اشرف غنی میتوانست ول کند و فرار کند تا کابل چند ساعتی بدون آغابالاسر زندگی کند. ولی اینها چنان آموزش دیده اند که جامعه را بدون آغابالاسر رها نکنند. دم و دستگاه حکومت نباید از هم پاشیده شود بلکه باید، تا آنجا که ممکن است، صحیح و سالم تحویل دار و دسته بعدی داده شود. شبیه همین سناریو در سال ۵۷ در تهران افتاد. قبل از اینکه طوفان انقلاب مردم تمام دستگاه حکومت را در هم بکوبد، دولت موقتی تشکیل شد تا آنرا، تا آنجا که میتوانست، صحیح و سالم تحویل دار و دسته جدید بدهد. حکومت جدید همه ارگانهای لازم برای اداره جامعه، از جمله ارتش، پلیس، زندان و بوروکراسی را تحویل گرفت. اگر چه در افغانستان حکومت اشرف غنی را نه زور مردم معترض به انواع تبعیضات و ادار به فرار کرد، ولی تحویل همه قدرت به طالبان، مسلما، بخاطر ترس از شکل گیری يك انقلاب، نه الزاما در افغانستان بلکه در ایران، انجام گرفت. ۱۷ اوگوست ۲۰۲۱

۱۳ روز با حسن

اواخر سپتامبر فرصتی دست داد تا برای دیداری با برادرم به آلمان سفر کنم. حسن را حدود ۴ سال بود ندیده بودم. او برادر کوچک من است که اکنون مردی است جاافتاده و با تجربه که بتازگی هم نوه دار شده است و از این بابت احساس خوشبختی میکند. من و این برادرم تاریخ مشترکی را پشت سر گذاشته ایم و تجربیات مشابه فراوانی با هم داریم، ولی در این سفر با خصوصیات خوب او بیش از پیش آشنا شدم. من تازگی بازنشسته شده ام و وقت آزاد بیشتری برای مسافرت دارم ولی حسن باید شش سال دیگر کار کند تا به سن بازنشستگی برسد. او برای مدتی که من پیشش بودم از کارش مرخصی گرفته بود. حسن را در ایستگاه قطار دیدم که منتظر من بود. وقتی به خانه اش رسیدیم احساس خوبی به من دست داد. بوی غذای پخته به مشام میرسید و روی میز میوه هایی که من دوستشان دارم چیده شده بود. ابتدا آبجویی با هم خوردیم و بعد از خوردن غذا برای روزهای بعد يك برنامه ریزی اولیه کردیم.

روز دوم، یعنی پنجشنبه ۱۶ سپتامبر، با هم به دوچرخه سواری رفتیم. حسن در انبار خانه اش دوتا دوچرخه داشت. این اولین بار بود که من و حسن با هم به دوچرخه سواری میرفتیم. وقتی بچه بودیم با هم سوار دوچرخه شده بودیم ولی هردو روی يك دوچرخه و آن هم دوچرخه پدرمان. نه من دوچرخه داشتیم و نه حسن. من گاهی برادرهای کوچکم را سوار دوچرخه پدر میکردم و آنها را به شهر میبردیم. ولی امروز هردو دوچرخه داشتیم و دوچرخه سواری امروز يك ویژگی خاص داشت که برای من و حسن خاطره ای بیاد ماندنی خواهد بود.

روز سوم مقداری در شهر گشتیم و کمی خرید کردیم و شام را با هم درست کردیم و باهم خوردیم. حسن ماشینی را بمدت يك هفته کرایه کرد.

روز شنبه بعد از ۴ ساعت رانندگی به شهری رسیدیم که دختر حسن با شوهر جوان و کودک نوزادشان در آنجا سکونت دارند. شوق دیدار دختر و نوه اش از ساعتها پیش در چهره او نمایان بود ولی وقتی چشم حسن به دختر و نوه اش افتاد بگرمی آنها را در آغوش گرفت و بوسید. در مدت ۲۴ ساعتی که آنجا بودیم، بیشترین توجه حسن به دخترش و نوه اش بود. کاملاً میشد این را در صورت، در چشمان و در حرکات حسن مشاهده کرد که او از لالایی گفتن به نوه اش و تماشای چهره آرام این کودک لذت میبرد. او آهنگ ملایمی را روی گوشی موبایل خود ضبط کرده بود که نوه اش را با این آهنگ روی پاهای خود میخواباند. این کودک زیبا هم در حقیقت با این آهنگ در زمان کوتاهی به خواب میرفت.

حوالی ظهر روز یکشنبه، طبق تصمیم قبلی، به دیدار یکی از دوستان قدیمی و مشترکمان، ممد شکوهی، در یک شهر دیگر براه افتادیم. ممد غذای خوشمزه ای برای ناهار آماده کرده بود. این دیدار و سپری کردن یک شب در کنار هم و صحبت از خاطرات مشترک گذشته برای هر سه ما خوشایند بود.

دوشنبه، بعد از صرف صبحانه در خانه ممد، بطرف هانوفر براه افتادیم. بعد از چند ساعت رانندگی به خانه ناصر کشکولی رسیدیم. از صدای موزیکی که از پنجره بگوش میرسید، حدس زدیم که آنجا باید خانه ناصر باشد و احساس کردیم که دو روز و دو شبی که قرار بود پیش ناصر باشیم، برایمان خوش خواهد گذشت. ناصر یکی دیگر از دوستان قدیمی و مشترک من و حسن است. هر سه از دیدار همدیگر خوشحال شدیم. همانطور که حدس زده بودیم، دو روز و دو شب خوبی را در کنار ناصر گذرانیدیم.

روز چهارشنبه، بعد از خوردن صبحانه، با ناصر روبوسی کردیم و بطرف شهر حسن راه افتادیم. حسن راننده خوبی هم است. وقتی او رانندگی میکرد من احساس آرامش داشتم. داخل ماشین گاهی او و گاهی من و گاهی هم هر دو باهم آواز میخواندیم. عصر همان روز به خانه حسن رسیدیم و بعد از شام و کمی صحبت از خاطرات گذشته رفتیم خوابیدیم. روز پنجشنبه و جمعه از شهرهای فرانکفورت و هایدلبرگ دیدن کردیم. هالدلبرگ یکی از شهرهای زیبای غرب آلمان با یک تاریخ هزار ساله. بعد از چند ساعت قدم زدن و دیدن بعضی از جاهای این شهر زیبا به فرانکفورت باز گشتیم. عصر همین روز و قبل از حرکت بطرف شهر حسن، سری هم زدیم به یکی دیگر از دوستان مشترکمان به اسم سعید ویسی و با او هم دیداری تازه کردیم. حسن دوباره پشت فرمان نشست و ما حدود نیمه های شب به خانه رسیدیم. نزدیکی های ظهر روز شنبه ماشین کرایه ای را پس دادیم و مقداری در شهر گشتیم و آبجویی با هم خوردیم و از گذشته ها با هم گفتگو کردیم.

مرخصی حسن تمام شده بود و روز یکشنبه میبایستی میرفت سر کار. من دوچرخه اضافی او را برداشتم و تنهایی به دوچرخه سواری رفتم. ولی حسن مدام برای من پیام میفرستاد و جویای حالم میشد چرا که نگران بود در کوره راه های اطراف شهر گم شوم. او حواسش به این هم بود که من آب و خوردنی با خودم برنداشته ام. ولی من به او گفتم که نگران نباشد اطراف شهر پر است از درختان سیب که میتوانم خودم را سیر کنم. حسن همچنین یادآوری کرد که چراغ دوچرخه من کار نمیکند و اگر دیر بخانه برگردم احتمال دارد با مشکل برخورد کنم.

فردای آنروز، یعنی دوشنبه، که نوبت شیفت کار حسن نبود، دوباره در یک مسیر دیگر به دوچرخه سواری رفتیم. از میان جنگلهای انبوه و مزارع و باغهای زیبا گذشتیم. بالای یک تپه از یک برج قدیمی دیدن کردیم که حالا از آن بعنوان رستوران و تفریحگاه استفاده میشود. عصر به خانه برگشتیم. بعد از

خوردن شام، من شروع به جمع کردن وسایل و بستن چمدان خود کردم و حسن هم دو شاخه گل کاکتوس را، که از فرانکفوت با خود آورده بود، در دو تا گلدان کوچک کاشت.

صبح روز سه شنبه ۲۸ سپتامبر، بعد از گذراندن ۱۳ روز با برادر عزیزم، با او روبوسی کردم و بطرف فرودگاه فرانکفورت براه افتادم و بعد از ظهر همانروز به لندن رسیدم.

در مدت تقریباً دو هفته ای که پیش حسن بودم به نکات مشترك و تفاوتهايمان بعنوان دو برادر بیشتر پی بردم، از بودن با او لذت بردم و چیزهای خوبی را از او یاد گرفتم. حسن انسانی است خوش ذوق، خوش صلیقه، آرام و با حوصله. در دوران کرونا نقاشی کردن را یاد گرفته و در اوقات فراغت گاه گاهی نقاشی میکند. در شهر کوچک اش آدم نسبتاً شناخته شده و قابل احترامی است. او با همسایه هایش هم رابطه خوبی دارد و آنها به او اعتماد دارند. برای حسن سلامتی و شادی بیشتر آرزو میکنم و به امید دیداری دوباره در آینده ای نه چندان دور. ۵ اکتبر ۲۰۲۱

در کنگره حزب شرکت کنید

شاید مطلع باشید که کنگره دوازدهم حزب کمونیست کارگری در روزهای ۱۲ تا ۱۴ آذر (۳ تا ۵ دسامبر) برگزار میشود. این کنگره هم مثل دیگر کنگره های ما علنی، ولی اینبار، بدلیل شیوع کرونا، بصورت آنلاین برگزار خواهد شد. این کنگره یک حزب سیاسی کارگری، حزب همه فعالین اجتماعی، حزب همه جنبش های حق طلبانه، حزب جنبش سرنگونی و حزب همه شما است که خواهان نابودی حکومت اسلامی و برقراری عدالت، آزادی و رفاه برای همه مردم هستید.

این، کنگره حزبی است که نبضش با جامعه میزند، در جنبش های اجتماعی دخیل است، با فعالین کلیه جنبش های حق طلبانه در ارتباط است، آنها را تقویت میکند و همراه با پیشروی آنها تقویت میشود. این کنگره انعکاسی از فضای یک جامعه در حال فوران، جامعه ای رادیکال و تشنه رهایی و برابری خواهد بود. در این کنگره شرکت کنید و خواست و انتظار خود را از حزبی که این کنگره را برگزار میکند، بیان کنید.

کنگره دوازدهم حزب ما بیش از دیگر کنگره های حزب، به جنبش های حق طلبانه و فعالین این جنبش ها مربوط و نزدیک است چرا که هم این جنبش ها نسبت به گذشته بسیار رادیکال تر و متشکل تر شده اند و هم حزب بیش از هر زمان دیگری با این جنبش ها عجین شده است. کنگره دوازدهم حزب، کنگره بزرگداشت اعتصابات شکوهمند کارگران هفت تپه و کارگران نفت است. کنگره ای مربوط به فعالینی که علیه کار کودک و بیحقوقی کودک تلاش میکنند، نویسندگانی که برای آزادی بیان و قلم و تشکل با يك حکومت دیکتاتور در جدال هر روزه اند، وکلای شرافتمندی که خیلی هایشان پرونده دارند یا در زنداند، هنرمندان و ورزشکاران و اهالی موسیقی متعهد و پیشروی که تن به ذلت نداده اند، بازنشستگانی که خیابان را ترک نمیکنند، معلمانی که با قدرت متشکل شده اند و دست به تجمعات و اعتصابات سراسری میزنند. کنگره حزبی که خود را عمیقاً در کنار جنبش دادخواهان، از مادران خاوران و مادران آبان تا خانواده های پرواز اوکراین و خانواده های جانباختگان دهه شصت میداند و مبارزات شجاعانه آنها را ارج مینهد و تقویت آنها امر مهم خود میداند. همینطور تقویت جنبش زنان سازش ناپذیر و شجاعی که خواب از چشم رهبران حکومت ربوده اند، دانشجویانی که در خط مقدم دی ۹۸ شعار نابود باد

جمهوری اسلامی را فریاد زدند و مردم بجان آمده خوزستان و سیستان و بلوچستان و مردم کردستان که همه و همه جنبش سرنگونی را گام به گام جلو میبرند .

در فضایی که جامعه هر روز رادیکال تر و چپ تر میشود و بطرف سرنگونی و خیزش های عمیق توده ای میرود، برگزاری کنگره ۱۲ حزب کمونیست کارگری يك رویداد مهم سیاسی است. با شرکت خود در کنگره و یا ارسال پیام حمایتی، این رویداد را هرچه قدرتمندتر کنید و از اینطریق نیز جبهه وسیعی علیه حکومت ایجاد کنید و ممنوعیت ها را در هم شکنید.

شما میتوانید آمادگی خود برای شرکت در کنگره ۱۲ حزب را یا همینجا علنا و یا از طریق پیام به اطلاع من برسانید یا میتوانید از طریق پیامگیر تلگرام @wpi_tamas و یا با ارسال پیام به شماره 0046700447425 ما را از تمایل خود مطلع کنید. ۲۷ اکتبر ۲۰۲۱

درد مشترک

در روزها و هفته های گذشته همایش های بزرگ مردمی در اصفهان و جاهای دیگر در جریان بود. آنچه که این مردم را به این تجمعات کشانده است يك درد مشترک است؛ درد محرومیت؛ محرومیت از آب؛ آب برای خورد، آب برای کشاورزی و آب برای احشام، محرومیت از هوای سالم، محرومیت از محیط سالم و محرومیت از حداقل های لازم برای يك زندگی انسانی.

يك هفته دیگر همایش دیگری برگزار خواهد شد؛ همایشی از نوع دیگر ولی با هدف بررسی و ارائه راه حل هایی برای پایان دادن به آن محرومیتها؛ کنگره حزب کمونیست کارگری.

مهدی کشاورز، یکی از شرکت کنندگان در همایش بزرگ مردم اصفهان، با ارسال پیامی به این کنگره، ارتباط این دو همایش را بخوبی بنمایش گذاشته است.

”شنیدم کنگره حزب برگزار میشود. به عنوان یک کشاورز از اصفهان خواستم از دردهایمان برایتان بنویسم. خشک شدن رودخانه زندگی ما کشاورزان را به نابودی کشانده و زمینی برای کشت باقی نگذاشته است. زاینده رود، کارون، دریاچه ارومیه و هامون همه خشک شده اند و مصیبت هایش دامنگیر ما کشاورزان و ما مردم شده است. در عین حال ما با مافیای دلالان روبرویم که کشت ما را ارزان میخرند و دو لا پهنا در بازار میفروشند. دلالان آنقدر بیرحم هستند که اول کشت دار و دسته های خود را میخرند و در نتیجه کشت خیلی از ما کشاورزان آنقدر روی زمین می ماند که بعضا خراب شده و غیر قابل استفاده میشود. از آنطرف هم با کودهای شیمیایی بدون کیفیت و سمی زمینها را نابود و محیط زیست را مسموم کرده اند.

این وضعیت دودش به چشم مردم نیز میرود. مردم اجناس را به قیمت گران میخرند و هیچ اطمینانی به سلامت آنها نیست. بعلاوه، آلودگی زمین و هوا بدلیل خشک شدن آنها و استفاده از کودهای مسموم تبعات بدی برای سلامتی همه ما دارد. ما کشاورزان در اصفهان در اعتراض به این وضعیت بیش از یک هفته است که در خیابانیم و چادر زده و بست نشسته ایم و خوشبختانه مردم هم ما را حمایت میکنند.

در عین حال می بینیم که همکاران کشاورز ما در خوزستان هم همدرد ما هستند و اعتراضات بسیاری بر سر همین مشکلات داشته اند و اینها درد مشترک همه ما است. همه ما میدانیم مقصر این اوضاع حکومت سرمایه داری مافیایی جمهوری اسلامی است که چپاولگری شان حد و مرز ندارد. اینها چپاول میکنند و بعد سعی میکنند بین ما تفرقه بیندازند و بگویند آب کارون به اصفهان رفته و آب اصفهان به قم. ولی ما باور نداریم و نباید بگذاریم این تبلیغات توطئه گرانه ذره ای در صف متحد اعتراض ما تاثیر داشته باشد.

دوستان مشکلات بسیار است. بحث بر سر نابودی زمین، هوا، آب و زندگی و کار است. از کنگره حزب کمونیست کارگری انتظار داریم که بر حمایت وسیع از ما و از مبارزات ما تاکید بگذارد. از حزب و از کانال جدید انتظار داریم که در این ابعاد به موضوع نگاه کرده و صدای ما را هر چه رساتر انعکاس دهند و برای ما راهنما باشند. اگر چه همه میدانیم که تنها راه سرنگونی این حکومت است و بس. جمهوری اسلامی نابود باید گردد.

اینرا هم بگویم که من هنوز عضو حزب نیستم. سواد هم کم هست ولی قبولتان دارم و دوستدارتان هستم و وقتی مطلع شدم کنگره ای در پیش است فکر کردم پیامی بدهم و حرفهایم را به دوست نزدیکم گفتم و او به نگارش درآورد. کنگره خوبی داشته باشید".

من هم بعنوان یکی از شرکت کنندگان در کنگره حزب به مهدی کشاورز از اصفهان، به همه کشاورزان اصفهان، به همه مردم اصفهان، خوزستان، آذربایجان و کردستان و کلا به همه مردم ایران اطمینان میدهم که کنگره ما صدای شما را نمایندگی خواهد کرد. درد ما یکی است. درد ما مشترک است و این درد مشترک جدا جدا درمان نمیشود. امروز حکومت مافیایی اسلامی سرمایه داران در ایران عامل تمام دردها و محرومیتهای مردم ایران است. سرنگونی این حکومت اولین قدم برای پایان دادن به همه این محرومیت ها خواهد بود. ۲۵ نوامبر ۲۰۲۱

دیوار کشیدن دور دنیا ممنوع!

دولتها و حکومتهای سرمایه داران با سازمان دادن جامعه حول ملت و با ساختن کشور و ایجاد مرزهای کشوری انسانهای این کره خاکی را در محدوده های تنگ جغرافیایی و بشکل جدا جدا سالیان سال به استثمار کشیده اند. با براه انداختن جنگهای منطقه ای و جنگهای نیابتی موجب بی خانمانی و آواره شدن میلیونها میلیون انسان در جهان شده اند. این فراریان از جنگها، فراریان از گرسنگی، از حق کشتی ها و از بی حقوقی ها در جستجوی مکانی امن برای زیستن هر روز با دیوارهای ضخیم و خطرناک مرزها روبرو میشوند. این دیوارهای مرزی روزانه جان صدها و هزاران انسان را میگیرند. این يك جنایت است و مسبب این جنایتها مستقیما حکومتها و دولتهای سرمایه داران هستند.

وقت آن است که مردم جهان بپا خیزند و این دیوارها را درهم بشکنند و خود را از این زندانهای کوچک رها سازند. این کره خاکی متعلق به همه ساکنین اش است و نه متعلق به يك درصد مفتخور و انگل.

کامنتی زیر يك نوشته

(در دفاع از شعار "ما همه باهم هستیم" و در نقد نوشته محمد آسنگران)

محمد آسنگران از مردم میخواهد که بجای شعار "ما همه باهم هستیم"، شعار بدهند؛ "ما همه با هم نیستیم". باید گفت آفرین به محمد آسنگران که چنین هوشمندانه چنین شعار "متحد"کننده ای را اختراع کرده است.

واضح است که "همه" با هم نیستیم. ولی بنظر میرسد که درکهای متفاوتی از "همه" وجود دارد. منظور مردمی که این شعار را در خیابانها فریاد زدند و فریاد میزنند و درك محمد آسنگران با آن فرق میکند. منظور از "همه" در این شعار، همه آن مردمی است که به تبعیضات، نابرابری ها، حق کثی ها، محرومیتها و ستمهای موجود در جامعه معترض اند و خواهان سرنگونی حکومتی هستند که مسبب و عامل بقا تمام این مصاعب گریبانگیر مردم است. و در این "همه" دار و دسته حاکم بر ایران جای ندارند. ولی بنظر میرسد که فرض و درك محمد آسنگران متفاوت است.

درست است که در میان مخالفین جمهوری اسلامی گرایشات متفاوت با منافع مادی متفاوت وجود دارند. ولی چرا محمد آسنگران متوجه نیست که سر داده شدن این شعار از طرف کارگران نه نشانه فریب خوردنشان بلکه بمعنای آگاهی شان، بمعنای با اعتماد بنفس بودنشان و بمعنای ظاهر شدنشان بعنوان نجات دهندگان جامعه است که کل جامعه را به متحد شدن زیر پرچم آزادیخواهانه و برابری طلبانه خود فرامیخوانند؟

اگر محمد آسنگران اعتماد بنفس خود را از دست داده است و نمیتواند در جلو جمعیتهای خروشان چندین صدهزار نفری و چند میلیونی ظاهر شود و با صدای بلند همه را به متحد شدن زیر پرچم کارگران سوسیالیست فراخواند، خوب من حرفی با او ندارم. برود و در گوشه ای با چند نفر شعار "ما همه با هم نیستیم" سر بدهد. یا اینکه در خانه بنشیند و شعارهای "رادیکال" اختراع کند. ۵ دسامبر ۲۰۲۱

کج فهمی یا دست کم گرفتن شعور دیگران!

تلاش محمد آسنگران برای "اقتناع" دیگران بیش از هر چیز کج فهمی او از مسئله را بنمایش میگذارد.

اینروزها این حقیقت که شانس احزاب سیاسی در گرفتن قدرت و اداره يك جامعه بدون نمایندگی کردن کل جامعه، اگر صفر نباشد خیلی کم خواهد بود، به يك دانش عمومی تبدیل شده است. برای جلوگیری از سوء تعبیرها و کج فهمی های بیشتر - تعبیر اینکه این تز سازش طبقاتی است - اجازه دهید که گفته بالا را بدین شکل بیان کنم که يك حزب سیاسی ای که نتواند کل جامعه یا بخش قابل توجهی از جامعه را قانع کند که آزادی و رهایی شان در پیوستن به سیاستهای این حزب معین و در بقدرت رسیدن این حزب معین است، آن جامعه آن حزب را بعنوان اداره کننده اش بقدرت نمیرساند. تمام بحث حزب کمونیست کارگری، از همان نطفه های شکل گیری اش تا امروز، این بوده است که سیاست اش را بر این مبنا قرار دهد که آزادی طبقه کارگر بدون آزادی کل جامعه ممکن نیست و آزادی کامل جامعه به آزادی طبقه کارگر از استثمار گره خورده است. برای اثبات درست بودن این سیاست بحثهای زیادی انجام گرفته است و کتابها نوشته شده است و حزب معینی، حزب کمونیست کارگری، حول این سیاست شکل گرفته

است. ولی بخش دیگر این حقیقت هم این بوده که در دوره هایی از حیات سیاسی این حزب، اعضا و کادرهایی پیدا شده اند که، بهر دلیلی، نتوانسته اند خود را با این درک از کمونیسم و این سیاست درست کمونیستی سازگار کنند و از این حزب جدا شده اند. امروز محمد آسنگران با بحثهایش و با نقل قولهای نامربوط اش دارد ناسازگاری خود با این سیاست را بنمایش میگذارد.

جدیدترین تلاش محمد آسنگران برای "فانع کردن" دیگران به جدایی خود از این حزب، آوردن يك نقل قول، در صفحه فیسبوکی خود، از منصور حکمت است، که هیچ ربطی به موضوع مورد بحث ندارد. بحث منصور حکمت در نقل قول یاد شده نه در مورد شیوه و راه کسب قدرت سیاسی بلکه در مورد نگهداری این قدرت و استفاده از آن بعد از گرفتن قدرت سیاسی است. این نقل قول از بحث منصور حکمت مربوط میشود به بحث او در رابطه با تجربه انقلاب کارگری در شوروی که در سمیناری در آذر ماه ۱۳۶۵ ارائه داده است. (متن این بحث برای اولین بار در بولتن "مارکسیسم و مساله شوروی" منتشر شد. من همه شما خوانندگان این سطور را به خواندن کل این نوشته فرا میخوانم) منصور حکمت در این بحث اختلاف عمیق دیدگاه خود را با دیدگاههایی که "امکان‌ناپذیری" تحول اقتصادی جامعه روسیه را پس از تصرف قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر مبنای تحلیل خود قرار میدهند، تاکید میکند. من هم همان نقل قول را همینجا قرار میدهم و توجه شما را، مخصوصا به چند جمله پایانی این نقل قول، جلب میکنم:

"عمدتا چپ رادیکال از تجربه شوروی درس "دمکراسی" گرفته است و یا درس ضرورت حفظ "خلوص ایدئولوژیک". همه تاکید میکنند که چگونه لغزش‌های نظری میتواند راه شکست انقلاب کارگری را هموار کند، چگونه نقض عنصر دمکراسی در تئوری سوسیالیسم و لذا لاقیدی در برابر نقض دمکراسی در مناسبات درون حزبی و یا در ساختار حکومت، میتواند تاثیرات مخربی برای انقلاب پرولتری ببار آورد. این جمع‌بندی‌ها، اگر از پایه مادی و تاریخی خود جدا نشود، البته مهم و با ارزش است. اما این هنوز مساله گره‌ای را که کمونیست امروزی باید از تجربه انقلاب روسیه بیاموزد، مساله‌ای که انگلس بر مبنای تجربه کمون بر آن تاکید نموده بود، دربر نمیگیرد. هیچ درجه خودسازی نظری ما کمونیست‌های امروز، هیچ درجه آموزش نظری ما، هیچ درجه رشد اخلاقیات و روش‌های دمکراتیک در صفوف ما نمیتواند تضمین کند که در مقطعی که انقلاب کارگری شکل میگیرد، ما حزبی به قدرت، استحکام و روشن‌بینی حزب بلشویک داشته باشیم. آنچه که ما میتوانیم داشته باشیم و بلشویک‌ها متأسفانه آنطور که باید از آن برخوردار نبودند، داشتن افق روشن اقتصادی برای دگرگونی انقلابی جامعه پس از کسب قدرت توسط طبقه کارگر است. هرگاه طبقه کارگر قدرت را بدست بگیرد، جامعه بطور عینی این سؤال را در برابر او قرار خواهد داد که با این قدرت چه قرار است بکند. اگر این قدرت صرف ایجاد انقلاب در مناسبات اقتصادی جامعه نشود، اگر بنیاد مالکیت و تولید بورژوازی دگرگون نشود، اگر قدرت سیاسی طبقه کارگر چون ابزاری در خدمت برپاداشتن مالکیت اجتماعی و اشتراکی بر وسائل تولید و لغو کارمزدی قرار نگیرد، اگر این قدرت صرف ایجاد آن انقلاب اقتصادی نشود که محور روح انقلاب سوسیالیستی پرولتاریا را تشکیل میدهد، آنگاه هر پیروزی‌ای به شکست میانجامد، آنگاه حتی غلبه سیاسی کارگران امری موقت و در مقیاس وسیعتر تاریخی بی‌فرجام و بی‌سرانجام باقی میماند. این درس انقلاب کارگری در روسیه است."

همانطور که آشکار است، منصور حکمت اینجا از چگونگی استفاده از قدرتی که طبقه کارگر و حزب سیاسی اش بدست آورده است صحبت میکند و نه سیاستی که میتواند طبقه کارگر و حزب سیاسی این طبقه را به قدرت برساند. امیدوارم محمد آسنگران متوجه این نکته کاملا واضح شده باشد.

در ادامه دوست دارم يك یادداشت کوتاه خود را هم که دوسال پیش نوشته ام، به انتهای این بحث اضافه کنم:

"رهایی طبقه کارگر و رهایی جامعه از تمام مشقات نظام سرمایه داری بدون سازمان دادن و متحد کردن تمام پتانسیل اعتراضی جامعه زیر یک خط و سیاست واحد و معین ممکن نیست. طبقه کارگر ایران امروز به رهبرانی نیاز دارد که این سیاست و این درایت را داشته باشند. جامعه به کمونیست هایی نیاز دارد و به حزب کمونیستی نیاز دارد که سیاست اش نه متفرق کردن بلکه متحد کردن همه ناراضیان از حکومت اسلامی برای برانداختن این حکومت باشد. اگر کمونیستی که نخواهد در انقلاب جاری در ایران "غیر کمونیست" ها را هم در کنار خود داشته باشد بهتر است خود را کنار بکشد و اسم کمونیست را هم با خود بیدک نکشد. اگر هر حزب مدعی کمونیسم بخواد خود را مسئول "نجات" فقط بخشی از جامعه معرفی کند، چنین حزبی نه از کمونیسم درک درستی دارد و نه "مسئولیت" اش را میتواند به انجام برساند. کمونیسم نه تنها جنبشی برای رهایی طبقه کارگر بلکه همینطور جنبشی برای رهایی کل جامعه است. اگر "طبقه کارگر" را همیشه بدون اینکه جامعه را رها کند، یک حزب کمونیست هم اگر برنامه خود را تنها "رهایی طبقه کارگر" اعلام کند مطمئن در تحقق این برنامه هم موفق نخواهد شد. و اگر تلاش برای رهایی طبقه کارگر و پایان دادن به تقسیم طبقاتی جامعه بدون تلاش برای نجات کل جامعه از تمام مشقات و تبعیضات نظام سرمایه داری ممکن نیست، در این صورت یک حزب کمونیست نمیتواند برای متحد کردن کل جامعه زیر سیاستهای خود تلاش نکند و هنوز خود را حزب مبارزه علیه استثمار و حزب مخالف نظام سرمایه داری معرفی کند. اگر کمونیستی فکر کند که کمونیسم جنبشی برای نجات فقط بخشی از جامعه است، نه از کمونیسم درک درستی دارد و نه میتواند آن جنبش را به اهداف اعلام شده اش رهنمون شود. کمونیسم جنبشی برای نجات جامعه است. در کمونیسم همه مردم آزاد و رها میشوند. هنر یک کمونیست باید این باشد که این حقیقت را به همه مردمی که انسانیت شان در نظام سرمایه داری زیر پا گذاشته میشود توضیح دهد و همه آنها را برای رهایی از این وضعیت زیر یک سیاست واحد متحد کند. همه با هم برای رهایی، همه با هم علیه استثمار و در ایران، همه با هم علیه حکومت اسلامی سرمایه داران و همه با هم زیر یک پرچم واحد؛ پرچم حزب کمونیست کارگری."

۱۴ دسامبر ۲۰۲۱

در توضیح دو فرمولبندی متفاوت

بحثهای تئوریک حول آزادی و رهایی کامل طبقه کارگر از قید و بندهای نظام سرمایه داری، پایان دادن به استثمار و کار مزدی، رهایی بشر، جامعه کمونیستی و دفاع از تئوری های مارکس و توضیح آنها هنوز لازم و مفید است. چند روز پیش، محمد آسنگران نوشته ای را تحت عنوان "در مورد جایگاه طبقه کارگر و انسانگرایی در تئوری مارکس" در صفحه فیسبوک خود منتشر کرد. او در این نوشته تلاش کرده است تا به سهم خود از حقانیت سوسیالیسم و اینکه "سوسیالیسم عین انسانیت است" و آزادی کامل

انسان فقط در يك جامعه کمونیستی میتواند تحقق یابد، دفاع کند. و این تلاش در خود قابل ارزش است و ایشان هم در نوشته اش توانسته است از عهده این کار بر آید.

ولی محمد آسنگران بحث خود را در نقد این فرمولبندی شروع میکند: "کارگران وقتی آزاد میشوند که قبلا کل جامعه را آزاد کرده باشند."؟ او این فرمولبندی را "من درآوردی و غیر علمی و غیر مارکسیستی" توصیف میکند که من هم با توصیف او از این فرمولبندی موافقم. ولی او یادداشتی را در قسمت کامنتها اضافه کرده: "اینرا منتشر کردم که مدافعین شعار " ما همه با هم هستیم" کمی تعمق کنند." و تلاش کرده بگوید این فرمولبندی حمید تقوایی و حزب کمونیست کارگری در رابطه با این بحث است. من موافق این نکته او نبودم و در کامنتی زیر نوشته ایشان گفتم: "کارگران وقتی آزاد میشوند که قبلا کل جامعه را آزاد کرده باشند"، میتواند يك جمله فرضی باشد تا محمد آسنگران بحث اش را در نقد آن ارائه دهد و با ارائه فرمولبندی درست از بحث مارکس دفاع کند. این بخودی خود اشکالی ندارد. و انصافا هم محمد آسنگران توانسته بخوبی از بحث مارکس دفاع کند. ولی، و نکته من همینجاست، وقتی او در قسمت کامنتها تلاش دارد که این فرمولبندی را به حزب کمونیست کارگری نسبت دهد، من بخود حق میدهم از او بخواهم که با فاکت بگوید که جمله فوق کجا نوشته شده و فرمولبندی چه کسی است؟ از آنجا که من تا بحال این فرمولبندی را در هیچ نوشته ای ندیده ام و از زبان هیچ عضو و کادر حزب کمونیست کارگری نشنیده ام، بخود حق میدهم که بگویم این جمله مونتاژ شده نشانه دیگری از تلاشهای محمد آسنگران برای تفسیر معلق از گفته های دیگران است و یا نشانه دیگری از درک نادرست او از شعار "ما همه با هم هستیم." او در ادامه این کامنتها به جمله ای از حمید تقوایی اشاره کرده که هشت ماه پیش در يك مصاحبه تلویزیونی بیان کرده است و آن اینکه "کارگر باید همه جامعه را آزاد کند تا خودش هم بتواند آزاد شود." من به محمد آسنگران گفتم که این فرمولبندی با فرمولبندی ای که در اول نوشته اش آورده است، فرق میکند. ولی او قبول نکرد و از من خواست که "معانی متفاوت این دو را" برای او توضیح دهم. امیدوارم محمد آسنگران این توضیح را بخواند:

اولین و آشکارترین تفاوت در دو فرمولبندی بالا، که برای هر خواننده ای قابل مشاهده است، وجود کلمه "قبلا" در فرمولبندی اول است. همین کلمه "قبلا" است که رهایی انسان یا رهایی جامعه از مشقات نظام سرمایه داری را به دو مرحله تقسیم میکند. گفتن اینکه طبقه کارگر قبلا باید جامعه را آزاد کند تا خودش هم آزاد شود و مرحله بندی کردن آزادی طبقه کارگر و آزادی جامعه در بحثهای مارکسیستی نادرست، بی معنی و غیر عملی است. این دو نمیتواند جدا از هم اتفاق بیافتد. در بحث مارکس، که ما هم چنین فکر میکنیم، آزادی جامعه به آزادی طبقه کارگر و آزادی طبقه کارگر به آزادی جامعه گره خورده است و این دو فقط میتواند با هم اتفاق بیافتد.

طبقه کارگر با وجود نظام سرمایه داری نمیتواند آزاد شود. کارگر تا زمانیکه نیروی کارش را میفروشد، حتی اگر بهترین شرایط کار را داشته باشد و بالاترین مزد را هم دریافت کند، هنوز آزاد نیست. و همینطور، آزادی کل جامعه بدون آزادی طبقه کارگر ممکن و قابل تصور نیست. تنها با برچیده شدن کار مزدی و جایگزینی نظام سرمایه داری با سیستم سوسیالیستی است که پروسه آزادی کل جامعه و رهایی اش از خودبیبگانگی شروع میشود، انسان انسانیت خود را باز میابد و اختیار به انسان برمیگردد. و آنچه که در يك مصاحبه تلویزیونی از دهان حمید تقوایی جاری شده است با این تبیین ناهمخوانی ندارد. این تبیین از آزادی در بحثهای مارکسیستی، بسته به راوی و بسته به مکان و زمان و موضوع بحث، به اشکال مختلف بیان شده است، از جمله: آزادی طبقه کارگر بدون آزادی کل جامعه ممکن نیست، آزادی

جامعه بدون آزادی طبقه کارگر ممکن نیست، طبقه کارگر برای آزادی خود باید کل جامعه را هم همراه خود آزاد کند، طبقه کارگر باید بخش قابل توجهی از جامعه را متقاعد کند که پایین کشیدن طبقه سرمایه دار از قدرت و اداره جامعه بدست مردم متشکل در شوراها بفع همه آنهاست، طبقه کارگر برای رهانیدن خود از شر نظام سرمایه داری باید بتواند بخش عظیمی از جامعه را پشت سر خود بسیج و به خط کند. و فرمولبندی هایی از این قبیل.

ولی این، یعنی رهایی طبقه کارگر و رهایی جامعه، نه با تکرار مکرر این جملات و نه با باور به درست بودن آنها اتفاق نمیافتد. برای این، علاوه بر بحث و اقتناع و توضیح نظری، به سازماندهی، شرکت و دخالت‌های عملی در اعتراضات بخش‌های مختلف جامعه، دفاع و حمایت از خواست‌های برحقشان، متحد کردن اعتراضات بخش‌های مختلف جامعه علیه تبعیضات و نابرابری‌ها و حق‌کشی‌ها و... لازم است. رهبران کارگری، مدعیان نمایندگی کارگران و حزب سیاسی طبقه کارگر باید بعنوان سخنگو، مدافع و ناجی کل جامعه ظهور کند. بنظر میرسد که اختلاف محمد آسنگران با ما در همین جاست؛ در همین متحد کردن کل جامعه حول سرنگونی انقلابی حکومت اسلامی سرمایه داران؛ در همین شعار "ما همه با هم هستیم". بهمین خاطر برای مطلع شدن از توضیحات بیشتر در مورد شعار یاد شده، خوانندگان این سطور را به نوشته‌ای از محسن ابراهیمی تحت عنوان "ما همه با هم هستیم! در باره یک شعار متحد کننده!" رجوع میدهم و این صحبت را با اشاره به گفته‌های منصور حکمت در سمیناری که در سال ۲۰۰۱ تحت عنوان "آیا پیروزی کمونیسم در ایران ممکن است؟" ارائه داد و در آن این نوع فعالیت را، که حزب کمونیست کارگری هنوز ادامه دهنده اش است، از نکات قوت این حزب قلمداد کرد، به پایان میبرم:

"به نظرم مهمترین نقطه قدرت این جنبش این است که امیال و آرزوهای نسلی که از آن صحبت کردم را بدون کم و کاست نمایندگی میکند. شما یک لحظه از این که کمونیستها کمونیستند و آمریکا با آنها بد است و نمیگذارد بیایند سر کار صرف نظر کنید. فرض کنید اسم ما حزب نارنجی است. یا مثلاً هر چیزی مانند حزب سبز ایران، حزب قرمز ایران، حزب سرخ ایران، حزب ایرانیان آزاد و غیره. آنوقت مقایسه کنید این حزب را با تبلیغاتش، با جامعه‌ای که میخواهد، کارهایی که برای آن جامعه میکند و می‌بینید مردم خوانائی‌شان با کدام یک از این طیف احزاب است. می‌بینید سکولاریسمشان با این حزب است. اینها سکولاریست ترند، آنها نیستند. تنها جریانی که میخواهد ریشه دین را از آن مملکت بر بیندازد اینها هستند و این جزء آرمانهای اصلی این نسل است. برابری زن و مرد، لغو کار مزدی و جامعه‌ای که در آن آدمها از نظر اقتصادی برابر باشند. از طبقات کارگر و زحمتکش کیست که اگر میکرفون را جلوی دهانش بگیرد و بگوئی یک حزبی هست که میگوید بیمه بیکاری باید داد، مزد و قضیه نان در آوردن را باید از بازار بیرون کشید و هر کس برود کار کند و هر چه میخواهد مصرف کند (راهش این است، اینکه حالا عملی شدنی است یا نه کار نداریم) تو نظرت چیست؟ میگوید: آرزوی من است. مدرنیسم، سکولاریسم، برابری زن و مرد، مبارزه با تبعیض، آزادی بی قید و شرط سیاسی، لغو کار مزدی، برابری اقتصادی و رفاه اجتماعی، وقتی اینها را کنار هم میگذاریم، ما داریم امیال این نسل و اساساً ۹۰ درصد مردم را که باید کار کنند و زحمت بکشند تا زندگی بکنند را نمایندگی میکنیم. این نقطه مثبت ماست". ۱۶ دسامبر ۲۰۲۱

بازهم در رابطه با شعار ما همه باهم هستیم

اگر هژمونی راست بر جنبش سرنگونی طلبی حاکم باشد، مثل انقلاب ۵۷، کمونیستها کاملاً محق خواهند بود در مقابل شعار "ما همه باهم هستیم" بگویند "نه ما همه با هم نیستیم" (ما در انقلاب ۵۷، تا آنجا که صدای ما شنیده میشد، گفتیم ما همه با هم نیستیم). زمانیکه که هژمونی چپ و کمونیستها بر جنبش سرنگونی طلبی و بر انقلاب در حال تکوین، مسط است و شعار "ما همه باهم هستیم" در اعتراضات خیابانی و جنبش سرنگونی طلبانه سر داده میشود، تلاش برای بر هم زدن اتحاد مردم از طرف حاکمیت و جریان راست هم قابل انتظار و هم قابل درک است. ولی در چنین شرایطی مخالفت با متحد کردن همه اعتراضات جاری برای سرنگونی رژیم زیر شعار "ما همه با هم هستیم"، از طرف برخی که خود را چپ و کمونیست مینامند، فقط میتواند تسلیم طلبانه و شکست طلبانه محسوب شود. درک شرایط تاریخی در اتخاذ سیاست و تاکتیک درست برای به پیروزی رساندن انقلاب مهم است. در انقلاب ۵۷ شعارهای غالب در اعتراضات و تظاهرات خیابانی شبیه آن شعارهایی نیست که امروز در اعتراضات و تظاهرات خیابانی شنیده میشود. امروز اگر شعارهایی چون "ارتش برادر ماست، خمی رهبر ماست" یا "فقط بگو مرگ بر شاه" بر تظاهرات میلیونی مردم غالب بود، و اگر شعاری غیر از آن داده میشد از طرف جریان اسلامی، که توانسته بود بر مبارزات مردم سوار شود، در نطفه خفه میشد، امروز شعارهایی چون "نان، مسکن، آزادی"، "آزادی زن معیار آزادی جامعه است"، "نه به اعدام"، "ما کار میکنم تا زندگی کنیم، زندگی نمیکنیم تا کار کنیم"، "زنده باد آزادی و برابری"، "زنده باد کرامت انسانی"، "کارگر بیدار است، از استثمار بیزار است"، "بهداشت رایگان برای همه" مسکن مناسب برای همه"، آموزش رایگان برای همه" و . . . بر اعتراضات عمومی حاکم است که نشانه هژمونی چپ در جنبش عمومی برای سرنگونی است. ۲۵ دسامبر ۲۰۲۱

"اخطار به خود!"

روزنامه جمهوری اسلامی، در سرمقاله روز شنبه ۲۵ دی خود با عنوان "به این اخطار توجه کنید" به يك حقیقت اقرار کرده و به حکومت اسلامی هشدار داده است. بنا به این روزنامه "قانون اساسی رژیم سلطنتی، منافع سلطان را تامین می‌کرد و حقوق مردم را به عنوان رعیت سلطان در نظر گرفته بود. خاندان سلطنتی با تشکیل یک باند چپاولگر که به "هزارفامیل" معروف شده بود، مجاری امور را در تمام زمینه‌ها در دست گرفته بود . . . و یکی از عوامل سقوط رژیم شاهنشاهی انحصاری شدن مسئولیت‌های کلیدی و همه‌کاره شدن ژن‌های خوب بود."

همین روزنامه در مورد جمهوری اسلامی می‌گوید: "نظام جمهوری اسلامی، قانون اساسی نسبتاً خوبی دارد . . . ولی به تدریج فامیل‌سالاری، دوست و آشناسالاری و حاکمیت ژن‌های خوب، جای شایسته‌سالاری را گرفتند و حکمرانی نظام جمهوری اسلامی نیز راه خود را به سوی حکمرانی هزارفامیل کج کرد."

معنی سرمقاله مورد اشاره چیزی نیست جز يك اقرار صریح به این حقیقت که جمهوری اسلامی در سراسر اشیب سقوط است.

اگر اینها قوانین استثمارگرانه قرون وسطایی و ضد زن خود را "قانون اساسی نسبتاً خوب" توصیف میکنند و از "مسئولان ارشد نظام" شان میخواهند که "به این اخطار توجه کنند و برای پایان دادن به این

وضعیت خطرناک چاره‌ای بیندیشند"، مردم ایران عزم شان را جزم کرده اند که به حاکمیت "ژن‌های خوب" و " هزارفامیل" اسلامی و غیر اسلامی بطور کامل پایان دهند، خود را از رعیت و عمت نامیده شدن برهانند و شان و حرمت انسانی خود را باز یابند. ۱۶ ژانویه ۲۰۲۲

حمید نوری و گزارش قوه قضائیه

مرکز رسانه ای قوه قضائیه جمهوری اسلامی در تاریخ ۲۷ دی "گزارشی" در باره حمید نوری صادر کرده و در آن ادعا کرده که حمید نوری در کشور سوئد ربوده شده است.

حمید نوری در تاریخ ۹ نوامبر ۲۰۱۹ پس از پرواز از تهران به سوئد، در فرودگاه استکهلم با حکم دادسرای این کشور بازداشت شد و اکنون حدود ۵ ماه است که در يك دادگاهی در استکهلم تحت محاکمه است. اتهاماتی که دادستان در پرونده او قید کرده از جمله عبارتند از: مشارکت در اعدام‌های سال ۱۳۶۷، مشارکت در شکنجه زندانیان سیاسی و مشارکت در دزدیدن پیکر اعدام‌شدگان و بازنگرداندن اجساد قربانیان به خانواده‌هایشان.

ولی محاکمه حمید نوری با اتهامات یاد شده در بالا در دادگاهی در سوئد، و محکومیت احتمالی او به این جرایم، میتواند به معنی محاکمه ابراهیم رئیسی و همه سران جمهوری اسلامی تابیر شود و راه را برای محاکمه تمام سران جنایتکار جمهوری اسلامی هموار کند. چرا که رئیس فعلی حکومت اسلامی یکی از اعضای هیئت ۵ نفره مرگ در سال ۶۷ بود و حمید نوری جزو دستیارانش. و این است یکی از دلایل صدور گزارشی از طرف مرکز رسانه ای قوه قضائیه جمهوری اسلامی و سرهم بندی کردن دروغهایی در این رابطه.

گزارش یاد شده " افکار عمومی داخل" را به دنبال کردن " وقایع و رخداد های اتفاق افتاده در این دادگاه و حاشیه آن" فراخوانده است. ولی مردم ایران از کانالهای معتبرتری این وقایع را دنبال میکنند چرا که میدانند دادگاه حمید نوری در سوئد شبیه دادگاه انور رسلان در آلمان است؛ دادگاهی که این همکار بشار اسد را، چند روز پیش، به جرم "جنایت علیه بشریت و ارتکاب چندین مورد قتل" به حبس ابد محکوم کرد. محکومیت حمید نوری میتواند پرده دیگری از جنایتهای ۴۳ ساله سران جمهوری اسلامی را کنار بزند و مقدمه ای باشد به محاکمه همه سران جنایتکار جمهوری اسلامی. ۱۸ ژانویه ۲۰۲۲

همسر رئیس جمهور بند را آب میدهد!

در همان زمان که ابراهیم رئیسی در حال دیدار از روسیه بود، همسر ایشان، جمیله علم الهدی، در يك سخنرانی در همایشی تحت عنوان "گفتمان دولت سیزدهم: عدالت و معنویت" که در جامعه الزهراء قم برگزار شد، گفت: "در کریسمس به برخی از زنان با هماهنگی وزارت خارجه نامه نوشته و بر موضوعات معنوی مشترک اشاره کرده بودم و گفته بودم لازم است در جهان امروز زنان فکر جدیدی ارائه دهند. گفتند تعدادی از اینها می خواهند به ایران بیایند و با شما ملاقات کنند. مانده بودم چه به آنها هدیه بدهم. در سفر رئیس جمهور هم مانده بودیم چه هدیه معنوی به روسیه ببریم. گفتم آیا چهل حدیث

درباره زنان داریم؟ گفتند نه. گفتم کتابی که بتواند صد زن برتر اسلام را معرفی کند داریم؟ گفتند نه. صد روز دیگر همسر رئیس جمهور زیمباوه قرار است بیاید و کتابی که بتواند از زبان معصومان یا قرآن در این حوزه باشد نداریم. باید چنین آثاری داشته باشیم و به زبانهای قوی ترجمه شود. این نیازهایی است که جهان دارد و از ما توقع دارد که آن را برطرف کنیم."

اجازه بدهید از مردم ایران برای یافتن جواب سوالهای همسر رئیس جمهور کمک بگیریم. آیا کسی میتواند در این مورد، همسر رئیس جمهوری اسلامی ایران را کمک کند؟

شاید جواب همه مردم به جمیله علم الهدی این باشد که نگران نباشید، هر وقت زنی از بلاد فرنگ به دیدار شما آمد، لازم نیست کتابی به او بدهید که در آن "صد زن برتر اسلام" معرفی شده باشند، بلکه کافی است فقط یکی از سوره های قرآن، سوره نساء را قاب بگیرید و به آنها هدیه بدهید و به آنها بگویید که اسلام در این سوره چگونه از حرمت زن دفاع کرده است. به آنها بگویید که در این سوره مردان نصیحت شده اند که با زنان خود مثل کشتزار خود رفتار کنند. بگویید که مردان نصیحت شده اند که اگر زنانشان تمایل به همخوابی با آنها را نداشتند آنها را بدون مقدمه کتک کاری نکنند. به آنها بگویید که مردان نصیحت شده اند که زنانشان را طوری کتک نزنند که آثار کتک در بدنشان دیده شود. . . .

ولی احتمالاً مردم ایران يك جواب سرراست هم به خانم جمیله علم الهدی بدهند؛ گورتان را گم کنید و دست از سر ما بردارید. ما خواهان جامعه ای هستیم که در آن به مذهب، به هیچ مذهبی، اجازه دخالت در زندگی مردم را ندهد؛ يك جامعه کاملاً سکولار، آزاد و انسانی. ۲۱ ژانویه ۲۰۲۲

انگشت حیرت بر دهان ماند جهان!

سفر ابراهیم رئیسی به روسیه و نمازخواندنش در کاخ کرملین، نقل و نبات گفتگوهای مجالس آیت الله های حاکم بر ایران شده است. اینها و مطبوعات جیره خوار حکومت شان این اقدام رئیس جمهورشان را با آب و تاب بعنوان يك دستاورد مهم این سفر نامیدند تا پرده بکشند روی طرف دیگر این قضیه یعنی تحقیر شدن رئیس جمهورشان از طرف پوتین.

حسین امیرعبدالهیان، وزیر امور خارجه شان در این رابطه گفته است: "ما از قبل گفته بودیم که در زمان اذان مغرب مذاکرات باید متوقف شود و پوتین حدود ۹ تا ۱۰ دقیقه در همان اتاق منتظر می نشینند تا آقای رئیسی در اتاق مجاور نمازش را بخواند و به اتاق نشست برگردد." و احمد علم الهدی نیز نماز خواندن داماد خود را "نمایش دادن قدرت اسلام بر الحاد و بزرگترین دستاورد انقلاب" توصیف کرده است.

بنظر میرسد که این سناریویی بود از قبل ساخته شده؛ در همان زمان که ابراهیم رئیسی در حال نماز خواندن بود، همسر ایشان، جمیله علم الهدی گفته بود که "مفهوم معنویت با رفتار رئیس جمهور در کاخ کرملین منعکس شد." و ابراز امیدواری کرده بود که هم "علما" و هم "رسانه های خودجوش همسو با جمهوری اسلامی این رفتار رئیس جمهور در کاخ کرملین را خوب تبیین کنند." و بنظر میرسد که هم "علما" و هم نشریات مورد اشاره ایشان برای منحرف کردن اذهان عمومی و دلداری دادن به خودی ها و رئیس جمهورشان آنچه که از دستشان ساخته بود را انجام داده اند.

ولی دختر علم الهدی و زن رئیس جمهور این را هم اضافه کرده بود: "در سفر رئیس جمهور هم مانده بودیم چه هدیه معنوی به روسیه ببریم. گفتیم آیا چهل حدیث درباره زنان داریم؟ گفتند نه. گفتیم کتابی که بتواند صد زن برتر اسلام را معرفی کند داریم؟ گفتند نه."

حتی همین گفته‌ها هم شاهدهی بر این ادعا است که مشتی مشنگ و احمق، که خود هم بر حماقت خود واقف اند، تنها با توسل به دروغ، خودفریبی، خرافات و زور سرنیزه و کشتار توانسته اند به حکومت خود بر یک جامعه هشتاد میلیونی ادامه دهند. ولی همین جفنگیات، از دهان بالاترین مقامات این حکومت از طرف دیگر، حکایت از این دارد که اینها بنادرست در مقام مدیران یک جامعه هشتاد میلیونی قرار گرفته اند؛ حاکمانی که دست و پای خود را در مقابل اعتراضات گسترده و قدرتمند جاری در سرتاسر ایران گم کرده اند.

دیری نخواهد کشید که مردم ایران اینها را به زباله دان تاریخ بریزند. ۲۶ ژانویه ۲۰۲۲

آموزش به زبان مادری یک حق جهانشمول است!

یکبار دیگر بحث زبان مادری در جامعه ایران به بحث رسانه‌ها تبدیل شده است.

تبعیض زبانی یکی از اشکال ستم و حق‌کشی است. در ایران این ستم و تبعیض، میراث سلطنت پهلوی است که توسط حکومت اسلامی تداوم یافته است. اکنون جمهوری اسلامی از طریق نقض حق آموزش به زبان مادری، تبعیض و ستم زبانی را بر علیه مردمی که زبان مادریشان غیر از زبان فارسی است، اعمال میکند.

محرومیت از آموزش به زبان مادری در قانون اساسی جمهوری اسلامی رسمیت قانونی پیدا کرده است. به این ترتیب زبان قانونا به یک ابزار سرکوب سیاسی- اجتماعی بدل شده و علیه بخشی از مردم بکار گرفته میشود.

زبان وسیله ابراز وجود، وسیله بروز احساسات درونی، وسیله بیان غم و شادی، ابزار ارتباط اجتماعی، ابزار تفکر، آموختن و کسب دانش است. زبان کانال ابراز وجود اجتماعی و سیاسی و شکوفایی انسان است. به این اعتبار زبان بخشی مهم از زندگی انسان است. انسان، و بطریق اولی، کودک با زبانش زندگی میکند. ممنوعیت آموزش به زبان مادری در ایران یعنی محروم کردن میلیونها کودک از ایجاد ارتباط احساسی، عاطفی، اجتماعی، فکری و در یک کلام، یعنی محروم کردن کودک از یک زندگی شاد. ممنوعیت آموزش به زبان مادری، یعنی پرتاب کردن ناگهانی کودک از دنیای مانوس زبان مادری به دنیای تماما ناشناخته یک زبان جدید، یعنی تبدیل کردن اولین تجربه آموزشی کودک به تجربه ای رنج آور. یعنی تعرض به روان، عواطف، فکر، آگاهی و رشد کودک. و از اینرو است که بالاترین درصد ترک تحصیل در میان کودکانی مشاهده میشود که از آموزش به زبان مادری محروم شده اند.

حق تحصیل و فعالیت فرهنگی، ادبی، اجتماعی و سیاسی به زبان مادری باید به عنوان یک حق مسلم و جهانشمول همه متکلمین به زبانهای مختلف برسمیت شناخته شود.

در ایران تحت حکومت جمهوری اسلامی، هر سال به بهانه روز جهانی زبان مادری، نیروهای ارتجاعی ناسیونالیستی به جان هم میافتند. از یکسو ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی و آریایی و فارس، و از سوی دیگر انواع ناسیونالیسم ترک و کرد و عرب و بلوچ و غیره فعال میشوند. این دو صف ارتجاعی برای هم رجز میخوانند. یکی صورت مساله را انکار میکند و دیگری ستم و تبعیض زبانی را ابزاری برای سهم خواهی از قدرت میکند.

فاشیسم ایرانی- آریایی و ناسیونالیسم فارس چماق‌داران فکری و ایدئولوژیکش متشکل از ادبا و شعرا و مورخین و پروفیسورها و ژورنالیست‌ها را به خط میکند تا تاریخ بسازند و حماسه سرایی کنند که ایران سرزمین "نژاد پاک آریایی" است؛ و "ترک و کرد و عرب و بلوچ" و غیره هم ریشه آریایی دارند؛ زبان فارسی تنها زبان اصیل با قدمت طولانی است؛ زبانهای دیگر اصالت ندارند، قدمت ندارند و چماق "تمامیت ارضی مقدس" را بالای سر جامعه میچرخانند که آموزش به زبان مادری همان و پارچه پارچه شدن ایران همان!

انواع ناسیونالیسم ترک و کرد و عرب و بلوچ و غیره هم ادبا و شعرا و مورخین و پروفیسورها و ژورنالیست‌هایشان را به صف میکنند که به نام دفاع از حق آموزش به زبان مادری، متکلمین به زبانهای غیر از فارسی را به مثابه اقوامی معرفی کنند که تاریخشان پرشکوهرتر است، قومیتشان خالصتر است، زبانشان اصیل تر و قدیمی تر است، تعدادشان بیشتر است و دشمنشان هم "قوم پارس" است و نه جمهوری اسلامی. به این ترتیب هر سال در روز جهانی زبان مادری، دو نیروی ارتجاعی بر شیپور قومیت و نفرت قومی و ملی میدمند. به این ترتیب فاشیسم و ناسیونالیسم و قوم پرستی در دو سوی این جدال خود یک مانع برای حل ستم ملی و مساله تبعیض زبانی هستند. نه فقط این بلکه تلاش میکنند به اتحاد مردم در مبارزه علیه جمهوری اسلامی لطمه بزنند و مردم را بجان هم بیاندازند و نهایتاً در عمل به ارتجاع اسلامی حاکم خدمت میکنند.

جمهوری اسلامی، که خود عامل اصلی اعمال ستم ملی و زبانی در ایران است و با جنبشهای قدرتمندی علیه انواع تبعیضها مواجه است و در طی چند سال گذشته با خیزش های متحد مردم در صدها شهر، از تهران و آذربایجان گرفته تا اصفهان و سیستان و بلوچستان، و از کردستان و خراسان گرفته تا خوزستان مواجه شده است و شعار "جمهوری اسلامی نابود باید گردد" لرزه بر ارکانش انداخته است، نه تنها از این کشمکش و نفرت پراکنی و تفرقه افکنی ناسیونالیست‌ها استقبال میکند بلکه فعالانه آنرا باد میزند. بی دلیل نیست که کارگزاران جمهوری اسلامی در روزنامه‌ها و برنامه‌های تلویزیونی دولتی و غیر دولتی، هر از گاهی با تمسخر و تحقیر زبان و لهجه و لباس مردم مناطق مختلف، فضا را برای تحرک جنبش و نیروهای قومی و ناسیونالیستی فراهم میکنند. جمهوری اسلامی از همبستگی مردم بشدت و اهمه دارد و لذا از طریق دامن زدن به تفرقه های ملی- قومی تلاش میکند صفوف مبارزه مردم را در هم بریزد و مانع اتحاد آنها شود. از اینرو قوم گریان و ناسیونالیست‌ها در میدان حکومت بازی میکنند و عملاً در خدمت جمهوری اسلامی قرار میگیرند.

آموزش و فعالیت به زبان مادری در همه زمینه‌ها، از جمله در زمینه‌های ادبی و فرهنگی و اجتماعی و سیاسی، یک حق انکار ناپذیر، مسلم، انسانی و جهانشمول است. مبارزه برای رسیدن به این حق هم یک وجه مهم مبارزه برای جامعه ای است که در آن هیچ نوع تبعیض، از جمله تبعیض زبانی نباشد و همه شهروندان از حقوق کاملاً برابر برخوردار باشند. مبارزه برای رفع تبعیض زبانی مبارزه ای علیه

فارسیها نیست. این مبارزه مشترک همه کسانی است که از ستم ملی و زبانی رنج می‌برند. این مبارزه مشترک همه مردم علیه مسبب اصلی این ستم یعنی حکومت اسلامی است. در این مبارزه میلیون‌ها نفر از مردم فارس زبان هم، که خواهان رفع همه تبعیضات و از جمله تبعیض زبانی اند، سهیم هستند.

شرط لازم برای برپایی جامعه‌ای آزاد و برابر، رفع همه تبعیض‌ها و از جمله رفع تبعیض زبانی است. رفع تبعیض زبانی در خدمت رشد و تعالی همه احاد جامعه، رشد خلاقیت‌ها، نزدیک شدن مردم به یکدیگر و در نتیجه بلوغ و شکوفایی بیشتر انسانیت است.

لازم است که همصدا خواهان ممنوعیت زبان رسمی اجباری باشیم و مبارزه برای آموزش به زبان مادری را یک وجه دائمی مبارزه خود بدانیم و برای بهره‌مند شدن از حق آموزش و فعالیت به زبان مادری، قبل از هر چیز باید جمهوری اسلامی را سرنگون کنیم که مسئول مستقیم انواع تبعیض‌ها از جمله تبعیض و ستم ملی و زبانی است. ۱ فوریه ۲۰۲۲

اعتراف به شکست اسلام در ایران

امام جمعه ارومیه ۱۹ فروردین: "نظاًهر به روزه خواری در جامعه افزایش یافته و برخی با تبلیغات مجازی و غیرمجازی در حال به رسمیت شناساندن روزه خواری هستند."

محمد زکایی استاد حوزه علمیه قم: "اخیراً مشاهده شده در فضای مجازی از مرگ روحانیت، مردم ابراز شادی می‌کنند. برخی طلبه‌ها به من می‌گویند ما نمی‌توانیم با لباس روحانیت بیرون برویم از بس مورد ناسزا و سخنان ناروا قرار می‌گیریم. اگر در خانواده‌ی اقوام خود بنگریم، متوجه می‌شویم به جز چند پیرزن و پیرمرد که آنها هم تربیت شده‌ی سالیان بسیار دورند دیگر اغلب پرورش یافتگان جمهوری اسلامی حتی نماز نمی‌خوانند که هیچ‌تمام مظاهر دین را تمسخر می‌کنند."

گفته‌های آن امام جمعه و این "استاد" حوزه علمیه قم، اثباتی بر این مدعا است که جامعه ایران اسلامی نیست. حکومت اسلامی یک وصله ناجور بر تن این جامعه است. پروژه اسلامی کردن جامعه ایران شکست خورده و امروز جامعه بلند شده است تا این وصله ناجور را از تن خود بر کند و آنرا به زباله دان تاریخ ببیند. ۹ آوریل ۲۰۲۲

فرهنگ

بعد از هر قتل ناموسی، دعوای طایفه‌ای و یا خشونت‌های خیابانی و جنایاتی از این دست، که منجر به کشته شدن انسان‌هایی میشود، بحث‌های مختلفی شکل می‌گیرد و نظرات گوناگونی در مورد علل وقوع چنین حوادث ناگواری در جامعه مطرح میشود. این نظرات و تحلیل‌های رنگارنگ را میتوان در دو کاتگوری دسته‌بندی کرد. یک دسته اینگونه جنایتها را جزئی از "فرهنگ مردم" مینامند و دسته دیگر آنها را از تولیدات جامعه خفقان زده زیر حکومت‌هایی مثل حکومت اسلامی ارزیابی میکنند و این حکومتها را عامل بقا و دوام چنین جنایتهایی میدانند.

بعد از قتل مونا حیدری، بدست فردی که طبق قوانین کشور شوهر او محسوب میشود، حزب کمونیست کارگری طی اطلاعیه ای بر این حقیقت تاکید کرد که قاتل مونا و موناها حکومت اسلامی است و راه پایان دادن به چنین جنایاتی هم پایان دادن به حیات حکومت اسلامی است. ولی برخی، که ظاهراً هم مخالف قتل های ناموسی هستند، بجای قبول این حقیقت آشکار و معرفی جمهوری اسلامی بعنوان عامل وقوع چنین جنایتهایی در ایران، به جاده خاکی زدند و "فرهنگ کهن مرد سالاری" را عامل بروز چنین جنایتهایی معرفی کردند و نتیجه گرفتند که راه پایان دادن به این قبیل جنایتها "انتقاد مردان از خودشان" است.

اجازه بدهید کمی در این مورد دقیق شویم و ببینیم که فرهنگ چیست؟ فرهنگ چگونه شکل میگیرد؟ آیا فرهنگ قابل تغییر است یا نه؟ اگر قابل تغییر است چگونه؟ چه عواملی در بقا یا زوال يك فرهنگ موثرند؟ آیا فرهنگ قابل افتخار است و باید برای حفظ آن کوشید یا باید به تغییر فرهنگ كمك کرد و آنرا تسریع کرد؟

فرهنگ چیست؟

تعریف های مختلفی از فرهنگ وجود دارد. دیکشنری آکسفورد این تعریف را از فرهنگ میدهد: "شیوه زندگی مردم، از جمله نگرش، ارزشها، باورها، هنر، دانش، شیوه ادراک و عاداتهای فکری و رفتاری آنها."

دیکشنری کامبریج این تعریف را از فرهنگ بدست میدهد: "شیوه زندگی، به ویژه آداب و رسوم و باورهای عمومی گروه خاصی از مردم در یک زمان خاص."

تعریفی که دیکشنری کامبریج از فرهنگ بدست میدهد علمی تر بنظر میرسد تا تعریف دیکشنری آکسفورد. چون فاکتور زمان را در نظر گرفته است. اهمیت این در این است که فرهنگ يك چیز ثابت نیست بلکه قابل تغییر است.

ولی در توصیفهای متاخر تر از فرهنگ علاوه بر فاکتور زمان، فاکتور مکان هم در نظر گرفته شده است. با در نظر گرفتن این دو فاکتور من فکر میکنم که باید از فرهنگ چنین تعریفی بدست داده شود: رفتار یا عکس العمل های تکراری گروهی از انسانها در قبال يك اتفاق، حادثه، موضوع یا مسئله معین در يك زمان و مکان معین. وارد کردن زمان و مکان در تعریف فرهنگ راه را برای درك چگونگی شکل گیری، دوام و چگونگی تغییر و از بین رفتن فرهنگ و فرهنگها باز میکند و درك این نکات را راحت میکند. اینجا منظور از زمان نه يك لحظه، دقیقه و يك ساعت یا يك روز بلکه دوره طولانی مدت است. و منظور از مکان هم شرایط جغرافیایی معینی است که گروهی از انسانها در آن زندگی میکنند. حوادث، اتفاقات و موضوعاتی هم که انسانها رفتارهای تکراری و ادامه دار در قبال آنها انجام میدهند، میتوانند شامل همه اتفاقات دور و بر انسانها باشد. مثلاً موزیک و رقص کپی برداری انسان از صداها و حرکات موجود در طبیعت هستند. یا فکر کردن انسان یکنوع عکس العمل در مقابل مشکلات است برای یافتن راه حل یا فایق آمدن بر آن مشکلات.

حالا بپردازیم به چگونگی شکل گیری يك فرهنگ . . . (ناتمام) ۱۱ آوریل ۲۰۲۲

در مورد آتش زدن قرآن

سوزاندن سمبل‌های يك دين، يك طرز تفكر، يك سيستم ارزشي، سياسي، اقتصادي و يا فرهنگي شكلي از اعتراض و ابراز مخالفت با آن طرز تفكر، با آن سيستم ارزشي و با آن سيستم سياسي است. همانطور كه سوزاندن حجاب، نه به معني سوزاندن زنان حجاب پوش بلكه به معني مخالفت با حجاب و حجاب اجباري است، سوزاندن صليب شكسته نه به معني محدود كردن آزادي بيان فاشيستها بلكه شكلي از ابراز مخالفت با فاشيسم است، سوزاندن پرچم يك حكومت (كه برخي تلاش دارند آنرا پرچم مردم يك كشور جا بزنند) نه بمعنای مخالفت با مردم يك كشور بلكه مخالفت با يك حكومت معين است، سوزاندن قرآن هم، كه سمبل اسلام، سمبل ارزشهای اسلامی، سمبل قوانین اسلامی، سمبل اسلام سیاسی و حكومت‌های اسلامی است، نه بمعنای كتاب سوزاني، نه بمعنای ممنوع كردن چاپ و انتشار قرآن و نه بمعنای جلوگیری از حق حیات یا حقوق شهروندی مسلمانان، بلكه بمعنای ابراز مخالفت با افكار، ارزشها و باورهای اسلامی است؛ ارزش‌هایی كه این كتاب معين مبلغ آنهاست. ۱۸ آوریل ۲۰۲۲

آوندها

اگر روزی سؤال شود كه آن کدام قشری از جامعه یا کدام صنف اجتماعی است كه دروغگوترین است، ظالمانه‌ترین است، بی وجدان‌ترین است، حقه‌بازترین است، جاهل‌ترین و جاهل‌ترین است، مرتجع‌ترین است، لمپن‌ترین است، تجاوزگرترین است، رذل‌ترین و شرورترین و شارلاتان‌ترین است، احمق‌ترین و فریبکارترین است، جبارترین است، دزدترین است، مفتخورترین است، فاسدترین است، طمع‌کارترین است، تبهکارترین است، انگل‌ترین است، فاسدترین است، مالیخولیائی‌ترین است، بدترین است و مضرترین و مخرب‌ترین به جامعه بشری؟ جواب همه این سئوالات مطمئناً كاملاً یکی خواهد شد؛ آوندها. ۱۸ آوریل ۲۰۲۲

پشت پرده گرانی‌ها

يك موقعی احمدی نژاد تلاش كرد با تكرار اينكه دستهای پنهان برادران قاچاقچی را افشا خواهد كرد، عده ای را سر كار بگذارد و امروز دوستان همان برادران قاچاقچی یاد گرفته‌اند كه عامل گرانی‌های كمرشكن را دستهای پشت پرده معرفی كنند.

ولی اگر "بگم بگم" های احمدی‌نژاد وسیله‌ای بود برای سهم خواهی بیشتر از خان یغما برای او، "دست‌های پشت پرده" گرانی‌ها بنظر میرسد كه نقش دلداری دهنده به دولت رئیسی را بازی می‌كند. اینها گوئی تكان‌های ناشی از امواج سیل خروشان خشم مردم از این اوضاع را بر دیوارهای پوسیده كاخهای خود احساس کرده‌اند و "دستهای پشت پرده" را وسیله‌ای برای پوشاندن چشمان خود و به تلاشی بی‌نتیجه برای پنهان كردن ترس خود از این اوضاع یافته‌اند. ۲۰ آوریل ۲۰۲۲

قرآن سوزی

(تبادل نظر با يك دوست قدیمی)

چندی پیش بدنبال سوزانده شدن قرآن از طرف فردی در سوئد و خشونت‌ها و تهدیدات اسلام‌پست‌ها علیه منتقدین اسلام، بحث‌هایی هم در رابطه با حقوق شهروندی و آزادی عقیده و بیان در مدیای اجتماعی درگرفت. من در صفحه فیسبوک خودم یادداشتی نوشته بودم در مخالفت با تهدیدات اسلام‌پست‌ها و در حمایت از حق شهروندی فردی که قرآن را سوزانده بود. یکی از دوستان من در زیر آن نوشته کامنتی گذاشته که در پایین هم این کامنت و هم جواب من به کامنت این دوست را ملاحظه می‌کنید:

س: "ما در یک بحث تئوریک نیستیم. یک عمل معینی اتفاق افتاده است با ابعاد وسیع اجتماعی. داریم در مورد آن بحث می‌کنیم. تیوری وقتی خواهد جامه پراتیک به تن کند با پارامترهای متعددی مقید می‌گردد. مثلا حق تعیین سرنوشت ملتها تا جدایی کامل را ما قبول داریم ولی بلندگو به دست گرفته و تبلیغ جدایی نمی‌کنیم. ان را تحت شرایط معینی درست می‌دانیم. همینطور است در مورد مذهب و برخورد بدان. ما هر کدامان چندین دهه است که مخالف جدی مذهب هستیم ولی تا حالا برای یک بار هم که شده متوسل به قرآن سوزی به مثابه نوعی مبارزه با مذهب شده ایم؟"

وحشیگری های اسلام‌پست و توحش مذهبی محکوم است و باید شدیداً در مقابل آن ایستاد اما این نباید ما را پشت سر فاشیست‌های ضد اسلامی به صف کند. ضدیت ما با مذهب و اینجا مشخصاً اسلام با ضدیت آنها از یک سنخ نیست.

من معتقد به آزادی بی قید و شرط بیان هستم بنابراین آزادی آتش زدن هر کتابی را هم حق هر کسی میدانم اما آن را توصیه و از آن دفاع نمی‌کنم. تعرض به هر کسی هم که این کار را کرده باشد محکوم می‌کنم. اگر ما در موضعگیری خود بخشی از این کلیت را در نظر نگیریم آنوقت نه یک موضع مستقل که موضعی در حمایت از دیگری‌ها خواهیم داشت."

جواب من: "س عزیز، من هم میدانم که يك بحث تئوریک نمی‌کنیم بلکه داریم در مورد دو اتفاق همزمان در يك کشور حرف می‌زنیم و این دو اتفاق را مورد قضاوت قرار می‌دهیم. يك نفر از ساکنین این کره خاکی، يك جلد کتاب قرآن را، که سمبل اسلام و ارتجاع اسلامی در دنیاست، آتش زده است. فکر کنم که هر دو سر این توافق داشته باشیم که آتش زدن سمبل یکنوع تفکر، یکنوع سیاست، يك نوع حکومت یا یکنوع سنت، این سمبل چه يك کتاب باشد، چه يك شکل لباس باشد، چه يك عکس باشد و یا يك تکه آهن، نوعی از ابراز مخالفت با آن سیستم فکری، سیستم ارزشی، سیستم حکومتی، سیستم اقتصادی و یا سیستم رفتاری است که آن سمبل آنرا نمایندگی میکند. این یکنوع ابراز نظر است و انجام این کار، تا آنجا که جان کسی را به خطر نماندازد یا به اموال و دارایی يك فرد یا اموال عمومی صدمه ای نمیزند، باید آزاد باشد و جزو حقوق شهروندی او شمرده شود. چنانچه در کشور سوئد چنین است. بنابراین فردی که قرآن را آتش زده بدون وارد کردن صدمه به جان و سلامت و امنیت کسی و بدون وارد کردن صدمه ای به اموال عمومی و فردی، بطور قانونی از حق خود استفاده کرده است. (اینکه این فرد چه انگیزه ای از بنمایش گذاشتن این حق خود در این زمان و مکان معین داشته است فعلاً مورد بحث من نیست. نه انگیزه این فرد مورد حمایت من است، نه مکان و زمان بنمایش گذاشته شدن این حق از طرف این فرد و نه عکس العمل اسلامی‌ها در مقابل این عمل) آنچه که مورد بحث است، عکس العمل طرفداران ارزشها،

تفکرات و رفتارهایی است که کتاب قرآن نمایندگی اش میکند. این عکس العمل کاملاً خشن، وحشیانه، ضد انسانی، غیر اخلاقی، ناحق و حتی غیر قانونی، بنا به قوانین کشور سوئد، و از نظر من و شما غیر قابل دفاع بوده است. طرفداران ارزشهای اسلامی حق دارند کتاب قرآن را بپرستند، چنانکه این کار را میکنند و کسی هم جلو آنها را نمیگیرد. آنها حق دارند این ارزشها را تبلیغ کنند و باورمندان بیشتری به این ارزشها جلب کنند، چنانکه آنها در همین خیابانهای شهری که تو زندگی میکنی و شهری که من زندگی میکنم این کار را میکنند و کسی هم جلو آنها را نمیگیرد. آنها حتی میتوانند و حق دارند که سمبل يك نوع تفکر دیگر را هم بسوزانند. ولی حق جلو گیری از آزادی بیان شهروندان را ندارند و نباید هم داشته باشند. اکنون انتظار من از تو و یا هر شهروند دیگری که میخواهد در مورد این دو اتفاق همزمان ابراز نظر و قضاوت کند، این است که اولین حرفش دفاع از حق آزادی بیان و محکوم کردن "عکس العمل" خشن اسلامی ها باشد. نه اینکه اولین حرفش سرزنش کردن فردی که از حق آزادی بیان خود، شاید هم در يك زمان و مکان نامناسب، استفاده کرده است. اگر اولین حرف ما در مورد این اتفاقات این باشد که "مگر نمیدانی که آتش زدن قرآن توهین به مقدسات مسلمانها است و میتواند آنها را تحریک کند"، میتواند توجیه کننده آن عکس العمل محسوب شود.

اگر کسی فراخوان میداد که بیايید به این فرد محلق شویم و برای مبارزه با خرافات اسلامی در خیابانها قرآن آتش بزنیم، مطمئن من نه تنها به این فراخوان نمی پیوستم بلکه علیه آن هم حرف میزدیم و مینوشتیم. ولی در اتفاقات مورد بحث کسی چنین فراخوانی نداد. اینجا دو اتفاق افتاده است. یکی اینکه يك فردی يك جلد کتاب را آتش زده و یکی هم عده ای از طرفداران اسلام به خیابانها ریخته اند و بشکل خشنی ناباوران به اسلام را تهدید به کشتن کرده اند. اولین حرفی که باید از دهان هر فرد منصف و مدافع آزادی بیان خارج شود باید در محکومیت این رفتار اسلامی ها باشد و نه در مذمت فردی که قرآن را سوزانده. اگر اسلامی ها با سوزانده شدن قرآن و یا هر چیز دیگری تحریک میشوند و آدرنالین شان بالا می رود میتوانند این احساساتشان را در جای دیگری و به شکل دیگری خالی کنند، طوری که به کسی صدمه ای وارد نکنند." ۲۰ آوریل ۲۰۲۲

ماهواره های فاسد و عبادت کنندگان شیطان

محمد دولابی، عضو مجلس خبرگان حکومت اسلامی: "کسانیکه به ماهواره های فاسد که فرهنگ غربی را ترویج میکنند گوش و دل سپرده باشند و در شبکه های فاسد اجتماعی عضو شوند در حقیقت بنده شیطان شده اند و جزو عبادت کنندگان شیطان خواهند بود." (اصلاحات نیوز ۳۰ فروردین ۱۴۰۱)

یکی از آن ماهواره های "فاسد" که فرهنگ "غربی" را ترویج میکند، تلویزیون کانال جدید است. فرهنگی که از برنامه های ۲۴ ساعته این کانال رو به جامعه ایران پمپاژ میشود يك فرهنگ اعتراضی علیه قوانین و ارزشهای جمهوری اسلامی است؛ فرهنگ دفاع از حق برخورداری همگان از رفاه و ضدیت با استثمار و نابرابری، فرهنگ دفاع از آزادی زن و ضدیت با هرگونه تبعیض بر اساس جنسیت یا تمایلات جنسی، فرهنگ شادی و ضدیت با عذا و ماتم و فرهنگ سکولار و ضدیت با دخالت مذهب در زندگی خصوصی و اجتماعی شهروندان.

و یکی از آن شبکه های "فاسد" اجتماعی، که عضویت در آن از نظر این عضو مجلس خبرگان اسلامی، بمعنای بنده شیطان شدن و پیوستن به "عبادت کنندگان شیطان" است، حزب کمونیست کارگری است؛ حزبی که در تلاش شبانه روزی برای متحد کردن، بهم پیوستن و سراسری کردن اعتراضات مردم برای سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری يك حکومت شورایی و جمهوری سوسیالیستی است.

ولی آنچه که در جلو چشمان جامعه در جریان است، گوش دادن و دل سپردن میلیونها انسان به آن فرهنگ "غربی" است که این "ماهواره" ترویج میکند، و پیوستن وسیع کارگران منزجر از استثمار، زنان به ستوه آمده از تبعیض، معلمان حق طلب و جوانان آزادیخواه است به صفوف حزبی که خواهان رهایی مردم از هر نوع بندگی و دستیابی به يك جامعه لایق انسانی است. ۲۰ آوریل ۲۰۲۲

احمد خاتمی و عبور از خط قرمز خدا

سید احمد خاتمی در خطبه‌های نماز جمعه تهران گفته است: "حریم خداوند را حفظ کنید. گناه، عبور از خطوط قرمز خداوند است. . . . اگر بخواهیم این انقلاب به راه خودش ادامه دهد، باید در مسیر امیرالمومنین حرکت کنیم. ما نمی‌توانیم علی باشیم اما می‌توانیم مثل حاج قاسم‌ها عاشق علی باشیم."

خط قرمز های حکومت اسلامی یکی پس از دیگری در حال بی اعتبار شدن است. حجاب اسلامی دیگر خط قرمز نیست چرا که بخش وسیعی از زنان در ایران، حجاب اجباری را عملاً ملغی کرده اند و حکومت اسلامی در برابر این اراده زنان درمانده شده است. اکنون این حکومت به آخرین سنگر خود عقب نشینی کرده و آخرین خط قرمز خود را به رُخ مردم می‌کشد و امید واهی دارد که خود را پشت این سنگر حفظ کند.

باید یکبار دیگر به این از گور برخاسته های فکری یادآور شد، ما مردم بارها به اشکال و زبانهای مختلف، در محیط های کار و زندگی اجتماعی، در مدارس و دانشگاه ها، در اتوبوس ها و قطارها و در جشن ها با صدای بلند اعلام کرده ایم که ما نه می‌خواهیم "در مسیر امیرالمومنین حرکت کنیم"، نه مثل "حاج قاسم‌ها" باشیم و نه می‌خواهیم این لجنزار اسلامی شما به راه خودش ادامه دهد. ما در تدارک انقلابی هستیم که هدفش پایان دادن کامل به حاکمیت مذهب و یک اقلیت مفت خور بر زندگی مردم، و ساختن جامعه ای بری از هرگونه تبعیض و نابرابری است. ۲۳ آوریل ۲۰۲۲

"ضرورت" افزایش قیمت نان و ضرورت سرنگونی حکومت اسلامی!

محمد مخبر معاون اول ابراهیم رئیسی گفته است که افزایش قیمت نان ضروری بود.

بنبال افزایش مدام قیمت اقلام گوناگون ضروری برای زندگی مردم، اکنون نوبت به افزایش قیمت نان رسیده است. نان اصلی ترین غذای بخش وسیعی از مردم ایران است و معنی افزایش قیمت نان تنها به

معنی کم شدن میزان نان از سفره این مردم نیست بلکه به معنی محکوم شدن اکثریت مردم به مرگ تدریجی هم است.

این دیگر به دانش عمومی مردم تبدیل شده که عامل گرانی های گسترده در ایران حکومت اسلامی است و معنی عملی آن لاغر تر شدن مردم و فربه تر شدن مقامات حکومتی است.

ولی مردم نمیتوانند دست روی دست بگذارند و خود شاهد مرگ تدریجی خود از گرسنگی باشند. و اگر از نظر مقامات این حکومت افزایش قیمت نان ضروری بود، از نظر مردم اما ضرورت امروز سرنگون کردن حکومتی است که عامل و بانی این گرانی ها است. ۸ می ۲۰۲۲

جمهوری اسلامی و حقوق اولیه متهم

جمهوری اسلامی اعلام کرده است: "حقوق اولیه متهم در دادگاه حمید نوری رعایت نشده است."

حکومتی که شهروندان را بندگانی می شمارد که باید از قوانین الله تبعیت کنند و گر نه مهدورالدم به حساب خواهند آمد، حکومتی که از زمان روی کار آمدنش تنها با انکار و زیر پا گذاشتن اولیه ترین حقوق انسانی یک جامعه چندین ده میلیونی، با تهدید، زندان، شکنجه، اعدام و کشتار به زندگی مملو از جنایت خود ادامه داده است، امروز بعد از پایان یک دادگاه که به عادلانه ترین دادگاه در تاریخ جهان معروف شده، دادگاهی که به متهم اش، به حمید نوری، به فردی که به دست داشتن در اعدام های دسته جمعی زندانیان در سال ۶۷ متهم شده، امکان انتخاب وکلای مورد اعتماد و دفاع از خود را داده و همه مدارک و شواهد ارائه شده را مورد راستی آزمایی قرار داده، با پُرویی تمام اعلام می کند که حقوق اولیه حمید نوری در این دادگاه رعایت نشده است.

این در حالی است که همین جمهوری اسلامی می خواهد فردی بی گناه به نام حمیدرضا جلالی را، که چندین سال است گروگانش گرفته، زیر شکنجه های وحشیانه به اعتراف علیه خود واداشته و محکوم به اعدام اش کرده است، با حمید نوری معامله کند.

این حکومت لایق انسان و لایق مردم ایران نیست. باید سرنگونش کرد و حکومت انسانی را بر جایش نشانند. ۱۰ می ۲۰۲۲

ماندن یا رفتن!

با رفتن جمهوری اسلامی خیلی ها به نان خواهند رسید، عده ای نان شان را از دست خواهند داد، و عده دیگری هم نمیدانند نان شان کم خواهد شد یا زیاد.

آن اکثریت عظیمی که با رفتن جمهوری اسلامی امکان دستیابی به نان و آزادی و کرامت انسانی را خواهند یافت عبارتند از بخش های مختلف طبقه کارگر اعم از بخش شاغل در شرکت ها و کمپانی های تولیدات صنعتی، در شرکت های کشت و صنعت، معادن، راه و ساختمان، خدمات بهداشتی، آموزشی و خدمات اجتماعی و بخش بیکار و یا بازنشسته، که اگر به اینها، زنانی که انسان بودن شان در حکومت

اسلامی انکار میشود، جوانانی که از حق لذت بردن از جوانی شان باز داشته میشوند، شهروندانی که حقوق مختلف شهروندی شان زیر پا گذاشته میشود را هم اضافه کنیم بجرعیت میتوان گفت که چیزی در حدود ۹۹ درصد جمعیت ایران را تشکیل میدهند.

آن اقلیت ناچیز و ۱ درصدی که نان و موقعیت اشرافی خود را از دست خواهند داد، واضح است که، مقامات حکومت اسلامی، آیت الله های مفت خور، فرماندهان ارشد نیروهای مسلح، مدیران و کارفرمایان، مالکان کارخانه ها و کمپانی های تولیدی و تجاری و تئوریسین ها و نظریه پردازان اینها خواهند بود.

ولی در این بین بخشی هم وجود دارد که منافعشان مستقیماً به منافع حکومت اسلامی گره نخورده و یا ظاهراً گره نخورده است. کسانی که مطمئن نیستند که رفتن جمهوری اسلامی کسب و کار اینها را مختل خواهد کرد یا اینها هم به زندگی بهتر و شرافتمندانه تری دست خواهند یافت. این افراد اغلب ساکن کشورهای فعلاً با ثبات اروپا و آمریکا و کانادا هستند. مثلاً دکاندارانی که مشتریهایشان ایرانیان مهاجری هستند که بر تعدادشان، با ادامه عمر حکومت اسلامی، افزوده میشود. یا کسانی که خود را استاد دانشگاه، شاعر و نویسنده، جامعه شناس، مفسر سیاسی و متخصص روابط بین المللی و از این قبیل مینامند و با ارائه تحلیل و تفسیرهای بی آزار نان، به نرخ روز، میخورند. ادامه این اوضاع، یعنی هم ادامه اعتراضات و نارضایتی های اجتماعی در ایران و هم ادامه حیات جمهوری اسلامی، بازار این عده را هم پر رونق میکند. اینها هستند که در رسانه های پر قدرتی مانند بی بی سی، من و تو و ایران اینترنشنال میداندار میشوند و تلاش میکنند که در نقش رهنمود دهنده به مردم معترض، و، در صورت رفتن جمهوری اسلامی، "کارشناسان" حکومت آینده ایران ظاهر شوند. اینها محافظه کارترین آدمهای جامعه هستند. طوری حرف میزنند که بقول معروف، نه سیخ بسوزد و نه کباب، و کسی هم متوجه نشود که حرف حسابشان چیست و آیا طرفدار ۹۹ درصدی ها هستند و یا طرفدار ۱ درصدی ها. و آنچه که مدام در "تحلیل" ها و تفسیر" های این دسته برجسته میشود، این است که اداره جامعه نه کار "عوام" بلکه کار "خواص"، کار "متخصصین و کارشناسان" است. اینها را مشیود دوستان دروغین مردم نامید.

ولی ما کارگران، معلمان، بازنشستگان، از کار بیکار شدگان، دانشجویان، زنان، جوانان، کولبران و سوختبران، رانندگان، بی خانمانها و زباله گردان و همه ما که زندگی مان زیر حکومت استثمارگران به تباهی کشیده میشود، ما که امروز بپا خواسته ایم تا با بیزیر کشیدن حکومت اسلامی سرمایه داران زندگی خود را از تباهی بیشتر نجات دهیم و آزادی و رفاه و کرامت انسانی را در زندگی مان تجربه کنیم، باید و لازم است که هوشیار باشیم که بلافاصله بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی اداره جامعه را بدست خود بگیریم و آنرا بدست کسانی که خود را خواص و متخصص و کارشناس معرفی میکنند نسپاریم.

۱۴ می ۲۰۲۲

فستیوال کن و جمهوری اسلامی

اعلام حمایت های سینما گران ایرانی در فستیوال کن از مردم آبادان و آنچه که در این جشنواره جهانی گذشت، سران حکومت اسلامی در ایران و مسئولین سازمان سینمایی جمهوری اسلامی را بد جوری آزرده خاطر کرده است.

فستیوال سینمایی کن که همه ساله در فرانسه برگزار میشود يك فستیوال جهانی است که کوچکترین اتفاقش انعکاس جهانی پیدا میکند. و اعلام حمایت‌های سینماگران ایرانی برنده جوایز در این فستیوال از مردم آبادان هم توجه جهانیان را برای بار دیگر جلب کرد به ایران و آنچه که بر مردم ایران میگذرد. يك نگاه گذرا به تاریخ فستیوال کن حکایت از این دارد که چنین اتفاقاتی، یعنی اعلام مخالفت جمعی عده ای از سینماگران يك کشور علیه حکومت وقت کشورشان، حکایت از این داشته که حکومت مربوطه در حال زوال یا سرنگونی است. و همین نکته است که سران جمهوری اسلامی را به نگرانی انداخته تا این اتفاق را "توهین به عقائدات و ارزش‌های میلیون‌ها مسلمان و جمعیت عظیم شیعیان جهان" قلمداد کند.

ولی آنچه که در فستیوال کن گذشت، اگر توهینی محسوب شود، که میشود، توهینی است به اخلاقیات و ارزش‌های حکومت‌هایی چون حکومت اسلامی در ایران، ولی برای همان میلیون‌ها انسان، حتی برای آنها که، علیرغم میل خودشان، مسلمان نامیده میشوند، مسلماً خوشایند و خوشحال کننده بوده است.

آنچه که در فستیوال سینمایی کن گذشت حکایت دیگری است از اینکه دوران حکومت اسلامی در ایران به پایان رسیده است. ۳۱ می ۲۰۲۲

حکومت آقابالاسر نمیخواهیم

حکومت يك اقلیت، چه کراواتی و چه عمامه دار، به معنای محکومیت اکثریت، به معنای طبعیت اکثریت از اقلیت، به معنی بهشت برای اقلیت و فقر و محرومیت برای اکثریت و در يك کلام، به معنای ادامه تبعیض و فقر و بی عدالتی‌هایی است که امروز مردم ایران در اعتراض به آنها دوباره به خیابان آمده اند. اگر مردم ایران نه در انقلاب مشروطه و نه در انقلاب ۵۷، به هر دلیلی، نتوانستند به يك دوره تاریک پایان دهند و دور جدیدی از زندگی را شروع کنند، نسل امروز، هم میدانند و هم امکانات این را دارد که با سرنگونی حکومت اسلامی سرمایه داران به دوران حکومت‌های آقا بالاسر و حکومت‌های يك اقلیت استثمارگر بر تولید کنندگان ثروت پایان دهد و با تشکیل يك حکومت شورایی و اداره جامعه بدست خود، دوران مدرن و جدیدی را در تاریخ آن جامعه آغاز کند. اگر خمینی و یارانش با شعار "عدل علی" توانست سر مردم شیره بمالد و سایه شوم و سنگین يك عقبگرد را بر زندگی مردم ایران تحمیل کند، نسل امروز اجازه نخواهد داد این بار "ارواح پادشاهان" جامعه را از نجات باز دارد. و اگر زنان در ۸ مارس سال ۵۷، زمانی که دیگر آب از آب گذشته و دیر شده بود، به خیابانها ریختند و گفتند "ما انقلاب نکردیم، تا به عقب بر گردیم"، امروز "انقلاب نمیکنیم تا به عقب بر گردیم"، به يك دانش عمومی مردم تبدیل شده است. رو به جلو شعار ماست نه عقبگرد.

طرفداران ارواح امامان و پیامبران و پادشاهان هم بهتر است که آن ارواح را به حال خود رها کنند و مدرن و امروزی فکر کنند. ۱۶ می ۲۰۲۲

آینده "روحانیت" در ایران

احمد خاتمی گفته است: "برخی میگویند روحانیون از مسئولیت ها کنار بروند، یعنی حکومت را به دیگران بسپاریم. روحانیت بوده، هست و خواهد بود، هر کس دین را از حکومت جدا بداند پیامبر را تکذیب کرده. دشمنان در پی بهانه ای هستند که روحانیت را از چشم مردم بیاندازند."

در جواب به این "روحانی" بگویم که ما از شما نمیخواهیم حکومت را به دیگران بسپارید، ما شما را از قدرت پایین خواهیم کشید و قبل از اینکه شما فرصت کنید حکومت را به دیگران بسپارید، اداره جامعه را خود بدست خواهیم گرفت.

دوره دیگر عوض شده است و این بار نوبت ماست؛ ما محروم نگهداشته شدگان؛ ما ستمدیدگان؛ ما استثمار شدگان؛ ما تحقیر شدگان و ما ۹۹ درصدی ها که تصمیم گرفته ایم به حکومت شما مفتخوران، شما ستمگران، شما استثمارکنندگان، شما تبعیض گران و شما غاصبین ثروت، از معمم و عماله دار گرفته تا مکلا و درجه دار، پایان دهیم.

ما در پی "بهانه" نیستیم تا "روحانیت" را از "چشم مردم بیاندازیم". ما تصمیم گرفته ایم و آنرا با صدای بلند اعلام کرده ایم که میخواهیم به حکومت دینی شما بطور کامل و برای همیشه پایان دهیم و همه شما جنایتکاران را به دادگاههای مردمی بسپاریم. این است آنچه که از لابلای شعارهای اعتراضات هر روزه بگوش میرسد. ۲۹ جون ۲۰۲۲

کفگیر رضا پهلوی به ته دیگ خورده!

این روزها که مضمون شعارهای حاکم بر اعتراضات هرروز گسترش یابنده مردم، علیه فقر و نابرابری است و آشکار است که این مردم به چیزی جز رفاه و آسایش و زندگی لایق انسانی بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی تن نخواهند داد، رضا پهلوی بعنوان سخنگوی بخشی از سرمایه داری ایران، برای کند کردن لبه تیز این اعتراضات به شگرد همیشگی طبقه سرمایه دار یعنی میهن پرستی و وطن پرستی متوسل شده است. او دوباره بخشی از سخنرانی سال ۲۰۰۱ خود را تویت کرده است: "قبل از پادشاهی، قبل از جمهوری، قبل از چپ، قبل از راست، ایران را بخواهید؛ آزادی را بخواهید، حقوق خودتان را بخواهید. این تنها راه رهایی کشورمان است. بیایید در این راه همگی با هم، چپ و راست، جمهوریخواه و پادشاهیخواه نه به خاطر من، نه به خاطر خودتان، که برای ایران، با هم متحد شویم."

۴ جولای ۲۰۲۲

در جواب به محمد خاکی

من فکر میکنم که همه ساکنین کره زمین باید به يك اندازه حق و امکان تصمیم گیری در مورد زندگی خود داشته باشند. همچنین فکر میکنم که مرزهایی که دنیا را به تکه هایی به اسم کشور تقسیم کرده است هیچگونه حقانیتی ندارند و انسانیت حکم میکند که همه این مرزهای مصنوعی از میان برداشته شوند؛

مرزهایی که همه ساله جان میلیونها انسان را میگیرند؛ میلیونها انسانیکه در جستجوی زندگی بهتر حقانیت این مرزها را به زیر سؤال میکشند. من فکر میکنم که ارزش انسان و حرمت انسان باید مقدم بر ارزش این مرزهایی باشد که دنیا را به کشورهای جدا از هم تقسیم کرده است. و از آنجا که بنظر میرسد محمد خاکی هم تا همینجا با من همنظر باشد، دوست دارم از ایشان بپرسم که چرا بجای تلاش برای از میان برداشتن این مرزها ایشان میخواهد مرزهای باز هم بیشتری در این جهان دور انسانهای این کره خاکی بکشد؟ کدام منطق انسانی حکم میکند که انسانها را بخاطر تنها يك شباهت، بخاطر استفاده مشترکشان از يك زبان، بخاطر تکلمشان به يك زبان مشترك در يك کاتاکوری به اسم ملت تعریف کنید و دور آنها مرز جدیدی به اسم مرز ملت بکشید. شما، بدست، مرزهای تا کنون موجود را مقدس نمیشمارید ولی چرا میخواهید مرزی بکشید دور عده ای از انسانهایی که بزبان مشترکی حرف میزنند؟ اگر مرزهای تاکنون موجود برای شما تقدسی ندارند، چرا میخواهید مرز "مقدس" ایجاد کنید برای انسانهایی که بزبان کردی حرف میزنند؟

میخواهم از شما که میگوئید "همواره ارزش انسان را برتر و مهم تر از ارزش خاک میدانم"، بپرسم که آیا شما ارزش آن انسانهایی که قرار است در کشوری به اسم کردستان زندگی کنند، را هم "برتر و مهم تر از ارزش خاک" کشور کردستان میدانید یا نه؟ مرز این کشور کردستان از کجا تا به کجا میخواهید باشد. اگر این مرز شما چندین روستا و چندین شهر را، که بخشی از ساکنین اش بزبان کردی و بخشی بزبانی غیر از کردی تکلم میکنند، دو قسمت کند و عده ای از ساکنین این روستاها و شهرها را، که آنها هم "انسان" هستند و سالیان سال در کنار هم زندگی کرده اند، مجبور به کوچ کردن به این طرف یا آنطرف مرز کند، آیا شما هنوز خواهید گفت که "همواره ارزش انسان را برتر و مهم تر از ارزش خاک میدانم"؟ امیدوارم در چنین صورتی هم ارزش انسان برتر و مهم تر از ارزش خاک برایتان باشد. ولی اگر چنین است باز هم سؤال را تکرار میکنم، چرا بجای ... (ناتمام) ۷ جولای ۲۰۲۲

انقلاب و خشونت

هر بار که صحبت از انقلاب و لزوم ساقط کردن طبقه استثمارگر از قدرت به میان میاید مدافعین سیستم طبقاتی و سیستم پر از تبعیض و نابرابری سرمایه داری زبان و قلمشان را بکار میاندازند و در وصف پرهیز از خشونت داد سخن میگویند و در حقیقت پرهیز از انقلاب و پرهیز از دست بردن به سرنگونی حکومتهای سرتاپا خشن را تبلیغ میکنند. بهمین خاطر لازم است در رابطه با مسئله انقلاب و خشونت صحبت کنیم و ببینیم آیا انقلاب موجب خشونت است و به خشونت دامن میزند یا برعکس، انقلاب مناسبترین و موثرترین راه برای پایان دادن به خشونت و خشونت زدایی از جامعه است. و ببینیم پایه های بحث کسانی که انقلاب را موجب خشونت میدانند چیست و از کجا سرچشمه میگیرد.

- آیا انقلاب موجب خشونت است یا خشونت موجب انقلاب؟

رفتن حکومت اسلامی سرمایه داران امری حتمی است. سرنگونی جمهوری اسلامی بقدرت يك انقلاب نه تنها امکان پذیر بلکه يك احتمال قریب به یقین است. اگر اعتراض در مقابل هر نوع ستم و تبعیض يك عکس العمل طبیعی انسانها است، اعتراض عمومی، دسته جمعی و سراسری هم يك عکس العمل اجتماعی در مقابل خشونتها، ستم ها، تبعیضات و نابرابری های سیستماتیک حکومتی است. موثرترین شیوه

اعتراض علیه ستم‌ها و تبعیضات و نابرابری‌ها آن نوع اعتراضی است که هدف نهایی‌اش پایان دادن قطعی به این ستم‌ها و تبعیضات و نابرابری‌ها و از بین بردن عوامل تولید و بقاء این ستم‌ها و تبعیضات و نابرابری‌ها باشد. از آنجا که هدف همه این ستم‌ها و تبعیضات و نابرابری‌ها افزودن بر ثروت و قدرت طبقه‌ای است که از وجود تبعیض و نابرابری سود میبرد و بر ثروت و قدرت خود می‌افزاید، پایان دادن به آنها هم فقط از طریق سلب مالکیت از این طبقه و پایین کشیدنش از قدرت ممکن می‌شود. و این یعنی انقلاب. بنابراین انقلاب برای پایان دادن به خشونت‌های سیستماتیک حکومت‌های استثمارگر است. و تنها انقلاب میتواند با فراهم کردن شرایط برای دخالت همه شهروندان در اداره جامعه، راه را برای پایان دادن قطعی به هر نوع فقر و تبعیض و ستم و نابرابری باز کند، عوامل تولید خشونت در جامعه را از بین ببرد و ریشه‌هایش را بخشکند.

- ارگانهای حاکمیت، ابزارهای اعمال خشونت و اشکال خشونت طبقه استثمارگر

نه ارگانهای حاکمیت طبقه استثمارگر محدود میشود به مجلس و قانون، نه ابزارهای اعمال خشونت اش محدود میشود به پلیس و زندان و نیروهای مسلح و نه اشکال خشونت اش محدود میشود به شکنجه و اعدام در زندانها و کشتار در خیابانها. تحمیق، دروغ، عوامفریبی، وارونه جلوه دادن حقایق و به انحراف کشاندن اعتراضات مردم نیز از دیگر ابزارها و شیوه‌های این طبقه برای حفظ نظام و سیستم سرتاپا ظالمانه، خشن و تبعیض آمیز خود است.

ولی اگر زندان و شکنجه و اعدام و نیروهای مسلح "سخت افزار" حکومت‌های طبقات استثمارگر است، تحمیق، دروغ، عوامفریبی، وارونه جلوه دادن حقایق نیز "نرم افزار" شان است. استفاده کنندگان این "نرم افزار" تنها آخوندهای عبا پوش و قبا پوش بالای منبرها در مساجد و خاخام‌های کنیسه‌ها و کشیش‌های کلیساها نیستند بلکه صفی از ظاهراناراضیان از وضع موجود نیز، که خود را دوست مردم هم معرفی میکنند، به اشکال پوشیده و نهان، دانسته یا ندانسته، آب در آسیاب طبقه استثمارگر می‌ریزند و به ادامه حکومت این طبقه خدمت میکنند و خدمات میدهند.

یکی از شناخته شده ترین نوع قلب حقیقت، نسبت دادن خشونت به انقلاب است. آنها میگویند انقلاب موجب هرج و مرج و گسترش خشونت در جامعه میشود. این يك دروغ است. ولی این دروغ در جامعه ایران امروز میتواند راحت تر از جاهای دیگر به خورد مردم داده شود چرا که جمهوری اسلامی بعنوان یکی از خشن ترین و جنایتکارترین حکومت‌های، نه تنها تاریخ ایران بلکه تاریخ جهان، بعد از يك انقلاب و ظاهرا بعنوان محصول آن انقلاب - انقلاب ۵۷ - بقدرت رسیده است. اما از آنجا که شرایطی که مردم ایران را در سالهای ۵۶ و ۵۷ به اعتراض و انقلاب کشاند پر از تبعیض، پر از نابرابری، پر از ظلم و پر از خشونت بود و پیروزی آن اعتراض و آن انقلاب، بنا به تعریف، نمیتوانست جمهوری اسلامی باشد. حکومت اسلامی نه محصول پیروزی آن انقلاب بلکه محصول شکست آن و یکی از عوامل شکست اش بود. پیروزی آن انقلاب فقط میتواندست جامعه‌ای برابر، بدون تبعیض، بدون ظلم و بدون خشونت و یا اقلایك جامعه عادلانه تر و امن تر باشد. ولی نه تنها چنین نشد، بلکه جامعه‌ای ایجاد شد پر از تبعیضات بیشتر، پر از نابرابری‌هایی عمیق تر و پر از خشونت‌هایی خونبارتر. و همین حقیقت تلخ شده است خوراك تبلیغاتی مخالفین انقلاب.

امروز مردم ایران، ۴۳ سال بعد از انقلاب ۵۷ و با درس گرفتن از آن، برای سرنگون کردن حکومتی به میدان آمده اند که خود را محصول انقلاب معرفی کرده و در طول عمر خود خشن ترین رفتارها را

با مردم کرده است و خشن ترین فرهنگ رفتار اجتماعی را در جامعه دامن زده است. این شرایط يك هوشیاری ویژه ای را از رهبران جنبشها و اعتراضات اجتماعی میطلبد. خنثی کردن و از کار انداختن تبلیغات و پروپاگاندا دروغین سخنگویان طبقات استثمارگر و جیره خوارانشان یکی از اینهاست؛ انقلاب نه موجب خشونت بلکه موثرترین راه برای پایان دادن به خشونت است. ۱۱ جولای ۲۰۲۲

دریاچه ای در حال مرگ

در اعتراض به خشک شدن دریاچه ارومیه و عدم رسیدگی حکومت، صدها نفر در ارومیه دست به تظاهرات زدند و شعار دادند: "اورمو گولی جان وئریر، مجلس اونون قتلینه فرمان وئریر" (دریاچه ارومیه در حال جان دادن است و مجلس فرمان قتل آنرا داده است). نیروهای سرکوبگر اقدام به تیراندازی و بازداشت تعدادی از معترضین کرده اند.

روند خشک شدن این دریاچه از اواخر دهه ۷۰ شمسی آغاز شده و اکنون با شتاب بیشتری ادامه دارد. گفته میشود ۹۵ درصد از آب دریاچه خشک شده است.

یک عامل موثر در خشک شدن این دریاچه، بطور قطع، اقدامات و سیاست های چپاولگرانه جمهوری اسلامی بوده است؛ اقداماتی چون سد سازیهای بی رویه در مسیر رودخانه هایی که تامین کننده آب این دریاچه بوده اند و همچنین کشیدن جاده ای غیر کارشناسانه از وسط دریاچه؛ اقداماتی که هدفشان نه کمک به ایجاد شرایط زیست مناسبتر و رفاه بیشتر برای ساکنین منطقه، بلکه تنها چپاول و تولید ثروتهای کلان برای حکومتگران و عوامل محلی شان بوده است. با خشک شدن این دریاچه طوفانهای نمک میتواند صدمات جبران ناپذیری به محیط زیست و زندگی ساکنین اطراف آن وارد کند.

فعالین محیط زیست و معترضین به سیاستهای چپاولگرانه و اقدامات غیرکارشناسانه حکومت اکنون چاره را در این دیده اند که اعتراضاتشان را به خیابانها و سطح شهرها بکشانند. این اعتراضات میتوانند با پیوستن به دیگر اعتراضات جاری نقش موثرتری در جلوگیری از تخریب بیشتر محیط زیست بازی کنند. ۱۷ جولای ۲۰۲۲

ایران بعد از جمهوری اسلامی و تقلابهای مدافعین سیستم سرمایه داری

رفتن جمهوری اسلامی حتمی است. سرنگونی جمهوری اسلامی از طریق يك انقلاب راه را هموار خواهد کرد برای زیرورو کردن و پایان دادن قطعی خیلی چیزها. برقراری دیکتاتوری و حکومت آقابالاسر، حکومت طبقات دارا، ادامه حیاط جامعه طبقاتی- با شکافهای عمیق طبقاتی و تبعیضات و نابرابری هایش- اگر غیرممکن نشود، امکان و احتمالش بشدت ضعیف خواهد بود. سرنگونی جمهوری اسلامی از طریق يك انقلاب توده ای همچنین، راه ا باز خواهد کرد برای دخالت مستقیم همه شهروندان در حکومت و اداره جامعه، برای برقرار کردن مناسبات برابر بین انسانها، برای ایجاد رفاه و شادی برای همه، برای پایان دادن به همه نوع تبعیضات و نابرابری ها و پایان دادن به استثمار انسان از انسان.

تلاش های گوناگون و در اشکال مختلف، چه در جهت جلوگیری از اضمحلال کامل سیستم طبقاتی و چه برای برقراری يك مناسبات اجتماعی مبتنی بر تامین رفاه و آسایش و آزادی همگانی بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی، در سطح جامعه و در میان نظریه پردازان این گرایشات اجتماعی در جریان است. طرفداران حفظ سیستم نابرابر و استثمارگر سرمایه داری خود را با اسامی و عناوین رنگارنگ و متنوعی معرفی میکنند؛ مشروطه خواه، سلطنت طلب، دموکرات، سکولار- دموکرات و گاه حتی، سوسیال- دموکرات. طرفداران و فعالین برچیده شدن نظام و سیستم سرمایه داری و برچیده شدن هرگونه تبعیض و نابرابری، از جمله تبعیضات جنسی، زبانی، ملی و منطقه ای و نابرابری در سطح رفاه، آسایش و معیشت اجتماعی سنتا و تاریخا سوسیالیست و کمونیست نامیده شده اند.

اکنون که نه تنها اپوزیسیون راست جمهوری اسلامی بلکه حتی خود سران حکومت هم بر این حقیقت واقف شده اند که عمر مفید جمهوری اسلامی در حفظ نظام طبقاتی و حفظ نابرابری ها به سر رسیده است، مدافعین سیستم سرمایه داری تمام تلاششان را بر این متمرکز کرده اند که پایان جمهوری اسلامی به پایان حاکمیت طبقات استثمارگر و پایان نابرابری ها و تبعیضات منجر نشود. و یکی از شگردهایشان تبلیغات مدام علیه کمونیسم و کمونیست ها است. اینها هر وقت دهان باز میکنند، هیچ جمله ای را علیه حکومت اسلامی بدون چاشنی ضدیت با کمونیسم و کمونیستها به پایان نمیبندند.

یکی از این نوع "مخالفین" جمهوری اسلامی فردی است به اسم عرفان ثابتی که گاه و بیگاه در تلویزیون ایران اینترنشینال هم مورد مصاحبه قرار میگیرد. از آنجا که ایشان استاد فلسفه است، به احتمال زیاد میداند که نه جامعه چین کمونیستی است و نه حکومت چین يك حکومت کمونیستی، نه اقدامات استالین مورد تایید کمونیستها است و نه سیستمی که استالین ایجاد کرد يك سیستم کمونیستی بود. او حتما، بنا به مطالعات آکادمیک و طبیعت شغلی خود، به فرق بین سیستم سرمایه داری بازار آزاد و سرمایه داری دولتی هم واقف است. ولی بنظر میرسد که منافع مادی و مصلحت شغلی ایشان وجدان آکادمیک شان را کور میکند. و بهمین خاطر هر بار دهان باز میکند، ربط و بیربط، حکومت چین و استالین را کمونیستی معرفی میکند و با تشبیه جنایتهای آن حکومتها و جنایتهای جمهوری اسلامی تلاش میکند يك بدبینی را علیه کمونیستها در جامعه ایران دامن بزند تا مگر کمکی هر چند کوچک بکند به حفظ سیستم سرمایه داری.

ولی امروز حرف از این حرفها گذشته است. اکنون کمونیستها و سوسیالیستها در ایران نه يك فرقه "مصلحین و قهرمانان" جدا از مردم هستند و نه عده ای انگشت شمار که "وز وز میکنند"، بلکه میلیونها کارگری هستند که علنا اعلام کرده اند و آنرا هر روز تکرار میکنند که میخواهند جامعه را بشیوه خودشان، بشیوه شورایی اداره کنند، میلیونها زنی هستند که در خیابانها "نه توستی، نه روسی، رهبر منم، رهبر تویی، فریاد کن آزادی" فریاد میکنند، میلیونها معلم و دانشجو هستند که در خیابانها سرود "زیر بار ستم نمیکنیم زندگی، جان فدا میکنیم در ره آزادی، مرگ بر این فقر و بندگی" سر میدهند، میلیونها انسانی هستند که منزلت و معیشت را حق بی چون و چرای خود میدانند و دیگر هیچگونه تبعیض و نابرابری را بر نمیتابند؛ میلیونها انسانی که خود مدعی هستند. آنها رهایی خود را نه در آسمانها میجویند و نه در توصل به "مصلحین و نیک اندیشان". این میلیونها انسان خود را ناجی و رهاننده خود و جامعه خود میدانند. آنها اجازه نخواهند داد به ادامه حیات سیستمی که استثمار کارگر و انباشت ثروت در دست يك اقلیت و تولید و بازتولید فقر و محرومیت برای اکثریت، حفظ تبعیضات گوناگون در جامعه از جمله تبعیض بر زن، جزیی از کارکردش و فلسفه وجودی اش است. بهتر است مدافعین خجول نظام طبقاتی و سخنگویان نظام استثمارگر سرمایه داری این را بدانند که میلیونها مردمی که امروز در خیابانها

هستند و همه نوع ستم و تبعیض را زیر ضرب گرفته اند، همزمان در حال سازمان دادن و آماده کردن خود برای اداره جامعه نیز هستند؛ جامعه ای انسانی با يك سیستم اداری انسانی. این مردم اداره جامعه را بدست ضد کمونیستها و بدست مدافعین سیستم طبقاتی نخواهند داد. ۱۸ جولای ۲۰۲۲

احمدی نژاد و افتخارات تاریخی اش

محمود احمدی نژاد، روز دوشنبه ۲ مرداد، در بخشی از سخنرانی اش در شهر سلطانیه استان زنجان گفت: "باید افتخار کنیم که پیامبر بزرگ الهی، حضرت ابراهیم یک کُرد از اقوام اصیل ایرانی است و حضرت زرتشت یک آذری از ایران بزرگ است."

اینکه باستان شناسان و تاریخ نویسان در مورد زمان و مکان تولد ابراهیم و زرتشت هنوز به یک اتفاق نظر و از منظر علمی قابل اثبات، نرسیده اند و آنها را بیشتر شخصیت های اسطوره ای معرفی می کنند، یک مسئله است و اینکه احمدی نژاد معما را حل و زحمت این محققین تاریخی را کم می کند، یک مسئله دیگر.

احمدی نژاد مدتی است که دارد برای آینده خود "اعتبار" تراشی می کند. تاریخ مصرف اسلام در ایران تمام شده و او در حال کوچ به کمپ ناسیونالیسم ایرانی است. کمپی که تصویرش از مردم ایران نه شهروندان متساوی الحقوق بلکه وابستگان به اقوام، ادیان و ملت های مختلف است. "اقوام اصیلی" که باید به این افتخار کنند که ابراهیم و زرتشت هم عضوی از آنها بوده. اقوامی که باید برایشان "اصالت و افتخارات تاریخی" تراشیده شود، توجه شان به گذشته ها جلب شود و در گذشته ها نگاه داشته شوند تا روسای اقوامی برای کنترل و بند و بست های سیاسی شکل بگیرند.

امروز اما مردم ایران برای ثر هات احمدی نژاد تازه ناسیونال- فاشیست و دیگر ناسیونالیستها تره هم خرد نمی کنند. آنها خود را شهروندان متساوی الحقوقی تجسم می کنند که راه به واقعیت نشانندن آن را در حرکت جمعی برای سرنگونی جمهوری اسلامی یافته اند. ۲۶ جولای ۲۰۲۲

جواب من

خامنه ای گفته است: "رسانه های رسمی و دولتی آمریکا و انگلیس و مزدوران شان، به بهانه حجاب، موضوع زن را مورد هجوم قرار داده اند." و پرسیده است: "آیا واقعا غربی ها طرفدار حقوق زن ایرانی اند؟"

جواب من به خامنه ای این است: غربی ها را فراموش کن و خودت را به کوچه علی چپ نزن! آنهایی که در میدان ها و داخل قطارها و اتوبوس ها حجاب از سر بر میدارند و در خیابانها "نه توستی، نه روسری، رهبر منم رهبر تویی، فریاد کن آزادی" سر میدهند، کارکنان "رسانه های رسمی و غیر رسمی، دولتی و غیر دولتی آمریکا و انگلیس" نیستند، آنها نه شرقی اند، نه غربی، بلکه شهروندان ایران و زنان بستوه آمده از حجاب اجباری و قوانین ضد زن حکومت اسلامی شما پند.

آنها نه "موضوع زن را مورد هجوم قرار داده اند" بلکه بپا خاسته اند تا به هجوم ۴۳ ساله شما بر زنان و تبعیض و خشونت بی حد وحسر شما بر آنان پایان دهند. و پایان خواهند داد. ۲۸ جولای ۲۰۲۲

ستون حکومت ترك خورده! این است صورت مسئله!؟

"من به همراه سه نفر از همکارانم در سالن شماره شش مستقر شدیم که در این سالن چند بانوی بی حجاب هم حضور داشتند و در سالن به رفت و آمد هم می پرداختند. من و همکارانم هیچ تذکری به خانم های بی حجاب ندادیم، ولی بعد از دو ساعت با توجه به افزایش پوشش های بی حجاب بانوان به بیرون از سالن قطار رفتیم و از مأمور قطار به عنوان متولی قانون خواستم که به آنان تذکر دهد تا حجاب خود را رعایت کنند ولی با توجه به بی توجهی مأمور و سرمهماندار به سراغ رئیس قطار رفتم. رئیس قطار در واکنش به درخواست من گفت "شما چه کاره هستید؟ تفکرات شما مشکل دارد و ما مشکلی با بی حجابی این افراد نداریم؛ اگر می خواهید به سالن دیگری بروید" که من قبول نکردم و گفتم صورت مسئله را پاک نکنید."

همین گزارش کوتاه از طرف خانم زینب جعفری، "بانوی محجبه قطار تهران- یزد"، از آنچه که در يك قطار بین شهری اتفاق افتاده است، شهادی بر این مدعاست که با وجود نزدیک به نیم قرن جنایت، خشونت، ریا و دروغ سازمانیافته حکومتی، جامعه ایران بپا خاسته است تا این سم را بالا بیاورد و این وصله ناجور را از تن خود برکند و به زباله دان بریزد. جامعه ایران اسلامی بشو نیست و زنانش حجاب را بر نمیتابند. غول خفته بیدار شده است. زنان بی حجاب "خاک ریز اول" حکومت اسلامی را تسخیر کرده و ستون نظام را لرزانده اند. نه "ابراز تاسف آیت الله مدرسی از توهین به بانوی محجبه"، نه "تقدیر آموزش و پرورش یزد از اقدام بانوی محجبه"، نه احضار "متهمان درگیری و توهین"، نه تعلیق رئیس قطار و نه هیچ ترفند دیگری این ستون ترك برداشته و در حال فروریزی را مرمت نخواهد کرد. سقوط این ستون میتواند نابودی و سقوط کل نظام جمهوری اسلامی را بدنبال داشته باشد.

حالا این است صورت مسئله؛ بنای مخوفی در حال فروریختن است! ۳ آگوست ۲۰۲۲

یک شکست دیگر برای جمهوری اسلامی در خارج

بنابه اطلاعیه صادره از طرف کمیته خارج از کشور حزب کمونیست کارگری، "مراسم عاشورای حکومت اسلامی از خیابانهای فرعی مرکز شهر تورنتو هم برجپیده شد و به مسجدی در حاشیه شهر اسکاربورو منتقل شد."

جمهوری اسلامی سالهاست که با صرف مخارج هنگفت و کرایه کردن چندصد نفر، در برخی کشورهای اروپایی و آمریکای شمالی نمایشات چندش آور عزاداری راه می اندازد. ایرانیان مخالف جمهوری اسلامی در خیلی از کشورها در مخالفت با این نمایشات، تظاهرات راه انداخته و خیلی جاها این نمایشات را به شکست کشانده اند.

در شهر تورنتو کانادا، فعالین حزب کمونیست کارگری همه ساله در سازمان‌دادن تظاهرات در مخالفت با چنین مراسم‌هایی نقش فعالی ایفا کرده اند. هر سال، به محض درز خبر چنین مراسمی در شهر تورنتو، تشکیلات محلی این حزب دست به کار می‌شد و همراه دیگر مخالفین جمهوری اسلامی مراسم‌های عاشورا را به نمایشی پُر قدرت علیه حکومت اسلامی تبدیل می‌کرد. ادامه این اعتراضات به اینجا منجر شد که امسال مراسم عاشورای حکومت اسلامی، که سال‌های نخست در خیابان پُر جمعیت یانگ برگزار می‌شد و بتدریج به خیابانهای فرعی رانده شده بود، امسال از خیابانهای فرعی مرکز شهر تورنتو هم برجیده شد.

مخالفین جمهوری اسلامی ساکن در خارج ایران می‌توانند، همزمان با انعکاس اعتراضات مردم ایران و جلب حمایت‌های بین‌المللی از این اعتراضات، برای برچیدن بساط حکومت اسلامی در خارج از کشور، بایکوت جهانی این حکومت و تخته کردن در سفارتخانه‌هایش دست به اقدامات و ابتکارات متنوعی بزنند. ۱۰ آگوست ۲۰۲۲

استقبال گرم از آزادی اسکندر لطفی

اسکندر لطفی، سخنگوی شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی فرهنگیان، روز چهارشنبه ۲۶ مرداد، از زندان آزاد شد و مورد استقبال گرم همکاران خود و دیگر کنشگران اجتماعی قرار گرفت. شورای هماهنگی ضمن تبریک آزادی سخنگوی خود خواهان آزادی رسولی بداقی، محمد حبیبی، جعفر ابراهیمی و شعبان محمدی نیز شد که همراه اسکندر لطفی بازداشت شده بودند.

اسکندر لطفی، از آن معلمانی است که یکی از خواستهایشان در اعتراضات و اعتصابات سراسری، تحصیل رایگان برای همه، و یکی از شعارهایشان، "تو ای پدر، ای مادر و تو ای دانش آموز، آزادی بیاموز، این است کلاس امروز" بود. اعتصابات معلمان، از جمله به همین دلیل، مورد حمایت دانش آموزان و والدین آنها قرار گرفته بود.

یک خواست دیگر معلمان، که اسکندر لطفی سخنگوی یکی از تشکلهای آنهاست، آزادی تشکل و آزادی ارتباط با تشکلهای معلمان در دیگر کشورهای جهان و استفاده از تجربیات آنها بود که حکومت اسلامی این را "جاسوسی و ارتباط با عوامل خارجی" عنوان کرد و با همین اتهام او را به همراه تعداد دیگری از فعالان معلمان و کارگران بازداشت کرد.

شورای هماهنگی تشکلهای صنفی فرهنگیان ضمن تبریک آزادی این فعال جنبش معلمان، خواهان آزادی دیگر معلمان هم شده اند که حمایت گسترده جامعه از این خواست ضروری است. جای معلم زندان نیست. همه معلمین و همه کارگران بازداشت شده و همه زندانیان سیاسی و عقیدتی باید بدون قید و شرط و بدون وثیقه و بدون انواع دیگری از اخاذی‌های دولتی، آزاد شوند. ۱۸ آگوست ۲۰۲۲

رودخانه کارون دیگر "لب" ندارد و دریاچه ارومیه آب ندارد

بنابه گزارش روزنامه عصر ایران، کارون که روزگاری رودخانه پرآبی بود، امروز دیگر پرآب نیست. سودجویان به جانش افتاده اند؛ در ماه های زیادی از سال آبی در این رودخانه جاری نیست و زمانی هم که جاری است، از عمق و میزان آن به مقدار زیادی کاسته شده است؛ جزیره ای که زمانی تنها جزیره داخل این رودخانه پهناور بود، امروز بزرگتر و بزرگتر شده و دیگر "تنها" نیست بلکه جزایر بسیار دیگری در کارون ایجاد شده تا شاخه های گوناگون مافیای حاکم بر ایران از آنها برای ساختمانسازی و رستوران سازی استفاده کنند؛ عرض رودخانه را، مثل سلولهای انفرادی زندان اوین، از هر دو طرف کاسته اند تا فاضلابهای زیادی که بر این رودخانه ریخته میشوند آنرا پرآب نشان دهد ولی بوی گند و غیر قابل تحمل آنها، رابطه مردمی که سالیان سال در "لب کارون" زندگی کرده اند، را با رودخانه منقلب کرده است؛ دیگر کسی برایش آواز "لب کارون" نمیخواند، کسی در آبهایش شنا نمیکند و کسی در کنارش قدم نمیزند و تفریح نمیکند.

این وضعیتی است که حاکمیت ۴۳ ساله مشتی دزد و اختلاسگر، مشتی آخوند و آخوند زاده میلیاردر بر سر منابع طبیعی در ایران، بر سر کوه ها و جنگلها، بر سر دریاچه ها و رودخانه ها آورده اند؛ مشتی مفتخور که به چیز دیگری جز پول جیبهایشان و حسابهای بانکی شان فکر نمیکند.

سرنوشت کارون و سرنوشت دریاچه ارومیه، چنانکه زندگی مردم زیر حکومت اسلامی، غم انگیز است. نشاط را میتوان به کارون و آب را به دریاچه ارومیه و شادی را به زندگی مردم باز گرداند.

۲۰ اوگوست ۲۰۲۲

افزایش قیمت ها، افزایش جرایم، افزایش اعدام ها

به گزارش خبرگزاری مهر، فرمانده کل نیروهای انتظامی جمهوری اسلامی گفته است: "از سال ۹۷ با افزایش قیمت ها، آمار سرقت ۳۷ درصد بالا رفته." او "خواستار اعدام زورگیرهای بزرگراه نیایش در همان محل وقوع جرم شد تا برای دیگران درس عبرتی شوند."

حکومتی را که، از زبان یکی از بالاترین مقاماتش، اعتراف میکند که افزایش گرانی و فقر و محرومیت موجب افزایش جرایم در جامعه است، ولی راه حل پیشنهادی اش اعدام مجرمین - بخوان قربانیان - در محل وقوع "جرم" است، با چه صفتی باید توصیف کرد؟ فاشیست؟ شارلاتان؟ ابله؟ دروغگو؟ مرتجع؟ . . . یا همه اینها؟

حکومتی که قانون و اخلاق کثیف سرمایه داری، یعنی تولید برای سود و افزایش ثروت از هر طریق ممکن، را با قوانین متحجر و ارتجاعی اسلامی در هم آمیخته و بر آن اساس جامعه را اداره میکند، بخوان میچاپدش، نشاید که نامی نهند بلکه باید از عرصه تاریخش جارو کنند و به زباله دانش بریزند.

مردم ایران شایسته کرامت و زندگی انسانی هستند. تنها با خارج کردن زندگی مردم از دست بازار و سیستم سرمایه داری و سازمان دادن تولید برای برآورد کردن نیازهای شهروندان و تامین رفاه و آسایش برای همگان میتوان جامعه ای ساخت بری از جرم و بری از خشونت. ۲۲ اوگوست ۲۰۲۲

بردگان داوطلب، بردگان قاتل

(در اشاره به قتل يك زن بدست سه مرد)

آیسل دومانى، يك زن ۲۸ ساله، اهل بخش قطور از توابع شهرستان خوى، بدست سه مرد (يك برادر و دو پسر عمو) به قتل رسيد.

مقتول، قربانى. قاتل، قربانى.

مقتول، برده،

قاتل برده،

مقتول و مقتولين؛ بردگانی که علیه بردگی و بندگی و علیه برده داری میشوند و اعتراض میکنند،

قاتل و قاتلين؛ بردگان سربزير، بردگان داوطلب، بردگان برده کش، بردگانی که مغزشویی شده اند تا به بردگی خود افتخار کنند و برده معترض بکشند، بردگانی که نه بر باز شدن زنجير بردگی، بلکه بر محکمر شدن اين زيجير بر پای بردگان کمک میکنند، بردگان از خوديگان، بردگان ديوانه، بردگان راضى، بردگان گوش بفرمان، بردگان مجرى اوامر برده داران و بردگانی که ضد خودشان هستند. اين است توصيف اين برادر قاتل و اين پسر عموهای قاتل.

اما اينها محصولات يك حكومت اسلامى، محصولات جمهورى اسلامى، همچنين، قربانيان اين دين و اين حكومت اند. جمهورى اسلامى جامعه را به لجن كشيده و با تعريف زن بعنوان ناموس خانواده، برادر را قاتل خواهر، پدر را قاتل دختر، شوهر را قاتل همسر و مرد را قاتل زن کرده است.

جمهورى اسلامى، اين لکه ننگ بشريت، را بايد سرنگون کرد و جامعه را نجات داد.

۲۸ اوگوست ۲۰۲۲

۲۴ مين شمع آيلار

آيلار حقى خودش حضور نداشت، ولى ۲۴ مين سالگرد تولدش از طرف پدرش گرامى داشته شد. پدر آيلار در کنار كيكى كه رويش بزبان تركى نوشته شده "آيلار بالام، دوغوم گونون مبارك اولسون" و بزبان فارسى "آيلار جان تولدت مبارك"، درحاليكه دو شمع بالاي عدد ۲۴ در حال سوختن است، بزبان تركى و فارسى ميگويد: "بيستم شهريور، روز تولد آيلار را گرامى ميداريم. درسته كه جشن نداريم چون داغ دل ما تازه است و هرروز هم اين داغ تازه تر ميشود. اما اين روز به ياد ماندنى در دل ما هميشه سبز و ماندگار خواهد شد و اين روز را هميشه بيباد خواهيم داشت. آيلار بالام دوغوم گونون مبارك اولسون."

آيلار دانشجوى پزشكى دانشگاه آزاد تبريز بود. روز ۲۵ شهريور ۱۴۰۱ در جريان اعتراضات خيابانى بوسيله نيروهاى سرکوبگر جمهورى اسلامى كشته شد. پدر بجای او دو شمع را فوت کرد. و بعد سكوت و اشک در چشمان من و هر بيننده ديگر اين صحنه و يقينا در چشمان پدر.

ما به آیلاز حقی و دیگر آیلازها افتخار میکنیم. همچنین درود میفرستیم به والدین این عزیزان که با سری افراشته و با افتخار به راهی که فرزندانشان انتخاب کردند، یاد این جگرگوشگان خود را گرامی میدارند.

نه تنها روز تولد بلکه روز کشته شدن آیلاز هم از یادها نخواهد رفت. روزهای کشته شدن هزاران و کور شدن ده ها جوان آزادیخواه، روزهای مسموم شدن صدها دانش آموز، روزهای اعدام در زندانها، روز کشته شدن ۱۷۶ نفر در آسمان و روزهای . . . فراموش خواهند شد. در ایران بعد از جمهوری اسلامی، این روزها در کتابها درج خواهد شد و کتابها در مورد این روزها نوشته خواهد شد.

۱۲ سپتامبر ۲۰۲۳

سخنی با مردم آذربایجان

مردم آذربایجان، مردم شهرهای اردبیل، سراب، میانه، زنجان، تبریز، مراغه، میاندوآب، ارومیه، سلماس، مرند، جلفا، اهر، ماکو و روستاهای تابعه، بپا خیزید و دست در دست مردم در سایر نقاط ایران از حیثیت و شرف انسانی خود دفاع کنید.

با قتل فجیع مهسا امینی بدست نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی، یکبار دیگر اثبات شد که حاکمان بر سرنوشته مردم ایران عده ای دزد و جنایتکار هستند که طی ۴۳ سال گذشته کاری جز به نابودی و تباهی کشاندن زندگی شما مردم انجام نداده اند.

خشم مردم به فوران درآمده و چون سیلی خوشان در خیابانها به جریان افتاده است.

این حکومت باید برود. جمهوری اسلامی در ضعیف ترین، بحرانی ترین و شکننده ترین دوران حیات خود بسر میبرد. این حکومت اکنون در محاصره خشم و نفرت عمومی مردم در داخل کشور قرار گرفته و در سطح جهانی بی اعتبارتر از هر زمان دیگر است. بهمین خاطر عوامل جمهوری اسلامی برای حفظ چند روز بیشتر خود در قدرت، به حيله ها و دسیسه های مختلفی دست میزنند. تفرقه انداختن بین مردم یکی از این دسیسه هاست. آنها روی ایجاد نفرت و دشمنی قومی بین مردم ترك زبان و كرد زبان در این منطقه حساب باز کرده اند. ولی شعارهایی چون "آذربایجان اویاخی، کوردستانا دایاخی" و "از کردستان تا تبریز، صبر ما گشته لبریز" که از طرف مردم تبریز و دانشجویان دانشگاه تبریز داده شد، نشانه هوشیاری شما مردم است.

اکنون زمان پایان دادن به ۴۳ سال تحقیر و حقارت و محرومیت فراهم شده است. بپا خیزید و صفوف اعتراضات جاری در شهرها را قدرتمندتر کنید. ۲۲ سپتامبر ۲۰۲۲

جوانان ارومیه

این روزها اطلاعیه ای از طرف "فعالان ترك، كرد، محیط زیست شهرستان ارومیه" صادر شده که در آن از مردم خواسته شده در اعتراض به کشته شدن مهسا امینی و حدیث نجفی بدست جمهوری اسلامی و خشکانده شدن دریاچه ارومیه همه با هم یکصدا به خیابانها بیایند.

آنچه که توجه مرا جلب کرد و بویژه در این شرایط، توجه به آن خیلی مهم است، تلاش برای خنثی کردن یکی از توطئه های رژیم در منطقه است. دادن اطلاعاتی مشترک از طرف فعالان حقوق اجتماعی کرد زبان و ترک زبان در ارومیه میتواند در خنثی کردن توطئه تفرقه اندازیهای قومی در این شهر نقش موثری بازی کند.

در ارومیه مردم کرد زبان و ترک زبان سالیان سال در کنار هم زندگی کرده اند. بخصوص نسل جدید، با هم به مدرسه رفته اند، با هم بازی کرده اند، با هم بزرگ شده اند، با هم کار کرده اند، با هم دوست شده و روابط فAMILI برقرار کرده اند، از خشک شدن دریاچه ارومیه به يك اندازه ناراحت شده و صدمه دیده اند، از مشقاتی که جمهوری اسلامی بر زندگی شان تحمیل کرده است عذاب کشیده اند و با چشمان خود دیده اند که دشمن آنها جمهوری اسلامی است .

ولی با وجود این هنوز زمینه دامن زدن به تفرقه بین شهروندان کرد زبان و ترک زبان در این شهر وجود دارد. بویژه جوانان و نسل جدید باید با هوشیاری کامل به این مسئله توجه کنند. در حرکت‌های اعتراضی میدان را به ناسیونالیستها واگذار نکنند. تلاشهای آگاهانه و مستمری را برای خنثی کردن چنین توطئه هایی در دستور داشته باشند.

اطلاعیه ای که به آن اشاره شد میتواند يك الگوی خوب برای خنثی کردن تلاشهای جمهوری اسلامی و ناسیونالیسم ترک و ناسیونالیسم کرد در این شهر و دیگر شهرهایی باشد که شرایطی شبیه به شهر ارومیه دارند. ۲۷ سپتامبر ۲۰۲۲

نگاهی به برخی شعارها

شعارهایی چون "مرگ بر دیکتاتور"، "مرگ بر خامنه ای"، "مرگ بر جمهوری اسلامی"، "سید علی قاتله، حکومتش باطله"، "زن، زندگی، آزادی"، "حکومت ضد زن نمیخواهیم، نمیخواهیم"، "حکومت اعدام نمیخواهیم، نمیخواهیم" و . . . شعارهای غالب بر تظاهراتهای خیابانی در شهرهای مختلف ایران و همچنین در تظاهراتهای ایرانیان در دیگر کشورهای جهان بوده است. همه اینها شعارهایی متحد کننده و نشاندهنده خواست و تمایل عمومی مردم ایران است. مردم ایران خواهان نابودی کامل جمهوری اسلامی هستند، آنها خواهان پایان دادن به دیکتاتوری موجود و هر نوع حکومت بالاسر هستند. مردم بدست خامنه ای را که راس حکومت جنایتکار اسلامی است، هدف گرفته اند. مردم بدستی متوجه این شده اند که آزادی زن معیار آزادی جامعه است و آزادی جامعه بدون آزادی زن بی معنی است. مردم به حق خواهان زندگی لایق انسان قرن ۲۱ برای همه و خواهان تضمین منزلت و معیشت برای همه شهروندان هستند. مردم اعدام را نه يك نوع مجازات بلکه آنرا قتل عمد دولتی قلمداد میکنند و خواهان این هستند که اعدام در حکومت آینده ایران هیچ جایی نداشته باشد. عمده شعارهایی که در خیابانها سر داده میشود منعکس کننده این خواستها و انتظارات جامعه است. اما در این میان گاه شعارهایی هم سر داده میشوند که الزاما خواستهای قلبی، انسانی، آزادیخواهانه و برابری طلبانه مردم ایران را نمایندگی نمیکند. شعارهایی مانند؛ "میکشم، میکشم، هرآنکس که خواهرم کشت"، "رضا شاه روحت شاد" و یا حتی شعارهایی چون "میمیریم، میمیریم، ایران را پس میگیریم"، "دانشجو می میرد، ذلت نمی پذیرد"، "کارگر می میرد، ذلت نمیپذیرد" الزاما شعارهای مناسبی نیستند. برخی از این شعارها تحهيج کننده اند

ولی نه شعارهایی متحد کننده اند و نه منعکس کننده تمایلات قلبی مردم ایران. مردم ایران میدانند که کشتن و گرفتن جان انسانها بخشی از رفتار حکومتهای طبقات استثمارگر بوده است و چنین حکومتهایی برای حفظ خود به چنین رفتارها و چنین قوانینی احتیاج دارند. آنها خواهان این نیستند که کشتن انسان در جامعه مجاز و قابل توجیح شمرده شود. مردم ایران خواهان اعدام و کشتن هیچ کس، حتی مقامات و فرماندهان حکومت اسلامی هم، نیستند. مقامات جمهوری اسلامی باید بازداشت و در دادگاه های مردمی و علنی به محاکمه کشیده شوند. مردم ایران خواهان این نیستند که با برچیدن بساط دیکتاتوری اسلامی و پایین کشیدن يك دیکتاتور عمومه دار يك دیکتاتور تاجدار را بالای سر خود حاکم کنند. آنها خواهان سپرده شدن اداره جامعه بدست يك فرد یا يك اقلیتی که خود را "متخصص"، "کارشناس"، "سیاستمدار" مینامند، نیستند. مردم خواهان اداره شورایی جامعه هستند؛ سیتی که در آن همه شهروندان کاملاً متساوی الحقوق باشند و در اداره جامعه و تصمیم گیری در مسائل مربوط به حکومت و اداره جامعه به يك اندازه حق و امکان دخالت داشته باشند. آرزوی قلبی هیچکس مردن نیست، چه در راه وطن و چه در راه رسیدن به منزلت. آنها میخواهند چنان کشور و چنان وطنی بسازند که زندگی در آن همراه با شادی و لذت برای هم باشد و جان تک تک انسانها در آن به يك اندازه قابل احترام شمرده شود. مردم ایران "شهید پرست" نیستند. آنها نه با آرزوی مردن و کشته شدن، بلکه با آرزوی برچیدن حکومت آدم کشان، به خیابانها میروند. بنابراین بهتر است در انتخاب شعارها بیشتر حساس باشیم و هر شعاری را سر ندهیم.

انقلابی که در ایران جاری است باید با پیروزی خود چنان جامعه ای را سازمان دهد که نمونه باشد در جهان. هدف انقلاب جاری تنها سرنگونی يك دیکتاتور نیست بلکه همچنین جارو کردن و به زباله دان ریختن تمام آن فرهنگ کثیف و عقب مانده و تمام آن رفتارهای تبعیض آمیزی است که حکومت اسلامی آنرا در ۴۳ سال گذشته رواج داده و جامعه را آلوده کرده است. این انقلابی است برای خانه تکانی از همه نوع تبعیض، همه نوع نابرابری همه نوع محدودیت. این انقلاب يك رنسانس عمیق، گسترده و همه جانبه در جامعه ایران را سبب خواهد شد. این انقلابی است برای يك جامعه آزاد، برابر و انسانی؛ انقلابی که آیندگان آنرا بدون تردید و بدرست، يك انقلاب انسانی نامگذاری خواهند کرد.

۲۷ سپتامبر ۲۰۲۲

سخنی با ایرانیان خارج از کشور

همه شما شاهد این هستید که مردم در سراسر ایران بپا خواسته اند تا به عمر جمهوری اسلامی پایان دهند. سر و تن جمهوری اسلامی در داخل و بازوها و پنجه هایش در خارج باید بطور همزمان در هم کوبیده شوند. مردم داخل ایران حکومت را در داخل سرنگون خواهند کرد ولی سرنگونی این حکومت در خارج بعهد ما ایرانیان خارج از کشور است.

آنچه که در این رابطه میخواهم تاکید کنم حفظ اتحاد خود برای ایفای نقش و وظیفه خود به نحو موثر در خارج است. تا کنون ما در کشورهای مختلف نقش موثری را در حمایت از اعتراضات داخل انجام داده ایم ولی مطمئن هستیم که شما هم با من هم نظر باشید که ما هنوز اول کار هستیم و آخر این کار نابودی کامل جمهوری اسلامی هم در داخل و هم در خارج است. ما تاکنون تظاهراتهای گسترده صدها و

هزاران نفره در اغلب کشورهای جهان، از استرالیا و ژاپن گرفته تا کانادا و آمریکا، از سوئد و نروژ در شمال اروپا گرفته تا ایتالیا و یونان در جنوب اروپا، راه انداخته ایم. این تظاهراتها تا کنون بشکل نسبتاً رضایت بخشی پیش رفته است. ولی کمبودها و نقاط ضعفی هم داشته که میتوان آنها را شناخت و برطرف کرد.

من دوست دارم، مثل کسی که از اولین روزهای شکل گیری جمهوری اسلامی با چنین حکومتی مخالفت کرده و علیه آن جنگیده ام و در طول ۳۰ سال سکونت ام در لندن، در سازماندهی اکسیون ها، تظاهراتها و راه پیمایی های متنوعی شرکت داشته ام، به خود اجازه دهم که به سهم خود در این رابطه به نکاتی اشاره کنم. از شما خوانندگان هم انتظار دارم که در این موارد فکر کنید و پیشنهادات خود را به این یادداشت اضافه کنید.

۱ - حفظ اتحاد،

فکر نمیکنم که کسی مخالف اتحاد باشد و پراکندگی و انشقاق را بر اتحاد ارجح قلمداد کند. ولی وقتی از اتحاد و حفظ اتحاد حرف زده میشود، اولین سئوالی که شاید مطرح شود این است که اتحاد چه کسانی و برای چه هدفی؟ آن کسانی که باید متحد باشند و اتحاد خود را حفظ کنند ما هستیم؛ مایی که بخاطر فشارهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی از طرف جمهوری اسلامی بر زندگی و حیات خود مجبور به ترك ایران و سکونت در دیگر کشورهای جهان شده ایم. و روشن است که دشمن درجه اول همه ما، مسبب این وضعیت، یعنی جمهوری اسلامی است. همه ما در پایان دادن به فقر و فلاکت، خفقان و دیکتاتوری، تبعیض و نابرابری، در سرنگون کردن و نابود ساختن کامل حکومتی که مسبب مستقیم این اوضاع است، در ساختن جامعه ای آزاد، برابر، انسانی و بدون تبعیض منفعت مشترکی داریم. این منفعت و هدف مشترك اتحاد ما را در این شرایط ضروری میسازد. اتحاد ما دستیابی به این هدف مشترك را راحت تر و کم مشقت تر میکند.

دومین سئوالی که میتواند طرح شود این است که چه اقدامات و رفتارهایی نشانه های اتحاد ماست و اتحاد ما را بیشتر میکند. برای توضیح این نکته اجازه دهید ابتدا به رفتارهایی که نشانه های پراکندگی و انشقاق در صفوف ماست اشاره کنم. احتمالاً همه شما، چه از طریق شرکت مستقیم در تظاهراتهایی که در هفته های گذشته در کشورهای مختلف برگزار شده است، و چه از طریق تماشای فیلمهایی از این تظاهراتها که در مدیای اجتماعی پخش شده اند، شاهد این بوده اید که در يك تجمع اعتراضی گروهی از ما یکسری شعارهای خاص و گروه دیگر شعارهای خاص دیگری را سر میدهیم. گاهی گروهی شعارهای خود را در نشان دادن مخالفت خود با گروه های دیگر و در "چشم و همچشمی" با همدیگر انتخاب میکنند و سر میدهند. شعارهایی که گاهی بجای هدف قرار دادن دشمن مشترك و دشمن حی و حاضر در صحنه، يك دشمن فرضی را هدف قرار میدهند. و یا شعارهایی که بجای بیان آمال و آرزوهای امروزی و مترقی مردم به گذشته ها رجوع میکنند، در سنای این پادشاه و آن پادشاه سر داده میشوند و به روح این پادشاه و آن پادشاه درود میفرستند. این نوع شعارها در این شرایط نه متحد کننده بلکه تفرقه افکنانه در صفوف ما مخالفین جمهوری اسلامی است که میتواند به مبارزه ما ضربه بزند. من بجای این نوع شعارهای تفرقه افکنانه یکسری شعارهای متحد کننده را پیشنهاد میکنم و از همه شرکت کنندگان در تظاهراتهای خارج کشور میخواهم که این شعارها را در تظاهراتها سر دهند:

"جمهوری اسلامی نابود باید گردد"، "حکومت ضد زن نابود باید گردد"، "حکومت اعدام نابود باید گردد"، "زندانی سیاسی آزاد باید گردد"، "زن زندگی آزادی" و شعارهایی از این قبیل .

همچنین میشود شعارهای زیر را، هم به فارسی و هم بزبان محلی (انگلیسی، آلمانی، ایتالیایی، اسپانیولی و عربی) بر پلاکاردها نوشت و در تظاهراتها به هوا بلند کرد: "سران جمهوری اسلامی باید بازداشت و محاکمه شوند"، "آمرین و عاملین کشتار مردم ایران باید بازداشت و محاکمه شوند"، "همه بازداشت شدگان اعتراضات اخیر باید فوراً آزاد شوند"، "همه زندانیان سیاسی باید فوراً و بدون قید و شرط آزاد شوند"، "جمهوری اسلامی نماینده مردم ایران نیست، قاتل آنهاست"، "جمهوری اسلامی را بایکوت کنید. . ."

يك نکته دیگر این است که تلاش کنیم تا آنجا که ممکن است، شعارها از يك مکان و از يك بلندگو داده شود و همه آن شعارهایی را تکرار کنند که از بلندگوی سازماندهندگان تظاهرات سر داده میشود. و از سر دادن شعارهای سکتی و گروهی و شعارهایی که بر کشتن و انتقام و اعدام تاکید دارند، پرهیز کنیم. باید توجه داشته باشیم که ما علیه فرهنگ و قوانین کثیف جمهوری اسلامی شوریده ایم و نمیخواهیم مروج و ادامه دهنده همان فرهنگ و رفتار خشن و غیر انسانی باشیم که این حکومت در طول ۴۳ سال گذشته هر روز بر ما روا داشته است. ما نمیخواهیم در ایران جمهوری اسلامی دوم داشته باشیم. ما علیه تمام قوانین، اخلاقیات، رفتارها، ارزشها و معیارهای این حکومت هستیم و نمیخواهیم در ایران آینده جایی برای آن رفتارها باشد. ما میخواهیم جمهوری اسلامی را با تمام کثافت هایش جارو کنیم و به زباله دان تاریخ بریزیم.

در هر جا که امکان درست کردن سن برای سخنرانی و صحبت و شعار دادن از بلندگو وجود داشته باشد، باید پشت سن شعاری نوشته شود که بتواند همه نوع گرایش فکری را نمایندگی کند. من پیشنهاد میکنم این دو شعار بر روی يك بنر بزرگ نویسی شوند و پشت سن زده شوند: "نابود باد جمهوری اسلامی"، "زن، زندگی، آزادی"

۲ - عدم ایجاد محدودیت برای شرکت کنندگان در تظاهراتها

سازماندهندگان تظاهراتها باید توجه داشته باشند که امروز اوضاع با چند سال پیش یا حتی چند ماه پیش تفاوتهای ماهوی دارد. تظاهراتهای امروز دیگر تظاهراتهای حزبی و سازمانی نیستند بلکه تظاهراتهای صدها و هزاران نفره توده ای است. بنابراین سازماندهندگان تظاهراتها باید به دو نکته توجه کنند. یکی اینکه باید تریبون آزاد داشته باشند، یعنی وقتی را برای صحبتهای کوتاه و اعلام حمایتهای شرکت کنندگان در نظر بگیرند. دوم اینکه آزادی شرکت همه احزاب و نیروهای سرنگونی طلب با اسم و رسم و آرم و پرچم خودشان را برسمیت بشناسند. ما باید حواسمان باشد که مبدا نقش جمهوری اسلامی کوچک را بازی کنیم. این جمهوری اسلامی است که وجود هیچ حزب دیگری جز حزب الله را بر نمیتابد. هر کس باید احساس آزادی کند که هر پرچم و پلاکاردی را که میخواهد در تظاهرات حمل کند. چرا که در این تظاهراتها اولاً نمیتوان جلو حمل پرچم های مختلف را گرفت. و دوم اینکه حمل يك پرچم یا يك پلاکارد دارای آرم يك حزب الزماً به معنای تعلق سیاسی فرد به آن پرچم یا آرم نیست. خیلی از شرکت کنندگان در تظاهراتها پرچم سه رنگ بر میدارند بدون اینکه توجه کنند که آن پرچم نماینده یک نوع حکومت معینی است، بلکه فقط میخواهند يك چیزی دستشان باشد که نشان دهد اعتراض آنها در رابطه با ایران است. بطور مثال ما افرادی را از کشورهای مختلف میبینیم که با حمل پرچم کشور محل تولد خودش در

تظاهرات‌های حمایت از مردم ایران شرکت میکنند بدون اینکه الزاما ناسیونالیست یا حامی حکومت‌های کشورشان باشند. بلکه با این کار میخواهند نشان دهند که آنها از فلان کشور هستند. باید با وسع نظر به مسئله نگاه کرد و هر جا لازم باشد، باید از قبل اعلام کرد که هرکس با پرچم و آرم و پلاکاردهای حزبی خود میتواند در تظاهرات شرکت کند. منتهی، همانطور که در بالا اشاره شد، پشت سن، یعنی آنجایی که سخنرانها از پشت بلندگو صحبت میکنند یا پیغام میدهند باید "خنثی" باشد، یعنی پرچم هیچ حزب و گرایشی نباید پشت سن باشد. ولی لازم است دو شعار، "نابود باد جمهوری اسلامی" و "زن، زندگی، آزادی" با عکسی از مهسا، که فکر نکنم کسی مخالف آن باشد، در پشت سن بچشم بخورد.

سازماندهندگان تظاهراتها لازم است به این نکته نیز توجه کنند که اکنون فضا بسیار تهییجی و پرشور است و مردم میخواهند شعار بدهند و با مردم ایران همراهی کنند و حوصله سخنرانی‌های طولانی را ندارند. لازم است صحبت‌های کوتاه یکی دو دقیقه‌ای صورت گیرد و بلافاصله شعار داده شود تا جمعیت احساس خستگی نکنند.

البته سازماندادن تظاهرات‌های توده‌ای به یکسری کار و تلاش جمعی نیاز دارد. تعیین مکان مناسب برای تظاهرات، تماس با پلیس محل برای تامین امنیت تظاهرکنندگان، تماس با خبرگزاریها، تامین و سازماندهی انتظامات برای تظاهرات، تعیین عده‌ای برای ایجاد هماهنگی بین شرکت کنندگان در تظاهرات و اقدامات دیگر که من در اینجا وارد این موارد نمیشوم.

لازم است نکته دیگری را هم مد نظر داشته باشیم و آن نقش و اهمیت درخود نیروی ایرانیان خارج از کشور است. نقش و اهمیت تظاهرات‌های ایرانیان در کشورها و شهرهای مختلف تنها در اعلام حمایت از اعتراضات و روحیه دادن به مردم داخل ایران نیست. درست است که تظاهرات‌های حمایتی ما به مردم ایران روحیه میدهد. و همینطور تظاهرات‌های گسترده، و امروز شروع اعتصابات سراسری در داخل ایران هم به ما ایرانیان ساکن در کشورهای دیگر روحیه میدهد. ولی این فقط يك جنبه مسئله است.

جنبه دیگرش نقش و اهمیت درخود ما ایرانیان خارج از کشور است که باید به این هم توجه داشته باشیم و اقدامات تکمیلی برای تحقق هدف، که همانا سرنگون کردن جمهوری اسلامی در خارج است، در دستور قرار دهیم. از جمله این اقدامات میتواند تماس با اتحادیه‌ها و تشکلهای کارگری، سازمانهای مدافع حقوق بشر، هنرمندان و شخصیت‌های شناخته شده برای جلب حمایت آنها و همینطور تماس با نمایندگان مجالس و تحت فشار گذاشتن دولتها برای تغییر سیاست شان در قبال جمهوری اسلامی ایران و بستن سفارخانه‌های این حکومت آپارتاید جنسی و بایکوت جهانی این حکومت باشد.

۳۰ سپتامبر ۲۰۲۲

جنگی برای حق حیات

شعار "زن، زندگی، آزادی" کوتاه‌ترین و صریح‌ترین شکل بیان اثباتی یک حقیقت انکار شده در تاریخ بشر است. حقیقتی که حقانیت خود را با این شعار در خیابان‌های شهرهای ایران به اثبات میرساند و بازپس میگیرد آنچه را که در طول تاریخ انکار شده بود؛ حق حیات زن بعنوان یک زن.

عمارت ارتجاع ای که بر پایه انکار وجود اجتماعی زن بنا شده بود و زن را موجودی پست معرفی کرده بود، در حال فرو ریختن است. نماینده‌ی و حاضر این ارتجاع حکومت اسلامی در ایران است و نابود کنندگان این عمارت پوسیده زنان ایران هستند؛ زنانی که بر زن بودن خود افتخار میکنند و برای اثبات وجود خود به پا خواسته‌اند. این به يك معنى يك جنگ برای حق حیات است. حق حیات برای زن بعنوان زن؛ زنی که نه وسیله است و نه برده بلکه انسانی است مستقل و دارای حقوق اجتماعی کاملاً برابر با مرد.

جنبشی که با شعار زن زندگی، آزادی از ایران شروع شده و حمایت قدرتمند جهانی را پشت خود بسیج کرده است، در عرض کمتر از يك ماه نه تنها پایه‌های تئوری ارتجاعی نسبیت فرهنگی را در هم ریخته بلکه توانسته است نگاه جهانیان را نسبت به زن تحت تاثیر قرار دهد و موقعیت زن در جامعه را گامها به جلو براند.

سرنگونی جمهوری اسلامی در ایران راه را برای تحقق کامل آزادی زنان در جهان هموار خواهد کرد. زنده باد زن، زندگی، آزادی! ۵ اکتبر ۲۰۲۲

دامنه جهانی انقلاب

جنبشی که در ایران و از ایران شروع شده و حمایت قدرتمند جهانی را پشت خود بسیج کرده است، در عرض کمتر از يك ماه نه تنها پایه‌های تئوری ارتجاعی نسبیت فرهنگی را در هم ریخته بلکه توانسته است نگاه جهانیان را نسبت به زن تحت تاثیر قرار دهد و موقعیت زن در جامعه را گامها به جلو براند.

سرنگونی جمهوری اسلامی در ایران راه را برای تحقق کامل زندگی آزاد زنان در همه کشورهای اسلامزده و حتی در جهان هموار خواهد کرد. زنده باد زن، زندگی، آزادی! ۶ اکتبر ۲۰۲۲

ممنوع اعلام کردن حمل پرچم و بنر در تظاهراتها يك رفتار متناقض با هدف تظاهرات است

امروز چشم خورد به يك فراخوان تظاهرات در مقابل سفارت جمهوری اسلامی، با امضای "شورای همبستگی با مبارزات مردم ایران-انگلیس" که در آن خطاب به شرکت کنندگان قید شده است: "لطفاً از آوردن پرچم و نمادهای جریانات با هدف حفظ اتحاد و همدلی، خودداری فرمایید"

لازم دیدم در این رابطه اشاره کنم که فراخوان شرکت در تظاهرات علیه حکومت فاشیست و جنایتکاری چون جمهوری اسلامی بدون بنر و پلاکارد احزاب سیاسی، يك عمل نادرست است. در هیچ تظاهرات مردمی و حق طلبانه در هیچ کجای دنیا دیده نشده است که شرکت کنندگان در آن از حمل پرچم، پلاکارد یا بنر احزاب سیاسی منع شوند. مردم نمیخواهند در هیچ تجمع بی نام و نشان شرکت کنند. اگر دوستان دست اندرکار در شورای همبستگی خواهان اتحاد و همدلی مردم در يك تظاهرات هزاران و ده ها هزار نفری علیه جمهوری اسلامی هستند باید در فراخوانشان اعلام کنند که هر مخالف جمهوری اسلامی با هر پرچم و پلاکارد و بنری میتواند در تجمع شرکت کند و از میکرفن آزاد برای بیان مخالفت خود با

رژیم اسلامی استفاده کند. این است راه متحد کردن چند میلیون ایرانی ساکن در خارج از ایران در يك حرکت انقلابی علیه جمهوری اسلامی و نه ممنوع اعلام کردن پرچم و بنر. ۹ اکتبر ۲۰۲۲

زن در ایران پسا جمهوری اسلامی

پیروزی انقلابی که با شعار "زن، زندگی، آزادی" شروع شده و در حال پیشروی است مطمئن موجب يك تحول اساسی در نقش و موقعیت زنان، در تثبیت برابری کامل زن و مرد در حقوق و زندگی اجتماعی نه تنها در ایران بلکه در منطقه خاور میانه و در سطح جهان خواهد شد.

انقلابی که شعار اش زن، زندگی، آزادی و سرودش "برای آزادی" است مطمئن جامعه کهنه را شخم خواهد زد و راه را برای پایه ریزی يك جامعه مدرن و لایق انسانی هموار خواهد کرد. این مطمئن انقلابی است انسانی برای يك جامعه انسانی. (ناتمام) ۱۹ اکتبر ۲۰۲۲

اپارتاید جنسی

تاریخ معاصر فاشیسم هیتلری و اپارتاید نژادی را تجربه کرده بود ولی اپارتاید جنسی را نه. جهان که در مورد حکومت اسلامی، انگشت به دهان مانده بود که این دیگر چه جانوری است، اکنون با مشاهده زنان ایران، انگشت حیرت شان را به مشت حمایت از انقلابی تبدیل کرده اند که شعارش است #زن_زندگی_آزادی ۲۰ اکتبر ۲۰۲۲

نظر من راجع به این شعار

در کامنتهایی که در یکی از صفحات فیسبوکی گذاشته شده بود، دوستی خطاب به من نوشته بود: "راستی نظر شما راجع به شعار مرگ بر ستمگر، چه شاه باشه چه رهبر چی است؟" من نوشتم:

خوب در حالت کلی من مخالف هر نوع ستمی هستم و خواهان سرنگونی و پایین کشیده شدن هر نوع ستمگری از قدرت هستم. چه این ستمگر يك رئیس جمهور باشد، چه يك امپراتور باشد، چه يك پادشاه باشد و چه يك پاپ و آیت الله.

ولی این يك مخالفت کلی است و احتمالاً منظور سؤال کننده هم این نبوده که آیا من مخالف هر نوع ستمگری هستم یا نه. بلکه سؤالش در يك زمان معین، در يك شرایط معین و معطوف به يك کشور معین طرح شده است. ایشان این سؤال را زمانی مطرح کرده است که در ایران انقلابی علیه جمهوری اسلامی در جریان است و مردم ایران بدست تمرکزشان را گذاشته اند برای سرنگونی همین حکومتی که جلو چشمشان جنایت میکند؛ جمهوری اسلامی. مردم شعارهایشان را متمرکز کرده اند بر علیه سران این حکومت و پایین کشیدن و زیر پا له کردن هر آنچه نشانی از این حکومت منفور دارد. مردم ایران بدست نمیخواهند تمرکزشان را از روی حکومت اسلامی و سران حی و حاضر این حکومت به جای دیگری معطوف کنند. در چنین شرایطی عده ای در صفوف مردم پیدا میشوند که با سردادن شعارهای انحرافی،

چون شعاری که در بالا به آن اشاره شد، دانسته یا ندانسته، آب به آسیاب حکومت میریزند و عملاً تمرکز مردم را به جای دیگری منحرف میکنند. من فکر میکنم در شرایط کنونی شعار دادن هم بر علیه حکومت حی و حاضر، یعنی جمهوری اسلامی، و هم علیه حکومتی که دیگر در قدرت نیست، مصداق "گم کردن سوراخ دعا" است و تاثیر عملی اش میتواند کاستن از فشار بر جمهوری اسلامی و سوق دادن حواس به جای دیگری باشد. کار طراحان این شعار در این شرایط شبیه آن کسانی است که وقتی مردم دو سال پیش هم علیه جمهوری اسلامی شعار میدادند، مطرح کردند که مشکلات مردم تنها با سرنگونی جمهوری اسلامی حل نخواهد شد بلکه باید به توطئه های امپریالیست ها هم نظر داشته باشند. که مردم جواب آنها را بدین شکل دادند: "دشمن ما همینجاست، دروغ میگن آمریکاست." اکنون هم جواب من در مورد کسانی که در مقابل، یا حتی در کنار شعارهایی چون "مرگ بر جمهوری اسلامی" و "مرگ بر خامنه ای"، شعارهایی مثل همین شعار بالا و یا شعاری مثل "مرگ بر پهلوی" را سر میدهند، این است که آنها عملاً دارند فشار را از روی دشمنی که "همینجاست" بر میدارند و به جای دیگری منحرف میکنند.

اینجا دوست دارم به يك سؤال فرضی هم جواب بدهم. شاید در ادامه این بحث یکی از من بپرسد که خوب نظرم در مورد شعار "رضا شاه روح شاد" چیست؟ اجازه بدهید همینجا به این هم جواب بدهم. از نظر من این شعار و شعارهایی از این قبیل نیز انحرافی و تفرقه افکنانه است. مردم برای این انقلاب میکنند که مسبب حی و حاضر تمام ستمها و محرومیتها، یعنی جمهوری اسلامی را سرنگون کنند و زندگی شان را از زیر چنگالهای خونین جمهوری اسلامی نجات دهند و یا بقولی، "ایران را پس بگیرند" ولی نه برای تحویل دادن آن به يك خانواده دیگر از مفتخوران بلکه برای اداره آن بدست خودشان.

سخنم را با گفته حامد اسماعیلیون پایان میبرم که در تجمع بزرگ ایرانیان در برلین گفت: "رویای ما با سقوط امپراتوری ترس و جنایت علی خامنه ای تابیر میشود" ۲۵ اکتبر ۲۰۲۲

آنچه که من و ما می خواهیم!

یکی از کسانی که در تجمع بزرگ ایرانیان در برلین سخنان کوتاهی را بیان کرد، خواننده مردمی، علی عظیمی بود که بعد از اجرای يك ترانه زیبا، گفت: "مهمترین چیز، حالا که به اینجا رسیدیم که دیگر اکثریت ما مطمئن هستیم که چه چیزی را نمیخواهیم، اتحاد است. از اینجا کار به بعد باید تمرکزمان را بگذاریم روی چیزی که می خواهیم و برایش اتحاد داشته باشیم. الان ما اینجا ده ها هزار نفر آدمیم، با هزار نوع بینش و اعتقاد و افکار مختلف برای آینده ایران. ولی يك آدمی مثل حامد اسماعیلیون ما را دور هم جمع کرده. قدر این اتحاد را باید دونست. بنظر من در قلب این جنبش باید عشق باشد و احترام بهم دیگر."

من از این صحبت های علی عظیمی خوشم آمد، بویژه آن تکه اش که گفت، "از اینجا کار به بعد باید تمرکزمان را بگذاریم روی چیزی که می خواهیم و برایش اتحاد داشته باشیم." در جواب به این فراخوان، من دوست دارم بعنوان يك فرد ایرانی بگویم که چه چیزی، یا چه چیزهایی، می خواهیم. و نشان دهم که آنچه که من می خواهیم، خواستهای مشترک میلیونها مردم ایران است و اینکه چگونه میتوانیم برای دستیابی به این خواستها اتحاد کارسازی داشته باشیم.

من میخواهم:

- يك شهروند كاملا متساوی الحقوق با دیگر شهروندان محسوب شوم،
- امکان شرکت در تمام فعالیتهای اجتماعی، از جمله فعالیتهای تولیدی، علمی، فرهنگی، هنری، سیاسی و تفریحی را داشته باشم،
- بتوانم در تولید ثروت اجتماعی و مایحتاج زندگی به اندازه توانم شرکت کنم،
- بتوانم از ثروت، امکانات و تولیدات اجتماعی به اندازه نیازم استفاده کنم
- مسکن مناسب با استانداردهای بین المللی داشته باشم
- امکان تحصیل علم و دانش بدون هیچ محدودیتی داشته باشم
- امکان دسترسی به بهداشت و درمان در سطح استانداردهای بین المللی داشته باشم،
- حق و امکان تحصیل و شرکت در فعالیت های فرهنگی و بدون هیچگونه محدودیتی را داشته باشم،
- حق و امکان بیان آزادانه افکار و اندیشه های خود را داشته باشم،
- حق و امکان دسترسی به تمام اطلاعات و دانش علمی ذخیره شده در کشور را داشته باشم،
- حق و امکان محفوظ داشتن زندگی خصوصی خود از دخالت دیگران را داشته باشم،
- حق و امکان مسافرت آزاد و بدون هیچگونه دخالت و محدودیتهای دولتی داشته باشم،
- از مورد تجاوز، تبعیض و بیحرمتی قرار گرفتن بخاطر افکارم، شکل و اندازه تنم، محل تولدم، زبانم و نحوه لباس پوشیدنم مصون باشم،
- هم امکان و حق انتخاب کردن مقامات اداری کشور را، و هم امکان و حق کاندید شدن برای هر مسئولیتی را داشته باشم.

....

مطمئن همه آنهایی که در جمع برلین شرکت داشتند، همه آنهایی که در ایران زندگی میکنند و همه دیگرانی که این سطور را میخوانند و شریک در انقلاب جاری ایران و خواهان پیروزی آن هستند، هم همین خواستها و آرزوها را دارند.

خوب حالا با فرض اینکه دارندگان این خواستها و آرزوها سر به ده ها میلیون میزند، اجازه دهید مختصری در مورد این صحبت کنیم که چگونه میتوانیم به این خواستها برسیم و چگونه میتوانیم برای دستیابی به این آرزوها متحد شویم.

اگر در این مورد هم با من همنظر باشید که ثروت و امکانات لازم و کافی برای برآورد این خواستها برای همه ساکنین ایران وجود دارد، برویم سر راه های دستیابی به این خواستها. يك نکته دیگر هم که احتمالا مورد توافق همگی باشد این است که در جهان امروز سیستمی وجود دارد که کارکرد طبیعی اش انباشت کردن ثروت و محصولات تولید شده در دست يك اقلیت است که خود را مالک جهان، مالک وسایل تولید ثروت و وارثین حکومت بر جهان میدانند. این اقلیت در ایران امروز در تشکیلاتی به اسم جمهوری اسلامی متحد شده اند و به اسم اداره جامعه، تمام ثروت جامعه را چپاول میکنند و اکثریت قریب به اتفاق مردم این کشور را در فقر و محرومیت های گوناگون نگه میدارند و برای حفظ خود در این موقعیت قوانین کثیف و تبعیض آمیز خود را بر زندگی مردم جاری میکنند. بنابراین اولین قدم برای تعویض این سیستم و راه اندازی سیستمی لایق انسان پایین کشیدن این اقلیت از قدرت و سپردن اداره جامعه بدست اکثریت جامعه است. منظورم از سیستم لایق انسان آنچنان سیستمی است که در آن انگیزه فعالیت

اقتصادی شهروندان نه کسب سود بلکه تامین مایحتاج مردم است. سیستمی که حاصل و ثمره کار و تلاش مردم، نه منجر به افزایش ثروت در دست يك اقلیت بلکه منجر به تامین رفاه بیشتر، شادی بیشتر، آزادی بیشتر، امنیت و حرمت بیشتر و زندگی لذت بخش تر برای همه مردم شود. و برای تامین این منظور باید حکومتی از نوع دیگر را جایگزین حکومت این اقلیت بکنیم. یعنی حکومت خودمان را تشکیل دهیم و خود اداره جامعه را بدست بگیریم.

اما حکومت خودمان به چه معناست. قبل از پرداختن به حکومت و مناسبترین شکل حکومت، اجازه دهید سر کلمه خودمان به توافق برسیم. اینجا منظور از خودمان همه آن مردمی است که از تمام یا بخشی از خواست هایی که در بالا به آنها اشاره شد، محروم هستند و خواهان جاری شدن آن خواستها و امکانات در زندگی خود هستند. و این یعنی، میتوان به جرات گفت، بیش از نود درصد مردم ایران. در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی تنها يك یا دو درصد جمعیت در رفاه کامل زندگی میکنند و هر آنچه که میتوان تصور کرد را دارند. این اقلیت فقط از طریق تشکیل شکل خاصی از حکومت میتوانند این امتیاز را برای خود حفظ کنند. آنها جامعه را طوری سازمان میدهند که کارکردش منجر به تمرکز کوهی از ثروت در یکطرف و دره ای از فقر و محرومیت در طرف دیگر میشود. این اقلیت که خود را مالک و وارث مملکت قلمداد میکنند، فقط با ایجاد تفرقه و نفاق در بین ما و استفاده از نیروی خود ما میتوانند در قدرت و حاکمیت بمانند. آنها بخشی از ما را مسلح میکنند و علیه بخش دیگر بکار میگیرند. به بخش کوچکی از ما محرومیتهای نسبتا کمتر و بر بخش بزرگی محرومیتهای بیشتری را تحمیل میکنند. آنها اسم حکومت خود را حکومت ملی مینامند و در عین حال اکثریت عظیم این "ملت" را از دخالت در تصمیم گیری در امورات مملکت و تصویب یا لغو قوانین محروم میکنند و یا در بهترین حالت، به آنها اجازه میدهند تا هر چهار یا پنج سال یکبار به يك گروه از همین طبقه رای بدهند و به خانه هایشان برگردند و به زندگی زجر آور خود ادامه دهند.

انقلاب ایران باید، یکبار برای همیشه، به این بازی پایان دهد. باید جامعه طوری سازماندهی شود که در آن تلاش انسانها به رفاه و آسایش همگان منجر شود. همه شهروندان حق و امکان يك زندگی مرفه و انسانی را داشته باشند. همه افرادی که به سن قانونی بلوغ رسیده اند، بتوانند خود را برای اداره امور در هر سطحی کاندید کنند، انتخاب کنند و انتخاب شوند. باید سیستمی ایجاد گردد که در آن هر زمان که صلاحیت هر نماینده یا هر مقام اداری زیر سؤال رفت، انتخابات مجددی انجام شود. سیستمی که در آن هر فرد منتخب به هر مقامی فقط تا زمانی بتواند در آن مسئولیت بماند که هیچ اقدامی خلاف وعده ها و خلاف آنچه که به او واگذار شده است، انجام ندهد. مردم ایران باید خود را برای چنین سیستمی آماده کنند و بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی و آزاد کردن ایران از زیر چنگالهای حکومت اسلامی، آنرا بدست خود و بدین شکل اداره کنند.

ولی در شرایط کنونی، با مد نظر قرار دادن اهدافمان، باید همه نیرویمان را بر سرنگونی جمهوری اسلامی متحد و متمرکز کنیم. باید از ایجاد تفرقه در صفوف خود و تحمیل شدن شعارهای انحرافی بر تظاهراتهای خود پرهیز کنیم. شعارهایمان و صحبتهایمان باید متمرکز بر سرنگونی حکومتی باشد که هم اکنون کشتار میکند، هم اکنون زندانی و شکنجه میکند و هم اکنون آینده جوانان را تیره و تار کرده است و هم اکنون دشمن مردم ایران شناخته میشود. بنابراین لازم است از سردادن شعارهای انحرافی در تظاهراتها که میتواند صفوف ما را پراکنده کند، پرهیز کنیم. ما نه برای گذشته ها بلکه برای آینده ای روشن، نه برای باز گرداندن ارزشها و اخلاقیات هزاران ساله، بلکه برای جاری کردن ارزشهای

مدرن و مترقی بر زندگی مردم ایران در قرن ۲۱ دست به انقلاب زده ایم. انقلابی که شعارش "زن، زندگی، آزادی" و سرودش "برای" است. ۱ نوامبر ۲۰۲۲

حرکات سمبولیک در دفاع از انقلاب مردم ایران!

انقلابی که با کشته شدن دختر جوانی به اسم مهسا امینی، بدست حکومت اسلامی، جرقه اش زد شد اکنون نزدیک به دو ماه است که با قدرت و با اعتماد به پیروزی در حال پیشروی است.

این انقلاب که هدفش سرنگونی جمهوری اسلامی و تحقق کامل آزادی است، به دو دلیل عمده توانسته است در مدت کوتاهی توجه و حمایت‌های گسترده جهانی را به خود جلب کند. اول اینکه شعارش زن، زندگی، آزادی است؛ شعاری که بیان کننده آرزوهای نه تنها ۴۰ میلیون زن ایرانی و ۸۰ میلیون مردم ایران است، بلکه بیان کننده آرزوهای خفه شده همه زنان جهان و ۹۰ درصد مردم این کره خاکی است. و دومی بخاطر هدف قرار دادن حکومت اسلامی ایران است که مورد نفرت اکثریت قریب به اتفاق مردم جهان است و رفتنش آرزوی قلبی شان.

یک ویژگی دیگر این انقلاب، که اتفاقا ارتباط مستقیمی دارد با خصلت جهانشمولی اش، این است که خود را نه تنها در شکل اعتراضات و تظاهرات‌های خیابانی و اعتصابات عمومی، بلکه در اشکال متنوع دیگری مانند حجاب سوزانی، ظاهر شدن بدون حجاب در خیابانها، گیسو بریدن، رقصیدن و آواز خواندن زنان در قطارها و وسایل نقلیه عمومی، گل و شیرینی پخش کردن بین مردم، راه رفتن دست در دست هم دختران و پسران، آغوش‌های خیابانی و جدیداً، عمامه پرانی بنمایش میگذارد و جوانه میزند.

همه این حرکات سمبولیک ارزشمند، تاثیر گذار و قابل دفاع هستند. هم حجاب سوزان معنای قوی سیاسی دارد، هم عمامه پرانی و هم گیسو بریدن. اگر در ایران زنان حجاب، یعنی سمبل حکومت اسلامی، را از سر بر میدارند و آنرا زیر پا له میکنند و یا به آتشش میکشند، پیام قدرتمندی را به جهان مخابره میکنند. بریدن گیسو پیامی به همان اندازه قدرتمند را با خود حمل میکند؛ ما خواست زنان ایران را خواست خود میدانیم و از آن حمایت میکنیم. گیسو بریدن در مجامع عمومی نه آلترناتیوی بر حجاب سوزانی است و نه از ارزش آن میکاهد بلکه حرکت سمبولیک دیگری است در کنار آن. این حرکت نباید کم ارزش جلوه داده شود و مورد تحقیر قرار گیرد. تمام این حرکات سمبولیک، تا زمانیکه آزاری به کسی نمیرسانند، ارزشمند و کاملاً قابل دفاع هستند. #زن_زندگی_آزادی ۹ نوامبر ۲۰۲۲

یک نمایش در دو زمان متفاوت

شباهت توصل جمهوری اسلامی به "اصلاح طلبان" و توصل حکومت پهلوی به بختیار در این است که هر دو در پایان عمرشان دست به چنین نمایشاتی میزنند. فرقیشان هم در این است که بختیار هنوز مهره سوخته ای نبود ولی اینها، اصلاح طلبان، قبلاً با شعار "اصلاح طلب، اصولگرا، دیگه تمومه ماجرا" سوخته اند. #زن_زندگی_آزادی ۲۴ نوامبر ۲۰۲۲

علیه تابوها و مقدسات (متن ویدیوکلیپ)

شعار **#زن_زندگی_آزادی** از حنجره جامعه ای برخاست که در یکصد سال گذشته در اسارت تابوهایی نگه داشته شده که جسم و روحش را آزار داده اند؛ تابوها و مقدساتی چون دین، میهن، پرچم، ملت زنجیری شده اند برای کُند کردن رهایی اش و محدود کردن آزادی اش. ۲۶ نوامبر ۲۰۲۲

زن، زندگی، آزادی علیه مقدسات

اگر رعد و برق در آسمان نمیتواند بی مقدمه و بدون بهم خوردن ابرهای حامل یونهای منفی و مثبت بوقوع پیوندد، شعار "زن، زندگی، آزادی" هم نمیتوانست بی مقدمه و بدون زمینه شعار مرکزی انقلاب ۱۴۰۱ ایران شود و شهرت جهانی پیدا کند. این شعار از حنجره جامعه ای برخاست که در تاریخ معاصرش خرافات، تعصبات و اعتقادات مقدم بر انسان و انسانیت قلمداد شده اند و از این طریق در یکصد سال گذشته در اسارت تابوهایی نگه داشته شده که جسم و روحش را آزار داده اند. تابوها و مقدساتی چون دین، میهن، پرچم، ملت زنجیری شده اند برای کند کردن رهایی اش و محدود کردن آزادی اش. نه تنها این، بلکه در نیم قرن گذشته زندگی و هویت طبیعی نیمی از جمعیت اش از آنها انکار شده است.

این جامعه اما تسلیم نشد، مقهور نشد و خودکشی نکرد. انقلاب را و زیر و رو کردن این وضعیت را انتخاب کرد. با شعار "زن زندگی آزادی" به جنگ این وضعیت برخاست، شعاری که تابوها را شکست و آنها را وسیعاً بی اعتبار ساخت. این شعار بطور واضح گفت که هیچ تابویی مقدم بر انسان و نیازهایش نیست. معنای دیگر این شعار این است که ما دیگر خود را فدای هیچ چیزی که تاکنون مقدس جلوه داده شده است، نمیکنیم. پ

زن، زندگی، آزادی بطور روشن به این معنی است که این تابوها و نامقدساتی که لباس تقدس بر تنشان پوشانده شده است، هستند که باید فدای حرمت و منزلت انسان شوند و نه برعکس. شعار زن زندگی آزادی به این معنی هم است که آزادی انسان، ارزش انسان، شان و منزلت انسان بدون جاری شدن برابری کامل بین آنها، بدون برخورداری همه آنها از حقوق و امکانات برابر ممکن نیست. شعار زن، زندگی، آزادی کیفرخواستی است علیه هرگونه تبعیض و بی عدالتی و نابرابری، و مانیفستی است برای يك جامعه انسانی. جامعه ای که معیار خوشبختی اش خوشبختی تك تك شهروندانش است و هدفش از تولید، نه ثروت اندوزی و تمرکز ثروت در دست يك اقلیت بلکه ایجاد رفاه، آسایش، لذت و خوشی برای همه است. زنده باد زن، زندگی، آزادی! ۲۶ نوامبر ۲۰۲۲

جمهوری اسلامی محکوم به نابودی است

جنگی تمام عیار بین مردم ایران و جمهوری اسلامی در تمام جبهه ها و همه عرصه های زندگی اجتماعی در سرتاسر کشور و در سطح بین المللی در جریان است. جنگ در خیابان، در خانه و کارخانه، در ادارات و محلهای کار، در مدارس و دانشگاه ها، جنگ در عرصه ورزش و میدانهای ورزشی، جنگ

در عرصه فرهنگ و هنر، در عرصه تئاتر و سینما و موزیک، در عرصه مدیای اجتماعی و غیره در جریان است. این يك انقلاب است؛ انقلابی قدرتمند برای سرنگون کردن جمهوری اسلامی.

حکومت تمام توان و قدرتش را برای مقابله با انقلاب زن زندگی آزادی به میدان آورده است. به خشن ترین، کثیف ترین و فاشیستی ترین اقدامات دست زده است؛ از شلیک به سر و صورت و چشم مردم و کور کردن آنها، زیر مشیت و لگد و باتوم گرفتن معترضین در خیابانها؛ از ربودن و بازداشت خشونت آمیز آنها و کشتن کودکان تا شکنجه و تجاوز به بازداشت شدگان در زندانها؛ از اعترافات اجباری و به خودکشی کشاندن زندانیان و محروم نگهداشتن شان از دارو و درمان تا تهدید والدین و دیگر اعضای خانواده آنها برای سکوت؛ از دزدیدن جنازه کشته شدگان تا اجازه ندادن به خانواده آنها برای برگزاری مراسم؛ از ساختن داستانهای دروغ و شایعه پراکنی در مورد مخالفین خود و تلاش برای بی اعتبار کردن آنها تا فرستادن جاسوسان خود به میان مردم معترض؛ از به میدان کشیدن همه نیروهای رسمی و غیر رسمی سرکوبگر خود تا استفاده از ارازل و اوباش و لمپن های محلات برای ارباب مردم؛ از پروراندن جاسوس در میان بخشهای مختلف جامعه تا تهدید و تطمیع مالی هر آنکس که خطر بالقوه برایش محسوب میشود؛ از صرف هزینه های گزاف برای تربیت جاسوس و آدم ربا و تروریست در کشورهای دیگر تا پرداخت رشوه به لابی گران خود در مجامع بین المللی؛ از سوء استفاده از ورزش و هنر تا جعل اخبار و تفرقه اندازی بین مردم از جمله اقداماتی است که جمهوری اسلامی برای بقا خود و بشکست کشاندن انقلاب به آنها دست زده است. اما با وجود همه اینها، تمام قرائن و شواهد حاکی از این است که برنده نهایی این جنگ مردم و بازنده اش جمهوری اسلامی خواهد بود. اعتراضات در خیابانها با قدرت ادامه دارد، شعارهای اعتراضات مدام رادیکالتر و روشنتر بیان میشوند، تظاهراتهای حمایتی ایرانیان در دیگر کشورهای جهان بی وقفه ادامه داشته و توجه گسترده انظار عمومی و حمایتهای گوناگون بین المللی از انقلاب را جلب کرده است.

اگر جمهوری اسلامی تمام آنچه را که در توان داشته و از دستش ساخته بود بکار گرفته است، انقلاب اما هنوز همه نیرو و توان خود را به میدان نیاورده است. علاوه بر این، هم بخاطر خصوصیات ویژه نیروی پیش برنده اش و هم بخاطر خصوصیات حکومتی که در مقابلش قرار دارد، این انقلاب "محکوم" به پیروزی است. این حکومت متعلق به گذشته، ارتجاعی، ضد زن، ضد زندگی، قاتل، شکنجه گر، متجاوز، دزد، فاسد، دروغگو و کودک کش است و دشمن آزادی، دشمن شکوفایی زندگی و حتی دشمن هرگونه مدرنیسم و ترقی خواهی است. و به همین اعتبار هم محکوم به نابودی است.

نیرویی که بر علیه جمهوری اسلامی به انقلاب برخاسته است رو به آینده دارد و متعلق به آینده است، از حکومت و قوانین اش و از شرایطی که بر زندگی اش تحمیل شده است منزجر و متنفر است، جانش به لب رسیده، چیزی برای از دست دادن ندارد، تباهی بیشتر زندگی خود را در ادامه حیات این حکومت و دست یابی به آزادی، شادی، رفاه و منزلت و معیشت خود را در نابودی کامل این حکومت میبیند. و به همین خاطر هم انقلابش روز بروز گسترده تر و قدرتمندتر میشود، ابتکارات جدید تر و حیرت آورتری از خود بروز میدهد و حمایتهای جهانی بیشتری را جلب میکند. زنده باد انقلاب نوین و آزادیبخش مردم ایران! #زن_زندگی_آزادی ۲ دسامبر ۲۰۲۲

اتمام حجتی با سران جمهوری اسلامی! (متن ویدئوکلپ)

سران جمهوری اسلامی، آمرین و عاملین اعدامها خوب گوش کنید .

انقلابی که در ایران براه افتاده است سر بازایستادن ندارد و مطمئنا پیروز خواهد شد.

تک تک شما به محاصره مردم درخواهید آمد. اگر اعدام بکنید دیگر هیچ تضمینی برای نجات حتی جان خود از خشم مردم نخواهید داشت. اعدام ها را متوقف کنید! ۷ دسامبر ۲۰۲۲

سران جمهوری اسلامی و قاتلین محسن شکاری (متن یک ویدئوکلپ)

ما میدانیم که شما در مخصه ای گیر کرده اید و نه راه پیش دارید و نه راه پس. میدانیم که پل ها را پشت سر خود خراب کرده اید و در جهان جای امنی برایتان نمانده است. میدانیم که اقدام به اعدام و قتل و جنایت بیشتر را تنها راه نجات خود میدانید، ولی این را هم بدانید که با هر یک اعدام و با هر یک شلیک بیشتر نفرت مردم علیه خود را متراکم تر، پرونده خود را سنگین تر و شانس جان سالم بدر بردن خود از عکس العمل قابل پیش بینی مردم را کمتر و کمتر میکنید. دیری نخواهد کشید که تک تک شما به محاصره مردم درآیید. در این تردیدی نداشته باشید. ولی برای اینکه فردا با تنی سالم به دادگاه های مردمی آورده شوید امروز اعدام ها را متوقف کنید. ۸ دسامبر ۲۰۲۲

دعوی ما بر سر تفسیر قرآن نیست

مولوی عبدالحمید، امام جمعه زاهدان، در خطبه های نماز جمعه ۱۸ آذر صدور حکم اعدام برای کسانی که مرتکب قتل نشده اند را "ناصحیح" و "استدلالی نادرست از قرآن" خوانده. او گفته "اگر کسی تنها راهی را بسته و کاردی زده به بسیجی که فقط زخمی اش کرده، از نظر شرعی نمیتوانیم او را بکشیم. قرآن چنین مجوزی نداده است. محاربی که آدمی را نکشته، نباید اعدام شود، این از نظر قرآنی و شرعی صحیح نیست."

بله، زمانی که مردم در خیابانهای ایران و ایرانیان پراکنده در دیگر کشورهای جهان شعار میدهند که حکومت اسلامی نمیخوایم نمیخوایم، Mollas out of Iran این ملای سنی تازه به این فکر افتاده که احکام اعدام های اخیر در جمهوری اسلامی را استنتاجی ناصحیح از احکام قرآن اعلام کند. او مخالف اعدام "محارب" نیست بلکه از نظر او محارب زمانی باید اعدام شود که با اسلحه به جنگ حکومت اسلام برخیزد و نه با سنگ و چوب.

در جواب به مولوی و امثال ایشان لازم است بارها و بارها یادآوری و تاکید کرد که انقلاب ۱۴۰۱ ایران - انقلاب زن زندگی آزادی - نه بر سر تفسیرهای متفاوت از قرآن، نه بر سر استخراجات کالاهای متفاوت از قرآن بلکه برای پاک کردن جامعه از هرگونه قوانین شریعه و قوانین استنتاج شده از قرآن و دین و مذهب است. جامعه ایران، و مشخصا نسل جوان این جامعه بلند شده است تا به هرگونه دخالت

مذهب در زندگی خصوصی و اجتماعی خود، به جاری شدن قوانین منتج از قرآن، با هر رنگ و هر تفسیری، نقطه پایان بگذارد. این مردم حق دارند و حق مسلم خود میدانند که نه تنها با شعار دادن، نه تنها با تجمع در خیابانها، نه تنها با سنگ و چوب بلکه با اسلحه به عمر حکومت الله و حکومت متکی بر اسلام و قوانین اسلامی پایان دهند. ما میدانیم معنی حرف شما چیست. شما با این حرفتان، هم از مردم میخواهید که در مقابل جمهوری اسلامی دست به اسلحه نبرند و هم به خامنه ای چراغ سبز نشان دهید که با اعدام افرادی که دست به اسلحه ببرند مخالفت نخواهید کرد.

مردم ایران در یک قرن گذشته و بخصوص در ۴۳ سال عمر حکومت اسلامی چهره واقعی اسلام، چهره واقعی مفسرین گوناگون قرآن و چهره واقعی مراجع رنگارنگ اسلامی را شناخته اند. شما حق دارید به توحش سران جمهوری اسلامی اعتراض کنید، ولی این را هم بدانید که اگر خواهان پایان یافتن قطعی هر نوع اعدام و وحشیگری حکومتی، و یا پایان یافتن قطعی حتی تبعیض بر اساس باورهای دینی هستید، در مقابل انقلاب مردم سنگ اندازی نکنید. ۱۳ دسامبر ۲۰۲۲

"مجهول الهویه" ها هویت جهانی می یابند!

مادر سیاوش محمودی، از آخرین دیدارش با فرزند خود قبل از کشته شدنش در خیابان و از صحنه روبرو شدنش با جنازه سیاوش در سردخانه بیمارستان میگوید. داستان زندگی کودکانی که حکومت اسلامی کودکی آنها را گرفت و داستان زندگی جوانان و نوجوانانی که جمهوری اسلامی زندگی شان را به تباهی کشید، از زبان این مادر چنان بیان میشود که دل هر شنونده ای را بدرد میآورد، اشک از چشمانش جاری میکند و خشم او را علیه جانیان اسلامی صد چندان میکند.

در بیمارستان به او گفته میشود که پسری از پشت سر تیر خورده و کشته شده ولی "مجهول الهویه" است. او دستش را زیر سر فرزندش میگذارد تا او را ببوسد. دستش پر از خون میشود.

سیاوش محمودی هویت جهانی می یابد. نام او به لیست نام هایی میپیوندد که در ۹۰ روز گذشته در هزاران نقطه جهان، در هزاران تجمع هزاران نفری از میان لب های میلیونها و میلیونها انسان آزادیخواه در ایران و در سراسر جهان فریاد زده شده و از طرف میلیاردها انسان شنیده شده اند. نام سیاوش در کنار نام های مهسا امینی، نیکا شاکرمی، سارینا اسماعیل زاده، کیان پیرفک، محسن شکاری، مجیدرضا رهنورد، و صدها و هزارها نام دیگر در کتابهای تاریخ اجتماعی ایران ثبت خواهد شد و از او بعنوان یکی از انسانهایی یاد خواهد شد که جانهاشان را در مبارزه و تلاش برای دستیابی به آزادی از دست دادند؛ "بگو، بگو: سیاوش محمودی" ۱۶ دسامبر ۲۰۲۲

لفاظی های ژورنالیستی برای وارونه کردن حقیقت!

مردم ایران، در اعتراض به شرایطی که حکومت اسلامی بر زندگی آنها تحمیل کرده است، بپا خاسته اند تا به عمر حکومت اسلامی در ایران و به شرایط غیر انسانی تحمیل شده بر زندگی خود، هرچه زودتر پایان دهند. اعتراض عمومی و انقلاب عکس العمل طبیعی جامعه در مقابل شرایط موجود است.

و انقلابی که در مقابل جمهوری اسلامی و برای زیر و رو کردن شرایط موجود شکل گرفته است، روز بروز در حال گسترش و قدرتمندتر شدن است که با گذشت زمان بخشهای هرچه بیشتری از جامعه هم در حال پیوستن به آن هستند. مردم خواهان سرنگونی هرچه سریعتر جمهوری اسلامی و پایان دادن هرچه سریع تر به این اوضاع هستند.

انتظار بر این است که هر انسان شریفی که دهان به صحبت در مورد این انقلاب باز میکند، بدون لکنت زبان، تمام خشونتها و سرکوبهای حکومت را محکوم کند و از اعتراض مردم به صراحت و قاطعانه دفاع کند. در این میان اما کسان زیادی وجود دارند که اگر چه خود را مخالف جمهوری اسلامی وانمود میکنند، ولی الزاما مدافعین راستین انقلاب مردم نیستند. بنظر میرسد که منافع زمینی این گونه افراد ایجاب میکند که حقیقت وارونه جلوه داده شود و این وضعیت ادامه یابد تا آنها بتوانند به شغل امروزشان تحت عناوینی چون تحلیلگر مسائل اجتماعی و تحلیلگر مسائل سیاسی ادامه دهند. چرا که سرنگونی هرچه سریعتر جمهوری اسلامی احتمالا شرایطی را بدنبال داشته باشد که نان این قبیل "تحلیلگران" را تخته کند.

یکی از این قبیل "تحلیلگر مسائل اجتماعی" آسیه امینی است. ایشان مدام در برنامه های تلویزیون ایران اینترنشینال بعنوان کارشناس و تحلیلگر مسائل اجتماعی مورد مصاحبه قرار میگیرد. یکی از این برنامه ها اخبار روز دوشنبه ۲۸ آذر بود که او در جواب به سؤال طناز خامه، مجری برنامه، در باره واکنش سینماگران به بازداشت ترانه علیدوستی، با بکار گیری اصطلاحاتی چون "کنش و واکنش"، "عمل و عکس العمل" و "عوض شدن جای کنش و واکنش"، خود را چنان به هچل میاندازد که شنونده براحتی میتواند متوجه شود که ایشان دهانش را باز کرده است تا چیزی نگوید. یا در واقع موضع خود را با عبارت پردازی و بطور غامض پنهان کند. در این برنامه کسان دیگری هم مورد پرسش قرار گرفتند که آنها، برخلاف این یکی، صحبتشان را در دفاع از ترانه علیدوستی و تبریک به او بخاطر قرار گرفتن در سمت درست تاریخ و همچنین مثبت و پر اهمیت خواندن حضور سینماگران در مقابل زندان اوین شروع کردند. ولی خانم آسفه امینی بجای دفاع صریح، روشن و بدون لکنت زبان از حق بی چون و چرای اعتراض مردم و از جمله حق اعتراض ترانه علیدوستی، و همچنین بجای محکوم کردن صریح هر نوع تعرض و اعمال خشونت حکومت بر آنها، تلاش کرد به مردم القا کند که وقتی اعتراض میکنید توقع خشونت از طرف حکومت را هم باید داشته باشید.

وقتی او صحبت اش را چنین شروع کرد: "من از یکطرف با این موافق هستم که شجاعت تکثیر شده در جامعه . . ."، من شنونده حدس زدم که ایشان "اما"یی هم در مذمت این " شجاعت تکثیر شده" بکار خواهد برد. و چنین هم شد: "اما از آنطرف فراموش نکنیم، بهر حال این يك کنش و واکنش بین مردم و حکومت است. در دو سه ماه اولی که بعد از در واقع قتل ژینا امینی مردم به خیابانها آمدند و تلاش کردند که خواسته تغییر جمهوری اسلامی را بعنوان مبنای حرکت خودشان و مقصد حرکت خودشان نشان بدهند، جمهوری اسلامی در يك حالت واکنشی نسبت به این کنش غیر قابل پیش بینی در این سطح و در این گستردگی قرار گرفت."

بله درست حدس زده اید؛ ایشان بشکل خجولانه ای تلاش دارد بگوید که مردم نمیایستی "خواسته تغییر جمهوری اسلامی" را در دستور اعتراضات خود قرار میدادند. معنی روشن حرف این "تحلیلگر مسائل اجتماعی" سرکوفت زدن به مردم و توجیه جنایتها و خشونت‌های حکومت است. او به بیانی دیگر، به

معترضین میگویند ترشی خوردید باید پای لزش هم بنشینید. ایشان قبول میکنند که انقلاب، یا بقول ایشان "خواسته تغییر جمهوری اسلامی" واکنش طبیعی جامعه در مقابل اوضاع غیر قابل تحملی است که این حکومت آنرا به این وضع انداخته است. ولی آن حقیقتی که در لفاظی های ژورنالیستی این تحلیلگر مسائل اجتماعی "وجه" جلوه داده میشود، خشونت جمهوری اسلامی است. او این خشونت را "واکنش حکومت"، و احتمالاً، واکنش طبیعی و قابل توجیه حکومت، در مقابل انقلاب و اعتراضات مردم قلمداد میکند. معنی بیانات ایشان بطور روشن این است که اگر مردم بعد از قتل حکومتی مهسا "خواسته تغییر جمهوری اسلامی را بعنوان مبنای حرکت خودشان و مقصد حرکت خودشان" انتخاب نمیکردند و "جمهوری اسلامی را در يك حالت واکنشی نسبت به این کنش غیر قابل پیش بینی در این سطح و در این گستردگی قرار" نمیدادند، حکومت هم در این سطح دست به خشونت نمیزد. و این یعنی توجیه جنایتها و خشونتهای حکومت از زبان يك "اصلاح طلب" دیروز و تحلیلگر مسائل اجتماعی امروز.

ولی علیرغم بازداشتهای گسترده رژیم، علیرغم اعدامها و اعمال خشونت و رفتارهای وحشیانه در قبال اعتراضات مردم، و علیرغم متلك پرانی ها و سرکوفت زدن های سرپوشیده این قبیل تحلیلگران مسائل اجتماعی، انقلاب مردم با قدرت و با اعتماد به پیروزی به پیش میرود. ادامه این پیشروی به دور شدن باز هم بیشتر سلبریتی هایی چون ترانه علیدوستی از حکومت و پیوستن شان به صف انقلاب منجر خواهد شد و تحلیلگران نان به نرخ روز خور را به موضع گیری های صریح تر و "شفاف تری" وادار خواهد کرد. ۲۰ دسامبر ۲۰۲۲

متن کامل صحبتهای خانم آسفه امینی:

"من از یکطرف با این موافق هستم که شجاعت تکثیر شده در جامعه، ترسها فروریخته و سکوتها شکسته شده، و جامعه داره به شفافیت بیشتری نزدیک میشه و کسانی که شاید سالها ساکت بودند و سالها تصور میشده بخاطر بازی یا بخاطر پذیرفتن نقشهایی که جمهوری اسلامی به آنها پیشنهاد یا تحمیل میکرد، در واقع در کنار حکومت اسلامی دیده میشدند، امروز ترجیح میدهند که بصورت شفاف تری موضع شان را در مقابل جمهوری اسلامی و در کنار مردم تعریف بکنند و نشون بدن.

اما از آنطرف فراموش نکنیم، بهر حال این يك کنش و واکنش بین مردم و حکومت است. در دو سه ماه اولی که بعد از در واقع قتل ژینا امینی مردم به خیابانها آمدند و تلاش کردند که خواسته تغییر جمهوری اسلامی را بعنوان مبنای حرکت خودشان و مقصد حرکت خودشان نشان بدهند، جمهوری اسلامی در يك حالت واکنشی نسبت به این کنش غیر قابل پیش بینی در این سطح و در این گستردگی قرار گرفت. به بنظر میرسد که اطافهای فکر سرکوب دارند این کنش و واکنش را جایش را عوض میکنند و مردم را در شرایط واکنشی قرار میدهند. من با شما موافق هستم که ایران در شرایطی قرار گرفته که حتی این کنش سرکوب هم میتونه با اون حرکت دومینویی که مردم پشت هم میایستند، هنرمندان پشت هم میایستند، ورزشکاران از هم الگوبرداری میگیرند و الهام دیگران میشن، این میتونه معامله را برهم بزنه اما بهر حال فراموش نکنیم بخشی از این پرداختن به افراد بجای پرداختن به موضوع انقلاب میتونه يك حرکت کنشی طراحی شده از طرف حکومت باشد."

انقلابی نوین برای جامعه ای نوین

انقلابی که شعارش "زن، زندگی، آزادی" است و سرودش "برای"، آمال و آرزوهایش دست یافتن به مترقی ترین و پیشروترین ارزشهای انسانی است و رزمندگان زن و مردانی چون مهسا امینی ها، نیکا شاکرمی ها، سارینا اسماعیل زاده ها، نوید افکاری ها، محسن شکاری ها و مجیدرضا رهنورد ها و همینطور ده ها و صدها جوانی که در زندانها و شکنجه گاه های جمهوری اسلامی بسر میبرند، اثباتی است بر این مدعا که سقف توقعات مردم ایران خیلی بالاتر و انتظاراتشان از زندگی خیلی مترقی تر از آن است که کسی حتی در فکر این باشد که آنها را اعضای ایل و قبیله و ملت تعریف کند که باید گوش بفرمان رئسای شان باشند. آنها خود را شهروندان متساوی الحقوق يك جامعه مترقی به تصویر میکشند که انقلابشان جامعه کهنه را عمیقا شخم خواهد زد، تمام ارزشها و معیارهای پوسیده را به زباله دان خواهد ریخت و جامعه ای را سازمان خواهد داد که در آن زن دارای حقوقی کاملا برابر با مرد داشته باشد؛ سلامت و شادابی کودکان مقدم بر آداب و تفکرات سنتی قرار داده شود؛ همه شهروندان، فارغ از تعلقات زبانی، دینی و منطقه ای، از حقوقی کاملا برابر برخوردار شوند؛ نه مقام و منزلت ارثی باشد و نه فقر و نداری. این مردم در فکر ساختن جامعه ای هستند که در قرن ۲۱ الگویی از يك جامعه انسانی در منطقه و در جهان شمرده شود. این مردم اداره چنین جامعه ای را بدست شاهزادگان و خودگماردگان و شیخها و شیخ زادگان و این قبیل کسان که خود را برتر و متمایز تر از دیگران میدانند و برای خود امتیازاتی بالاتر از دیگران انتظار دارند، نخواهند سپرد بلکه آنها خودشان از طریق شوراها و نمایندگان منتخب شوراها خود اداره خواهند کرد. پیروز باد انقلاب [#زن_زندگی_آزادی](#)

۱ ژانویه ۲۰۲۳

جرقه های نور در تاریکی!

در ویدئو کلیپی که در مدیای اجتماعی پخش شده است، یکی از جوانانی که انقلاب "زن، زندگی، آزادی" را شعله ور کرده اند، میگوید:

"تاریخو آدمهای رام و مطیع نمیسازند، آدمهای انقلابی شجاع میسازند. تاریخو آدمهای قانع و سرخوش نمیسازند، آدمهای ستمدیده و با شرافت میسازند. نزدیک نیم قرنیه به لباس مجلسی تن فقر کردین و به ما درس گرسنگی میدین تا خودتون روزبروز فربه تر و ثروتمندتر بشین. نزدیک نیم قرنیه به جیک و پوک زندگی ما کار دارید؛ اینو بپوشید، اونو نپوشید؛ اینو بخورید و اونو نخورید؛ با این پا برید تو دسشویی و با اون پا بیابید بیرون. وقتی نزدیک نیم قرن با به جماعتی بدرفتاری میکنی آنها تغییر میکنند، از تو و ایمان تو و هر چیزی که به تو مربوط میشه زده میشن. ما دیگه تو تاریکی منتظر نور نمیشینیم، بجاش خودمون جرقه میزنیم. ما دیگه چشم به دهن تو نمیدوزیم تا ببینیم کی تو و کشورهای دوست و همسایه ات سیر میشین تا به لقمه نون نسیب ما بشه. بجاش دست شما را از این سفره کوتاه میکنیم. ایران مال ماست، پیش میگیریم. به امید آزادی!"

در این صحبت کوتاه انقلاب ۱۴۰۱ ایران معنی شده و عمق آنچه که مردم ایران برای از میان برداشتن و نابود کردنش به پا خاسته اند، بطور واضح بیان میشود. انقلابی که شعارش "زن زندگی آزادی" است و سرودش "برای"، آمال و آرزوهایش دست یافتن به مترقی ترین و پیشروترین ارزشهای انسانی است

و رزمندگان زن و مردانی چون مهسا امینی ها، نیکا شاکرمی ها، سارینا اسماعیل زاده ها، نوید افکاری ها، محسن شکاری ها، مجیدرضا رهنورد ها و همینطور بیان کننده حرفهای بالا و ده ها و صدها زن و مرد دیگری همچون او، که هم اکنون در زندانها و شکنجه گاه های جمهوری اسلامی بسر میبرند، اثباتی است بر این مدعا که دانش سیاسی و سقف توقعات مردم ایران خیلی بالاتر از آن است که عده ای بتوانند از طریق بند و بستها و "ائتلاف" های پشت پرده حکومت آقابالاسر دیگری را برای آنها معماری کنند.

مردم ایران، بویژه نسل جدید، خود را نه عضوی از فلان قبیله و فلان ملت و فلان مذهب بلکه شهروندان متناسوی الحقوق یک جامعه مترقی به تصویر میکشند که انقلابشان در حال شخم زدن عمیق و به زباله دان سپردن تمام ارزشها و معیارهای پوسیده جامعه کهنه است. آنها خود را لایق زیستن در جامعه ای میدانند که در آن زن دارای حقوقی کاملا برابر با مرد باشد، سلامت و شادابی کودکان مقدم بر آداب و سنن قرار داده شود و نه مقام و مکتب موروثی باشد و نه فقر و نداری. نفرت و بیزاری مردم ایران از آنچه که به جمهوری اسلامی مربوط میشود بدین معناست که آنها خواهان نابودی کامل این حکومت، از بازداشت سرانش و به محاکمه کشیدن شان تا انحلال سپاه پاسداران و همه نیروهای سرکوبگرش، از لغو تمام قوانین کثیف اسلامی اش و بریدن دست دین از دخالت در زندگی شان تا پایان دادن به حکومتهای آقابالاسر هستند. آنها ایران را از چنگ جمهوری اسلامی آزاد خواهند کرد نه برای تحویل دادنش بدست شاهزادگان و خودگماردگان و شیخها و شیخ زادگان و این قبیل کسان که از قماش استثمارگران هستند و برای خود امتیازاتی بالاتر از دیگران انتظار دارند. مردم ایران اداره جامعه را خودشان از طریق شوراها و نمایندگان منتخب شوراها می خواهند بدست گرفت. زنده باد انقلاب "زن، زندگی، آزادی"

۳ ژانویه ۲۰۲۳

بعد از جمهوری اسلامی

(متن يك ویدئوکلیپ)

اگر جمهوری اسلامی توانست جلو پیروزی انقلاب ۵۷ را سد کند و آنرا به خون بکشد و تحقق شعارهای معروف زنان ایران در ۸ مارس همان سال، یعنی "آزادی نه شرقی است، نه غربی، جهانی است" و "ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم" را عقیم بگذارد و با کشتار آزادیخواهان و حاکم کردن ترس و وحشت، جامعه ایران را به عقب برگرداند و ارتجاع ۱۴۰۰ سال پیش را به قانون این مملکت تبدیل کند، امروز انقلابی که با شعار "زن زندگی آزادی" با قدرت در حال پیشروی است، به حیات حکومت اسلامی و همه آنچه که به این حکومت تعلق دارد، پایان خواهد داد و ساختن جامعه ای را در ایران میسر خواهد ساخت که در آن دین و مذهب دیگر اجازه هیچگونه دخالت در دولت، در قوانین و مقررات جامعه و زندگی اجتماعی و خصوصی مردم را نداشته باشد، زن و مرد از حقوقی کاملا برابر برخوردار باشند، سلامت و شادابی کودکان مقدم بر هرگونه آداب و سنن قرار داده شود، رفاه و شادی عمومی باشد و نه مقام و مکتب موروثی باشد و نه فقر و نداری. جامعه ای که قوانین اش هرگونه تبعیض، از تبعیض جنسی گرفته تا تبعیض طبقاتی، از تبعیض زبانی گرفته تا تبعیض بر اساس عقیده و باور، از تبعیض بر

اساس محل تولد و زندگی گرفته تا تبعیض بر اساس سن و توانایی ها و ناتوانی های جسمی و روحی، را جرم اعلام کند و اعمال کنندگان هر کدام از این تبعیضات را لایق مجازات بداند.

زنده باد انقلاب زن زندگی آزادی! زنده باد انقلاب انسانی برای ساختن يك جامعه انسانی!

۶ ژانویه ۲۰۲۳

"انقلاب مردمی برای گذار به دموکراسی!"

این روزها بحث ائتلاف در برخی رسانه ها داغ است. این موضوع بحث چندین برنامه تلویزیون ایران اینترنشنال در ۱۰ روز گذشته بوده است. "چگونه ائتلاف مردمی برای گذار به دموکراسی شکل می گیرد؟"، عنوان برنامه "فردا" در روز جمعه ۱۴ بهمن بود. این عنوان و ترکیب شرکت کنندگان در این گفتگو نظر مرا جلب کرد. يك پای ثابت این گفتگو شهریار آهی بوده که از طرف نوریزاده، یکی دیگر از این قبیل دلالان سیاسی، "مهندس و آرشینکت ائتلاف" لقب گرفته است. بنظر میرسد که ماموریت ایشان، مهندسی کردن موجودی است به اسم "ائتلاف" که احتمالاً هم اسمش را "ائتلاف مردمی برای گذار به دموکراسی" بگذارند. با مراجعه به و درس آموزی از اتفاقات تاریخی براحتی میتوان حدس زد که هدف این تلاشها، نه به پیروزی رساندن انقلاب زن زندگی آزادی، بلکه "ناقص الخلقه" کردن این انقلاب است.

ولی این تلاشها به هدفش نخواهد رسید. تمام شواهد حاکی از این است که فعالین و دست اندرکاران انقلاب جاری آگاه تر از آن هستند که به این دلالان سیاسی، که تا چند ماه پیش انقلاب را هرج و مرج مینامیدند و به سرداران جمهوری اسلامی افتخار میکردند، اجازه و امکان این را بدهند که اینبار اینها، بجای يك عمامه دار، يك شاهزاده را در ماه کنند و يك حکومت اقبالاسر دیگری را بر مردم تحمیل کنند.

مردمی که بیش از سه ماه است انقلاب عظیمی را شروع کرده اند و جهان را به حیرت واداشته اند، مردمی که با انقلاب زن زندگی آزادی در حال سرنگون کردن جمهوری اسلامی هستند، خود نیز قادرند حکومت لایقی را برای اداره جامعه سازمان بدهند. این مردم اداره جامعه را نه بدست عده ای "از ما بهتران" بلکه بدست حکومت برآمده از انقلاب و شوراهاى خودشان خواهند سپرد. حکومتی که براحتی قابل کنترل و حسابرسی مردم خواهد شد.

زنده باد انقلاب زن زندگی آزادی! زنده باد انقلاب انسانی برای ساختن يك جامعه انسانی!

۸ ژانویه ۲۰۲۳

رهبر درمانده تنها مانده!

اظهارات اخیر خامنه ای، که تلاشی است برای روحیه دادن به نیروهای سرکوبگرش، بیش از هر چیزی ضعف و درماندگی او در مقابل انقلاب مردم را آشکار میکند.

او در دیدار با جمعی از طلاب قم در روز دوشنبه گفت: "هدف افراد حاضر در اغتشاشات برطرف کردن ضعف‌ها نبود بلکه از بین بردن نقاط قوت کشور بود." و نقاط قوت هم از نظر ایشان، دروغ‌هایی چون امنیت!، پیشرفت علمی!، رشد تولید داخلی!، شکوفایی اقتصادی! و رونق گردشگری! هستند. او همچنین اعتراضات مردم را اغتشاش نامید، در توصیف این اعتراضات از فعل ماضی استفاده کرد، اطرافیان خود را به "جهاد تبیین" و تبلیغات بیشتر از طریق بکارگیری زبانها و حنجره‌های مختلف و ابتکار و نوآوری فراخواند، وضعیت خود را به وضعیت امام حسین تشبیه کرد، معترضین را خائن نامید و به عدم کارایی سرکوبها اعتراف کرد: "البته در اینکه مشکل اقتصادی و معیشتی وجود دارد شکی نیست اما آیا این مشکل با آتش زدن سطل زباله و اغتشاش خیابانی حل می‌شود؟ بدون تردید این کارها خیانت است و دستگاههای مسئول نیز با خیانت، برخورد جدی و عادلانه می‌کنند." در رأس نقشه‌های بدخواهان، تبلیغات و به قول خودشان پروپاگاندا است که علاج آن، تبیین صحیح حقایق از زبانهای مختلف و با ابتکار و نوآوری است چرا که راه برطرف کردن وسوسه تبلیغاتی اثرگذار بر ذهن جوان و نوجوان باتوم نیست بلکه تبیین و روشنگری است."

جواب مردم انقلابی ایران به خامنه‌ای و دیگر سران و فرماندهان جمهوری اسلامی این است که ما زیر حکومت ۴۳ ساله شما هیچگونه امنیتی، چه اقتصادی و چه اجتماعی و حقوقی، نداشتیم، از لحاظ اقتصادی به فقر و محرومیت بیشتر رانده شدیم، از لحاظ حقوق انسانی بنده و برده تعریف شدیم و هر جا و هر زمان دهان به اعتراض کشودیم با اسیدپاشی بر سر و صورت، با بریدن دست و پا، با سنگسار، با زندان، شکنجه و اعدام جواب گرفتیم. برای همین بپا خاسته ایم تا شما را از قدرت پایین بکشیم و به این وضعیت نکته پایانی بگذاریم؛ انقلاب ما جاری است و هنوز پایان نیافته است؛ این انقلاب روز بروز گسترده تر و قدرتمندتر میشود و به موازات آن شما ضعیف تر و منزوی تر میشوید؛ شما را راه نجاتی نیست؛ جهان در حال رویگرانی از شما و در حال حمایت از اعتراضات ما است؛ ما با شما هیچ همکاری و منافع مشترکی نداشته ایم که اعتراضات ما را خیانت بنامید. اگر هم منظورتان از "خیانت" پشت کردن برخی از هدستانتان به شماست، لازم میدانیم بگوییم که منتظر رویگرانی های بیشتر و ریزش های بیشتر صفوفتان باشید. این انقلاب صفوف شما را متلاشی تر از این خواهد کرد. مطمئن باشید شما را محاصره، بازداشت و محاکمه خواهیم کرد. این روز در چشم انداز است؛ تشبیه خودتان به امام حسین تان اقراری است بر وضعیت اسفبارتان.

زنده باد انقلاب زن، زندگی، آزادی! زنده باد انقلاب انسانی برای ساختن يك جامعه انسانی!

۱۰ ژانویه ۲۰۲۳

باتوم، تبیین و جمهوری اسلامی

انقلاب جاری، چون آب در لانه مورچگان، ولوله در بارگاه حکومت اسلامی انداخته و نظریه پردازانش را، برای روحیه دادن به نیروهای سرکوب و کاستن از سرعت ریزش صفوف خود به "تبیین" واداشته است.

در واکنش به اظهارات تازه رهبرشان که گفته بود "راه برطرف کردن وسوسه تبلیغاتی اثرگذار بر ذهن جوان و نوجوان باتوم نیست بلکه تبیین و روشنگری است"، روزنامه جوان، نزدیک به سپاه پاسداران،

در شماره روز دوشنبه ۲۶ دی نوشته است: "برای برقراری امنیت و ایجاد ثبات در جامعه اگر لازم باشد باتوم می‌تواند راهگشا باشد." و ادامه داد: "بین دوگانه "تبیین" و "باتوم" نمی‌توان یکی را تایید و دیگری را رد کرد. در این دوگانه نباید فراموش کرد که "تبیین" اساس است و "باتوم" اضطرار. تبیین "حل کردن" است و "باتوم" جمع کردن."

اگر اظهارات اخیر خامنه‌ای در مورد نقش باتوم را بتوان اعترافی بر عدم کارایی نیروهای سرکوب و شکست جمهوری اسلامی در مقابل انقلاب تفسیر کرد، بیانات روزنامه جوان را هم میتوان نوعی "تبیین" حکومتی برای روحیه دادن به صفوف نیروهای سرکوب توصیف کرد.

ولی جواب مردم به این حکومت و نظریه پردازانش تا کنون این بوده است که نه "اساس تبیین" تان کارساز است و نه "باتوم اضطرار" تان. این انقلاب را نه با تبیین میتوانید "حل" کنید و نه با باتوم میتوانید "جمع" کنید. آنچه که جمع خواهد شد، و بزودی هم جمع خواهد شد، وجود کثیف حکومت اسلامی از این مملکت و به محاکمه سپرده شدن سران جنایتکار جمهوری اسلامی است. ۱۷ ژانویه ۲۰۲۳

روزهای آخر علی خامنه‌ای

(يك داستان تخلصی)

"... روایت‌های مختلفی در مورد روزهای آخر علی خامنه‌ای وجود دارد. روایتی می‌گوید او قبلاً از رسیدن صفی از مردم خشمگین به محل سکونت اش بوسیله یکی از نگهبانان خود در حیاط به رگبار بسته شد و همانجا کشته شده. روایت دیگری می‌گوید که زیر پای مردم خشمگین کشته شده است. بنا به این روایت، خامنه‌ای در حالیکه در حال منتقل شدن به محل دیگری بود بوسیله نیروهای مسلح مردمی دستگیر میشود. اینکه با او چگونه برخورد شود، همانجا بین مردم اختلاف نظر پیش می‌آید. عده‌ای، از جمله نیروهای مسلحی که او را دستگیر کرده بودند، بر این باور بودند که او را زنده نگاه بدارند تا در يك دادگاه مردمی به محاکمه کششیده شود. ولی جمعیت خشمگین کثیری که آنها را در محاصره خود داشتند و فریاد می‌زدند "بکشیدش، بکشیدش" حلقه محاصره را چنان تنگ کردند که نیروهای مسلح توان کنترل جمعیت خشمگین را از دست دادند. يك مرد جوان عمامه او را که زمین افتاده بود از زمین برداشته و با انداختن آن به دور گردن خامنه‌ای، او را بطرف خود میکشد. همزمان يك زن جوان يك لگد محکم به وسط پاهای خامنه‌ای میکوبد. این صحنه‌ها را دوربین بدستان توانسته بودند ثبت کنند. دیگر هوا تاريك شده بود و مردم به خانه هایشان برگشته بودند. فردای آنروز عکاسان زیادی همراه با دوربین‌هایشان برای یافتن آثاری از خامنه‌ای در محل حادثه دیده میشوند. اولین اثری که یافت شده بود يك دست راست بود که بخاطر شکل اش گفته میشد دست خامنه‌ای است. بعد از مدتی شایع میشود که تکه‌هایی از عباي خامنه‌ای در چند خیابان آنطرفتر پیدا شده است. ولی تاکنون داستان یکدستی در مورد کشته شدن مردی که بمدت ۳۳ سال دیکتاتور ایران بود، ثبت نشده است."

مقاله‌ای تحت عنوان "رمز کشته شدن دیکتاتور گشوده میشود" بتاريخ ۲۵ جولای ۲۰۲۴ در روزنامه گاردین لندن درج شده است. و در یادداشت کوتاهی در پایین مقاله اضافه شده است: "این نوشته را دیروز در میان کتابهای یکی از کتابخانه‌های یکی از محلات تهران پیدا کردم" ۲۰ ژانویه ۲۰۲۳

"وکالت"

این طرح کسانی است که از گسترش شعارها و خواست های آزادیخواهانه، برابری طلبانه و ضد اسلامی [#انقلاب زن زندگی آزادی](#) به وحشت افتادند و برای منحرف کردن آن چنین طرحی را به هوا کردند. ولی انقلاب این سنگ اندازی ها را پشت سر می گذارد و با قدرت بیشتر به راه خود ادامه میدهد.

۲۳ ژانویه ۲۰۲۳

چماق

"تمامیت ارضی"، که به عنوان خط قرمز نیروهای راست مطرح میشود، موضعی است هم تهدیدآمیز و هم تفرقه افکنانه؛ تهدیدآمیز علیه مردمی که به ستم و تبعیض ملی معترضند، و تفرقه افکنانه در صفوف مردمی که هم اکنون متحدانه علیه جمهوری اسلامی دست به انقلاب زده اند.

زنده باد انقلاب [#زن زندگی آزادی](#) ۲۶ ژانویه ۲۰۲۳

جمهوری اسلامی در فاز انکار جنایت!

مقامات و فرماندهان نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی، در وحشت از به محاکمه کشیده شدن خود در دادگاه های مردمی بعد از سرنگونی حکومتشان، از هم اکنون دست به تمرین انکار جنایتهایشان می زنند.

حسن کرمی، فرمانده یگانهای ویژه فراجا، در مصاحبه با روزنامه همشهری، شلیک به چشم و سر معترضان را انکار و ادعا کرد: "عملکرد یگان ویژه تا به حال نشان داده که در مرام آنها نیست با مردم رفتار غیرحرفه‌ای داشته باشند." او اضافه کرده است: "اگر کسی ثابت کند فردی بر اثر خطای کارکنان ما کشته شده، به او جایزه خواهیم داد."

نه تنها تمام جنایتهای حرفه ای نیروهای تحت فرماندهی حسن کرمی و دیگر نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی از طریق هزاران هزار تلفن همراه مردم در خیابانها، در محل های کار، در بیمارستانها و در زندانها ثبت شده است، بلکه حتی اسناد و نامه های رد و بدل شده بین مقامات حکومتی و همچنین نامه هایی که از طرف پزشکان و کارکنان بیمارستانها در مورد آسیب دیدگان منتشر شده اند، همه و همه جزو اسنادی هستند که در دادگاه های مردمی بعنوان مدارکی برای اثبات جرم جنایتهای جمهوری اسلامی و فرماندهان نیروهای امنیتی و انتظامی از آنها استفاده خواهد شد.

چندی پیش، بیش از ۱۴۰ پزشک متخصص چشم اعلام کردند تعداد زیادی از شهروندان بر اثر اصابت ساچمه و پینتبال در جریان تلاش عمال حکومت برای سرکوب خیزش انقلابی مردم، بینایی یک یا هر دو چشم خود را از دست داده‌اند، پزشکان سه بیمارستان فارابی، رسول اکرم و لبافی‌نژاد و همچنین پزشکان استان کردستان، از وارد آمدن آسیب جدی به چشم حدود ۵۸۰ نفر از معترضان خبر داده‌اند و

در هفته‌های گذشته فیلم‌ها و ویدیوهای زیادی از شلیک گلوله‌های ساچمه‌ای به چشمان تعداد زیادی از معترضان منتشر شده است.

انکار جنایت، جنایتکاران را نجات نخواهد داد. یک معنی پیروزی انقلاب زن زندگی آزادی، بازداشت و محاکمه همه سران حکومت اسلامی، فرماندهان نیروهای سرکوبگر و همه شلیک‌کنندگان به چشم و قلب و سر و پای معترضین خواهد بود. زنده باد انقلاب زن زندگی آزادی! ۱ فوریه ۲۰۲۳

صدمات زلزله، طبیعی یا غیر طبیعی

زلزله‌ای به بزرگی ۷/۸ ریشتر بامداد روز دوشنبه ۱۷ بهمن و زلزله دیگری بقدرت ۵.۷ ریشتر بخش‌های گسترده‌ای از مناطق جنوب ترکیه و شمال غربی سوریه را لرزاند. هزاران ساختمان در یک منطقه گسترده به شعاع چند صد کیلومتر، از دیار بکر در شرق ترکیه تا حلب و حما در شمال سوریه بر سر ساکنین اش ویران شدند. براساس آخرین آمارهای منتشره بیش از ۵ هزار نفر کشته و ده‌ها هزار مجروح شده‌اند و تخمین زده می‌شود تعداد کشته شدگان به چندین برابر برسد.

زلزله و لرزش زمین و سیل و سونامی، رویدادهایی طبیعی هستند ولی تلفات ناشی از این حوادث دیگر طبیعی نیستند. محکوم کردن میلیون‌ها انسان برای زیستن در ساختمانهای چندین طبقه‌ای که بدون هیچ استاندارد علمی بنا شده‌اند و میتوانند با لرزشهایی حتی کمتر از این هم فرو بریزند و جان ساکنین شان را بگیرند، امری است کاملاً غیر طبیعی. علاوه بر اینها، عدم اختصاص منابع کافی و نیروهای آموزش دیده امداد رسانی برای چنین مواقعی، عدم اطلاع رسانی و اعلام قبلی خطر، با وجود پیش بینی های علمی، و تخلیه نکردن بموقع ساختمانهای غیر مقاوم، و حتی ایجاد موانع مرزی، امنیتی و بروکراسی های دولتی از جمله شرایطی هستند که تلفات انسانی حوادث طبیعی را چندین برابر میکنند.

دولت اردوغان بجای اینکه همه نیروهایش را در خدمت کمک به آسیب دیدگان قرار دهد، یک هفته عزای عمومی اعلام میکند! جمهوری اسلامی نیز بعد از زمین لرزه اخیر خوی نیروهای امنیتی اش را روانه محل میکند و از صدمه دیدگان حادثه میخواهد که "صبر" داشته باشند! حاکمین جهان و تصمیم گیرندگان بر سرنوشت مردم در مقابل چنین فجایعی مسئول هستند.

تلفات انسانی و خسارتهای مالی زلزله ها و دیگر حوادث طبیعی را میتوان به حداقل رساند اگر جهان نه بر اساس سود اقلیتی مفتخور بلکه بر اساس رفاه و آسایش و نیازهای طبیعی همه ساکنین کره زمین اداره شود. ولی تا آن زمان نیز باید مردم برخواستهای بر حقتشان از جمله تهیه مسکن مناسب و امکانات کافی برای گذار از این دوران پافشاری کنند تا از تلفات بیشتر ناشی از هوای سرد و دیگر عوامل جلوگیری شود. ۷ فوریه ۲۰۲۳

زلزله زدگان و جمهوری اسلامی

جمهوری اسلامی اعلام کرده که میخواهد به زلزله زدگان ترکیه و سوریه کمک کند. کمکهای انساندوستانه از سراسر جهان برای مردم زلزله زده در ترکیه و سوریه امری است لازم، ولی در حالیکه

پس از یک هفته هنوز مردم زلزله زده خوی در کمترین امکانات زندگی میکنند و جمهوری اسلامی از تامین ساده ترین نیازهای اسکان و زیستی آنها خودداری کرده است، ارسال کمک به سوریه و ترکیه از طرف این حکومت بیشتر به يك نمایش تهوع آور شبیه است تا يك رفتار انساندوستانه. ۸ فوریه ۲۰۲۳

تطابق منافع

دخالت در مسائل و تحولات سیاسی و اجتماعی حق بی چون و چرای هر کسی است. منتهی یکی دخالت میکند برای از بین بردن تبعیضات و نابرابری ها و آن دیگری برای حفظ نابرابری ها و امتیازات ویژه صنف خود. مردم چشم دارند و می بینند و بسته به تطابق منافع خود از این یا آن فعال سیاسی حمایت میکنند. ۹ فوریه ۲۰۲۳

دلالتان سیاسی

آیا مردمی که عزیزانشان بدستور و زیر نظارت مقامات، قضات و فرماندهان حکومت اسلامی اعدامهای دسته جمعی شده اند، با شلیک موشکهای سپاه پاسداران در هوا کشته شده اند، در خیابانها به گلوله بسته شده اند و در زندانها شکنجه شده اند و مورد آزار و تجاوزات جنسی قرار گرفته اند و کشته شده اند، به عده ای دلالت سیاسی اجازه خواهند داد که انقلاب آنها را مورد معامله و سوء استفاده قرار دهند و بخشی از همین دستگاه جنایتکار و بخشی از همین فرماندهان نیروهای سرکوب و "کرم های فاسد" را از به محاکمه کشیده شدن در دادگاه های مردمی نجات دهند و باز هم از همان نیروها برای "حفظ امنیت کشور" استفاده کنند؟

این سئوالی است واقعی و جدی که لازم است مردم ایران در مورد آن فکر کنند. ۱۱ فوریه ۲۰۲۳

شرمساران

انقلاب زن زندگی آزادی، جمهوری اسلامی را چنان آچمز کرده که برخی از بنیانگذارانش و آقازادگانش شکست را قبول کرده، از "اصلاح" حکومت روی گردانده و طومار "شرمساری" امضا کرده اند. شرمساری اینها قابل درک است. اینها در ساختن حکومتی شرکت کرده اند که در جنایت روی دیگر جنایتکاران تاریخ را سفید کرده است. در ادامه این انقلاب مسلما خیلی های دیگر تلاش خواهند کرد که سرنوشت خود را از سرنوشت حکومت در حال فروپاشی جدا کنند. ما این را قبل از هر چیز نشانه قدرت انقلاب خود میدانیم. ولی تجربه انقلاب ۵۷ هنوز از اذهان مردم پاک نشده است. ما اجازه نخواهیم داد سرنوشت این انقلاب نیز مثل سرنوشت آن یکی شود. ما به هیچوجه اجازه نخواهیم داد افرادی که دستشان به خون مردم آغشته است، بعنوان "نیروهای کاردان و با تجربه" به مدیران جامعه بعد از جمهوری اسلامی ارتقاع یابند. تلاش بورژوازی ایران برای شکل دادن به يك صف ضد انقلاب با هدف ناکام کردن انقلاب جاری محکوم به شکست است. زنده باد انقلاب زن زندگی آزادی! ۱۳ فوریه ۲۰۲۳

بحثی در رابطه با مقوله انقلاب و انقلاب جاری در ایران

مقدمه

بحثهای زیاد و نظرات گوناگونی در مورد انقلاب، بویژه انقلاب جاری در ایران، در مدیای اجتماعی و در میان فعالین چپ و راست مطرح شده و میشود. از جمله اینکه انقلاب چیست و چه کسی یا چه نیرویی انقلابی است و چه کسی و چه نیرویی ضدانقلابی؟ آیا انقلاب ۵۷ برحق بود یا نه؟ آیا انقلاب جاری دموکراتیک است یا سوسیالیستی؟ محتوی طبقاتی انقلاب چیست؟ آیا انقلاب یک خیزش همگانی است یا هر بخشی از جامعه میتواند و باید جداگانه انقلاب کند؟ علت شکست انقلاب ۵۷ و راه پیروزی انقلاب جاری چیست؟

در لابلای این بحثها درک های مبهم و ناروشن از انقلاب هم بچشم میخورد. این نوشته نه در جواب راست جامعه و مخالفین آشکار انقلاب بلکه قبل از آن تلاشی است برای روشنگری در مورد برخی ابهاماتی که در صفوف چپ جامعه طرح میشوند.

- درک مبهم از انقلاب

از لابلای همه بحثها و ابراز نظراتی که در جاهای مختلف و مناسبتهای گوناگون از طرف برخی کسانی که خود را چپ و کمونیست معرفی میکنند، در رابطه با انقلاب بطور کلی یا انقلابات معین و همینطور در رابطه با جنبش های اجتماعی و توده ای صد سال اخیر، چه در ایران و چه در سایر نقاط جهان، مطرح شده است، یک نکته مشترک بشکل برجسته ای دیده میشود؛ درکی مغشوش از مفهوم و مقوله انقلاب و بکارگیری نامناسب این مقوله و مفهوم در گفتارها و نوشته های مربوط به انقلاب و تحولات اجتماعی. اولین چیزی که استنباط میشود این است که جواز ورود به صف انقلاب دست این "انقلابیون" است و مدال آنرا به سینه هر کس یا هر جنبشی نمیزنند. انقلاب از نظر این "چپ"ها امری است مقدس و اینها هر خیزشی را انقلاب نمی نامند حتی اگر یک خیزش توده ای با هدف و شعار سرنگونی یک حکومت هم براه افتاده باشد. اینها به انقلاب نه بعنوان شکل خاصی از اعتراض عمومی - اعتراضی که هر کسی با هر عقیده ای، با هر خواستی و با هر نوع تعلق سیاسی، اجتماعی و طبقاتی میتواند در آن شرکت کند، اعتراضی که مشخصه اصلی اش هدف قرار دادن قدرت حاکم است و تحقق خواستهایش را در سرنگونی حکومت موجود میبیند - بلکه بعنوان اعتراض بخش خاصی از جامعه نگاه میکنند که با شعارهای خاص خود، با پرچم و پلاکاردهای خاص خود و با طرح مطالبات خاص خود به میدان بیاید. و آن بخش خاص جامعه از نظر این بخش خاص از چپ ها، طبقه کارگر است. و یا، با کمی تخفیف، تنها آن حرکت و آن جنبشی انقلاب نامیده میشود که اکثریت شرکت کنندگانش کارگر باشند، خواستها و مطالباتش با فرمولبندیهای قابل قبول این چپ طرح شوند، رهبری اش دست "طبقه کارگر" باشد و پیروزی اش هم از قبل قطعی باشد، یا اینکه احتمال پیروزی اش خیلی بالا باشد. در غیر این صورت، هر حرکت توده ای دیگری که این ویژگیها را نداشته باشد، از نظر این دسته از چپها، انقلاب محسوب نمیشود. و نه تنها انقلاب محسوب نمیشود، بلکه حرکتی ارتجاعی و از قبل شکست خورده نام میگردد. اگر هر چپ یا کمونیست دیگری جنبشهای توده ای فاقد یکی از آن مشخصات را انقلاب بنامد از نظر آنها به عدول از اصول کمونیستی (بخوان اصول این چپ ها) و کمونیسم زدایی متهم میشود. ولی علیرغم هر درک و تعریفی که هر کس میتواند داشته باشد، انقلاب یک پدیده اجتماعی، شکل خاصی از اعتراض اجتماعی و

شکل خاصی از حرکت توده ای، عمومی و همگانی است که مشخصه ویژه اش سرنگون کردن و از سر راه برداشتن يك حكومت است.

- يك نگاه تاریخی به پدیده یا مقوله انقلاب

با يك نگاه گذرا به تاریخ جوامع بشری میتوان گفت که انقلاب اسم یا عنوانی است که به شکل خاصی از اعتراض اجتماعی در دوره خاصی از تاریخ بشر داده شده است. مثلا، اگر چه تاثیر کلی و تدریجی طغیانها و شورشهای پراکنده برده ها و دهقانان موجب تغییرات تدریجی در ساختار قدرت های حاکم و همینطور تغییرات در قوانین سراسری شده است، هیچکدام از این طغیانها و شورشها به تنهایی انقلاب نام نگرفته اند. هرچقدر هم گسترده و رادیکال، تا زمانیکه يك حرکت معین اجتماعی سرنگونی يك حكومت یا يك قدرت دولتی را هدف قرار نداده است، انقلاب نامیده نشده است. انقلاب، عمدتا، برای توصیف آن جنبشها و حرکتهای اجتماعی به کار گرفته شده که مربوط به دوران چند صد سال گذشته در جهان میشوند که هدفشان سرنگون کردن حکومتهای معینی بوده است. مثلا اولین حرکت اجتماعی در روسیه که انقلاب نامیده شد مربوط به سال ۱۹۰۵ و دومین آن مربوط به سال ۱۹۱۷ است. یا در فرانسه اولین حرکت اجتماعی که انقلاب نامیده شده است مربوط میشود به تحولات سالهای ۱۷۸۹ تا ۱۷۹۹ که به انقلاب کبیر فرانسه معروف است، دومین حرکت اجتماعی مربوط میشود به سال ۱۸۴۸ و سومین آن انقلاب ۱۸۷۱ است که به کمون پاریس معروف است. و همینطور در ایران اولین تحول اجتماعی که انقلاب نامیده شده مربوط به اواخر دوران قاجار بود که به انقلاب مشروطه معروف است و دومین تحول که انقلاب نامیده شد، انقلاب ۵۷ است.

نه درجه مترقی بودن یا نبودن خواست ها و شعارهای مطرح شده در يك حرکت، و نه گستره و دامنه آن حرکت نمیتواند معیار قضاوت قرار گیرد که آن حرکت يك انقلاب است یا نیست. مثلا جنبشی که در اعتراض به تبعیض نژادی در آمریکا صورت گرفت، اگر چه هم دامنه وسیعی داشت و هم دارای خواستهای برحق و مترقی بود، هنوز يك انقلاب نبود و انقلاب هم نامیده نشد. با در نظر گرفتن این نکات برآحتی میتوان دریافت که آنچه که به يك جنبش یا حرکت اجتماعی خصلت انقلابی میدهد، قبل از هر چیز، آن شیوه ای است که آن جنبش برای تحقق خواستها و شعارهایش اتخاذ میکند. اگر سرنگون کردن يك حكومت و قدرت دولتی در دستور يك جنبش اجتماعی باشد میتوان آن جنبش اجتماعی را انقلاب نامید. به بیان دیگر، يك حرکت توده ای و همگانی، قبل از اینکه بخاطر مترقی بودن یا نبودن خواستها و شعارهایش و یا قبل از اینکه بخاطر توازن قوا و تعداد افراد شرکت کننده از هر طبقه یا گروه اجتماعی در آن جنبش و آن حرکت انقلاب نامیده شود، عمدتا بخاطر شیوه ای که برای بیان اعتراض اش در پیش میگیرد انقلاب نامیده میشود.

پر واضح است که مردم اگر دردی نداشته باشند به اعتراض هم دست نمیزنند. و همینطور مردم زمانی دست به انقلاب میزنند که راه حل مشکلاتشان را تنها از طریق سرنگون کردن قدرت حاکم ممکن بدانند. همچنین پرواضح است که این توده ناراضی و دردمند در همه جوامع طبقاتی، نه مفتخوران و صاحبان ثروت بلکه درمندان و محرومان آن جوامع بوده اند. و به همین اعتبار حرکتهای توده ای برای سرنگون کردن حکومتهای استثماری، دیکتاتور و فاسد اقدامی برحق و قابل دفاع است. مردم حق دارند علیه چنین حکومتهایی دست به انقلاب بزنند. هر انقلابی ممکن است پیروز شود و موجب يك سری تحولات مترقی و پیشرفته شود و یا شکست بخورد و راه را برای حملات بیشتر و اقدامات خشن تر طبقه حاکم هموارتر و دست آنها را در تحمیل قوانین حتی عقب مانده تر از قبل بر جامعه و بر مردمی که دست به

انقلاب زده اند، باز تر کند. انقلاب میتواند به هر طرف بچرخد. بسته به اینکه چه نیرویی بتواند رهبری يك انقلاب همگانی را بدست بگیرد، آن انقلاب میتواند پیروز شود یا شکست بخورد، میتواند منجر به سرنگونی و قدرت گیری نیروهای مترقی، منجر به تحقق خواستهای محرومان جامعه و ایجاد اصلاحات و تغییرات اساسی بنفع آنها شود یا منجر شود به قدرت گیری ارتجاع؛ همانطور که انقلاب ۵۷ منجر شد.

- افشار و گروه های شرکت کننده در انقلاب

همه افشار و گروه های اجتماعی با هر گرایش اجتماعی، طبعاً که حق دارند در هر حرکت اعتراضی عمومی، یا در هر انقلابی، شرکت کنند. آنها برای شرکت در چنین حرکتی اجازة شان را از کسی نمیگیرند. بنابراین علیرغم درك ها و تعریف های متفاوت از مفهوم و مقوله انقلاب و علیرغم اینکه کسی مدال انقلابی بودن را بر سینه کسی بزند یا نه، در دنیای واقعی همه آن کسانی که از تبعیض و ستم خاصی رنج میبرند و حکومت موجود را مهمترین مانع برطرف کردن آن ستم و تبعیض قلمداد میکنند و تحقق اهدافشان را در سرنگون کردن آن حکومت جستجو میکنند و در حرکت توده ای برای سرنگون کردن آن حکومت شرکت میکنند، در واقع دارند در انقلاب شرکت میکنند. و به این معنی و به این اعتبار همه آنها نیروهای شرکت کننده در آن انقلاب معین هستند. بعبارت دیگر، انقلابی یا ضد انقلابی بودن هر فرد یا هر گروهی از انسانها را، در درجه اول، نه از روی درجه مدرن و مترقی بودن خواستهای آنها بلکه قبل از هرچیز از رابطه آنها با آن انقلاب معین میتوان سنجید و مورد قضاوت قرار داد. همانطور که هر درجه از اعتراض به هرگونه ستم و تبعیض برحق و قابل دفاع است، پیوستن هر فرد و هر قشر و گروه اجتماعی به انقلاب، جهت رفع آن تبعیض معینی که از آن رنج میبرند، هم امری قابل دفاع است. انقلاب به معنی حرکت يك جمع یا گروه معینی از انسانها نیست که همه آمال و آرزوهایشان کاملاً یکی باشد. انقلاب يك حرکت جمعی و همگانی است که هر کسی یا هر قشر و گروهی از انسانها با اهداف و مطالبات خاص خود در آن شرکت میکنند. خواستها و انگیزه های هر قشر و گروهی میتواند با خواستها و انگیزه های دیگر افشار و گروه های شرکت کننده در يك انقلاب متفاوت باشد. آنچه که خصلت نمای این حرکت است عمومی بودن آن و خواست مشترك سرنگونی يك حکومت است.

این حرکت جمعی با يك آکسیون سازمانی متفاوت است. این حرکت جمعی، برخلاف يك آکسیون سازمانی، رهبر یا سخنگوی از قبل تعیین شده ای ندارد. و یا حتی برنامه از قبل تدوین شده ای ندارد. شرکت در این حرکت جمعی احتیاج به اجازه و یا تأیید کسی ندارد. هر کسی حق دارد در این حرکت جمعی برای تحقق اهداف و آرزوهای خود شرکت کند. کسی از کسی نمیپرسد که هدف و انگیزه اش از شرکت در این حرکت جمعی یا در این انقلاب چیست تا اگر هدف و انگیزه اش با هدف و انگیزه فرد سؤال کنند منطبق نباشد او را از صف بیرون کند و یا مدال "انقلابی" بودن را از سینه او بردارد. انقلابی بودن الزاماً مترادف با مترقی بودن نیست. انقلابی بودن یعنی تحقق خواست خود را از طریق پیوستن به صف انقلاب تعقیب کردن. و همانطور که در بالا هم گفته شد، معمولاً آن کسانی یا آن افشاری از جامعه به انقلاب روی میاورند که دردی دارند، که احساس میکنند حقشان پایمال شده است، که احساس میکنند تبعیضی در حق شان شده است. و همینطور حق دارند برای برطرف کردن آن درد و رنج و تبعیض مشخص به انقلاب روی بیاورند. در هر انقلابی گروه های مختلف با انگیزه ها، آرزوها و خواستهای ویژه خود شرکت میکنند.

گسترده بودن صف انقلاب و پیوستن افشار و شخصیت های اجتماعی هرچه بیشتر به آن، قبل از اینکه خطری برای پیروزی انقلاب باشد، به قدرت انقلاب میافزاید، حقانیت انقلاب را عیان تر میکند و همچنین به اعتبار آن نیروهای میافزاید که قبل از دیگران در صف انقلاب حضور داشتند و دیگران را به پیوستن به انقلاب فرا خوانده اند. انقلاب میدان را برای عرض اندام نیروهای مترقی، بدست گرفتن رهبری انقلاب و به پیروزی رساندن آن آماده تر میکند. همین جاست که میشود معنی "انقلاب جشن توده هاست" را فهمید. انقلاب، مدرسه ای است برای همه، و بیش از همه برای طبقه کارگر و قشر محروم جامعه تا خود را برای بدست گرفتن و یا شرکت در اداره جامعه آماده کند. انقلاب، حتی اگر شکست هم بخورد، توده های محروم جامعه را به نیروی خود و امکان تغییر اوضاع نابرابر از طریق متحد شدن حول خواسته های خود، آگاه تر و پرتجربه تر میکند. یا به بیان دیگر توده ها را "پروتتر" و آنها را برای پیروزی در انقلاب بعدی آماده تر میکند. این آن چیزی است که در انقلاب ۵۷ اتفاق افتاد. باوجود بشکست کشیده شدن و بخون کشیده شدن آن انقلاب بوسیله جنبش اسلام سیاسی، هنوز هم که هنوز است این توقع که انقلاب کردیم وضع مان بهتر شود، در جامعه موج میزند و جمهوری اسلامی، با همه جنایتهایش در ۴۴ سال گذشته، هنوز نتوانسته است نابرابری و تقسیم طبقاتی جامعه را در ذهن مردم امری عادی، طبیعی و خدادادی جلوه دهد. مردم ایران هنوز برای دستیابی به آمال و آرزوهایی که برای دستیابی به آنها در سال ۵۷ دست به انقلاب زدند، خود را محق میدانند و توان آنها هم در خود می بینند که با يك انقلاب دیگر حکومت اسلامی را نیز سرنگون کنند.

بعنوان يك پاراگراف معترضه اشار کنم که از مفهوم و مقوله انقلاب در ارزش گذاریهای اجتماعی هم، جا و بیجا و بطور دلخواهی، استفاده میشود. آنچه که میخواهم بگویم این است که کلمه انقلاب بخودی خود نمیتواند و نباید بعنوان معیار ارزش و معیار مترقی بودن یا نبودن قرار گیرد. اگر چه انقلابات معمولاً برای ایجاد تحولات مترقی و بهبود شرایط زندگی مردم شکل میگیرند و شکل گرفته اند، و شرکت کنندگان در انقلابات هم عمدتاً انسانهای ناراضی از وضع موجود و طرفدار پیشرفت و طرفدار برابری و عدالت بین انسانها بوده اند و هستند - مقوله انقلاب بار مثبت اش را هم از همینجا میگیرد - ولی باوجوداین نه انقلاب مترادف با ترقی و پیشرفت است و نه انقلابی بودن یا نبودن بخودی خود نشانه مترقی بودن یا نبودن است. یکی میتواند مترقی باشد بدون اینکه انقلابی باشد و یکی میتواند انقلابی باشد بدون اینکه دارای افکار مترقی باشد. انقلاب شیوه خاصی از اعتراض عمومی است و انقلابی هم کسی است که رفع ستم و تبعیض روا داشته شده بر خود را در پیوستن به این شکل از اعتراض دنبال میکند. توصیفات دلخواهی از مقولات و مفاهیم را میشود در رابطه با مفهوم سیاست و سیاسی بودن هم مشاهده کرد. برای مثال وقتی یکی برای بیان اختلاف نظرش با دیگری از کلمات رکیک و لمپن مابانه استفاده میکند، به او تذکر داده میشود که برخوردش سیاسی نیست و از او خواسته میشود که سیاسی برخورد کند بدون اینکه در نظر گرفته شود که بکار گیری کلمات رکیک و افترا زدن و تهمت بستن به دیگران خود یکنوع سیاست یا يك روش سیاسی است که برخی آنها اتخاذ میکنند. من در اینجا در مورد این حرف نمیزنم که این رفتار در يك بحث و مناظره مناسب است یا نه، بلکه میخواهم بگویم که توهین و افترا خود يك نوع سیاست است؛ سیاست گرایشات معین اجتماعی. شاید برای روشن شدن بیشتر بتوان از تفاوتی هم که بین شعار جدایی دین از دولت و جدایی دین از سیاست وجود دارد استفاده کرد. کسانی که میگویند دین باید از سیاست جدا باشد توجه نمیکند که دین خودش سیاسی و يك نوع سیاست است و دین را نمیشود از سیاست جدا کرد ولی دین را میتوان از دولت و دخالت در امورات دولتی جدا کرد.

- انقلاب ۵۷، انقلابات در کشورهای عربی و انقلاب جاری در ایران
 این روزها بحثهای زیادی در مورد انقلاب ۵۷ در جریان است. یکی از نکاتی که برجسته تر از هر چیز دیگر مطرح میشود این است که آنچه که در سال ۵۷ در ایران اتفاق افتاد انقلاب بود یا نه و آیا آن انقلاب ۵۷ قابل دفاع است یا نه. قبل از جواب دادن به این سوال لازم میدانم اشاره کنم که این سؤال کاملاً معتبر و بجا است. چرا که، بقول منصور حکمت که ۲۷ سال پیش گفت: "چه کسی از بازماندگان انقلاب ۵۷ هست که بتواند یک لحظه چشمانش را ببندد و به ۱۷ سال گذشته فکر کند و خاطرات شیرینی به یادش بیاید؟ میلیونها مردم به زندگی در ارتجاعی ترین و وحشیانه ترین نظام اجتماعی محکوم شدند، جامعه ای مبتنی بر ترس، فقر و دروغ بنا شد که در آن خوشی ممنوع است، زن بودن جرم است، زندگی کردن جزا است و فرار غیر ممکن است. یک نسل کامل، شاید نیم بیشتر مردم، اصلاً به این جهنم چشم گشوده اند و جز این خاطره ای ندارند. و برای بسیاری دیگر، زنده ترین خاطره، یاد چهره های فراموش نشدنی انسانهای پاکی است که بخون کشیده شدند. مگر نه اینست که نقطه آغاز این کابوس سال ۵۷ بود، سال انقلاب." ولی آیا مردم حق داشتند انقلاب کنند؟ من اینجا دوست دارم باز هم به منصور حکمت رجوع کنم که گفت: "مردم حق داشتند رژیم سلطنت و تبعیض و نابرابری و سرکوب و تحقیری را که شالوده آن را تشکیل میداد نخواستند و به اعتراض برخیزند. مردم حق داشتند که آخر قرن بیستم شاه نخواستند، ساواک نخواستند، شکنجه گر و شکنجه گاه نخواستند. مردم حق داشتند در برابر ارتشی که با اولین جلوه های اعتراض کشتارشان کرد دست به اسلحه ببرند. انقلاب ۵۷ حرکتی برای آزادی و عدالت و حرمت انسانی بود. جنبش اسلامی و دولت اسلامی نه فقط محصول این انقلاب نبود، بلکه سلاحی بود که آگاهانه برای سرکوب این انقلاب، هنگامی که ناتوانی و زوال رژیم شاه دیگر مسجل شده بود، به میدان آورده شد."

آری مردم به خیابان آمدند چون حلبی آبادها در حاشیه شهرهای بزرگ در حال گسترش بود، زندگی حاشیه نشینان را نه فقط فقر و محرومیت در منگنه قرار داده بود بلکه ماموران شهرداری ها هم با حملات پی در پی و ویران کردن خانه های این مردم بر سرشان زندگی آنها را به جهنمی غیر قابل تحمل تبدیل کرده بودند. مردم به خیابان آمدند چون دیکتاتوری به اسم محمد رضا شاه اعلام کرده بود که حزب فقط حزب رستاخیز و رهبر فقط محمد رضا شاه. (همانطور که جانشین خلف اش اعلام کرد "حزب فقط حزب الله، رهبر فقط روح الله") مردم به خیابان آمدند چون حکومت پهلوی دستگاه مخوفی بنام ساواک ساخته بود که ترس از آن احساس آرامش و امنیت را از مردم گرفته بود. مردم به خیابان آمدند چون در کارخانه ها اجازه هیچ گونه فعالیت اتحادیه ای آزاد برای کارگران داده نمیشد و هر کارگر معترضی سر از ادارات ساواک درمیآورد. مردم به خیابان آمدند چون نه آزادی عقیده داشتند و نه آزادی بیان و تشکل. مردم به خیابان آمدند چون هر حرکت و هر صدای اعتراض آنها علیه هر گونه تبعیض و نابرابری و علیه هرگونه خفقان و بی عدالتی با سد دولت و حکومت پهلوی روبرو میشد. آنها ایجاد بهبود در شرایط زندگی شان را با وجود آنچنان حکومتی ممکن نمی دیدند و این آنها را به دست زدن به انقلاب، یعنی سرنگون کردن حکومت پهلوی، به خیابان کشاند.

در مورد انقلاباتی هم که در يك دهه اخير در برخی از کشورهای عربی رخ دادند، میتوان گفت مردم آن کشورها هم در اعتراض به شرایطی شبیه به آنچه که مردم ایران را در سال ۵۷ به خیابان کشید، یا در اعتراض به شرایطی شبیه به آنچه که امروز مردم ایران را به خیابانها کشانده است، دست به انقلاب زدند. اگر چه آن انقلابات هم، به دلایل خاصی که بررسی آنها موضوع این نوشته نیست، شکست

خوردند، ولی به اعتبار برحق بودن اعتراض مردم و حرکت جمعی شان برای سرنگونی حکومت‌های وقت آن کشورها انقلاباتی قابل دفاع هستند که باید مورد تجزیه و تحلیل شان قرار داد و درس از آنها آموخت.

- انقلاب ۵۷ چگونه شکست خورد؟

شاه برای شکست انقلاب و بخون کشیدن آن از هر آنچه که در توان داشت استفاده کرد ولی خمینی این کار را تکمیل کرد. به بیان دیگر، علیه انقلاب ۵۷ يك توطئه شکل گرفت؛ توطئه ای بغایت پیچیده. از زمانیکه نشانه های ضعف حکومت پهلوی در عقب راندن مردم بچشمشان خورد و خطر زیر سؤال رفتن نظام سرمایه داری بگوششان رسید، متفکرین و سیاستمداران طبقات استثمارگر، که انقلاب ۵۷ را، مانند همه دیگر حرکات اعتراضی توده های محروم، رصد میکردند، شروع به رایزنی و نقشه کشیدن برای نجات نظام شان کردند. طرح های مختلفی را بین خود به بحث گذاشتند. بهترین نقشه از نظر آنها سرکوب و به شکست کشاندن انقلاب بنام انقلاب بود. این برای آنها دو منفعت داشت. یکی اینکه هم میتوانست از متلاشی شدن نظام سرمایه داری در ایران جلو گیری کند و هم اینکه میتوانست مردم را تا سالها از فکر اعتراض و دست زدن به انقلابی دیگر پشیمان کند. بهترین فرد برای اجرای این نقشه از نظر آنها، با توجه به جوانب مختلف مسئله، شخص خمینی بود. این شخص از نجف به پاریس آورده شد، در پاریس او را زیر نورافکن گرفتند و از طریق رسانه های رسمی و غیر رسمی خودشان، خمینی را، با کبکبه و دبدبه، بعنوان فردی معرفی کردند که عزم کرده شاه را از مملکت بیرون بیاورد و انقلاب را رهبری کند. بعد از مذاکرات فراوان با سهامداران مختلف و توافقات و قرار و مدارهای لازم، شاه را از ایران خارج کردند و خمینی را با "پرواز انقلاب" وارد کردند.

خمینی که در طول اقامتش در پاریس نقش خود را، که قبولاندن خود به مردم از طریق دروغ و اعلام همراهی با خواستهای آنها بود، خوب بازی کرده بود و در این راه موفق شده بود، به محض اینکه پایش به تهران رسید شروع کرد به نشان دادن آن روی دیگرش. اولین اقدامش، همانطور که گفته بود، تعیین يك دولت از بالای سر مردمی بود که انقلاب کرده بودند که آقابالاسر نداشته باشند. تهدیدها شروع شد: تهدید کارگران کمونیستی که خواهان اداره شورایی کارخانه ها و همینطور اداره شورایی جامعه بودند؛ تهدید کمونیستهایی که به مردم در مورد توطئه خمینی و آخوندها هشدار داده بودند؛ تهدید زنانی که از برابری کامل زن و مرد حرف زده بودند. این تهدیدها، بلافاصله، به حملات فیزیکی و ربودن و کشتن و سربه نیست کردن تبدیل شد. به کارگرانی که توقع بهبود زندگی شان را داشتند، گفته شد "اقتصاد زیربنای خر است". به زنان گفته شد جایشان در خانه است و وظیفه شان خانه داری و شوهرداری. يك تشکیلات مرتجع بعنوان دولت برآمده از انقلاب سرهمبندی شد و ماموریت اش را شروع کرد. و بدین ترتیب سرکوب انقلاب بنام انقلاب ادامه یافت.

نقشه و توطئه علیه انقلاب تا آنجا که میتوانست موفق از آب درآمده بود. از یکطرف بخش اعظم مردم انقلابی فریب خمینی را خورده و رهبری او را برای انقلابشان قبول کرده بودند و بهیمن خاطر فکر میکردند که باید به او فرصت اجرای وعده هایش را بدهند. ولی بخش دیگری از مردم متوجه موضوع شده بودند و میدانستند و میدیدند که ماموریت قدرتی که در حال شکل گیری است نه تحقق آمال و آرزوهای آنها بلکه سرکوب و عقب راندن باز هم بیشتر جامعه است. این بخش متأسفانه در اقلیت بودند. رژیم تازه بقدرت رسیده توانست، از یکطرف با سوار شدن بر توهمات اکثریت مردم و از طرف دیگر با توسل

به خشن ترین و ترسناکترین رفتارها با مخالفین خود، با بازداشت‌های گسترده و اعدام‌های دسته جمعی و راه انداختن حمام خون، به حیات خود ادامه دهد.

ولی این تمام ماجرا نبود و داستان به اینجا خاتمه نیافت. کارگران نفت در جریان اعتصاب شکوهمندشان توانسته بودند با دست رد زدن به سینه سفیر خمینی، حق خود در دخالت در تصمیم گیریهای کلان را با صدای بلند اعلام کنند. و بهمین خاطر، در گرماگرم توطئه های گوناگون برای انتقال مسالمت آمیز قدرت و در حالیکه شعارهایی چون "نهضت ما حسینی، رهبر ما خمینی" و "ارتش برادر ماست، خمینی رهبر ماست" داشت به شعار های غالب در تظاهرات‌های خیابانی تبدیل میشد، شعار "کارگر نفت ما، رهبر سرسخت ما" برای مدتی در خیابانها طنین افکن شده و پتانسیل کارگران برای تبدیل شدن به رهبر انقلاب را به نمایش گذاشته و رهبری بلامنازع خمینی را به زیر سوال برده بود. مردم، با وجود اینکه اعلام شده بود که "امام حکم قیام نداده است"، در تهران و چندین شهر دیگر، از جمله در تبریز، سنندج و مهاباد، پادگانها را خلع سلاح کرده بودند و قدرت تازه شکل گرفته را چنان نگران کرده بودند که از زبان اولین نخست وزیرش اعلام کند که "باران میخواستیم ولی سیل آمد." بهمین خاطر مردم براحتی زیر بار اوامر حکومت جدید نرفتند. زنان در تهران با دست زدن به يك راهپیمایی ده ها هزار نفری در ۸ مارس سال ۵۷، به حکم خمینی، که حجاب اسلامی را بر آنها اجباری اعلام کرده بود، يك نه محکم گفتند. کارگران در خیلی از کارخانه ها و دانشجویان در خیلی از دانشگاه ها اداره محل کار و تحصیل شان را بشکل شورایی پیش بردند. در ترکمن صحرا دهقانان از طریق شوراهای خود زمینهای اربابان را مصادره کرده و برای کاشت و برداشت شورایی طرح ریختند. کارگران در ۱۱ اردیبهشت سال ۵۸، در اولین اول مه بعد از قیام، با سازمان دادن و برگزار کردن باشکوهترین مراسمها در تهران و چندین شهر بزرگ ایران، فریاد زدند که آنها انقلاب کرده اند برای بهتر شدن شرایط کار و زندگی شان. و در کردستان انقلاب بشکل دیگری ادامه یافت. حاصل این جنگ و گریز، بین مردمی که متوجه دزدیده شدن انقلابشان شده بودند و دستگاهی که برای شکست انقلاب ۵۷ سازماندهی شده بود، تولد و تکوین خونین هیولایی به اسم جمهوری اسلامی در ۳۱ خرداد ۱۳۶۰ شد. و از این تاریخ به بعد بود که ابراز وجود علنی برای کمونیستها در خیابانها، در دانشگاه ها و درمحل‌های کار ناممکن شد. تعداد زیادی از آنها دستگیر شدند و بعد از شکنجه های وحشیانه اعدام شدند و یا به زندانهای طویل‌المدت محکوم شدند. آنهایی که جان سالم بدر برده بودند، یا به مهاجرت به کشورهای اروپایی روی آوردند یا به کردستان رفته و به مبارزه شان علیه حکومت فاشیست اسلامی به شکل دیگری ادامه دادند یا اینکه مجبور به سکوت و زندگی زیر زمینی شدند.

- انقلاب علیه جمهوری اسلامی، انقلاب زن زندگی آزادی

از همان اوایل سر کار آمدن رژیم سلامی در ایران معلوم بود که این حکومت نه برای ایجاد بهبود در شرایط زیست مردم بلکه برای سرکوب انقلاب، عقب راندن مردم و تحمیل شرایطی بمراتب بد تر بر زندگی آنها سر کار آورده شده است. این رژیم، هر قدر که میتواند، وحشت آفرید، خشونت کرد، آدم کشت، جنایت کرد، قلم ها شکست، زندانی کرد، شکنجه کرد، تجاوز کرد، اسید پاشید، سنگسار کرد، اعدام کرد، در خیابانها مردم را به گلوله بست ولی نتوانست خواست و آرزوی زندگی بهتر را از فکر و ذهن مردم بیرون کند و آنها را به آنچه که هست راضی کند. این امر شدنی نبود و نیست. در طول چهل و چهار سال گذشته هرگونه تلاش برای بهبود شرایط کار و زیست مردم و هر نوع اعتراض هر بخشی از مردم ایران علیه هر موردی از تبعیض و بی حقوقی و علیه هر موردی از ستم و بی عدالتی با سد

دولت و قوانین ارتجاعی حکومت اسلامی روبرو شده است. این کشاکش بی وقفه نفرت عظیمی از حکومت و رژیم اسلامی را در سرتاسر جامعه انباشت کرده است. امروز اکثریت عظیم جمعیت ۸۵ میلیونی ایران درمان دردهایشان را در رفتن جمهوری اسلامی جستجو میکنند. انقلابی قدرتمند، که به انقلاب زن زندگی آزادی شناخته شده است، برای سرنگون کردن جمهوری اسلامی در جریان است. صف این انقلاب هر روز گسترده تر، فشرده تر و تعرضی تر میشود. اعتصابات و اعتراضات متعدد کارگری در دهه های گذشته رهبران آگاه و سوسیالیست و دارای نفوذ اجتماعی متعددی از خود بیرون داده و به جامعه معرفی کرده است. جنبش رهایی زن با قدرت به میدان آمده است. جنبش خلاصی فرهنگی با قدرت در خیابان است. امروز میتوان گفت که همه کسانی که خواهان ایجاد کوچکترین اصلاحات در زندگی شان هستند، همه کارگرانی که دل خوشی از کارگر بودن خود ندارند، همه زنانی که برابری با مردان را حق خود میدانند، همه جوانانی که خواهان زندگی مدرن هستند، اکثریت دانشجویان، نویسندگان و هنرمندانی که خواهان از بین رفتن خفقان و سانسور فرهنگی و کسب آزادی برای بیان عقاید و ارائه هنر خود هستند، و هر فرد و گروهی از مردم که خواهان برچیده شدن و پایان داده شدن به ستمهای ملی و تبعیضات زبانی، جنسیتی و مذهبی و یا دیگر تبعیضات هستند، دستیابی به آمال و آرزوهایشان را تنها در رفتن حکومت اسلامی جستجو میکنند و در حال پیوستن به صف انقلاب هستند. این انقلاب سر باز ایستادن ندارد و نتیجه محتومش رفتن جمهوری اسلامی است. سرکوب و به شکست کشاندن این انقلاب دیگر غیر ممکن بنظر میرسد. ولی در عین حال، تلاش برای منحرف کردن و از محتوی خالی کردن آن در جریان است. مردم انقلابی، یعنی مردمی که در اعتراض برحق شان به هرگونه ستم، تبعیض، محرومیت و نابرابری به خیابان آمده اند، میتوانند انقلابشان را به پیروزی رهنمون شوند و به آمال و آرزوهایشان تحقق بخشند.

- پیروزی انقلاب جاری در گرو سرنگونی کامل جمهوری اسلامی است.

سرنگونی کامل جمهوری اسلامی یعنی:

- ۱ - انحلال دولت، مجلس، قوه قضائیه، دادگاهها، بنیادها و سایر نهادهای سیاسی و اجرائی و ایدئولوژیک رژیم
- ۲ - انحلال فوری کلیه نهادها و نیروهای جاسوسی، امنیتی، سرکوبگر مسلح و شبه مسلح حکومت.
- ۳ - الغای قانون اساسی، قانون مجازات اسلامی، قانون قصاص، قانون کار، قوانین ضد زن و تمام قوانین ضد انسانی جمهوری اسلامی."

و تنها در این صورت است که میتوان :

- سران جمهوری اسلامی را بازداشت و محاکمه کرد و دادخواهی در ایران را متحقق کرد،
- اموال دزدیده شده و به غارت رفته مردم و دارایی های به سرقت رفته کشور توسط سران و مقامات حکومتی را باز پس گرفت و آنها را صرف رفاه همه افراد جامعه کرد،
- حجاب اجباری و هر نوع پوشش اجباری مذهبی را لغو کرد،
- به برابری کامل زن و مرد در تمام حقوق و شئون اجتماعی جامعه عمل پوشاند،
- به دخالت مذهب در زندگی اجتماعی و خصوصی مردم پایان داد،

- آزادی بی قید و شرط بیان و اندیشه، اعتصاب، اعتراض، تجمع، تشکل و تحزب، آزادی رسانه ها و آزادی استفاده از مدیای اجتماعی را متحقق کرد،
- رفاه و حرمت و شادی کودکان را تامین کرد،
- به همه نوع تبعیضات، از جمله تبعیضات و نابرابریهای مذهبی و جنسیتی و حقوقی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و همینطور تبعیض و ستم ملی، قومی و اثنیکی پایان داد،
- آلودگیها و تخریب محیط زیست را به حداقل رساند و آب و هوای پاک و سالم، محیط زیست سالم و مواد غذایی سالم برای همه شهروندان را تامین کرد،
- آموزش و پرورش و بهداشت و درمان رایگان برای همه ساکنین کشور فراهم کرد،
- شان و منزلت انسانی را به همه شهروندان بازگرداند و برخورداری از رفاه، حقوق و موقعیت و امکانات اقتصادی و اجتماعی کاملا یکسانی را برای همه عملی ساخت.

در فضای سیاسی امروز ایران و در متن انقلاب زن زندگی آزادی دو گرایش و دو نیروی سیاسی برای تاثیر گذاری بر و رقم زدن سرنوشت انقلاب در تلاش اند. جریان راست جامعه در تلاش برای ساخت و پخت از بالا و جلو گیری از سرنوشتی کامل رژیم و در نتیجه عقیم گذاشتن انقلاب در رسیدن به اهدافش است. در چپ جامعه اما انقلاب "زن زندگی آزادی" وارد فاز تازه و حساستری شده است. فاز شفاف تر شدن خواستها و حرکت سازمان یافته تر برای سرنوشتی. یک نماد بارز این تحول، گرامیداشت گسترده یاد محمد مهدی کرمی و محمد حسینی، دوتن از اعدام شدگان انقلاب در ۲۷ بهمن بود، که از جانب مردم در بیش از ۲۰ شهر برگزار شد. همچنین انتشار منشور ۲۰ تشکل مدنی و صنفی تحول تاریخی و مهم دیگری بود که در این روزها شاهد بودیم؛ منشوری که در واقع از فرامین انقلاب سخن میگوید و تاکیدش بر این است که این انقلاب میخواهد "برای همیشه به شکل گیری هرگونه قدرت از بالا پایان دهد و سر آغاز انقلابی اجتماعی و مدرن و انسانی برای رهائی مردم از همه اشکال ستم و تبعیض و استثمار و استبداد و دیکتاتوری باشد."

امروز علاوه بر وجود و حضور صفی از رهبران خوشنام سوسیالیست و دارای اعتبار جنبش کارگری و دیگر جنبشهای حق طلبانه در صفوف اول انقلاب قدرتمند و زیر و رو کننده زن زندگی آزادی، یک حزب کمونیستی معتبر، با نفوذ، روشن بین و دارای نقشه راه هم حضور دارد؛ حزب کمونیست کارگری. حزبی که از همه اعتراضات حق طلبانه همه بخش های جامعه حمایت کرده و میکند و همه مردم و همه شخصیتها و گروه های معترض به وضع موجود را به پیوستن به یک حرکت متحد برای نابودی کامل جمهوری اسلامی فراخوان میدهد. وجود چنین حزبی در صحنه سیاسی ایران امروز ضمانتی است محکم برای اجتناب از تکرار تجربه ۵۷ و همینطور ضمانتی است قابل اتکا برای پیروزی انقلاب جاری و دستیابی مردم به آنچه که آرزو میکنند. این یک امتیاز مهم این انقلاب نسبت به انقلاب ۵۷ است. این حزب است که میخواهد از طریق و با رهبری یک انقلاب همگانی علیه جمهوری اسلامی و با برچیدن تمام دستگاه های سرکوب این حکومت، به استثمار انسان از انسان و به همه آن ستمها و تبعیضات روا داشته شده بر مردم ایران بطور کامل پایان داده شود تا همه ساکنین کشور بتوانند بعنوان شهروندان کاملا آزاد و متساوی الحقوق به یک زندگی شاد و مرفه و یک زندگی لایق انسان قرن ۲۱ دست یابند.

طنین آزادی از پشت دیوار زندان

بیست نفر از زندانیان سیاسی زن در زندان اوین خواهان آزادی زندانیان محیط زیستی شدند. نرگس محمدی، ناهید تقوی، زهرا زهتابچی، فاطمه مثنی، مهوش شهریاری، فریبا کمال‌آبادی، سپیده قلیان، بهاره هدایت، فائزه هاشمی، گلرخ ابرایی، ویدا ربانی، شکیلا منفرد، عالییه مطلب‌زاده، نوشین جعفری، هستی امیری، رها عسگری‌زاده، ژیلا مکوندی، ملیحه جعفری، گلاره عباسی و بهاره سلیمانی طی يك نامه سرگشاده ضمن تاکید بر اینکه آزادی تعدادی از زندانیان سیاسی و عقیدتی و بازداشت‌شدگان اخیر یکی از نتایج جنبش زن، زندگی، آزادی است، اعلام کردند که "هنوز بی‌گناهان دیگری، از جمله فعالان محیط زیست که عاشقانه و دلسوزانه برای حفظ محیط زیست کشورمان در دورافتاده‌ترین نقاط کشور خدمت کرده و دل در گرو سرزمینمان دارند، متحمل زندان شده‌اند."

آنها ضمن اشاره به ساختگی بودن پرونده‌های این زندانیان و نقض موارد بی‌شماری از حقوق بشر در آنها، آرای صادره را "بی‌اعتبار و فاقد وجهت قانونی" اعلام کردند. "دو سال بازداشت در سلول‌های بند امنیت سپاه پاسداران و هشت ماه تحمل سلول انفرادی، بازجویی‌های تحت شکنجه و فشار روحی و روانی شدید و برخی نیز زیر شکنجه‌ی فیزیکی، تهمت، افترا، تهدید، ارباب، نیرنگ و فریبکاری، هتک حرمت و تهدید و آزار جنسی، تهدید به تزریق آمپول هوا و فلج‌کننده، مخدوش کردن نوشته‌های متهمان، نشان دادن عکس و فیلم از کاووس سیدامامی و تحت بازجویی بودن خواهر و پدر و ... متهمان، ایجاد صداهای دلهره‌آور و کوبیدن به صندلی‌ها و دیوارها، ملاقات با همسر با لباس‌های خون‌آلوده و لبهای چاک خورده، عدم دسترسی به پرونده تا امروز به دلیل محرمانه و فوق‌امنیتی خواندن آن، عدم دسترسی به وکیل تا جلسات دادگاه، بی‌اطلاعی از کیفرخواست تاکنون، توهین قاضی به متهمان و اخراج آن‌ها از جلسه‌ی محاکمات و دادگاه و عدم ابلاغ آرا و بالأخره محرومیت از آزادی مشروط، مرخصی و شمول بخشنامه‌های صادره از سوی قوه‌ی قضاییه".

اهمیت این نامه سرگشاده اما، تنها در این نیست که تعدادی از زندانیان سیاسی خواهان آزادی عده دیگری از هم‌بندان خود شده‌اند؛ این يك اعلام دادخواهی از جنایات سازمان یافته حکومتی در قبال همه زندانیان سیاسی است؛ این صدای آزادیخواهی برخاسته از حنجره زندانیان سیاسی در پشت دیوارهای بلند زندانها است که دیوار سانسور را میشکند و خود را به گوش جهانیان میرساند؛ این صدایی است که به صدای دادخواهان بیرون زندان می‌پیوندد و لرزه بر اندام حکومت می‌اندازد؛ این صداها دیوارهای زندانها را فروخواهند ریخت و همه زندانیان سیاسی و همینطور، فعالین محیط زیست را، به آغوش جامعه باز خواهند گرداند. ۱ مارس ۲۰۲۳

حلقه دیگری از جنایت

حملات شیمیایی به مدارس و مسموم کردن دانش‌آموزان آخرین حلقه از جنایات جمهوری اسلامی است. این غده سرطانی را قبل از اینکه جامعه ایران به مرگ وادارد، باید از ریشه کند و نابود کرد.

۴ مارس ۲۰۲۳

سرنخ عملیات

(متن يك ویدئوکلپ)

زیر فشار اعتراضات خانواده‌ها و از ترس گسترش آنها، و بعد از اعتراف وزیر بهداشت به وجود سم خفیف در مسمومیت‌های سریالی و عمدی بودن آنها، خامنه‌ای، فرمانده کل عملیات شیمیایی، گفته است "اگر کسانی در این موضوع دست دارند، باید عوامل این جنایت به اشد مجازات برسند."

مردم میدانند که چه کسانی در این جنایت دست دارند، سرنخ این عملیات کجاست و از کجا هدایت میشوند. بهمین خاطر حکومت این قاتلان را سرنگون خواهند کرد، همه آنها را بازداشت و در دادگاه‌های مردمی و در کنار سران این حکومت جانی، از جمله خامنه‌ای، سر دسته قاتلان مردم، به محاکمه خواهند کشید. ۷ مارس ۲۰۲۳

فرمانده عملیات و "اشد مجازات"!

زیر فشار اعتراضات خانواده‌ها و از ترس گسترش این اعتراضات، و بعد از اعتراف وزیر بهداشت به وجود سم خفیف در مسمومیت‌های سریالی و عمدی بودنشان، خامنه‌ای، فرمانده کل عملیات شیمیایی، گفته است، "اگر کسانی در این موضوع دست دارند، باید عوامل این جنایت به اشد مجازات برسند."

جنایت بیسابقه‌ای در ایران اتفاق افتاده است. حکومت رسمی کشور اقدام به مسموم کردن شهروندانش کرده است؛ پخش گازهای سمی در مدارس و مراکز عمومی از طریق دستگاه‌های تروریستی زیر مجموعه سپاه پاسداران و دستگاه اطلاعاتی حکومت. این عملیات تروریستی، که بمدت سه ماه در جریان بوده است، تاکنون در ۲۵ استان و حدود ۲۳۰ مدرسه به اجرا گذاشته شده که بیش از پنج هزار دانش‌آموز را مسموم کرده است.

این یک انتقام حکومتی از مردمی است که بدست تصمیم گرفته‌اند به عمر چنین حکومتی پایان دهند. در چنین شرایطی این گفته خامنه‌ای بیشتر به یک جوک بیمزه میماند.

مردم مسلماً میدانند که چه کسانی در این جنایت دست دارند، سرنخ این عملیات کجاست و از کجا هدایت میشوند. بهمین خاطر هم، یقیناً پاسخ محکمی به این جنایت حکومتی خواهند داد و در آینده نزدیکی آنها را بازداشت کرده و به مجازات خواهند رساند. آنها در دادگاه‌های مردمی و در کنار سران این حکومت جانی، از جمله خامنه‌ای، سر دسته قاتلان مردم، به محاکمه کشیده خواهند شد. ۷ مارس ۲۰۲۳

يك حقیقت تاریخی

افتخار بزرگی است بر کمونیستها و انقلابیون ۵۷ که، با هر کم و کسری که داشتند، هم به دیکتاتوری پهلوی نه گفتند و هم در مقابل جمهوری اسلامی ایستادند و سر تعظیم فرود نیاوردند. انقلاب زن زندگی آزادی یکبار دیگر حقانیت "نسل شکست خورندگان" را به اثبات رساند. ۱۲ مارس ۲۰۲۳

تایید جهانی يك حقيقت بزرگ

تیتز زیر روز ۷ مارس در صفحه اول روزنامه دانمارکی به نام "اینفرمیش" بمناسبت روز جهانی زن درج شده است: "اگر زنان در ایران ببازند، زنان در تمام دنیا باختند."

این هم يك تأكيد به قدرت و اهمیت جهانی انقلابی است که در ایران جریان دارد، هم نشانه برسمیت شناخته شدن خصلت جهانی آن و هم تأثیری که پیروزی این انقلاب میتواند در زندگی زنان جهان داشته باشد. انقلاب جاری در ایران، که هم با شعار زیبای "زن زندگی آزادی" و هم با سرودش بنام "برای" شهرت جهانی یافته، افکار عمومی جهان را به خود جلب کرده و مسئله زن و موقعیت زن در جوامع امروزی جهان را یکبار دیگر بطور جدی روی میز گذاشته است.

حقیقتی که به آن اشاره شد در "منشور مطالبات پیشرو زنان ایران" چنین بیان شده است: "در شهریور ۱۴۰۱ انقلاب زن زندگی آزادی به وقوع پیوست تا به کل بساطت زن ستیزی قانونی، دولتی و قضایی در یک کلام زن ستیزی سیستماتیک و حکومتی پایان دهد و به تبع آن کل جامعه ایران نیز از ظلم و ستم و بی عدالتی و تبعیض رهایی یابد. حالا جهان از انقلاب ما که عمیقاً یک رنسانس عظیم و تاریخی علیه مذهب و زن ستیزی است به عنوان اولین انقلاب زنانه تاریخ بشریت یاد میکند که با از بین بردن حکومت آپارتاید جنسیتی، قطعاً تأثیرات آن نه فقط روی زنان بلکه روی کل جامعه ایران، و نه فقط در ایران بلکه در خاورمیانه و حتی جهان خواهد گذاشت. انقلابی که دیگر به هیچ نیرویی اجازه نخواهد داد که هویت انسانی زن، کرامت و منزلت زن، افکار و اندیشه و بدن زن را مایملک "مرد"، "خانواده"، "دولت" و "میهن" محسوب کند. ما میخواهیم پیروزی این انقلاب به نابرابری در هر شکلی از آن، و نیز ستم و بردگی جنسی زن به هر شکلی و به دست هر نیرویی پایان دهد و رهایی زن از هر ارتجاعی را به ارمغان بیاورد."

این افتخار بزرگی است بر زنان انقلابی ایران که تصمیم گرفته اند تمام قد برخیزند و از انسانیت و حقوق انسانی خود بطور قطع دفاع کنند. پیروزی این انقلاب نه تنها زنان را بلکه میتواند کل جامعه را از هر نوع تبعیض و نابرابری برهاند. زنده باد انقلاب زن زندگی آزادی. ۱۳ مارس ۲۰۲۳

حکومت در حال تسلیم!

جمهوری اسلامی که به پایان عمرش رسیده است از زبان بیژن نو باوه وطن، نماینده مجلس اسلامی و عضو کمیسیون (ضد) فرهنگی این مجلس، طرحی را در مجلسشان ارائه کرده که در آن "مجازاتهایی مانند مسدود شدن خط تلفن و اینترنت برای زنانی که حجاب اجباری را رعایت نمیکند" پیش بینی شده است.

این طرح که بیشتر به یک شمشیر زنگ زده و بی لبه میماند، در شرایطی در مجلس اسلامی مطرح میشود که زنان ایران در ادامه ۴۴ سال اعتراض بی وقفه علیه حجاب اجباری اکنون بطور مشخص نزدیک به ۷ ماه است که حجاب اجباری را عملاً ملغی کرده اند و حجابها را در خیابانها سوزانده اند؛ با انتشار منشوری بنام "منشور مطالبات پیشرو زنان ایران" اعلام کرده اند که انقلاب زن زندگی آزادی با از بین بردن حکومت آپارتاید جنسیتی به کل بساطت زن ستیزی قانونی، دولتی و قضایی، سیستماتیک

و حکومتی و به بردگی جنسی زن به هر شکلی و به دست هر نیرویی پایان خواهد داد، رهایی زن را به ارمغان خواهد آورد و به تبع آن کل جامعه ایران را نیز از ظلم و ستم و بی عدالتی و تبعیض رها خواهد کرد.

شمشیر زنگ زده حکومت اسلامی در شرایطی به هوا برده میشود که زنان آزاده و مخالف حجاب اجباری ماموران "امر به معروف" را از قطارها و اتوبوسها بیرون میکنند، مادران دادخواه با شعار ژن ژیان نازادی دست به راهپیمایی میزنند و زنان آزاده ای که در اعتراض به تبعیضات و در اعتراض به حجاب اجباری بازداشت و زندانی شده بودند بلافاصله بعد از آزادی و در جلو در زندان شعار میدهند "زن، زندگی آزادی" و "خامنه ای ضحاک می کشیمت زیر خاک!"

این طرح و طرح های اینچنینی را ما به نشانه تسلیم شدن خجولانه حکومت در مقابل زنان تعبیر میکنیم. این طرح همراه با ارائه دهندگانش و سه قوه اش و کل حکومت اسلامی اش همزمان و بزودی، زیر پای انقلابی که در ایران جاری است له خواهد شد. زنده باد انقلاب زن زندگی آزادی! ۱۶ مارس ۲۰۲۳

تسلیم خجولانه (متن ویدئوکلیپ)

طرح ارائه شده به مجلس اسلامی که در آن "مجازاتهایی مانند مسدود شدن خط تلفن و اینترنت برای زنانی که حجاب اجباری را رعایت نمیکند" پیش بینی شده است، قبل از هر چیز نشانه تسلیم خجولانه حکومت در مقابل زنانی است که حجاب اجباری را عملاً ملغی کرده و انرا آتش زدند و در خیابانها و حتی در زندانها فریاد مرگ بر حکومت ضد زن را سر دادند. ۱۶ مارس ۲۰۲۳

سران جمهوری اسلامی و دیوان کیفری بین المللی

تلویزیون آی تی وی انگلستان در برنامه خبری ساعت ۱۰ شب ۱۹ مارس در گزارش ویژه ای بمناسبت ششمین ماه کشته شدن مهسا امینی، اعلام کرد که خانواده مهسا خواهان به محاکمه کشیده شدن مقامات جمهوری اسلامی از طرف دیوان کیفری بین المللی شده اند. بنا به این گزارش، عرفان مرتضایی پسرخاله مهسا، که هم اکنون در آلمان زندگی میکند و خود مورد تهدید مقامات جمهوری اسلامی قرار گرفته است، میگوید که خانواده مهسا تهدید شده اند که در صورت مصاحبه با خبرگزاریها آنچه بر سر دخترشان آمد میتواند به سر پسرشان هم بیاید.

در این گزارش، علاوه بر شیوه به قتل رسیدن مهسا، به این نکات هم اشاره شد که چگونه مرگ یک دختر ۲۲ ساله پر نشاط به جنبشی دامن زد که شش ماه است ادامه دارد؛ جنبشی که اگر امروز و فردا به سرنگونی حکومت منجر نشود مطمئناً به این زودیا تحلیل نخواهد رفت چرا که اندیشه ای را که یک نسل جسور به آن باور دارد نمیتوان در قفس کرد.

ولی اهمیت این گزارش بیش از هر چیزی طرح شکایت خانواده مهسا از رهبران جمهوری اسلامی و خواست آنها از دادگاه کیفری بین المللی برای به محاکمه کشیدن مقامات جمهوری اسلامی است. این میتواند، در کنار پرونده شکایت خانواده های قربانیان پرواز پی اس ۷۵۲، پرونده کیفری دیگری در

سطح بین‌المللی علیه جمهوری اسلامی باز کند. طرح چنین شکایت‌هایی و درخواست از دادگاه‌های بین‌المللی برای رسیدگی به این پرونده‌ها می‌تواند هم موجب متحد شدن، همصدا شدن و متشکل شدن خانواده‌های جانب‌اختگان شود و سران حکومت اسلامی را در محاصره بیشتری قرار دهد و هم جبهه دیگری را که در سطح بین‌المللی خواهان بایکوت جهانی جمهوری اسلامی و اخراجش از مجامع بین‌المللی است، تقویت کند. زنده باد انقلاب زن زندگی آزادی ۲۱ مارس ۲۰۲۳

پلیس فاسد یا سیستم فاسد

مدتهاست که مسئله فساد در تشکیلات پلیس انگلیس بحث هر روزه رسانه‌های عمومی بوده است. نمونه‌های غیرقابل انکاری، نه تنها از تبعیضات علیه زنان و سیاه‌پوستان و همجنسگرایان، بلکه حتی از آزار سیستماتیک جنسی زنان و افراد دارای گرایش‌های جنسی متفاوت و همین‌طور نمونه‌هایی از ربودن زنان و کودکان و به قتل رساندن آنها بعد از تجاوز بوسیله افسران پلیس در رده‌های مختلف این تشکیلات افشا شده‌اند. این نمونه‌ها چنان گسترده‌اند که حتی مقامات بالای این دستگاه مخوف و مقامات بالای حکومتی را مجبور به اقرار وجود راسیسم، زن‌آزاری، سوءاستفاده جنسی و انسان‌آزاری سیستماتیک در دستگاه پلیس کند.

"اعتماد به پلیس"، که در اثر تبلیغات مدام رسانه‌ها، به فرهنگ غالب در بین بخش زیادی از مردم تبدیل شده بود در حال فروریزی است که اربابان این دستگاه سرکوب را به تقلا برای بازگرداندن این اعتماد واداشته است. (ناتمام) ۲۱ مارس ۲۰۲۳

یخچال بازنشسته خالی‌تر از گذشته!

عنوان این نوشته یکی از شعارهای بازنشستگان است که در تجمع اعتراضی در دومین روز سال جدید سر داده شد. این شعار که توسط بازنشستگان فریاد زده شد گویای حال ۹۹ درصد مردم ایران است. سهم مردم از رفاه و نیازمندیهای زندگی هر روز کمتر از روز گذشته میشود، که با ادامه هر یک روز بیشتر عمر جمهوری اسلامی این سهم باز هم کاهش خواهد یافت.

در همین روز مادر یکی از کشته‌شدگان، ناله کنان گفت که هنوز بعد از چند سال از قتل فرزندش بدست جمهوری اسلامی نه جنازه‌اش را به او تحویل داده‌اند و نه قبرش را نشان داده‌اند. همین‌طور عده دیگری از مادران دادخواه خواهان آزادی بازداشت‌شدگان شدند.

در اولین روزهای سال جدید ما همچنین شاهد به آتش کشیده شدن بنرهای خامنه‌ای در بسیاری از نقاط کشور و سر داده شدن شعارهایی بودیم که سرنگونی جمهوری اسلامی و پایان عمر این حکومت در سال جید را نوید میدادند.

ضرب‌المثلی که می‌گوید سالی که نکوست از بهارش پیداست، توصیف سالی است که در ایران شروع شده است. گسترش فقر و محرومیت بیشتر، در صورت ادامه حیات حکومت اسلامی از یکطرف و

امکان معکوس شدن معادله و دست یابی ۹۹ درصدی ها به سهم بیشتر از نعمات زندگی، از طرف دیگر واقعیات قابل پیش بینی در سال جدید هستند.

همه شواهد اما حاکی از این است که عملی شدن فریاد قدرتمند سرنگون باد جمهوری اسلامی در سال جدید یک امکان و احتمال قریب به یقین است. زنده باد انقلاب زن زندگی آزادی. ۲۳ مارس ۲۰۲۳

چشم جهان به پاریس

پاریس را این روزها خشم فراگرفته است. خشمی فروخته چون آتشفشان فوران کرده است. پاریسی که ۱۵۲ سال پیش، توانسته بود طبقه استثمارگر را از قدرت پایین بکشد و برای اولین بار در تاریخ بشر برابری زن و مرد را اعلام کند، کار کودکان و کار شبانه را لغو و اعدام را ممنوع کند، امروز یکبار دیگر بپا خواسته تا به جهان اعلام کند که راه حل پایان دادن به همه فشارهای سرمایه داران و یک درصدی های مفتخور به کارکنان و تولید کنندگان واقعی ثروت و راه پایان دادن به ریاضت کشی اقتصادی و محرومیتهای روز افزون بر ۹۹ درصد مردم، پایان دادن به حاکمیت نظام سرمایه داری است.

سرودی که امروز در خیابانهای پاریس از طرف صدها هزار شرکت کننده در اعتراضات سر داده شد، سرود انترناسیونال بود: "برما نبخشد فخر و شادی، نه خدا نه شه نه قهرمان، با دست خود گیریم آزادی، در پیکارهای بی‌امان"

آری، همانطور که مردم ایران بپا خواسته اند تا با بزیر کشیدن حکومت اسلامی سرمایه داران در ایران، به جنایتهای ۴۴ ساله این حکومت و آپارتاید جنسیتی و تمام تبعیضات و محرومیتهای تحمیل شده به ۹۹ درصد جامعه نقطه پایانی بگذارند و به آرزوهای سرکوب شده در یکصد سال گذشته تحقق بخشند، خوانده شدن سرود انترناسیونال در خیابانهای پاریس میتواند نشانه این باشد که مردم پاریس هم بپا خواسته اند تا از حقانیت کمون پاریس دفاع کنند و اعلام کنند که راه حل نهایی یک انقلاب سوسیالیستی است.

۳۰ مارس ۲۰۲۳

آخرین "روز جمهوری اسلامی"

حکومتی که ۴۵ سال پیش برای به شکست کشاندن آمل و آرزوهای مردم بر سر کار آورده شد، با مهندسی یک فراندم و کشاندن مردم به پای صندوق های رای، که روی یکی از برگه هایش فقط نوشته شده بود "آری" و روی دیگری "نه"، توانست اعلام کند که ۹۹ درصد مردم به جمهوری اسلامی رای داده اند. خمینی در اولین پیام خود در روز ۱۲ فروردین، این روز را "روز نخستین حکومت الله" نامید که امسال این روز برای ۴۵مین بار "روز جمهوری اسلامی" نامیده شد.

جمهوری اسلامی دستور بازگشت زنان به خانه را داد، به روی آنها اسید پاشید ولی زنان به مقاومت ادامه دادند، حجابها را آتش زدند، شهرها و روستاها را فتح کرده اند و حکومت را به زانو درآوردند.

جمهوری اسلامی در جواب کارگران اعلام کرد که اقتصاد زیربنای خر است ولی امروز جامعه اعلام میکند "منزلت، معیشت، حق مسلم ماست."

این حکومت به آخرین سنگر انقلاب در کردستان حمله کرد ولی امروز مردم شعار میدهند "کردستان، چشم و چراغ ایران".

جمهوری اسلامی يك جنگ ۸ ساله را بر مردم تحمیل کرد ولی امروز در جنگ با مردم در حال بزانو درآمدن است. آدم ربایی کرد، زندانی و شکنجه و اعدام کرد ولی نتوانست اعتراض مردم را خفه کند. کشتار کرد، گلوله زد ولی جای گلوله ها "زخم نشد، جوانه زد."

با وجود هر تحلیل و تفسیری از این واقعه و دلایل بیرون آورده شدن رای بالای "آری" به جمهوری اسلامی از صندوقها، امروز ۹۹ درصد مردم، بویژه نسل جوان ایران، خواهان رفتن جمهوری اسلامی هستند و میخواهند که به عمر این حکومت پایان داده شود. انقلاب زن زندگی آزادی، حوادث شش ماه گذشته و رقص و پایکوبی های دسته جمعی دختران و زنان بی حجاب در همین روز و چند روز گذشته، همه دلایلی بر اثبات این ادعاست که ۱۲ فروردین ۱۴۰۲ آخرین "روز جمهوری اسلامی" و امسال آخرین سال "حکومت الله" خواهد بود. زنده باد انقلاب زن زندگی آزادی! ۱ آوریل ۲۰۲۳

اقتصاد "کج و کوله" و رهبر "ناموزون"

خامنه ای در صحبتهای دو روز پیش خود در مورد دو مسئله اجتماعی بسیار مهم اظهار نظر کرده است. یکی مسئله حجاب است و دیگری اقتصاد. او حجاب را شرعی و بی حجابی را حرام شرعی نامید و اقتصاد را "کج و کوله و ناموزون" خواند. این دو مسئله از جوانب مختلف با هم مرتبط هستند و کشمکش بر سر هر دو بموازات هم در جریان است. در رابطه با مسئله اول یعنی حجاب، که امروز اسم رمز جنگی است بین آزادی و استبداد، روشنایی و تاریکی و شادی و غم، در همین نشریه نوشته شده است. جا دارد چند کلمه ای هم در رابطه با مسئله دوم گفته شود.

بله، مسئله اقتصاد، از یکطرف به معضل لاعلاج حکومت اسلامی تبدیل شده است و زمین گیرش کرده و از طرف دیگر زندگی اکثریت مردم را به جهنمی غیر قابل تحمل تبدیل کرده است. در این اقتصاد خیلی ها خود را به آب و آتش میزنند و به کارهای دو شیفته و سه شیفته، به تن فروشی و یا به فروش اندامهای تن خود مجبور میشوند. ولی اقلیتی هم در سایه وجود همین اقتصادی که بنیانگذار این حکومت ۴۴ سال پیش آنرا "زیربنای الاغ" نامید و رهبر امروزش "کج و کوله و ناموزون"، هر روز فربه تر و فربه تر میشوند، بر ثروتهای نجومی خود می افزایند و خود، مثل همین خامنه ای، به موجوداتی "ناموزن" تبدیل میشوند.

اگر منظور از اقتصاد تولید ثروت و مایحتاج زندگی و تامین رفاه مردم است، ایران کشوری است ثروتمند با منابع سرشار طبیعی، با تکنولوژی و وسایل پیشرفته تولید و نیروی فراوان کار دارای تحصیل و تخصص. ولی بخاطر سیستم اسلامی سرمایه داری، همین اقتصاد یکبار به "زیربنای الاغ" تبدیل میشود و یکبار "کج و کوله و ناموزون" میشود. معضل اقتصادی در ایران یک راه حل سیاسی دارد؛ انقلاب و زیرو رو کردن این سیستم و این مناسبات و جایگزین کردن آن با سیستم و مناسباتی که در آن

تلاش عظیم و هر روزه بشریتی که کار میکند و جهان را میسازد دیگر خود را زیر سلطه روز افزون سرمایه بر هستی اش نبیند. سیستمی که منجر به انباشت ثروت در دستان یک اقلیت یک درصدی مفتخور و گسترش باز هم بیشتر فقر و محرومیت برای ۹۹ درصد مردم نشود. سیستمی که در آن هدف تولید نه انباشت سود بلکه تامین رفاه و نیازمندیهای شهروندان باشد. سیستمی که در آن انسانها به اندازه توانشان در تولید مایحتاج زندگی شرکت کنند و به اندازه نیازشان از رفاه و آسایش برخوردار شوند.

۶ آوریل ۲۰۲۳

این نه آگاهگری بلکه توهین به زنان است

اخیرا آقای هالو در ویدئو کلیپی، به بهانه "افشای طرح های وزارت اطلاعات" در رابطه با زنان و مسئله پوشش ابراز نظر کرده است که بیش و پیش از هر چیزی نشانه توهین به زنانی است که از تحمیل شدن حجاب اجباری بر سرشان و معیارها و اخلاقیات اسلامی بر محیط زندگی شان جانانش به لب رسیده و بر علیه این ارتجاع شوریده اند.

این توهین و بیحرمتی نه در قالب دفاع از جمهوری اسلامی بلکه در ظاهر مخالفت با این حکومت و تحت عنوان "آگاهگری از نقشه های رژیم" بیان میشود. او در این ویدئو کلیپ میگوید: "وزارت اطلاعات دو دسته فاحشه دارد. یکدسته را در تظاهراتها و در انتخابات میارند که بگویند این خانم ها با این وضع سر و حجاب به رژیم وفادارند. یکسری را هم بعنوان پرستو استفاده میکند. با این دسته دوم کاری نداریم. ولی این دست اول، الان تو اتاق فکر رژیم طرحی ریخته اند که از مغز معیوب طائب بیرون اومده. اینها را با لباسهای بسیار زننده و نیمه لخت توی خیابان میارن تا بگویند که این مردمی که دارند اعتراض میکنند، تظاهرات میکنند و انقلاب میکنند این را میخواهند، میخواهند مملکت اینجوری بشه. و از آنطرف برای قشر خاکستری مذهبی که سکوت کرده و ناظر قضایا است، اینها را به انفعال وادارند و بترسانند که مملکت داره از دست میره و اینجوری داره میشه. یک برنامه دیگه ای که ریختند، باز هم این طرح طائب است، این است که برای مقابله با این عمامه پرانی، یکسری عوامل خودشان را دارند اجیر میکنند که چادر از سر زنها بکشند و بگویند که همین هائیکه عمامه آخوندها را میبراند، چادر را هم از سر زنها دارند میکشند. و به این وسیله آن قشر مذهبی خاموش را علیه مردمی که دارند اعتراض میکند به صف آرابی بکشند."

ولی هر انسان آزادیخواه این حرفها را نه آگاهگری بلکه تلاشی در دفاع از سنت های عقب مانده، مردسالارانه و ارتجاعی در رابطه با مسئله لباس و پوشش زنان قلمداد میکند. مردم ایران از طرح های وزارت اطلاعات رژیم، به همان اندازه آقای هالو، مطلع هستند و میدانند که پوشش و آرایش جاسوسان و اجیر شدگان رژیم بسته به ماموریت و محیط فعالیت شان انتخاب میشود. ولی زمانیکه کسی، مثل آقای هالو، به بهانه افشاگری از رژیم، نفرت و انزجار خود را، نه از اقدامات وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی در اجیر کردن زنان و مردان و استفاده از آنها، بلکه بیش و پیش از هر چیزی، از "لباسهای بسیار زننده و نیمه لخت" این مامورین بر زبان میآورد و آنها را به همین خاطر، به خاطر "وضع سر و حجاب" شان، فاحشه میخواند، در اینصورت مردم حق دارند بگویند که این نه آگاهگری بلکه تبلیغ و ترویج ارتجاع در ظاهر مخالفت با رژیم است. این توهین به زنانی است که بپا خواسته اند و انقلابی را

به اسم "زن، زندگی، آزادی" رقم زده اند تا هرآنچه که نشانی از عفاف و عفت اسلامی و فرهنگ مردسالاری و پدرسالاری و سنت های آباء و اجدادی دارد به زباله دان تاریخ بریزند. این یعنی فاحشه قلمداد کردن زنانی که پوشش شان را نه بر اساس معیارهای همفکران هالو و تربیت شدگان فرهنگ سنتی و اسلامی، بلکه بر اساس مترقی ترین معیارهای دنیای امروز، یعنی حق بی چون و چرای مردم در شیوه و میزان پوشش شان، انتخاب میکنند. زنده باد انقلاب زن زندگی آزادی! ۶ آوریل ۲۰۲۳

آوارگی در سیاست!

گاهی اوقات از خواندن برخی از یادداشتها و ابراز نظرهای برخی از دوستانی که خود سالها برای آزادی و عدالت اجتماعی مبارزه کرده اند و هنوز هم خود را طرفدار برابری و سوسیالیسم میدانند، در صفحات فیسبوک یا دیگر پلتفرم های مدیای اجتماعی به فکر فرو میروم و از خود سؤال میکنم که آیا اینگونه موضع گیریهای سیاسی ناشی از یک دید محدود و ناروشن از سیاست و مبارزه برای آزادیهای سیاسی و عدالت اجتماعی است یا ناشی از موقعیت و منافع مادی فعلی این دوستان. ولی بنظر میرسد که میتواند ناشی از هردو باشد.

یکی از این دوستان، که خود را کمونیست میدانند، در صفحه فیسبوک خود نوشته است: "چه خوب بود اگر که از میان اصرار و رزان ترویج اصلاحات: "انقلاب ژینا-مهسا"، "جنبش ژینا-مهسا" یا "انقلاب زنانه" کسی پیدا میشد و پایه جامعه شناختی و تئوریک چنین اصطلاحاتی را، که جنبش جاری مردم ایران به این نام ها نامزد میشوند؛ بی حاشیه و بدور از هرگونه تعصب و عرق ملی و محلی و سازمانی، توضیح میداد!"

و یکی دیگر از دوستان چنین نوشته است: "امروزه در آمریکا و ایران انسانها را با سقط جنین و حجاب سرگرم میکنند. دشمنان و دوستان آگاه و ناآگاه هم در لباسهای مختلف نابرابری های اجتماعی را بجای نابرابری های طبقاتی میگذارند. اینان فراموش کرده اند که در زمان شاه و پدر شاه ما آزادیهای فردی و اجتماعی داشتیم اما مبارزه طبقاتی و آزادی های سیاسی بشدت سرکوب میشد. اینان فراموش کرده اند که پدر و پسر راه را برای روح القدس باز نمودند- تثلیث سرمایه (پول-کالا-پول) تا حتی آزادیهای فردی و اجتماعی نیز خبری در میان نباشد. اینان فراموش کرده اند که شاه و احزاب مردم و پان ایرانیست برای ما اتحادیه کارگری درست میکردند، اما امروز هیئت مدیره های پالایشگاه نفت از شکل گیری انجمن های صنفی - مصوب قانون خودشان - جلوگیری میکنند."

هرچه تلاش کردم که چیزی نگویم و ساکت از کنار اینها رد شوم نتوانستم. نویسندگان این قبیل "کلمات قصار" خود را "کمونیستهای اورتودوکس و طرفداران پروپاقرص طبقه کارگر معرفی میکنند، و دیگران را، که در میدان مبارزه برای تغییر اوضاع مدام در تالش اند، مذمت میکنند. معنی این قبیل گفته ها است که طبقه کارگر نباید کاری به کار آزادی های اجتماعی داشته باشد بلکه باید در کارخانه برای "لغو کار مزدی و امحای استثمار" مشغول باشد. من هم دوست دارم بطور اختصار بگویم که اینگونه برخوردها غیر از "آوارگی در سیاست" چیز دیگری را بیان نمیکند. ۱۰ آوریل ۲۰۲۳

جواب به چند کامت

(در رابطه با صحبت‌های آقای هالو)

من چند روز پیش یادداشتی در رابطه با صحبت‌های آقای هالو نوشتم و مستدل گفتم که صحبت ایشان، بیش از آنکه آگاهگری در رابط با برنامه های وزارت اطلاعات رژیم و استفاده ابزای از زنان باشد، توهین به زنان است.

سه نفر از دوستان فیسبوک در رابطه با نوشته من کامت گذاشته اند. و این است کامت ها و جوابهای من به آنها:

Mehran Arbab "شاید لحن ایشان بد بوده. ولی در حيله گری های رژیم و دستاویزی به این شگردها شکی نیست. این استفاده ابزاری از زنان در تظاهرات رژیمی هم شده است."

Jalil Jalili دوست عزیز، معلوم است که رژیم از زنان، و نه تنها از زنان بلکه از دیگر اقشار جامعه هم، مثل کودکان، استفاده ابزاری میکند. و پدیده جدیدی نیست که آقای هالو در این مورد بخواهد "آگاهگری" کند. آنچه که جدید بنظر میرسد مورد نقد قرار دادن شیوه و اندازه پوشش زنان در زیر لفافه نقد رژیم است. کسی که میخواهد در مورد "استفاده ابزاری رژیم از زنان" هشدار بدهد و آگاه گری کند میتواند همین را بگوید نه اینکه به بهانه این از میزان پوشش انسانها انتقاد کند. و اینجا معلوم میشود که آقای هالو هم از موقعیت خودش و از هنر و استعداد سخنوری خودش "استفاده ابزاری" میکند برای نفرت پراکنی از زنانی که نحوه و میزان پوشش شان خوشایند ایشان نیست بلکه "بسیار زننده و نیمه لخت" است. و ایشان به خود اجازه میدهد که این زنان را هم، بطور "ظرافتمندانه"، قاطی اجیر شدگان وزارت اطلاعات کند و همه آنها را یکجا فاحشه بنامد.

Morteza Haghbayan "من نمی‌دانم کدام قسمت نظر هالو توهین به زنان محسوب می‌شود، ولی دارد درست می‌گوید، حاکمیت یک سری زن با این ویژگی و مشخصات دارد که به خصوص در انتخابات و تظاهرات از آنها استفاده و سواستفاده می‌کند. نباید از آن طرف دیوار بیفتیم و این‌گونه بنماییم که اگر در مورد زنان مزدور، خائن و... صحبت می‌کنیم، پس داریم به همه‌ی زن‌ها توهین می‌شود. باید بین سپیده قلیان، زینب جلالیان، فاطمه سپهری، نسرين ستوده، نرگس محمدی و... با فاطمی کماندوها، پرستوها و مزدوران فرقی باشد یا نه."

Jalil Jalili دوست عزیز، معلوم است که حاکمیت یک سری زن با این ویژگی و مشخصات دارد که بخصوص در انتخابات و تظاهرات از آنها استفاده و سواستفاده می‌کند. و این هم معلوم است که بین انسانهای مبارزی که شما از آنها اسم برده اید، با فاطمی کماندوها، پرستوها و مزدوران رژیم فرق و تفاوت از زمین تا آسمان است. ولی نکته اینجا نیست. نکته اینجا است که یکی با طرح این تفاوت واضح و به این بهانه، نحوه و اندازه پوشش افراد را مورد نقد قرار میدهد و آنها را تحت عنوان "لباسهای بسیار زننده و نیمه لخت" فاحشه مینامد. انتظار من از شما و هر کس دیگری که این صحبت‌های آقای هالو را شنیده و یا متن آنرا که من در بالا آورده ام، خوانده، این است که اینگونه "زرنگ بازی" ها را هم ببیند و نقد کند.

Arash Mousavi "آقای هالو دقیقاً داره ماهیت پشت پرده ی رژیم را افشا میکنه، همینطور که به مردم گفته میشه: اونایی که موقع تظاهرات مسالمت آمیز بانک آتش میزنند، از شما نیستند، به آنها نپیوندید که هدف، توجیه برای بر هم زدن راهپیمایی و سرکوب آن است، ... اینکه گفته شود: آقای هالو با اشاره به وجود زنانی که با حجاب سخیف در صف انتخابات یا راهپیمایی های مناسبی رژیم شرکت میکنند، به منظور تخریب خواست واقعی زنان ایرانی ست و متهم کردن این نظریه و نسبت دادنش به تخریب وجهه ی زنان ایرانی، چیزی جز فرافکنی و دستمایه ی اتاق فکر رژیم است."

Jalil Jalili دوست عزیز، با تشکر از توجه و اظهار نظرتان در این رابطه، خواهشم از شما این است که يك لحظه به اصطلاحی که خودت در این یادداشت بکار بردی فکر کن. منظورتان از "حجاب سخیف" چیست؟ آیا شما طرفدار "حجاب سنگین" هستید؟ یا طرفدار این هستید که هر نوع پوششی حق هر فردی است و هیچ کس حق ندارد انسانها را بخاطر نحوه و اندازه پوشش شان مورد توهین و تحقیر قرار دهد؟ اگر طرفدار حق بی چون چرای انسانها در نحوه پوشش و اندازه پوشش شان هستی، که حدس میزنم چنین باشی، در این صورت انتظار از شما و یا هر فرد دیگری که مخالف دخالت دیگران در پوشش افراد است، این است که در صحبتهايش و نوشته هایش پرهیز کند از بکار گیری اصطلاحاتی که حکومت اسلامی از آنها استفاده میکند. یکی از اعتراضات زنان و مردان انقلابی در ایران علیه دخالتها، قضاوتها و ارزش گزارهای دیگران در پوشش انسانها است و یکی از اهداف انقلاب زن زندگی آزادی این است که انسانها بتوانند آزاده و بدون فشارهای اخلاقی و فشار قضاوتهای نادرست دیگران، هر طور خواستند لباس بپوشند. حتی طوری لباس بپوشند که ممکن است از نظر آقای هالو "بسیار زننده و نیمه لخت" باشد. ولی نه آقای هالو و نه هیچ کس دیگر حق ندارد زنها را بخاطر پوششی که از نظر ایشان "بسیار زننده و نیمه لخت" است، فاحشه بنامد. او اگر میخواهد در مورد نقشه های دستگاه اطلاعاتی رژیم در استفاده ابزاری از زنان حرف بزند میتواند بگوید که اجیر شدگان رژیم الزاما چادری و با پوشش اسلامی نیستند بلکه با لباسهای خیلی شیک و بدون پوشش اسلامی هم در بین مردم ظاهر میشوند. (که این را فکر کنم خیلی از مردم میدانند و گفته هالو در این زمینه اصلاً نکته تازه و افشاگرانه ای ندارد) نه اینکه بگوید آنها را "با لباسهای بسیار زننده و نیمه لخت توی خیابان میارن"، و برای توصیف این نوع پوشش از اصطلاح فاحشه استفاده کند. آقای هالو، مثل آن ضرب المثل، به در میگوید تا دیوار بشنود. او در این گفتار بیشتر از آنکه بخواهد برنامه های وزارت اطلاعات را افشا کند دارد به زنها میگوید حواستان باشد اگر لباسهای "زننده و نیمه لخت" بپوشید فاحشه خوانده خواهید شد. و او اینگونه زنان را در واقع فاحشه میخواند. بهمین خاطر است که من میگویم این گفتار آقای هالو نه آگاهگری بلکه توهین به زنان است.

۱۱ آوریل ۲۰۲۳

"نه فراموش کُنم و نه بخشم"

تیترا این نوشته کلمات پایانی پیام ویدئویی میثم پیرفلک، پدر زنده یاد کیان پیرفلک، است که گفت: "... من هیچگونه شکایتی از مجاهد کورکور و بچه های ایذه نکرده و نخواهم کرد چون من و همسر من به چشم خود دیدیم که نیروهای امنیتی به فرماندهی سردار عیدی علیپور ماشین ما را به رگبار بستند و مرا زخمی کردند و پسر من را به قتل رساندند ..."

قتل کودکان بدست نیروهای امنیتی در طول شش ماهه انقلاب، حکومت اسلامی را بدجوری به هچل و دست و پا زدن انداخته است. در کنار کودکانی چون اسرا پناهی، سارینا ساعدی، نیکا شاکرمی، مبین میرکازهی و بیش از ۷۰ کودک دیگر، کیان پیرفلک کودک ۹ ساله دیگری بود که در تاریخ ۲۵ آبان ۱۴۰۱ با شلیک مستقیم نیروهای امنیتی در شهر ایذه بقتل رسید. دستگاه‌های امنیتی و قضایی جمهوری اسلامی با متهم کردن فردی به اسم عباس، معروف به مجاهد کورکور و گرفتن اعتراف زیر شکنجه، مسئولیت کشته شدن کیان را به گردن او انداخته اند و اکنون حکم اعدام هم برایش صادر کرده اند تا این پرونده را مختومه اعلام کنند.

ولی، همانطور که پدر کیان میگوید او قاتلین فرزند خود را به چشم دیده است و آنها را نه فراموش خواهد کرد و نه خواهد بخشید، مردم ایران نیز قاتلین را بخوبی می‌شناسند و نه قصد فراموش کردن و نه قصد بخشش آنها را دارند. بازداشت و محاکمه سران جمهوری اسلامی و آمرین و عاملین ۴۴ سال کشتار در ایران یکی از اهداف انقلابی است که هفت ماه پیش شروع شده است. زنده باد انقلاب زن، زندگی، آزادی. ۱۲ آپریل ۲۰۲۳

بن بست ائتلاف ۶ نفره

اگر در کشورهای غربی جناحهای مختلف طبقه سرمایه‌دار از طریق احزاب شناخته شده و سابقه‌دار خود، مانند حزب کارگر و حزب محافظه کار در انگلیس، حزب دموکرات و حزب جمهوریخواه در آمریکا، از طریق انتخابات، قدرت را بنوبت در دوره‌های چهار ساله یا هشت ساله دست بدست می‌کنند، گرایش‌ها یا جناحهای مختلف بورژوازی ایران، مثل گرایش سنتی یا اسلامی و گرایش بظاهر مدرن و طرفدار غرب، روش مخصوص به خود را برای دست بدست کردن قدرت دارند. بخاطر ساختار سیاسی و اجتماعی کشوری مثل ایران، اینها نیازی به دست بدست کردن هر چهار یا هشت سال یکبار و از طریق راه اندازی نمایش انتخاباتی، نمی‌بینند بلکه تمایل دارند که از این انقلاب تا آن انقلاب و هر چهل یا پنجاه سال یکبار دست به این کار بزنند؛ پنجاه و چند سال بعد از انقلاب مشروطه و برای نجات حاکمیت طبقه خود، جناح طرفدار غرب این طبقه قدرت را به جناح اسلامی سپرد. و اکنون چهل و چند سال بعد از آن، برای عقیم گذاشتن و بشکست کشاندن انقلابی دیگر و نجات نظام سرمایه داری از خطر فروپاشی و حفظ اقتدار طبقه سرمایه دار، همان گرایش برای تحویل گرفتن قدرت از گرایش دیگر در تلاشی بی وقفه برای سازمان دادن صفوف خود است.

اما، مردمی که پنجاه سال پیش برای آزادی و عدالت اجتماعی و رها ساختن خود از فشارها، تبعیضات و محرومیتهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی دست به انقلاب زدند، اگر از بد حادثه و بنا به دلایل مختلف نتوانستند خود قدرت را بدست گیرند و خود را برهاند، امروز این مردم پتانسیل و امکانات عملی فراوانی کسب کرده اند تا بتوانند خود مستقیماً قدرت و اداره جامعه را بدست گیرند. و همین پتانسیل و امکانات عملی است که تلاشهای جناح طرفدار غرب بورژوازی ایران را، که به اپوزیسیون راست معروف است، عقیم بگذارد و طرحهای رنگارنگ شان، مثل رژیم چنچ، ائتلاف، وکالت و منشور شش نفره شان را یکی بعد از دیگری از کار بیاندازند و بی اعتبار کنند.

انقلابی که با شعار زن، زندگی، آزادی در حال پیشروی است و نسل انقلابی جدید، به حکم شرایط عینی تاریخی اجتماعی که در آن قرار دارد، این امکان را یافته است که خود را سازمان بدهد، صفوف خود را از ضعف‌ها و توهمات انقلابات قبل از خود پالایش دهد و با اعتماد بنفس بیشتری ادعا کند که می‌خواهد طرحی نو در اندازد. ۱۲ آوریل ۲۰۲۳

دیوارهای سنگی زندان اوین ذوب میشوند!

علی یونسی و امیرحسین مرادی، دو دانشجوی زندانی و از برگزیدگان المپیادهای علمی، در سومین سالگرد بازداشت خود با انتشار يك پیام صوتی از پشت دیوارهای زندان اوین، ضمن تاکید بر پایبندی خود به آرمان آزادی ایران گفته اند: "در این سه سال مسیری پرحادثه را پشت سر گذاشتیم. آن روزهای سخت پس از دستگیری، هنگامی که در ابتدای جوانی از کلاس درس دانشگاه به سلول‌های انفرادی منتقل شده بودیم، از خود می‌پرسیدیم که این دیوارهای سنگی که بیش از ۵۰ سال از بنا شدن آنها می‌گذرد، شاهد درد و رنج و شکنجه‌های چه کسانی بوده‌اند؟ این دیوارها در دل خود میزبان انسان‌های عاشقی است که برای آزادی ایران به استقبال سختی‌ها رفتند و با ایستادگی‌شان اوین را تبدیل به نمادی مشترک از سرکوب در دو دیکتاتوری کردند. . . ما در آغوش مهر و حمایت‌های شما هموطنان از بسیاری از خطرات در امان ماندیم تا بیش از پیش خود را مدیون شما بدانیم و با خود عهد میکنیم تا آن روز که آزادی ایران را در کنار هم جشن بگیریم، دغدغه آزادی خود را نداشته باشیم و لحظه به لحظه یاد آن کودکانی هستیم که بارها برای کسب عناوین علمی از ما شایسته ترند، اما فقر و تبعیض فرصت را از آنها گرفته است. . ."

پیام صوتی این دو جوان و نامه سپیده قلیان را، که او هم آنرا از پشت دیوارهای همان زندان نوشته و اعلام کرده هیچ دادگاهی را که رئیس اش حکم اعدام انقلابیون را امضا کرده و حکومتش معترضین به استبداد را گروگان گرفته برسمیت نمیشناسد، در کنار هم بگذارید و آنها را مقایسه کنید با جوك "شبکه جهانی پایتون" ابراهیم رئیسی، تا متوجه دو صحنه متفاوت ولی موازی و مربوط بهم شوید؛ از یکطرف دست انداخته شدن حکومتی درمانده و وامانده، و از طرف دیگر ذوب شدن دیوارهای سنگی زندانها در سراسر ایران، با پژواك قدرتمند و باصلابت صدای انقلاب زن، زندگی، آزادی؛ صدایی که شرکت عزیزان دربند ما را در جشن بزرگ آزادی مردم ایران نوید میدهد. و آن روز دور نیست!

۱۳ آوریل ۲۰۲۳

"تغییر"

جهان به يك تغییر بنیادی نیاز دارد. این تغییر امروز امکانپذیرتر و نیاز به آن ملموستر از هر زمان دیگر است.

ضرورت چنین تغییری نه تنها نجات میلیون‌ها انسان از خطر مرگ در اثر قحطی و گرسنگی که جهان را تهدید میکند، نه تنها برای پایان دادن به تهدید يك كشتار اتمی که بالای سر مردم است، بلکه این تغییر بنیادی، حتی برای حفظ حیات در این کره خاکی و جلوگیری از تبدیل شدن این تنها کره ای که حیات در آن جاری است، به یکی دیگر از کرات مرده، ضرورت عاجل زمانه ماست. ۱۴ آوریل ۲۰۲۳

حجاب، بیحجابی، بیماری!

محمد جواد علی اکبری، امام جمعه موقت تهران، اخیراً گفته است که بی حجابی بیماری است.

این البته ادعایی است که خود مدعیانش هم باور چندانی به آن ندارند، چرا که فرزندان خیلی از اینها وقتی به خارج از ایران سفر میکنند حجاب از سر برمی‌دارند و بیحجاب میشوند. و این قبل از هرچیز نشانه ای است از دروغگو بودن این جماعت.

حالا برگردیم به صحت و سقم این ادعا. ولی قبل از اینکه در مورد بی حجابی قضاوت کنیم، لازم است در مورد خود حجاب چند کلمه صحبت کنیم و انرا مورد قضاوت قرار دهیم. تصور عمومی بر این است که حجاب شیوه ای از پوشش است که مردان مسلمان یا رئیسای اسلام برای زنها تعیین کرده اند. یعنی اینکه پوشش زنان در جامعه باید طوری باشد که هیچ قسمتی از موی سر و هیچ قسمتی از بدنشان، غیر از بخشی از صورت و دو دست، به چشم دیده نشود و برجستگی های بدنشان معلوم نباشد. و اگر غیر از این باشد باورمندان به این حکم به خود حق میدهند که زن خاطی را مجازات کنند.

بنابراین منطق ایجاب میکند که قبل از بررسی ادعای امام جمعه تهران، خود حجاب و حکم حجاب مورد بررسی و ارزیابی قرار گیرد. سؤال این است که آیا باور و اعتقاد به اینکه زن باید با حجاب باشد، خود یکنوع بیماری نیست؟ عقل سلیم میگوید حجاب هم مرض است و هم غرض. مرض است به این خاطر که زنی که حجاب را داوطلبانه انتخاب کرده باشد خود را ضعیفه و ناقص العقل فرض میکند. و این یکنوع بیماری روانی است. غرض است به این دلیل که مردان مسلمان و رهبران اسلامی از کشاندن حجاب بر سر زنان سود میبرند. حجاب زن را مطیع مرد میکند.

آیا بی حجابی بیماری است؟ بی حجابی، عدم باور به حجاب و زیر پا گذاشته شدن احکام حجاب قبل از هرچیزی نشانه عدم باور زن به ناقص العقل بودن خود، عدم باور به برتری مرد بر او و عدم باور به حق مردان مسلمان در تصمیم گیری در مورد پوشش زنان است. قبول نکردن حجاب نشانه باور زن به شعور خود، اعتماد به خود، افتخار به خود و برابر دانستن خود با مرد است. بی حجابی و زیر پا انداختن حجاب نشانه شورش زن علیه تحقیر، تبعیض و طبعیت او از مرد است. و اینها نمیتوانند نشانه های یکنوع بیماری، بلکه تنها میتوانند نشانه های شکوفایی زن، شکوفایی جامعه و شکوفایی انسانیت قلمداد شوند.

امروز، بی حجابی و زیر پا گذاشته شدن احکام اسلامی حجاب در ایران و در ابعاد میلیونی نشانه این است که جامعه ایران دارد آفت اسلام را پس میزند و سلامتی خود را باز می یابد. ۱۸ آوریل ۲۰۲۳

سه کار مهم

امروز سه کار مهم انجام گرفت:

یکبار دیگر به جهان اعلام شد که مردم ایران حکومت اسلامی نمیخواهند.
توجه جهانیان به، و حمایتشان از انقلاب نوین مردم ایران بیش از پیش جلب شد.
مردم ایران قوت قلب بیشتری گرفتند و ترس جمهوری اسلامی فرونتر شد.
و این یعنی يك گام به پیش. #انقلاب_زنانه ۲۲ آوریل ۲۰۲۲

مشکلات معیشتی، مسائل جانبی و قوای سه‌گانه!

مهدی فضائلی، عضو دفتر حفظ و نشر آثار خامنه ای در روزنامه صبح نو نوشت: "امروز اقتصاد و مشکلات معیشتی، در رأس مسائل کشور است و همه به خصوص قوای سه‌گانه، رسانه‌ها، جریان‌های سیاسی و دیگری که می‌توانند اثرگذار باشند، باید از سویی بر این مسأله متمرکز شوند و همه بضاعت فکری و عملی خود را به میدان بیاورند و از سوی دیگر مراقب باشند مسائل جانبی و دست‌چندم، جایگزین این اولویت نشود."

از آنجا که این "دفتر" یکی از نهادهای وابسته به خامنه ای است، سخنان مهدی فضائلی می‌تواند بعنوان دستورالعمل بالاترین مقامات و مراجع حکومتی برای مقابله با اوضاع جاری قلمداد شود. ایشان مسئله حجاب را "جانبی و دست‌چندم" دانسته، بر "حرام شرعی و سیاسی" بودن آن تاکید کرده و از "قوای سه‌گانه" خواسته است "همه بضاعت فکری و عملی خود را به میدان بیاورند." یعنی هم به خشونت و جنایت ادامه دهند و هم با "بکارگیری دیگری که می‌توانند اثرگذار باشند" به منحرف کردن افکار عمومی بپردازند.

ولی مردم ایران میدانند که "اقتصاد" در حکومت اسلامی بکلی به گل نشسته است و منظور از آن هم برطرف کردن "مشکلات معیشتی" مردم نیست. و این را هم میدانند که حجاب نه تنها ابزاری است برای تحقیر و بیحقوق و بیحرمت کردن زنان، بلکه همچنین و از این طریق، ابزاری است برای تحمیل دستمزدهای زیر خط فقر و شرایط مشقت بار بر کارگران و نگهداشتن کل جامعه در فقر و محرومیت بیشتر و زیر "مشکلات معیشتی" سنگینتر. و از اینروست که امروز مردم ایران بروشنی متوجه این هستند که مبارزه برای لغو حجاب اجباری نه تنها مبارزه ای است برای کسب شخصیت و حرمت انسانی زن بلکه مبارزه ای است برای کسب حرمت بیشتر برای کل جامعه و همینطور برطرف کردن مشکلات معیشتی و دستیابی به یک زندگی مرفه و انسانی.

مبارزه مردم در این دو عرصه بهم وصل شده و پیشروی در هرکدام به پیشروی دیگری کمک میکند. زنان حجاب اجباری را عملاً زیر پا گذاشته اند و بی‌حجابی را در ابعاد وسیع تجربه میکنند. عمر حکومت اسلامی به یک تار موی زن بند است و اعتصابات قدرتمند کارگری برای برطرف کردن "مشکلات معیشتی" و چشم انداز یک اعتصاب عمومی وحشت به جان حکومت انداخته است. پیروزی

در هردو عرصه به سرنگونی و از میان برداشته شدن حکومت اسلامی سرمایه داران در ایران گره خورده است. حجاب و مبارزه برای لغو حجاب اجباری برای مردم ایران نه یک مسئله جانبی و دست چنم بلکه جزو اولویتهای مبارزاتی آنها است. ۲۶ آوریل ۲۰۲۳

تهران در سال ۱۴۱۰

"دنیای اقتصاد" در گزارشی با اتکا به گزارش رسمی مرکز پژوهش های مجلس نوشته است: "نتایج سنجش شاخص فشار محیطزیستی در مناطق ۲۲ گانه پایتخت، که براساس پنج پارامتر کلیدی- جمعیت، امکانات شهری در دسترس، آلودگی هوا و تابآوری شهر در برابر حوادث طبیعی یا غیرطبیعی- محاسبه شده است، نشان می‌دهد، در ۱۸ منطقه تهران، سطح کیفیت زندگی در وضعیت بحران قرار دارد و به سمت اوج بحران در حرکت است."

بله، اگرچه گزارش مرکز پژوهش های مجلس، با استفاده از یک زبان غامض و غیر عامه فهم "بدترین نمره" را برای "لوکس‌ترین منطقه"، یعنی منطقه ۱ تهران داده است، اما نتوانسته است این حقیقت را لاپوشانی کند که در میان مناطق ۲۲ گانه تهران، بهترین رتبه کیفیت زندگی به مناطق شمالی شهر اختصاص دارد و بدترین رتبه کیفیت زندگی به مناطق جنوبی شهر. و گزارش "دنیای اقتصاد" چنین نتیجه گیری میکند که تهران در سال ۱۴۱۰ قطعا دیگر جای زندگی نیست.

ولی تهران در سال ۱۴۱۰ میتواند، به لحاظ پاکیزگی هوا و بهداشت محیط زیست، برخوردار از ساکنینش از مسکن مناسب، برخوردار از شهروندان از امکانات شهری، تابآوری اش در برابر حوادث طبیعی یا غیرطبیعی و حتی تراکم جمعیت اش نسبت به فضای در نظر گرفته شده به ساکنین شهر یکی از بهترین کلانشهرهای جهان محسوب شود وقتی، حکومت اسلامی سرمایه داران در ایران سرنگون شود، اداره جامعه از طریق شوراهای مردمی به پیش برده شود، ثروتهای نجومی آیت الله ها و آقازاده های میلیاردی مصادره و برای بالا بردن سطح رفاه جامعه اختصاص داده شوند، تولید نه بر اساس سود بلکه بر اساس نیازهای جامعه سازمان داده شود و همه شهروندان از امکانات رفاهی مناسب و برابر بهره مند شوند. پیروزی انقلاب زن زندگی آزادی میتواند نویدبخش چنین آینده ای، نه تنها برای تهران، بلکه برای سرتاسر ایران باشد. ۱ مه ۲۰۲۳

نه اسلامیت، نه ایرانیت، زنده باد انسانیت

خامنه ای در سخنان اخیرش به بهانه "روز معلم"، با تشبیه "معلمان جوان" به "افسران سپاه"، گفته است: "باید هویت ایرانی و اسلامی و شخصیت ملی را در کودکان کشور زنده کنیم و دانش آموز باید به ایرانی بودن خود افتخار کند." او کار اصلی معلمان را تقویت هویت ملی، تقویت عشق به میهن، تقویت پرچم ملی، تعلیم سبک زندگی اسلامی و ایرانی تعریف کرد.

اگرچه دورانی این یکی و دورانی آن یکی برجسته شده اند ولی هم اسلامیت و هم ایرانیت دو ابزار مهم حکومت‌های دیکتاتوری در یکصد سال گذشته در ایران بوده اند. سران حکومتی که در چهار دهه گذشته

تقویت هویت اسلامی، عشق به اسلام و گسترش سبک زندگی اسلامی را پیشه کرده بودند، امروز که اسلامیت و توسل به اسلام کارآیی خود را از دست داده است، توسل به ناسیونالیسم ایرانی را راهی برای نجات خود تصور میکنند.

ولی نسل جوان در ایران بخوبی دریافته است که اسلامیت و ایرانیت ابزارهایی برای تحمیق مردم، تفرقه انداختن بین آنها و سرکوب اعتراضاتشان بوده اند. زنان در ایران با فتح "خاکریز حجاب" و لغو عملی حجاب اجباری یکی از ستونهای حکومت اسلامی را پودر کرده اند. سران حکومت اسلامی بیخود به ناسیونالیسم روی آورده اند. چراکه، اگر سمنبل و مظهر برجسته ناسیونالیسم ایرانی را گرایش سلطنت طلبی در ایران بدانیم، شعار "مرگ بر ستمگر، چه شاه باشه چه رهبر"، که در تظاهراتها سر داده میشود، نشانه این است که مردم نه برای ناسیونالیسم ایرانی و "افتخارات ملی" بلکه برای آزادی از هر نوع ستم و ستمگری مبارزه میکنند و توسل به ناسیونالیسم ایرانی و وطن پرستی و "عرق ملی" هم حکومت اسلامی سرمایه داران را نجات نخواهد داد.

معلمان هم امروز خود را نه "افسران سپاه" بلکه آموزگاران انقلاب علیه ستمگری به حساب میاورند و وظیفه اصلی خود را نه مسموم کردن ذهن دانش آموزان با سموم اسلامی و ناسیونالیستی، بلکه آموزش علم، انسانیت و آزادگی به دانش آموزان میدانند. شعار زیبایی که از زبان یکی از معلمان مریوان در اعتصابات گسترده دو سال پیش سر داده شد و از طرف جمعیت حاضر تکرار شد، هنوز در گوش جامعه طنین انداز است: "تو ای پدر، ای مادر و تو ای دانش آموز، آزادگی بیاموز، این است کلاس امروز."

۳ مه ۲۰۲۳

"وظیفه روشنفکران" (کامنتی در يك گروه تلگرامی)

در طول تاریخ و از همان زمانیکه اعتراض علیه ستم شروع شده است، هیچکس طرحی برای آینده ارائه نداده و هیچکس هم حقانیت اعتراض علیه ستمگران دوران خود را از طرح های تخیلی برای آینده و ترسیم زیبایی از آینده استخراج نکرده است.

اعتراضات علیه ستمگریها و بی عدالتی ها هر جا و هر زمان که گسترده و بهم وصل شده اند و سرنگون کردن حکومت مدافع سیستم موجود را هدف قرار داده است، انقلابات رخ داده و سیستم های جدیدی از تولید اجتماعی جای سیستم های قبلی نشسته اند. نتیجه هیچکدام از این انقلابات به ایجاد يك دنیای خیالی، آنطور که س میگوید؛ "بهترینها"، منجر نشده است ولی در همه آن سیستم های جدید راه به کاسته شدن درجه ای از ستمگری بر مردم آن دوره بازتر شده است.

امروز نیز اعتراضات در اشکال و سطوح گوناگون علیه اشکال متنوع ستم و سیستم ستمگرانه، که امروز نظام سرمایه داری است، در جریان است. وظیفه روشنفکران، که قبلا فیلسوف نامیده میشدند، نه ترسیم مدلی از آینده، (برخی از آن فیلسوف ها بهشت را ترسیم کرده اند و مردم را به آن حواله داده اند) و قانع کردن مردم به بهتر بودن آن مدل، بلکه دفاع از حقانیت اعتراض مردم تحت ستم و ارائه راه حل برای به پیروزی رساندن اعتراضات دوران خود است.

اگر راه پایان دادن به ستمهای موجود پایان دادن به سیستم سرمایه داری و سیستم کار مزدی است، کار روشنفکران هم باید دفاع از حقانیت اعتراض علیه این ستمگریها، تلاش برای متحد کردن این اعتراضات و تلاش برای ایجاد تشکیلاتی برای رهبری کردن و به پیروزی رساندن آنها باشد.

تلاش برای سرکوفت زدن به معترضین به وضع موجود، که "درک درستی از سوسیالیسم" و "مالکیت خصوصی" ندارند و از جزئیات سیستمی که میخواهند جایگزین سیستم موجود بکنند مطلع نیستند و نمیدانند چشم و ابروی انسانها در آن سیستم چگونه خواهد بود، و آنها را با "مذهبی ها" مقایسه کردن، آنطور که نوشته، تلاشی است نامناسب از طرف این دوستان که نه به نفع مردم بلکه میتواند به نفع ستمگران موجود و در خدمت ادامه حاکمیتشان باشد. انتظار اینکه ما باید تاریخ و نقاط ضعف و قدرت اعتراضات نسلهای پیش از خود را مورد ارزیابی قرار دهیم و درسهای لازم را از آنها استخراج کنیم انتظار درستی است که همه دوستان دارند. ولی ما مجاز نیستیم که بخاطر سختی هایی که بر ما گذشته و یا احیانا بخاطر شکست هائیکه متحمل شده ایم، حقانیت مبارزات گذشته خود و مبارزات و اعتراضات جاری مردم ایران را، زیر سؤال ببریم.

ا عزیز، ناسیونالیستهای ایرانی محال ممکن است که شعاری چون "مرگ بر ستمگر، چه شاه باشه چه رهبر" را سر دهند. شاه در ایران تداعی کننده حکومت پهلوی و حکومت پهلوی یکی از مظاهر برجسته ناسیونالیسم ایرانی است. شعارهایی از این دست را تنها آن گرایش اجتماعی سر میدهد که به ناسیونالیسم ایرانی تره خورد نمیکند، یعنی ناسیونالیسم را راه حل مشکلاتش نمیداند بلکه ناسیونالیسم را یک ایدئولوژی برای فریب مردم قلمداد میکند. بنابراین سر داده شدن این نوع شعارها در تظاهرات نشان این است که مردم مخالفت خود را با ناسیونالیسم بعنوان یک راه حل نشان میدهند. گفتن اینکه در ایران توسل جمهوری اسلامی به ناسیونالیسم ایرانی او را نجات نخواهد داد دارای یک پایه واقعی اجتماعی است.

ا عزیز، نمیدانم منظورت از "بعضی چیزها" چیست ولی لازم میدانم قبل از هر چیز بگویم که من تو را به هیچ چیزی متهم نکرده ام و نمیکنم. اگر لحن نوشتار من موجب سوء تفاهمی شده از این بابت عذرخواهی میکنم. آری نوشته من مربوط به سؤال تو در مورد مالکیت خصوصی نبود چرا که این قبل از اینکه یک سوال سیاسی و مربوط به مسائل مهم و جاری نسل من و تو باشد، میتواند یک بحث آکادمیک باشد که در اینمورد مارکس و انگلس صحبت کرده اند که تو هم آنها را خوانده ای. به این خاطر بحث در مورد مالکیت خصوصی در اولویت من نبود و الان هم نیست (البته در یادداشت دیگری به نکاتی در این رابطه اشاره خواهم کرد) ولی دفاع از حقانیت اعتراض خودم علیه تبعیضات و نابرابری ها، دفاع از حرمت و حقانیت آن هزاران کمونیستی که بقول تو "بخاطر تحقق سوسیالیسم اعدام شده و کشته شده اند"، دفاع از حقانیت اعتراض میلیونها انسانی که میخواهند حکومت بانوی بدبختی و محرومیت خود را سرنگون کنند و حتی در دفاع از حقانیت پیوستن خود تو به صف اعتراض و مبارزه را ضروری تر دانستم. بهمین خاطر در مقابل بیاناتی چون "چیزی را که نمی دانیم، چرا برایش کار و تلاش می کنیم"، "در این صورت فرق ما با یک مذهبی چیست"، "کورکورانه مرو در کربلا" و . . . نوشتم که "تلاش برای سرکوفت زدن به معترضین به وضع موجود، بخاطر اینکه "درک درستی از سوسیالیسم و مالکیت خصوصی ندارند" و از جزئیات سیستمی که میخواهند جایگزین سیستم موجود بکنند مطلع نیستند و نمیدانند چشم و ابروی انسانها در آن سیستم چگونه خواهد بود، و آنها را با مذهبی ها مقایسه کردن، آنطور که نوشته، تلاشی است نامناسب از طرف این دوستان که نه به نفع مردم بلکه میتواند به نفع ستمگران موجود و در خدمت ادامه حاکمیتشان باشد".

ا عزیز، نه آن میلیونها انسانی که اعتراضاتشان در هشت ماه گذشته جهان را متوجه این کرده است که در ایران يك انقلاب عظیم و يك رنسانس عمیق اجتماعی در جریان است، نه آن هزاران انسانی که در این اعتراضات جانشان را از دست دادند یا ناقص العضو شدند، نه من، نه تو، نه دوستانی که در همین جمع حضور دارند و نه آن هزاران جانباخته ای که خیلی هاشان اقوام، خواهران و برادران و دوستان نزدیک مان بودند و با ما ها زندگی کرده و شب ها و روزها گذرانده بودند، هیچکدام "با مطالعه چند اعلامیه" به اعتراض و مبارزه نپیوسته اند و نپیوسته بودیم و نپیوسته بودند. همه ما علیه تبعیضات، نابرابری ها و محرومیت هایی که خود از آن رنج میبریم و رنج میبردیم و رنج میبردند به اعتراض برخاستیم و برخاسته اند و برخاسته بودند. این آدمها میدانند و میدانستند به چه چیزی معترض هستند، حتی اگر نتوانند یا نمیتوانستند ۱۰ دقیقه در مورد علل آن محرومیتها و ستمها صحبت کنند، چه برسد به خواندن و درک کاپیتال و داشتن درک روشن از مالکیت اجتماعی و فرق آن با مالکیت دولتی. بهمین دلیل اعتراضشان برحق و قابل دفاع است، برحق و قابل دفاع بود و برحق و قابل دفاع خواهد بود. خیلی از این انسانها شاید ندانند که سوسیالیسم و مالکیت اجتماعی چیست، ولی درجه شرافت و قابل دفاع بودن اعتراض شان نه از تعداد کتابهایی که خوانده اند یا درجه درکشان از سوسیالیسم، بلکه از این حقیقت سرچشمه میگیرد که آنها زیر بار ظلم و تبعیض و حقارت نرفتند. اعتراض این آدمها را و، بهمین اعتبار، احترام و شرافتشان را نباید با گفتن اینکه نمیدانستند و نمیدانند برای چه مبارزه میکنند، زیر سؤال برد و تحقیرشان کرد و یا اینکه آنها را با مذهبی ها یکی دانست. من از حقانیت این اعتراضات و حرمت و شرافت انسانهایی که در این صف جانشان را از دست دادند و امروز در میان ما نیستند، دفاع کردم، دفاع میکنم و از تو هم انتظار دارم چنین کنی.

و اما در مورد مالکیت اجتماعی. من فکر میکنم که دنیا باید مال همه انسانها باشد و همه انسانها باید بتوانند به يك اندازه امکان و حق تصمیم گیری در مورد شیوه اداره جامعه، مقدار و کیفیت تولید، شیوه توزیع و بهره مندی از آن را داشته باشند. ولی، دلیل اینکه چنین نیست و علت اینکه يك اقلیت ناچیزی از انسانها میتوانند به اکثریت آنها ظلم روا دارند، آنها را در فقر نگهدارند، به نفع خودشان و خوشی های خودشان از آنها بیگاری بکشند و بزبان دیگر آنها را استثمار کنند این است که مالکیت وسایل تولید، از زمین و معادن گرفته تا ماشین آلات و ثروت متراکم در پول و اعتبارات و غیره را در اختیار خود دارند. یعنی در مالکیت خود دارند که اصطلاحا به آن مالکیت خصوصی گفته میشود. من فکر میکنم برای پایان دادن به همه مشقات اجتماعی لازم است که به این مالکیت خصوصی پایان داده شود. پایان دادن به مالکیت خصوصی، کوتاه کردن دست این اقلیت، امکان ندادن به يك اقلیت دیگر به اینکه بخشی یا تمام وسایل تولید را دوباره به تصاحب خود درآورد، عملا به معنی این است که مالکیت جمعی بر وسایل تولید یا مالکیت جمعی بر کره خاکی برقرار است. یا به معنی دیگر اصلا ملکیتی بر وسایل تولید وجود ندارد. من نمیدانم و نسلی هم که همین امروز عامل ستم و استثمار را مالکیت يك اقلیت بر وسایل تولید میداند و میخواهد از این اقلیت خلع ید کند، نمیداند (مهم هم نیست که بداند و شاید هم ممکن نیست که بداند) که صد سال بعد از خلع ید از این اقلیت جامعه بشری خود را چگونه سازمان خواهد داد و چه قوانین و مقرراتی بین خود به اجرا خواهد گذاشت. بنابراین مالکیت اجتماعی از نظر من، قبل از هرچیزی، یعنی خلع ید از این اقلیت مفتخور و به بیان دیگر یعنی نبود مالکیت و ادعای مالکیت. (امیدوارم کسی این را به انکار حق انسانها بر داشتن خانه ای از آن خود، لباسی از آن خود و غیره تفسیر نکند)

امنیت روانی و ناقضین حقوق مردم

ترس، نگرانی و وحشت مقامات جمهوری اسلامی از آینده خود نه تنها در کشتاری که در زندانها براه انداخته اند بلکه حتی در لاطائلات روزمره شان هم کاملاً آشکار است.

مصطفی میرسلیم، نماینده مجلس شورای اسلامی گفته است: "بزرگترین خطراتی که اکثر مردم را تهدید می کند ناآگاهی و سست ایمانی و ناشکری است. "غلامحسین محسنی اژه‌ای، رئیس قوه قضائیه جمهوری اسلامی، تهدید کرده است که با افرادی که به گفته او "امنیت روانی مردم را برهم می‌زنند" برخورد خواهد شد. و رئیس جمهور حکومت شان برای "بررسی ناآرامی ۱۴۰۱، پیگیری حقوق خانواده های شهدا و جانبازان، بررسی ادعای نقض حقوق افراد و ارائه روایت صحیح و منصفانه از حوادث" يك کمیته ویژه فراخوان داده است.

جواب ما مردم به جان آمده از فقر و محرومیت‌های تحمیل شده بر زندگی مان و مردم خسته از جنایتها، فریبکاریها و اعدامها، این است که برهم زندگان امنیت روانی جامعه، مروجین و مرتکبین قتل و خشونت، به غارت برندگان و به نابودی کشاندگان زندگی مردم شمائید. ما به دین و آئین شما ایمان نداریم و بر عهد و پیمان خود مبنی بر جارو کردن تان از این جامعه استوار ایستاده ایم. نه تنها نقض کنندگان حقوق افراد که قاتلین و صلب کنندگان حق حیات هزاران انسان در این مملکت شمائید. این حکومت شماس است که در همین چند روز گذشته حکم اعدام ده ها نفر را صادر و اجرا کرده است. ما حکومتتان را سرنگون خواهیم کرد و شما آمرین و عاملین همه این جنایتها را در دادگاه های مردمی به محاکمه خواهیم کشاند.

امروز حرف ما با شما این نیست که به فکر آینده خود باشید بلکه این است که هرکجای دنیا هم فرار کنید از خشم مردم بجان آمده در امان نخواهید بود. ۹ مه ۲۰۲۳

ما امنیت نداریم

در پی فراخوان شورای هماهنگی تشکلهای صنفی فرهنگیان، در اعتراض به سرکوبگریهای حکومت و برای پیگیری مطالباتشان، دیروز ۱۹ اردیبهشت، معلمان در شهرهای مختلف تجمعاتی بر پا کردند و با در دست داشتن بنرهایی صحنه های جالبی از اعتراض را بنمایش گذاشتند. در میان بنرهای مختلفی که خواستهای برحق معلمان بر آنها نقش بسته بود، از جمله "به امنیتی کردن مبارزات پایان دهید"، "آموزش رایگان حق فرزندان ایران"، "مصونیت دانش آموزان دختر باید تامین گردد"، "معلم زندانی آزاد باید گردد"، "نه به کالایی شدن آموزش"، "جای معلم زندان نیست"، "آزادی بی قید و شرط معلمان"، "آموزش با کیفیت"، ببری هم در همدان به هوا بلند شده بود با این نوشته بر روی آن:

"ما امنیت نداریم. نه امنیت شغلی، نه امنیت روحی، نه امنیت برای اعتراض به اختلاس، تورم، گرانی، فساد، بیکاری، تبعیض، معیشت، منزلت، سلامت و . . ."

آیا همین يك بنر برای محکوم کردن کل حکومت يك کشور کافی نیست؟ حکومت کشوری که مدارس در آن به مکانی ناامن، هم برای معلمان و هم دانش آموزان، تبدیل شده، و هم معلمینش در زندانند و هم دانش

آموزانش، باید برود. این حکومت نه با علم و دانش سر آشتی دارد و نه زبان منطق سرش میشود. این حکومت ایران را به يك جهنم برای شهروندانش تبدیل کرده است. در این کشور از کارگزارش کار میکشند و حقش را نمیدهند، حقوق بازنشسته اش را بالا میکشند، دانش آموزان دخترش را در مدارس با گاز سمی شکنجه میکنند، هر معترضی را به زندان و شکنجه و اعدام محکوم میکنند و . . .

بهمین خاطر است که مردم این کشور و در پیشاپیش آنها زنان، برای زیر و زبر کردن این شرایط انقلابی را به اسم "زن زندگی آزادی" شروع کرده اند تا با بزیر کشیدن جانیان حاکم و پایان دادن به عمر ننگین جمهوری اسلامی، راه را برای تبدیل این کشور به مکانی برای يك زندگی انسانی برای همه شهروندانش هموار کنند. این تنها راه نجات مردم ایران است. ۱۰ مه ۲۰۲۳

کتاب، خامنه ای، فرهنگ

از ۳۴مین نمایشگاه بین المللی کتاب تهران تاکنون خامنه ای، رهبر حکومت اسلامی ایران و همینطور يك هیئت رسمی دولت اسلامی افغانستان دیدار کرده اند و گفته میشود که رئیسی هم در آینده نزدیکی از آن دیدار خواهد کرد.

علاوه بر آشکارترین پارادوکس این نمایشگاه که همانا محل برگزاری آن است، دو تناقض دیگر آن عبارت بودند از بازدید کنندگان نامبرده و بیانات خامنه ای در این رابطه.

در مورد پارادوکس اول، یعنی مصلی خمینی که محل برگزاری این نمایشگاه است، شاید تنها اشاره به اسم خمینی کافی باشد. اما در رابطه با تناقضات بعدی این نمایشگاه لازم است اشاره شود که حکومت‌های اسلامی، چه در افغانستان باشد و چه در ایران، با فلسفه کتاب، که همانا ترویج علم، دانش، تمدن، فرهنگ پیشرو و مترقی است، در تناقض هستند. بسته شدن مدارس دخترانه در افغانستان و بدستور طالبان يك نمونه از این نمونه ها است.

اما در رابطه با ایران و حضور خامنه ای و رئیسی و امثالهم باید اشاره کرد که اینها شاگردان و پیروان "امام"ی هستند که آموزش شان داده "بعد از جماع با حیوان، فوراً حیوان را کشته و جسدش را بسوزانید"، با پای چپ وارد مستراح شوید و قبل از وارد شدن بسم الله بگوئید. و بهمین خاطر، خامنه ای در مصاحبه ای که در پایان دیدارش انجام داده است، قبل از جواب به سوال مصاحبه کننده، که میپرسد "کتاب در فرهنگ ما چه جایگاهی دارد و چه کمکی به ارتقای فرهنگ میکند؟"، ابتدا "بسم الله" اش را میگوید، سپس با پای چپ وارد میشود و بعد از تکرار چند باره خرسندی اش از اینکه توفیق پیدا کرده که در این نمایشگاه شرکت کند و اینکه آمارهایی که به او داده شده حکایت از تعداد بالای شرکت کنندگان و میزان فروش کتاب دارد، میگوید: "فرهنگ کشور و فرهنگ سازی کشور همواره احتیاج به کتاب دارد." این مرد حتی بصورت مصاحبه گرش نگاه هم نمیکند چون او يك زن است.

اینها شایسته نظر دادن در مورد کتاب، دانش و فرهنگ نیستند. مصاحبه با چنین مرتجعینی در این زمینه ها نهایت بی‌حرمتی به علم و فرهنگ و شعور اجتماعی انسان زمان ماست. حکومت های اینها نویسندگان را بشکل زنجیره ای به قتل رسانده اند و میرسانند، فرهنگ سازان و مروجین فرهنگ مدرن و انسانی را سر به نیست کرده و مخالفین دین و خرافات را اعدام کرده اند و اعدام میکنند. اما واقعیت خوشحال

کننده این است که در ایران انقلابی شروع شده است که پیروزی اش به دخالت اسلام، نه تنها در عرصه علم و دانش و فرهنگ، بلکه به هرگونه دخالتش در زندگی خصوصی و اجتماعی شهروندان بطور قطع پایان خواهد داد؛ انقلاب زن زندگی آزادی. ۱۵ مه ۲۰۲۳

مسکن و انفجارات اجتماعی

بررسی حتی آمارهای منتشر شده از طرف بانک مرکزی و دیگر ارگانه‌های رسمی جمهوری اسلامی، اقتصاددانان و کارشناسان مسائل اقتصادی را به این نتیجه سوق میدهد که افزایش قیمت مسکن و اجاره مسکن منجر به وقوع اعتراضات خواهد شد.

بر طبق این آمار شاخص بهای اجاره مسکن در سه ماهه سوم سال ۱۴۰۱ نسبت به سه ماه دوم همان سال ۱۶/۸ درصد افزایش را تجربه کرده است. نرخ اجاره بها در سه ماهه دوم سال ۱۴۰۱ نسبت به سه ماهه قبل نیز ۱۲/۴ درصد رشد کرده بود. به عبارت دیگر از انتهای بهار سال ۱۴۰۱ تا انتهای پاییز همان سال نرخ اجاره بها ۲۹/۲ درصد رشد کرده است. همچنین میزان رشد اجاره بها در فصل پاییز سال ۱۴۰۱ نسبت به فصل پاییز سال ۱۴۰۰، در حدود ۴۶ درصد افزایش را تجربه کرده است و بیشتر از ۲۴ میلیون نفر بی مسکن و اجاره نشین در سال گذشته با ۴۶ درصد افزایش اجاره بها مواجه شده‌اند و امسال نیز با مشکل گرانی اجاره بها مواجه خواهند بود.

بنظر حسین زاغفر، یکی از همین اقتصاددانان، "افزایش اجاره بها در کشور به شدت متأثر از افزایش قیمت مسکن است. افزایش قیمت مسکن هم به دلیل وجود مافیاهای مسکن است که بسیاری از نهادهای حکومتی در آن حضور قدرتمندی دارند و منافع مافیاهای با افزایش تورم معنا پیدا می‌کند؛ هرچه تورم بالاتر شود، سازندگان مسکن سود بیشتری به دست می‌آورند. اما پیامدهایش رشد نابسامانی‌های اجتماعی از قبیل حاشیه نشینی، مهاجرت، کارتن خوابی، سرقت، خفت‌گیری، اعتیاد، خودکشی و رشد جرم و جرایم در کشور است. افزایش اجاره مسکن منجر به اعتراض و تنش‌های اجتماعی خواهد شد و هر آن ممکن است چنین اتفاقی رخ دهد. آسیب‌ها جدی است و مردم هم از افزایش بی‌سابقه قیمت‌ها عصبان زده هستند. مسئولان هم سرگرم مسائل شخصی خودشان و چسبیدن به این میز و صندلی‌ها هستند که فراموش کرده‌اند که چه خطر بزرگی در کمین جامعه است. به نظر من هر لحظه‌ای امکان وقوع پدیده‌هایی مانند اعتراضات و ناآرامی‌های غیرقابل پیش‌بینی وجود دارد."

بله مردم نه تنها از بی مسکنی و افزایش مدام کرایه مسکن، از بالا رفتن مدام قیمت‌ها و از گسترش و عمیق‌تر شدن فقر و محرومیت‌ها بلکه همچنین همه نوع تبعیضات و فشارهای سیاسی و اجتماعی، از حجاب اجباری و قوانین اسلامی، از اعدامها و قتل‌های حکومتی و کلا از ادامه حیات حکومت جنایتکار و مرتجع اسلامی به تنگ آمده‌اند. و تنها پیروزی انقلابی که جریان دارد - انقلاب زن زندگی آزادی - راه را برای پایان دادن به همه این مشقات باز خواهد کرد. ۲۴ مه ۲۰۲۳

"جنگ نقده" (جواب به دو کامنت در يك گروه تلگرامی، در رابطه با مصاحبه تلویزیونی من)

حادثه نقده، که بنادرست جنگ نقده هم نامیده میشود، زمانی رخ داد که تازه در ایران انقلاب شده بود و انتظار بر این بود که يك فضای سیاسی باز در کشور ایجاد شود و ادامه داشته باشد و احزاب سیاسی بتوانند آزادانه میتینگ بگذارند و در مورد اهداف و برنامه های خود با مردم سخن بگویند. ولی جریان اسلامی که قدرت را قبضه کرده بود، جلو این پروسه را گرفت و اجازه فعالیت سیاسی به کسی نداد و هرگونه فعالیت و گفتار مغایر با اهداف حکومت تازه به قدرت رسیده را ممنوع اعلام کرد. حکومت تازه بقدرت رسیده و عوامل مرتجع محلی اش برای تثبیت حکومت و جلوگیری از بهم خوردن توازن قوا و حفظ موقعیت سنتی خود به ایجاد حوادثی چون "جنگ نقده" و کشتار و قتل عام در قارنا و قلاتان نیاز داشتند. تنها جریانی میتوانست جلو کشتار در نقده را سد کند که تمام امکانات لجستیکی و تبلیغاتی مملکت را در دست داشت. اگر این امکانات دست من و افرادی مثل من بود ما میتوانستیم جلو این فاجعه را بگیریم. ولی جمهوری اسلامی کاملاً خلاف این را کرد و نتیجه اش کشته شدن چند صد نفر انسان، اواره شدن هزارن خانواده و گسترش خصومت و بدبینی بین مردمی شد که سالها متمدنانه در کنار هم زندگی کرده بودند.

ادامه این منطق که ا بکار میبرد " بنا به صحبت‌های جلیل و س مقصر فقط جمهوری اسلامی بود و حزب دمکرات هیچ نقشی در وقوع جنگ نقده یا سلدوز نداشت. حزب دمکرات از شما قدردانی می کند." و م هم بنوعی از آن حمایت میکند "منهم چنین برداشتی میکنم. حزبی که در آن مقطع شهرها و مناطق بهتری از نقده را برای برگزاری کنگره اش را داشت چرا مورد استفاده قرار نمیدهد. درست است که باید سنگینی این جنایت را بیشتر در کفه ترازوی رژیم دید اما این از عدم مسئولیت حزب دموکرات در این زمینه نمیکاهد. حزب و بویژه رهبرانش تاریخا این شهر را میشناختند"، میتواند در حادثه حمله حزب دموکرات به مقر سازمان پیکار در بوکان و کشتار پیشمرگان این سازمان، تنها حزب دموکرات را نه بلکه خود پیکار را هم مقصر بداند، در حمله حزب دموکرات به پیشمرگان کومله "تقصیر" را بین کومله و حزب دموکرات تقسیم کند، و "تقصیر" تیغ کشیدن و اسید پاشیدن به روی زنان و تجاوز به آنها را بین حکومت و قربانیان این جنایتها تقسیم کند و زنان را هم مقصر قلمداد کند. من حوادث و اتفاقات تاریخی و اجتماعی را با این منطق قضاوت نمیکنم. ۲۶ مه ۲۰۲۳

دو شاخه گل در میدان انقلاب

تصویری در رسانه های اجتماعی پخش شده که نشان میدهد دو شاخه گل بر دستگیره های يك جعبه برقی آویزان شده که روزی ویدا موحد در اعتراض به حجاب اجباری بر بالای آن رفته و روسری خود را بر چوبی بسته و به هوا بلند کرده بود. این شیوه اعتراض تکثیر شد و بعدا اعتراض "دختران خیابان انقلاب" لقب گرفت. حرکت دختران خیابان انقلاب یکی از جلوه های شروع اعتراض نوین زنان علیه حجاب اجباری بود و این شاخه های گل نشانه گرامیداشت آغاز جنبش نوین زنان ایران علیه حجاب اجباری است.

البته اعتراض زنان علیه حجاب اجباری از همان زمان اعلام اجباری شدن حجاب شروع شد. راه پیمایی معروف زنان در ۱۶ اسفند سال ۵۷ در تهران يك اعتراض قدرتمند علیه فرمان خمینی مبنی بر اجباری

بودن حجاب بود. دو شعار معروف این راه پیمایی عبارت بودند از: "ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم" و "آزادی، نه شرقی است نه غربی، جهانی است"

اگر اعتراض گسترده زنان علیه حجاب اجباری در سالهای اول بقدرت رسیدن ارتجاع اسلامی، در دل جامعه ای که به عقب کشیده میشد، بشکل وحشیانه ای سرکوب شد، اعتراض نوین زنان ایران علیه حجاب اجباری بر بستر يك روناسانس عظیم و رو به پیش اجتماعی زاده شده و دیگر قابل برگردانده شدن به عقب نیست. این جنبش نه تنها همراه و همزمان شده با يك انقلاب همگانی برای سرنگونی حکومتی که حجاب را بر سر جامعه کشیده بود، بلکه خود به يك موتور محرکه قوی و به نماد این انقلاب تبدیل شده است. پیروزی این انقلاب حجاب را نه تنها از سر زنان بلکه از سر جامعه برخواهد داشت و کل جامعه را آزاد خواهد کرد. زنده باد انقلاب زن، زندگی، آزادی! ۲۷ مه ۲۰۲۳

"روحانیان" و بانیان مشکلات مردم

اخیرا محمدجواد علوی پروچردی گفته است: "ما باید در فقه خود بازنگری کنیم، متأسفانه مهاجرت از کشورهای شیعه‌نشین بسیار زیاد است، بسیاری از مردم باعث و بانی مشکلات را روحانیان می‌دانند و لذا به روحانیت نظر خوبی ندارند و حتی به ائمه هم گاهی انتقاداتی دارند، فقه اسلامی برای انسان حقوق و کرامت قائل است. . ."

این قبیل صحبتها که این روزها از زبان سران و بنیانگذاران حکومت اسلامی بگوش میرسد، از یک طرف اعتراف آشکاری است بر شکست و پایان حکومت اسلامی در ایران و از طرف دیگر تلاش عبثی است برای نجات اسلام.

در جواب به این قبیل خزعبلات لازم است گفته شود: شما نه تنها باید در فقه خود بازنگری کنید بلکه باید قبول کنید که باورهای شما نه مربوط به عصر علم و دانش و تمدن، بلکه مربوط به دوران جهالت بشر است و دیگر کسی در ایران برای چنین باورهایی تره خورد نمیکند.

مهاجرت از کشورهای اسلام زده، از جمله به این خاطر زیاد است که مردم این کشورها نمیخواهند و نمیتوانند فشار قوانین و آداب و رسوم اسلامی را تحمل کنند و اجازه دهند زندگی و آینده شان بیش از این به تباهی کشیده شود. مردم بدست حکومت اسلامی را باعث و بانی مشکلات خود میدانند و بدست از همه شما و پیشینیان و ائمه تان و دین و آیین تان متنفرند. دین و آیین شما با حقوق و کرامت انسانی در تناقض است. اعدام ها و سنگسارها، شکنجه ها و تجاوزات جنسی، اسیدپاشی ها بر صورت زنان و گلوله بر قلب و چشم معترضین و بریدن دست و ناقص العضو کردن "مجرمین" در ۴۴ سال گذشته اثباتی است بر این مدعا. و اسلام واقعی چیزی جز این نبوده و نیست.

ولی یک چیز در گفته های این مرجع دینی حقیقت دارد؛ "عمل به اخلاقیات در جوامع غربی بیشتر از جوامع اسلامی است." دلیل اش این است که در "جوامع غربی" دست دین و مذهب از حکومت و دخالت در زندگی اجتماعی محدود شده است. و بدرجه ای که این جوامع خود را از سلطه دین و مذهب رها ساخته اند به همان درجه حرمت و کرامت انسانی جایگزین بندگی و عبودیت الهی شده است.

یکی از اهداف انقلاب زن زندگی آزادی هم پایان دادن به دخالت مذهب و صاحبان دین در زندگی مردم و تحقق بخشیدن به حرمت و کرامت انسانی شهروندان است. ۱۵ جون ۲۰۲۳

فراخوان

(متن يك ويديوکلیپ)

پدران و مادران، خواهران و برادران و همسران و فرزندان زندانیان سیاسی حق دارند عزیزان خود را در کنار خود داشته باشند.

تجمعات قدرتمند در مقابل زندانها و ادارات مربوطه با خواست آزادی زندانیان سیاسی و اعتراض متحدانه زندانیان از درون زندانها میتواند این شریفترین انسانهای جامعه را به آغوش عزیزانشان بازگرداند. زندانی سیاسی آزاد باید گردد! ۲۰ جون ۲۰۲۳

بارش ثروت و رویش فقر

در دوره جنگ به آن کوپن گفته میشد ولی امروز "کالابریگ الکترونیک" نام گرفته است. علیرضا عسگریان، معاون رفاه و امور اقتصادی وزارت تعاون و کار و رفاه اجتماعی، اعلام کرده که کوپن با عنوان کالابریگ الکترونیک از دوشنبه ۲۹ خرداد به طور رسمی به اقتصاد ایران باز می‌گردد.

فکرش را بکنید، در حالیکه دولت با صدور حدود ۲ میلیون بشکه نفت و گاز معادل ۱۵۰ میلیون دلار درآمد روزانه دارد، در ایران تحت حاکمیت اسلامی تورم از ۷۰ درصد فراتر رفته است. با مراجعه به آمارهای منتشره از طرف خود حکومت، با استناد به صاحبانظران مسائل اقتصادی و همینطور تجربیات روزانه خود مردم، حقایق تلخی را میشود مشاهده کرد؛ بیش از ۳۰ میلیون نفر از فقر تغذیه ای رنج میبرند؛ بیش از ۵۰ میلیون نفر دچار فقر مسکن هستند؛ نرخ فقر مطلق به بیش از ۴۰ درصد رسیده است؛ و در یک دهه گذشته ۱۰۰ میلیارد دلار، یعنی روزانه بیش از ۲۷ میلیون دلار، سرمایه از این کشور خارج شده است.

این يك فاجعه، يك چپاول، يك جنایت در حق مردم و يك دزدی آشکار از سفره مردم است. علاوه بر ثروتی که از طریق فروش نفت و گاز و مواد معدنی در بازار جهانی عاید حکومت میشود، ۹۹ درصد از حدود ۸۷ میلیون جمعیت ایران يك نیروی بالقوه عظیم تولیدی محسوب میشوند که هم تلاش روزانه شان عملاً ثروت عظیمی تولید میکند و هم صرف وجودشان ثروت بالقوه محسوب میشود. و فقط ۱ درصد انگل از این جمعیت ۸۷ میلیونی بیش از ۹۰ درصد ثروت این کشور را تصاحب میکنند. در جامعه ای که تحت حکومت اسلامی سرمایه داران اداره میشود ثروت میبارد و فقر میرويد.

به این وضعیت میشود و باید پایان داد. ادامه حیات جمهوری اسلامی یعنی چپاول باز هم بیشتر ثروت از طرف قشر انگل و گسترش فقر در میان مردم. پیروزی انقلاب زن زندگی آزادی و تحقق مطالبات مطرح شده در منشور ۲۰ تشکل صنفی و منشور مطالبات پیشرو زنان ایران میتواند پیام آور شروع يك فصل جدید در حیات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مردم ایران باشد. ۲۱ جون ۲۰۲۳

رنسانس ضد مذهبی در ایران

اگر ما بیست سال پیش گفتیم که ایران آستن يك رنسانس عظیم ضد مذهبی است، امروز این رنسانس شروع شده و با قدرت در حال پیشروی است. این ادعا را نه تنها رقص هر روزه انقلاب زن زندگی آزادی در خیابانها، نه تنها ویدئو های منتشر شده از نیکاهای و ساریناها ثابت کرده است، بلکه اعترافات مقامات حکومتی و بیانات اخیر فردی چون محمد زکایی را هم میتوان شاهدی گرفت بر این ادعا.

این "استاد حوزه علمیه قم" اخیراً گفته است: "در آینده‌ای نه چندان دور و با مرگ نسل‌های دهه ۴۰ به پایین، دیگر چیزی به نام مذهب و اعتقاد، در بین نسل‌های جوان، دیده نخواهد شد. . . مردم با مرگ هر روحانی شادی خود را بروز می‌دهند. . . در زیر پوست شهر، همه ما می‌دانیم که دیگر چیزی به نام دین در بین اکثریت مردم، موضوعیت و اهمیت ندارد. . . ما نتوانستیم در ۴۳ سال بر اعتقادات مردم بیفزاییم و یا حداقل آن را حفظ کنیم. . . اگر در خانواده، اقوام، همکاران و دوستان خود بنگریم، متوجه می‌شویم که به جز چند پیرزن و پیرمرد که آنها هم تربیت شده سالیان بسیار دورند، اغلب پرورش یافتگان جمهوری اسلامی، حتی نماز نمی‌خوانند که هیچ، تمام مظاهر دین را تمسخر می‌کنند. . . آینده نشان می‌دهد ایران تبدیل به بی‌دین‌ترین و سکولارترین کشور اسلامی خواهد شد. . . برخی طلبه‌ها به من می‌گویند که ما نمی‌توانیم با لباس روحانیت، بیرون برویم، زیرا مورد ناسزای مردم قرار می‌گیریم."

بله، کاملاً درست است؛ با سرنگونی جمهوری اسلامی، ایران به بی‌دین‌ترین و سکولارترین کشور جهان تبدیل خواهد شد؛ پیروزی انقلاب زن زندگی آزادی ایران را به کشوری تبدیل خواهد کرد که شهروندانش در رفاه و شادی زندگی میکنند، زنان اش نه در قیمومیت مردان بلکه چون انسانهایی دارای حقوق کاملاً برابر با آنها ظاهر میشوند، آزادیهای بی‌قید و شرط سیاسی در آن جاری است، کسی را بر کسی برتری نیست و آسایش عمومی به هدف زندگی تبدیل میشود، راه به خرافات بسته میشود و انسانیت رو به شکوفایی میگذارد. زنده باد انقلاب زن، زندگی، آزادی! ۴ جولای ۲۰۲۳

"ادامه میدهیم و کم نمی‌آوریم"

عنوان این نوشته بخشی از توییت نازیلا معروفیان است. نازیلا يك دانشجوی خبرنگار است که به خاطر مصاحبه با پدر مهسا امینی و انتشار عکسهایی از مهسا در آبانماه سال گذشته بازداشت شده بود.

نازیلا میگوید که خاطره تفتیش خانه اش، ضبط تلفن موبایل، جستجوی لباسهای زیر و وسایل خصوصی و همچنین خوانده شدن دفتر خاطراتش از سوی ماموران، یادآور این نکته است که شهروندان ایران در کشور خودشان چیزی تحت عنوان حریم شخصی و نقطه امن ندارند و دیگر خانه و خیابان برای آنها امن نیست. او ادامه میدهد که باوجود همه این اتفاقات ما ادامه میدهیم و کم نمی‌آوریم.

بله، مردم ایران تصمیم خود را گرفته اند. آنها تصمیم گرفته اند که به این وضعیت بطور قطع پایان دهند. پایان جمهوری اسلامی آغاز دوره جدیدی در ایران خواهد شد، دوره ای که به تحقیر انسانیت در این کشور پایان خواهد داد تا حرمت انسانی و حریم شخصی و خصوصی و امنیت فردی و اجتماعی شهروندان معنی پیدا کند. دوره ای که قوانین مملکت، نه در جهت تحقیر و ویران کردن حرمت و شخصیت انسانها، بلکه در جهت پاس داشت مقام و منزلت انسانی شهروندانش تنظیم خواهند شد. مردم

ایران به پا خاسته اند تا به يك دوره "فترت و فقهرا" پایان دهند و دوره ای را شروع کنند که لایق انسان قرن بیست و یکم است. آنها تا تحقق دادن به این آرمان به راه خود ادامه خواهند داد و کم نخواهند آورد. زنده باد انقلاب زن، زندگی، آزادی! ۸ جولای ۲۰۲۳

بغض محمد مستوفی و خشم جامعه

اگر در دیگر کشورهای جهان باورکردنی نباشد، در ایران و کشورهایایی که در آنها حکومت‌هایی شبیه جمهوری اسلامی حاکم است، معلم را بخاطر اعتراض اش به پایین بودن حقوق خود و همکارانش به شلاق می‌بندند.

در ویدئو کلیپی که در مدیای اجتماعی پخش شده است، محمد مستوفی، آموزگار اخراجی شهر کنگاور، با بغضی که گلایش را گرفته، می‌گوید: "ژاپنی‌ها مثالی دارند که می‌گویند ما خانه هایمان را کوچک می‌سازیم برای اینکه جای بیشتری برای مدارس، دبیرستانها و دانشگاه‌ها بماند. اما در کشور خودمان ویلا می‌سازند شش هزار متر برای اینکه دولتمردان دزد آخر هفته بروند آنجا برای تریاک کشیدن و لهو و لعب. هموطن، در کشورهای دموکراتیک و پیشرفته جهان قانون تصویب کرده اند به اسب شلاق بزنی جرم دارد. در کشور ما معلم را شلاق می‌زنند. هموطن، این ننگ را ما باید کجا ببریم، چه باید کرد؟ در کشور من به نماینده صنفی معلمین، که جرمش این است که می‌گوید آقا حقوقی که به من می‌دهید خوانایی با زندگی من ندارد، و حق دارد، شلاق می‌زنند و به شلاق می‌بندند."

بله حق با محمد مستوفی است. حق با همه معلمین حق خواه است، حق با بازنشستگان است، حق با کارگران است، حق با زنان معترض به تبعیض و معترض به حجاب اجباری است، حق با جوانان، دانشجویان و دانش آموزان و در یک کلام، حق با ۹۹ درصد مردم ایران است که حکومت فاسدی به اسم جمهوری اسلامی زندگی شان را به گروگان گرفته و به تباهی کشانده است. بغض محمد مستوفی خشم جامعه ای را منعکس میکند که بپا خاسته تا به دوران تحقیر انسانیت در این مملکت پایان دهد. حق با انقلابیونی است که در منشورهایشان بطور روشن گفته اند که انقلاب زن زندگی آزادی حرکتی است برآمده از متن جنبش‌های بزرگ و مدرن اجتماعی و خیزش نسل شکست ناپذیری است که مصمم است بر تاریخ یکصد سال عقب‌ماندگی و در حاشیه ماندن آرمان بر پایی جامعه ای مدرن و مرفه و آزاد در ایران، نقطه پایانی بگذارد و کل جامعه ایران را از ظلم و ستم و بی عدالتی و تبعیض برهاند. زنده باد انقلاب زن، زندگی، آزادی! ۹ جولای ۲۰۲۳

جنازه مردم یا جنازه حکومت

احمد رضا رادان، فرمانده کل نیروی انتظامی، گفته است: "کسی جرات کرد در هر نقطه‌ای از کشور به ماموری تعرض کند، کمترین کار گذشتن از جنازه‌اش است."

اگر در جهان امروز از هر انسان متمدنی پرسیده شود که نظرتان در مورد چنین گفتاری از فرمانده کل انتظامی یک کشور چیست، به احتمال قریب به یقین خواهد گفت که جنایتکاران، سایکوپات‌ها و

سوسیوپات ها بر آن کشور حکومت میکنند. این توصیفی کاملاً درست در مورد سران حکومت اسلامی است. ولی توضیحی کافی در این مورد نمیدهد که چه چیزی موجب شده که این حاکمین اینچنین با دهانی کف کرده مردم را تهدید به کشتن کنند. خود رادان این را هم بیان کرده است: "در مسیری که قرار گرفته ایم، عقب نشینی نداریم."

بله، انقلابی که از یکسال پیش شروع شده جمهوری اسلامی را بدجوری آچمز کرده است. اینها اعتراف میکنند که تنها راه ادامه حیات جنایتکارانه شان دست زدن به جنایتهای باز هم بیشتر است. ولی این هم نجاتشان نخواهد داد. مردم ایران تصمیم خود را گرفته اند؛ پایان دادن به عمر حکومت اسلامی، رها ساختن خود از این وضعیت جهنمی و شروع یک زندگی لایق انسان قرن بیست و یکمی. و در این میان این نعل حکومت است که مردم از رویش عبور خواهند کرد و نه برعکس. به نفع شخصی و خانوادگی نه تنها افراد تحت فرمان رادان ها بلکه خود این افراد هم هست که دست از جنایت بیشتر بردارند. بخصوص رده های پایین نیروهای مسلح لازم است که حساب خود را از این جنایتکاران جدا کنند و زندگی خود را وقف ادامه حیات چنین حکومت فاسدی نکنند؛ حکومتی که یکی از سرانش -علم الهدی- اخیراً گفته "دادخواست داده ام تا تولیت موقوفه گوهرشاد را مادام العمر به من بدهند"، و یکی از فرماندهانش -رادان- میخواهد خون بیشتری بیاشامد.

زنده باد انقلاب زن زندگی آزادی که جامعه ایران را از این منجلاب نجات خواهد داد.

۲۶ جولای ۲۰۲۳

پاک سازی؟!؟

وزیر ارشاد جمهوری اسلامی از استخدام "۴۰۰ جوان حزب الهی" برای ایجاد تغییرات در وزارتخانه خود سخن گفته است.

اگر از این بگذریم که در فرهنگ امروز مردم ایران "حزب الهی" یعنی گوش بفرمان، قمه کش، شکنجه گر، جنایتکار، آدم کش و . . .، صرف استخدام ۴۰۰ نیروی جدید در این وزارتخانه، از یکطرف گویای این است که هم نیروهای تاکنونی در این سازمان و هم خود این سازمان دیگر فرسوده شده و توان مقابله با گسترش فرهنگ پیشرو، مترقی و ضد حکومتی را از دست داده اند و از طرف دیگر گویای این است که احتمالاً ادای وظیفه در نقش "حزب الهی" بر وجدان برخی از کارکنان همین وزارتخانه هم سنگینی میکند.

وزارت ارشاد جمهوری اسلامی ابزار سرکوب، ایجاد خوف و خفقان و یکی از دستگاه های منفور در جامعه ایران است. بقول یکی از کاربران شبکه های اجتماعی، "وجود چنین سازمانی که کارش سانسور و مانع تراشی برای فعالیت های هنری و فرهنگی است، در شرایط کنونی ضرورتی ندارد." و کاربر دیگری میگوید، "همه را ممنوعالکار کنید، مغاره ها رو ببندید، رستوران ها رو تعطیل کنید، بر سیل مخالفین بیافزایید تا یک اقلیت کوچک حزب اللهی رو راضی کنید ولی حجاب اجباری مرحوم شد و دفن، تمام شد. جامعه به قبل از قتل مهسا امینی باز نخواهد گشت."

برخی هم این تصمیم را "پاکسازی در وزارتخانه ارشاد" نامیده اند. ولی استخدام ۴۰۰ نیروی جدید در وزارت ارشاد جمهوری اسلامی، بهر شکلی هم تعبیر و تفسیر شود، نشانه دیگری است از فروپاشی و فروریزی بنای پوسیده جمهوری اسلامی. جامعه ایران بپا خاسته است تا پیکر خود را از کثافت های حکومت اسلامی کاملاً پاک کند. برچیدن هرگونه سانسور و هرگونه محدودیت بر بیان و ابراز اندیشه و تضمین آزادی های بی قید و شرط سیاسی، آزادی داشتن و بیان هرگونه عقیده و اعتقاد و آزادی انتقاد و به سُخره گرفتن هرگونه عقیده و اعتقاد، یکی از فوری ترین اقدامات دولت برآمده از پیروزی انقلاب زن زندگی آزادی خواهد بود. ۲۹ جولای ۲۰۲۳

خوب، مزاحمت ایجاد نکنید!

یک ویدئوکلیپ منتشر شده در شبکه های اجتماعی عده ای از زنان مدافع حجاب اجباری را نشان میدهد که در اعتراض به گسترش بی حجابی در پیاده رو جلو یکی از ادارات دولتی تحصن کرده اند. یکی از این زنان از این گلایه میکند که زنان بی حجاب به درخواست آنها مبنی بر رعایت حجاب توجه نمی کنند و از روی زیرانداز های آنها رد میشوند و به آنها میگویند که سد معبر نکنند و مزاحم نشوند.

صحنه ای که این ویدئوکلیپ منعکس می کند و "گلایه" های این زن محجبه از یک حقیقت غیر قابل انکار حکایت میکند؛ حکومت در رابطه با تحمیل حجاب اجباری به زنان در ایران شکست فاحشی خورده و در مقابل اعتراض قدرتمند اجتماعی به حجاب اجباری به موضع دفاعی رانده شده است.

زنان بی حجاب حق دارند به تحصن کنندگان طرفدار حجاب اجباری بگویند که مزاحشان نشوند. چرا که اقدام و رفتار این زنان محجبه نه تنها یک نوع مزاحمت اجتماعی بلکه یک اقدام پلیسی و سرکوبگرانه است. حتی اگر برای یک لحظه حجاب اسلامی و اجباری را نه سمبل ارتجاع و سمبل حکومت اسلامی بلکه یکنوع پوشش هم قلمداد کنیم، خیلی آشکار است که "تذکر" زنان محجبه در مورد پوشش زنان بی حجاب عملی است حتی بیشتر از ایجاد مزاحمت.

در دنیای امروز مساله پوشش بعنوان یک امر خصوصی شناخته شده است و دخالت در شیوه و میزان پوشش دیگران یکنوع مزاحمت و آزار اجتماعی محسوب می شود و فرد مزاحم می تواند مورد پیگرد قانونی قرار گیرد. بهتر است که این زنان محجبه و طرفدار حجاب اجباری هم از این رفتار های ناشایست و ناخوشایند دست بردارند، خود را مورد تمسخر عالم و آدم قرار ندهند و در مقابل انقلابی که براه افتاده قرار نگیرند. پیروزی انقلاب زن زندگی آزادی، تنها بخشی از جامعه را نه، بلکه همه مردم، از جمله همین زنان محجبه را، از ستم و ذلتی که بر آنها هم روا میشود، آزاد و رها خواهد ساخت.

۱ آگوست ۲۰۲۳

"دهنتو ببند و برو"

در ویدئو کلیپی که در مدیای اجتماعی پخش شده است، در جواب به مرد مزاحمی که رعایت قانون را به زن بی حجاب تذکر میدهد، زن میگوید "حالا دهنتو ببند و برو!"

جوابی که این زن شجاع در دفاع از حق انسانی خود به این مرد مزاحم میدهد، جواب سمبولیک یک جامعه به دیکتاتوری حاکم است. جمع کنید و بروید و گر نه ما جمع تان خواهیم کرد. این پژواک صدایی است که در کوچه ها و خیابانهای ایران هر روز بگوش میرسد. ما بارها گفته ایم و باز هم میگوییم که بنفع همه مقامات جمهوری اسلامی، از بالاترین تا پایین ترین شان، است که کشتار و جنایت را همینجا متوقف کنند. چرا که با هر روز ادامه حکومت شان که همراه است با جنایت پشت جنایت، پرونده خود را سنگین تر، نفرت مردم را نسبت به خود متراکمتر و احتمال حتی جان سالم بدر بردن از دست مردم پُر از خشم را برای خود کمتر میکنند.

نسلی که پیا خاسته است قصد عقب نشینی و کوتاه آمدن از حق خود را ندارد. این نسل شکست نخوردگان است؛ نسلی که بدرست خود را لایق و شایسته زندگی مناسب انسان قرن ۲۱ میداند و در مقابل هر نیرویی که میخواهد حقوقشان را محدود و ضایع کند، کوتاه نیاید. مردم ایران تصمیم شان را گرفته اند. آنها دیگر به هیچ قیمتی حاضر به ادامه زندگی زیر سلطه حکومت اسلامی نیستند.

امروز دیگر برای مردم ایران روشن و مسجل است که رفاه، آسایش، حرمت و شکوفایی زندگی شان در گرو سرنگونی جمهوری اسلامی است. آنها این امر را به سرانجام خواهند رساند. ۱۴ آگوست ۲۰۲۳

جواب های کوتاه به افاضات مقامات حکومتی

وزیر ارتباطات گفته است: "فیلترشکن ها بار زیادی را به شبکه متحمل می کنند و در تلاشیم تا با کمک نمایندگان بساط فیلترشکن فروشی را جمع کنیم. به امید اینکه هیچ ایرانی نیاز به فیلترشکن نداشته باشد." وزیر پیشین ارتباطات هم گفته است: "میزان ترافیک ناشناس [ترافیکی که سیستم فیلترینگ قادر به تشخیص پروتکل آن نیست] از ۵ درصد به ۲۵ درصد رسیده است. این یعنی ناکارآمدی و شکست برای فیلترینگ و ناآگاهی حکمران از حتی نوع بخش بزرگی از ارتباطات بین المللی."

در جواب وزیر فعلی ارتباطات باید گفت که فیلتر و فیلترشکن همزاد حکومت شماس است. تنها با جمع شدن حکومت شما ضرورت وجودی اش را از دست خواهد داد و "امید اینکه هیچ ایرانی نیاز به فیلترشکن نداشته باشد." تحقق خواهد یافت.

در جواب به وزیر پیشین هم باید گفت که علت شکست فیلترینگ نه "ناکارآمدی و ناآگاهی حکمران"، بلکه نیاز جامعه و نسل جوان ایران به آزادی بی قید و شرط سیاسی و برقراری ارتباطات گسترده با جهان است. این نسل با انقلابش هم شما را و هم فیلترینگتان را یکجا جمع خواهد کرد.

علی نادری، مدیر عامل ایرنا، درباره افزایش قیمت بنزین گفته: "چرا مردم می پذیرند که قیمت آب معدنی به قیمت واقعی برسد. برای بنزین هم باید این موضوع پذیرفته شود. باید به مردم توضیح داده شود که قرار نیست تا ۱۰ سال آینده قیمت بنزین ثابت بماند." رشیدی کوچی، یکی از نمایندگان مجلس اسلامی هم گفته: "دست به قیمت بنزین بزنیم، مردم به خیابان می آیند."

اولا نه قیمت آب معدنی و نه قیمت دیگر مایحتاج مردم قیمت های "واقعی" اند و نه اینکه مردم آن قیمت ها را پذیرفته اند. این شما و حکومت شماس است که موجب افزایش مدام و سرسام آور قیمت ها است. ثانیا

شما قرار نیست ۱۰ سال دوام بیاورید؛ چه قیمت بنزین را افزایش بدهید و چه افزایش ندهید، مردم در سالگرد شروع انقلابشان به خیابان خواهند آمد و چه بسا این بار بساط تان بکل جمع شود.

ابراهیم رئیسی گفته: "کسانی که رفته‌اند بدانند زمینه شغل مناسب برای آن‌ها وجود دارد و زمینه برای مهاجرت معکوس فراهم است."

جواب ابراهیم رئیسی دو هفته دیگر، در سالگرد شروع انقلاب زن زندگی آزادی داده خواهد شد!

۲۳ آگوست ۲۰۲۳

کودک آزاری در ایران زیر حکومت اسلامی

در ویدئو کلیپی که اخیراً در مدیای اجتماعی پخش شده، دختر بچه‌ای دیده می‌شود که برای درآوردن لقمه نانی در کنار خیابانی نشسته و گدایی میکند. این ویدئو با صحنه جویدن و قورت دادن يك فلفل بوسيله این دختر شروع می‌شود و همزمان صدای مردی شنیده می‌شود که ظاهراً دلش به حال این کودک کار سوخته و می‌گوید دلش کباب می‌شود وقتی می‌بیند این کودک در ازای مقداری پول این فلفل تند را بدون اینکه حتی گریه کند خورد ولی اشک از چشمانش جاری شد.

رفتار این مرد با این کودک و دادن يك تکه اسکناس در قبال خوردن يك فلفل تند، نوعی از کودک آزاری است، آن هم در برابر دیدگان عموم و در روز روشن. نه تنها این بلکه رفتارهایی از قبیل جوك کردن و دست انداختن کودکان و مجبور کردنشان به انجام کارهایی که می‌تواند به جسم و روان آنها آسیب وارد کند، کودک آزاری محض است و باید مورد پیگیر قرار گیرند. این یک معضل عمیق اجتماعی است که حکومت اسلامی هم با فرهنگ ضد کودک اسلامی اش جنایت علیه کودکان را به مراتب تشدید کرده است.

اگر صحنه‌ای که به آن اشاره شد در یکی از کشورهای اروپایی اتفاق می‌افتاد، قطعاً پلیس، در اثر فشار افکار عمومی، فرد مذکور را در عرض ۲۴ ساعت پیدا و بازداشت می‌کرد. ولی در ایران زیر حاکمیت اسلامی کودک آزاری گویی به نرم زندگی بخشی از جامعه تبدیل شده است. چرا که تولید فزاینده کودک کار و خیابان، کودک دوره گرد و نیازمند يك لقمه نان، بخشی از کارکرد سیستم حاکم بر ایران بوده است تا مردان خدا و خداپرستان به اشکال مختلف از آنها سوء استفاده کنند. کودکان، که نه آشنایی با حقوق خود دارند و نه قدرت دفاع از خود، در ایران زیر حاکمیت اسلامی و دیگر کشورهای اسلام زده جزء بی حقوقترین بخشهای جامعه محسوب می‌شود که مدام مورد آزار و اذیت جسمی و روانی هستند.

مسئله گسترش فعالیت کانونها و نهادهای دفاع از حقوق کودکان و حمایت گسترده مردم از این نهادها کمکی است برای حمایت از کودکان کار و خیابان. ولی تنها سرنگونی جمهوری اسلامی است که راه را برای ساختن دنیایی شاد و مرفه برای همه کودکان هموار خواهد کرد. کودکان مقدماتی و تامین شادی و امنیت کودکان باید در اولویت هر حکومت جانشین جمهوری اسلامی باشد. ۲۸ آگوست ۲۰۲۳

سرنوشت مقامات رژیم در خارج کشور

علیه غفور کارگری، فرمانده پیشین نیروی قدس سپاه پاسداران و رئیس فعلی کمیته ملی پارالمپیک جمهوری اسلامی، به اتهام شرکت او در شکنجه و کشتار معترضین، یک شکایت قضایی از طرف دو انجمن غیر دولتی در فرانسه طرح شده است. خبرگزاری فرانسه روز دوشنبه ششم شهریور به نقل از کمیته برگزارکننده المپیک ۲۰۲۴ پاریس اعلام کرد که غفور کارگری اکنون در چارچوب سمینار روسای کمیته‌های پارالمپیک در پاریس به سر می‌برد. صدور ویزا از سوی دولت فرانسه به غفور کارگری و سپس ورود او به خاک فرانسه موجب خشم نهادهای مدنی شده است.

آیا غفور کارگری هم به سرنوشت حمید نوری دچار میشود و جاده برای بازداشت هر مقام دیگر جمهوری اسلامی که پا به خارج کشور بگذارد، بازتر میشود؟ این سئوالی است معتبر که شواهد حاکی از این است که جواب این سئوال یک آری بزرگ است، از جمله اینکه؛ ارائه دهنده این شکایت، امانوئل دائود، وکیل انجمن "فم آزادی" (زنان آزادی) در فرانسه و انجمن غیردولتی "خانه آزادی" در سوئد است؛ کسی که سابقه پیگیری عدالت در سطح بین‌المللی را دارد و پیش از این پرونده قضایی حقوقی علیه ولادیمیر پوتین به دادگاه کیفری بین‌المللی در لاهه را ارائه کرده است. چند ماه پیش، حکم بازداشت بین‌المللی علیه پوتین صادر شد و او نتوانست در نشست اخیر سران بریکس در آفریقای جنوبی شرکت کند. همینطور عفو بین الملل در گزارش هفته گذشته خود در رابطه با تشدید آزار خانواده کشته‌شدگان در ایران، درخواست بازداشت عاملان کشتار معترضین در ایران را کرده است. امانوئل دائود، با تسلیم شکایت نامبرده به دستگاه قضایی فرانسه، اقدام این کشور در صدور ویزا برای غفور کارگری را "توهین به همه قربانیان سرکوب در ایران، پیش از همه، زنان" ایرانی دانسته است.

از این شکایت قضایی باید در سطح وسیعی حمایت کرد. باید افکار عمومی در سطح جهان را حول این حقیقت که جمهوری اسلامی نماینده مردم ایران نیست بلکه قاتل آنهاست، بسیج کرد. جمهوری اسلامی ایران باید در سطح جهانی بایکوت و منزوی شود، نمایندگان این حکومت جنایتکار باید از همه مجامع بین‌المللی اخراج شوند و حکم جلب بین‌المللی برای همه مقامات و فرماندهان رده‌های بالای حکومت اسلامی که در کشتار و جنایت شریک هستند، صادر شود. ۲۹ آگوست ۲۰۲۳

۲۴مین شمع آیلار

آیلار حقی خودش حضور نداشت ولی ۲۴مین سالگرد تولدش از طرف پدرش گرامی داشته شد. پدر آیلار در کنار کیک‌کی که رویش بزبان ترکی نوشته شده "آیلار بالام، دوغوم گونون مبارک اولسون" و بزبان فارسی "آیلار جان تولدت مبارک"، درحالیکه دو شمع بالای عدد ۲۴ در حال سوختن است، بزبان ترکی و فارسی میگوید: "بیستم شهریور، روز تولد آیلار را گرامی می‌داریم. درسته که جشن نداریم چون داغ دل ما تازه است و هرروز هم این داغ تازه تر میشود. اما این روز به یاد ماندنی در دل ما همیشه سبز و ماندگار خواهد شد و این روز را همیشه بیاد خواهیم داشت. آیلار بالام دوغوم گونون مبارک اولسون."

آیلار دانشجوی پزشکی دانشگاه آزاد تبریز بود. روز ۲۵ شهریور ۱۴۰۱ در جریان اعتراضات خیابانی بوسیله نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی کشته شد. پدر بجای او دو شمع را فوت کرد. و بعد سکوت و اشک در چشمان من و هر بیننده دیگر این صحنه و یقینا در چشمان پدر.

ما به آیلار حقی و دیگر آیلارها افتخار میکنیم. همچنین درود میفرستیم به والدین این عزیزان که با سری افرشته و با افتخار به راهی که فرزندانیشان انتخاب کردند، یاد این جگرگوشگان خود را گرامی میدارند. نه تنها روز تولد بلکه روز کشته شدن آیلار هم از یادها نخواهد رفت. روزهای کشته شدن هزاران و کور شدن ده ها جوان آزادیخواه، روزهای مسموم شدن صدها دانش آموز، روزهای اعدام در زندانها، روز کشته شدن ۱۷۶ نفر در آسمان و روزهای . . . فراموش نخواهند شد. در ایران بعد از جمهوری اسلامی، این روزها در کتابها درج خواهد شد و کتابها در مورد این روزها نوشته خواهد شد.

۱۲ سپتامبر ۲۰۲۳

مرده ای که راه میرود!

جمهوری اسلامی مرده ای است که نعش خود را بر زمین میکشد و بوی گند و تعفن می پراکند. این نعش را باید زیر خاک گذاشت. این کار را انقلاب زن زندگی آزادی به سرانجام خواهد رساند!

۱۳ سپتامبر ۲۰۲۳

ایران بی حجاب، ایران آزاد

۲۵ شهریور سالگرد شروع انقلابی است که یکی از مهمترین دستورالعمل هایش برداشتن حجاب اجباری از سر ایران است. سالگرد انقلاب و شروع دور دوم، و احتمالاً دور نهایی انقلاب، شروع يك جشن عظیم پیروزی در این عرصه نیز خواهد بود. ایران در روزهای آینده بی حجاب خواهد بود.

حجاب سمبل جمهوری اسلامی، سمبل تحقیر زنان و وسیله ای برای سرکوب آنها و از این طریق خاکریزی برای کنترل و سرکوب کل جامعه بود. زنان ایران این خاکریز را به تسخیر خود درآورده اند. جمهوری اسلامی یکی از مهمترین ابزارهای حکومتی خود را از دست داده و در سراشیب سقوط قرار گرفته است. صدای این سقوط بزرگ، به احتمال زیاد، این روزها به گوش خواهد رسید. زنده باد انقلاب زن زندگی آزادی! ۱۵ سپتامبر ۲۰۲۳

طوفان در مدارس

امسال دانش آموزان سال جدید تحصیلی را با یک شوک آغاز کردند. آنها متوجه شدند که جمهوری اسلامی با ارسال تعداد باز هم بیشتری آخوند و طلبه به مدارس و تعویض مدیران، معاونین و خدمه برخی مدارس میخواهد چهره مدارس و از این طریق جو مدارس را تغییر دهد و از دانش آموزان انتقام بگیرد. ولی مطمئناً نتیجه برعکس خواهد گرفت.

سال تحصیلی جدید در حالی آغاز میشود که دانش آموزان متوجه عدم حضور برخی از دوستان، هم بازیها و همکلاسی های شان در کنار خود هستند. چراکه سال گذشته حدود ۷۰ کودک در اعتراضات سراسری به دست نیروهای سرکوبگر کشته شدند، بیش از ۵ هزار دانش آموز در حملات شیمیایی آسیب دیدند، تعدادی دزدیده و شکنجه و زندانی شدند و تعدادی هم یک یا هر دو چشم خود را در اثر شلیک نیروهای سرکوبگر همین حکومتی از دست دادند که مزدورانش میخواهند امسال مربی و معلم شان شوند.

این یک تناقض درخود است؛ مدرسه محلی است که دانش آموزان در آنجا با علم آشنا میشوند؛ آشنایی با علم هر نوع مذهب و آموزش مذهبی را در هر ذهن کنجکاو زیر سؤال میبرد و آنها را به اعتراضات بازهم گسترده تر علیه حضور مزدوران حکومت اسلامی و مبلغین دین و خرافه میکشاند. ما در سال جاری شاهد مورد تمسخر قرار گرفتن باز هم بیشتر آخوندها و طلبه ها در کلاسها و بیرون رانده شدن بازهم بیشتر این صاحبان ذهن های پر از ارتجاع و خرافه و مزدوران حکومت اسلامی از مدرسه ها خواهیم شد. دانش آموزان در اعتراض برحق و جمعی خود مسلما والدین خود، معلمان پیشرو و کل جامعه را در کنار خود خواهند داشت. جمهوری اسلامی باد میکارد ولی طوفان درو خواهد کرد.

۲۶ سپتامبر ۲۰۲۳

باد طبل جنگ در سقز خالی شد!

اگر تماشاچیان مسابقه فوتبال در تهران با مشاهده برافراشته شدن پرچم فلسطین در استادیوم توسط دار و دسته حکومتی در حمایت از حماس، با شعارشان پرچم را حواله ماتحت جمهوری اسلامی کردند، مردم در شهر سقز هم با عدم شرکتشان در "جشن پیروز مقاومت" سیاست رژیم در دفاع از تروریستهای حماس را سکه یک پول کردند. فرماندار سقز محل تجمع این جشن را بلوار ارتش اعلام کرده بود، بلواری که به آرامستان آیچی، محل خاکسپاری ژینا امینی، سمبل انقلاب زن زندگی آزادی، منتهی میشود. ولی روز ۱۶ مهر جز چند ماشین نیروی انتظامی و سپاه و تعدادی از نیروهای این نهادها، کسی از مردم شهر به این مراسم نپیوست.

برای مردم ایران کاملا روشن است که جمهوری اسلامی ایران یکی از آتش بیاران جنگ بین دولت اسرائیل و نیروهای اسلامی در منطقه خاورمیانه بوده است. اگر موجودیت جریانات دست راستی اسرائیلی و نیروهای فاشیست اسلامی به جنگ و کشاکش جنگی گره خورده است، جمهوری اسلامی هم برای منحرف کردن اذهان عمومی به این جنگ نیاز حیاتی دارد. این حکومت که خود در زمینه سازی و تدارک عملی این تهاجم و جنگ وحشیانه نقش داشته است، تلاش میکند تا زیر سایه این جنگ اذهان را از بحران و درماندگی داخلی، و رسوائی و بی اعتباری منطقه ای و جهانی، که انقلاب زن زندگی آزادی نصیبش ساخته، منحرف کند.

ولی این جنگ و سیاست جنگ طلبانه جمهوری اسلامی بدین شکل از جانب مردم آزادیخواه ایران محکوم شد؛ چوب پرچم اش در استادیوم ورزشی در تهران "شکست" و باد طبل جنگ اش در سقز خالی شد.

۱۰ اکتبر ۲۰۲۳

کشتار در نوار غزه

شرم بر شما باد دورویان، شرم بر شما باد دروغگویان، قاتلان، جنایتکاران، وحشی‌ها، فاشیست‌ها، کثافت‌ها، مرتجعین، طرفداران ارتجاع و دشمنان انسانیت. این چه جهانی است که برای ما ساخته‌اید؟ جهانی که انسان را تشنه خون ممنوع خود میکند. این چه جهانی است که در آن انسانها را به گروه‌ها و دستجات ملی و مذهبی تقسیم کرده‌اید و آنها را بر علیه هم تحریک میکنید و به جان هم میاندازید؟

کشتار و جنایتی که همین امروز در اسرائیل و نوار غزه راه انداخته‌اید یکبار دیگر اثباتی است بر این حقیقت که سیستمی که شما ساخته‌اید و اسمش را دموکراسی و بازار آزاد نهاده‌اید، فقط با جنگ و کشتار میتواند بچرخد. شرم بر شما باد.

بنا به گزارش دستگاه‌های خبر پراکنی و خبرنگاران شما، دولت حاکم در اسرائیل به کشتار مردم ساکن در نوار غزه تا زمانی ادامه خواهد داد که این منطقه خالی از سکنه شود. و دار و دسته اسلامی حاکم بر سرنوشته ساکنین این منطقه هم به قرآن و محمد قسم میخورند که تا میتوانند از مردم اسرائیل خواهند کشت.

دولت اسلامی حاکم در ایران از جنایتهای حماس و دولتهای حاکم در جهان به اصطلاح دموکراتیک غرب، از جنایتهای دولت اسرائیل حمایت میکنند. دستگاه‌های تبلیغاتی این دولتها در تلاش هستند تا جنگ جاری در منطقه خاورمیانه را جهانی کنند و آن را جنگ بین مسلمانها و یهودی‌ها جلوه دهند. در اثر چنین تبلیغاتی چشم آن انسانهایی که وجدانشان با باورهای مذهبی آلوده و مسموم شده، بسته‌تر میشود، ذهن‌شان از تفکر منطقی باز می‌ایستد و به "انتقام‌گیری" قد علم میکنند. از اینها کسی نیست پرسد چرا؟ چرا باید به یکی مهر اسلام و به دیگری مهر یهودیت زده شود و به جان هم انداخته شوند؟

جهان متمدن باید تکلیف اش را با حاکمان جانی و مالیخولیایی روشن کند. در قدم اول باید علیه جنگ جاری در نوار غزه بپا خیزد و خواهان توقف فوری و بی‌قید و شرط آن شود و در قدم‌های بعدی خواهان برسمیت‌شناسی یک کشور مستقل و غیر مذهبی فلسطین در کنار اسرائیل سکولار باشند. جهان متمدن باید خواهان اخراج نمایندگان دولتهای غیر سکولار از مجامع بین‌المللی باشد. و نهایتاً بشریت متمدن باید تکلیف خود را با سیستم سرمایه‌داری، که بر محور سود سرمایه‌داران میچرخد و بر جهان خون‌میپاشد، روشن کند. ۱۲ اکتبر ۲۰۲۳

قاضی قاتل

بنا به خبری که در مدیای اجتماعی پخش شده، بامداد جمعه ۲۱ مهر ۱۴۰۲، مردی حدود ۳۲ ساله و ساکن شهر هیدج در استان زنجان، سر دختر شش‌ساله‌اش را با چاقو بریده است.

مادر آوا مدتی پیش به دلیل اعتیاد شوهرش از او جدا میشود ولی به‌رغم پیگیری‌های فراوان برای دریافت حضانت این کودک، و در حالیکه در سلامت کامل با توانایی مالی کافی بوده است، قاضی پرونده بدون توجه به اعتیاد و عدم صلاحیت پدر، حاضر به واگذاری سرپرستی آوا به مادرش نمیشود. (پدر آوا

ساعتی پس از کشتن فرزندش، با پلیس تماس گرفته، به قتل این کودک اعتراف کرده و گفته است که هنگام قتل تحت تاثیر ماده مخدر شیشه بوده است)

شما قضاوت کنید؛ آیا قاضی این پرونده و قوانین متحجر جمهوری اسلامی در این قتل فجیح و قتل‌های اینچنینی شریک نیستند؟ آیا قوانین متکی بر شریعت اسلامی و قضاتی که بر این اساس حکم صادر میکنند، در زمینه سازی چنین جنایاتی شریک نیستند؟ آیا قوانینی که مسئولیت تامین يك زندگی شاد برای کودکان را از سر دولت برمیدارد، کودک را مایملک پدر برمیشمارد، زن را ناقص العقل و نصف مرد قلمداد میکند و حق حضانت فرزند را از مادر میگیرد، نباید همراه با حکومت مجری این قوانین به زباله دان تاریخ ریخته شوند؟

مسئله که جمهوری اسلامی باید سرنگون شود، با سرنگونی این حکومت قاتل، تمام قوانین اش باید بلافاصله ملغی شوند و حکومت متکی بر شوراهاى مردم بلافاصله باید قوانینی را به اجرا بگذارد که متضمن برابری کامل و بی قید و شرط زن و مرد در حقوق مدنی و موقعیت قانونی آنها در خانواده و همینطور متضمن رفاه و سعادت همه کودکان مستقل از وضعیت خانوادگی آنها باشد. ۱۵ اکتبر ۲۰۲۳

جمیله علم‌الهدی نماینده بلاهت اسلامی

جمیله علم‌الهدی، همسر ابراهیم رئیسی، اخیراً در مخالفت با تدریس برخی رشته‌های علمی در مدارس و دانشگاه‌ها سخن گفته: *«تمام کسانی که مثل من با دانشجو و دانش‌آموز سروکار دارند، می‌دانند که درس خواندن دانشجویان و دانش‌آموزان منجر به متدین‌تر شدنشان همیشه، اگر برعکس نشه. یعنی ما برخی از رشته هامون، وقتی دانشجو وارد دانشگاه همیشه چندتا سوره قرآن را حفظ است؛ ولی وقتی تمام همیشه میره نمازش هم یادش میره بخونه یا کاهل نماز همیشه.»*

خانم علم‌الهدی کاملاً درست می‌فرماید؛ تحصیل و آشنایی با علم و دانش منجر به متدین‌تر شدن و به بیان دیگر، خرافاتی‌تر شدن دانشجویان و دانش‌آموزان نمی‌شود. بلکه برعکس، موجب پودر شدن رسوبات خرافی در ذهنشان و فاصله‌گرفتن باز هم بیشتر آنها از دین و مذهب می‌شود.

این حقیقت دیگر بر همه‌کس روشن شده است که دین و مبلغین دینی همیشه در طول تاریخ و در همه جای جهان مخالف علم و دانش بوده‌اند، چرا که گسترش علم و دانش تمام احکام دینی را زیر سؤال می‌برد، موقعیت رؤسای دستگاه دین و مذهب را به چالش می‌کشد و آنها را از عرش اعلی بر زمین سفت می‌نشانند. مخالفت همسر رئیس‌جمهور ایران با تدریس برخی رشته‌های تحصیلی در دانشگاه‌ها هم دقیقاً از همین‌جا سرچشمه می‌گیرد.

البته ایشان خود را، به اصطلاح، به کوچ‌علی‌چپ هم می‌زند و نمی‌خواهد صریح بگوید که دیگرکسی برای دین و آئین آنها تره هم خرد نمی‌کند. او حتماً می‌داند که قبل از ایشان محمد ذکایی، یکی از استادان حوزه علمیه قم، گفته بود که *«در آینده‌ای نه‌چندان دور و با مرگ نسل‌های دهه ۴۰ به پایین، دیگر چیزی به نام مذهب و اعتقاد، در بین نسل‌های جوان، دیده نخواهد شد.»* هم این، هم بیانات جمیله علم‌الهدی و دیگر مقامات حکومت اسلامی، اعترافی است بر این ادعا که ایران آستان یک رنسانس قوی ضداسلامی و ضد خرافات مذهبی است و لازم نیست منتظر مرگ نسل‌های دهه ۴۰ به پایین باشیم. همین‌الان انقلابی

با شعار محوری زن زندگی آزادی براه افتاده است تا با سرنگونی جمهوری اسلامی، این حکومت مفت‌خوران و مرتجعین، دست تمامی قوانین و مقررات دینی را از دخالت در آموزش و پرورش و زندگی مردم کوتاه کند تا مردم ایران برای اولین بار نفس راحتی بکشند. ۱۶ اکتبر ۲۰۲۳

شهروندان و نمایندگان مجلس اسلامی

ویدئو کلیدی در مدیای اجتماعی پخش شده که نمونه بارزی از برخورد حاکمان اسلامی با شهروندان این مملکت را نشان می‌دهد. عده‌ای از مردم شکایت و نارضایتی خود از وضع موجود و حق‌کشی‌هایی که کارفرمایان و مقامات دولتی در مورد آنها میکنند را پیش یکی از نمایندگان مجلس اسلامی بنام علیرضا منادی سفیدان، نماینده‌ای از تبریز و رئیس کمیسیون آموزش مجلس، مطرح میکنند.

هر کسی این ویدئو را ندیده است فکر نکند که این نماینده مجلس به حرف‌های مردمی که در مقابلش ایستاده اند گوش میکند و مقداری وعده و وعید تحویل آنها می‌دهد. نه. این فرد در حالیکه به صندلی خود لم داده است و تن خود را با صندلی به اینطرف و آنطرف میچرخاند؛ بادام و آجیل می‌خورد؛ گاهی نیشخندی میزند و بدون نشان دادن کوچکترین همدردی با این مردم به آنها میگوید که این مسائل به ایشان ربطی ندارد.

بله، درد مردم به مفتخورانی که به اسم نماینده مردم در مجلس اسلامی جمع شده اند ربطی ندارد. این دیگر جزئی از دانش عمومی شده است که مجلس و پارلمان نه جایی برای طرح و دفاع از حقوق مردم بلکه جایی است برای وجهه قانونی دادن به تمام تبعیضات و حق‌کشی‌هایی که در هر کشوری بر علیه مردم روا داشته میشود. مجلس و دولت با تمام ارگانهای دستگاه‌هایی هستند برای حفظ امتیازات یک مشت سرمایه‌دار و مفتخور که بر کشورها حکومت میکنند. باوجود این در کمتر جایی از جهان بچشم میخورد که یک نماینده مجلس چنین توهین آمیز و با چنین وقاحتی با مراجعه کنندگان برخورد کند. اما اینجا ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی است؛ عده‌ای انگل با اتکاء به نیروهای سرکوبگر، با اتکاء به پلیس، بسیج، پاسدار، حجاب بان، بازجو، شکنجه‌گر، مروجین خرافات و همینطور مشت‌های این لمپن‌ها که در مجلس اش نشسته اند زندگی بیش از ۸۰ میلیون انسان را به گروگان گرفته‌اند، حسابهای بانکی‌شان را به قیمت فقر و محرومیت فزاینده این مردم مدام چاق‌تر و چاق‌تر میکنند و به ریش این مردم هم میخندند. ولی این عمارت پوسیده در حال فرو ریختن است. انقلابی در ایران شروع شده است که ساختن یک جامعه لایق انسان قرن ۲۱ را بر ویرانه‌های جمهوری اسلامی نوید میدهد.

۳۱ اکتبر ۲۰۲۳

"آتش‌بس همین الان" و آنتونی بلینکن

درحالیکه وزیر امور خارجه دولت بایدن، در بیست و پنجمین روز بمباران نوار غزه توسط دولت اسرائیل، حمایت از این کشتار را به نفع منافع ملی آمریکا قلمداد می‌کرد، تعدادی از معترضین به جنگ فریاد زدند "آتش‌بس همین الان".

معترضان یکی پس از دیگری با بلندکردن پلاکاردهایی که بر آنها نوشته شده بود: "آتش‌بس در غزه"، "کودکان غزه را نجات دهید"، "نه جنگ نه دیوار"، "نه به محاصره غزه"، و بالا بردن دست‌هایشان که به رنگ خون آغشته بودند با صدای بلند بر سر آنتونی بلینکن فریاد زدند: "کودکان غزه را نجات دهید!" و بدین شکل سیاست دولت متبوع ایشان در حمایت از حملات ارتش اسرائیل به نوار غزه را جنایت‌کارانه و ضدانسانی قلمداد کردند. در اثر فشار این اعتراضات آنتونی بلینکن مجبور شد بگوید: "همه ما متعهد به حفاظت از زندگی غیرنظامیان هستیم. همه ما از رنجی که همین حالا در جریان است آگاهیم و همه ما مصمم هستیم که پایان آن را ببینیم." ولی او با اضافه کردن اینکه "بالبین‌حال، ضروری است که ایالات متحده در کنار متحدان خود بایستد" اعتراف کرد که آنچه که سیاست آمریکا را هدایت می‌کند نه وجدان و احساس انسانی و نه احترام به حق حیات و امنیت و آسایش نوع بشر، بلکه منافع کمپانی‌های تولید و فروش اسلحه و مشتی مالتی میلیاردر حاکم در آمریکا است. قبلاً هم رئیس‌جمهور آمریکا بلافاصله بعد از حمله حماس و شروع حملات دولت اسرائیل گفته بود: "ما در کنار اسرائیل می‌ایستیم تا مطمئن شویم که اسرائیل آنچه را که برای دفاع از خود و مراقبت از شهروندانش، نیاز دارد، داشته باشد."

ولی حملاتی که ارتش اسرائیل شروع کرده است نمی‌تواند، با هیچ توجیهی، "دفاع از خود و مراقبت از شهروندانش" تلقی شود. این یک نسل‌کشی آشکار از مردم فلسطین است. مردم جهان باید خواهان توقف فوری این حملات، محکومیت دولت دست راستی اسرائیل و حماس به‌عنوان جنایت‌کاران جنگی و خلع سلاح حماس توسط نیروهای تحت کنترل سازمان ملل شوند. مردم ایران با سرنگونی جمهوری اسلامی و له کردن سر مار اسلام سیاسی می‌توانند نقش بزرگی در خاموش کردن شعله‌های جنگ در خاورمیانه بازی کنند. ۲ نوامبر ۲۰۲۳

"حزب الله" و مردم ایران

ضرب المثلی است که می‌گوید هر دم ازین باغ بری میرسد . . . و یکی از تازه‌ترین این برها یا "نوبر" ها، منصوره معصومی اصل است که اخیراً گفته: "این مملکت مال حسین و مال حزب اللهی‌ها است."

عجب تحفه‌هایی بیرون داده این جمهوری اسلامی؛ زنی که خود را مشاور خانواده معرفی میکند اعلام میکند که ایشان تاب تحمل گلایه‌های دوستان نزدیک شان، مثل محمد علی ابطهی و محمدجواد آذری جهرمی را هم ندارد و اعتراض میکند که چرا صدا و سیمای جمهوری اسلامی به چنین اشخاصی میکروفن میدهد. چند وقت پیش هم دختر قاسم سلیمانی به معترضین به حجاب اجباری گفته بود هر کس دوست ندارد جمع کند برود.

مردم ایران جواب نه تنها این عوامل و جیره‌خواران حکومت اسلامی را بلکه جواب بزرگترهایشان را هم داده‌اند. این مملکت نه مال حسین است و نه مال حزب حسین و حزب الله. دی ۹۶، آبان ۹۸، و اعتراضات گسترده یکسال گذشته، که به انقلاب زنانه معروف شد، جواب مردم ایران به چنین اراجیفی بود؛ ما ۸۵ میلیون مردم نه میتوانیم و نه میخواهیم برویم، آنچه و آنکس که باید برود شما اقلیت مفتخور و حکومت اسلامی تان است. درست است که شما با توسل به نیروهای مسلح، با توسل به زندان و شکنجه و اعدام این مملکت را به گروگان گرفته و زندگی را به تک‌تک شهروندان اش تلخ و ناخوشایند کرده‌اید ولی دوران شما هم مدت‌هاست که به پایان رسیده است. فکری به حال خودتان بکنید.

انقلابی که شروع شده است شما انگل ها را از قدرت پایین خواهد کشید، حکومت تان را با تمام دم و دستگاهش و تمام قوانین اش منحل خواهد کرد و جامعه ای را سازمان خواهد داد که در آن همه شهروندان انسانهایی دارای حقوق کاملا برابر خواهند بود، کسی را بر کس دیگر برتری نخواهد بود و ثروت تولید شده برای تامین رفاه و آسایش همه مردم صرف خواهد شد. ۷ نوامبر ۲۰۲۳

"دزدی" (اظهار نظری در يك جمع دوستانه در تلگرام)

در رابطه با بحثی که تحت عنوان "دزدی" بین دوستان بود، من قبل از اینکه يك اقدام معین در يك شرایط معین را مورد قضاوت قرار دهم، دوست دارم چند نکته را از هم جدا کنم.

اول اینکه درست و نادرست بودن و اخلاقی و غیر اخلاقی بودن يك کار معین را نباید از عواقب آن یا نتیجه ای که میتواند داشته باشد قضاوت کرد. مثلا هر رفتاری برخلاف قانون رسمی يك کشور، میتواند عواقب ناگواری داشته باشد. ولی درست بودن یا نادرست بودن اعتراض علیه این قوانین را نمیشود از عواقب احتمالی آن نتیجه گرفت. مثلا اعتراضات علیه فقر و استثمار و محدودیتهای سیاسی میتواند عواقب خیلی خطرناک، حتی از دست دادن جان و از هم پاشیده شدن روابط خانوادگی فرد معترض هم داشته باشد. ولی این اعتراضات کاملا برحق و افتخار آمیز است.

برداشتن هر چیزی بدون اجازه صاحب قانونی آن چیز در جوامع طبقاتی دزدی نام گرفته و به لحاظ اخلاقی هم مذموم تلقی شده تا اگر کسی، حتی برای پر کردن شکمش، مقداری غذا، بدون اجازه صاحب قانونی انبار، بردارد، اگر بازداشت و مجازات هم نشود، خودش خودش را سرزنش کند و یا مورد سرزنش اطرافیان قرار گیرد تا بدین طریق مالکیت يك اقلیت بر اموال و ثروت جامعه محفوظ بماند.

در رابطه با برداشتن چند قطعه از تولیدات محل کار، که س مثالش را زده است، یا استفاده از تلفنهای شهری که ا مثال زده است، من افرادی که اقدام به این قبیل کارها میکنند را به هیچ وجه سرزنش نمیکنم و قضاوت منفی در مورد آنها نمیکنم. آنها نیاز دارند و برای تامین نیازهایشان یا راه دیگری ندارند یا اینکه این راحت ترین راه و ممکن ترین راه برایشان است. این کارها يك نوع تلاش برای باز پس گرفتن مقدار ناچیزی از آن ثروتی است که این بخش جامعه تولید میکند ولی صاحبان و مالکان قانونی وسایل تولید آنها را تصاحب میکنند ولی اسمش را نه دزدی بلکه سود و منفعت میگذارند.

ولی در رابطه با يك اقدام معین در هر شرایط معین من هم نگرانی ا را حمایت میکنم و هم اینکه اگر من در کنار آن همکاران س بودم و اگر امکان و توانش را داشتم، حتما این همکاران را به پیوستن به يك تلاش متشکل برای گرفتن حق خود دعوت میکردم؛ تلاشی که حتی در برخی جوامع به لحاظ قانونی هم قابل دفاع است.

بنظر من ترس و نگرانی از عواقب احتمالی يك اقدام معین و استرسی که میتواند وارد زندگی فرد کند، کاملا موجه است و فرد بهتر است در این مورد، با استفاده از اطلاعات عمومی و تجربیات دیگران، فکر کند و تصمیم بگیرد. ولی اگر بوسیله نخبگان مالکین دستگیر شد نباید خودش خودش را سرزنش کند و وجدان خود را عذاب دهد. ۱۲ نوامبر ۲۰۲۳

"به کجا برم شکایت؟"

تیتز این یادداشت جمله‌ای است که یکی از خوانندگان همین ژورنال درد دل خود را با آن شروع کرده است. او ادامه داده است: "به چه کس کنم حکایت...؟! مدیر آبرسانی می‌گوید: درپوش‌های آهنی فاضلاب‌ها را در شهرها می‌زدند. رئیس مخابرات می‌گوید: سیم‌های تلفن را در سطح شهرها می‌زدند. مدیر اداره برق می‌گوید کابل‌های برق را در شهرها می‌زدند. شهردار می‌گوید: ابزار و وسایل و تجهیزات ساخت‌وساز، لامپ‌ها، گل‌های میدان‌ها و پل‌های آهنی روی جداول را در سطح شهر می‌زدند. پلیس راهور می‌گوید: تابلوهای راهنمایی و دوربین‌های سطح شهرها را می‌زدند. مدیر قبرستان‌ها می‌گوید: از سر قبور مردگان تابلوهای آلومینیومی را می‌زدند! شهروندان می‌گویند: شیرهای آب‌سردکن‌های کنار پیاده‌روها و لیوان‌های آن را در سطح شهر می‌زدند. ۴۴ سال چه کار کردیم؟! به فرزندان این مملکت چه آموزش‌هایی را دادیم؟! چه بلایی بر سر این مملکت و فرهنگش آوردید که مردم از فرط گرسنگی و نیازمندی دزدی می‌کنند؟"

ولی این را هم باید اضافه کرد که در کشوری که در آن حکومتی سرکار است که دزدی و فساد و رانت‌خواری مقاماتش شهره عام و خاص است و از صندوق بازنشستگان، از بودجه آموزش کودکان، از دستمزد کارگران، از نان شب بیکاران، از جیب خالی بیماران، از حساب‌های ذخیره بی‌مسکنان، از بودجه مراکز ترک اعتیاد و افراد کم‌توان و از هر کس و هر جا که بتواند می‌دزدد، و در کشوری که همه‌جا و همه چیز برای حاکمین اش موضوع دزدی و چپاول است، آری در چنین کشوری انتظار اینکه "درپوش‌های آهنی فاضلاب‌ها" و "سیم‌های تلفن و کابل‌های برق در شهرها" دزدیده نشود، مقداری غیرواقعی به نظر می‌رسد.

لازم می‌دانم به این خواننده خوش‌قلب نشریه ژورنال بگویم که بجایی نبر شکایت، خانه از پای‌بست ویران است؛ نظام سیاسی و سیستم اجتماعی حاکم بر پایه دزدی و دزدیدن بنا شده است. سیستمی دزدسالار و مقاماتی دزد و اختلاس‌گر. در این سیستم هدف نهایی تولید هر کالایی یا هر طرح و برنامه‌ای نه تأمین نیازهای مردم؛ بلکه تولید سود برای مالکان وسایل تولید و دارندگان امتیاز آن طرح‌ها و برنامه‌ها است و سود هم چیزی جز دزدیدن از ثمره کار و تلاش تولیدکنندگان ثروت جامعه نیست. این سیستم را باید دگرگون کرد و بجایش سیستمی را سازمان داد که هدف تولید در آن رفع نیازمندی‌های شهروندان و تأمین آسایش همگانی باشد. ۱۴ نوامبر ۲۰۲۳

آزار و اذیت بهائیان را متوقف کنید!

یکی از شیوه‌های شناخته شده سرکوب مردم توسط حکومت‌های فاشیست آزار و اذیت شهروندان منتسب به اقلیت‌های مذهبی، نژادی، زبانی و قومی بوده است. جمهوری اسلامی در ایران، علاوه بر اینکه یک حکومت آپارتاید جنسیتی است، همچنین یک حکومت فاشیست مذهبی است. یکی از قربانیان این فاشیسم مذهبی در ایران بهائیان یا شهروندان منتسب به دین بهائیت بوده‌اند.

بنا به اخبار منتشره در مدیای اجتماعی نزدیک به دو هفته بعد از بازداشت شش تن از شهروندان بهایی در شهر همدان به اسامی عاطفه زاهدی، ندا محبی، زرین احدزاده، ژاله رضایی نمود، نورا ایوبی و

فریده ایوبی، این افراد همچنان از حق داشتن وکلای آزاد محروم مانده و حتی وکلای مورد تأیید قوه قضائیه جمهوری اسلامی نیز حق دسترسی به این افراد را ندارند.

سیاست فاشیستی جمهوری اسلامی علیه شهروندان بهایی از جمله به شکل ربودن افراد سرشناس، متهم کردن آنها به قاچاق، پول شویی، فرار مالیاتی و جاسوسی، اعمال خشونت شدید و توهین هنگام بازداشت، مصادره اموال، اخراج از شغل دولتی، محرومیت از تحصیل در دانشگاه‌ها، تعطیلی کسب‌وکار آنها، ایجاد محدودیت‌های گوناگون در زندگی روزمره و همین‌طور اعمال محدودیت در اجرای مناسک دینی بوده است. می‌شود گفت که در ایران تحت حاکمیت اسلامی در طول چهل و پنج سال گذشته هر روز حداقل یک شهروند بهایی تحت آزار سیستماتیک قرار گرفته است. این سرکوب‌ها با گذشت یک سال از آغاز اعتراضات سراسری روندی صعودی داشته و همچنان ادامه دارند.

امروزه پایان‌دادن به همه تبعیضات، از جمله به تبعیض علیه شهروندان بهایی، به سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری یک سیستم و حکومت نه‌تنها سکولار، بلکه آن‌چنان حکومتی گره خورده است که قوانینش هیچ دین و مذهبی را به‌عنوان دین یا مذهب رسمی کشور به رسمیت نشناسد، به هیچ مذهبی اجازه هیچ‌گونه دخالت در آموزش و پرورش، در قضاوت، در زندگی اجتماعی و خصوصی شهروندان ندهد، داشتن و نداشتن دین و مذهب را امر شخصی و خصوصی اعلام کند و همچنین کلیه اموال، دارایی‌ها و اماکنی که در طول حکومت جمهوری اسلامی در اختیار مقامات و نهادهای مذهبی بوده است باید مصادره و همه آنها در اختیار نهادهای منتخب مردم برای استفاده‌های عام‌المنفعه قرار داده شوند. ما مردم با پیروزی انقلاب زن زندگی آزادی همه این موارد را اجرا خواهیم کرد.

۱۹ نوامبر ۲۰۲۳

کودکان محروم از تحصیل

بنا به اظهارات هادی موسوی نیک، کارشناس مرکز پژوهش‌های مجلس و مدیرکل پیشین مطالعات وزارت تعاون، ۱۴ میلیون کودک در خانوارهایی زندگی می‌کنند که حداقل سبد غذایی را نمی‌توانند دریافت کنند. همچنین بر اساس آمار آموزش و پرورش، در سال تحصیلی جاری، حدود ۴۵۰ هزار کودک بازمانده از تحصیل داریم و حدود یک و نیم میلیون کودک در معرض بازماندگی از تحصیل. اینها آماری است که در روز جهانی کودک، یعنی ۲۹ آبان برابر با ۲۰ نوامبر، از دهان مقامات حکومت جاری می‌شود.

این اعترافی است به جاری بودن یک فاجعه انسانی در مملکت؛ فاجعه‌ای در حق کودکان؛ کودک‌آزاری حکومتی؛ حق‌کشی از ضعیف‌ترین بخش جامعه و محروم‌کردنشان از ابتدایی‌ترین حقوق خود به‌وسیله یک حکومت. این جنایتی است آشکار و غیرقابل چشم‌پوشی. دلیل زندگی چهارده میلیون کودک در خانوارهایی که نمی‌توانند حداقل سبد غذایی را تأمین کنند، دلیل بازماندن ۴۵۰ هزار کودک از تحصیل و دلیل قرار گرفتن یک و نیم میلیون دیگر در معرض بازماندگی از تحصیل این است که حکومت اسلامی ثروت تولید شده از کار و تلاش پدران و مادران همین کودکان را صرف تأمین زندگی لوکس آیت‌الله‌های گردن کلفت، ساختن مراکز تولید خرافه، سازمان‌دادن نیروهای تروریست و آدمکش، ساختن زندان و شکنجه‌گاه و سازمان‌دادن و نگهداری نیروهای سرکوبگر و شکنجه‌گر می‌کند.

در قرن ۲۱ و باتوجه به پیشرفت‌های علمی، تحولات اجتماعی و قدرت تولیدی بشر، این دیگر به یک دانش، باور و فرهنگ مسلط در جوامع بشری تبدیل شده است که تحصیل کودکان با پیشرفته‌ترین استانداردها نه یک امتیاز بلکه یک حق است که حکومت‌ها باید آن را تأمین کنند. جمهوری اسلامی نه تنها این را برای کودکان فراهم نکرده است؛ بلکه در ۴۵ سال گذشته فشارها و تضییقات عمیق‌تری را بر زندگی آنها تحمیل کرده است. محروم کردن کودکان از تحصیل و فعالیت‌های دوران کودکی‌شان که تنها یکی از جنایات‌های حکومت اسلامی در ایران است، ضرورت سرنگونی این حکومت ضد کودک را صد چندان می‌کند. یکی از اقدامات فوری مردم متشکل در شوراهایی که اداره جامعه را بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی در دست خواهند گرفت، فراهم کردن امکانات تحصیل و آموزش رایگان با پیشرفته‌ترین استانداردها برای همه کودکان و نوجوانان در سراسر کشور خواهد بود. جا دارد بار دیگر فریاد برآوریم زنده‌باد انقلاب زن زندگی آزادی! ۲۱ نوامبر ۲۰۲۳

کاخ سفید، جمهوری اسلامی و حوثی‌های یمن

در ادامه مناقشات و مذاکرات طرفین درگیر در رابطه با ربوده شدن یک کشتی باری در دریای سرخ، جان کری، سخنگوی شورای امنیت ملی کاخ سفید، روز سه‌شنبه در یک نشست خبری اقدام حوثی‌های یمن در ربودن این کشتی را "نقض آشکار قوانین بین‌المللی" خواند و جمهوری اسلامی را "همدست" حوثی‌ها قلمداد کرد. گفته می‌شود که دولت آمریکا در حال بررسی امکان شناسایی دوباره گروه حوثی‌ها به‌عنوان یک گروه تروریستی است.

نسل‌کشی و کشتار وسیعی که دولت اسرائیل، بعد از حمله تروریستی حماس به شهروندان اسرائیلی، در نوار غزه براه انداخته است و بلوک‌بندی‌های منطقه‌ای و جهانی که به دنبال این کشتارها در حال شکل‌گیری است، یکبار دیگر نشان داد که چرخ‌های سیستمی که بر جهان حاکم است بدون جنگ و خونریزی، بدون تهدیدات جنگی، بدون معاملات و مذاکرات و بده‌بستان‌های دلالان جنگی نمی‌چرخد. چرا که علاوه بر داغ شدن بازار فروش ادوات جنگی و پر شدن حساب‌های بانکی شرکت‌های تولید کننده این ادوات، از ثمرات و نتایج جانبی این جنگ‌ها ایجاد لشکرهای وسیع و ارزان نیروی کار، حاکم شدن گروه‌ها و باندهای مافیایی و نیروهای تروریستی و نیابتی در بخش‌های مختلف جهان و در یک کلام، پایین آوردن توقعات ۹۹ درصد مردم جهان و تأمین زندگی اولترا لوکس برای ۱ درصد از مالته میلیونرهای جهان است.

دستگاه حاکم در ایران، یعنی جمهوری اسلامی، یکی از بازیگران این صحنه و یکی از آتش‌بیاران جنگ در منطقه خاورمیانه است. ولی آنچه که افق و چشم‌انداز یک آینده روشن را نوید می‌دهد انقلابی است که مردم ایران علیه این حکومت جانی شروع کرده‌اند. پیروزی انقلاب زن زندگی آزادی به معنای اداره جامعه به دست شوراهای مردم خواهد بود؛ مردمی که نفعی در جنگ و دامن‌زدن به فضای جنگی در منطقه ندارند؛ مردمی که تمام قراردادهای جمهوری اسلامی با نیروهای تروریست در منطقه، از جمله حماس در فلسطین، حزب‌الله در لبنان، حشد شعبی در عراق و حوثی‌ها در یمن را فسخ خواهند کرد و سیاست خارجی این کشور را بر پایه دوستی با مردم منطقه و تنش‌زدایی در جهان پی خواهند ریخت.

محاکمات مربوط به تروریسم در فرانسه

به گزارش خبرگزاری فرانسه، دادگاه قتل ساموئل پتی که سه سال پیش به دست یک مهاجر ۱۸ ساله اسلامیست در حومه پاریس سربریده شد، صبح روز دوشنبه ۲۷ نوامبر در پاریس آغاز شد. شش دانش‌آموز به اتهام دست‌داشتن در قتل این معلم تاریخ در پشت درهای بسته محاکمه می‌شوند.

در رابطه با این حادثه و این محاکمه و حوادث و محاکماتی از این دست بسیار می‌توان حرف زد. ولی یکی از این نکات که شاید ذهن خیلی‌ها را به خود مشغول کند، می‌تواند این باشد که چرا در جامعه فرانسه که یک جامعه سکولار است، چنین جنایتهایی اتفاق می‌افتد؟ آیا در جامعه‌ای که سابقه یک انقلاب "کبیر" را دارد و بسیاری از قوانینش از آن انقلاب نشأت گرفته است، در کشوری که بیش از دو بیست سال است قوانینش متکی است بر جدایی دین از دولت و نهادهای آموزشی، آزادی اندیشه و بیان و آزادی شهروندان در باور یا عدم باور به دین، نباید انتظار داشت که کودکان به ارتکاب جنایت کشیده نشوند؟ نباید انتظار داشت که انتقاد از یک دین یا یک باور به جنایاتی چون بریده شدن سر یک معلم یا کشتار کارکنان روزنامه شارلی ابدو منجر نشود؟

این می‌تواند، از یک زاویه، انتظاری کاملاً بجا باشد. ولی در فرانسه و دیگر کشورهای که به دست مشتکی سرمایه‌دار و حکومت‌های سرمایه‌داری اداره می‌شوند، سرمایه‌دارانی که جامعه را بر اساس انواع تبعیض و نابرابری اداره می‌کنند، شهروندان را در ناامنی اقتصادی و اجتماعی نگه می‌دارند و با آنها نه به عنوان انسان‌های متساوی‌الحقوق بلکه به عنوان خارجی و داخلی، وابستگان به این یا آن دین، وابستگان به این یا آن نژاد، ملیت و زبان برخورد می‌کنند و از طرف دیگر به خاطر منافع اقتصادی‌شان با حکومت‌ها و دارو دسته‌های فاشیست اسلامی روابط حسنه برقرار می‌کنند و به اسلام سیاسی میدان می‌دهند، چنین انتظاری می‌تواند نابجا هم محسوب شود.

در چنین جوامعی است که تنفر مذهبی، ملی و نژادی زمینه رشد پیدا می‌کند و باندهای مذهبی و فاشیستی هم دست به سر بازگیری می‌زنند. رامحل بنیادی پایان‌دادن به این چنین خشونت‌های اجتماعی پایان‌دادن به فقر و هر نوع تبعیض در این کشور و دیگر کشورهای جهان است. ولی یک اقدام مؤثر برای محفوظ داشتن فرانسه از گسترش تروریسم اسلامی می‌تواند ممنوع کردن فعالیت‌های جریانات تروریست اسلامی در این کشور و قطع روابط دیپلماتیک با حکومت‌های اسلامی و تروریست و مشخصاً قطع کامل ارتباط با جمهوری اسلامی باشد. ۲۸ نوامبر ۲۰۲۳

در رابطه با ممنوعیت اعدام (اظهار نظری در يك جمع تلگرامی)

س جان، حق داری این سؤال را مطرح کنی. ولی از حق که نگذیریم در جمع ما بطور کلی (یعنی در جمع چپ جامعه ایران) اولین جریان چپ در ایران در دوران ما که با اعدام به هر عنوانی مخالفت کرد، جریان اتحاد مبارزان کمونیست بود. در سالهای بعد از قیام ۵۷ که اعدام‌های جمهوری اسلامی شروع شد، برخی از جریانات چپ با اعدام مقامات حکومت قبلی مخالفت نمی‌کردند و حتی اعدام مخالفین خود را با عنوان اعدام انقلابی توجیه می‌کردند. اگر بخوایم منصفانه قضاوت کنیم، من برای اولین بار مخالفت با اعدام، به هر دلیلی، را از منصور حکمت شنیدم. در سالهای ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰ هنوز سازمانهایی بودند که از اعدام‌های "انقلابی" دفاع می‌کردند.

ولی گذشته از همه اینها آنچه که الان مهم است، این نیست که فلانی در فلان سال موافق اعدام "انقلابی" بود یا مخالف آن. بلکه مهم این است که امروز موضع اش در مورد اعدام چیست.

انسان هم در جنگ جانش را از دست میدهد و هم در اعدام. ولی فرق از دست دادن جان در جریان جنگ با اعدام در این است که فرد زیر اعدام دیگر در حالت جنگ نیست و هیچ اختیاری ندارد بلکه در دست فرد دیگری اسیر است. گرفتن جان این فرد، که اسمش اعدام است، یک نوع قتل عمد و عملی برنامه ریزی شده از قبل است. یک نوع ترور سازمان یافته است که معمولاً دولتها و حاکمین یک محدوده جغرافیایی انجام میدهند. بنابراین اعدام را قتل عمد دولتی نامیدن و مخالفت با اعدام تحت هر شرایطی کاملاً منطقی است.

خوشحالم که همه حاضرین در این گروه اعدام را نه یک نوع مجازات بلکه آنرا قتل عمد میدانند و با آن مخالف اند. ۱۲ دسامبر ۲۰۲۳

لایحه سرگردان حجاب و عفاف

گفته میشود لایحه معروف به حجاب و عفاف، مورد تایید هیات نظارت "مجمع تشخیص مصلحت نظام" قرار گرفت و قدمی به اجرایی شدن نزدیک شد.

از این که این لایحه میتواند اجرایی بشود یا نه بگذریم، در سیر و سیاحت ۹ ماهه بین مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان و در جریان پاس داده شدنش از این مجمع به آن مجمع و از این شورا به آن شورا، "لایحه عفاف و حجاب"، که با توافق و همکاری سه قوه به میان کشیده شده بود، به اختلافاتی هم بین این قوا دامن زده است. سخنگوی دولت، قوه قضائیه را به ناتوانی در اجرای قانون متهم کرده و قوه قضائیه نیز اظهارات این سخنگو را "ناقص و غیر دقیق" توصیف کرده است.

مردم ایران میدانند که جریان چیست. اینکه دستگاه های سه گانه یک حکومت لایحه خودشان را چنین مورد "بی لطفی" قرار میدهند و آنرا از این مجمع به آن مجمع پاس میدهند، نه بخاطر "ایرادات املائی، انشائی و قانونی"، بلکه دقیقاً به این خاطر است که آنها به امکان ناپذیر بودن اجرای بی کم و کاست چنین لایحه ای واقف هستند و میدانند که اجرای آن، جامعه را با بحرانها و تلاطمات باز هم بیشتری مواجه میکند و این را هم میبینند که این لایحه از طرف جامعه مهر باطل خورده است.

نمونه هایی مثل از سر برداشتن حجاب بوسیله فاطمه رجایی راد، جراح فک و صورت، در مراسم تقدیر، ماجرای بی حجابی دانشجویان دختر در جشن فارغ التحصیلی پردیس دانشگاه شریف، ماجرای فدراسیون ناشنویان، ماجرای فیلم "کاباره" که منجر به بازداشت مژگان خالقی شد، صدور بیانیه از طرف کانون کارگردانان سینمای ایران و شورای عالی تهیه کنندگان سینما علیه وزارت ارشاد، زیر پا گذاشته شدن قوانین دادگاه های اسلامی از طرف زنان شجاع زندانی و حضور بدون حجاب شان در دادگاه ها و مراکز درمانی، ناکامی پروژه "حجاب بانان" و بعهده نگرفتن مسئولیت ارسال این گله به خیابانها از طرف حکومت، اهدای جوایز بین المللی در چند ماه گذشته به چند زن ایرانی که در صفوف اول اعتراض علیه حجاب اجباری و علیه همین لایحه مورد بحث هستند، و بالاخره گسترش موج رقص و پایکوبی زنان بی حجاب در کنار مردان، جامعه ای را به تصویر میکشد که در مقابل این لایحه ضد

زن و مافوق ارتجاعی خروشیده است و میخواید آنرا همراه با حکومت مربوطه اش به زباله دان تاریخ بریزد. ۱۴ دسامبر ۲۰۲۳

جان سه میلیون دانش آموز در خطر

در یکی از آخرین اظهارنظرها، قاسم احمدی لاشکی، معاون حقوقی و امور مجلس وزارت آموزش و پرورش، از تحصیل بیش از سه میلیون دانش آموز در فضاهای آموزشی پرخطر سخن به میان آورد و گفت در صورت وقوع اتفاقی مانند زلزله، جان این دانش آموزان به خطر می افتد.

این اعترافی است از طرف مقامات دولتی مبنی بر اینکه آنچه که برای آنها مهم نیست تأمین محیطی امن برای آموزش کودکان است. و داشتن سه میلیون کودک برای حضور هرروزه در ساختمانها و محیطهای پرخطر جنایتی است که باید، در کنار دهها جنایت دیگر، در پرونده مقامات جمهوری اسلامی ثبت شود. می توان تصور کرد که چنین فضاهای ناامنی، علاوه بر صدمات جانی ناشی از ریزش احتمالی ساختمانهای کم دوام، تا چه اندازه می تواند موجب ایجاد نگرانی های مدام در میان دانش آموزان شود و چه لطمات روانی بر آنها وارد کند.

حتی نگاهی گذرا به میزان بودجه ای که حکومت اسلامی در همین سال جاری به وزارت آموزش و پرورش اختصاص داده است، می تواند اثباتی باشد بر ادعای فوق. سهم وزارت آموزش و پرورش که بزرگترین دستگاه اجرایی کشور است و در همین سال جاری، ۹۷۱ هزار پرسنل شاغل و ۳۸ هزار بازنشسته مشغول به خدمت داشته و امر تربیت ۱۶ میلیون و ۲۰۰ هزار دانش آموز را برعهده دارد، از بودجه کشور، تنها ۲۴۲ هزار میلیارد تومان، یعنی حدود ۱۱ درصد بودجه عمومی دولت، بوده است. این نکته را هم به این آمار اضافه کنید که بخش زیادی از همین بودجه حقیر وزارت آموزش و پرورش صرف استخدام سه هزار طلبه برای ترویج عقاید ضد علمی در مدارس شده است و اگر این میزان ناچیز بودجه آموزش و پرورش با بودجه های کلانی که به آیت الله های مرده و زنده و طلبه های زیر دست آنها، به شورای نگهبان و شورای مصلحت نظام، و به دهها و صدها نهاد مذهبی دیگر که کارشان ترویج خرافات و چپاول درآمد ناچیز مردم است اختصاص داده شده و می شود مقایسه شود، به روشنی متوجه می شوید که آموزش کودکان و تأمین محیط امن برای تحصیل آنها در اولویت درجه چندم این حکومت هم نیست.

این وضعیت آموزش و پرورش در ایران حکایت از این دارد که سیستمی که این جامعه را اداره می کند، یا بهتر است بگوییم می چاید، باید زیرو رو شود و سیستمی جایگزینش شود که تأمین محیط های امن، طبق استانداردهای بین المللی، یکی از اولویت هایش باشد. ۱۷ دسامبر ۲۰۲۳

کولبران و جمهوری اسلامی

روزی نیست که خبر کشته شدن یک یا چند نفر از انسان هایی که در مرزهای کشور از طریق حمل و جابه جایی کالا امرار معاش می کنند بگوش نرسد. یکی از متأخرترین این فجایع که با شلیک نیروهای

مسلح حکومت اسلامی مستقر در نواحی مرزی کردستان انجام گرفته است، کشته شدن یک کولبر به اسم علی قادری است.

علی قادری در مملکتی که تحت حاکمیت جمهوری اسلامی است متولد شده، بزرگ شده، با همسرش دارای سه فرزند شده و مثل هر پدری آرزوی آینده‌ای بهتر از وضع خود برای آنها را داشته است. او برای سیرکردن شکم فرزندان و تأمین زندگی فقیرانه خانواده‌اش مجبور به کولبری شده بود. علی قادری اولین قربانی این شرایط غیرانسانی زندگی در ایران تحت حاکمیت اسلامی سرمایه‌داران نیست و تا زمانی هم که این حکومت بر سر کار است، احتمالاً آخرین نفر هم نخواهد بود. روزانه ده‌ها انسان در این مملکت تحت شرایط سخت تلاش فردی برای تأمین زندگی خود و خانواده‌شان، جان خود را از دست می‌دهند و یا ناقص‌العضو می‌شوند. چرا که در ذهن علیل سرمایه‌داران، این بخش جامعه که اکثریت جامعه را نیز شامل می‌شوند، نه شهروندانی که باید از حقوق کامل انسانی برخوردار باشند؛ بلکه موجوداتی هستند تنها برای کار، تا آنجا که جان در بدن دارند، و تولید ثروت و آسایش برای طبقه سرمایه‌دار؛ طبقه‌ای که با تملک، کنترل و به انحصار درآوردن تمام وسایل و امکانات تولید ثروت از یکطرف، و سازمان‌دادن شبکه‌ای از نیروهای مسلح، نیروهای مبلغ خرافات و نابرابری، نیروهای شکنجه‌گر و زندان و زندانبان از طرف دیگر، کل جامعه را به بند می‌کشد.

به این وضعیت فلاکت‌بار باید نقطه پایانی گذاشته شود. اعتراضات متشکل و متحدانه خود کولبران و انسان‌هایی که برای تأمین معاش مجبور به کارکردن در چنین شرایط سخت و مشقت‌بار و پرخطر هستند، می‌تواند راه مؤثری باشد. ولی پایان‌دادن قطعی به این وضعیت تنها با سرنگون کردن حکومت بانی و حافظ این شرایط، بیرون‌کشیدن مالکیت وسایل تولید از انحصار سرمایه‌داران و اداره جامعه به شکلی که همه شهروندان بتوانند در تصمیم‌گیری‌های خرد و کلانش شرکت کنند، ممکن است.

۲۰ دسامبر ۲۰۲۳

معلم بازنشسته و نماز جمعه!

شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی فرهنگیان ایران، با انتشار عکسی از محمد صفوی که نشان‌دهنده حضور این معلم بازنشسته در محل نماز جمعه است، نوشته است که محکومیت ایشان برای شرکت در نماز جمعه شهرستان بوئین‌زهر را به پایان رسیده است.

این خبر اگر برای مردمان دیگر کشورهای جهان خنده‌دار و تعجب‌انگیز باشد، برای مردم ایران روشن است که جریان از چه قرار است؛ این معلم بازنشسته به‌خاطر شرکت در اعتراضات و فعالیت‌های صنفی به شش ماه شرکت در نماز جمعه محکوم شده بود. بله، برای هر انسانی که به خرافات مذهبی باور نداشته باشد و نخواهد اراده خود را تسلیم این‌گونه باورها بکند، مخصوصاً برای مردم ایران که حداقل ۴۵ سال است نقش مذهب را به‌عنوان ابزار سرکوب به‌طور آشکار تجربه کرده‌اند، شرکت اجباری در فعالیت‌های مذهبی از جمله در نماز جمعه‌ها یک نوع شکنجه روانی محسوب می‌شود. مبلغین خرافات مذهبی خود بر این امر واقف‌اند و به همین دلیل دادگاه جمهوری اسلامی شرکت در نماز جمعه به مدت شش ماه را به‌عنوان مجازات این معلم بازنشسته صادر کرده بود. جمهوری اسلامی در زندان‌هایش هم

از مجبور کردن زندانیان سیاسی برای شرکت در نماز جمعه‌ها به‌عنوان یک راه شکنجه آنها استفاده کرده است.

حکومت اسلامی سرمایه‌داران خود می‌داند که چه بذری کاشته و چه نفرت عمیق و گسترده‌ای را علیه مذهب و دخالت مذهب در زندگی مردم ایجاد کرده است. این حکومت با هیچ نوع ترفند و اعمال هیچ شیوه سرکوب و شکنجه نخواهد توانست جامعه را ساکت کند. به هم پیوستن اعتراضات معلمان، بازنشستگان، پرستاران، کارگران نفت و فولاد و دیگر بخش‌های جامعه و راه‌افتادن مجدد سیل خروشان انقلاب برای کندن بنیان این بنای پوسیده در چشم‌انداز است. سرنگونی جمهوری اسلامی راه را برای جاری کردن مترقی‌ترین قوانین مدنی در ایران هموار خواهد کرد. آزادی بی‌قید و شرط اعتراض، تجمع و تظاهرات، تشکل و تحزب، جدایی کامل مذهب از دولت، آزادی داشتن یا نداشتن مذهب و آزادی نقد هرگونه باور و عقیده از جمله آزادی‌های جاری در مملکت خواهند بود. ۲۴ دسامبر ۲۰۲۳

قاتل این کودک کیست؟

خبر اینگونه تیتراژ خورده بود: "آوا دختر ۴ ساله ارومیه ای بر اثر شدت شکنجه نامادری اش درگذشت" من کل دم و دستگاه حاکم بر کشور را مسبب این قتل اعلام می‌کنم. آوا، کودکی که در اثر جراحات ناشی از آزار و اذیت وحشیانه نامادری اش به کما رفته بود، بعد از حدود ۱۰ روز بستری شدن در بیمارستان شهید مطهری ارومیه، دیروز جان خود را از دست داد. ولی حقیقتاً قاتل این دختر ۴ ساله چه کسی است؟ نامادری اش، که احتمالاً خود یک مریض روانی است؟ همسایه‌ها، که احتمالاً متوجه رفتار خشن این نامادری با این کودک شده بودند ولی آنرا بموقع گزارش نکردند؟ پدرش، که گویا کمی دیر متوجه مساله شده؟ سازمان حمایت از کودکان و مددکاران اجتماعی، که زودتر به داد این بچه نرسیده‌اند؟ مرکز حفاظت از کودکانی که در خطر آزار و اذیت خانوادگی قرار دارند؟ آیا اصلاً چنین سازمان‌هایی با کادر متخصص و بودجه و امکانات کافی وجود دارند؟ اگر وجود ندارند یا به اندازه کافی وجود ندارند چرا؟ آیا فرهنگ حاکم بر جامعه مقصر است؟ اگر آری، مبلغ چنین رفتار خشن و غیر انسانی با کودکان چه سیستمی است؟ آیا حقیقتاً مقصر اصلی این جنایت و جنایاتی از این قبیل حاکمان آن جامعه نیستند؟

حکومتی که هر روز آدم می‌کشد و در نتیجه خشونت را در جامعه رواج می‌دهد و رفتار خشن با انسانها را به امری عادی تبدیل می‌کند، حکومتی که بودجه دستگاه‌های شکنجه و آدم کش اش چندصد و یا چند هزار برابر سازمان‌های دفاع از حقوق کودکان است، حکومتی که مبلغین فرهنگ و رفتار های خشن را با پرداخت حقوق‌های نجومی بخدمت می‌گیرد و مبلغین ارزش‌های انسانی و فرهنگ مترقی را عوامل خارجی معرفی می‌کند، جلو فعالیت‌هایشان را می‌گیرد، تهدیدشان می‌کند و حتی بازداشت و زندان شان میکند، آری چنین حکومتی مقصر اصلی است و باید بزیر کشیده شود جمهوری اسلامی باید سرنگون شود تا فرهنگ و رفتار انسانی در آن جامعه میدان پیدا کند و شکوفا شود و کودکان نیز از یک محیط شاد، سالم و امن برخوردار شوند. ۲۵ دسامبر ۲۰۲۳

سه جزیره و جمهوری اسلامی

این روزها بار دیگر مناقشه بر سر حاکمیت بر جزایر تنب کوچک و تنب بزرگ و ابوموسی بین حاکمین اسلامی ایران و امارات متحده بالا گرفته و یکسری مناقشات بین‌المللی را هم دامن زده است. در جریان نشست مشترک روسیه و کشورهای عربی که در روز چهارشنبه ۲۹ آذر در مراکش برگزار شد، بیانیه‌ای صادر شد که در بخشی از آن ارجاع موضوع این جزایر به دیوان بین‌المللی لاهه مطرح شده است.

مستقل از اینکه تاریخ این دعوها از کی شروع شده و آینده این جزایر به کجا خواهد انجامید، امروز جمهوری اسلامی مطرح‌شدن مجدد این مسئله را غنیمت می‌شمارد و تلاش می‌کند از آن به‌عنوان وسیله‌ای برای تحریک ناسیونالیسم ایرانی استفاده کند و فرصتی بخرد برای سروسامان دادن به صفوف از هم‌پاشیده خود. علی‌اکبر ولایتی مشاور رهبر و حسین امیرعبداللهیان وزیر خارجه حکومت اسلامی به حمایت دوباره روسیه از امارات در قبال مناقشه جزایر سه‌گانه واکنش نشان می‌دهند و ناصر کنعانی، سخنگوی وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی، جزایر سه‌گانه را به طور "ابدی" متعلق به ایران قلمداد و ادعاهای مندرج در بیانیه مراکش را به منزله "اقدام علیه تمامیت ارضی ایران" اعلام می‌کند. این موضع‌گیری‌های مقامات جمهوری اسلامی دهان ناسیونالیسم ایرانی را هم آب می‌اندازد.

ولی مسائل امروز جامعه ایران را و مسائل مورد مناقشه بین دولت‌های منطقه در جهان امروز را نه با مراجعه به قرن‌های گذشته و تاریخ کهن و ارزش‌های پوسیده، بلکه تنها با در نظر گرفتن اوضاع و شرایط امروز و معیارها و ارزش‌های امروز می‌توان حل و فصل کرد. تا آنجا که به مناقشه بر سر جزایر نامبرده برمی‌گردد، منطقی‌ترین راه همانا می‌تواند ارجاع این مسئله به دیوان بین‌المللی لاهه باشد. ولی تا آنجا که به رابطه جمهوری اسلامی با ۸۵ میلیون مردم ساکن ایران مربوط است، مردم ایران این حکومت را نماینده خود نمی‌دانند. این حکومت زندگی مردم را به تباهی کشیده، آرزو بر دل‌ها گذاشته، هر جا که توانسته دزدیده و منابع طبیعی را به توبره کشیده، جنگل‌ها و مراتع را نابود کرده و رودخانه‌ها و دریاچه‌ها را خشک کرده و حتی از فروش همین جزایر صحبت به میان آورده است. این حکومت با هیچ ترفندی امکان و شانس بقا ندارد. امروز مردم ایران برخاسته‌اند تا به عمر این حکومت پایان دهند. آنها سرنگونی جمهوری اسلامی را به مناقشات و بده‌بستان‌های این حکومت با دولت‌های منطقه و جهان گره نخواهند زد. ۲۶ دسامبر ۲۰۲۳

خامنه‌ای و کابوس انتخابات

خامنه‌ای روز چهارشنبه در دیدار با شماری از زنان طرفدار حکومت گفت: "شما بانوان عزیز می‌توانید نقش ایفا کنید. مهمترین نقش شما هم در داخل خانه است. مادران می‌توانند فرزند را و همسر را وادار کنند برای اینکه در زمینه انتخابات فعال باشند".

کفگیر حکومت در رابطه با انتخابات از هر جهت به ته دیگ خورده است. خامنه‌ای نگران شده است. نه تنها حوادث یکسال گذشته که صفوف حکومتش را آشفته کرده است، بلکه حتی بیانات برخی مقامات و دست‌اندرکاران حکومتش هم بر این نگرانی صحنه می‌گذارد؛ علی‌ریبیعی سیاستمدار اصلاح‌طلب گفته است که هرچه به انتخابات نزدیک‌تر می‌شویم میزان مشارکت در حال کاهش است؛ مصطفی کوکبیان،

سیاستمدار اصلاح‌طلب و دبیرکل حزب مردم‌سالاری گفته است که اصلاح‌طلبان برای ورود به انتخابات و لیست دادن کاندیدا ندارند و دانشجویان حتی نمی‌دانند قرار است انتخابات چه زمانی برگزار شود؛ سید احمد خاتمی عضو هیئت رئیسه مجلس خبرگان رهبری نیز گفت: توطئه آینده دشمنان این است که ۱۱ اسفند را به فراندوم علیه نظام اسلامی مبدل کنند، لذا باید هوشیار بود و با حضور در انتخابات به میهن و وطن خدمت کرد.

تا آنجا که به مردم برمیگردد، آنها انتخاب خود را کرده اند؛ نه به جمهوری اسلامی! نه درخواست خامنه ای از زنان که فرزندان و همسران خود را "وادار" به شرکت در انتخابات بکنند، نه هشدار "توطئه" احمد خاتمی کمکی به این حکومت در مانده که نخواهد کرد بلکه به نفرت مردم از این جانپان دامن هم خواهد زد. زنان ایران در کنار و با یاری فرزندان و همسران خود انقلاب زن زندگی آزادی را شروع کرده اند. انقلابی که امروز در اشکال و ابعاد گوناگون جاری است. این انقلاب نه بزرگی است به کل دم و دستگاه حکومت اسلامی؛ به حجاب اجباری؛ به گشت ارشاد؛ به گشت های امر به معروف؛ به حجاب بانان و همینطور، به نمایشات انتخاباتی شان. اگر آنها به انتخابات برسند، این مردم، نه با "توطئه" که در روز روشن با سری برافراشته و مشت های گره کرده مضحکه انتخاباتی شان را بر سرشان خراب خواهند کرد. ۲۸ دسامبر ۲۰۲۳

دانش‌آموزان قربانیان دم توپ حکومت اسلامی

گفته می‌شود که از میان ۹۱ نفر کشته‌شدگان انفجارات کرمان دستکم ۲۴ نفر دانش‌آموز بوده‌اند. همچنین گفته می‌شود که دانش‌آموزان با برنامه‌ریزی اداره کل آموزش و پرورش استان و بدون حضور اولیا به محل مراسم برده شده و یا هدایت شده بودند.

در اساطیر باستان به هیولاهایی اشاره می‌شود که حیاتشان به خوردن هر روزه مقداری از خون یک انسان گره‌خورده بود. بنیان‌گذار جمهوری اسلامی گفته است که برای استحکام حکومت اسلامی خون لازم است و این خون از ابتدای شکل‌گیری این هیولای خونریز و خونخوار تا به امروز از طریق به نابودی کشاندن زندگی صدها هزار انسان و به‌ویژه کودکان تأمین شده است. فرستادن کودکان به میدان‌های مین در جنگ با صدام حسین، بردن اجباری دانش‌آموزان به و یا تشویق آنها برای شرکت در مراسم‌های نماز جمعه و تشییع‌جنزاه‌های مقامات جمهوری اسلامی، یک سیاست دائمی این حکومت بوده است. تنها مراسم‌های مربوط به یکی از این مقاماتش، مراسم تشییع‌جنزاه قاسم سلیمانی، ۶۲ نفر، "عملیات انتقام سخت" ۱۷۶ نفر و مراسم یادبودش ۹۱ نفر و جمعاً جان ۳۲۹ نفر را گرفته است.

آیا مردم ایران اجازه خواهند داد این هیولا بیش از این خون بریزد و زندگانی‌ها را نابود کند؟ جواب ما نه است. مردم ایران چندین بار برای به زیر کشیدن این حکومت خیز برداشته‌اند. ادامه انقلابی که جرقه‌اش با کشته‌شدن مهسا (ژینا) امینی در ۲۵ شهریور زده شد و امروز بعد از یک سال در اشکال گوناگون ولی همچنان قدرتمند جریان دارد، مسلماً این حکومت جانی را به زباله‌دان تاریخ خواهد سپرد. کافی است مردم اقداماتی متحدتر، متشکل‌تر و سراسری‌تر را زیر رهبری یک حزب انقلابی در دستور کارشان قرار دهند. ۷ ژانویه ۲۰۲۴

رفتار مشابه و سرنوشت مشابه طالبان و جمهوری اسلامی ایران!

در پی واکنش‌های گسترده به بازداشت شماری از زنان و دختران به دلیل "بدحجابی" در کابل و برخی از شهرهای دیگر افغانستان، حکومت طالبان این روند را "موقت و به منظور توصیه" خوانده و گفته است زنان بازداشت شده مدتی پس از بازداشت آزاد شده‌اند.

مقاومت زنان در مقابل فشارهای حکومت طالبان در افغانستان نیز بنظر میرسد همان مسیری را خواهد پیمود که جنبش نوین زنان در ایران در مقابله با قوانین جمهوری اسلامی پیمود و در نهایت منجر به انقلاب زن زندگی آزادی و عقب راندن این حکومت در رابطه با تحمیل حجاب اجباری شد.

۸ ژانویه ۲۰۲۴

جنگ حکومت اسلامی با دانش و دانش‌آموزان

درحالی‌که حکومت اسلامی، تا کنون، ۲۸ هزار طلبه و روحانی با عنوان "معلم پرورشی"، "آموزگار ابتدائی" و "طلبه‌های سرباز" به مدارس اعزام کرده است، رضا مراد صحرايي، وزیر آموزش و پرورش دولت ابراهیم رئیسی، از استقرار یک روحانی در هر مدرسه، اجرای "طرح محراب"، برگزاری ۶۴ هزار نماز جماعت و طرح ساخت ۹ هزار مسجد در مدارس یادکرد و گفت: "هم‌اکنون هفت هزار و ۲۸۰ نمازخانه در سطح مدارس و مراکز آموزشی در حال ساخت است." او همچنین اعلام کرد که نماز مهم‌ترین رکن در آموزش و پرورش است و هدف حکومت آموزش ۲۰ هزار اذان‌گو در مدارس کشور است.

این در حالی است که همین امروز در این مملکت ۱۰۰ هزار کلاس درس بدون معلم، حدود ۴۵۰ هزار کودک بازمانده از تحصیل، ۷ میلیون و ۴۰۰ هزار بی‌سواد مطلق وجود دارد و دست‌کم سه میلیون دانش‌آموز در مدارس فرسوده و پرخطر تحصیل می‌کنند؛ هفت هزار مدرسه، یعنی بالغ بر ۱۱ درصد مدارس، فاقد آب لوله‌کشی شهری و روستایی‌اند، بیش از پنج هزار مدرسه سرویس بهداشتی (توالت) ندارند و در طول پنج ماه از آغاز به کار همین وزیر آموزش و پرورش، بین ۱۵ تا ۲۰ هزار نفر از معلمین و مدیران مدارس به دلایل عقیدتی و سیاسی اخراج، تعلیق و برکنار شده‌اند.

واضح است که شرکت گسترده دانش‌آموزان در خیزش انقلابی زن زندگی آزادی که بر رویاهای حکومت اسلامی خط بطلان کشید، مقامات جمهوری اسلامی را به وحشت و چاره‌جویی انداخته است. ولی نه اعزام طلبه به مدارس خواهد توانست دانش‌آموزان را به "اذان‌گو" تبدیل کند، نه طرح ساخت مسجد و نمازخانه، نه "طرح مدرسه، مسجد و خانواده"، نه تغییر محتوای کتاب‌های درسی، و نه حتی موج مسموم‌سازی دانش‌آموزان و حضور قلدن‌منشانه فرماندهان سپاه پاسداران در مدارس. این دست‌وپازدن‌ها و اقدامات این‌چنینی، همانطور که تاکنون بوده، دانش‌آموزان را باز هم جری‌تر علیه سیاست‌های ضد علمی این حکومت به شورش‌های گسترده‌تر برخواهد انگيخت. امروز نه محتوای کتاب‌های درسی حکومتی که تبلیغ و ترویج خرافات، کودک‌همسری، کار زودهنگام، خشونت‌طلبی، حجاب و قهرمان‌سازی از وابستگان حکومت، نابودی اسرائیل، دشمنی با غرب و فرهنگ مدرن غربی محتوای غالب در آنها است، بلکه اینترنت و مدیای اجتماعی است که بر ذهن دانش‌آموزان بیشترین تأثیر را دارد

که آنها را به دنیای امروز وصل می‌کند و به شکل‌گیری ارزش‌های رفتاری پیشرو در آنها کمک می‌نماید. حکومت اسلامی از هر نظر وصله ناجوری بر تن جامعه ایران است و باید برود. ۹ ژانویه ۲۰۲۴

حجاب و "انتخابات"

سخنگوی شورای نگهبان در نشست خبری روز گذشته در پاسخ به پرسشی مبنی بر اینکه آیا بر اساس قانون عفاف و حجاب فردی بی‌حجاب جهت رأی‌دادن به صندوق‌های رأی مراجعه کند، مانعی برای او ایجاد می‌شود؟ تأکید کرد: "حق رأی در هیچ قانونی سلب نشده و حتی توسط دادگاه نیز سلب‌شدنی نیست."

این گفته سخنگوی شورای نگهبان نه تنها اعترافی است به بازار کساد انتخاباتشان بلکه همچنین اعترافی است بر شکست جمهوری اسلامی در تحمیل حجاب اجباری بر زنان، نشانه‌ای است از بالابردن دست‌ها در مقابل جنبش قدرتمند زنان علیه حجاب اجباری و اعترافی است بر تسخیر شدن سنگر حجاب به‌وسیله زنان. این یعنی تسلیم، یعنی اعتراف به تناقض در تناقض. حکومتی که در قوانین و در تبلیغاتش زن را ناقص‌العقل معرفی می‌کند و در ارث و قضاوت او را نصف مرد محسوب می‌کند، چرا امروز دست‌به‌دامن زنان شده است؟ حکومتی که شرکت در انتخابات را واجب شرعی و الهی توصیف می‌کند و آن را هم‌ردیف عبادت به درگاه خداوندش می‌شمارد و در همان حال عبادت و نماز زن بی‌حجاب را باطل می‌شمارد، چرا و به چه دلیلی امروز احکام خود را منکر می‌شود و رأی‌دادن زنان بی‌حجاب را بلامانع شرعی و قانونی قلمداد می‌کند؟ (البته فقط رأی‌دادن شان را و نه کاندید شدن زنان بی‌حجاب را!) آیا غیر از این است که حکومت اسلامی به درماندگی افتاده است؟

کاملاً چنین است؛ حکومت به درماندگی افتاده است. چه حق رأی "سلب‌شدنی" باشد یا نباشد، حکومت اسلامی ولی "سلب‌شدنی" است و مردم ایران این حکومت را "سلب" کرده‌اند. انقلابی که جرقه‌اش با قتل حکومتی مهسا ژینا امینی زده شد، گلوی این حکومت را بدجوری گرفته است. انقلاب در حال انکشاف در ایران تنها علیه حکومت مذهبی و کوتاه‌کردن دست مذهب از دخالت در زندگی مردم نیست؛ این انقلابی است برای پاک‌کردن تمام فساد ۴۵ ساله حکومت اسلامی و تمام نامردمی‌ها و اخلاقیات کثیف و ارزش‌های ضدانسانی که حکومت‌های استثمارگران و مفت‌خوران بر جامعه ایران پاشیده‌اند. این انقلابی است که آغاز استقرار یک سیستم لایق انسان را نوید می‌دهد. زنده‌باد انقلاب زن زندگی آزادی!

۱۶ ژانویه ۲۰۲۴

"مرگ خاموش" و اعتراضات شعله‌ور!

صبح روز دوشنبه دوم بهمن، ۳۲ دانش‌آموز در مشهد به دلیل مسمومیت ناشی از گاز منوکسید کربن به بیمارستان منتقل شدند. به گفته معاون عملیات سازمان آتش‌نشانی مشهد حدود ۱۱۰ دانش‌آموز "زائر" پسر از تهران در یک مؤسسه خیریه که چهار طبقه دارد اسکان داده شده بودند که انتشار گاز کشنده مونوکسید کربن از لوله‌بخاری باعث مسمومیت تعدادی از این دانش‌آموزان و انتقال ۳۲ نفر از آنان به بیمارستان گشته است.

ضمن آرزوی بهبودی و بازیافت سلامتی برای این دانش‌آموزان، لازم است گفته شود که عامل مستقیم چنین فجایعی سیستم حاکم بر کشور است. نشت گاز منوکسیدکربن، آتش‌سوزی در مدارس و محل‌های کار و زیست مردم ناشی از ناامن و غیراستاندارد بودن وسایل گرمایشی و دیگر وسایل مورد استفاده در این مکان‌ها است. سیستمی که نه بر اساس تأمین آسایش شهروندان بلکه بر پایه کشیدن شیره جان مردم بنا شده است، سیستمی که زدن و کاستن مدام از امکانات عمومی را صرفه‌جویی مینامد و افزودن بر ثروت حاکمان را رشد اقتصادی، نه تنها نمی‌خواهد، بلکه همچنین برایش مهم نیست که وسایل گرمایشی با استانداردهای بالا و محیط‌های سالم و امن برای آموزش، کار و زندگی شهروندان فراهم کند. چنین سیستمی نمی‌تواند خود را بی‌تقصیر بنامد و این قبیل فجایع را امری تصادفی و طبیعی قلمداد کند.

بر اساس آمار منتشره، علاوه بر مصدومیت هزاران نفر به‌خاطر کار و زیست و اسکان در محیط‌های ناامن و خطرناک، سالانه بیش از هزار انسان در اثر گازگرفتگی جان خود را از دست می‌دهند. این یک نوع کشتار است و "مرگ خاموش" اصطلاحی است که در مورد این نوع کشتار بکار برده می‌شود. ولی شعله‌های اعتراضات بی‌وقفه مردم در گوشه‌گوشه کشور، اعتراضات قدرتمند زنان علیه حجاب اجباری، اعتراضات کارگران، معلمان، دانش‌آموزان، دانشجویان، پرستاران، بازنشستگان، خانواده‌های جان‌باختگان و زندانیان سیاسی علیه فشارهای اقتصادی و اجتماعی، شاهد این حقیقت است که مردم ایران "خاموش" نیستند و عاملین و مسببین این "مرگ خاموش" را هم می‌شناسند و آنان را زیر ضرب گرفته‌اند. حکومت مفت‌خوران اسلامی که این چنین جان و زندگی انسان‌ها را نابود می‌کند باید به زیر کشیده شود تا جامعه‌ای بنا شود که اولویتش تأمین و تضمین محیط‌های امن و بهداشتی با بالاترین استانداردها برای شهروندان باشد. انقلاب زن زندگی آزادی و ادامه قدرتمندش در سطوح و اشکال مختلف حکایت از این دارد که مردم ایران دست‌اندرکار چنین تغییر و تحول بنیادی هستند.

۲۳ ژانویه ۲۰۲۴

جمهوری اسلامی و "انتخابات"

در آستانه سیرک انتخاباتی اش، ترس و وحشت سر تا پای حکومت اسلامی را فرا گرفته است. یکی از ائتلاف "کاگزاران" با "اعتدال و توسعه" و دیدار خاتمی و روحانی می‌گوید و دیگری از احتمال لغو و عدم برگزاری انتخابات بطور کلی. اسماعیل گرامی مقدم معتقد است "شورای نگهبان اساساً هم‌تراز حسن روحانی نیست که بخواهد درباره رصلاحیت او اعلام نظر کند"، سخنگوی دولت دوازدهم از کشاندن "بخشی از ناراضیان پشت پنجره به پای صندوق‌های مشارکت برای تقویت تئوری صندوق در برابر چالش‌های خیابانی و پیشگیری از نهادینه شدن ناامیدی‌ها" می‌گوید و هادی طحان، سخنگوی شورای نگهبان، با اشاره به "قانون انتخابات مجلس خبرگان رهبری"، می‌گوید "تا شرایط لازم برای برگزاری انتخابات وجود نداشته باشد، انتخاباتی برگزار نخواهد شد."

آری، چنین است وضعیت حکومت در آستانه نمایش انتخابات مجلس اسلامی اش. "ناامیدی‌ها" مدتهاست که "نهادینه شده"، "تئوری صندوق در برابر چالش‌های خیابانی" مدتهاست کاربرد خود را از دست داده و وسعت و عمق نفرت و نارضایتی مردم از این شرایط به حدی رسیده که سران حکومت اسلامی را به وضعیتی انداخته که از احتمال عدم برگزاری انتخاباتشان حرف می‌زنند.

ولی نه دیدارهای رئسای جمهور پیشین، نه ائتلاف ها و بده بستان های انتخاباتی و نه حتی لغو کامل نمایش انتخاباتی شان این حکومت را نجات نخواهد داد. جامعه ایران در حال جوشش است؛ اعتراضات دسته جمعی زندانیان سیاسی از درون زندانها گرفته تا اعتراضات قدرتمند کارگران در مراکز تولیدی، از اعتراضات دانشجویان گرفته تا اعتراضات زنان در خیابانها در حال بهم پیوستن هستند تا چون رودی خروشان بنیان این حکومت اعدام و جنایت را برکند. ۲۸ ژانویه ۲۰۲۴